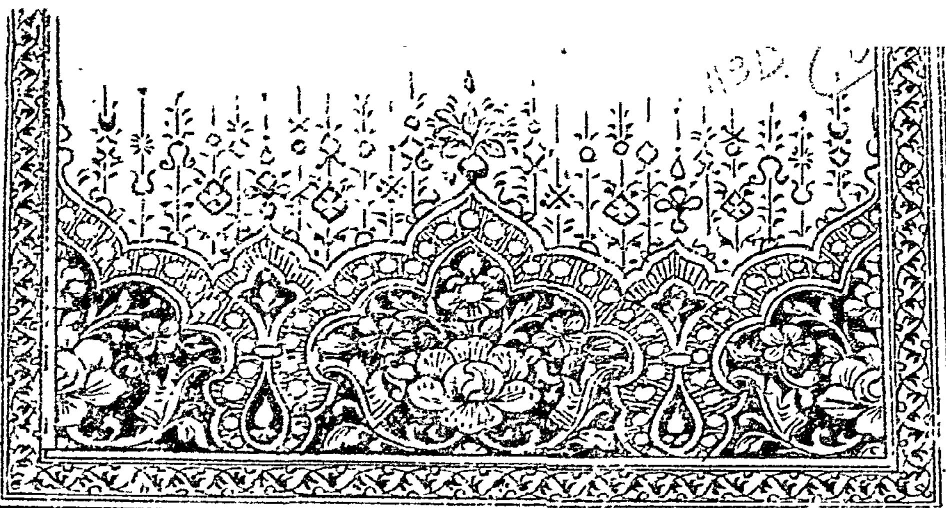
[illegible]



جلد اول مدارج النبوة



در فخر المطابع [illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم این کلمات اعجاز سمات هم مشتمل بر حمد و ثنای آلهی است تعالی و تقدس که در کتاب مجید خطبه کبریائی خود بدان خوانده و هم متضمن نعت و وصف حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه وسلم که وی سبحانه او را بدان تسمیه و توصیف نموده و چندین اسما حسنی آلهی جل شانه است که در وحی متلو و غیر متلو حبیب خود را بدان نامیده و حلیه جمال و حلی کمال وی ساخته اگرچه وی صلی الله علیه وسلم تمامه اسما صفات آلهی متخلق و متصف است باوجود آن به بعضی ازان بخصوص نامزد و نامور گفته است مثال نور حق علیم حکیم مومن مهیمن ولی هادی رؤف الرحیم وجز آن و این چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز ازان قبیلست اما اول وی صلی الله علیه وسلم اولست در ایجاد که اول ما خلق الله نوری و اولست در نبوت کنت نبیا و ان ادم لمنجدل فی طینة و اول مجیب در عالم در روز میثاق الست بربکم قالوا بلی و اول من امن بالله وبذلک امرت وانا اول المومنین و اول من تنشق عنه الارض و اول من یوذن له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة باوجود سبقت و اولیت اخر است در بعثت و رسالت ولکن رسول الله وخاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان است چنانکه فرمود نحن الاخرون السابقون و در حقیقت این اخریت و خاتمیت در بعثت موجب اولیت و سابقیت هست در فضیلت که ماحی و ناسخ جمیع کتب و ادیان شده بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر است انوار او که تمامه آفاق را در گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظهوری

ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن است اسرار وی که هیچکس هرگز حقیقت
حال وی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظاره کمال و جمال وی حیران و خیره مانده و هو بکل شئ علیم و وی
صلی الله علیه وآله وسلم داناست بر همه چیز از شیونات ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و
بجمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق و فوق کل ذی علم علیم شده علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اتمها و اکملها **اما بعد میگوید** بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری
وفقه الله لما یحب و یرضاه وجعل اخراه خیرا من اولاه باعث بر جمع و تالیف این کتاب که مسمی است
بمدارج النبوة و درجات الفتوة آن بود که سالها شوق جان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که
کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و
جاکری کرده است سازد و تکمیل و تتمیم آن پردازد و التماس فرزند عزیز نور دیده دانش و بینش نور الحق حفظه الله تعالی
عز وجل بقضیة المطلق موید و موکد آن میشد ولکن چون امر منشیه یعنی توفیق نمی یافت جلوه جمال شاهد مقصود در
توقف بود و چون از فساد زمان انحرافی در مزاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راه یافته
و از تیرگی آئینه استعداد و تنگی حوصله ادراک پایه ارفع و مقام اقدس محمدی را که هیچکس را بدرک
و دریافت آن راه نیست نشناخته و تقصیری در ادای حق اعتقاد نموده و از جاده دین قویم و صراط مستقیم
برافتاده بودند لازم حق نصیحت درین مسلمانی آن بود که احوال و صفات قدسیه آن سرور انبیا و امام اولیا و مفخر
رسل و استاد کل معارف علوم اولین و آخرین و منبع فیض انبیا و مرسلین و واسطه هر فضل و کمال و مظهر هر
حسن و جمال هم شاهد و هم مشهود و هم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این بیخبرانرا از حقیقت حال
آگاه گرداند و غافلانرا از خواب غفلت بیدار سازد و طالبانرا براه آرد و عاشقانرا در ذوق و شوق
در آرد پس کتابی آمد شامل احوال مبداء و مآل و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ناشی از
نشاء ذوق و محبت بود در اندک مدت که از مجرای عادت بیرون می نمود بوجود آمد و کاتب حروف تحقیق خبر
نداد که کی آغاز یافت و کی بانجام رسید والله ولی الرشاد و الیه المبداء و المعاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمد
قسم اول در فضایل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق
عظیم و صفات کریمه و فضل و شرف وی صلی الله علیه وسلم که بآیات قرآنی و احادیث صحیحه ثابت گشته و
ذکر شریف وی در کتب سابقه و ذکر امت مرحومه وی در ان کتب و ذکر فضایل مشترک میان وی و

وانبیاء دیگر و کمالات مخصوصهٔ وی از معراج و جز آن و ذکر معجزات قاهره و آیات باهره وی صلی الله علیه وسلم
و ذکر اسامی شریفهٔ وی و فضایل و کرامات و درجات که در نشاء آخرت مخصوص ذات بابرکات وی
خواهد بود از عموم شفاعت و خصوص وسیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم که واجب است
بر خلق رعایت آن از ایمان و طاعت و اتباع و ذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه و عادات کریمه
که محبوبات الهی اند سبحانه و تعالی و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر فردوس این مسایل
رسم کرده شده است ترتیب یافت قسم دوم در ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کفالت عبد المطلب و موت وی و امداد و اعانت ابوطالب مر او را و سفر
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه ابوطالب بجانب شام و شناختن بحیرا راهب مر او را و ایمان
آوردن به نبوت وی و تزوج خدیجه و ذکر بنای کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب و اذیت
کفار و هجرت صحابه بجانب حبشه و رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب طایف و بیعت جن
و ذکر بیعت انصار و انبعاث باعث هجرت و رسیدن بمدینه مطیبه و ترتیب این قسم بر چهار باب
اتفاق افتاده قسم سیوم در ذکر وقایع سنوات که از ابتدای هجرت تا مبادی مرض و وفات
وقوع یافت و چون وقایع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم نیز در معنی مرتب بر ده باب
خواهد بود اگرچه بعنوان ابواب مذکور نگشته قسم چهارم در ذکر حدوث مرض و امتداد آن و وقایعی که در ایام
مرض و روز وفات وقوع یافت و ذکر غسل و تکفین و نماز و دفن و اثبات حیات انبیا و این قسم مرتب
بر سه باب آمد قسم پنجم در ذکر اولاد طاهره و ازواج مطهره و سراری مکرمه وی صلی الله علیه وسلم
و ذکر اعمام و عمات و جدات و اخوهٔ رضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس و کتاب و امراء و رسل و عمال
و خطبا و شعرا و مؤذنین و آلات حروب و دواب و امثال آن و ترتیب این قسم بر یازده باب اتفاق
افتاد تکمله در بیان بعضی از صفات کامله وی صلی الله علیه وسلم بطریق اجمال
معرفت و طریق توجه و استمداد بجناب اقدس وی صلی الله علیه وسلم قسم اول در فضایل
و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و درین قسم یازده باب است باب اول در بیان
حسن خلقت و جمال صورت وی صلی الله علیه وسلم اما وجه شریف وی
صلی الله علیه وسلم مرآت جمال الهی است و مظهر انوار نامتناهی وی بود در صحیحین از براء بن عازب

عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم خوب روی و خوشخوی ترین مردم صلی الله علیه وسلم
و در حدیث ابی هریره آمده ما رأیت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندیدم من هیچ چیز را
بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ما رأیت شیئا و نگفت ان رأیت رجلا مبالغه بیشتر است که خوبی و حسن وی
فایق بر همه اشیا بود و گفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در روی وی صلی الله علیه وسلم
و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی تو او را گویا میدیدی آفتاب طلوع می کند بیت تا شب نیست
روز هستی زاد + آفتابی چو تو ندارد یاد + مقصود بیان سطوع و اشراق و لمعان وجه مبارک و نور وی
روشن او ست و در حدیث بخاری آمده که پرسیده شد از براء بن عازب که آیا بود روی روشن آنحضرت
مانند شمشیر یعنی در لمعان و صقالت و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف معنی تدویر
فوت میشد عدول کرد به سوی قمر از جهت استجماع وی هر دو صفت را تدویر و لمعان و در روایت مسلم آمده
که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگرچه شروق و لمعان در آفتاب بیشتر است
است که در آفتاب نیست و ملاحت صفتی است که در دیده خوش آید و در دل جای کند و مدرک آن ذوق
است و وصف او به بیان راست نیاید چنانکه گفته است بیت شاهد آن نیست که موی و میانی دارد +
بنده طلعت آن باش که آنی دارد + و باین فرق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف علیه السلام
بود و ملاحت که نعت محمد است صلی الله علیه وسلم که فرمود انا املح و اخی یوسف اصبح و باید دانست که تدویر
وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بران وجه است که گرد مثل دایره باشد چه آن از دایره حسن و جمال بیرون
است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود قلیل و بر دراز نبود و آن در حسن و جمال و عظمت و ابهت
ادخل است و آمده است که نبود روی مبارک وی مکلثم و نه مطهم و مکلثم مدور الوجه را گویند که سخت مدور
باشد و در شفا گفته که مکلثم قصیر الذقن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه بطول ذقن میباشد
و مطهم بر وزن معظم اماسیده روی پر گوشت در قاموس معنی تدویر و اجتماع نیز در وی اخذ کرده و او معنی
سمین و نحیف هر دو آید و هر دو منتفی است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نرم هموار و در بعضی روایات
اسیل الخدین آمده از سیلان در مواهب لدنیه از ابن الاثیر نقل کرده که اساله در خدین بمعنی استطاله است
و آنکه بلند و برآمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث مر کسی را که پرسید آیا بود وجه شریف وی
مثل سیف فافهم و در بعضی احادیث تشبیه وجه شریف بقطعه قمر و شقه قمر که بمعنی قطعه و نصف است

واقع شده ودر اشعار نیز شاهدان را ماه پاره خوانده اند چنانکه گفته است مصرع بردیده جای طلعت آن ماه پاره نیست + وگویا که این ملاحظه علو قمر وزیادتی جرم وتدویر اوست نسبت بروی آدمیان در اغلب روایات تشبیه در کلام کعب بن مالک رضی الله عنه که از شعراء صحابه وفصحای ایشان است واقع شده پس لابد آنرا توجیهی باید کرد پس بعضی گفته اند که این تشبیه محمول است بر صفت وی صلی الله علیه وسلم نزد التفات وبرگشته نگریستن که درینوقت بعضی روی نمایان می گردد وتائید میکند این را حدیث جبیر بن مطعم که نزد طبرانی است گفت التفات کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بروی که مانند شقه قمر است واحسن آنست که این تشبیه جبهه مبارک او چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعة قمر بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون شکن می افتاد در جبهه مبارک وی روشن میشد ومیدرخشید گویا که پاره از قمر است بیت کسیکه تشنه لب است بازمیداند + که عین موج حیات است چین پیشانی + وفی الصراح سرر بتحتین شکن پیشانی جمعه اسرار وجمع الجمع اساریر وفی الحدیث کان تبرق اساریر وجهه + وبعضی گفته اند که تشبیه بقطع قمر از جهت احتراز است از سوادی که در قمر است واین سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بجزئی است که در قمر است از ضیا واستنارت یا قطع نظر از آن سواد وتیر سواد در قطع قمر نیز واقع است واز ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم مانند دایره قمر ودایره قمر هاله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قمر است وتشبیه بهاله قمر اشارت است باحاطه انوار واضواء الجوانب واطراف وجه مبارک که حکم هاله دارد ودر بیان کمال ضیا ونورانیت وجه شریف وعظمت ومهابت وجلالت اوست درباب که چه چیز می درآید در نظر شهود از نظر کردن درین تشبیه از جمال وجلال وی صلی الله علیه وسلم که پر میکند دیده را ودل را بنور محبت وعظمت ودر حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه بدایرة القمر آمده است واظهر واشهر تشبیه بقمر است لیلة البدر بیهقی از ابی اسحاق آورده است که زنی از همدان بمن گفت که حج کرده ام با رسول خدا گفتم وصف کن روی او را که چه رو بود گفت کالقمر لیلة البدر لم ار قبله ولا بعده مثله صلی الله علیه وسلم ودر طالب مشتاق که همیشه بمراقبه جمال جهان آرای وی مشرف است باید که در لیالی بدر از این مشاهده غافل وفارغ نباشد که دیدار نقد است ودر حدیث انا الله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا عظیم

تنبیه بکنم تا بر تو فی
گفت بنده مسکین وحید الدین غفر الله علی طریق الصدق والیقین که در تعمیم لفظ قمر رعایت نکته تصریح کرده است ودرین ابهام حیفیت است یعنی در تعمیم لفظ قمر تشبیه است وپس چه مرکوز خاطر ماست که قمر بجای خود است در بجای نمی توان رسید لیکن بجای ما می توان گذشت که پاره از ماه جدا شده در بجای رسیده باشد

عظیم بزرگ و معظم و مهیب در نظر نظارگیان گویا سید رخشید روی مبارک وی محو در خشیدن ماه در شب چهاردهم و در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشارتی بآن کرده شد گفته اند که ماه بر میکند دیده را بنور خود و انس میگیرد و لذت می یابد دل بمشاهده وی و ممکن است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب که خیره می گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد دل را نعم تشبیه ذات عظیم الصفات وی صلی الله علیه وسلم با آفتاب در سطوت و جلال و نور بخشی و ظهور نور وی در ذات عالم و در عدم درک کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره گشتن نظر عقول از دور و نزدیک در مطالعه فضل و کمال وی کما قال شعر اعلی الوری فهم معناه فلیس یری * للقرب والبعد فیه غیر منفحم * کالشمس تظهر للعینین من بعد * صغیرة وتکل الطرف من امم * بجا خود است ولیکن در شاه حسنی عیانی تشبیه بقمر اقرب و اولی است در مواهب لدنیه از بنایه نقل کرده است که چون مسرور میشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نموده میشد روی وی مانند آئینه و نموده میشد شخص و در و دیوار در روی وی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب مهتاب و بود بر وی حله حمرا پس نظر میکردم من بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ او است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ او است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وسلم والا وی احسن است در واقع و نزد همه تنبیه حله جفت جامه را گویند برد او ازار و مراد بحمرا جامه که خطهای سرخ دارد اینست تحقیق محدثین و خطا کرد هر که حله را بر جامه ابریشمین حمل کرد و حمرا را سرخ صرف و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شعرا است بر حسب عرف و عادت والا هیچ یکی از مکونات نیست که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی صلی الله علیه وسلم باشد فسبحان من خلقه و حسنه و اجمله و اتممه و اکمله سبحان الله سبحان الله اما بصر شریف وی صلی الله علیه وسلم کلام در وی از دو وجه است اول در وصف حدقه و شکل و هیئات آن روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار بود آنحضرت بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد بزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و معاکی آنهاست نه بسیار بزرگ بیرون برآمده و کلیه در صفات اعضاء شریف وی توسط و اعتدال است که مدار حسن و جمال و مبنای فضل و کمال آنست و در حدیث دیگر آمده است اشکل العینین و شکلة بضم شین سرخی که در سفیدی چشم باشد و این محمود است

و آن رگهای باریک سرخ است که در چشم می باشد و شهله سرخی در سواد چشم و این در صفت چشم شریف
کمتر مذکور شده و لیکن در نهایه گفته کان اشهل العینین و گفته الشهلة حمرة فی سواد و شهلة سرخی در سیاهی
این نیز نوعی از حسن است در چشم که دلرباست و نیک مشهور اشکل العینین است و در اشعار در صفت چشم خوبان
نرگس شهلا آمده و فی القاموس اشکل چیزیکه در وی سرخی و سفیدی مختلط باشد یا چیزی که سفیدیش
بسرخی زند و شکله را سحره نیز گویند اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو و جادوگر نیز گویند که دل میرباید
بعضی اشکل العینین را الطویل شق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کردند در قاموس نیز این چنین
گفته و قاضی عیاض مالکی هم اینچنین آورده در شمایل ترمذی نیز اینچنین آمده ظاهر آنست که قول امیرالمومنین
علی کرم الله وجهه عظیم العینین باراده این معنی است والله اعلم و ادعج العینین نیز آمده و ادعج نیک سیاه چشم
و در قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود آن حضرت اکحل العینین بیت بیان سرمه سیاه کرده خانه مردم
دو چشم تو که سیاه هند سرمه ناکرده * یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگرچه سرمه
ناکشیده بودی آنچه ثانی در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت
که میدید در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی روز رواه البخاری و بیهقی از عایشه نیز اینچنین روایت
کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که آنحضرت در ثریا یازده کوکب میدید و نزد سهیلی دوازده آمده بود
نظر او بسوی زمین درازتر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و حیا و آنکه در احادیث وارد شده است
که نظر بجانب آسمان داشتی بسیار یا احیانا بجهت انتظار وحی بودی و آنکه بجانب زمین بود در حالت روز مره
است و اکثر نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه چشم که در جانب صدغ است
و آنکه در جانب بینی است آنرا ماق و ماق میگویند و این از غایت حیا و وقار بود چون التفات میکرد
وی نگریست بچپ و راست بتمام بر میگشت و بدزدیدن نظر و گردانیدن عنق اکتفا نمی نمود که از عادت
سبکساران و متکبران است و نظر اوی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیحه آمده
است که بمقتدیان می گفت سبقت نکنید از من در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و پس پنهان
و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این روایت را خدا داند که چگونه بود و حقیقت تمامه
احوال شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین است که بکنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه
حکم تاویل متشابهات دارد و آنچه بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این

این رویت بصری است یا رویت قلبی و بهر تقدیر مخصوص است بحال صلوات که محل انکشاف تمام و حجب
ازدیاد نور است یا عام است تمام احوال اوقات را و اگر رویت بصری است همین چشم است که در سر است
یا پروردگار تعالی قادر است که قوه بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله
شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد بان بچیزی
آنرا جامها یا صور این جماعه منطبع میشد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده می کرد افعال ایشان را و این
سخن غریب است اگر روایت صحیح ثابت آید آمنا و صدقنا و الا محل توقف است و گفته اند که باسناد صحیح
ثابت نشده است و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند
که صواب آنست که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم احاطه و وسعتی در درک علم معقولات
دادند حواس لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیدند و جهات سته را در حکم یک جهت گردانیدند والله
اعلم و اینجا اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من بنده ام نمیدانم
انچه که پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه
در سایر مغیبات است و دلالت می کنند بران حدیثی که واقع شده است که یکباری ناقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و در نمی یابد که ناقه او کجاست چون این سخن منافقان بان
حضرت صلی الله علیه و سلم رسید گفت من نمیدانم و در نمییابم مگر انچه بدانا ند و دریابا ند مرا پروردگار من و متصل همین
گفت که بتحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که وی در فلان موضع است چنین و چنین بند شده است مهار
وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی یابد مگر انچه دریابا ند
وی را پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال اما سمع شریف وی صلی الله علیه و سلم
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من بینم چیزی که نمی بینید شما و میشنوم چیزی که
نمی شنوید شما من میشنوم اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان و آواز شکم تهی و آواز شتر کره و مانند آنرا گویند
و فرمود سزاوار است آسمان را که اطیط کند نیست جای یک شبر و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر
آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و در روایت دیگر ساجد است یا قایم و بیان هیئت اذن
شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت

بیان جبین مبارک

تمام الاذنین اما جبین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وصف کرده اند علی رضی الله عنه واضح الجبین و در روایتی صلت الجبین و در صراح صلت پیشانی کشاده و در حدیث دیگر واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهة و در ذکر شریف از کعب بن مالک گذشت که چون جبین در پیشانی می افگند چنان می نمود که گویا قطعهٔ قمر است و گفته اند که از اثر تخت و طالع و نورانیت در جبین ظاهر میشد و سرنوشت که در شکم مادر می نویسند در موضع جبین است و گاهی مشاهدهٔ این معنی در در کعبهٔ معظمه که عادت بر تطلیه و تمویه وی واقع شده است حاصل می شود که چه آثار نیک بختی و سعادت لایح و نمایان است از آن

بیان حواجب شریف

اما حواجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الحاجبین واقع شده و قرن اتصال موی ابروان است و در حدیث ابن ابی هاله که از وصافان حلیهٔ شریف بود من غیر قرن آمده و در میان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است و ظاهر اقتران بسیار نبود که موها سخت بهم پیچیده باشد و بسیار فرجه بهم نبود اتصال بود بموی چند خفیف که بدان اطلاق اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح افتد و در نظر شهود و خیال نیز بتخمین می درآید والله اعلم و گفته اند که در میان ابروان رگی بود که می جنبانید آنرا غضب و نیز در حدیث ابن ابی هاله آمده است که ازج الحواجب و تفسیر کرده اند که ازج را بمقوس طویل وافر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ یعنی تمام موی و در قاموس و صحاح زجج بمعنی باریکی ابرو یا درازی گفته و بفارسی کمان ابرو و بیهقی از بعضی صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم احسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الحاجبین و دقت با وفور شعر منافات ندارد و مراد بدقت آنکه هر موی ضخم نبود و با وفور شعر آنکه کم موی و پراگنده نبود

بیان انف شریف

اما انف شریف اقنی الانف و اقنی العرنین واقع شده و عرنین بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون اعلی انف که در تحت مجتمع حاجبین است و تفسیر کرده اند اقنی را بسایل الحاجبین مرتفع الوسط و سایل از سیلان است یعنی هموار یا نوعی از طول و دقیق العرنین نیز آمده و دقت تیزی نزدیک بمعنی سیلان است و مراد نفی غلظ است و عرنین انف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان می برد کسیکه نیک تامل نمیکرد که بلند است و بلند نبود و آن بلندی نور بود که بالا میدوید و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادتمندی میدارند

بیان فم شریف

اما فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ضلیع الفم یعنی فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم و حدیثی دارد طویل در بیان حلیهٔ شریف که مذکور است در شمایل ترمذی و وسعت فم ممدوح است نزد عرب و مذموم میدارند صغر فم را در مردان نه در زنان و تنگ دهنی که شعرا در جوانان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان

ایشان است در حکم لسا و بعضی میگویند کنایه از کم سخنی و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت
زیاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهن میکند یفتح الکلام ویختمه باشداقه یعنی آغاز می کرد آنحضرت سخن را
وختم میکرد بشدقهای خود شدق بکسر شین کنج دهان و شدق آنجا که بیا فراخی شدق خطیب شدق کاسم کشاده
و متشدق فصاحت نماینده یعنی سخن از دهان شریف تمام و کامل و بیدریغ می آمد و شکسته و ناقص نمی برآمد پس
حاصل این بیان فصاحت و اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صورتی است
که بطریق تکلف و تصنع و بیاختی باشد و بعضی از ضلیع فم قرب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده
دندانهای پیش فی الصراح فلج کشاده کی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب مفلج الثنایا اشنب رونق دندان
و آب و شیرینی وی و فی القاموس الشنب محرکة بارود(?) رقة وبرد وعذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه
مبلج الثنایا بلج بموحده و جیم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آورده که گفت بود آنحضرت
کشاده لبها چون تکلم می کرد دیده میشد که گویا می برآید نور از میان کشادگی دندان پیش وی و رحم الله بوصیری
حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده
که بود لبها و مهر دهان آنحضرت احسن و الطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و مراد
تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای بود مر خستگان و دلدادگان
را در حدیث متفق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و شفا شدن آنها در ساعت
مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلوی از آب پس آب خورد از آن دلو و ریخت
آب دهن در وی و انداخت آنرا در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن در خانه انس رضی الله عنه چاهی
بود انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و یکبار رسید طفلان
شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیر
شدند و شیر نخوردند در آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت
زبان شریف خود را در دهان وی نهاد و بمکید آنرا تمام آنروز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال
آن بسیار است اما ضحک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری از عائشه رضی الله عنها آورده که
گفت ندیدم آنحضرت را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات بفتحات جمع لهاة و به فتح لام
نوشت پاره که در اعلای حنجره است از اقصای فم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبسط الوجه دائم

الشیر وآشور در بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانهای
پسین که نهایه دندانها اند وآنرا اخراس عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بر ویند مراد ازان مبالغه است
در بیان ضحک نه حقیقت آن وآن مثل نقش شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد
بنواجذ اینجا انیاب یا اخراس است مطلقا نه آن اخراس مخصوص واکثر خنده وی صلی الله علیه وسلم
بتبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانها از سرور و اگر
با آواز باشد و شنیده شود از دور آنرا قهقه گویند واگر نه ضحک نامند واگر اصلا آواز نباشد آن متبسم است
و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر می شود
از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معظم احوال واکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم
وتواند که گاهی زیاده بران کرده بحد ضحک رسانیده باشد اما قهقه فکلا مکروه است از ضحک اکثار وافراط
دران است که می برد وقار را و می میراند دل را و بزار و بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک می کرد آنحضرت
روشن میشد دیوارها و می افتاد نور دندانهای او بران چنانکه از آفتاب افتد و بکا آنحضرت نیز از جنس
ضحک بود بلند نمیشد آواز ولیکن میریخت اشکها از چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه از دیگ
مسی میجوشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت
بر میت بودی واکثر از سماع قران واحیانا در نماز شب بودی و نگاهداشت پروردگار تعالی اورا از
خمیازه که از کسل و گرانی است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده اند که ما تثاوب النبی
قط و در بعضی روایات ما تثاوب نبی قط واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که
تثاوب از شیطان است واگر غلبه آرد دهن بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان گرفت واگر
ها ها یا آه آه گویند بغایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسیکه میکند آنرا
اما صوت شریف وی صلی الله علیه وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتا
واحلاهم و نبود هیچکس خوشتر آواز تر و شیرین کلام از وی واصدق الناس لهجة که در وصف
کلام شریف واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین زبانها
در تکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بران هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت
آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز

بیان صوت شریفه

آواز وخوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم خوشروی تر وخوش آوازتر از همه وازینجا
گفته است بیت دردل برانتی که حق مزه است * روی و آواز پیمبر معجزه است * ومیرسید آواز مبارک
وی بی تکلف تا بجایی که نرسد آواز هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ وتخویف وانذار میخواند چنانکه
می شنیدند مخدرات در پردهای خود وخطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و
شنیدند آنرا در منازل خود وشنید هر که در منی بود از دور ونزدیک وآنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند در منی وعلی کرم الله وجهه پیش آنحضرت بود وتعبیر میکرد از ان مراد بآن تفسیر وتوضیح
کلام وشرح وبیان ورفع اشتباه از ان است نه شنوانیدن صوت اما فصاحت لسان شریعت وجوامع کلم
وبدایع بیان وغرایب حکم وی صلی الله علیه وسلم زیاده بران است که محاسب فکر واندیشه گرد حصر واحصای
آن تواند گشت وممکن نیست وصف آن به بیان وبیان آن بلسان وبیافرید پروردگار تعالی هیچ احدی را فصیح تر
وشیرین تر زبان از وی صلی الله علیه وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله بیرون نیامدی تو
از میان ما ونگشتی در میان مردم از کجا آوردی اینهمه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو ومندرس شده بود
پس آورد برمن آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم ونیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار
من ونیک کرد ادب را وعلم عربیت را که تعلق بزبان عرب وفصاحت وبلاغت دارد ادب میگویند ونیز فرمود
ناشی شدم من در بنی سعد ابن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وسلم حلیمه سعدیه اند وایشان افصح عرب بودند
وانچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد
اگر چه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما معنی آن صحیح است وحاصل
آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است بعرب ودر زبانهای دیگر نیست ودر میان
عرب کسیکه حق این حرف تمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومخرج این حرف از اضراس ایمن
وایسر است وگفته اند من الایسر ایسر وبعضی از صحابه عظام از هردو جانب اخراج می کردند وتکلم میکرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست سامع می شمرد کلمات آنرا جدا جدا وآمده است
که اعاده می کرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر آنست که این در مقام اهتمام واحتیاط در
محل الهام واشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن اینچنین میکرد والله اعلم واز خصایص کلام شریف محمدیه است صلی الله
علیه وسلم که فرمود اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام ومراد بجوامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار

متضمن معانی کثیره اند و علماء بعضی ازان کلمات را بحسب سمع و ثقات خود فراهم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بدان
موشح و مزین ساخته اند و مکاتیب و مناشیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بملوک و امرا و عظماء وقت اصدار
فرموده و بهر قومی بلغت آنها تکلم نموده نیز آورده شرح و تفسیر کرده اند و چون مدار این باب بر لفظ
فارسی هست و مقتصر است بر بیان حلیه شریف ایراد آن مکاتیب و مناشیر روی نداد اما بعضی ازان
کلمات آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بتصور مراقب برآمدن آن از دهان و زبان شریف ذکر کرده شد

بیت حرف از دهان دوست شنیدن چه خوش بود * یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست * یکی

حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع تر و مفید ترین احادیث و بعضی آنرا
ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته باعتبار آنکه اعمال دو قسم
اند اعمال قلب و اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق بدان نصف علم
باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالبیه و مدار تمام طاعات و عبادات است
و باین اعتبار اگر براه مبالغه روند و تمام علم گویند نیز درست است من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من
سلم المسلمون من یده ولسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق
المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة
والفراغ نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم
المرء مع من احب لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من بطأ به عمله لم یسرع به نسبه زر غبا تزدد حبا
الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم وخضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من دان
نفسه وعمل لما بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه وتمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید
من غلب نفسه الشتاء ربیع المؤمن القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة التودد الی
الناس نصف العقل وحسن السؤال نصف العلم لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق
الرضاع یغیر الطباع الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه
لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعز من العقل ما جمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم کن فی الدنیا کانک غریب او
عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة
کنوز البر کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله ویبتلیک و برخی ازین کلمات

کلمات گنجی است مشتمل بر عجایب و غرایب آداب دین و دنیا و قاعده‌ایست متضمن سعادات اولی و اخروی
و امثال این بسیار و بی اندازه است آنچه بالفعل در نظر دقت درآمد اینست و هر یکی را شرحی و بیانی
است اگر ذکر کنند بدفاتر درنگنجد و حدیث الدین النصیحة مشتملست بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع
آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی ازان بسر نیاید و اگر گفته باشند باندازه علم و همت و حوصله
دانش خود گفته باشند یا نموذجی ازان در رساله فارسی اشارت کرده شده است اما رأس شریف و حدیث

ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم عظیم الهامة بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگ سر
و بزرگی سر دلیل است بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت آن که حامل جوهر العقل است
و مراد نفی صغر و حقارت راس است و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضا و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان
واقع شده و این قاعده کلیه است همه جا باید نگاهداشت اما موی مبارک گفت قتاده پرسیدم از انس از
شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بود موی شریف وی رجل رجل بفتح را و کسر جیم و سکون آن و فتح نیز آمده
چنان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی نرم فروهشته و قطط بفتح قاف و طا و کسر و فتح آن
سخت دوتا و پیچیده و مثل موی سیاهان که آنرا چنگه گویند و در بعضی احادیث آمده که موی آنحضرت جعد بود و ما
نه جعد و قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موئی که در وی دوتائی و پیچش باشد و نرم و رها نباشد ضد سبط و قطط سخت
جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد جعد شدید الجعودة داشته فی الصراح جعد مرغول و قطط سخت
مرغول و سبط موی فروهشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود آنرا
هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی
تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان روایات آنست که این
باعتبار و اختلاف احوال اوقات است گاهی که تیل می مالیدند و شانه می کردند درازی می بود و در غیر این حال
کوتاه تا رستن موی بعد از ستردن که بتدریج زیاده شده می آمد تا انتهای آن و در مواهب لدنیه گفته و در مجمع
البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع می شد از تقصیر موی دراز می گشت و چون تقصیر میکرد کوتاه میشد
و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی تقصیر می کرد اما حلق خود گفته اند که در غیر
حج و عمره نبود و در روایت حلق در غیر آن هیچ جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت ام هانی آمده
که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه قدوم آورده بود مر او را چهار گیسوی بافته و گذاشتن موی

سر سنت است و همچنین است عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تفقد کند موها به تیل مالیدن و شانه کردن آنحضرت بسیار میکرد و هرکرا ژولیده و تیره سر موی دیدی مکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید یکی از شما گویا شیطانی است و هرکرا دیدی که بسیار تکلف می کند در دراز کردن موی و آراستن آن از آن نیز مکروه داشتی و توسط همه حال محمود است و هرکرا نتواند تفقد کرد تراشیدن موی او را بهتر است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در بیخ هر موی جنابت است و الان ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصا مشایخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد است فایده ولیکن سنت همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی را و مشرکان فرق می کردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد بسدل فرو هشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق می گویند یعنی تارک سر و آنحضرت دوست می داشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی بچیزی بعد از آن فرق می کرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بوی پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که رویداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلاف قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جایز است و فرق احب و افضل است کذا قالوا و مختار آنست که میگذاشت موها را بحال خود اگر خود متفرق میشدند فرق می کرد و اگر نه می گذاشت والله اعلم و اختلاف کردند علما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده و مذهب محدثین اینست زیرا که نرسیده بود پیری وی الی حد خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا هژده موی بود و بدین نسبت نرسیده بود و چون اوهان میکرد پوشیده میشد پیری و نمایان نمیشد و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت خضاب نکرد آنحضرت و آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه موهای شریف را که از وی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و حنا ان می نمود

فصل نگاه داشتن موی کامل سر سنت است

فصل در بیخ هر مو جنابت است

فصل اختلاف است در خضاب وی صلی الله علیه وسلم

می‌نمود که گویا مخضوب است یا خضاب کرده بود و از اثر آن تحکم کرده و دیگران شنیده و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه کذا
قیل و در مواهب از صحیحین از ابن عمر آورده که دید آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفرة و گفته اند که مراد زعفران است
و من از حضرت شیخ امام اجل عبدالوهاب متقی شنیدم که می‌گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف ساده بود
و سیاه رنگ نمی‌گرفت تنقید و تنظیف بود که بدان می‌شست و پاک میساخت یا رب مگر آن چند موی شریف که سفید
بودند آن رنگ می‌گرفته باشد اگر این خضاب در وقتی بود فتدبر و از نووی نقل کرده اند که گفت مختار
آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده از اکثر اوقات پس خبر داد هر کس بآنچه دید و هر یک صادق و گفت این
تاویل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و ممکن نیست ترک وی و نیست او را تاویل و بدانکه بعضی
علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل و متحمل آن بود وجهی گفته اند که
زنان مکروه میدارند پیر را غالبا و هر که مکروه پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چیزی را کافر شود و در
روایات متعدده از انس آمده که شیب را اینجا عیب داشته و گفته ما شانه الله بالشیب گفته اند عجب است از انس
رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب وقار است و نور است و شیب ممدوح است
بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغهٔ آنحضرت در خضاب و تغیر مشاهده کرده چنانکه ابو قحافه والد
ابی بکر صدیق رضی الله عنه را دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است مکروه پنداشت آنرا فرمود غیروا
شیب را از شیخ پس چون انس از این حدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث
منسوخ است باین حدیث حکم کرد بآنچه کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین
شک نیست که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدای دین کمالیست که در تقویت دین و اظهار
شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن زمان اغلب او
فرمود حکمت بالغهٔ الهی اقتضای آن کرد که آنحضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می‌نماید موسوم نگردانند
و ترغیب آنحضرت صحابه را و ترخیص در خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدوث شیب و ظهور آن
چند شعر است بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سوره هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساءلون
و اذا الشمس کورت و آنقدر نبود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب وقار و نور منافات
ندارد چنانکه بر خلیل الرحمان صلوات الله و سلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحاق علیه السلام شیب
برگماشتند و گفته ما هذا یا رب قال هذا وقار گفت رب زدنی وقارا افهم و بالله التوفیق * و اما لحیه شریف و

صلی الله علیه وسلم در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیار موی
و مردحم و کث در لغت بمعنی کثیف است ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیة و کثیف اللحیة و لحیة کث و در شفای
قاضی عیاض گفته کث اللحیة یملأ صدره و در لحیه شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در عطایف القدس
گفته که لحیه آنحضرت چهار انگشت بود طبعا یعنی همین مقدار بود از روی خلقت دراز و کم نمی شد و سندی برین یافت
نمی شود و ارسال در لحیه موجب حسن و جمال میماند خصوصا که کث اللحیه باشد والله اعلم و نیز این سخن مخالف چیزیست
که از شفا مذکور شد و منافی است بانچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت می گرفت از لحیه خود از طول و عرض
و می برید شارب را یعنی سبلت را و میفرمود کسیکه نبرد سبلت را وی از ما نیست و در صحیحین آمده که مخالفت کنید
در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشها و پست کنید و مبالغه کنید در گرفتن سبلتها
و مذهب ایمه در گرفتن سبلت مختلف است و ادنی آنست که اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است
و نزد بعضی سنت است و نزد حنفیه احفا است که از بیخ بردارند اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت
خود را بر مسواک و این بظاهر با احفا منافات دارد کذا قیل و این در یک وقتی بود و الا در اغلب اوقات احفا خواهد بود
و مشهور در مذهب ما آنست که بمقدار ابرو بگذارند و این در غیر غازی است اما در غازی مستحب طویل شارب است تا در
چشم دشمنان هیبت نماید اما چنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المومنین نقلا عن الذخیرة و باکی نیست ترک
سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المومنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند زیرا که وی
دهن را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف است
و افضل ترک آنست الا حلق طرفین عنفقه لا باس به است در حد توفیر لحیه نیز اختلاف است مشهور در مذهب
حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع
زیاده بران و گفته اند که اگر علما و مشایخ زیاده بران بگذارند نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما
میگرفت لحیه خود را بقبضه پس انچه زیاده می آید از قبضه می گرفت و این حدیث در صحیح در آخر کتاب اللباس مذکور است
و لیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و باز از نافع از ابن عمر حدیث
می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها و
بگذارید ریشها را بحال خود تعرض مکنید بدان کذا فسره الشارح و باز اشکال کرده اند چون اعفاء لحیه مامور بهاست
پس چون قصر میکرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث اوست و جواب داده اند که قصر از وی مخصوص و حج و عمره

بیان لحیه شریف

خلاف ائمه در گرفتن سبلت و بروت

اعفا بمعنی ... ریش در اصطلاح دراز داشتن و بروت بسیار گرفتن

وعمره بود ومنی قصر اوست چنانکه فعل اعاجم است وعادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که لحیهٔ امیر المؤمنین
علی پر میکرد سینه او را وهمچنین از عمر وعثمان نیز نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیه وعریضها اما عانه
مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد ودر بعضی آمده که نوره می کرد وحدیث هر دو جانب ضعیف است وحدیث ضعیف
تر است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم در حمام نه درآمده ونه دیده آنرا وظهور حمام بعد از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم
شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن ونهی کرده زنان را از درآمدن حمام مگر بحکم ضرورت وقصد علاج وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم قص می کرد شوارب را واظفار را روز جمعه ودر بعضی روایات روز پنجشنبه ودر کیفیت قلم اظفار
چیزی ثابت نشده ولیکن اینقدر در آمده که ابتدا می کرد بسبابهٔ یمنی وختم می کرد بابهام آن ونظمی که منسوبست به
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده **شعر** قلم الاظفار بالسنة والادب ✤ یمینها خواب یسارها اوخسب ✤
ومفارقت نمی کرد از آنحضرت مسواک ومشانه وچون ادهان می کرد وشانه می کرد لحیهٔ شریف را نظر میکرد در
آئینه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او نور مطلع نور الهی ومظهر اسرار نامتناهی است
بیت دمی ز آئینه حسن ترا جدائی نیست ✤ غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست ✤ صلی الله علیه وآله قدر
حسنه وجماله واما جید یعنی گردن شریف وعنق نیز بمعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیه
فی صفاء الفضة دمیه بضم دال وسکون میم بتی که تراشیده می شود از عاج کذا فی النهایة در قاموس گفته
از رخام یعنی سنگ سفید واگرچه در تشبیه کردن بگردن صنم تحاشی روی مینماید ولیکن چون آراستگی مینماید در صنعت آن
ومبالغه می کنند در تحسین آن تشبیه کرد بدان کذا فی النهایة ودر حاشیهٔ شمایل نوشته الدمیة الغزال ودر حاشیه
دیگر دمیه صورة اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله اعلم ولعل او فی الصفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث
آنست که این صفت عنق است واز حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریره کان جید رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابیض کانما صنع من فضة معلوم می گردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وسلم و
اما منکبین شریف ومنکب بفتح میم وکسر کاف مجمع سر شانه وبازو وفی الصراح منکب سر بازو وشانه ودر صفت آنحضرت
واقع شده بعید ما بین المنکبین ودر ساقی که میان دو منکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند وبعضی این تفسیر
بعریض الصدر کرده اند وعرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین
واین هر دو صفت لازم یکدیگر اند وچون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند ورحب الصدر نیز آمده واین
کشادگی سینه محسوس است که داخل حلیه وصورت ظاهر است ولیکن صدر معنوی که کریمهٔ الم نشرح لک صدرک اشارت

تا آنست مقامی عالیست که تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیر او را از کمل اولیا از آن نصیب
اتباع و اقتدار نبوی صلی الله علیه وسلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید ان شاء الله تعالی و در مواهب ذکر قلب
شریف نیز کرده فتدبر و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین و الکتد نیز آمده و کتد بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه
و فتح آن مجتمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرها و استخوانها نیز آمده سواء البطن و الصدر برابر شکم
و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره مفاض البطن واقع شده و تفسیر
کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر است و بعضی تفسیر کرده بمستوی البطن مع الصدر و وصف کرده است
ابن ام هانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسهاست که برهم نهاده شده و ته کرده شده است
بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربة بفتح میم و سکون سین مهمله و ضم را و در حدیث ابن ابی هاله دقیق
المسربة و تفسیر کرده اند مسربه را بموهای که از فوق سینه تا ناف بوده باریک بود و لهذا تعبیر ازان بخیط کرده که بمعنی
رشته است و بقضیب که بمعنی شاخ کرده اند و فی الصراح مسربه بضم را موهای ریزه میان سینه و ناف و ظاهرا
اشتقاق از سرب است بمعنی راه و بر صدر و بطن شریف غیر ازین موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الثدیین
و البطن سوی ذلک برهنه از موی هر دو پستان جز این موی و شکم که این مسربه است و گفته اند که اشعر الذراعین و الساعدین
و المنکبین و اعالی الصدر و الساقین موی دار هر دو ذراع و هر دو ساعد و دو دوشها و بالای سینه و ساقها و ذراع
از مرفقین تا سر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده اند که بمعنی برهنه از موی است در مقابل اشعر
است که تمام بدن موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سایر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که بغل از تمامه مردم متغیر اللون می باشد و سیاهی میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است قرطبی
زیاده کرده است که موی نیز نداشت ولیکن این سخن کردند بعضی مردم درینجا که این ثابت نشده است و از بیاض الابطین
لازم نمی آید که موی نباشد بغل را و در بعضی احادیث نتف الابط نیز آمده یعنی می کند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موی بغل را والله اعلم و در بعضی احادیث عفرة الابط واقع شده و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی
و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که سرخی بازند و مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کرد مرا رسول الله صلی
الله علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف
واقع شده است که گویا از نقره گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه وسلم بین
کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود بدانکه چیزی بود برآمده

قلب شریف

اجزای بدن شریف مشابه جسد مدلول صفا و نورانیت که آنرا خاتم النبوت می گفتند بکسر تا و فاعل ختم بمعنی اتمام و
رسیدن تا آخر و بالفتح یا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست برآنکه نیست بعد از وی پیغمبر و تسمیه آن باین اسم از انست که آنحضرت
نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین تسمیه وی علامتی است که شناخته می شود بآن که وی صلی الله علیه وسلم همان
پیغمبریست که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از تطرق قدح و طعن مثل چیزیکه مهر کرده می شود در آن تا راه
نیابد بدان خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست و
مگر پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود و لنعم ما قال الشاعر **بیت** نبوت را توئی آن نامه
در شت که کار تعظیم دارد مهر بر پشت + و شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در و الله وحده لا شریک
له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت
غایب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم و بهمین شناخته شد فوت آنحضرت گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت
بود بجهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل نبوت بود و الا حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که
خدا دانا تر است یا از جهت آنکه نبوت باقی نماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت نزد اکثر روات
بین الکتفین که بود و در بعضی آمده که بود نزد ناغض کتفه الیسری و ناغض بنون و غین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و تورپشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد اگر در جای یسری باشد میان
کتفین است و همچنین در روایتی که عند کتفه الیمنی آمده و الله اعلم راویان ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیاء که می شناسند
مردم آنرا و تشبیه کرده اند آنرا به بیضه کبوتر و در حدیث دیگر آمده که بود غده حمرا و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گره
گوشت که پیدا میباشد و متصاعد می گردد بوی شحم که در تحت [illegible] و فی الصراح غده گره گوشت و الجمع غدد و مراد آنست
که شبیه بغده بود و حمرا بمعنی مایل بحمرة است پس منافی نبود بانچه گفته شد که لون خاتم النبوة بلون [illegible] بدن بود و در بعضی روایات
گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی الشمایل و در حدیث دیگر آمده است مثل
زر الحجلة و زر بتقدیم زای مکسوره بر رای مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن میباشد و حجله بفتح حا و جیم واحد حجال خانه
عروس مانند قبه که بلور و انکه بمعنی بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله طایریست مشهور و زر بیضه او و این
موافق حدیث کبیضة الحمامه است و لیکن گفته اند که در لغت بمعنی بیضه نیامده است مگر تشبیه کرده باشد زر حجله کذا فی بعض
شروح شمایل و بعضی گفته اند که رز است بتقدیم را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی

بیان دستهای مبارک

آمده که شعرات مجتمعات موبها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بروی موبها بود و بسیاری همان موبها گمان کرده‌اند
حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند
ثآلیل و ثآلیل بمد همزه بر وزن مصابیح جمع ثألول بر وزن زنبور آن دانها که در پوست می برآید مثل نخود و اینهمه صورت ظاهر
و شکل او است در رأی العین و در تحت آن سرّی عظیم بود مخصوص با آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نبود هیچ یکی را از پیغمبران
والله اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه و سلم در شمائل ترمذی در وصف آن گفته طویل الزندین و دراز زند بفتح زای
و سکون نون بند دست وفی القاموس الزند موصل الذراع والکف و بما زندان و صورت درازی در بند دست
چندان ظاهر و واضح نمی گردد و با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر
آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر
انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی
سبط الکفین بتقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گستردن بمعنی تام الکفین موافقت روایت رحب الراحة
وفی الصراح بسط بالکسر دست گشاده وفی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین
بر با بمعنی لین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم
فرو هشته مقابل جعد و گویا سبط الکفین از انجاست و سبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامة نیز آمده
و در قاموس رجل سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند
شثن بفتح شین معجمه و سکون مثلثه الغلیظ خشن یعنی سطبر درشت و در اخذ خشونت در معنی شثن سخن کرده اند که
احادیث کف دست شریف را وصف با لین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش
که گفت آمدم من آنحضرت را صلی الله علیه و سلم پس مسح کردم دست شریف او را و بود نرمتر از ابریشم و سردتر
از برف و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و نه دیبا را نرمتر از کف دست رسول الله
صلی الله علیه و سلم دیبا نیز نوعی از حریر است نرمتر از همه پس با درشتی چون جمع شود نعم نرمی با سطبری جمع می شود
چنانکه سایر بدن شریف و ناعم و ضخم و سطبر قوی بود و همچنین کف های دست نرم پر گوشت و بعضی گفته اند که وصف
لین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون عمل میکرد در
جهاد و استعمال اسلحه و جز آن عمل می کرد و در خدمت خانه و کار و بار آن درشت می گشت کف دست با این عمل
و چون ترک می کرد آن را بحال خود می آمد بر اصل جبلیت که نرم می بود کذا قیل و آورده اند که چون اصمعی پیامد

این لغت است تفسیر کرده شثن را بخشن گفته شد و آنکه وارد شده است در وصف نبی صلی الله علیه وسلم که
لین الکف بود پس چون تفسیر کرده بخشونت پس عهد کرد تفسیر نکنند حدیث را مگر بعد از غایت احتیاط و این اصمعی
بغایت متصف بود بانصاف در رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه وسلم یکباری او را از حدیث انه لیغان
علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غین و حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم
و غین او می پرسیدند می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم نتوانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله
علیه بالذات وانصافه قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است شثن را بغلظ و قصر یعنی به ستبری و کوتاهی
و گفته که این محمود است در رجال نه در نساء و ذکر کرده شد این قول بآنکه وارد شده است سایل الاطراف سیلان
کننده کرانها اعضا که عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شایل
الاطراف بشین معجمه این نیز نزدیک بمعنی سایل است از شول بمعنی کشیدن سنگ و بار از زمین و برداشتن ناقه دم
خود و در روایتی شاین به تبدیل لام بنون چنانکه جبریل و جبرین قاله ابن الانباری و این صفت منافی قصر است
صواب آنست که معنی شثن غلیظ است بی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم می شود
فتدبر و بدانکه صفات و آثار و برکات و معجزات ید شریف زیاده از آنست که توان نوشت روایت کرده است
مسلم که مسح کرد آنحضرت رخسار جابر بن سمره را گفت جابر پس یافتم مر دست شریف او را سردی و بویی گویا که
بیرون آورده است از طبله عطار آنرا و نزد طبرانی و بیهقی آمده است که گفت وایل بن حجر مصافحه میکنم من آن
حضرت را تا می ساید دست من بدن آنحضرت بعد از آن بوی میکنم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی
مشک و یزید بن الاسود گفت داد مرا آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابم دست وی را سردتر از
برف و خوشبوتر از مشک و گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری بعیادت من پس نهاد
دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می یابم
سردی دست شریف وی صلی الله علیه وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت
شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما
برودت دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن
سردی است که بواسطه سردی مزاج و برودت طبیعت خنک و عرق آلوده می باشد و لمس آن طبیعت ناخوش دارد
یا از ناخوشی یا اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت است که لمس آن راحتی و ذوقی دهد چنانکه از حدیث سعد بن

ابی وقاص واحادیث دیگر معلوم می گردد فافهم وبالله التوفیق واما قدم مبارک وی صلی الله علیه وسلم در وصف وی نیز
واقع شده شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده ولیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین و در
مشارق بمعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسبد بزمین نزد پای نهادن و فی الصراح
باریکی کف پای وخمصان بضم خای بروی که اخمص دارد واضافه با خمصین برای مبالغه است شدید الاخمص
اینکه پای او بسیار بلندی باشد از زمین کذا نقل عن ابن الاثیر مسیح القدمین هموار دو پای یعنی املساء کهر که و بار یکی و
شکافت در انها نبو عنهما الماء سیلان میکند و تیزی گذرد آب از انها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله اخمص
آمده واز ابی هریره آمده که چون آنحضرت پای سپر میکرد در زمین تمام را میرفت تمام قدم و نمی بود اخمص مراد او رواه البیهقی
واز ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مر او را اخمص پی سپر میکرد در زمین را تمام قدم رواه ابن عساکر و ایشان
مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت
والله اعلم و نبو عنهما الماء نزد ایشان وصف علیحده است نه تتمه مسیح القدمین و درین حدیث منافات ظاهر
است و غایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری اخمص بود و برابر نبود اسفل قدم و بسیار بلند هم نبود
ولیکن چون پی سپر میکرد زمین را تمام قدم می کرد و می نشست بر زمین قدم وی لبود اخمص کذا نقل عن ابن
الاعرابی و لیکن باین تقدیر اعتبار مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست فتدبر واز عبد الله بن بریده
آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کم گوشت پاشنه و منهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بسین مهمله و صاحب النهایه ابن الاثیر گفته روایت
کرده شده است بمهمله و معجمه در مشارق نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته اند معجمه نیز آمده یا بشینه ارک دار و فی الصراح
منهوس کم گوشت گفت کاتب الحروف عفی الله عنه پاشنهای پای سیدی الشیخ موسی الجیلانی در صفا و
نظافت بحدی لطیف بود که رخساره ی صبیح خوش شکلی آنچنان نمیباشد لبود وی قدس سره از اولاد حلیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم رحمت الله علیه در مواهب لدنیه گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه از قدمین آنحضرت از سایر اصابع رواه احمد
والطبرانی واز جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پای وی متظاهر و گفته که مشهور
شده است بر السنه که سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم دراز تر از وسطی بود حافظ ابن حجر گفته که
این غلط است از کسی که گفته است آنرا و این نیست مگر در اصابع رجلین و در مقاصد حسنه گفته است

که این خطائی است که ناشی شده است از اعتماد بر روایت که مطالعه کرده بود و نسبت کرده است دیدم اصابع
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اینچنین و لیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه گذشت و همچنین است
نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبدالحق بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد بتقدم بعثت
بر قیامت با نبود تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد بمعیت بعثت و قیامت و مبالغه
والاحاجت بضم اصبعین نبود و جوابش آنست که بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه
و وسطی آنحضرت برابر بودند و جمعی میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار معیت و مبالغه والله اعلم
وکان فی ساقیه حموشة و بود در هر دو ساق آنحضرت باریکی یعنی ضخم و پر گوشت نبودند و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث ان
الی ساقه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میانه درخت خرما را که آنرا شحم النخل خوانند که هموار و صاف و لطیف و ابیض میباشد
ضخم الکرادیس عظیم بندهای استخوان کرادیس کردوس بضم دو استخوان که پیوسته باشند در مفصل و گفته اند که مراد بآن عظیم
و قوت اعضا است و فی الصحاح کردوس استخوانها و مفاصل که دو کانه باشد چون دو کتف و زانو و مانند آن و اما قامت
زیبای وی صلی الله علیه وسلم نهالی بود از باغ قدس و سروی از بوستان انس صلی الله علیه وسلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود
آن مایل بدرازی بود و لهذا در حدیث آمده که کان ربعة من القوم و ربعه بفتح راء و سکون باء و مربوع متوسط القامة و در
حدیث دیگر اطول من المربوع و اقصر من المشذب دراز تر از مربوع بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و
فتح شین و فتح ذال معجمه با تشدید ثانی بمعنی بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل
الممغط بضم میم اولی و فتح میم ثانی مشدد و کسر غین معجمه و بمهمله نیز آمده و بعضی مشدده و معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول
از باب تفعیل نیز خوانده اند دراز بنهایت دراز و لا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعضی اجزای
وی در بعضی این عبارت اثبات قصر نیز میکند اما بمبالغه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن
یعنی مفرط در طول که از حد بیرون رفته و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا
جاء مع القوم غمرهم یعنی نمود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم می پوشید
ایشان را و دیگر کوتاه می نمودند ایشان بنسبت وی بود و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی در ربعه بودی و چون با مردمان
قوم بودی از همه بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد دراز در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی
و چون مفارقت می کردند منسوب بربعه شدی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه
وسلم و نبود مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است

بیان لون شریف

ازین بزرگان ذکر کردند چراغ را دو نور یکی از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمیباشد اما لون آنحضرت روشن و تابان
بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر بیاض لون آن صلی الله علیه وسلم و وصف کردند او را بابیض و بعضی گفتند
کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف به بیاض و ملاحت و صفت زایده برای بیان
حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه وسلم باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی
نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا بابیض که مخالط نیست او را حمرة و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق و روشنائی
مثل بیاض روی مریض و مجذوم رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و سخت سفید روی سخت سیاه موی در شعر
ابوطالب آمده که در مدح آنحضرت گفته فرد وابیض یستسقی الغمام بوجهه + ثمال الیتامی عصمة للارامل + و در حدیث
علی رضی الله عنه آمده ابیض مشرب و اشراب خلط لونی بلونی دیگر است گویا یک لون نوشانیده شده است لون
دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرة است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده ابیض مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی
ازهر اللون را که حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست که مراد باین نیر و مشرق است و در حدیث
نسائی از ابوهریره آمده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده
از روی سادگی و محبت و تعجب گفت ایکم ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور
شده است در عالم بجمال و کمال و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال او گوش
خلایق را گفتند صحابه هذا الامغر المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش ناز تکیه کرده نشسته است
اللهم صل علی محمد وآله قدر حسنه وجماله و فی القاموس امغر بعین معجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی
ابیض مشرب و مرتفق آنکه بر مرفق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض
امهق و معنی امهق معلوم شد و فی القاموس الامهق الابیض الذی لایخالطه حمرة ولیس بنیر اللون و در وصف
لون شریف اسمر نیز واقع شده و سمرة بضم مرتبه ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی النهایة
و در صراح گفته سمرة گندم گونی و گفته اند که این با ابیض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کند اسمر را بران و در
حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض وی مایل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه اسمر است و لیکن ادمة
منفی است که سیاهی در وی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض الامهق ولا بالآدم
و از قاموس و صراح معلوم می شود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی اسمر است و برین تقدیر بقول وی ولا بالآدم
آدم شدید الادمة مراد باشد و بانچه گفته شد معین گشت که مراد بسمرة آنست که مخالط بیاض بود و مراد به بیاض که اثبات
کرده اند بیاض مخالط باین حمرة است و بیاضی که نفی کرده اند بیاض خالص که آنرا امهق خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه

ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث است که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادم واقع شده و
ادم اسمر است نزدی در وجه جمع میان بیاض و سمرة گفته که آنچه از جسد اطهر وی بهی آفتاب و باد میرسید چنانکه روی
و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب پوشیده بودی ابیض و این سخن را تضعیف کردند که آفتاب و باد را تاثیر
نبود در بدن شریف وی و تغیر لون آن چنانکه انور المتجرد را که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت بآن
داشتند یعنی آنچه برهنه و بیرون می بود از ثیاب نیز روشن و تابان و سفید بود نه چنانکه از سایر مردم میباشد بالکل
و انس خادم درگاه گاه و بیگاه است پس چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و سلم پس تاویل
و مراد همانست که گفته شد و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة میزد فتدبر اما
مشی و رفتار در پای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا مشی تکفا تکفا کانما ینحط من صبب و تکفو را تفسیر کرده اند بمیل کردن بجانب مشی چنانکه شاخ
گل میل میکند و بپای برداشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسالی و نزد بزار از حدیث ابوهریره آمده که چون آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پی سپر میکرد زمین را بتمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی می کرد مجتمعا یعنی بقوت
بی استرخا و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع میکرد یعنی برمیداشت پای از زمین تمام کشاده
میزد گام و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود می آمد از زمین منحدر بجانب
نشیب و صبب بفتحتین و صبوب زمین منحدر و انحدار از بالا به نشیب فرود آمدن و همانا که این تمثیل است برای
قوت و برداشتن پای بتمام نه برای سبکی تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابوهریره آمده گفت ندیدم من هیچ کسی را
شتاب تر در راه رفتن از رسول خدا گویا نوردیده میشد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت می انداختیم نفسهای
خود را و میدویدیم تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی کرد اصلا و
این مشی اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام مشی است و اروح است مر اعضا را و گاهی
بتعجیل برفتی و گاهی بر بغل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد خصوصا در غزوات **بیت** سرو پیاده خوش بود
اندر چمن ناز مه آن فرس پیاده خوش است و سوار خوش + و چون با اصحاب میرفت پیش پیش می برد ایشان را
و خود عقب میرفت و میفرمود بگذارید و خالی دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه
بود آنحضرت که میراند اصحاب را پیش خود سوق راندن دابه را از پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از
مجموع صحابه رفتی و ضعفا را تقویت دادی و مانده گان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه
و سلم **فایده** انواع مشی ده است یکی تماوت که مرده کانه رفتن چون چوب خشک [illegible]

که بطیش و خفت و سبک سیری و قلق و اضطراب نزد این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر جهول و مرده دلی
و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اندک بروند و این نوع مشی آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم به سکون و وقار بی
کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت است پنجم رمل بفتح میم مشی بسرعت برداشتن پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه
پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو است سبک دویدن و سبک رفتن و از سعی سریع تر است و هفتم خوزی بفتح حاء مهمله
و سکون زاء و دو زای در آخر الف مقصوره و آن نوعی است با تامل هشتم قهقری که پس پای رفتن است نهم جمزی
بفتح جیم و آن بر جستن است در راه و ناقه را جمازه گویند بآن معنی است دهم تبختر بمعنی خرامیدن و گردن افراختن که روش
متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل هون است که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و در قرآن مجید که این مشی را
مدح کرده فرموده و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب ریحه و عرقه و فضلاته صلی الله علیه و سلم یکی از صفات
عجیب آنحضرت طیب ریح است که ذاتی وی صلی الله علیه و سلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بدان نمیرسید
انس رضی الله عنه روایت می کند که نبوئیدم من هیچ بوی خوش را و نه مشک و نه عنبر را خوشبوتر از بوی پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و از ام عاصم امراة عتبة بن فرقد سلمی آمده است که گفت ما چهار زن بودیم نزد عتبه و هر یک از ما کوشش میکرد
در طیب که خوشبوتر باشد از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم طیبها را و میرسید هیچ یکی از ما بطیب عتبه و استعمال
نمیکرد عتبه از طیب مگر همین قدر که مالش میکرد بدست دهن را و مسح می کرد بدان لحیه خود را و بود خوشبوتر از طیب عتبه
میگوید این زن که گفتیم روزی بعتبه که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی و تو خوشبوتری از ما سبب این چیست
گفت گرفته بود مرا شری در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شری آبله ریزه که بر اندام بر آید پس آمدم من نزد آن
حضرت صلی الله علیه و سلم و شکایت کردم ازین بیماری تا علاج کند گفت جامه از تن برکن پس برهنه شدم و نشستم
پیش وی صلی الله علیه و سلم پس دمید آنحضرت بر دست خود و گذرانید دست مبارک را بر پشت من و شکم من پیدا شد
برای من این طیب از آن روز رواه الطبرانی فی معجمه الصغیر و آمده است مردی می خواست که دختر خود را بخانه شوهر فرستد
و طیب نداشت پیش آنحضرت آمد تا چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انداخت در وی
پس پاک کرد از جسد شریف خود چیزی از عرق در شیشه انداخت و گفت بفرما او را که تطیب
کند باین پس بود آن زن چون تطیب می کرد بدان می بوئیدند اهل مدینه آن را و نام کردند خانه ایشان را بیت المطیبین
و از انس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی در خانه ما و قیلوله کرد پس عرق کرد و بود آنحضرت
که عرق بسیار میکرد در خواب پس آمد مادر من که ام سلیم است قاروره بگرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی
می انداخت پس بیدار شد آنحضرت و فرمود چه کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق شما است یا رسول الله که می کردانیم

بیان طیب ریح و عرق و فضلات

[illegible]

در طیب خود و هو اطیب الطیب رواه مسلم و هم از انس آمده که چون یکی از اصحاب بقصد ملازمت آنحضرت می آمد در خانه نمی یافت
نشان بوی خوش در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود میرفت و هر کجا که خواه از کوچهای مدینه مطیبه میگذشت بوی خوش
می‌یافت و میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است و بدانکه هنوز از در و دیوار مدینه طیبه ارواح فایحست که محبان آن را بمحبت
تمام می‌دریابند و شاید که استشمام شمه ازین بشارت ذوق بعضی از غربای مشتاق نیز رسیده باشد ابو عبدالله عطار در
مدح مدینه مطیبه گفته است **شعر** بطیب رسول الله طاب نسیمها + فما المسک والکافور والمندل الرطب + اشبیلی
که یکی از علمای صاحب وجد و حالت است می‌گوید که تربت مدینه را نفحه خاص است که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب
عجایب است و در حقیقت هیچ عجب نیست **بیت** دران زمین که نسیمی وزد ز طره دوست + چه جای دم زدن نافهای
تاتاریست + و عایشه گفته است رضی الله عنها بود عرق در روی شریف آنحضرت مانند لؤلؤ و اطیب از مشک
اذفر رواه ابو نعیم در وصف ید شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک
خود پس یافتم او را سردی و بوئی که گویا بیرون آورده است آنرا از جونه عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می‌یافت
تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را بر
سر وی می‌نهاد ممتاز و معروف میشد میان صبیان ببوی خوش **فایده** بدانکه در بعضی احادیث آمده که گل
سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در جای دیگر آمده است که گل سفید از عرق من پیدا
شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق است و نیز آمده است که فرمود بعد
از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و رویید ازان گل سرخ هر که خواهد که بوید بوی مرا باید که بوید گل سرخ
را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و رویید گل سرخ و اما محدثان را در صحت این
احادیث باصطلاحی که دارند سخن است صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت آنچه درین احادیث
آمده قطره ایست از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه مکرم گردانیده است پروردگار حبیب خود را و
رفیع گردانیده است بدان مرتبت و منزلت او را و سخنان محدثان بر قلم صناعتی است که در تحقیق و تصحیح اسناد
دارند نه بجهت استبعاد و استحالت آن حاشا و در بعض احادیث که مذکور شدند اضطرابی و اختلافی هم هست والله
اعلم و چون آنحضرت میخواست تغوط کند یعنی قضای حاجت نماید شگافته میشد زمین و فرو میبرد بول
و غایط او را و فایح میشد ازان بوی خوش مطلع نمیشد بر آنچه بیرون می‌آمد از وی هیچ بشری و از عایشه آمده
است که گفت مر آنحضرت را که تو می‌آیی متوضا را و نمی‌بینم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانسته تو ای عایشه زمین
فرو می‌برد آنچه بیرون می‌آید از انبیا پس دیده نمی‌شود ازان چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت صحبت

داشتم من آنحضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را درآمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس
درآمدم من بمکان را که برآمد آنحضرت از ان پس نیافتم مر او را اثر غایط و نه بول و دیدم در انجا سه کلوخ پس گرفتم
آنها را و یافتم مر آنها را از انچه طیبه و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت
حدثین از آنحضرت و اینست قول بعضی اصحاب شافعی و اما بول را مشاهده کرده اند بسیاری و نوشته است او را
ام ایمن که خدمت می کرد آنحضرت را آورده اند که شبها در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که دران بول میکرد
شبی دران قدح بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز انچه دران سفال است پس نیافتند دران چیزے
گفت ام ایمن والله تشنه شدم و خوردم آن را پس خنده کرد آنحضرت و امر نکرد بغسل فم و نهی نکرد از عود و گفت
درد نکند شکم تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود او نیز خدمت می کرد آنحضرت را پس بخورد بول
را و فرمود آنحضرت صحت با ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نشد آن زن هرگز مگر همان بیمارے
که دران روز از عالم رفت و در بعضی روایات آمده است که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس بوے
خوش میدمید از وی و از اولاد وی تا چند پشت و در مواهب و شفا این دو روایت مذکور نیست و روایت
است که مردم تبرک می کردند بول و دم آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما بول مذکور شد احادیث آن و اما شرب
دم نیز مکرر واقع شده است از صحابه خوردن آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون را
و فرو برد او را در شکم خود پرسید آنحضرت چکار کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آن را نخواستم
که خون ترا بر زمین ریزم پس پنهان کردم آنرا در شکم خود فرمود بتحقیق حذر کردی و نگاه داشتی نفس خود را
یعنی از امراض و بلا و آمده است که چون مجروح شد آنحضرت روز احد بمکید جراحت او را مالک بن سنان
پدر ابو سعید خدری رضی الله عنهما تا پاک و سفید ساخت آنرا گفتند بینداز خون را از دهن گفت لا والله هرگز
نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرو برد آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که خواهد که بنگرد
بمردی از اهل بهشت گو بنگرد بسوی این مرد و از عبد الله بن الزبیر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم روزی پس داد مرا خون را و گفت غایب کن این را در جایکه کس نه بیند و
در نیابد پس نوشیدم آنرا که پوشیده تر از ان مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت وای ترا از مردم و وای
مردم را از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از ان حاصل شد و باعث حرب و قتال
با مردم شد و وی رضی الله عنه بیعت نکرد به یزید و اقامت کرد بمکه شریف و مجتمع شدند بروی اهل حجاز و یمن
و عراق و خراسان و جز ان و گشت او را حجاج بن یوسف در امارت عبد الملک بن مروان و بر دار کشید

ف اما بول النبی صلی الله علیه وسلم

ف اما شرب دم النبی صلی الله علیه وسلم

دله قصه طویله و در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر عبد الله بن الزبیر را وقتی که فرو برد خون را لا تمسک
النار الا قسم الیمین مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل علا خورده و ان منکم الا واردها
الآیة و درین احادیث دلالت است بطهارت بول و دم آنحضرت و برین قیاس سایر فضلات و عینی شارح صحیح
بخاری که حنفی مذهب است گفته که بهمین قائلیست امام ابو حنیفه و شیخ ابن حجر گفته دلایل متکاثره بر طاهر
الا بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شمار کرده اند ائمه از خصایص وی صلی الله علیه وسلم و اما مباشرت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم با نساء اگرچه ذکر این وصف بظاهر بعد از ذکر ظهر و صدر و بطن مناسب بود چنانکه در
کتب قوم واقع شده است ولیکن درین کتاب بجهت انسیاق و انجرار کلام و اتساق و انتظام آن بجهت ذکر بعضی
مقدمات که در آن کتاب بعد بمقام مذکور نیست در آخر افتاد و لا باس به بلکه این را مناسب تر یافتیم چنانکه بر اهل فهم و ارباب
طبع روشن خواهد بود و آنکه فواید نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ
صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری
و تفاخر و مباهات بقوه باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تقصیر بفقدان امری مقرر و معروف و عادت
مستمره است میان مردان و محبت نساء و نکاح معدود از کمال است و یکی از آن مواضع که عقل کوته اندیشان
از حقیقت کمالیت آن محجوب است مباشرت و جماع با نساء است که آن را در صورت نقصان تصور میکنند و از باب
لهو و لعب میشمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و رهبانیت است و نظر بتحقیق جامعیت فعل و انفعال
و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کار است در کاری دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسل صلی الله علیه
وسلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده
است که آنحضرت می گشت بر تمام زنان خود در یک شب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم با انس ایا طاقت داشت
آن را گفت انس بودیم ما که می گفتیم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد رواه البخاری و در بعضی
روایات قوت چهل مرد آمده و تعیین مرد از مردان بهشت و آمده است که هر مردی از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل
مرد در جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی
الله علیه وسلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی و آنحضرت وصیت کرد
بعلی رضی الله عنه که نشوید مرا غیر تو و باید که نظر نیفتد از کسی بر فرج من که نه بیند هیچ یکی عورت مرا مگر آنکه نابینا
گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آنچنان بود که آسمان

را از حرکت باز میداشت بلکه بر خلاف حرکتش میبرد چنانکه از رد شمس بعد از غروب در احادیث آمده است ظاهر
می گردد و این محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم آنحضرت در ماکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و بنان
جو قناعت فرموده قوت و توانائی بدن در مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بر ارباب فهم و ذکا
عیانست آنست که بود حسن و جمال و صفا و نورانیت لون و خوبی روی وی در مرتبه که مذکور شد و مطعم و ملبس که
بحسب عادت حسن و صفا به تنعم در آن می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم دیگر بیرون دایره عادت
و اسباب صلی الله علیه وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود مرویست از ابن عباس که گفت ما تحتلم نبی قط یعنی هیچ پیغمبران
هرگز و احتلام از شیطانست رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان
و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل می کرد و روزه میداشت و ظاهر ازین عبارت و تقیید
بغیر احتلام مفهوم می گردد که احتلام بروی صلی الله علیه وسلم جایز باشد و الا استثنا کردن آنرا فایده نبود و جوابش
آنست که بنای استثنا بر عدم جواز است و این قید اتفاقی است و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود
نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جایز نیست و اگر نه این معنی باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل نمیکرد و این خلاف
است و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست چه احتلام از شیطانست و آنحضرت از آن معصوم بود
و مراد با احتلام در حدیث صیام رویت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این نوع شیطانی است و آنچه شیطانی
است دیدن خوابست و قاضی عیاض گفته که آن از جنبت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ما بود تکمله در حدیث طولانی از طریق
اهل بیت نبوت که منتهی است با مامین کریمین امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم و مشتملست بر بیان حلیه شریف
در بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه آن
حضرت و بود وی وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی بازان چیزی را که متعلق شوم من بدان
و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف در من باشد و خود وی سلام الله علیه متصف بود بحلیه شریف تا
هانکه اگر شخصی در خواب برویت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف می شدی پرسیدند که بچه صورت دیده
است اگر بصورت امام حسن می دیدی گفتند راست دیده و بحقیقت دیده است پس گفت هند بن ابی هاله که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلالا وجهه تلالا القمر لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم
من هند بن ابی هاله را وصف کن مر منطق آنحضرت را و سکوت و تکلم او را صلی الله علیه وسلم گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم همیشه اندوهناک دائم الفکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمی کرد بی حاجت و دراز بود
خاموشی وی و افتتاح می کرد سخن را و ختم می کرد آنرا باشداق خود شدق بکسر شین کنج دهن یعنی سخن را تمام

ذکر آنکه صلی الله علیه وسلم از احتلام محفوظ بود

ودکامل وی دست از دهان بر می آورد نه شکسته و ناقص و تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت
چنانکه در حدیث آمده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام و تکلم میکرد به بیان فاصل و مفصول که نبود در وی نقص و نه
فضول و نبود آنحضرت درشت طبیعت خوش خلق و نه درشت سخن تند خوی و تعظیم میکرد نعمت را اگرچه کم بودی و نکوهش نمیکرد
چیزی را جز آنکه طعام را چنانکه ذم نمی کرد ستایش نیز نمی کرد چنانچه اهل ترفه و تنعم کنند و نمی ایستاد و تاب نمی آورد خشم
او را وقتیکه تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن و خشم نمی گرفت و انتقام نمی کشید برای حق نفس خود که متعلق
به دنیا بودی و اگر اشارت می کرد بچیزی بتمام کف دست می کرد یعنی نه با انگشت تنها و چون تعجب میکرد بر میگردانید کف دست
را از وضعی که مخلوق است کف دست بر آن یا از وضعی که کف دست می شود بر آن در وقت تعجب و چون سخن میگفت میزد
انگشت نر دست راست را بکف دست چپ و عادات آنحضرت همه محبوب الهی است همچنین افتاده بود عادات شریف
وی لا احصیه در اینجا سری و نکته خواهد بود که عقل از دریافت کنه آن قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد می گردانید روی
و پهلو شریف را و چون خوشحال میشد و لذت مییافت از چیزی که می پوشید چشم را و بودی اکثر ضحک وی تبسم صلی الله علیه وسلم
دیدا می شد چه تبسم دندان شریف مانند ژاله که در صفا و لطافت و آب و تاب گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم این حدیث
را از ابن ابی هاله پوشیدم از امام حسین زمانی و تحدیث نکردم با وی بالفعل چون تحدیث کردم با وی یافتم او را که
سبقت کرده بود مرا در سماع این حدیث و پرسیده بود پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده برین از مدخل و مخرج
و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از آن چیزی پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را از مدخل رسول
خدا صلی الله علیه وسلم یعنی چون در منزل می در آمد چه کار میکرد گفت چون می آمد در منزل و جای می گرفت در آن بخش
میکرد آنرا سه بخش بخشی برای خدا یعنی عبادت می کرد در آن و اگرچه وی صلی الله علیه وسلم در هر وقت و هر حال در عبادت
بود اما مراد اینجا خالصا لله است که بی مداخلت حق اهل و حق خلق و حق نفس است و بخشی دیگر برای اهل و عیال و ادای
حقوق ایشان از مخالطت و مباسطت و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و ادای
حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از آن بخش می کرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک
میگردانید ایشان را در آن پس باز میداد آنرا بخواص اصحاب بحاجات عامه میرسانید مر فواید مجلس شریف
را بسوی ایشان یعنی اول بواسطه فواید بخواص میرسید و ثانیا بوساطت ایشان بعامه میرسید ذخیره نمیکرد
آنحضرت و نگاه نمیداشت از مردم چیزی را از فواید و نصایح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و
بود از سیرت شریف و عادت کریم وی صلی الله علیه وسلم ایثار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن
یعنی اذن می کرد ایشان را بدرون در آمدن و بحضور مجالس شریف مخصوص میگردانید و قسمت کردن بر قدر

فضل و مرتبه ایشان در دین یعنی هر که درین مخصوص تر و ممتاز تری بود و نصیبه وی از عنایت و رعایت وافر تر و بیشتری بود
و تشاغل می نمود بقضاء حاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را در کاری که اصلاح حال
ایشان دران بودی و امر میکرد ایشان را به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بچیزی که باید و سزد و می فرمود باید که
برساند آنچه می شنود آنکه حاضر است از شما بآنکس که غایب است و میفرمود برسانید شما مرا حاجت کسی را که نمی تواند رسانید
وی حاجت خود را **فایده** و هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود را رسانید ثابت دارد خدا تعالی
قدم او را روز قیامت و ذکر کرده نمیشد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است آن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده
شود بدان حاجات و مذکور نمیشد در بزم شریف وی آنچه لایعنی است و فایده نیست دران و می درآمدند طالبان
علم و خیر و برکت وی یافتند نصیب خود را ازان و بیرون می آمدند از مجلس شریف راه نماینده بر خیر بجهت علمی
و ادبی که حاصل میشد ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم
پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه می نشست چکار میکرد گفت کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا البته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در چیزی
و در سخنی که فایده میداشت و سود می کرد و در لفظ یخزن که از خزنست بمعنی گنجینه نهادن مال را اشارت است
که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بر خزینه دل وی که بحقایق و معارف مالامال بود در آنچه سود میکرد
امت را آنرا می گشاد و اگرنه دربسته میداشت و تالیف می کرد آنحضرت قلوب ایشان را و نگاه میداشت از رمیدن
و این در حقیقت بفعل الهی تعالی جل شانه چنانکه فرمود هو الذی الف بین قلوبهم الآیة و احسان و عطا بسیار می نمود
ضعیف ایمانان را که ایشان را مولفة القلوب خوانند و بزرگ و گرامی می داشت بزرگان هر قوم را و والی می گردانید
بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و می زد نفس شریف خود را از اعدا تا زیان نرسانند
و این پیش از نزول کریمه واللہ یعصمک من الناس بود یا قطع نظر ازان درین رعایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد امت
است و در حقیقت این کنایه است از نگاهداشت رعب و عدم انبساط بخلق تا بترسند و بیباک نشوند و با وجود حذر
و احتراس نمی پیچید از هیچ یکی طلاقت وجه و کشاده روی و خوشخویی را و تفقد می نمود و باز پرس میکرد اصحاب را و می پرسید
مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند و تحسین نماید و تقویت و تایید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تقبیح
نماید و نهی کند ازان و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را و تقبیح می کرد قبیح را و خوار می نمود آنرا
از هر که واقع شود و مبالات نمی کرد بتفاصیل آن و باک نمیداشت از وی اگرچه عظیم القدر بودی بظاهر و این پرسیدن
احوال مردم از یکدیگر از غیر تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را بپرسند بقصد اشاعت

طلاقت بالفتح کشاده رویی کشاده زبان شدن ۱۲

تفقد در اصل معنی گم شده جستن است و چون باز پرس احوال گاه گاهی می شود و معنی تفقد گم کرده جستن است در و سیده است که از مسعود ...

اشاعت و تقبیح داین احوال خاطر مردم بود که از یکدیگر می رسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر
در همه چیز یعنی همه افعال و اوضاع شریف وی معتدل و هموار بود و متمکن و بر یک قرار بود در کارهای او تفاوت و بالا نبود
واختلاف و افراط و تفریط راه نمی یافت و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت و همیشه در سیاست
و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند و از کارها باز نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت
ترس آنکه فرض گردانیده نشود بر امت و مر هر حال و هر کار را نزد وی صلی الله علیه وسلم ساختگی و آمادگی بود و مانند
سلاحهای جنگ و آلات حرب و هرچه واقع می شود از امور مصالح آن طیار میداشت و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز
نمیکرد از آن و همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند فاضلتر و مقرب تر نزد وی
از مردم کسی بود که ناصح تر و خیر خواه تر خلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پرسیدم پدر خود را رضی
الله عنه از مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در همنشینی کردن با مردم گفت نمی نشست و بر نمیخاست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بر ذکر خدا یعنی در نشست و خاست همیشه در ذکر خدا می بود و چون در مجلسی در آمد
می نشست همانجا که میرسید و قصد بالانشینی نمی کرد و جای معین برای نشستن خود نمی گرفت و امر میکرد امت را
باین و نهی میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات
و گمان نمی برد همنشین وی که هیچ یکی گرامی تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه وسلم و با هر کس باندازه حال و قدر
قابلیت وی عنایت می کرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همنشینی می کرد با آنحضرت یا حاجت
می آورد نزد وی صبر میکرد بر آن تا آنکس خود بر نمیگشت و بر نمیخاست آنحضرت تا مدتی که او بر نمیگشت و بر نمیخاست
و هر که سوال می کرد از آنحضرت و در میخواست حاجتی رد نمیکرد او را مگر بحاجت وی و اگر فرضا چیزی حاضر نمی بود
بسخن خوش خوئی و دلجوئی باز می گردانید و شرح این سخن در باب اخلاق شریف و در جود و سخای آنحضرت خواهد آمد
و بر کرده بود مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر
در حق بجنس فرو گذاشت نمی کرد و بود مجلس او مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد در وی
آوازها و در کرده نمیشد در وی حرام و سخن ناشایسته و بشریتی او واقع می شد می پوشیدند و منتشر نمی گردانیدند و
همه اهل مجلس معتدل و متساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود هر که متقی تر فاضل تر و متواضع
بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را و رحم می کردند صغیر را و ایثار می کردند محتاج را و رعایت می کردند غریبان را

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه

صلی الله علیه وسلم و رضی الله تعالی عنهم
وصفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه خلق بضم خا سیرت

باطن را گویند خلق بفتح خا صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق بضمتین و بالسکون السجیة والطبع و فی الصراح
خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن اختلاط با خلق آید ولیکن معنی آن عام تر است
ازان و خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم مقصور بر این نبود بلکه رحیم و رقیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود
بر کفار و معنی خلق نزد عقلاء ملکه ایست که صادر میگردد در آن افعال بسهولت و آسانی و این را بانیست که در کتب معقولات
ذکر کرده شده است و اختلاف است در ملکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا مکتسبی است
که بنده آنرا بکسب و ریاضت حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کرده است خدای تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق
شما را رواه البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مرد
بر آمد از خوی خود قبول نکنید و این مبالغه است از استبعاد تغیر خلق و الا هر دو از امکان و قدرت الهی کاین است
و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند در آن در بعضی مردم بعضی اخلاق جبلی غالب و شدید نشسته است که تغیر
بلکه متعذر است زوال آن و الا آن ماموراست بمجاهدت و ریاضت در آن تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است
و بریاضت قوی می گردد و بعضی از قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا را
صلوات الله و سلامه علیهم برای ترتیب و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغیر و تبدیل اخلاق
ممکن نبودی امر بدان و فرستادن پیغمبران برای چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن
خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف سیئها
الا انت و اینهمه برای تعلیم و تلقین ماست و در حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک لخصلتین یحبهما الله
الحلم والاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فیّ او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق
که دوست میدارد آنها را پس تردید در سوال مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی مکتسبی و اینجا وجه
تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق که بسبب صحبت و اعتیاد حاصل و حادث شده تغیر و تبدیل آن آسان
است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن متعسر است و با وجود آن از خطه امکان بیرون نیست والله اعلم
و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضایل و محاسن
حاصل است مر تمامه انبیا و رسل را و ایشان ارجح و فایق اند از تمامه افراد بشری و رتبه ایشان اشرف
رتب و درجه ایشان ارفع درجات است و چه عالی و رفیع باشد مقام کسانی که اجتبا کرد و برگزید حق
سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیهم و در عقاید

ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک میفرماید که بتحقیق
متقرر شده است اقدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی ولیکن حق جل و علی تفضیل داده است بعضی انبیا و
رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا
صلوات الله وسلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب و معمول و حاصل است در اول خلقت و اصل فطرت بی مزاولت
اکتساب و ریاضت و همه باجتبا و جود الهی و فیض فضل نامتناهی او ست جل جلاله **شعر** تبارک الله ما وحی بمکتسب
ولا نبی علی غیب بمتهم + مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مدار وحی و القا بر حکمت است و الا اکتساب
نفس وحی حاجت به بیان ندارد و در بعضی از ایشان را ظهور آن نیز در حالت صبا است چنانکه در شان یحیی
فرمود علیه السلام و آتیناه الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان بوی گفتند چرا
بازی نمیکنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق کرد یحیی
بعیسی علیه السلام در حالی که وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلمة الله و روح او ست و گفت عیسی علیه السلام در
مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت فتاوی خود نیز صبی بود در میان صبیان
و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت ایتاء ملک دوازده ساله بود و در تفسیر و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل
گفته اند ای هدیناه الصغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابداع خلق فرشته را بر وی فرستادند که
گفت امر میکند ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل و ذکر کنی بزبان لیس گفت قد فعلت و بود وی علیه السلام
در وقت القا در ان شانزده ساله و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ لحیه وی هم ازین باب است و وحی فرستاد
حق تعالی بیوسف در وقتیکه افگندند او را برادران در چاه و برداشتن پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک
خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار و نگاه داشت
مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن و مبغوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت اوثان و شعر و بعد از آن
متمکن گردانیده شد امر انبیا و ترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی
در دلهای ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی ممارست و ریاضت و انست
مراد بقول وی سبحانه و لما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بر بعضی ازین صفات ناشی
میگردانیند تعهد کلی عصمت خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن
و اجمل و ابهر و اقوی و اجمع مر تمام اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون
از حیطه ضبط و حصر ذات بابرکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کاینات صلی

الله علیه وسلم که هرچه در خزانهٔ قدرت و مرتبهٔ امکان از کمالات متصور است همه را حاصل است و تمام انبیا و رسل
آثار آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال وی‌اند و لهذا البوصیری فیما قال شعر وکل آیٍ اتی الرسل الکرام بها + فانما اتصلت
من نوره بهم + فانه شمس فضلٍ هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم + وکلهم من رسول الله ملتمس غرفًا +
من الیم او رشفًا من الدیم + صلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه وجماله وکماله و از جهت اجتماع مکارم اخلاق و محامد
صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریف وی ثنا کرد بر وی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود انک
لعلی خلق عظیم و فرمود کان فضل الله علیک عظیما و فرمود وی صلی الله علیه وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در
روایتی واکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن صفات در ذات شریف وی جمع بود چون بنا
که معلم وی رب علیم و مؤدب او قرآن عظیم است و اصل در حدیث آمده است که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها
از خلق رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق
و حمائد صفات مذکور است متصف بود آنحضرت بدان و در شفاء قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که یرضی
برضاه و یسخط بسخطه خشنودی شد آنحضرت بخشنودی قرآن و خشم می گرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضا او
بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنهی وی و ارتکاب آن بود و این ناظر به همین معنی است که گفته و در عوارف المعارف
گفته که مراد عائشه آنست که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله علیه وسلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ بیانی
طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصهٔ شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذاشته شد
نفس زکیهٔ وی بر حد نفوس بشری و باقی داشته شد صفات و اخلاق بشری در آن تا ظهور آن باعث تنزیل آیات
قرآنی برای قمع آن صفات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته موجب رحمت خلق و تهذیب اخلاق امت که امهات
آن صفات در نفوس ایشان بمزید ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است گردد چنانکه فرمود لنثبت به فوادک
و تثبت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بظهور صفاتش و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانکه
چون نفس شریف نبوی در هنگام شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی مبارک وی فرمود
کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم و هو یدعوهم الی ربهم پس فرستاد خدا تعالی لیس لک من الامر شیء الآیة پس
پوشید قلب نبوی لباس اصطبار تا آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس موزع شد نزول آیات و ظهور این
صفات در اوقات و مصادف بهم گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی قول عائشه کان خلقه القرآن
انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که جمعی دیگر موافق این نیز گفته باشند در این مقام بر اندازهٔ علم
و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کنه حال وی

بیان اخلاق نبی صلی الله علیه وسلم و صفات آن

عظیم صلی الله علیه وسلم چنانکه هست نرسد و تحلیل او را چنانکه او هست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون وی بحقیقت
نشناخت و هر که دعوی کند که حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله **بیت** جز خدا
نشناخت کس قدر تو زانکه همی + کس خدا را همچو تو نشناخت ها + چون مقام وی از همه بالاتر است در یافت آن فوق فهم
باشد **بیت** ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند + بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک ها + در تحقیق معنی عظیم گفته اند که
عظیم آنست که از حیطه ادراک بیرون بود اگر محسوس است از حیطه ادراک باصره بیرون بود چنانکه خیل بزرگ
که احساس باصره آنرا احاطه نتواند کرد و اگر معقول است ادراک عقل بران محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات
الهی تعالی و تقدس پس چون حق تعالی خلق آنحضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته احاطه عقل
از ادراک کنه آن قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق است برانکه انبیا صلوات الله وسلامه علیهم باخلاق حمیده
وصفات حسنه مجبول و مفطور اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را نسبتی نیست و هر خلقی نه خصوصا
سید انبیا که بجمیع اخلاق عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است **بیت** تعلیم و ادب را چه حاجت
که او خود ز آغاز آمد مودب + د تغیر و تبدیل را گرد سراپرده عزت وی راه نیست و بعضی احکام و آثار جبلت
بشریرا ظهوری بود مگر احیانا و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را ابر وی بران نتوان ساخت
ورب العزت داند جل جلاله که دران موضع نیز در کدام مشهد و تجلی بود **مصرع** او برتر از انست که آید بخیال
و در همین قصه غزوه احد آمده است که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و دوان شد خون
بر روی کریم سخت و دشوار آمد بر اصحاب و گفتند ای کاش دعای کردی بر ایشان تا سزای کار خود می یافتند
فرمود فرستاده نشده ام لعان ولیکن فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و رحمت کننده ایشان را
و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود کمال صبر و حلم است در اینجا جزع و اضطراب کدام است
پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و اضطراب نمود و وی صبر کرد پس نزول
این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد زبان حال و قال این مسکین از اطلاق این لفظ
متحاشی است اگرچه بقاعده علم و اساس قیاس راست و درست نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمة الله
علیه که ودیعتی است که قول عایشه کان خلقه القرآن دران رمزی غامض و ایمای خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد
ولیکن احتشام کرد یعنی می خواست عایشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آنحضرت اخلاق الهی بود ولیکن
احتشام کرد عایشه حضرت الهی را که گوید تخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد ازین معنی بقول خود کان خلقه القرآن
از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال این از وفور عقل و کمال ادب اوست رضی الله عنها

دانیمعنی ادخل است به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی
است همچنین آثار و انوار اوصاف جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی اند و در هر حالی از احوال متجدد می شود از محاسن
اخلاق و محاسن شیم و آنچه افاضه می کند الله تعالی بروی از معارف و علوم که نمیداند آنرا جز وی تعالی
پس تعرض بحصر جزئیات اوصاف حمیده وی تعرض است بچیزی که نه مقدور انسان و نه از ممکنات عادیه است
و ممکن است که گفته شود مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات
که ممکن نیست درک و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت والله اعلم و بعضی
از عارفان را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این غین و اسناد این بشان آنحضرت وی
چیست پس گفت آن عارف ان سالت عن غین قلب رسول الله و غینه فلست تعرف گفت ای سائل اگر قلب
دیگر و غین وی غیر قلب رسول الله و غین وی پرسیدی می گفتم آنچه می دانستم اما اینجا که غین بعین است از غین دم
نتوان زد و شرح این حدیث در رساله مرج البحرین کرده شده است آنجا باید نگریست نعم بر آنحضرت
تلاطم امواج بحار قدرت تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حالی بحالی می گردانید و ناسخیت و منسوخیت احکام
نیز فرع آنست و وی در هر حال همیشه در ترقی کمال بود و نقصان و تنزل بحالی که در وی راه نداشت و لیکن بعضی
احوال فاضلتر و عالیتر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلنا بعضهم علی بعض و اعمال و طاعات
و عبادات آنحضرت نه همه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بود بلکه آنکه در نفس شریف وی صلی الله علیه و سلم از آن انوار و
آثار پیدا گردد نعم نبوت و مقامات آن همه موهبت محض و اصطفا و اجتبا بود و کسب و ریاضت را در آن مدخلی نه و لیکن
بروز اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار بتربیت اوراد و اذکار متواتر و متوالی است و کیفیت حصول همه کمالات و
متضمن بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب رحمن و دوام و فنای الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت
طبع که ناظر باثبات اغلاط و نقصان است خوب نیست اگر مراد تهذیب نفی عیب از آن کاهیدن و خبر دار ساختن
است بجهت عروض بجهت استغراق در مقام عالی از آن چنانچه در استغفار آنحضرت و طریان نسیان بر وی
گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که منبی از سابقه آلایش
نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس نزهه و نظفه و انقاه و اخلصه و اصلحه و فی الصراح تهذیب
پاکیزه کردن رجل مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال و اعتراف بعجز ادراک حقیقت حال
اقرب بادب و اجلال است والله الموفق **وصل** و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعظم الاخلاق
بعث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر ناسی بلکه عالم گردانید

وصل
و چون بود خلق آنحضرت صلعم

جن و انس بلکه بر جن و انس نیز مقصور نگردانیده تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس چنانکه الله تعالی پروردگار اوست و محمد صلی الله
علیه و سلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه این عالم است خلق محمدی نیز شامل اینست اینچنین نقل کرده است
صاحب مواهب لدنیه از بعضی علماء عظام و گفته که این مصیر است از بعض بانکه حضرت صلی الله علیه و سلم مرسلست بسوی ملائکه
نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل ایشان آنکه بقول حقتعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلا
وار سنت حدیث مسلم است از ابو هریره که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسلست
ببعض ملائکه و گویا مراد از این بعض ملائکه ارضی باشد و وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی
وما ارسلناک الا کافة للناس دلالت بر تخصیص ندارد چنانکه مذهب مختار در مفهوم اللقب آیه است والا لازم که
بسوی جن نیز نباشد و این خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت
به بعض ناس چنانچه زعم یهود است تخصیص رسالت آنحضرت بعرب و همچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
والله اعلم می گوید مسکین اثبته الله علی طریق الحق والیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم مبعوث بتمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات ولیکن ارسال باهل عقل از برای
تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنابر افاضه و ایصال کمالی که لایق حال ایشان باشد و صیغه جمع عقلا
در قول وی تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر طریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بقول
ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه و سلم ابیات [illegible] فیض تو خمیر جان
کندای ابر بهار [illegible] که اگر خار و گر گل همه پرورده تست + ای غنچه عروس باغ در پرده تست + اجزای [illegible] صبا همه
آورده تست + و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن بملائکه کجاست
در مواهب گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات
دارد از جهت نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد و وجه تخصیص جن ذکر در قرآن
جهت عتو و تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی و انذار نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود
لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه جز
جبرئیل بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب اوقات النبی صلی الله علیه و سلم آمده که جبرئیل آمد و با وی فرشته بود
اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته از ایشان بر صد هزار در باب فضایل قرآن فضل فاتحة الکتاب
و خواتیم سوره بقره آمده ملکی فرود آمده که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر امروز سبحان الله
و در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات

وصل در بیان عقل و علم

نزد حضور شریف چرانی آمده باشند وصل در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله علیه وسلم به تحقیق دانسته شد
از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اصل و منبع و منشاء آن عقل است
که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت رای و جودت فطنه و اصابت فکر و نظر در عواقب
و مصالح نفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتناء فضایل و تجنب رذایل و اختلاف کرده اند
مردم در حقیقت عقل و کلام در آن بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و
این علم از ثمرات و نتایج عقل است و عقل قوتیست که مبدء و منشاء این علم است و گفته که گفته می شود عقل
مر هیئت محموده انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقل است و حق آنست که گفته اند آن
نور روحانیست که بوی دریافت می شود علوم ضروریه و نظریه و ابتداء وجود وی نزد اجتنان ولد است
تا رفته رفته زیاده می شود و نمو می پذیرد تا کامل می شود نزد بلوغ و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه
که نرسید آنرا هیچ بشری جزوی و حیران اند عقول و افکار در بعض و آنچه افاضه کرد بروی پروردگار و هر که
تتبع کرد مجاری احوال و حمایه صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمایل و بدایع سیر
و سیاست امم و تقریر شرایع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم وی بکتب سماویه و صحف
منزله و سیر امم خالیه و احوال ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی مر عرب را که مثل وحوش
شارد و صاحب طباع متنافر و متباعد در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شغب بودند و چه مقدار تحمل کرد و در جفا
صبر کرد بر اندا ایشان و بچه غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدء و مآل
و چگونه اختیار کردند او را بر نفسها خود و گذاشتند در طلب رضاء او اوطان و دوستان خود را بداند که در چه
مرتبه بود عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه وسلم و این همه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت
کتاب و بمطالعه کتب متقدمین و جلوس با علماء اهل کتاب بود بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد + و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها و ببیند که چه تعلیم کرده
است او را پروردگار و افاضه کرده است بروی از علوم و اسرار ما کان و ما یکون به ضرورت حاصل
شود و او را علم به نبوت او بی شوب و شکوک و ظنون قوله تعالی وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه وآله وسلم و علی آله حسب وصله و کماله وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری
علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بود گفت هفتاد و یک کتاب از کتب قدما خوانده ام و یافتم در جمیع آن
کتب که حق سبحانه نداد تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه وسلم

محمد دانا تر و از بلیغان، یا محمد راجح ترین مردم است در عقل و فاضل ترین ایشان در رای رواه ابو نعیم فی الحلیه
و ابن عساکر فی تاریخه، و در روایت نقل کرده از بعضی علما که عقل همه صد جزو است نود و نه از آن در محمد است و یک جزو
از آن در تمام مومنان گفت بنده مسکین رزقه الله الثبات والیقین اگر سے گفتندی که عقل هزار جزو است
نهصد و نود و نه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم گنجایش داشت چه هر گاه فی نهایتی کمال او ثابت شد
هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد و دل اهل زیغ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر ان
شانئک هو الابتر **بیت** شاه رسل شفیع امم خواجه دو کون + نور هدی حبیب خدا سید انام + مقصود
ذات اوست دگر ها بطفیل + منظور نور اوست دگر جمله ظلام + هر رتبه که بود در امکان بروست ختم + هر
گوهر که داشت خدا شد برو تمام + برداشت از طبیعت امکان قدم که آن + اسری بعبده است من المسجد الحرام + تا اوج
وجوب که اقصای عالم است + کانجا نه جا است فی جهت و نی نشان تمام + سر سیت لیس یشکف
دید آنجا چه پیچ های + از آشنای عالم جان پرس ازین مقام + علیه افضل الصلوة واتم تحیة وازکی سلام اکنون
بعضی از اخلاق شریف وی از انچه در نظر آید درین کتاب بنویسیم و اکثر آن از کتاب شفا و مواهب لدنیه و
روضة الاحباب و معارج النبوة است والتوفیق من الله المنعام **وصل** صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه
وسلم این صفات اعظم صفات نبوت است و بار نبوت جز بقوت این صفات نتوان برداشت قوله تعالی
ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و
قوله فاعف عنهم واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و منبع تمامه خیرات و مبرات است که هر خیر تا صبر
از ضد آن نکنند بوجود نیاید پس همه صبر تمام ایمان باشد و انجا که صبر النصف ایمان گفته اند مراد صبر از
معاصی داشته اند که اجتناب از آن نصف مقتضای ایمان است و اتیان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر
بر ایذای خلق و بر داشت بار جفای ایشان و صبر سید انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بر بلا و ایذا از همه بیشتر
و سخت تر بود چنانچه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت او کما قال زیرا که حرص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اسلام
امت بیشتر بود پس تاذی او از کفر ایشان زیاده تر بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف و
بحدی بود که اندکی از آن هم بسیاری نمود **بیت** نازک بدنی کش ز گل آزار بود + از سایه سنبل رخش
افگار بود + بنگر چه رسید بر دلش از غم که رسیدش + از دست ستمگران بسی خار بود + روایت کرده شده است
که چون کریمه خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل
آن گفت جبرئیل تا بپرسم عالم را یعنی رب العزت را جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد و گفت یا محمد :

خدا تعالی امر میکند که بپیوندی با کسی که ببرد از تو و بدهی کسی را که محروم گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث
آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه و سلم از هیچکس از جهت نفس خود یعنی در قضیهٔ مال و منال
و مانند آن مگر آنکه حلال چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و ابلغ صبر است آنرا
صبر آن حضرت است در غزوهٔ احد که کافران محاربه و مقابله میکردند با وی و آنچنان آزارها رسانیدند صبر کرد و عفو کرد
از ایشان و اکتفا نکرد بمجرد صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را در آن جهل
و ظلم و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی
دعا می کردی یا رسول الله بر ایشان که هلاک میشدند فرمود من مبعوث نشده ام لعان بلکه مبعوث شده ام
داعی بحق و رحمة للعالمین و در اینجا کمال صبر و حلم و عفو است **فایده** و عجب است از کسیکه گفت نفس نبوی
در اینجا حرکت کرد و بجوش آمد و گفت و کیف یفلح قوم الحدیث پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر
شیء الآیة و نیست در قول آنحضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزی که
دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آنحضرت بر آنچه در وی از
صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه نفس شریف وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز
باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملا الله بیوتهم و قبورهم نارا
و همچنین دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب مستضعفین میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول
حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیة در اینجا نازل شده است و همچنین بر آن کفار که فرار گشته بودند و این
از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها
النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کردن آنحضرت بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه
شتر بر پشت شریف وی یکی از احبار یهود که اسلام آورد زید بن سعنه بود بلفظ سین و سکون عین مهملتین و نون
از وی می آرند که گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم آنرا در روی محمد صلی الله علیه
و سلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته اند در تورات که
پیشی می کند حلم او جهل او را و زیاده نمیکند او را شدت جهل بر وی مگر حلم را پس یافتم من که تلطف میکردم
مر او را تا مخالطت کنم او را پس شناختم حلم و علم او را پس خریدم از وی ثمر را تا اجل معلوم پس
دادم او را ثمن پیش از تسلیم ثمر پس آمدم پیشتر از حلول اجل بدو سه روز و گرفتم مجامع قمیص و ردای
او را و نظر کردم بسوی او بوجه غلیظ و گفتم ایا ادا نمیکنی ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای

جزو

ای پسران عبد المطلب حیله گری تاخیر ادای حق پس گفت عمر آیا میگویی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی که
می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نبی بود ترس بی فرمانی او میزدم به شمشیر خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند سوی
عمر بآرام و آهستگی و تبسم می کند و فرمود من و این مرد محتاج تریم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی بحسن ادای حق مرا
و امر کنی بحسن تقاضای او را ای عمر برو ادا کن حق او را و زیاده ده بر حق به سبب صاع بجای آنچه ترسانیدی او را
و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت پس گفت ابن یهودی آگاه باشید همه علامات نبوت شناختم از وی در روی
محمد مگر این دو خصلت را که الآن امتحان کردم آنها پس گواه می گیرم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و از ابی هریره آمده که حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی پس برخاست آن حضرت و ما نیز برخاستیم
پس دیدیم اعرابی را که رسید بآنحضرت و بکشید ردای او را و خراشید مر گردن مبارک آنحضرت را و بود ردای او درشت
پس نگریست آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت باردار این دو شتر مرا که عیالدارم و تو بار نمیکنی
از مال خود و مال پدر خود پس گفت آنحضرت بر نمیدارم ترا بار تا رها نمیکنی مرا از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی
بخدا سوگند رها نمی کنم ترا تا باردار نمیکنی این دو شتر را پس خواند آنحضرت مردی را و فرمود بردار بر یک شتر وی جو و بر شتر
دیگر شعیر رواه ابوداود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین لفظ که گفت میرفتم من همراه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای وی
کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه برد از سخت
کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس نگریست آنحضرت بسوی وی و خنده کرد پس امر
کرد مر او را بعطا این بیان حلم آنحضرت است و صبر وی بر ایذا در نفس و مال و درگذشتن از جفا کسیکه میخواست تالیف
دل او بر اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و درمیگذشت و در حدیث
دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان و فحش از حد درگذشتن در بدی و بیرون آمدن از مقدار شرعی و آمده
فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او نبود فاحش و نه متفحش یعنی نبود فحش
خلقتی و نه مکتسب با تفحش آنکه تعمد کند و اکثار کند و تکلف کند در آن و فاحش عام تر از آن و اگر گویند به تحقیق به صحت
رسیده که آنحضرت امر کرد به قتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از آنها که ایذا کردند او را پس با هم
لفظ چون جمع ماند جوابش آنست که اینجا عدم انتهاک حرمات الله نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایذا را
در غیر سببی که بحد کفر نکشد چنانکه در حدیث رو او و مانند آن حمل کرده است و دادی عدم انتقام را بر چیزی که
مختص بمال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت صلی الله علیه وسلم درگذشتن است از لبید بن اع

یهودی سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که زهر داده بود او را در شاة را آنحضرت در قیلوله بودند پس بیدار
شدند دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است وی گوید که منع میکند و نگاه میدارد ترا از من فرمود که
الله پس افتاد تیغ از دست وی گرفت آنحضرت او را و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید از زیرا آ
شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم
در آوردند یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله این شخص میخواهد که دشمنان ترا بکشد فرمود مترس و اگر میخواهد
تو مرا بر گماشته نمی شوی بر من و از جمله اتساع خلق و حلم اوست صلی الله علیه و سلم آنچه معامله می کرد
او را چون غایبی بود و تملق می کردند چون حاضر میشدند و این از آنجمله است که تنفر میکند از آن نفوس بشریه
ربانیه و هر چند اذن کرده شد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین
میکشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا می کرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد
پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار را
تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده می کنم بر سبعین و این نهایت عفو
است از جرم و تقریب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه مفهوم این عبارت تکثیر و مبالغه است نه تحدید و تعیین
آنحضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد وی صلی الله علیه و سلم پسر عبدالله بن ابی را که رئیس
منافقان بود به نیکی کردن با وی و چون مرد آن منافق بر کشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد
بر وی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت را بجامه وی و گفت یا رسول الله نماز م[illegible] بر [illegible] وی پس
بو پس کشید جامه خود را از دست عمر و گفت دور شو از من ای عمر پس نازل شد کریمه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا
علی قبره پس باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر
ممنوع شد از درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که الباس قمیص عبدالله منافق را بجهت آن بود که وی عبا
رسول الله صلی الله علیه و سلم را چون که روز بدر اسیر آورده بودند و برهنه بود و جامه بجلس
نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را و بالجمله درینجا بیان عظیم مکارم اخلاق آنحضرت است که با منا
از ایشان بد میدید و آزار میکشید معامله آن نیکی می کرد با مومنان چه حال خواهد بود و از اینجا فرمود حق جل و علا و انک
فرمود وی سبحانه ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و الله جمله رحمت او صلی الله علیه و سلم بر امت شفقت او است بر اهل کبایر رحمت و
ذنوب و خطاهات ایشان و فر[illegible] ما[illegible] ت را امام نکو شدن از او امر کرده است

محدود دانند و ترحم کنند بر ایشان و نهی کرد از سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت کرد که نظر الهی تعالی بر بطون
قلوب است اگرچه ظاهر خطائی بود وقتی واقع شود اللهم طهر بواطننا و اصلح ظواهرنا بحرمت سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث
بخاری از عایشه آمده است که گفت آمد مردی که استیذان نمود تا در آید بر آنحضرت پس فرمود که در آید و چون دید آنحضرت او را
گفت بد مردی است در قبیله خود چون بنشست گشاده روئی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود چون برفت
عایشه گفت یا رسول الله وقتیکه دیدی این مرد را گفتی چنین و چنان چون بنشست تازه روئی ورزیدی و انبساط
کردی با وی آنچه بود فرمود ای عایشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت
کسی است که ترک دهند او را مردم جهت ترس و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات
شریف خود فرموده در اعتذار تلطف و انبساط نمودن با آن مرد و منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن تا نه در آیند
مردم بوی و گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت بحال آن مرد فرموده و بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از شر وی
بترسند و بدی او را بر روی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی با وی مدارات نمایند و گفته اند که تلطف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم با آن مرد بقصد تالف بود تا اسلام آرد قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و گفتن آنحضرت
مر او را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبایح و معایب کردار امت به بیند و باید اظهار کند و مردم را از ان اطلاع
بخشد و این از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از معلنین
مجاهر بفسق و فحش جایز است و با وجود آن چون مجبول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله
علیه و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه است مر امت را باتقاء سرکشی
را که اینحال دارد و مدارات با وی تا سلامت مانند از شر و غائله وی مادام که بمداهنت نکشد و فرق میان
مدارات و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و در مداهنت آنکه بطلب نفع
دنیوی بود و راجح آنچه بعضی گفته اند که مدارات بذل دنیاست برای صلاح دنیا یا دین یا هردو و این مباحست
و بسا که مستحسن و مطلوب گردد و مداهنت آنکه حسن عشرت را در حق کرد و مکالمه وی و با وجود آن جرح وی نکرد بقول و
تا مسا قبض کرد پس قول وی در حق بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی و قاضی عیاض گفت معلوم نیست
که این مرد در آنوقت مسلمان شده یا نبود و اگر نبوده بگفتن وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام وی خالص و ناصح نبود پس
خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی کسیکه نشناسد او را بحال وی و واقع شده است
از وی در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وی اموری که دلالت می کند بر ضعف ایمان وی پس این قول
از آنحضرت خبر غیب و از علامات نبوت باشد اما ترک کردن و انبساط نمودن آنحضرت با وی بر

بسبیل ائتلاف بود انیم دکه باین قباحت مذکور شد قصه تمام اوعیینه بضم عین و فتح یا اولی بن حصن بکسر حا و سکون
صاد بن حذیفه بن بدر بن فزاری بود او را احمق المطاع می گفتند احمق بجهت حماقت دکبر وی و مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود
و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصین
و بود حر بن قیس از انجماعه که نزدیک بخود می گردانید ایشان را امیر المومنین عمر رضی الله عنه و بودند اصحاب مجالس
عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علما پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای
برادرزاده من ترا آبروی و جای است نزد این امیر یعنی امیر المومنین عمر پس طلب اذن کن مرا نزد وی
و درخواست کن که درآیم بروی گفت بکنم گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر التماس عیینه را پس اذن داد مر او را
عمر و چون درآمد عیینه بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب ما را چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان ما
بعدل پس در خشم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصد کرد که بیندازد او را از بدی و تقریر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المومنین
خدای تعالی گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن
عباس والله تجاوز نکرد آیت را عمر وقتی که خواند حر آنرا بر عمر و بود عمر ایستاده گی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در
فتح الباری گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان پستر رجوع کرد از ارتداد مسلمان
شد و حاضر شد بعضی فتحها را در عهد عمر رضی الله عنه و سرانجام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار
و احوالی که دلالت دارد بر شدت جفا و درشتی وی ان شاء الله تعالی **وصل** در بیان تواضع و ادب و حسن
معاشرت او صلی الله علیه وسلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردانیدن
گردن و فی القاموس تواضع تذلل و ایضاع پست کردن شتر تا پای برگردن وی نهند و اشتقاق وی از
وضع است بمعنی فرو نهادن و متواضع فرو می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع
نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود میدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهد آنرا ضعت گویند
و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون در نفوس ادمیان کبر جای دارد گاهی ضعت را در مقام تواضع ملحوظ دارند
سید الطایفه جنید بغدادی رحمة الله علیه را پرسیدند که تواضع چیست گفت خفض الجناح ولین الجانب و گفت هو
الخضوع للحق و منقاد له و تقبل الحق من قاله و تسمع منه و گفت من رای لنفسه قیمة فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان
گفته اند که نمی رسد بنده حقیقت تواضع را مگر نزد لمعان نور مشاهده حق در دل وی که نفس را آن میگدازد و نرم
می گرداند در گدازش نفس صفا او است از غش کبر و عجب پس نرم می گردد نفس و منطبع و منقاد میگردد
در وی حق و محو می گردد آثار روی و می نشیند شورش و غبار وی و حظ او فرو مرتبه اعلی از آن مر

وصل در بیان تواضع و ادب و حسن معاشرت او

حضرت سید انبیا راست صلی الله علیه وسلم که در مرتبهٔ اعلی از کمال بود و با وجود آن تواضع میورزید و از تواضع اوست
صلی الله علیه وسلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع
لله رفعه الله بر همه برگزید حق سبحانه او را و او را بمرتبهٔ رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفت آنحضرت مبالغه
نکنید و از حد در نگذرید در ثنای من چنانکه کردند نصاری ابن مریم را که گفتند خدا است یا پسر خدا و من بندهٔ خدایم پس بگوئید
عبد الله و رسوله و از ابی امامه آمده که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم ما برای وی فرمود نه
ایستید چنانکه می ایستند اعاجم و تعظیم میکنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام میخورم چنانکه میخورد بنده
و می نشینم چنانکه می نشیند بنده و از تواضع و حلم وی بود صلی الله علیه وسلم که زجر و قهر نمیکرد خادم را و نمی گفت چرا چنین
کردی و چرا چنین نکردی و نبود هیچ یکی مهربان تر از وی با اهل و عیال و گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ یکی مگر از جهت دین خدا و پرسیدند
از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون خلوت می کرد در خانه گفت بود نرم ترین مردم و بود
بسام و ضحاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود نمی خواند او را هیچ یکی از اصحاب وی و اهل وی مگر
آنکه میگفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه وسلم که تالیف می کرد ایشان را و تنفیر نمی کرد و اکرام می کرد کریم هر قوم
را و والی می گردانید او را بر ایشان و تفقد می کرد صحابهٔ خود را و می داد همه همنشینان خود را نصیب ایشان از التفات
و عنایات و گمان نمی برد همنشین وی که هیچ یکی بزرگتر هست نزد آنحضرت از وی و هر که همنشینی می کرد با وی یا می آمد نزد وی
مصابرت می کرد با وی و بر نمی گشت از وی تا وی بر نمیگشت و اگر گوشگی می کرد یکی با وی نمی گردانید سر مبارک خود را از
وی مگر آنکه خود وی می گردانید و هر که می گرفت دست آنحضرت را می گذاشت دست خود را با وی و نمی کشید تا آنکه وی را
نمی کشید دست را و حذر میکرد و احتراس می نمود از مردم بی آنکه بپیچید از هیچ یکی تازه روی و خوشخوئی خود را پر کرده بود
مردم را بسط وی و خلق وی و شده بود همه را بجای پدر و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه تازه روی و خوش
خلق نرم جانب و نبود درشت خوی و سخت گو و بلند آواز و فحاش و عیب گوی گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ یکی
خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا را ده سال نگفت اف بمن هرگز و نه گفت
چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت جریر بن عبد الله ندیدم مرا آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من تبسم کردی و دیده
نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای خود را پیش همنشین و اکرام می کرد هر که در می آمد بر وی و بسا که فراخ می گردانید
جامهٔ خود را برای وی و ایثار میکرد برای وی بالین را که زیر خود می داشت و قطع نمی کرد بر هیچ یکی حدیث او را تا آنکه از حد در
نمی گذرانید پس قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف می کرد نماز را و می پرسید او را از حاجت

وی چون فارغ میشد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه وسلم و عیادت می کرد مساکین را و مجالست میکرد فقرا
را و اجابت می کرد دعوت عبید را و دعوت کرده میشد بنان جو و پیه گداخته بدبو پس اجابت می کرد آنرا و می نشست
میان مجلس خود مختلط با ایشان و می نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سوار میشد گاهی حمار را و ردیف می ساخت و سوار
می کرد خلف خود کسی را و سوار بود روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن لیف بود و بر پالان او از پوست خرما حشو کرده
شتری که پالان کهنه داشت و بر روی قطیفه کهنه بود مساوی چهار درهم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود بروی ولایات
و بلاد و حج کرده بود در حج صد شتر روزی که فتح کرده شد مکه و در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با لشکرها مسلمانان پست
کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعاً لله بر خلاف ملوک جبابره که در وقت فتح کردن گردنکش و سرفراز باشند
روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش از اکابر انصار بود که روزی انحضرت صلی الله علیه وسلم بمنزل
ما تشریف آورده بود وقت برگشتن سعد برای وی حماری پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد ای قیس
همراه رو با انحضرت پس گفت انحضرت بمن که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود یا سوار شوی
یا برگردی و در روایتی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب دابه اوست مقدم وی و همچنین در وقت دیگر
صحابی بود که سوار میرفت چون انحضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وسلم و او را پیش خود
سوار کرد و غریب تر ازین آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است روزی انحضرت صلی الله علیه وسلم بر حمار
بی پالان سوار گشته بقبا میرفت و ابوهریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابوهریره سوار کنم ترا گفت هرچه رضای حضرت
باشد فرمود سوار شو پس جهید ابوهریره نتوانست سوار شد پس چنگ در حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز
سوار شد انحضرت و فرمود سوار کنم ترا ای ابوهریره گفت هرچه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت
ابوهریره پس جهید بحضرت باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی خواهم
بیندازم ترا بار سوم و هم طبری ذکر کرده است که انحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را باصلاح
گوسفندی پس برخاست مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست
گفت بر منست طبخ پس گفت انحضرت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت میکنیم ما ترا ازین کار فرمود
میدانم که شما کفایت می کنید اما مکروه میدارم من که ممتاز جدا و متمیز بنشینم میان شما و خدای تعالی ناخوش میدارد
که ببیند بنده را ممتاز میان یاران خود و یکبار بند نعال انحضرت صلی الله علیه وسلم شکسته شده بود یکی از صحابه گفت
بده یا رسول الله این را بمن که اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که ممتاز باشم و یکی خدمت فرمایم و یکباری ایلچیان نجاشی
حبشه آمده بودند آنحضرت بایستاد تا خدمت کند ایشان را صحابه گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا ما خدمت ایشان را

رحل
پالان

این است یا نیکم فرمود ایشان خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست می دارم که مکافات کنم ایشان را و نیز
می کرد خدمت اهل خانه خود را و پاره می دوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسفند خود را و شپش می جست جامه خود را
و همچنین واقع شده است در حدیث که یفلی ثوبه و فلی شپش جستن در جامه است و آنکه گفته اند در شرف وی شپش نبود و مگس
بروی نمی نشست و گویا مراد بفلی در حدیث صورت فلی است که نگاه کردن است در جامه تا اگر بروی غباری و خسی و خاری
بوده باشد دور کند والله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد با خادم و خمیر میکرد با وی و یاری می داد در خدمات
خود و هیچ گونه که متعلق است عمل این امور باوقات معینی می کرد نه همه اوقات گاه گاهی زیرا که بثبوت پیوسته است آنحضرت را
خادمان بودند و داه و غلام داشت پس گاهی عمل بنفس نفیس خود می کرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی مشارکت می نمود و بر میداشت
متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد ابو هریره می گوید که در آمدم بازار با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بخرید
سراویل بچهار درهم و گفت مرد وزان را که وزن می کرد اثمان را بکش و رجحان ده پس بر جهید آن مرد وزان گفت من هرگز
از کسی نشنیده ام که در داد ثمن این حرف بگوید پس ابو هریره گفت وای بر تو که نمی شناسی پیغمبر خود را پس بگذاشت میزان از دست
بینداخت و برجست تا بوسه زند دست مبارک آنحضرت را پس آنحضرت دست بکشید فرمود این کار اعاجم است که با ملوک
خود می کنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس برداشت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار
تر است برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمانش تنبیه مراد بسراویل تنبان
است که پوشش اعاجم است و از این حدیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شده آنرا و در پوشیدن آنحضرت
سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب الهدی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت
هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وی پوشیده اند اما این سخن ابن
قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و در بعضی طرق باسناد ضعیف آمده که ابو هریره پرسید از آنحضرت که یا رسول الله
تو می پوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر از این
جامه چیزی و ابن حبان و طبرانی و عقیلی نیز این حدیث آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد
سلمی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند
سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادة درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد
بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت از هیبت وی صلی الله علیه وسلم فرمود آسان کن بر خود کار را و ملرز من نه پادشاه
ام من پسر زنی ام از قریش که می خورد قدید را یعنی گوشت قاق را که طعام فقرا و مساکین است و آمد آنحضرت
زنی که در عقل وی فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه

ی نشینم من بود ... م حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد نزد آن از حاجتی که داشت و د
روایت بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را می گرفتند پس می بردند آنحضرت صلی ا...
و دریجا انواع مبالغه است در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و هر جا که باشد و هر جا که میخواست
اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت آنحضرت که برفت با بیوه مسکین و
قضای کرد حاجت ایشان را و عبد الله بن ابی الحمساء گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیعی پیش از بعثت چیزی
باقی ماند مرا او را چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که همین جا می آرم و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد
بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من همین جا ام در مدت سه روز انتظار می برم
ترا رواه ابو داود و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده
که فرمود حقتعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان شریعت نبوی نیز بوجود آمده چنانکه آمده است که غوث
الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله عنه سال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آن مرد خضر علیه السلام
... عادات بود که مردمان مدینه آبهای آوردند در ظروف و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را در آنها
می انداخت برای شفا بیماران و گاهی در ایام سرما آب سرد می آوردند و برای خاطر ایشان دست می انداخت و در حسن عشرت با
ازواج مطهره بسیار رعایت می کرد همراه ایشان میخفت و می گذاشت دختران انصار را که بازی می کنند با عائشه
میخورد آب از ظرف می نهاد دهن مبارک خود را در موضع دهن عائشه و میگرفت استخوان را از دست عائشه میخورد از همانجا
که عائشه می خورد و حالانکه عائشه حائض می بود و میداد بوی مسواک را تا شسته بدهد پس عائشه می نهاد مسواک را در دهن خود
میمکید ... آنحضرت می گرفت آنرا از وی و می نهاد در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است لیکن و دید
است به تبرک بآثار ... و تکیه می کرد در کنار عائشه و بوس می کرد لب او را حالانکه صایم بود و می نمود لب او را
عائشه رخسار بر دوش وی صلی الله علیه و سلم و وی رضی الله عنها در ایام صغیره بود و یکبار آنحضرت با
گردیعنی ملاعبت کردند و با یکدیگر دویدند پس درگذشت عائشه از آنحضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت
آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و تنومند شده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در برابر
آن پیشی تو بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستاد عائشه دستی
بکاسه طعام زد کاسه بشکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره های کاسه جمع کرد و طعام برداشت و در آن
قصه بعضی از اهل الحاضرین گفت غیرت کرد مادر شما و میانی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و برد و آن شکسته
می تیز انداخت از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت که تاوان کاسه

طعام و در این حدیث دلیل است بر عدم مؤاخذه زنان در غیرت زیرا که در آن حالت که عقل محجوبست از جهت شدت غضب که اثارت
کرده است آنرا غیرت و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی‌شناسد اسفل وادی را از اعلای آن یکبار سوده رضی الله عنها
شوربائی بحضرت فرستاد گفت عایشه سوده را بخور ازین طعام وی نخورد و گفت بخور و گرنه می‌آلایم روی ترا بدان وی
نخورد پس بیالود عایشه روی سوده را بطعام آنحضرت خنده کرد و سوده را گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود سوده
روی عایشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مؤاخذه نمی‌کرد
ایشان را بر غیرت و مزاح و معذور میداشت و چون اقامت می‌کرد بر ایشان میزان عدل و دستور شریعت برفق و نرمی بود
میکرد و کسیکه تامل کند سیر آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار میداند که رسیده بود
آنحضرت در رقت قلب و لین جانب بغایتی که متصور نیست آن بمخلوقی را و با وجود آن شدید بود در حدود خدا و حقوق
دین بحدیکه ممکن نیست رسیدن بدان و اخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات و علامات بود بر نبوت وی که
مثل آن از هیچکس وجود نیاید صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مباسطت و ملاطفت می‌کرد
و مخالطت و محادثت می‌نمود با اصحاب و مزاح می‌کرد با ایشان و مقصود از آن دلجوئی و خوشنودی بود و اگر مزاح هم می‌کرد
مضمون کلام حق بودی و ملاعبت می‌کرد با صبیان و می‌نشاند اطفال را در کنار و اجابت می‌کرد دعوت حر و عبد
امه و مسکین را و عیادت می‌کرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده
محمول بر کثرت و افراط در آنست که شاغل از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد از آن مباح است
و اگر مقصود از آن تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود مستحب خواهد بود و بحقیقت اگر نمی‌بود
تواضع و مؤانست آنحضرت با خلق و مباسطت وی با ایشان کرا قدرت آن می‌بود که مجالست و تکلم کردی
با وی و بایستادی در حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه وسلم
و گفته‌اند حکمت در آنکه آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث می‌کرد با عایشه اگر بیدار می‌بود و الا اضطجاع می‌کرد
بر زمین پس بر جبین میرفت بعد از آن بسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدی بر آن حالت که از ابتدای قیام شب
و تهجد و تلاوت قرآن و ذکر رحمن تا این وقت حاصل می‌شد حضرت او را از انوار و اسرار در قرب [illegible] و سماع
کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف و احوال که کلیل است زبان مقال از وصف حال شمه از آن استطاعت نمی‌داشت
و طاقت نمی‌آورد هیچ بشری که ملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث می‌کرد آنحضرت با عایشه رضی الله عنها
و اضطجاع می‌کرد بر زمین تا حاصل شود او را مؤانست با عایشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی
است و فرود آید از علو آن مقام که در وی بود بعد از آن بیرون آمدی بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت

رفق و مهربانی با ایشان وکان بالمؤمنین رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج مدخل گفته
بنده مسکین ثبته الله علی الطریق الحق والیقین که اینحال تخصیص باین مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحیثیت
دعای علیین مقام قرب و تمکین بود و در باطن با هیچ یکی از خلایق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی و تعالی که بدعوت و ابلاغ احکام
مامور و بحکم رحمت و شفقت که بر خلق خدا داشت از اوج مقام احدیت بحضیض بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت
فرموده و بمصداق الم نشرح لک صدرک فسحتی وکشادگی در سینه مبارک وی ابداع فرموده بودند که حضور حق را با حضور
خلق و بروجه کاینبغی جمع می نموده و وقت سحر و قیام لیل وقتی مخصوص است از اوقات شریفه وی این مقام بروجه کمال
و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام است و غیر او را از اولیاء کرام بر قدر تبعیت آنحضرت
نصیبی از آن حاصل است و بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد و عد و احصا تا نوبت بجمیع
اختیار کسی رسید یکباری زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود بر آنحضرت در آمد و آنحضرت در غسل خود بود پس مشتی
آب را در روی زینب بطریق مزاح وی پاشید از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود از رونق
شباب و رونق آن تا آنکه عجوزه کبیره بود و محمود بن الربیع که از صغار صحابه است در وقتی که بچه بود آنحضرت با خانه ایشان
آمده در خانه ایشان چاهی بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن را بر روی محمود زد پس
از برکت آن او را حافظه حاصل شد که آن قصه را یاد داشت و بهمین وجه او را از صحابه شمردند و حدیث او مذکور است
در بخاری و یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله علیه وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی
هدیه می آورد نزد پیغمبر از تره ها و بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آنحضرت نیز در وقت وداع او را از اشیاء
شهر از خانه و مانند آن توشه می داد و دوست می داشت او را و می فرمود زاهر روستائی ماست و ما شهری اوییم پس
رفت آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت زاهر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی
آمده دو دست مبارک بر چشمانش نهاده او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینه مبارک خود را به پشت
او و او نمی دید آنحضرت را گفت بگذار کیست این و چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت
خود را بسینه آنحضرت و نمی خواهد که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله
و اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها فرمود و لیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهائی و از جمله تواضع آنحضرت
است که هرگز طعامی را عیب نمی کرد اگر خواهش می آمد میخورد و الا میگذاشت و نمی گفت که این طعام بد است
شور است ترش است کم نمک است غلیظ است رقیق است در بحر العلوم می گوید که عیب کردن طعام **فایده**
خطا است خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است و مالی

صایع گرداست رواست اما درین نیز غفلت خاطر صایع است اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت
آن بود که دنیا که شایعست اهانت و تحقیر و ذم آن در زبانها آنحضرت منع نمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن
را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر **فائده** و همچنین نهی می کرد از سب دهر در حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فانا الدهر و
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دربان نبود چنانکه ملوک و دنیاداران را میباشد نعم در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موقوف اذن بود تا کسی در خلوت بر اهل و عیال وی در نیاید و مانع از شغل نباید و از تواضع آنحضرت بود
که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی و لا تخیرونی علی موسی و امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن برای
بیان واقع و تحدیث نعمت و امتثال امر پروردگار است عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل
اوست بر سایر انبیا و رسل نزول وحی بدان و تحقیق این مبحث در محلش باید ان شاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت
آن بود که مبادرت بسلام می کرد برای هر که می در آمد بروی و رد سلام می گفت بروی و در زیارت تربت مزار
قبر شریف او را که چون آنحضرت را حیات حقیقی درین نشاء متصف است نخست او هر کسی در آمد بروی بسلام مشرف
میسازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب سلام از آن جانب نیز مشرف می گردد و بعضی از مقربان درگاه با
که بسماع سلام بجانب سمع بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است بر امت در حیات
و بعد از وفات **وصل** در جود و سخاوت صلی الله علیه وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است قال فی القاموس
الجود السخاء والسخی الجواد و در صراح جود و سخا هر دو را بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه است در
مقابله شحت و شح از لوازم نفس است که ارضی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجب نبود زیراکه جبلی اوست
و اطلاق سخی بر پروردگار تعالی جائز نبود چه سخا غریزه بود مقابل جود بخل آید و جود و بخل راه می یابد بان اکتساب
بطریق عادت پس بر حق جواد است و بر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بی غرض و عوض باشد و آن صفت
حق سبحانه تعالی است که بی وجود غرض و عوض تمام نعم ظاهره و باطنه و کمالات حسی و عقلی را بر خلایق افاضه نموده است
و بعد از وی تعالی اجود الاجودین رسول اوست صلی الله علیه وسلم و بعد از وی علماء امت وی که نشر علم دین
کنند چنانکه در حدیث آمده است که الله اجود جود ثم انا اجود بنی آدم و اجودهم من بعدی رجل علم علما فنشره الحدیث
و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سماحت را نیز یاد کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت
معانی ایشان متقارب اند و فرق کرده اند و گردانیده اند کرم را بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است
قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت و نیز بمعنی آزادمردی و این ضد نذالت است بنون و ذال
معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن نذل و نذیل لغت فیه و فی القاموس النذل والنذیل الخسیس من الناس

آنحضرت فی جمیع احواله و گفته که سماحت تجافی از چیزیست که مستحق است آنرا غیر او مرد بطیبهٔ نفس بی بغض شکاس
است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی دشوارخوی رجل شکس بکسر شین و سکون کاف اصعب الخلق و قوم شکس بضم
و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از کسب چیزی
که محمود نیست و مواجود و ضد آن تقتیر یعنی ضیق در نفقه فی الصراح تقتیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض
رحمه الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم همسری و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و بآن صفات وصف
کرده است او را هر که شناخته است او را صلی الله علیه وسلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم احسن الناس و اشجع الناس و اجود الناس و سبب درین آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج
او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و ... او احسن اخلاق و بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع جمیع کمالات جسمی و روحی و حاوی خوبی صورت و سیرت و بود اکرم و اسخی و اجود
انام و گفته اند که چرا چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بباقیات صالحات و مجرد است از ما سوی الله
و ملتفت است بوی تعالی صلی الله علیه وسلم و در احادیث صحیحه آمده که سوال کرده نشد و در خواسته نشد از رسول خدا
چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی و قال الفرزدق فی
نعته صلی الله علیه وسلم **شعر** قال لا قط الا فی تشهده + لولا التشهد کانت لاءه نعم + ترجمه این بیت آنست
ارشاد ... حیف که آنرا در مدح ظالمی گفته که نه مستحق این وصف است عفا الله عنه **ف** نرفت لا بر زبان
مبارکش هرگز مگر با تشهد ان لا اله الا الله و اگر فرضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی بقول معروف دلجوئی
سایل کردی ... اما الصریح نگفتی ... و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت منع از عطا
نبودی و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در اعتذار جماعه که بحضرت آمدند و طلب سواری نمودند تا با او
بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه و با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و والله لا احملکم ...
که سوال حمل ... الله لا احملکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرد و فرمود والله لا احملکم بخصوصیت
... اقتضای آن کرده باشد که نبود و سایلان نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ... نمودند و گستاخی
کردند پس لا آمده که برای قطع طمع ایشان پس این صورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث که ... قال فی المواهب
اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا
بر زبان شریف نفی بخل و خست است از ساحت عزت حال وی صلی الله علیه وسلم چنانکه بخلا و ضعفا
کنند این عبارت کنایت است از نفی جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نه آنچه آمده که هر کسی

بچیزی طلبیدی ندادی مراد اثبات جود است که حقیقت معنی آن اعطای ما ینبغی لمن ینبغی است و سابق گذشت که آنحضرت
بمصلحت وقت یا مصلحت مسئولان در نادادن دیدی چنانکه عمل و حکومت بطلب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال
آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حضیض طمع و سوال و ورطه حرص نیفتد و باین تذلیل گرفتار نگردد حدیث
حکیم بن حزام که مقبول درگاه و همشیرزاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید نداد و فرمود من خود میدهم اما کدورتی و کراهتی
با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس [illegible] که بعد از آن حال حکیم بجائی رسید که اگر تازیانه از
دست وی بر زمین افتادی بکسی نگفتی که بردار و بده همچنین ابوذر رضی الله عنه طلب عملی کرد فرمود یا اباذر تو ضعیفی
مپرس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی را و نه تازیانه خود را اگر افتد بر زمین و ابوذر از زهاد صحابه و کبرای ایشان بود
و مذهب وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
چیزی برای جماعه عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس کرد گفت
هو مومن فیما اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود بسا کسی که من دوست میدارم او را نمیدهم
حال وی بدان می بینم دو بار خود را همه برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمود نه او مسلم سیوم بار چون الزام از حد در
گذشت این را فرمودند و اینجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد و از حطام دنیا اش نمیدهد و
دیگری را میدهد و دوست نمیدارد و نیز احتمال دارد که درین مواد لفظ لا از زبان آنحضرتش نرفته باشد و وجه دیگری گذرانیده
باشد اما نظر بر معنی باید گماشت اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم سایل را رد نکردی اگر
چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما و چون بیاید ما را چیزی ادا خواهیم کرد یکباری سایلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برو
قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست
پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از عمر پس گفت مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش را پس
تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی مبارک وی تازگی و خوشحالی و فرمود بهمین امر کرده شده ام من ترمذی
روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت نود هزار درم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و رد نکرد
هیچ سایلی را تا فارغ شد از آن و در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید
او را در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد و نگاه نکرد بجانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و ندید هیچکس را
مگر آنکه داد وی از آن مال را آمد عباس بن المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه دادم
نفس خود را و عقیل را پس بخت در جامه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد آنرا
برای من فرمود لا یا عم هرچه خود توانی برداشتن بردار و این برای قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او

شریف

بود پس برداشت عباس بقدری که توانست بر دوش نهاد روان شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست
آنحضرت و باقی نماند یک درهم و در روایت ابن ابی شیبه آمده که مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علاء بن حضرمی از خراج
بحرین و آن اول مالی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ظهور اثر جود و فتح باب کرم آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در روز حنین زیاده از حد حصر و قیاس بود بهر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار هزار گوسفند داد و بیشتر عطای او در آن روز برای
مولفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بمدد دنیا دین ایشان را ثابت دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل
بود او را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مغازی واقدی نقل کرده اند که بصفوان در آن
روز وادی داد پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که جوانمردی نمی کند باین عطا مگر نفس نبی پس دوا
کرد باین عطا درد کفر را که در وی بود و ابو سفیان بن حرب و پسران وی نیز از جمله مولفة القلوب بودند پس آمد ابو سفیان
گفت یا رسول الله امروز مالدارترین قریش توئی ازین مال بما هم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا
چهل اوقیه نقره و صد شتر پیش بنهاد ابو سفیان گفت نصیب پسر من یزید هم بده و یزید نام پسر ابی سفیان است
برادر معاویه و یزید بن معاویه را بنام او نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر دادند گفت نصیب پسر دیگر که معاویه است
هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا سوگند که تو کریمی هم در زمان
جنگ و هم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن و حنین که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید
اگرچه مکرر نماید مکرر نیست هو المسک ما کررته یتضوع و در دگر دادن آنحضرت بر هوازن بندیان ایشان را که شش هزار
کس بودند و مجموع غنایم آن غزوه از آدمیان شش هزار کس بودند و از شتر مانند بیست و چهار هزار و از غنم مانند
چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درهم است و صاحب مواهب گفته که حساب کرده شد آنچه داد
آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که جود آنحضرت
بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست درین آنچه موجود بود و این بود اگر صد هزار در صد هزار مانند این بودی نیز همین
حکم داشت **شعر** فان من جودک الدنیا و ضرتها + و من علومک علم اللوح و القلم + و در تحقیق صفت سخاوت و کرم
وجود و عطاء بالفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست آمدی
بدادی و چنان بدادی که از فقر و نیستی نترسیدی و نه اندیشیدی **بیت** هرچه آمدی بدست بدادی تو پیش ازین +
این جود آنکسست کش از فقر عار نیست + و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود را با وجود احتیاج
بروی ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی و از حقی و دینی که بر کسی داشتی
ابراء ذمه کردی و گاهی صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را ادا کردی باز کالا را

بصاحب

بسبب کمال بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی کالائی بخریدی و زیاده از ثمن آن بدادی
و گاه هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و نیز طبقی از رطب که بر وی خیارها تر بود آورد که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم دوست میداشت آنرا آورد و پس حلیی و طلائی از بحرین آمده بود دست پر کرد و بآن زن داد
و بهر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و بنفس خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه
و دو ماه گذشتی که آتش در خانهٔ شریف نیفروختندی و جبا که بر بطن مبارک سنگ بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت
نه بجهت تنگی و اضطرار و نیستی بود بلکه بسبب زهد و جود و سخاوت بود و گاهی برای زنان نفقه یکساله مهیا ساختی
اما برای خود چیزی فردا نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم و اشجع و اکمل
ایشان در جمیع صفات و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در اظهار دین و هدایت عباد صلی
الله علیه وسلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته وصل در شجاعت و قوت و شدت زور بازوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قد جمعت فی بعض الشجاعة صبر و صبوری‌ها نمودی و سخاوت و فی الشفا الشجاعة فضل قوة الغضب و انقیادها للعقل
بود و فی القاموس الشجاع بالضم شیر و ضم الشدید القلب عند الباس کمال این صفت در آنحضرت بحو کمال صفت
سخاوت بود در وی بآنکه در مواقف صعبه و مواضع شدیده دلاوران و دلیران هم میگریختند و آنحضرت ثابت
و قایم می بود و از جا نمیرفت بلکه پیشتر میرفت و پس نمی آمد و در روز حنین صحابه را بجهت تیر بارانی کفار یک نوع جولانی
و فراری و تزلزلی بود و هزیمت راه یافته بود جز آنحضرت که از جا نجنبید و بر بغله سوار بود و ابوسفیان بن الحارث بن
عبد المطلب لجام استر او گرفته بستاده بود و آنحضرت می خواست که بتازد پس فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا
و مشتی از خاک برگرفت و بطرف دشمنان بتاخت و هیچکس نماند از کفار که چشم وی از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی
لا کذب انا ابن عبد المطلب و دیده نشد در آن روز هیچکس شدیدتر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند
مسلمانان و کافران دریکدیگر و مسلمانان پشت دادند آنحضرت بتاخت و ابوسفیان بن الحارث گرفته بود
رکاب مبارک او را پس ندا در دادند در انصار و گرد آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه در محلش مذکور گردد
ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیرتر و سخی تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و سرخ می شد دیدها کنایه است
از سختی جنگ و شدت باس پناه می جستیم برسول خدا صلی الله علیه وسلم و نمی بود هیچ یکی نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت
و می بود آنحضرت سخت ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک بآنحضرت می بود
از جهت قرب عدو بوی و گفت عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه

وصل
در شجاعت و قوت و شدت زور بازوی آنحضرت

حکایت

شتاب

بود وی صلی الله علیه وسلم اول کسیکه زد بران لشکر **حکایت** یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغای شد و ترسی راه یافت
مگر دزدی یا دشمنی در آمده بود شتاب آنحضرت بیشتر از همه برخاست شمشیری در گردن حمایل کرد و اسپ
ابو طلحه را که بطی السیر و تنگ گام بود سوار شد و بسمت آوازی که آمده بود در رفت و وقت برگشتن مردم را دریافت
که بر آمده اند و میروند و فرمود در برگردید هیچ قصه نیست و آن اسپ ابی طلحه که بغایت کمگام بود در زیر آنحضرت چنان
تیز گام شد که هیچ اسپی بوی نمیرسید و برابری با وی نمی توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در حقیقت هر که را وی صلی الله علیه وسلم قوت بخشد و مدد فرماید هرچند سست و ضعیف نامرد و ناتوان بود آنچنان
قوی و توانا و کامگار گردد که هیچکس بوی نرسد و برابری تواند کرد **بیت** تو مرا دل ده و دلیری بین + روبه خویش خوان
و شیری بین + **شعر** و من تکن برسول الله نصرته + ان تلقه الاسد فی آجامها تجم + و آنحضرت در قوت
و زور بازو و سختی چنان بود که کشتی گیران عالم با وی بس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه
نام شدید القوه که در صنعت کشتی گیری همتا و یگانه بود و مردم از بلاد برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افکند تا گاه
روزی در شعبی از شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وی گفت ای رکانه از خدا نمی ترسی چرا دعوت
مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی گیرم و ترا بیندازم ایمان می آری
گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی و آنحضرت در جامهای خود بود در ردای و ازاری
در بر داشت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوی در گرفت و بر زمین زد پس حیران و متعجب شد رکانه
درخواست از آنحضرت که باز کند او را باز کشتی گیرد بار دوم و سوم نیز بینداخت پس متعجب شد رکانه و گفت
کار شان تو عجیب است همین مقدار آورده اند از حدیث و بیان نکرده اند که اسلام آورد یا نه والله اعلم
و کشتی گرفته است آنحضرت جماعه دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسود جمحی مردی دیگر بود سخت
زورمند چنانکه بر پوست گاوی ایستادی و ده کس از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از زیر پای وی
پس پوست پاره می شد و وی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر تو
انداختی مرا بر زمین ایمان می آرم بتو پس زد آنحضرت او را بر زمین و ایمان نیاورد و در این قصه طولی است که
در جای خود مذکور است **وصل** در حیای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیا بمعنی شرم و شرم داشتن و ماده او حیات
است و از اینجاست که حیا بمعنی مطر آید که سبب حیات است و لیکن وی مقصور است و شرم نیز از حیات قلب است
و بر اندازه اوست هر که را دل زنده تر خلق و حیا در وی قوی تر و بیشتر و حیا در لغت تغیر و انکساری است که عارض
می شود آدمی را از خوف وقوع چیزی که عیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد

وصل در حیای

مردمی ... تدرب از لوازم ... است ... می‌گردد در اجتناب از قبیح و باز

از تقصیر در حقوق ذی الحق و حیا را از ایمان داشته اند که الحیاء من الایمان اگرچه غریزی است زیرا که استعمال او بر قانون شرع
بقصد و علم و اکتساب می‌باشد بعضی گفته اند که مراد ازین حیا مکتسب است که شارع آنرا از ایمان داشته و تکلیف
غریزی نبود که تکلیف در آن نمی‌رود ولیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را بر مکتسب و رفته رفته
غریزی می‌گردد پوشیده نماند که مثل این کلام در جمیع غرایز می‌رود مثل سخا و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از ضد
آن شده است و وعد و وعیدها درین ورود یافته و همه از شعب ایمان اند و وجه تخصیص این بیان بحیا ظاهر نیست فافهم و آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم هر دو قسم حیا بر وجه کمال بود زیرا که حیات قلب شریف وی و اجتناب وی از مکروهات شرع
بر همه اقوی و اتم و اکمل و افضل بود و در حدیث بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است کان النبی صلی
الله علیه و سلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها بود آنحضرت سخت تر اندر حیا از زن دوشیزه در خدر
خدر بکسر خا و سکون دال مهمله پرده فی الصراح مخدره زن پرده نشین و ذکر فی خدرها بحسب عرف و عادت است که زن
در پرده میباشد و قید اتفاقی است و بعضی شراح گفته اند که ذکر این قید بجهت آنست که عذرا سخت تر میباشد حیا
او در خلوت و در پرده بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی و گفته اند نظر آنست
قید دیگر نیز کرده شود که چون کسی بروی در آید و الا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست مگر بسبب توهم دخول کسی انتهی
اند شراح و ذکر این تکلیفات درین مقام خالی از تباعد نیست و ذکر این تشبیه نیز از ابی سعید خدری رضی الله عنه
ادب و تعظیم خوش نمی‌آید ولیکن بقصد مبالغه در بیان مقصود واقع شده است و مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم
در تفسیر حیا کلماتست ذی النون مصری قدس سره گفت حیا وجود هیبت است در دل با وحشت آنچه پیشرفت
از تو بسوی پروردگار فرمود المحب ینطق و الحیاء یسکت و الخوف یقلق محبت گویا می‌گرداند محب را به ثنا و مدح محبوب و حیا
ساکت می‌سازد بشهود تقصیر در ادای حقوق و خوف آرام میبرد یحیی بن معاذ رازی گوید هر که شرم دارد از خدا
شرم دارد خدا از وی در معصیت و حیا گاهی از کرم میخیزد مانند حیای آنحضرت از آن قوم که در ولیمه زینب رضی الله
عنها حاضر بودند و دراز کردند نزد وی مجلس را و آنحضرت شرم داشت که برخیزاند ایشان را و حق تعالی فرمود
فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم و الله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می‌آید که
لایق کمال و عظمت معبود نمی‌آید قسم دیگر حیا مرد است از خود و آن حیا نفوس شریفه است در راضی
بنقص و راضی شدن بمرتبه دون پس می‌باید نفس خود را مستحیی که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است
حیا دارد یکی از دیگری و این از اکمل اقسام حیاست زیرا که مرد چون استحیا ... خود استحیا از غیر خود بطریق

بے خواهد کرد کذا ذکر فی المواهب فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحیاء لا یعطی الا بخیر و در روایتی الحیاء خیر کله و در
حدیث آمده است که مردی برادر خود را نصیحت می کرد بعدم استحیا گویا برادر وی استحیائی میکرد و حقوق خود را
از مردم بجهت استحیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن مرد بگذار او را که حیا از ایمان است و از آثار حیا تغافل
و چشم خوابانیدن است از عیوب مردم و آنچه مکروه میدارد انسان بطبیعت خود و آنحضرت اشد ناس و اکثر ایشان
بود درین صفت روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی که بروی اثر
صفرت بود گویا که رنگ زعفرانی بود و بوی رسیده از زنی و چون آن کس نگفت آنحضرت مر او را چیزی و
بود آنحضرت که بروی کسی نمیگفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابدی بایست گفت و مضطر می شد بگفتن بطریق کنایه
می گفت پس بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگویند بآن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده بکند اینجامه را و بیندازد از زر شوید
نماند که این در غیر واجب و حرام خواهد بود و در اباحت صفرت نیز روایات هست و مرویست که بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند بصر وی در روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه مکروه آید او را نمی گفت
چیست حال کسی که می گوید چنین یا میکند چنین بلکه میگفت چیست حال اقوامی که می کنند چنین یا میگویند چنین و نهی
میکرد از آن و نام نمی برد فاعل و قایل آن را و ازین عبارت کلیة الحکم و قاعده نیز مفهوم می شد و در صحیح از عایشه رضی الله
عنها آمده است که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاحش و نه متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها و جزا نمیداد
بدی را به بدی و لیکن عفو می کرد و در میگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توریت عبد الله بن سلام
و عبد الرحمن بن عمرو بن العاص **وصل** در بیان شفقت و رافت و رحمت وی صلی الله علیه وسلم گفت پروردگار تعالی

وصل در بیان شفقت و رافت و رحمت

و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
الرحیم شفقت مهربانی و هو شفیق و مشفق اشفاق ترسیدن و در شفقت نیز همین معنی است که مشفق میترسد
که ضرری بآن کس نرسد و لهذا تعریف کرده اند او را بحرص ناصح بر صلاح منصوح و رافت اشد رحمت و ادق آن
فی الصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برامت تخفیف و تسهیل اوست برایشان در شرایع و احکام و ترک او بعضی افعال را از
جهت ترس آنکه مبادا فرض کرده شود بر امت چنانکه ترک امر مسواک برای هر نماز و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم
وصال و مانند آن و درخواستن او از حق تعالی که بگرداند سب و لعن او را رحمت و قربت و طهارت و نگاهی می شنید
آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت و می بود مادر وی در نماز پس سبک می گذارد نماز را تا در فتنه نیفتد
مادر او و میفرمود باید که نرساند مرا هیچ یکی از شما از کسی چیزی که مکروه باشد زیرا که من دوست میدارم که بیرون

که بیرون می‌آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کردند حضرت را قریش و از صدود گردانیدند ندا از روی
آمد جبرئیل گفت خدای تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها همه در دست تصرف سلطان
اوست که هرچه محمد فرماید آن کن پس گفت ملک جبال بفرما یا محمد هرچه می‌خواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر
ایشان و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمی‌خواهم که هلاک شوند امید
میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه را
قصه دراز است که مذکور است در سال دوم از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر پیغمبر را صلی
الله علیه و سلم که خدای تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هرچه فرمائی آن
کنند و هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست می‌دارم که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب را شاید که تو[به]
بخشد حق تعالی ایشان را و رجوع برحمت کند بر ایشان و گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول
خدا صلی الله علیه و سلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسانتر از آن دو امر این قول را معانی و تاویلات است
بسیار و اظهر و اقرب آنست که مراد آسانتر برای امت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد
و تیمار میداشت ما را برای تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه می‌کرد نه دائم از جهت خوف و ملالت و ستوه آمدن از آن

وصل در خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وفا و حسن عهد و صله رحم تعهد تیمار داشتن و تازه کردن عهد مرتبه از انس گرفتن
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون آورده می‌شد نزد وی صلی الله علیه و سلم هدیه میفرمود این را ببرید نزد فلان زن که دوست
دوست خدیجه بود رضی الله عنها و مرویست از عائشه که می‌گفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه
از جهت بسیار یاد کردن آنحضرت مر او را و اگر شاتی ذبح کرده میشد میفرستادی سوی زنانی که دوستان وی
بودند و در آمد بر آنحضرت زنی پس شادمانی و سبک روحی نمود آنحضرت بجهت او و پرسشهای خوب کرده از وی
چون رفت آن زن فرمود این زنیست که می‌آمد ما را در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و
صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذوی الارحام را بی آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه
فاضلتر باشد از ایشان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آل ابو فلان نیستند مرا دوستان و در بعضی
طرق آمده است که نیست دوستان من جز خدا و صالحان از مومنان جز آنکه مر ایشان را رحم است که تر میکنم
آنرا بتری آن یعنی بقدر حق آن می‌کنم با ایشان چنانکه آبی می‌پاشد بر روی کسی و گفته اند مراد بآل ابو فلان
بنی العاص است و حال این جماعه معلوم است و می‌گرفت آنحضرت امامه بنت زینب را بر دوش
مبارک خود در نماز چون سجده می‌کرد می‌نهاد بر زمین و چون باز می‌ایستاد بر میداشت از جهت وفور شفقت و مهربانی

براولاد و این نوشتن ابا سه و نهادن وی بر زمین افضل آنحضرت بود بلکه خود می آمد و می پوشید و چون بسجده می رفت
می افتاد بر زمین و ناگویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این در نماز نفل بود والله اعلم و در روایت است از قتادة
که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بسنده ایم بجا گذار
تا خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام می کردند اصحاب مرا و من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را
و این حکایت در باب تواضع نیز گذشته است و وقتی دیگر اخت آنحضرت از رضاعة که نام وی شیما بود و تربیت
و خدمت می کرد آنحضرت را با مادرش حلیمه اسلام آورد ذکر کرده است او را ابن اثیر در صحابیات آمد نزد آنحضرت
در بندیان هوازن و شناسانید خود را به آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر
دوست داری اقامت کن نزد من مکرم و محبوب تا برخوردار و بهره مند گردانم ترا مال یا باز برگرد بسوی
قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم خود را پس متمتع گردانید او را و ابو الطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه و سلم و من کودک بودم ناگاه پیش آمد زنی و نزدیک شد به آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مر آن
زن را ردای خود را و نشست آن زن بر آن پس گفتم کیست این زن گفتند که مادر اوست که شیر داده او را
و ظاهر آنست که حلیمه باشد و ابن عبد البر در استیعاب گفته که حلیمه بود و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر
داده اند تا این اکرام یکی از ایشان بوده باشد والله اعلم و از عمرو بن السائب آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود
روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع پس فگند برای وی جامه خود را پس نشست آن مرد بر آن و پس پیش آمد مادر وی
پس نهاد برای وی گوشه جامه از جانب دیگر و نشست آن زن بر آن بعد از آن پیش آمد برادر وی از رضاع
پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نشاند او را پیش خود و میفرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
کسوت و هدیه به مولاة ابو لهب که مرضعه وی بود صله از طعام و کسوة و چون خبر وفات وی رسید پرسید که هیچکس از قرابتیان وی
باقیست گفتند هیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت را البشر فوالله لا یخزیک
الله ابدا انک لتصل الرحم و تحمل الکل و تکسب المعدوم و تقری الضیف و تعین علی نوائب الحق صلی الله علیه و سلم

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت بود و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق

امین ترین مردم و اعدل و اعف و اصدق ناس که اعتراف می کردند بدان دشمنان و بیگانگان و پیش
از نبوت او را محمد الامین نام می کردند ابن اسحق گفته امین بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شد در وی
اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه مطاع ثم امین اکثر مفسرین برانند که مراد محمد است صلی
الله علیه و سلم کذا قال فی الشفاء و چون اختلاف کردند قریش که چهار قبیله بودند نزد بنای کعبه

در نهادن حجر بجای او که کدام قبیله نهد اتفاق کردند که هر که نخست درآید هر چه وی حکم کند همه بدان راضی باشیم
ناگاه آنحضرت درآمد صلی الله علیه وسلم گفتند این محمد است امین است هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای
طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار کس داد خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای
آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند
قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم والله انی لامین فی السماء امین فی الارض و در روایت است
از علی رضی الله عنه که گفت ابوجهل لعنه الله علیه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما تکذیب نمیکنیم ترا دروغ گو نمی دانیم ترا
و نیستی تو در ما مکذب ولکن ما تکذیب میکنیم چیزی را که آورده که آن را از دین این سخن یاوه و نامعقول است و تناقض
است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را در هر چه گوید تصدیق کنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس
فرستاد حق تعالی این آیه را فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که
پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران ترا تکذیب نمی کنند ولیکن این ظالمان آیات خدا را انکار میکنند یعنی
تو فارغ باش و غم مخور که کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه جماعه غلام خواجه را ایذا میدهند
و آزار میکنند پس خواجه با غلام می گوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا نمی کنند هر چه میکنند بمن میکنند من دانم و ایشان
و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر و گفت یا ابا الحکم نیست اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را
خبر ده مرا از محمد اللهم صلی علی محمد و علی آله که وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون والله بدرستی و راستی محمد
صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان در آن حدیث که سوال کرده است از احوال
و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم آیا بود دیدید شما که متهم میداشتید بکذب این
مرد را یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه بگوید این سخن را دعوی نبوت کند گفت ابوسفیان لا والله هرگز دروغ
نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق جز راستی نگوید و بر خدا دروغ بندد و این حدیث هرقل بود مستند
ترین چیزیست در معرفت امارات نبوت در اول صحیح البخاری مذکور است و در شرح مشکات ترجمه و بیان
آن کرده است و در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و در این کتاب نیز در باب ارسال رسل مذکور گردد انشاء الله
و گفت نضر بن الحارث مر قریش را ای قریش بود محمد در میان شما جوان خوردسال مرضی ترین شما در افعال و صادق
ترین شما در اقوال و عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بناگوش او پیری را و آورد
شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا والله وی ساحر نیست و این نضر بن الحارث
کافر بود و پرده بر دل داشته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگران را پرده غلیظ بود و کاسه آن

پیش افتاد و باز غلیظ تر می نشست ولید بن المغیره که از رؤسای کفار قریش است بارها قرآن شنیده و گریستی
و گفتی یقین دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی و دلنشینی است که هیچ کلام دیگر را
نیست ان له لحلاوة و طلاوة فی الصراح طلاوة بفتح والضم خوبی و شیرینی دل و حارث بن عامر از مشرکان
بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود میگفت والله
محمد از اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت
والله بتحقیق من میدانم که محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون
میدیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم می گفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود
و نصاری نیز عالم بودند برسالت وی و بیقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و بشارت به
منتظر پیغمبر آخر الزمان نشسته بودند در وقت موت وصیت نامه می نوشتند بپسران که چون دریابید پیغمبر آخر الزمان را
سلام ما رسانید و گوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام ما بپذیر و ما را از غلامان خود دان آورده اند که چون تبع بعضی تا
و فتح شده و حصره که از ملوک یمن بود و مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی
بود یا نه بمدینه آمد جماعه که همراه وی بودند بدریافتن نشان پیغمبر آخر زمان درین بلده مکرمه اقامت کردند و از تبع
درخواستند تا ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقولی انصار از اولاد ایشان اند و چون این نور ظهور یافت
همه بظلمت ابا و کفر در ماندند اعوذ بالله من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف
عما لا یحل و لا یجمل وجود و کمال آن در آن حضرت بچه زبان بیان توان کرد در جائی که عصمت آمده همه آمده و در حدیث
آمده است که مس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارتی
است که در بیان عفت و پارسائی اهل عزت و نزاهت می گویند و الا تحقیق عفت آنحضرت و تمامه اخلاق وی
بالاتر است از آنکه بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصدق لهجه مکرر گذشته است و اما عدل
خواه بمعنی عدالت و داد گستری گیرند و خواه بمعنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند مساوی آنچه در ذات
شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالی قسمت می کرد ذو
الخویصره که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت آنچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه
علم نحو است گفته قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز باد صالح است برای خواب رفتن و روز ابر برای
شکار کردن و روز باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق برآمدن و گفته اند نحو کسری

دانا بسیاست دنیای ایشان و دین خود بجا بود ایشان را ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم تجزیه کرد روز خود را
جزو جزوی برای عبادت خدای و جزوی برای اهل عیال و جزوی برای خاصه خود باز این جزو را قسمت کرد میان
خود و میان مردم و حوایج ایشان و بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابوجعفر طبری از علی
رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار و هر بار حایل شد
خدا تعالی میان من و میان آنچه خواستم من بعد از آن قصد نکردم بدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی برسالت خود یکبار
آن بود که گفتم در شبی بغلامی که گوسفند میچرانید با من که گوسفند از آنکه نگاه میدار این غنم را تا من در آیم مکه را و سمر بگویم
و بشنوم چنانکه جوانان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و در آمدم نخست سرای را از مکه و شنیدم که تماشه بازی
میکنند و دف و مزامیر میزنند بجهت عروسی که در خانه ایشان بود پس نشستم من تا بشنوم آنرا پس خوابانید مرا خدا تعالی
و بیدار نکردانید مرا مگر گرمی آفتاب پس برگشتم و نکردم چیزی از آن بعد از آن عارض شد بار دیگر مانند این حال بعد از آن قصد
نکردم بدی هرگز صلی الله علیه وسلم **وصل** در بیان وقار و تؤدت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صمت و مروت و هدی
و حسن وی اما وقار بفتح واو رزانت و آهستگی و تؤدت بضم تا و فتح همزه و دال مهمله نیز همین معنی است و صمت بفتح
صاد خاموش شدن و مروت بضم مردمی و انسانیت و هدی بفتح و سکون بمعنی سیرت و راه روش و حلم
و وقار و رزانت و بردباری و آهستگی در حرکات و سکنات آنچه در ذات شریف وی بود صلی الله علیه وسلم
در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وقار ترین مردم در مجلس و نبود که بیرون
آرد چیزی از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن مثلا و اکثر نشستن آنحضرت بر
وضع احتبا بود و احتبا بحا مهمله بر سرین نشستن و زانوها برداشتن و میان ظهر و ساقین ضم کردن و این گاه بے
بجا مری بود مثل فوطه و ردا و گاهی بدست و گاهی مربع نیز نشسته و بعد از نماز بامداد باین وضع نشسته در مسجد
و گاهی بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و صاد مهمله ممدود و مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند
آنرا بآنکه بنشیند بر سرین یعنی ما فوق رانها و بچسپاند رانها را بشکم و احتبا کند بهر دو دست و نهد آنرا بر ساقها
یا زانوها و بعضی گفته اند که احتبا کند بر کتبین و انصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفهای دست را در بغلها و این
نوع خاص از احتبا است و گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون
تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون معجمه آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم نشسته بود بر وضع
قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف یعنی خوفی و هیبتی از دیدن آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بمن راه یافت که بر عجز رسانیدم و تاب نماندم و تخشع فروتنی کردن و خشم و ابا نمودن و خضوع

نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند خشوع در بدن است و خضوع در صوت و بصر و نزد بعضی احادیث
خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی
الله علیه و سلم کثیر السکوت و تکلم نمی کرد بی حاجت و روی می گردانید از کسی که تکلم میکرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصل
که در وی نه فضول بود و نه تقصیر و تفصیل رشته مروارید را گویند که میان هر دو لولو کشیده باشد و گفت عایشه رضی الله عنها
که حدیث می کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که
بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصراح ترتیل هموار و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا
در تاج لمصادر ترسیل سخن هموار و ترسیل نیز نزدیک باینمعنی است و در رساله تجوید تحقیق اینمعانی کرده شده است و در حدیث
ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه و سلم تبسم بود
و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریف وی
مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند کرده نمی شد در وی آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی قبیح و چون تکلم میکرد سر فرو می
افکندند اهل مجلس گویا که بر سرهای ایشان پرندگان نشسته که اگر سر بردارند پریده می شوند و صاحب شفا
این حال صحابه را بخصوص مقید بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف
این بود و در حدیث دیگر آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهن گرفته می نشست تا دم
نتواند زد و سخن کرد و نظر بر جمال آنحضرت دوخته رابطه محبت را نگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در بیان حلیه شریف معلوم شد که بوقار بی اضطراب و کسل و ملالت بود و از مروت آنحضرت
بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه پیش آکل است و امر بمسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم
که بمعنی مفاصل اصابعست که میان اشاجع و رواجب اند و رواجب مفاصل اصابع که متصل انامل است
بعد از ان براجم بعد از ان اشاجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرتها بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله
و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست می داشت طیب را و بوی خوش را و استعمال می کرد آنرا و ترغیب
می کرد دیگرانرا بران و می گفت حبب الی من دنیاکم النساء والطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة دوست
گردانیده شده است بسوی من بوی خوش و زنان یعنی حق تعالی محبوب ساخته است نزد من باختیار و
آنرا دوست می دارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی و خنکی چشم من در نماز و
گفته اند که شادی و مسرت چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز یافتی و خوشی
و شهودی که بدو در آن وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور

و دریافت مقصود و فوز بغیه است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد
و به هیچ جا و آرام گیرد و به راست و چپ بنگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن بر جای خود بود و بنظر غیر محبوب بپریشانی
و به هر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست
یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی و سردی چشم و لذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش
در دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند و آنکه گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور و آرام
وی بمشاهدهٔ حق است که بحکم کانک تراه در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه در مشاهده
آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل نعمت حق نیز مقامی
عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهدهٔ مفضل و منعم و فرح و سرور
باوست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعلی و ارفعست و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلتفرح تا خطاب
بآنحضرت باشد تنبیه باید که این کلمه که مذکور شد جزو این حدیث است که حبب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی
فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه
گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و در مستدرک
نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی از انس بطریقی دیگر بزیادت
لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باین وجه روایت کرده و ابن القیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادتی
لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام و الشراب و لا اصبر عنهن و گفت سخاوی اما آنچه مشهور شده است در حدیث
از زیادت لفظ ثلث وقوف نیافتم بران مگر در دو موضع از احیاء و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این
زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود مزید تفحص و تفتیش و تصریح کرده باین معنی از کسی که گفته
وارد شده است در حدیث لفظ ثلث و زیادت این کلمت مغیر معنی راست چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند
آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج رافعی گفته که مشتهر شده بر زبانها بزیادهٔ لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در هیچ شئ
از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور
دنیا نیست انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث که اتفاق همه بران است باین لفظ است حبب
الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیاکم آمده
و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی ازین دو باشد نیز اشکال ندارد و اما اگر هر دو باشد چنانکه بر
زبانها جاری گردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی می گویند که مراد بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن هیچ جا

پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمد و از آن از جمله امور طبیعیه دنیاویه است و سیوم امر اختیاری
دینی وگاهی گویند که سیوم از امور دنیاویه است بسبب ملالت و سامت ذکر نکرد و عدول کرد از آن بامر دینی
بطریقه تکمیل و رفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب و معاشرت نساء منهمک و مشغول از حق و مناجات وی
ندارد و توانند والله اعلم که امر ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که
لم یکن احب الیه صلی الله علیه وسلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی واحتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث
عایشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت
از آن دو چیز را و نیافت یکی را یافت نساء و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد والله اعلم **وصل** در بیان زهد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات
آنسرور بسیار است و سلسلت در تقلل وی از دنیا و اعراض از زهرت آن با آنکه روی آورده بود تمام مهالک
و بیابانی میرسید فتوح آن که تا وقت وفات زره وی گرو بود نزد یهودی در نفقه عیال وی صلی الله علیه وسلم و حال
آنکه دعا می کرد وی صلی الله علیه وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد قوتا و بلا وجود اکتفا بقوت و قناعت بدان سلاح
جنگ کرد و تا وقت وفات بحال انفکاک آن نشد و اینهمه بسبب زهد و سخاوت و ایثار بود از عایشه آمده است
که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه روز پیاپی از نان گندم تا گذشت ازین عالم و در روایت دیگر آمده
از نان جو دو روز پیاپی و اگر می خواست می داد وی را خدا تعالی چیزی که در خیال نیاید و در حدیث دیگر
آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه وسلم از نان گندم تا آنکه ملاقات کرد خدا را و گفت عایشه نگذاشت
رسول خدا درهمی و نه دیناری و نه شاتی و نه بعیری و در حدیث عمرو بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح و بغله
و زمینی را که گردانیده بود آنرا صدقه گفت عایشه رضی الله عنها وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نبود
در خانه من چیزی که بخورد او را جگر داری مگر نصف کیل از جو در طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من بطحاء مکه طلا پس گفتم من لا یا رب بگردان
مرا بدرستی گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روزیکه گرسنه می باشم تضرع می کنم بسوی تو و دعا
می کنم ترا و روزی که سیر می شوم حمد می گویم و ثنا می گویم بر تو در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل فرود آمد
بروی صلی الله علیه وسلم و گفت مرا ادراک پروردگار تعالی می خواناند سلام ترا و می گوید آیا دوست می داری که
گردانم برای تو این کوه ها را طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس سر فرود افکند آن حضرت ساعتی پس گفت یا
جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع می کنند آنرا کسی که

وصل در بیان زهد

که نیست مراد از استقلال پس گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا ای محمد خدای تعالی بقول ثابت و از عایشه آمده که گفت
بتحقیق بودیم ما که آل محمدیم درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خرما و آب و از عبد الرحمن بن
عوف آمده که صحفه کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه در آمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که شب میکرد
او و اهل او شبهای پیاپی گرسنه نمی یافتند طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بر خوان و نه در سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند سمیط را هرگز و گفت عایشه رضی الله عنها سیر نخورد
آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزد وی دوست داشته شده تر از غنی و بود که روزی می گذرد بر آنحضرت
گرسنه وی بپیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع نمی کرد او را از روزه آن روز و اگر می خواست
وی از پروردگار میداد تمامه گنجهای زمین را و میوه های آنرا و فراخ می کرد زندگانی او را و بتحقیق می گریستم من از جهت
شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه می دیدم حالت او را و میمالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بوی بود از جوع و می گفتم
روحی فداک یا رسول الله کاشکی بسند می کردی تو از دنیا بچیزی که قوت می شد ترا و قوت می بخشید پس می گفت آنحضرت
ای عایشه چکار است مرا با دنیا چه میکنم من دنیا را برادران من که اولو العزم از رسل اند صبر کردند بر آنچه سخت تر ازین
است پس گذشتند بحال خود و قدوم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت خدا بازگشت ایشان را و بسیار
کرد ثواب ایشان را پس می یابم من خود را که اگر میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته شوم من
فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عایشه رضی الله
عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد ازین حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و از عایشه آمده که بود زیرا فکندنی آنحضرت که خواب می کرد بر آن از چیزی که آگنده بود از پوست درخت خرما
بود و در روایت از حفصه گفت فراش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خانه وی پلاسی که دوته می کردیم پس خواب
می کرد پس کردیم آنرا شبی چهارتو تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید
شما برای من امشب گفتم همان فراش است هر شب بود که دوته کرده بودیم او را چهارته فرمود بگذارید او را بحال نخست زیرا که نرمی
او باز داشت مرا از نماز شب و بود که خواب می کرد آنحضرت احیانا بر سریر بافته شده برسنی از برگ خرما تا آنکه
تاثیر میکرد و نقش می بست بپهلوی شریف وی صلی الله علیه وسلم **وصل** در بیان خوف و خشیت و سختی
طاعت و کثرت عبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بقدر علم
و معرفت او بود به پروردگار تعالی و تقدس و بتحقیق هر که داناتر و شناساتر بخدای عز و جل است خایف

ترد وسعید تر از جهت فرمود حق سبحانه وتعالی انما یخشی الله من عباده العلماء ودر حدیث بخاری آمده که گفت ابوهریره
میگفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من کم میخندید وبسیار میگریستید ودر روایت ترمذی این
زیادت آمده که فرمود می بینم من آنچه نمی بینید شما ومی شنوم آنچه نمی شنوید شما وفرمود اطّت السماء وحق لها ان تئط فرمود آواز
میکند آسمان وسزاوار است مر او را که آواز کند واطیط آواز پالان ونالیدن شتر که وآواز کردن آسمان بجهت کثرت آنچه
در وی است از ملائکه وگرانی آنها واین کنایه است ومثلیست در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطیط وفرمود نیست جای
چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته جبهه خود را سجده کننده مر خدای را ودر روایتی دیگر آمده است که فرمود
بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که میدانم من کم خندید وبسیار گریید ولذت نگیرید بزنان بر فراشها وبرآئید بسوی زمینها و
بلندیها وراهها وفریاد کنید ونالید بسوی خدا تعالی وبلند کنید آوازها را بدعا یعنی من لغوت صبر وتحمل بر میدارم
یاران را واگر شما دانید بر شما تابید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است هر آئینه دوست میدارم که من
درختی بودم که بریده می شد ودر روایتی آمده است که گفتند صحابه چه می بینی تو یا رسول الله فرمود می بینم بهشت و
دوزخ را پس جمع کرد حق تعالی او را میان علم الیقین وعین الیقین یا خشیة قلبیه استحضار عظمت الهیه بر وجهی که بنوعی تجلی
ودر حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز چندانکه بیاماسید پایهای مبارک او پس گفتند صحابه
تکلیف ومحنت برای چه میکشی یا رسول الله وحالانکه آمرزیده است خدا تعالی آنچه پیش رفته است از گناهان تو وآنچه
پس آمده فرمود آیا پس نباشم بندهٔ شاکر وشکر آن نکنم که آمرزیده شدم وگفت عایشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم همیشه وپیوسته کدام یکی از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه وسلم وعوف بن مالک
گفت رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وسلم شبی پس بیدار شد آنحضرت ومسواک کرد ووضو ساخت
وبایستاد بنماز پس بایستادم من نیز با وی پس استفتاح کرد بسوره بقره پس نمیگذشت بآیة رحمت مگر آنکه
توقف میکرد وسوال میکرد ودر میخواست از خدا رحمت را ونمی گذشت بآیة عذاب مگر آنکه توقف میکرد
وپناه میجست بخدا از عذاب وی پس از آن رکوع کرد بقدر قیام ومی گفت سبحان ذی الجبروت والملکوت
والعظمة والکبریاء پس برداشت سر از رکوع وبایستاد مثل آن وگفت همچنین پس از آن سجده کرد وگفت مثل
این ونشست میان سجدتین مانند آن گفت مانند آن وخواند البقره وآل عمران ونساء ومائده را وگاهی قیام
میکرد تمام شب بیک آیة ودر روایت آمده است که آن آیة بود ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم مقصود عرض حال امت ودرخواست مغفرت ایشان بوده وآمده که آنحضرت نماز میکرد ودر شکم
آنحضرت را آوازی می بود همچو آواز جوشیدن دیگ مسین ودر بعضی روایات همچو آواز آسیا ودر حدیث

این ابیات آمده که بود آنحضرت که پیاپی می آمد بروی غمها و پیوسته میرسید بروی اندوهها و نبود مراو را آسایش و گفت
که من استغفار میکنم خدا را در روزی هفتاد بار و در روایتی صد بار و اینهمه غم و محنت و اندوه و استغفار بجهت
امت بود و وجوه دیگر نیز گفته اند که در رساله مرج البحرین ذکر کرده شده است و از علی رضی الله عنه مرویست که گفت
پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از طریقه وصال وی فرمود المعرفة رأس مالی والعقل اصل دینی
والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر الله انیسی والثقة کنزی والحزن رفیقی والعلم سلاحی والصبر ردائی والرضا
غنیمتی والفقر فخری والزهد حرفتی والیقین قوتی والصدق شفیعی والطاعة حسبی والجهاد خلقی وقرة عینی فی الصلاة
وثمرة فؤادی فی الذکر وغمی لاجل امتی وشوقی الی ربی **وصل** در صحیح البخاری از عطاء حدیثی آورده جامع مر
اکثر اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گفت وصف کرده شده است آنحضرت ببعضی صفات او که در قرآن
مذکور است که یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین آگاه باش ای پیغمبر براستی که ما فرستادیم
ترا گواه بر آن کتابی که فرستاده ایم ترا بر ایشان بتصدیق و تکذیب ایشان و نجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده
مر مطیعان را و ترساننده عاصیان را و پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند آنحضرت از قوم ایشان بود
فی الصراح حرز جای نیک استوار انت عبدی ورسولی تو بنده خاص منی که حقیقت انعام و کمال این مرتبه حرز را فرستاده
فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کرده ترا متوکل که تمام کار و بار خود را بمن سپرده و مطلق از
حول و قوت خود برآمده و در همه کارها من متولی امر تو شده ام لیس بفظ ولا غلیظ اینچنین بنده که نیست درشت خو
و سخت گو ولا سخاب فی الاسواق نه آواز بلند کننده در بازارها یا اتفاقی است که بیشتر در انجا آوازها بلندی شود
و در معنی مراد اجتناب از در آمدن بازار است که جایگاه دنیا و کار بار آنست و بضرورت رفتن در وی
لایق حال اهل آخرت نیست ولا یدفع السیئة بالسیئة و دور نمیکند بدی را ببدی یعنی جزا بدی ببدی نمیدهد اگرچه
درست است در شرع اگر از اندازه بیرون نرود ولکن یعفو ویغفر ولیکن در میگذرد از وی و می پوشد و می آمرزد بلکه احسان
میکند چنانکه بجای دیگر امر کرده است بقول خود ادفع بالتی هی احسن السیئة ولا یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء
و نمی میراند او را خدای تعالی تا آنکه راست می کند بسبب وی امت کج را بان یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله براست
شدن بگفتن این کلمه است ویفتح بها اعینا عمیا و می گشاید و بینا می گرداند بوی چشمهای کور را واذانا صما وقلوبا
غلفا و گوشهای کر را و دلهای پوشیده در پرده جهل را در بعضی طرق این حدیث زیاده آمده که گفت حق تعالی
اسدده لکل جمیل درست می گردانم آن پیغمبر را بهر خوبی فی الصراح سداد راست گفتار و راست
کرداری واهب له کل خلق کریم و می بخشم او را بهر خوی نیک واجعل السکینة لباسه والبر شعاره

ومیگردانم آرام وآهستگی را پوشش وی ومحیط بوی ومی گردانم نیکی را علامت وی مانند جامه درونی که ببوئی بچسپید

والتقوی ضمیره ومی گردانم پرهیزگاری را نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل می باشد ولهذا فرمودند التقوی

ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد ازوی بضمیر واضمار در دل پنهان داشتن سخنی والحکمة معقوله ومی گردانم حکمت را

معقول آن وحکمت دانستن احوال اشیا چنانکه در نفس الامر هست وبمعنی راست کرداری وراست گفتاری نیز

آمده والصدق والوفا طبیعته ومی گردانم راستی را وبسر بردن عهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه ومیگردانم

عفو ونکوئی را خوی وی والعدل سیرته والحق شریعته والهدی امامه والاسلام ملته ومی گردانم عدل را سیرت

وی وحق را شریعت وی وهدایت را پیشوای وی واسلام را دین وی واحمد اسمه واحمد نام اوست که آنحضرت درام

سابقه محمد واحمد هر دو نام دارد واهدی به بعد الضلالت وراه راست می نمایم بعد از گمراهی واعلم به بعد الجهالة

ودانا می گردانم بوی بعد از نادانی وارفع به بعد الخمالة وبلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان

واسمی به بعد النکرة وبالا می برم وشناسای گردانم بوی جماعه را بعد از جهل وناشناسائی واکثر به بعد القلة

وبسیار می گردانم ایشان را بعد از کمی واغنی به بعد العیلة وغنی وبی نیازی گردانم بوی مردم را بعد فقر واحتیاج

والف به بین قلوب مختلفة واهواء مشتتة وامم متفرقة وتالیف می کنم بوی میان دلهای مختلفه ورایهای

پراگنده وامتهای متفرقه واجعل امته خیر امة اخرجت للناس ومی گردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده

شده است برای مردم صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین

باب سیوم دربیان فضل وشرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم

که بآیات قرآنی ثابت شده وباخبار صحیحه بثبوت

پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر واعلای شان وتنویه قدر ومدح وثنای آن نبی کریم بتصریح واشارت واقع شده

اول دلیل وشاهد اصدق است بر رفعت محل وعلو مرتبت وعظم شان وحفظ ادب وی صلی الله علیه وسلم وحکایت

دارد برآنکه هیچ مجدی برابر مجد وی وهیچ قدری مساوی قدر وی نیست وچه عظیم بود قدر کسیکه پروردگار عالم

ورب عرش عظیم مدح او کند وثنای او گوید وبحقیقت تفاصیل صفات ومراتب درجات وی

صلی الله علیه وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر واحصا بیرون است واول آیات که خبر میدهد ونشان

می بخشد بوجود رسالت وشفقت ورحمت وی برامت این کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص

علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بتحقیق آمد شما را پیغمبری از ذات های شما واز جنس شما که می شناسید مکان و

محل صدق وامانت او را که هرگز متهم نشد بکذب در میان شما ومی شناسید پدران ومادران او را که همه مشهور

وافضل وارفع عرب وطاهر ومطهر بوده اند که در ایشان سفاح واخباث جاهلیت نبود چنانکه فرمود اخرجت

ان

باب سوم دربیان فضل وشرف آنحضرت

من الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرات و می بیند شرف ذات و محامد صفات و عظایم اخلاق و محاسن افعال او را بعد از ان بعضی صفات کریمهٔ او را بیان می کند و می گوید سخت دشوار است بروی آنچه در مشقت افتید شما و زیان کنید در دنیا و آخرت شما و غایت حرص و نهایت همت دارد بر رشد و هدایت شما و کمال رافت و رحمت و شفقت و مهربانی دارد بر مومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم و فرمود هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول وی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الایات و فرستادن رسول از جنس ایشان ادخل و اقرب است در تانیس و تصدیق و ایمان و اتباع و امتنان گفت امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام دانست خدا تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود و خواست که تعریف و تعلیم کند پس پیدا کرد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفت خود رحمت و رافت را و ساخت او را سفیر صادق و رسول بحق ناطق و گردانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمایل و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکروه و واصل گشت و فایز شد بهر محبوب کذا فی الشفا و ازین تقریر مفهوم می گردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر یکی بعلت انکار و عناد و استکبار گرفتار بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان ندارد چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنائی عالم پیدا کرده اند و اگر یکی پرده ظلمت بروی کشد و بدان نور مستنیر نگردد در پیدا کردن آفتاب برای نور خلل و قصور نبود و این تقریر بر طبق توجیهی است که در قول وی سبحانه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بر صورتی که متوجه است بسوئے عبادت و صالح و مستعد مر آنرا که بجهت ترکیب عقول که مانعست از غلبه شهوت و غضب و ایجاد اسباب و آلات و اجسام منقاده و سایر اسباب عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمت است مر مومنان را بالفعل و سایر ناس را بالقوه و بعضی عام دارند و بالفعل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت و منافق را رحمت است بامان از قتل و کافر را رحمت است بتاخیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قتل و نهب آنحضرت ایشان را و اهلاک مفسدان نیز رحمت است که سبب نظام عالم و ترتیب مصلحت است چنانکه بریدن شاخهای مفسد که سبب صلاح شاخهای باردار است ابن عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مومنان را و کافران را نیز زیرا که سلامت داشته اند از آنچه رسید غیر ایشان را از امم مکذبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود جبرئیل :

علیه السلام را رسید ازین رحمت چیزی بتو گفت بلی بیم بودم من که می ترسیدم عاقبت را پس ایمن شدم از جهت ثنای
حق عز و جل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتهی و این خوف جبرئیل از خوف درگاه
لاابالی است که هرگز از مقربان درگاه نمیرود و بعضی عرفا گفته اند که از آن روز که ابلیس که معلم ملکوت بود در عبادت سر آمد آنقوم
شده بود رانده شد امن از اهل عالم ملکوت رخت بربست اگرچه موجب عدم صادق واثق در امن اند چنانکه از حال شیران از صحابه معلوم
می شود که یکی می گفت کاشکی درختی بودمی که می بریدند و دیگری می گفت کاشکی گوسفند بودمی که می خوردندی و قول بعضی انبیا
صلوات الله علیهم لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء الله و ما کان لنا ان نعود فیها الا ان یشاء ربی ازین قبیل است این
التحقیق است که از کلام بعضی محققین در رسالهٔ تسلیة المصاب نقل کرده شده است و چه ضعیف است تمسک صاحب کشاف فایده
باین آیه در تفضیل جبرئیل بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و ندانست که این صفات او را بطفیل رحمت آنحضرت حاصل شده و
درنیافت که آنحضرت را چندان صفت کمال است که این صفت در جنب آن مضمحل و متواریست و زیاده بر آنست که احصا کرده شود
و نیز افراد احد الشخصین باوصاف دلالت نمیکند بر انتفاء آن از دیگری غایت آنکه باقتضاء مقام که بیان فضل قرآن مجید
است بیکی نسبت داده شد و چون ثابت شد بنص قرآنی که آنحضرت رحمة للعالمین است و ملایکه از جملهٔ عالمین اند ثابت و
واجب شد که افضل باشد از ایشان و خود جماعه از مفسران رحمة الله علیهم این صفات را بر آنحضرت حمل کرده اند و مراد از رسول
کریم او را داشته اند صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی علما در حصول رحمت بوجود حضرت سید العالمین است صلی الله علیه وسلم
در اجزاء عالم گفته که خاک را رحمت بآن رسید که مطهر شد و آب از طوفان ممنوع شد و هوا از طریق شیاطین سلامت ماند و از
اهلاک کفار بصرصر سالم ماند و آتش از احراق صدقات باز ماند و آسمان از رسیدن شیاطین بوی و استراق
سمع محفوظ گشت شخصی ازین مسکین پرسید که ابلیس را چه چیز ازین رحمت رسید گفتم صدمهٔ صولت و سورت و هیبت و جلال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمرتبه بود که بحکم جاء الحق و زهق الباطل و قول حق سبحانه تعالی فیدمغه فاذا هو زاهق جای
آن بود که وجود آن ملعون ناپیدا و نابود گردد و حکم انظاری که برای وی واقع است متغیر و منسوخ گردد پس از اثر رحمت بود
که باقی ماند چنانکه در تاخیر عذاب از کافران گفته اند **وصل** و حق سبحانه او را نور نام و سراج منیر در غایت انارت خواند که وصل
روشن شد و پیدا گشت بوی طریق قرب و وصول و درخشش شد بکمال و تکمیل و جلی ابصار و بصایر چنانکه فرمود
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرمود یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا
منیرا و گفته اند که تشبیه بسراج با وجود آنکه مبالغه در تشبیه بشمس و قمر بیشتر است بجهت آنست که وجود عنصری وی صلی الله
علیه وسلم ارضی است و نیز سراج را خلفا می باشد چنانکه از یک صد هزار سراج می توان افروخت بخلاف شمس و قمر که خلیفه
ندارند **بیت** یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن + هر کجا می نگری انجمنی ساخته اند جمله اگر گویند

که مراد تشبیه شمس است دور نباشد زیرا که حق سبحانه آفتاب را سراج خوانده است وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا و فرمود
وجعلنا سراجا وهاجا پس چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور میکند و مستفید نیست از غیر خود همچنین نفس قدسی
آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند مر سایر نفوس بشریه را و استفاده نمیکند از کسی جز از ذات مقدس الهی جل و علا
و باین اعتبار اگر تشبیه بقمر دهند نیز راست آید و در تسمیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور تلمیح هست بقول وی جل و علا
الله نور السموات والارض پس نیست در آسمان و زمین مگر نور الهی که ساریست در اکوان و اوست سر وجود و حیات
و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مظهر اتم آن نور و واسطه ظهور اوست در تفسیر مثل نوره الایة گفته اند
مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه وسلم مانند مشکات است که در وی مصباح است مشکوه مثال صدر شریف
اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرمود الم نشرح لک
صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر که نعمتی عظیم است و مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست
صلی الله علیه وسلم برای جمع میان مناجات حق و دعوة خلق با براز انوار معارف و علوم و توحید و معرفت
و ایداع اسرار و ازاله ضیق جهل و نکرت و اعراض از حق و تعلق دل بغیر او و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعباء رسالت
و ابلاغ چنانکه فرمود و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نوریست
که در دل بنده می تابانند چنانکه فرمود اذا دخل النور القلب انفسح و انشرح و ثمره آن پاک بودن دل است از صفات
ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درین صفت حضرت سید السادات است صلی الله علیه وسلم و متابعان وی را بر قدر متابعت و
محبت نیز از آن نصیبی هست و این بحث را بیانی شگرف است در کتاب سفر السعادت و در بعضی رسایل فارسیه آنرا شرح
و بیان کرده شده است قال الله تعالی ورفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم ما نام و آوازه ترا در دنیا و آخرت به نبوت
و شفاعت و مقرون گردانیدیم نام ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز و در هیچ خطبه و تشهدی و مصلی
نباشد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آمد جبرئیل و گفت می گوید پروردگار تعالی میدانی که بچه چیز بلند کردم ذکر ترا
گفتم خدا دانا تر است گفت باینکه اذا ذکرت ذکرت معی گردانیدم تمام ایمان بذکر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد
رسول الله و گفت گردانیدم ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که ذکر کرد ذکر ترا ذکر کرد مرا و هر که طاعت
کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی
یحببکم الله از جمله اعزاز و تکریم الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم آنست که در هر جا که ندا ذکر می کنند
او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول و انبیاء دیگر را ذکر می کنند

بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر از آثار محبت و ملاطفه و مهربانی
نیز نیست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه وسلم و ابو نعیم در حلیه از ابو هریره آورده که گفت
چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا کرد باذان گفت الله اکبر
دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمد رسول الله دو بار الحدیث و نوشته شده است اسم شریف
وی بر عرش و بر آسمان و بر بهشتها و بر گردن ها حور و نیست در بهشت هیچ درختی مگر آنکه نوشته شده است بر
برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزار از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که گفت چون
برده شد مرا به سوی آسمان نگذاشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته در وی محمد رسول الله و اشتقاق کرد
حق تعالی اسم گرامی او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته است ع فذو العرش محمود وهذا محمد * و تسمیه کرد
حق تعالی او را از اسمای حسنی خود بهفتاد اسم چنانکه در باب اسمای شریف بیاید ان شاء الله تعالی و جل و از مناقب
جلیله وی صلی الله علیه وسلم سوگند خوردن پروردگار تعالی است بعظم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون
[illegible] اجماع مفسرین آنند این قسم است از پروردگار عالم عز و جل بمدت حیات محمد و ابقاء او صلی الله علیه وسلم و این
نهایت تعظیم و نهایت بر و تشریف چنانکه محب بمحبوب سوگند می خورد وی گوید بسر تو و حیات تو و گفت ابن عباس
رضی الله عنهما نیافرید و آفرید پروردگار تعالی هیچ ذاتی را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورد بحیات وی
[illegible] و گفت ابو الجوزا که از اجله تابعین است سوگند خدا تعالی بحیات هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه وسلم واقع
نشده است زیرا که وی گرامی تر و بزرگترین خلق است نزد وی جل قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی
بحیات وی صلی الله علیه وسلم بیان صریح است بر آنکه جایز است که حلف می خوریم بحیات وی صلی الله علیه وسلم
و امام احمد رحمة الله علیه گفته کسیکه قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم منعقد می شود و [illegible]
می شود کفارت بحنث از جهت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته اند بعضی از علما که یمین بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمده است الی یومنا هذا و اهل مدینه همیشه است سوگند ایشان بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
بحق آنکه [illegible] رشید است و این قبر و بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی یا بعبارت صلی الله علیه وسلم و اما قسم
حق جل و علا به صفت ربوبیت مضاف بحبیب خود که گفت فوربک نیز دلالت می کند بمحبت لذیذ است و در حکم
قسم بآن است صلی الله علیه وسلم و در یس والقرآن الحکیم مفسران را اختلاف است اکثر بر آنند که یس نام
[illegible] است [illegible] از امام جعفر صادق سلام الله علیه وسلم و علی آبائه و اولاده الکرام نقل است که مراد
[illegible] سید است و خطاب است بآنحضرت و بعضی گفته اند معنی او یا رجل بلغت طی یا انسان است

است وبر تقدیر مراد ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وسلم وقسم است بوی باندازه است مراد او این
متضمن تعظیم است وتنویه است بشان وی وقسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه وسلم وشهادت
است بر هدایت ودر بودن وی بر صراط مستقیم که نیست اعوجاج وعدول از حق در وی وگفته اند که سوگند نخورده
است وی سبحانه بهیچ یکی از انبیا برسالت در کتاب خود مگر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ودر سوره لا اقسم
بهذا البلد وانت حل بهذا البلد زیادت تشریف وتکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که مقید گردانیده است
قسم را ببلد که بلد حرام وبلده امین نام اوست ومعزز ومکرم است نزد حق تعالی بوقت حلول ونزول وی در او و
ازینجا گرفته است شرف المکان بالمکین تعریض است بجهل وناحق شناسی مشرکان که می خواستند اخراج
ذات شریف او را از آن ودر قول او ووالد وما ولد اگر مراد بوالد آدم است وما ولد ذریت است آنحضرت خلل
در عموم ذریت نکرا ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه وسلم پس درین
سوره دو قسم است از پروردگار عز وجل بحیات وی صلی الله علیه وسلم در جواب المدینه می گویند که روایت کرده شده است
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بابی انت وامی یا رسول الله تحقیق رسیده
است فضیلت تو نزد خدا بمرتبه که سوگند خورد خدای تعالی بحیات تو نه بحیات سایر انبیا علیهم السلام ورسیده است
فضیلت تو نزد خدای تعالی بحدیکه سوگند خورد بخاک پای تو وگفت لا اقسم بهذا البلد یعنی سوگند خوردن ببلد که بجای
است از زمین که بروی میسپرید آنرا سوگند بخاک پای خورده است واین لفظ در ظاهر بنظر سخت می درآید نسبت بجناب
عزت چون گویند که سوگند می خورد بخاک پای حضرت رسالت ونظر بحقیقت معنی صاف وپاک است که
غباری نیست بران وتحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن حضرت رب العزة جل جلاله الکبری بغیر ذات وصفات
خود برای اظهار شرف وفضیلت وتمیز آن چیز است نزد مردم ونسبت بایشان تا بدانند که آن امری عظیم و
شریف است نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی وتفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل وعلا قسم
خورده است بامری چند بر امری چند گاهی قسم یاد کرده است بذات وصفات وگاهی ببعضی مخلوقات
که از جمله آیات ودلایل عظمت ذات وکمال صفات اوینه چنانکه سما وارض ولیل ونهار که از آیات عظیمه ودلایل
قدرت باهره اوینه عز اسمه ونجوم وکواکب وشمس وقمر که مطالع انوار ومظاهر اسرار وسبب اضاءت عالم
وضبط مصالح بنی آدم وباعث اهتدای طرق ورجم شیاطین است وجز آن چیزها که در آن اسرار قدرت الهی و
آثار رحمت غیر متناهی او تعالی وتقدس وبرکات وخیرات وفضایل وکرامات ظاهر است چنانکه
سینین وبلد امین وغیر ذلک ودر بعضی اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است موجب

تنبیه و تحذیر میگردد که پروردگار عالم جل جلاله که بذات خود قسم یاد کند مثل تین و زیتون و امثال آن که میداند وی جل شانه
چه حکمتها دران ابداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است و اینهمه برای اظهار فضیلت و تمیز این اشیاست
نسبت با شیاء دیگر نه که نسبت اعظام اینها بذات و صفات خود داشته است چنانکه در قسم آدمیان که بذات
و صفات حق می خورند فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر اختلاف کرده اند در تفسیر
عصر بر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار عصران شب و روز و دهر نیز بلحن حی
است و دهر مشتملست بر اعاجیب حوادث و بدایع که زبان بیان از حصر و احصار آن قاصر است و مشرف بتشریف
لاتسبوا الدهر فانا الدهر واقع می شود در وی مسرار و ضرار صحت و سقم و آفات و مخافات و حاصل می گردد برکات
و کمالات دران و تضییع عمر و تکاسل در کسب کمال و اصلاح حال تصدیق و ایمان برسول رب متعال موجب
خسران و خذلان است لهذا فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد
وی تعالی دریجا بزبان رسول مقدسه چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله علیه وسلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در قول لعمرک
لعمرک و در الم نیز بقولی مراد که بالف اشارت بالله است و لام بجبرئیل و میم بمحمد و بقول حق تعالی ق والقران
بقولی که مراد بوی قوة قلب محمد است صلی الله علیه وسلم از جهة تحمل وی مشاهده و مکالمه را و در والنجم اذا هوی
گفته اند مراد بالنجم قلب محمد است و اذا هوی الم نشرح بالانوار و انقطع عن غیر الله و هوی بمعنی سقوط است
و در سوره والنجم گفته اند که نجم محمد است صلی الله علیه وسلم که بیرون آمده است از وسط نور و در قول حق سبحانه
و ما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف او را مراد داشته اند و در همه جای قسم است بوی
صلی الله علیه وسلم و در سوره ن والقلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه بر نفی جنون از انحضرت
صلی الله علیه وسلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع مر او را و اثبات و استقرار وی صلی الله علیه وسلم
بر خلق عظیم و نون از اسماء حروف است چنانکه الم و مانند آن که اسماء سورند یا اسماء الله چنانکه در تاویل
مقطعات گفته اند و بعضی گفته نون اسم حوت است و مراد جنس حوتست یا آن حوت که زمین بر بالای او
که آنرا بهموت نام است و از ابن عباس مرویست که مراد بنون دواتست پس قسم خورد بدوات
و قلم و آنچه تسطیر مینماید که منفعت آن عظیمست و تفاهم گاهی بکتابت است و گاهی بنطق و بعضی گفته اند
که نون لوحی است از نور که می نویسند بدان قلم در وی ملائکه آنچه امر میکند ایشان را پروردگار تعالی و تقدس
و در حدیث آمده است که قسم خورد خدای تعالی بکتاب و آلات آن و قلم یکی از آیات الهی است و اول مخلوقات
حق تعالی که نوشته بوی تقدیر وی **فائده** این قلم که در عالم است انمونه از آن قلم اعلی است نیز

آیتی است از آیات الهی و منفعت دینی بس عظیم است که نوشته می شود بوی شرع الهی و وحی الهی و در قید آورده
می شود بوی دین و ملت و ضبط کرده می شود بوی علوم و اقامت کرده می شود مصالح عباد و تدوین کرده می شود
بوی علوم و تقیید کرده می شود بوی حکم و ضبط کرده می شود بوی اخبار اولین و مقالات ایشان و نوشته می شود
بوی کتب منزله و صحف سماویه و اگر نمی بود قلم استقامت نمی پذیرفت امور دنیا و دین در معاش و معاد
و صاحب کشاف در تفسیر سوره اقرأ در بیان علم بالقلم می گوید اگر نمی بود بر دقیق حکمت الله و لطف تدبیر و
دلیلی مگر قلم و خط کفایت بود و خاصه قلمی که بوی حمد خدای و نعت مصطفی بنویسند و تفسیر کتاب الله و شرح
احادیث رسول الله کنند و مقالات اولیا و مواعظ و نصایح این نگارند که موجب مزید یقین و باعث تقویت
و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد و از فضول کلام و عنایات نفس و خیالات واهام که نه موجب هدایت
انام و مقوی احکام اسلام باشد اجتناب نماید اگرچه بزعم خود حقایق و معارف نام می کنند فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و یقولون
هو من عند الله و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون اعاذنا الله من ذلک و بالجمله قسم خورد
و تعالی بر تنزیه نبی از جنون که ری می کردند او را کفار از غایت جهل و حماقت و عناد و استکبار و چگونه نسبت
کرده شود بجنون ذاتی که عاجز آمدند عقلا همه از معارضه وی و فهمید از جناب حق چیزی را که راه نمی یابد عقول تمام
عالم بان و کتابی آورده که از معارضه وی فصحا و بلغا عاجز آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نهادند و خبر داد از کمال
حالت وی در دنیا و آخرت و گفت ان لک لاجرا غیر ممنون ای اجرا عظیما غیر منقطع الی ابد الاباد و بعد از ان
ثنا کرد بروی بعطائی که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت
و رسالت است و عایشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و عظیم تر از قران چیست
و گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام در ان در اول باب
ثانی گذشت فتذکر وصل و از عظایم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی و عده نعما و الاء و وعده
باعطاء نعم غیر متناهی اوست تعالی سوره والضحی است که قسم خورد وی سبحانه بلیل و نهار که محل مظهر
آیات و الاء حضرت پروردگار اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود در دنیا و آخرت و فرموده
ما ودعک ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است
ترا و تفسیر کرده اند ضحی را بروحی عالم آرای وی و لیل را بموی مشک نای وی صلی الله علیه و سلم چنانکه
نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت

و جهت سببی از اسباب یا برای مصلحتی از مصالح که خدا داناتر است بالجمله بی تکلم گردند مشرکان و گفتند که ترک
محمد را پروردگار وی و دشمن داشت او را و للآخرة خیر لک من الاولی و هر آئینه مرتبها و درجها و نعمتهای که نهاده است
ترا خدای تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود بهتر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی
جای و کم گنجایش آن نخواهد لذایذ ثمرات علیا و ملکا کبیرا یا همیشه نهایات امر تو بهتر است از بدایات از جهت
بودن تو هر ساعت در ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود نوال و جامع وجوه کرامت و فواید
سعادت در دنیا و آخرت این آیه است که فرمود ولسوف یعطیک ربک فترضی و عده است از پروردگار جل و علا بحسب خود
لکن این عطا که ترا که راضی شوی تو در بیان این از حد و عد و حصر و احصا بیرون است و در شفا گفته که روایت
کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که فرمودند نیست در قرآن آیتی امیدوار تر
تر از این آیه زیرا که آنحضرت راضی نمی شود با آنکه در آید هیچ یکی از امت او آتش را و گفت بنده مسکین تتمه
فی مقام الصدق و الیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب جانموده
امیدوار است **فایده** ولیکن مقتصر است بر مغفرت ذنوب و در این آیه امید داری رفع درجات و حصول
مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که هیچ یکی از فقرا است وی با انحطاط و پستی مقام
شکسته خاطر گردد بشری لنا معشر الاسلام ؛ ان لنا من العنایة رکنا غیر منهدم ؛ و عجب از صاحب
مواهب لدنیه که گفته اما آنچه افترا می کنند جهال که آنحضرت هرگز راضی نشود که در آید هیچ یکی از امت وی
آتش را از فریب دادن شیطان است ایشان را و لعب کردن وی با ایشان زیرا که وی صلوة الله و سلامه
علیه راضی است بهر چه راضی است خدای عز و جل و وی سبحانه می در آرد عاصیان را در آتش و رسول خدا معاذ الله است
بخدا و بحق وی مبرا است از آنکه گوید بخدا من راضی نیستم که کسی را از امت من در آتش در آری یا میگذاری
در آن بلکه پروردگار تعالی اذن میکند او را بشفاعت پس شفاعت می کند هر کسی را که می خواهد و اذن می کند
راضی می شود و شفاعت نمیکند جز آنکسی را که اذن دهد و راضی گردد انتهی کلامه پوشیده نماند که در حدیث
شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت می کند طوایف عصات را بترتیب چنانکه زانیان و سارقان
و شاربان را مثلا پس ایشان باقی می مانند آن کسانیکه نیست در ذات ایشان خیر جز ذره ایمان یا حبه از آن پس
میگوید پروردگار تعالی اینها از آن من اند خاصگان من اند من خود شفاعت می کنم ایشان را بنجود پس
آمرزیده می شوند و برآورده می شوند از آتش و در تحقیق بشفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **فایده** معلوم
است که شفاعت بی اذن حق تعالی در پیش نهان او نباشد ولیکن حق تعالی باذن می کند و رضا میدهد

فایده

سیما بشفاعت بمقتضای وعده که کرده است یا رضای وی و مراد آن قابل در آمدن آتش بطریق تأبید است
بعضی گفته است که عاصیان امت در دوزخ نمی باشند و درین آیت دو عبارت آمده یکی آنکه آنحضرت راضی نمی شود
در آمدن یکی از امت و در آتش دیگر آنکه راضی نمی شود که بماند هیچ یکی از امت او در آتش و از عبارت اول نیز
همین مراد است فافهم و بالله التوفیق بعد ازین بیان کرد در بقیه سوره نعمتهای که در مبادی حال انعام کرده تا
معلوم گردد که در عاقبت نیز همچنین متتابع و متتبع خواهد بود کما قیل لقد احسن الله فیما مضی کذالک یحسن فیما بقی
ان تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت خود از یتیمی بکسی جای دادن و بعضی گفته که مراد به یتیم یگانه است یعنی یافت
ذات نفیس ترا بی نظیر و از مضیق جهل و ورطه ضلالت که اهل جاهلیت بران بودند بر آورده در فضاء علم و مقام هدایت
در آوردن و با عطاء اموال و غنایم و گنج قناعت و غنا از قلب غنی ساختن و چون در حالت صغر و علیت و
یتیمی مهجور و محروم نگذاشت بعد از اختصاص و اصطفا به نبوت و رسالت چون خواهد گذاشت و اما بنعمت ربک
فحدث زیرا که اظهار نعمت و تحدث بآن موجب شکرگذاری و قبول منت است و ابلاغ شرایع و احکام و
تعلیم و هدایت امم نیز از جمله تحدث نعمت است و اما سوره والنجم پس تحقیق متضمن است آیات او از فضل
شرف مصطفی صلی الله علیه وسلم چیزی که ممکن نیست عدد و احصای آن متعذر است وصول بکنه حقیقت آن و قسم
خورد بنجم که مراد بدان جنس نجوم است یا ثریا که این اسم غالب آمده است یا نباتات یا قرآن که نجما نجما نازل شده
یا محمد صلی الله علیه وسلم که فرود آمده از آسمان در شب معراج یا قلب محمد که مشروح است با نوار و منقطع از اغیار
فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس بر ثبات آنحضرت و طریقه هدایت و تنزیه وی از غوایت هوا
و صدق وی در آنچه متلو است بروی و اراده قلب که محل صدق و هدایت است بغایت مناسب است المقسم
علیه کما لا یخفی و مراد بقول وی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی قرآنست و اگر همه کلام و حدیث آنحضرت
را مراد دارند که وحی خفی است جز دو سه موضع که آنرا مستثنی دارند که قصه اسارای بدر و قصه ماریه و عسل و تابیر
نخل از انجمله است و بر آن تنبیه واقع شده است نیز درست است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
میگوید نیست نطق او صادر از هوای او نیست نطق او مگر وحی که فرستاده می شود بروی در مواهب لدنیه می گوید که این
است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بقرآن و نسبت بر دو حیثیت قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب
والحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت اوزاعی از حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بسنت چنانکه نزول می کرد بروی بقرآن که تعلیم می کرد او را و ازینجا معلوم شد که نطق وی
بقرآن نیست بلکه اجتهاد آنحضرت را نیز وحی حق گفته اند بعد ازان خبر داد از تفخیمات وی خصه اسرای

وانتهی بسدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجاست وتصدیق بصر شریف وعدم زیغ وطغیان در آنچه
دید وآنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه وسلم از جبروت لاهوت مشاهده کرد از عجایب ملکوت که محیط
نمی تواند شد بیان عبارت وطاقت ندارد تحمل سماع ادنی آن فهوم وعقول ولهذا اشارت کرد برموز ایما وکنایات
دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی ومیگویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود بر سه نوع است یکی به
عبارات لغت عرب که ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر باشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را نیست
سیوم مجرد ابهام که کسی تصور وتخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی ودر رویتی که درین سوره اتباع
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت حق بفواد یا ببصر وتحقیق قول اخیر است
کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت وکلام را میان محمد وموسی پس کلام کرد موسی را دوبار ودید
محمد دوبار وقول ابن عباس واکثر صحابه این است ولیکن عایشه درین مسئله مخالف افتاد والله اعلم فایده در تقریر
درینجا دلالت است بر غایت فضل وکمال وی صلی الله علیه وسلم که جز وی هیچکس را حاصل نشده ودر سوره اذا الشمس
کورت انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی
الله علیه وسلم است که جامع این صفات وتمامه فضایل وکرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد لقول رسول کریم ذات
شریف اوست صلی الله علیه وسلم وصل گفت وی سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی وبفتح این سوره قرین یس
والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین است وطه را نیز از اسمای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانند ویا ایها ان
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را بر یا سید حمل کنند طه را معنی یا طاهر یا هادی دانند وگفته اند طا بحساب ابجد
نه است وها پنج ومجموع چهارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است بیت رخت را خوانده طه را مه درگاه
چو ماه چارده بل چارده ماه + ولیکن مفسران که مثال این را از بدیع تفاسیر میخوانند وطه را اسم الهی نیز میگویند
وهردو سوره مفید مدح وثنای حبیب خدا اند صلی الله علیه وآله وسلم ازینجا گفته است بیت ترا عز لولاک تمکین
بس است + ثنای تو طه ویسین بس است + در یس قسم وشهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر صراط مستقیم ودین قویم ودر طه اعزاز واکرام اوست بر وجه محبت وشفقت چون آنحضرت در طاعات
وعبادت تعب بسیار میکشید خصوصا در تهجد وقیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک وی آماسیدی
یکپای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق تنزل اگر اسم اوست صلی الله علیه وسلم
بر وجه قسم اگر از اسمای الهی جل وعلا باشد واگر اسم آنحضرت دارند بر قسم حمل کنند نیز جایز است ودر التفاتی
که در اینجا از غیبت بخطاب حاصل می شود شفقتی وتکریمی مفهوم می شود که در ذایقه محبت لذتی است میسر باید

وصل
گفت وی سبحانه
بیان سوره طه و یس

فرستاده

نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای یاد دادن
مر کسی را که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف اوست و در روایتی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل می کرد
علامت سینه خود را برسنی ها خوابانید و بیداری بود تمام شب و صلح مواهب لدنیه این را استبعاد نموده
والله اعلم و بعضی گویند که مراد بآیت کریمه آنست که در مشقت مینداز نفس خود را و عذاب مکن او را باندوه و خشم بر کفر ایشان
که ما نفرستاده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمائی هر که ایمان می آرد صلاح می ورزد برای خود و هر که کفر
میورزد و فساد می کند برای خود نیست بر تو مگر رسانیدن امر و بس چنانکه جای دیگر نیز بطریق شفقت و مهربانی فرموده
لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یومنوا بهذا الحدیث اسفا شاید که تو هلاک کنی خود را در پی ایشان گر ایمان نیارند
باین سخن که قرآنست و فرموده و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون و الله بتحقیق میدانیم ما که تنگ می گردد سینه تو بسبب
آنچه میگویند و دروغ می گویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون میگویند و شرک می کنند بخدا و طعن می کنند در قرآن اینجا غایت
اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معامله کافران با انبیا همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و
نفرستاده ایم قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت مانی و اندوهگین باشی چنانکه سایر پیغمبران را شد و در اینجا شاید که خلجان
کند که ضیق صدر یا شرح صدر که الم نشرح لک صدرک عطا شد چون راه می یابد شاید اینحال پیش از آن بوده باشد
آن بلطف محبت و تفقد حال از جانب حق باقیست در اقتضای اینحال و صدور این کلام فافهم و بعضی از ارباب
ذوق و وجدان گفته اند که مشقتی که آنحضرت صلعم در عبادت و تکالیف شرعیه می یافت با وجود غایت محبت و عنایت
از آن قبیل است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و زور کند ناچار این محب ضعیف ناتوان
مشقتی و تعبی می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من ذاق
ع گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت

وصل و یکی از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل
و کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و تنویه و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرستی و راستی که خدا و تمامه فرشتگان او درود میفرستند
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای آنکسان که ایمان آورده اند درود فرستید و سلام گوئید و اطاعت کنید پروردگار
خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود شما و فرشتگان همین است که دعا
کنید و درخواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شما را کجا قدرت و قوت است که بروی درود
فرستادن توانید و شما کجا می شناسید قدر و مرتبه او را تا باندازه آن بروی درود فرستید چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس می شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه و صل علیه کما ینبغی ان یصلی

وانتهی بسدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجاست و تصدیق بصر شریف و عدم زیغ و طغیان در آنچه
دید و آنچه کشف کرده شد بر وی صلی الله علیه وسلم از جبروت لاهوت مشاهده کرد از عجایب ملکوت که محیط
نمی تواند شد بیان عبارت و طاقت ندارد بحمل سماع ادنی این فهوم و عقول و لهذا اشارت کرد بر فهم ها و کنایت
دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی و میگویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود بر سه نوع است یکی به
عبارات لغت عرب که ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر باشارات مقطعات قرآنی که بتحقیق آن کسی را ره نیست
سیوم مجرد ابهام که کسی تصور و تخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی و در روایتی که درین سوره اتباع
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت حق بفؤاد یا ببصر و تحقیق قول اخیر است
اکثر احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را دو بار و دید او را
محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه اینست و لیکن عائشه درین مسئله مخالفت افتاد والله اعلم **فایده** و بر تقدیر
درینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه وسلم که جز وی هیچکس را حاصل نشده و در سوره اذا الشمس
کورت انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی
الله علیه وسلم است که جامع این صفات و تمامه فضایل و کرامات چنانکه در سوره الحاقة مراد لقول رسول کریم ذات
شریف اوست صلی الله علیه وسلم **وصل** گفت ذی سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و مفتتح این سوره قرین یس
والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین است و طه را نیز از اسمای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانند و یا ای ان
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را بر یا سید حمل کنند طه را یعنی یا طاهر یا هادی دانند و گفته اند طا ده حساب ابجد
نه است و ها پنج و مجموع چهارده معنی ان یا ایها البدر چنانکه گفته است **بیت** رخت را خوانده طه را مر درگاه
چو ماه چارده بل چارده ماه * ولیکن مفسران که امثال این را از بدع تفاسیر خوانند و طه را اسم الهی نیز گیرند
و هر دو سوره مفید مدح و ثنای حبیب خدا اند صلی الله علیه وآله وسلم ازینجا گفته است **بیت** ترا عز لولاک تمکین
بس است * ثنای تو طه و یس بس است * درین قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر صراط مستقیم و دین قویم و در طه اعزاز و اکرام اوست بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت
و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک وی ورم کرد گاهی
یکپای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم اوست صلی الله علیه وسلم
بر وجه قسم اگر از اسمای الهی جل وعلا باشد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم حمل کنند نیز جایز است و در التفاتی
که در اینجا از غیبت بخطاب حاصل می شود شفقتی و تکریمی مفهوم می شود که نزد اهل محبت لذیذ است میفرمایند

وصل گفت ذی سبحانه
بیان سوره طه و یس

نفرستادیم

نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی ان هو الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای یاد دادن حق
مر کسی را که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف اوست و در روایتی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل می کرد
و علت سینه خود را بر سنی تا خواب نباید و بیداری بود تمام شب و صلح مواهب لدنیه این را استبعاد نموده
والله اعلم و بعضی گویند که مراد بآیت کریمه آنست که در مشقت میندازنفس خود را و عذاب مکن او را با نده و خشم بر کفر اینها
که ما نفرستاده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمائی هر که ایمان می آرد و صلاح می ورزد برای خود و هر که کفر
می ورزد و فساد می کند برای خود نیست بر تو مگر رسانیدن امر و بس چنانکه جای دیگر نیز بطریق شفقت و مهربانی فرمود
لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا شاید که تو هلاک کنی خود را در پی ایشان اگر ایمان نیارند
باین سخن که قرآن است و فرمود و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون والله بتحقیق میدانم ما که تنگ می گردد سینه تو
از آنچه میگویند و دروغ می گویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون میگویند و شرک می کنند بخدا و طعن می کنند در قرآن اینجا غایت
اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معامله کافران با انبیا همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و
نفرستاده ایم قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت مانی و اندوهگین باشی چنانکه سایر پیغمبران را شد و در اینجا شاید که خلجان
کند که ضیق صدر با شرح صدر که با الم نشرح لک صدرک عطا شد چون راه می یابد شاید اینجا اشتباه از آن بوده با وجود
آن تلطف محبت و تفقد حال از جانب حق باقیست در اقتضای انتحال و صدور این کلام فافهم و بعضی از ارباب
ذوق و وجدان گفته اند که مشقتی که آنحضرت صلعم در عبادت و تکالیف شرعیه می یافت با وجود غایت محبت و عنایت
از آن قبیل است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و زور کند ناچار این محب ضعیف ناتوان
مشقتی و تعبی می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من ذاق
ع گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت وصل و یکی از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل
و کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و تنویه و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرستی و راستی که خدا و تمامه فرشتگان او درود میفرستند
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای آنکسان که ایمان آورده اند درود فرستید و سلام گوئید و اطاعت کنید پروردگار
خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود شما و فرشتگان همین است که دعا
کنید و درخواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شما را کجا قدرت و قوت است که بروی درود
فرستادن توانید و شما کجا می شناسید قدر و مرتبه او را تا باندازه آن بروی درود فرستید چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس می شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه و صل علیه کما ینبغی ان یصلی

علیه اللهم صلی علی محمد صلوة انه لها اهل و هو لها اهل و بارک وسلم پس جمع کرد حق تعالی عالم علوی و سفلی همه را بر تحیت
و دعای وی صلی الله علیه وسلم و اعلان کرد ذکر وی در اولین و آخرین و نشر کرد مناقب ورا در آفاق مشرقاً و غرباً و
براً و بحراً و در آسمانها و عرش و کرسی و نزد مستوی و صریف اقلام و انداخت محبت او را در دلهای
مومنین چنانکه راحت می یابند بذکر وی ارواح ایشان و طرب می کنند بسماع ذکر وی اشباح ایشان و مست می شوند
بیاد وی دلها و خوش می گردد بذکر وی زبانها گویا گفت پروردگار تعالی پر سکیم وجود را همه باتباع تو که همه ثنا
می کنند ترا درود می فرستند بر تو و پیروی می کنند طریقه ترا و نگاه میدارند سنت ترا هیچ فرض نیست در فرائض
نماز مگر آنکه با وی سنتی است پس ایشان متمسک اند در فریضه بامر من و در سنت بامر تو در حقیقت هر دو بامر من است
و گردانیدم طاعت ترا طاعت خود و بیعت ترا بیعت خود و فرا یاد می دارند الفاظ منشور ترا و مفسران تفسیر
میکنند معانی فرقان ترا و واعظان میسازند وعظ ترا و ملوک و سلاطین و فقرا و غربا ایستاده می شوند بر در تو
و سلام میفرستند از بیرون در بر تو و مسح می کنند روی خود را بتراب روضه تو و امید میدارند شفاعت ترا
و شرف تو باقیست تا ابد الآبدین والحمد لله رب العالمین و بعضی از علما تاویل کردند قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
وجعلت قرة عینی فی الصلوة برین یعنی بر صلوة فرستادن خدا و فرشتگان بر وی و امر کردن حق تعالی مر مومنان را
و تحقیق آنست که مراد بآن نماز است چنانکه در بیان حسن بندگی و سیرت آنحضرت گذشت صلی الله علیه وسلم

وصل در اتمام نعم و اکمل کمال از جاه و جلال و کرامات و برکات که از درگاه عزت دارد و فایض است بر آنحضرت
چیزی است که متضمن است آنرا سوره فتح که پروردگار تعالی و تقدس دران خطبه مدح و ثنای رسول خود خوانده است

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک
الله نصرا عزیزا بدانکه فتوح و فیوض صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا
بر آنحضرت فایض است غیر متناهی است و یکی از آن فتح بلاد و تسخیر عباد و حصول غنایم و تقویت دین و تکثیر آیات
بشیوع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمامه قبایل عرب و طوایف انام فوج
فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم متوجه عالم قدس شد و درین سوره وعده است بحصول
آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شد و فتح مبین یعنی پیدا و هویدا که ظاهر و باهر است عزت
و شوکت او در دین و حصول مزید یقین و معنی پیدا کننده نیز آمده است یعنی ظاهر کننده عزت
و شوکت و غلبه دین اسلام را لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و اقوال درین محل بسیار است
بعضی گفته اند مراد ذنبیست که واقع شده در جاهلیت پیش از نبوت او و امام سبکی گفته این قول مردود است

زیرا که نبود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم جاهلیت و وی صلی الله علیه وسلم معصوم است پیش از نبوت و بعد از وی
و مجاهد گفته ما تقدم در قصه ماریه و ما تاخر ارادات امارة زید گفت سبکی این قول باطل است زیرا که نبود قصه
ماریه و امارت زید ذنب اصلا و هر که اعتقاد کرد آنرا خطا کرد و زمخشری در کشاف گفته و بیضاوی نیز در ینجا
تبعیت وی کرده که مراد جمیع انچه گذشته از فرطات که تواند که محل عتاب گردد و امام سبکی رحمة الله علیه گفته
که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تحقیق اجماع کرده اند امت
در عصمت ایشان در انچه متعلق است به تبلیغ و در ان از غیر صغایر و کبایر رذیله که حط کند مرتبه ایشان را و از مداومت
بر صغایر این چهار قسم مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در صغایری که حط نکند مرتبه ایشان را معتزله و بسیاری
از غیر معتزله بجواز آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که ماموریم باقتدا بایشان در هر چه صادر شود از ایشان
از قول و فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و ناسزا باشد و امر کرده شویم ما باقتدا
دران و حشویه را تجرد تجاسر است بر حضرت انبیا در تجویز آن بر ایشان مطلقا اگر نسبت این قول با بیشان
صحیح است محجوج اند بانچه ذکر کردیم از اجماع و انهائی که تجویز صغایر کردند نصی و دلیلی ندارند بران بلکه از
همین آیت و امثال آن گرفته اند و بتحقیق ظاهر شد جواب ازان و آن جماعت که تجویز کرده اند صغایر غیر
رذیله را ابن عطیه گفته که اختلاف کرده اند ایا واقع شده از انحضرت چیزی ازان یا واقع نشده و صحیح آنست
که واقع نشده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک و شبهه ندارم من دران که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود
خلاف این در قول و حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صفت اوست و اما فعل اجماع صحابه است
که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بوی در هر چه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر یا کبیر و
نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حرص داشتند بر علم بانچه میکرد انحضرت در سر و خلوت
و بر اتباع آن دانند یا ندانند و کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با انحضرت صلی الله علیه وسلم و انچه
میشناختند و مشاهده می کردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر شرم دارد از خدای عز و جل که تکلم
کند بمثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی و گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نمی بود که گفته شده
است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم انرا و تعرض نمی کردم بدان و ما بیزاریم
و داد خواهیم بسوی خدا از انچه زمخشری گفته است این قول را در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول را ما شاء
الله نیست بلکه در مکه و جز احیانا ماورا امر حقیر پس مناسب نیست ذکر آن در آیتیکه مشیر است تعظیم و اعتنا
و گردانیدن آن غایت فتح مبین و مقرون به تعظیم و حمل برین مخل است ببلاغت این کلام امام سبکی

در رد مقاله زمخشری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسالهٔ خود ذکر کرده است و اقوال دیگر نیز تا به رسیده است
بیازده و زیاده بر این و گفته است سبکی در تفسیر خود که بتحقیق تامل کردم درین کلام یعنی آیهٔ لیغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک وما تاخر و ما قبل و ما بعد وی پس یافتم او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم بی آنکه درینجا گناهی باشد و گفت سبکی و بعد از آنکه واقف شدم من برین معنی یافتم
ابن عطیه را نیز که افتاده است برین و گفته است که معنی آیه تشریف است باین حکم و نیست درینجا گناهی
و بتحقیق توفیق یافته است ابن عطیه را در آنچه گفت انتهی و این کلام مجمل است بیانش آنست که خواجگان گاهی تشریف
میدهند بعضی خواص از بندگان خود را و می نوازند ایشان را و می گویند که بخشیدم ترا و درگذشتیم از هر گناهی که
پیش و پس کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناه از وی
صادر نشده نه پیش و نه پس ولیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان را فافهم وبالله التوفیق و
بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک وفیما تاخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و بتحقیق عد کرده اند بلغا
از اسالیب بلاغت در قرآن که کنایت کرده شده است از تخفیفات بلفظ مغفرت و عفو و توبه چنانکه در نسخ
قیام لیل فرموده علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن و نیز نزد نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی
رسول فاذ لم تفعلوا وتاب الله علیکم و نزد نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن باشروهن
و نیز گفته اند هرجا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده در ذکر زلتی و خطائی که از ایشان صادر شده
نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته وعصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه یونس
گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم فتح را مقدم داشت بعد از آن ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور
داشت و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب وی که مسمی است بنهایة السول فیما استخرج من تفضیل الرسل
گفته که تفضیل داده است خدای عزوجل پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم بر سایر انبیا علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر
کرده است آنرا تا آنکه گفت یکی از آن وجوه اینست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه وسلم
ما تقدم من ذنبه وما تاخر و نقل کرده نشده است که وی تعالی خبر داده هیچ یکی از انبیا را علیهم السلام بمثل آن
بلکه ظاهر آنست که خبر نداده و لهذا وقتی که طلب کرده می شود از ایشان شفاعت ذکر میکنند خطایای خود را و از
هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب میکنند خلایق از آن حضرت صلی الله

علیه وسلم درین مقام میفرماید این کار نیست و بیانش آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای او نخست فتح مبین و بعد از آن
ذکر کرده مغفرت ذنوب را و ذکر کرده بعد ازوی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز پس بیقین
شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم و بالله التوفیق ذکره هکذا السیوطی و یتم نعمته علیک
و تمام و کامل گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه فضایل و کمالات و کرامات و برکات داخل
است درین کلمه و هرچه ذکر کرده شود و تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عمومات آن از آنچه محاسب اندیشه زیاده
از عد و احصا آن عاجز و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشد هم تفصیل آن اجمالی مندرج است
و تفصیل از حیطه امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له ✣ حد فیعرب عنه ناطق بفم ✣ قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله مراد باین کلمات نزد اهل تحقیق فضایل و کمالات و حقایق و اسراری است
که حضرت ذوالجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیا و اصفیا خصوصا بر سید انبیا و سند اصفیا افاضه نموده
و الا آنچه صفت حق و شیون ذات مطلق است منزه و مقدس از تمثیل و تنظیر نماینده و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن جمیع نعمتها
دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بذکر دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و مثمر فوز و فلاح
هدایت انام که غایت بعث و ارسال است دوم نصرت که مقصود ازان نیز دین است چنانکه اولی تمهید صلاح عالم
و انتظام کار زمانه و جهانیست و فرموده و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا گفت ابن عطا رحمه الله علیه جمع کرده
مر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد عظیم از فتح مبین از نشانهای اجابتست و مغفرت که از نشانهای محبت است و
اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت تبرئه و تنزیه اوست
از جمیع نقایص و عیوب و اتمام نعمت و ابلاغ اوست بدرجه کامله و هدایت دعوت است بمشاهده و نشان گردد از آنچه
که فوق آن مرتبه در قرب متصور نیست و فرموده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرموده من
یطع الرسول فقد اطاع الله اگرچه این باصطلاح اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که آنچه رمز
است والله اعلم بعد ازین منت نهاد بانزال سکینه و طمانینت و آرام یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که
تصدیق کردند او را و مدح کرده در آخر سوره بمدح و ثنای اصحاب کامل الصفات وی بفضیلت معیت وی صلی
الله علیه وسلم که تتمه محبت است و وصف کرده بشدت و خلاف بر کفار و رحمت و ایتلاف بیکدیگر که انتظام
کارخانه دین و ملت از آنست و گفتند باین صفت مصدوق یحبهم و یحبونه چنانکه فرموده در سوره مایده اذلة علی المومنین اعزة
علی الکافرین الایة و وعده کرده ایشان را بمغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و اینهمه موجب امتنان و فضل و شرف

آنحضرت صلی الله علیه وسلم **وصل** تمامه فضایل و کرامات و برکات که فایض شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم — وصل / تمامه فضایل و کرامات
از درگاه عزت درین کلمه که از جوامع الکلم است داخل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بدان خیر کثیر است در دنیا
و آخرت و این کلمه باین اختصار و ایجاز متضمن اظهار و ابراز این راز است و اگر تمامه علما و عرفای عالم شرح
این کلام کنند استیفای آن نتوانند کرد والله اعلم باری بالفعل آنچه در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک الکوثر
یعنی دادیم ترا مناقب متکاثره که یکی ازان اعظم است از تمامه ملک دنیا و چون دادیم این نعمت مشغول
شو بطاعت ما و باک مدار بقول بدگویان و عبادت بدنی می باشد و مالی اشارت کرد باول بقول خود فصل
لربک و بثانی بقول وانحر و ذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید سنعطیک دلالت دارد برانکه این عطا حاصل
شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم چنانکه گفت کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد گویا گفت یا محمد مهیا
ساختیم ما اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دایره وجود پس چگونه مهمل میگذاریم ترا بعد از وجود تو و
اشتغال تو بعبادت و ندادیم ترا این فضل عمیم از جهت طاعت و عبادت تو بلکه بمجرد تفضل و احسان از غیر موجب و بی
سبب که حاصل معنی اجتباست اگر گویند که همه انبیا را بلکه همه مردم را هر چه دادند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند
و نصیب کرده اند پس فضل بآن شود که ایشان را بیشتر دادند از دیگران نه بیشتر جوابش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت
و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند و ارواح انبیا ازان استفاضه نموده چنانچه فرموده کنت
نبیا الحدیث و نبوت انبیای دیگر در علم الهی بود نه در خارج و آمده است که مراد بکوثر نهریست در جنت چنانکه وصف آن
بکوثر در احادیث آمده است از جهت کثرت واردان است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم در اثنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهری را دیدم که بر هر طرف وی گنبدهاست از در مجوف و
طینت او مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی
رواه البخاری مشهور و مستفیض در میان سلف این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر بآن واقع شده و بعضی
گفته که مراد بکوثر اولاد طیبه اوست زیرا که این سوره نازل شده است در کسیکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را طعن کرده بعدم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی می مانند تا روز قیامت **فایده** و بعضی — فایده
گفته اند که مراد بکوثر خیر کثیر است و کوثر در لغت مصدر است بمعنی کثرت در رد انا نجل آنکه آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم طعنه زده و ابتر خوانده در عین المعانی میگوید کوثر فوعلست از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جوهر از جهر و معنای
او خیر آمده ان شانئک هو الابتر یعنی آنکه ترا عیب کند وی بی نسل میگوید آخر ابتر بمعنی است و ابتر آنکه نبود او را نسلی نباشد
و در کشاف می گوید که کوثر فوعلست از کثرت و مبالغه است دران یعنی بسیار بسیار اعرابی را پرسیدند

بازآمده بود گفتند بچه حال بازآمد پس تو گفت جاء بالکوثر یعنی بازآمد بخیر کثیر و از ابن عباس آمده است که وی کوثر را
بخیر کثیر کرد پس گفت او را سعید بن جبیر مردم چنین گویند که کوثر جوئیست در بهشت ابن عباس گفت دنی از جمله خیر کثیر
است معنی آنست که دادیم ما ترا ای محمد از نیکی هر دو سرای آنچه او را از بسیاری نهایتی نبوده و داده نشده است
به هیچ یکی غیر تو و دهنده آن منم که پروردگار جهانیانم پس مر تراست شریفترین و وافرترین عطاها کریم ترین
دهندگان و عظیمترین انعام کنندگان فصل لربک پس پرستش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا باعطای
خود و بنواخت ترا و نگاهداشت ترا از منت خلق برزعم قوم تو که غیر خدا را عبادت کنند وانحر و چون ذبح کنی برای
وی و بنام وی کن برخلاف این قوم که ذبح بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی و راستی هر که ترا دشمن دارد و
خلاف در زد با تو از قوم خود هو الابتر همین اوست ابتر و بی نسل و بی برکت نه تو چه هر که تا روز قیامت از مومنان
برآید همه اولاد معنوی و اعقاب تو باشند و ذکر تو بلند است بر منابر و بر زبان عالم ذاکر تا آخر و ابتدا که بنام خدا
کنند مثنی بنام تو سازند و ترا در آخرت چیزی دهند که از حیطه وصف و بیان بیرون است پس چو توئی را ابتر نتوان
خواند ابتر عیب کننده تست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر برد بلعنت برد ابوبکر بن عباس
گفت مراد بکوثر کثرت امت است و حسن بصری گفت قرآن و عکرمه گفت نبوت و مغیره اسلام و حسین ابن الفضل
تیسیر قرآن و تخفیف شرایع مراد داشته و بعضی شفاعت در اکثر امت داشته و بعضی معجزات نبوت اراده نموده و بعضی
نبوت و قرآن بود ذکر عظیم و نصرت بر اعدا و بعضی گفته علما امت فالعلما ورثة الانبیا رواه احمد ابو داود ترمذی
و بعضی گفته اند مراد بکوثر علم است بقرینه ذکر فصل لربک در عقب آن و آنچه مقدم است بر عبادت و عبادت
نتیجه علم است و هیچ چیزی در کثرت و بسطت بصفت علم نرسد و بعضی گفته کوثر اخلاق حسن و صواب آنست که ۷
کوثر مخصوص به چیزی ندارند بلکه شامل تمامه صفات و کمالات است و خیر کثیر شامل همه معانی است
ده فصل الخطاب بعد از ذکر این معانی مذکور ازین قوم نیز اقوال نقل کرده و گفت ابن عطا گفته دادیم ترا معرفت
بربوبیت خود و انفراد بوحدانیت خود بقدرت و مشیت خود و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی
دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم توحید تفصیلی و شهود وحدت در عین کثرت تجلی آنکه یکی است و
این تجلی بمنزله جوئیست در بهشت هر که از وی آب خورد دیگر هرگز تشنه نشود فصل لربک یعنی چون مشاهده
واحد کردی در عین کثرت پس بگذار باستقامت نماز تمام را بشهود روح و حضور قلب و انقیاد نفس
و طاعت بدن بتغلب در سائر عبادات زیرا که همین است نماز کامل وافی بحقوق جمع و تفصیل وانحر یعنی ذبح
کن شتر دیگاه و انانیت ترا تا فانی شود و این انانیت در شهود و تلوین سلب نکند از تو مقام تمکین را و باش با حق بقای

صرف باقی ببقای ابدا ابدا تا ابتر نشوی در وصول خود و حال خود و اتصال امت تو با تو کوثریست تواند بر هستی در
دارنده تو که بر خلاف ابطر نقیه ست و منقطع است از حق ابتر اوست نه تو در حدایق الحقایق مولانا تاج الملة والدین المصنف
... که انا اعطیناک الکوثر آیینه ما دادیم ترا نیکی بسیار و انواع فضایل بیشمار بیرون از حد و بالجمله اقاویل عباد
امیر رحمة الله علیهم در کوثر بسیار است هر کسی بنور باطن چیزی دیده اما علم خلق بکنه کوثر نرسد و جمیع اقاویل در تفاصیل
منتخب این اجمال حرفیست از دفتری و قطره ایست از نهری انتهی کلام فصل الخطاب والله اعلم **وصل** و از آنچه دلالت می کند
بر اثبات فضل و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر بودن وی نبی الانبیا و بودن سایر انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم امتان
وی این آیه کریمه است واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون میفرماید یاد کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس
عهد و پیمان پیغمبران را که هر آیینه چیزی که دادم من شما را از کتاب و حکمت پستر بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است
مر چیزی را که با شماست و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آینه
ایمان می آرید شما بآن رسول و نصرت می دهید او را خبر داده است وی تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده
او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه وسلم جمهور مفسران برانند که مراد باین رسول محمد است صلی الله علیه وسلم و نفرستاده
خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی اوصاف او را و گرفت بر وی میثاق که اگر دریابد
او را ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفت از اتباع ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد و چون
انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده
خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه بر وی میثاق که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه وسلم ایمان آرد بوی
و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاقی را که انبیا از امم خود گرفتند که چون
محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما باشند همچنین تا رسید باهل کتاب
که معاصر آنحضرت بودند چون آنحضرت بمدینه قدوم آورد تکذیب کردند او را و جهد دیا داد آنحضرت این میثاق را
بایشان و نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بآنکه انبیا نیکه اخذ کرد خدای تعالی میثاق را از ایشان نیم
که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد مبعث و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت
مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق ماخوذ از امم باشد و موید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولی بعد
ذلک فاولئک هم الفاسقون و این صفت لایق نیست بانبیا بلکه لایق است بامت و جواب داده شده است که هر دو آیه

وصل

بطریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه و سلم نه آنکه اخبار است
بوقوع آن در وجود بنا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو تقول علینا بعض الاقاویل
و من یقل منهم انی اله الآیات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون بنای
کلام بر فرض و تقدیر است قول وی تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید و نیز چون بر انبیا حکم کرد
و میثاق گرفت بر تقدیر حیات واجب است بر ایشان ایمان بر اتباع ایشان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی و من تولی
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت با امم است پس اخذ میثاق بر انبیا تاکید و تقریر و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل
باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیت اشارت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تقدیر بعثت
انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت و رسالت وی عام شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا
روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و قول وی صلی الله علیه و سلم که فرستاده شده ام من بکافه ناس و قول
حق تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است
آن کسان را نیز که بیش از وی بودند و اخذ میثاق برای نبی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله
علیه و سلم مقدم و معظم است بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم
مر این نبی کریم را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیاست صلی الله علیه و سلم
و از اینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لوای او باشند چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی
و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان می بود همه ایمان می آوردند بوی
و نصرت می دادند او را و لهذا فرمود و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بر وی و لهذا عیسی علیه السلام
در آخر زمان بر شریعت وی باید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیزی و همچنین تمامه انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر امم خود و آنحضرت
نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اشمل و اعظم است تامل کن درین معنی
تا گمان نبری که درینجا نفی نبوت و رسالت است از انبیا همچنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق و تفصیل کرده
است این را زیاده از آنچه کرده شده و گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الایمان و الیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه
اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیر المومنین علی و ابن عباس
و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت و نصرت هم که مراد باین هم موافقت و توفیق
عهد و یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و بسا کس که بآنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه و سلم ایمان آورده

مثل حبیب نجار وغیره بلکه تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت و فضایل و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در زمان خود مشرف شده بودند و اینقدر کافیست در بودن انبیا و امم ایشان در حکم امت وی صلی الله علیه وسلم و بودن وی رسول نسبت بایشان و انبیا علیهم السلام و خود در شب اسری در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد و همه اقتدا نمودند بوی پس در انوقت ایمان آوردند خود باتفاق امت است بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی که کوچک درمیثاق گرفتن انبیا برامم خود بایمان و نصرت وی صلی الله علیه وسلم نیز فضیل و شرف آنحضرت است که دیگر انرا نبود ولیکن درمیثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بران اعز و اعظم است فافهم وبالله التوفیق

وصل قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و قال و لقد فضلنا بعض النبین علی بعض و این دو آیة نص اند در انکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی افضل اند از بعضی و در ینجا رد است بر معتزله که قایلند بانکه فضل نیست بعضی انبیا را بر بعضی و همه متساوی اند پس قومی گویند که آدم افضلست از جهت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که سخن در فضل حیثیت نبوت است نه ابوت و بسا که پسر فاضلتر از پدر باشد در کمالات اگرچه پدر حق ابوت دارد و قومی گویند سکوت در ینمقام اولیست و بعد از نص قران که ناطق است بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفت و تعالی منهم من کلم الله اکثر مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه لوی بی واسطه و این آیة نص است در تخصیص وی علیه السلام بکلام و حالانکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در شب معراج بی واسطه مگر انکه کلام با موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که وجه تخصیص و را باین نعت دعلیه کلیم گردید شاید چنانکه وی کلام نفسی شنید از هر جهت شنیده و هرگاه آنحضرت فوق العرش رفت و بجائی رسید که منتهای علوم خلایق است و تحکس انجا نرسید انچه او را حاصل شده باشد از کلام و جز آن از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود از انچه دیگر انرا حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول وی جل و علا و رفع بعضهم درجات که با تفاق مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه وسلم و گفته اند که در ین ابهام از تعظیم فضل و اعلا قدر اوست و مخفی نیست بر عارف باسالیب کلام و شهادت هست بانکه وی تمیز و تعیین الیست چنانکه اشتباه نیست در ان و علما گفته اند که تفضیلی که مراد است اینجا انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و جه است یکی آنکه آیات و معجزات وی اظهر و اشهر و اقوی و اباهر باشد یا امت او ازکی و اعلم و اکثر بود یا در ذات خود افضل و اکمل و اظهر بود و فضل ذات راجع است بانچه مخصوص گردانید او را بان از کرامات و اختصاص بمراتب علیه از کلام یا خلت یا رویت و جز آن از الطاف و تحف اختصاص و شک نیست که آیات و معجزات پیغمبر ما علیه من الصلوات اکملها و من التحیات اتمها اظهر و اباهر و اکثر و اقوی و ابقی است و منصب او اعلی و دولت او اعظم و او فر و امت او ازکی و اعلم و اکثر و کلم آیة

وصل ۱ تلک الرسل فضلنا

... حیاته موصوف ... معصوم ... ات

فضیلت و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر از درجات جمیع مرسلین و انبیا است و اظهر

الله علیه و آله و سلم و اصحابه و اتباعه اجمعین در حدیث شفاعت باید نگریست که در محشر تمام خلایق بطلب شفیع بنزد

و نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت نمایند و همه عجز و ناتوانی

از ساختن درین مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین بیایند و گویند که این کار من است

پس در بارگاه عزت رود الحدیث و فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدم و من گرامی ترین

اولاد آدم نزد پروردگار خود را نزد و لیکن این احادیث دلالت کنند بر افضلیت از اولاد آدم و بعضی گویند

که ولد آدم و بنی آدم مراد بآن در عرف نوع انسان است که آدم نیز در آنجا داخل است و لهذا در روایتی

انا سید الناس یوم القیمة آمده و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است و بعضی

استدلال کرده اند بکریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال ایشان است در

دین و این تابع کمال پیغمبر ایشان است که تابع اویند و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی وصف کرد

انبیا را باوصاف حمیده پس از آن گفت مر محمد را صلی الله علیه و سلم اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده پس

امر کرد آنحضرت را باقتدا بتمامه ایشان و لا بد امتثال امر بجای آوردن آن واجب باشد چون بجای آورد آنحضرت

صلی الله علیه و سلم بجمیع آنچه داده شدند انبیا از خصال و کمال پس بتحقیق جمع شد در وی هر چه متفرق بود در ایشان پس

افضل شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر در وهم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شد باقتدا

اتباع انبیا پس مفضول باشد و لیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بودند اطلاق

کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و نیز دعوت آنحضرت رسید

باکثر بلاد عالم بیشتر از آنچه از سایر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه

و سلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سایر امم بدعوت سایر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سایر انبیا

و خیر الناس من ینفع الناس و روایت کرده شده در فضایل صحابه که سیدنا علی ابن ابی طالب از دور

پس گفت آنحضرت هذا سید العرب گفتند آیا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و

علی سید العرب **فایده** و حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم

بوضع آن کرده و الله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده

از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء

ودر حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نمی‌سزد مر بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد
شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متی پس بتحقیق دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز وجل
لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی انبیا ایمان آرند و به بعضی نیارند چنانکه فرمود ان الذین یکفرون بالله
ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض الآیة و بحقیقت تکذیب یک رسول
تکذیب تمامه رسل است از جهت اتحاد کلمهٔ اسلام و برین حمل کرده اند بعضی علما قول حق تعالی را وان یکذبوک
فقد کذب رسل من قبلک و تسویه در میان ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از
احادیث بوجوه متعدده بعضی گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش از آن بود که وحی آمد بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل
ایشان و سید ولد آدم است ولیکن واجب است برین قایل که اثبات کند تقدیم را و تاخیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است
در اسلام و بعضی گفته اند که تفضیل نکند بر وجهی که تنقیص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب نورزد و بعضی گفته اند
که نهی در تفضیل در اصل نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت بر حد واحدند و تفاضیل نیست میان ایشان
تفاضل میان ایشان باموری زاید است بر آن چنانکه بعضی رسل اند و بعضی نبی و اولوالعزم و این سخن خالی از خطائی نیست
از سیاقش [illegible] نیست که بعضی گفته اند تفضیل می کنم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله درجه بعضی
[illegible] قرب و تعرض آنم در تفضیل بر بعضی در سیاست امت و انذار ایشان و صبر بر دین و قیام باداء رسالت و حرص بر نجات
[illegible] هر که [illegible] بذل کرده جهد و وسع خود را تکلیف نکرده است خدای تعالی با کثر از آن فافهم و بعضی گفته اند که ما اعتقاد
[illegible] خدای تعالی تفضیل داده است بعضی انبیا را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفصیل تفضیل از خود و این سخن صحیح
است زیرا که تفصیل تفضیل را از خود نمی کنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث رسول الله میکنیم چنانکه مذکور شد از دلایل قطعیه
[illegible] ابی جمره بفتح جیم و سکون میم که از اعاظم علمای مالکیه است و در حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت
و تحدید و تکییف است از حق سبحانه چنانکه ابن خطیب [illegible] گفته است یعنی امام فخر رازی میفرماید که افضلیت نیست بر
یونس از جهت آنکه مرا بر آسمان بردند و یونس را در قعر دریا فرود آوردند و باین جهت من قریب بخدا باشم و وی دور تر پس
از اثبات فضیلت من بر وی لازم می آید حق سبحانه را جهت و مکان اثبات می کند پس اگرچه مرا بر سبع طباق بردند
و حجب فرق کردند و یونس را در قعر بحر انزال نمودند نسبت قرب من و وی بخدا برابر است و مرا فضایل و کمالات
دیگر ثابت است فضل بر انبیا و بر یونس که فضل میدهد جهت لازم می آید و این سخن از امام دار الهجرة سیدنا
امام مالک نیز مرویست و از امام الحرمین نیز محکی است و بعضی فضلا را درین سخن مناقشه است که ما تفضیل بجهت
اثبات مکان برای وجود حق نمی کنیم که جهات نسبت بوجود وی برابر اند بلکه بجهت فضل ملا اعلی بر بعضی فی [illegible]

وشرف آن عالم نسبت باین عالم میکنیم پس تفضیل آنحضرت بر یونس بمکانت میکنیم نه بمکان پس نهی از تفضیل مقید
بمکانست که مفهوم می گردد از دنی قرب مکانی فلیتامل **وصل** سایر افضل بشر بر ملک که جمهور اهل سنت وجماعت برانند مشهور است
باین تفصیل که خواص بشر که انبیا اند صلوات الله وسلامه علیهم افضل اند از خواص ملائکه که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرش
و مقربان و کروبیان و روحانیین اند همچنین تفسیر کرده است در مواهب لدنیه و عبارت عقاید اینست و رسل البشر افضل
من رسل الملائکة ظاهر اینجا عبارت که مذکور شد رسل ملائکه اند که هر کدام باطوائف ملائکه تبلیغ احکام الهی میکنند و تعلیم
می نمایند و عوام بشر که مراد بدان اولیا و صلحا و اتقیا اند نه فسقه و فجار همه عصات تخصیص کرده است برین در شعب
الایمان و عبارت او چنانکه نقل کرده اند این است که سخن کرده اند قدیما و حدیثا در ملائکه و بشر پس رفته اند روندگان
بسوی این که رسل بشر افضل اند از رسل ملائکه و اولیاء بشر افضل اند از اولیاء ملائکه انتهی و جمهور اهل سنت
و جماعه برای آن گفته اند که بعضی از اشاعره بتفضیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر باقلانی که عمده اهل
این مذهب و شاگرد شیخ ابوالحسن اشعری است همین است و عبد الله حلیمی نیز باینجانب است و از کلام امام غزالی
در بعضی مواضع نیز مفهوم می گردد و بعضی بر آنند که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب بشر
افضل مراد اهل سنت از افضلیت کثرت ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم گفته اند و از شیخ
تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای شافعیه است و پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر یکی را در مدت عمر مسئله افضلیت
مخطور نگردد لا نفیا و لا اثباتا امید میدارم که مسئول نگردد روز قیامت و ظاهر این سخن در مسئله فضیلت ملک و بشر کرده و
دلایل طرفین در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیلست که او را روح الامین خوانند
و معلم علم و حامل وحی است بسه فرشته دیگر افضل اند از سایر ملائکه و در سایر ملائکه نیز فاضل و مفضول خواهد بود و در رسل
افضل اند از سایر انبیا و در رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه وسلم افضلست از جمیع انبیا و رسل
فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه وسلم افضل ما صلی علی احد من الانبیاء و المرسلین و
علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین و در عدد انبیا نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث
ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیرش که گفت گفتم یا رسول الله چند اند انبیا فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله
چند اند رسل فرمود سیصد و سیزده و از انبیا آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط
و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و
زکریا و یحیی و عیسی و همچنین ذو الکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضی انبیا را بر تو قصه
خوانده ایم و بعضی را نخوانده ایم از اینجا معلوم می شود که قصه همه انبیا بر آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین

نخوانده اند و در دل این مسکین چنین می افتد که این معنی در یوقت است که این آیه نازل شد و در اوقات دیگر قصه انها را
کم نخوانده الله نیز خوانده باشند و بس و در است که احوال محبان خود را بحبیب خود نگوید و احوال ایشان را از وی پوشیده
کما لا یخفی والله اعلم **وصل اعظم و اعلی** آنچه اظهار کرده است حق سبحانه از کرامات و مکانات رسول خود صلی الله علیه وسلم — وصل
در کتاب مجید قصه اسرا است و ثم دنی فتدلی در سوره سبحان الذی و النجم که منطوی است و مشتمل است بر اعظم قدر
و منزلت و علو درجت و قرب و مشاهده آیات و عجایب قدرت وی جل و علا و از انجمله حفظ و عصمت اوست از اعدا
خصوصا مشرکان مکه و مدینه بود چنانکه فرمود والله یعصمک من الناس و بود آنحضرت صلوة الله علیه السلام که حراست
می نمودند اصحاب وی رضی الله عنهم او را و احتراز و اجتناب می نمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم سنت الهی و مقتضای حکمت
بالغه او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شد از کید اعدا و فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک
الآیه و این در مبادی ایام هجرت و خروج برای آن بود چنانکه قصه آن مشهور است و قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله
دفع کرد حق سبحانه از وی صلی الله علیه وسلم درین قصه ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان در هلاک وی و اتفاق
در امر وی صلی الله علیه وسلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب وی در غار با وجود تعقب
بوجود آنحضرت در ان و صرف همت ایشان از ان و ظهور آیات و نزول سکینه و شهود معیت حق سبحانه و این از اعاظم
معجزات و آیات بینات است که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الهی تعالی شانه مر حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا و مثل این از موسی علیه السلام نیز ظاهر شده در وقتیکه بنی اسرائیل همراه او فرعون دنبال می کرد و ترسیدند بنی اسرائیل که
یابد ایشان را فرعون گفت موسی علیه السلام نترسید ان معی ربی و لیکن گفته اند که فرق است میان شهود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا و موسی را اول نظر
بر نفس خود افتاد بعد از ان بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قرب است اول اتم و اقرب است و مصداق ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله قبله و ثانی ما رأیت شیئا الا و رأیت الله بعده اول طریق جذبیت و ثانی طریق سلوک و قال الله تعالی
و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم مراد بسبع مثانی هفت سوره دراز که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره
الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان به بسمله **فایده** و مراد به قرآن — فایده
عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه ام القرآن بمثانی بجهت
تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرر نزول وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است او را خدای تعالی برای محمد صلی
الله علیه وسلم و ذخیره کرده آنرا از برای وی و نداد هیچ یکی را جز وی از انبیا علیهم السلام و تسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه
مثنی مکرر ساخته شده است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه یا ثنا کرده شده است بر وی بعظمت

و اعجاز دو وجه تشبیه سوسبع بثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود قال الله تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا و
وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این از خصایص اوست صلی الله علیه وسلم وقال الله تعالی وما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه لیبین لهم پس بتحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم ایشان و فرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود
والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان سبزی هست و باحمر عجم که سرخ و سفیدی باشند وقال الله تعالی النبی
اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیک تر است بمومنان از ذاتهای ایشان یعنی امر او نافذ تر
و امضی است چنانکه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او اولی است از اتباع رای النفس و انچه در
باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد و ازواج آنحضرت مادران مومنان اند در حرمت نکاح بعد از و
از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج اویند در آخرت و در قرائت شاذه آمده است که و هو اب لهم
وقال الله تعالی وانزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که ادراک کسی
بکنه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحتمال و طاقت رویت که موسی تاب طاقت آن نیاورد و آیات قرانی که
متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است و در حقیقت قران همه بعد از حمد و ثنای الهی بیان اوصاف و کمالات اوست صلی الله
علیه وسلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هرجا که مشرکان و اعدای دین نسبت بآنحضرت طعن و تنقیص کرده اند
حق سبحانه خود بذات کریم خود متکفل بر دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی طعن حبیب او می کند
خود متصدی جواب و متولی رد وی می گردد و نصرت می کند و در حقیقت رد وی ابلغ در رد و نصرت سوی او تعالی از دفع خواهد بود
چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود وی تعالی و تقدس ما انت بنعمة ربک بمجنون وان لک لاجرا غیر
ممنون وانک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نمی باشد و چون دید عاص بن وائل سهمی آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم که برآمد از مسجد و وی می درآمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم و محادثه کردند و اشقیای قریش نشسته بودند
در مسجد چون عاص بمسجد درآمد گفتند با که سخن می کردی گفت بهمین ابتر یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود [illegible]
بود جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر بدرستی که دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل حقیر بی [illegible]
را گویند چون گفتند لست مرسلا جواب داد خدای تعالی یس والقران الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر
مجنون گفت وی تعالی بل جاء بالحق وصدق المرسلین و فرمود وما علمناه الشعر وما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل
هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله و چون
گفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق فرمود وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و
یمشون فی الاسواق و چون استبعاد کردند کافران که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون

مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی تجانس موجب تونس است وتخالف موجب تباین باید که مبعوث بملائکه
باشد وباهل ارض بشر وسایر انبیا هم از قوم میکردند از نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة ولکنی
لیس بی سفاهة وامثال این در قرآن مجید کثیر است والله اعلم **وصل** در ازالهٔ شبهات از بعضی آیات شبهات
موهمات قرآنی که در بادی النظر زیغ ونادانی مشعر بنقص والخطا در جهٔ آن حبیب ربانی الله صلی الله علیه وسلم ودر حقیقت
از قبیل متشابهات اند وعلما آنرا معانی لایقه وتاویلات رائقه کرده ترجیح واقل بجا ساخته اند واز آنجمله قول
حق سبحانه وتعالی ووجدک ضالا فهدی که نسبت کرد سابقه ضلالت بوی صلی الله علیه وسلم ودر رفع آن هر آیینه
واتفاق علماست که آنحضرت هرگز نه پیش از نبوت ونه بعد از وی متصف وموسوم بضلالت نشده ونشاء او بر توحید
وایمان وعصمت است وهمچنین تمامه انبیا ومرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بران ناشی اند ونقل نکرده است هیچ
یکی از اهل اخبار که یکی از انها به نبوت رسالت واصطفا واجتبا ریافته اند موصوف ومعروف بوده پیش از ان
بکفر واشراک وفسق وضلالت ومستند این باب نقلست نعم اختلاف در انست که ایا جایز است عقلا یا نه معتزله
بر انند که جایز نیست عقلا زیرا که آن موجب تبعید وتنفیر است ونزد اصحاب ما که گروه اهل سنت وجماعت اند جایز است که کسی
را از چاه ضلالت برآورده بهدایت رسانیده بمرتبه نبوت رساند ولیکن نقل ودلیل سمعی بر آنست که این جایز بوقوع نیامده وانبیا هم
معصوم اند پیش از نبوت از جهل بخدا وصفات او وتشکک در ان وهمه معصوم اند از کفر ومعاصی واز انچه موجب نقص و
نفرت گردد از ایشان پیش از نبوت وبعد از ان از کبایر مطلقا واز صغایر عمدا واز استدامت سهو ونسیان واستمرار غلط
غفلت در حالت رضا وغضب وجد وهزل در انچه تعلق بتشریع ملت وتبلیغ امت دارد خصوصا سید انبیا وافضل رسل صلوات الله وسلامه
علیه وعلیهم که عصمت او اتم واکمل ورتبه او اعلی وارفع است وهر که بجانب وی چیزی نه بندد ونسبند وبخلاف ادب دم زند
ساقط است در هوه درک اسفل ضلالت از انجا که خبر ندارد ودوی از دل پاک است وآراسته وپیراسته
آمده است که دست هیچ عیب ونقص بدامان عزت وجلال او ومجال وصول نیست **بیت** نه تعلیم وادب وراحاجت
که او خود ز آغاز آمد مودب * ولیکن تربیت وتعلیم وتایید قرآن بتدریج از قوه بفعل می آمد تا آنکه مواعید کند چنانکه حضرت
او را شد در اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال الیقین وانکشاف می شد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه وشهود قدرت
الهی عز وجل میفرمود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال همین است آورده انچه در ظرف استعداد ایشان ابداع یافته است بتدریج
وترتیب بظهور میاید واز قوه بفعل میرسد جوابش آنست که آنجا استعداد است برحسب تفاوت قرب وبعد که بکسب یا فتحه وجود
می آید واینجا همه بالفعل موجود وثابت است ولیکن ظهور آن موقوف بوقت است ودر پرده مستور وبتقریب نزول
قرآن بی سبب کسب وریاضت ظهوری می یابد یعنی تادیب وتهذیب قرآن مراو را صلی الله علیه وسلم نیست که از نقص

بکمال الله از عدم بوجود می آرد و بعضی ازین قوم بقاء صفات بشریت و احکام جبلت و جزئیات احکام نفس در حق او
می اثبات کنند و آنرا اسباب رونشاء صدور بعضی افعال از نبی صبری و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت
شرف اتباع عبد را باعث آن دانند و نزول قرآن را تهذیب ازاله آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخنی
میگویند و دعوی ادراک حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه وسلم می کنند بر ذائقه اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق نمی بخشد
و قیاس حال وی باحوال دیگران راست نمی آید مصرع او برتر از آنست که آید بخیال * نبنی ازین کلام در باب اخلاق
شریعت گذشته است حاجت بتکرار ندارد و مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل زیغ و ضلال را در تشکیک و شبهه انداز و
زبان وقت این مسکین از ذکر آن گرچه بطریق دفع و ازاله آن شبهه باشد متحاشی است لیکن چون علما متعرض آن شده
اند و مصلحت در آن دیده اند ما نیز تبعیت ایشان کردیم امید که عاقبت بخیر باشد و محض صلاح دین و ایمان گردد
اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی از اصفیا و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن و رعایت آن
موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالی
خطابی و عتابی و سطوتی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود مثل انک لا تهدی و لیحبطن عملک
و لیس لک من الامر شیء و ترید زینة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و انکساری
و افتقاری و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم و اغضب کما یغضب العبد و لا اعلم ما وراء هذا الجدار
و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و مانند آن بوجود آید ما را نباید که در آن دخل کنیم و اشتراک جوییم و انبساط نمائیم بلکه بر حد ادب
و سکوت و تحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بنده خود هرچه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استیلا نماید و بنده نیز
با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال و یارای آنکه درین مقام درآید و دخل کند و از حد ادب بیرون رود و این مقام
پای لغزش بسیاری از ضعفا و جهلا و تصرفات ایشان است و من الله العصمة و العون و اکنون بدانکه اختلاف کرده اند
در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت ضال و نادان از معالم
و احکام شریعت و این روایت از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و موید اینست قول وی سبحانه ما کنت
تدری ما الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی بخوانی قرآن را و نمیدانستی که چگونه دعوت کنی خلق را با ایمان
و بعضی گفته اند که مراد با ایمان فرائض و احکام است و الا آنحضرت مومن بود و پیش از وحی بتوحید حق پس از آن
نازل شد فرائض که هرگز نمی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرایع یا مراد با ایمان صلوة است چنانکه در قول وی تعالی
ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد با ایمان صلوة بسوی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است
که آنحضرت تعبد میکرد خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره می کرد در زمان جاهلیت و در روایات آمده است که آنحضرت

گفت تشریف نکردم بر کفر را پرستش نکردم اوثان را و همیشه می‌دانستم که آنچه قریش بر آنند کفر است و نمیدانستم کتاب
و نه تفصیل ایمان را چاره است که قریش نیز بر بقایای دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی
آنکه روایت کرده شده است مرفوعا که فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر تا نزدیک
بود که بکشد مرا جوع پس راه نمود مرا پروردگار ذکره الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت
را از جای خود بمکه آورد تا بسپارد بجد خود در راه گم شد و ظاهرا مراد المعلم نیز همین است ثالث آنکه ضلال اینجا
از ضل الماء فی اللبن است و آن وقتی که مغمور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب در کفار مکه پس قوت
داد ترا خدا تعالی تا ظاهر و غالب کردی دین را رابع آنکه عرب بعضی درخت که تنها در بیابان باشد ضاله مینامند گویا
میگوید وی سبحانه که تو ای محمد یگانه و بی همتا بودی درین بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان و بار داد
میوه ایمان و توحید را و هدایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و همه در گشتند تو خامس آنکه گاهی محبت
ساخته می‌شود سید قوم و سرگروه ایشان مراد ازان قوم اوست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشان را
بتو و شرع تو سادس آنکه مراد بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من قسم محب ضلال بسیار آمده
است که گم میگرداند از خود و از اختیار و قرار خود بر نهج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنرها فی ضلال مبین و انک لفی
ضلالک القدیم و این وجه مرویست از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد در اولین را
بر حالت لیلة المعراج حمل میکنند که از دهشت و هیبت آن مقام فراموش کرد که چگوید و چه خواند و چه کیفیت ترا نه جبرا
سبحانه بسر آید پس هدایت کرد او را حق تعالی بکیفیت ثنا که گفت لا احصی ثناء علیک کذا قالوا و شاید که در بعضی
اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطاء اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طاری بران حضرت طاری
میشده باشد و پروردگار تعالی و تقدس آگاه نموده باشد او را بران و تقریر کرده در صواب و این کریمه با همان
نعمت نازل شده والله اعلم ثامن آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید ازان و
هدایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ما این توجیه است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی افتاد
اهل ضلال که صحبت ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اختلال بود دیگری بود حفظ و عصمت الهی ترا شامل
چنانکه اشارت می‌کند بان قول وی سبحانه و ان کادوا لیفتنونک الایة و قوله و لولا لقد کدت ترکن الیهم شیئا
منقسم ساخت وی تعالی او را از جهت مبالغه در امتنان بهدایت و عصمت پس مراد اختلال است نه ضلال قوم وی کاشف تاسع
یافت ترا متحیر در بیان چیزی که فرستاده شد بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا در بیان آن چنانکه فرموده ثم ان علینا بیانه و فرموده
انزلنا الیک الذکر و این توجیه مرویست از جنید رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المومنین علی که گفت فرمود مقصد

اهل بی بیسا

قصد نکردم من در هیچ وقت و حال بچیزی از انچه که اهل جاهلیت عمل میکردند با آن بغیر دو بار و هر بار بگردانید و باز داشت
پروردگار من بفضل خود مرا از آن و حایل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس از آن قصد نکردم
بهیچ چیز از جنس آن تا آنکه مکرم گردانید مرا خدا تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش که گوسفندان
میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا در آیم من مکه را و افسانه در خوانیم و
بشنوم چنانچه جوانان در مکه میکنند پس چون آمدم ادنی [illegible] بر آمدم بمکه و آمدم خانه را از خانهای آن و شنیدم که سرود
می کنند در آن وقت و مزامیر میزنند و لهو و لعب می کنند پس نشستم و نظر کردم در آن پس برگماشت خدا تعالی بر من خواب را و بیدار
نکرد مرا مگر رسانیدن آفتاب بر سر من و یک شب دیگر نیز همچنین گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد مرا
پروردگار من تعالی برسالت پس مراد از قول حق تعالی ووجدک ضالا فهدی اینست والله اعلم و تنبیه و از انجا قول حق تعالی
است ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که بسبب شکست پشت مبارک او
صلی الله علیه وسلم تا آنکه احتجاج کردند جماعه فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغایر را بر انبیا صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین باین ظواهر کثیره از قران و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبایر نیز و خرق اجماع و قول بتجویزی
که قایل نشود بآن هیچ مسلمانی و صواب آنست که هر چه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن
و متقابل و متعارض اند احتمالات در مقتضای آن و آمده است دران اقاویل سلف بر خلاف انچه التزام کردند
اینجماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان باشد و انجا اجتماع کردند مثبتان بان محتمل و مأول بود دلیل بر خلاف
قول ایشان قایم شد باتفاق سلف ظواهر آن متروک بود لازم بود ترک قول بظواهر و رجوع باقوال سلف و تحقیق
اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیلست مر ثقل اقدار را که می گذشت بران
حضرت صلی الله علیه وسلم و تخفیف آن باعطاء صبر و رضا بدان و مشهورتر است که مراد تخفیف اعبای نبوت است که گران
بود طاقت او از قیام بامر آن و حفظ موجبات آن و محافظت مراد حقوق آن پس سهل و آسان گردانید
بتوفیق و تاییدات الهی آنرا بروی و فرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطا شرح صدر و جمع کردن حضور حق با دعوت خلق و از نشست
صفه متعاقبست بهاجر تمامه کمال جز در ذات بابرکات حضرت سید السادات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات وجود نبود
و کمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر ادراک شرف متابعت وی نصیبه از ان حاصلست و انجا گفته اند الصوفی
کاین باین اند فرق در جمع ایشان خلقی چنانکه محجوبان را می باشد و نه جمع را بفرق غلبه چنانکه مجذوبان را بود و بعضی گفته
مراد بوزر چیزیست که کراهه می پنداشت انحضرت و گران بود بر ذات شریف وی تغیر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام
و عاجز بود از تغیر و نهی ایشان از ان تا قوی گردانید او را حق جل و علا ببعثت و رسالت و بامر و توفیق امتثال آن فرمود

اتبع ملة حنیفا الدالا مقصود مشیت و اجرای شریعت و اوامر و احکام الهی است و تنو
عز و جل و تخصیص بذکر سنت خلیل بجهت بیان واقعست و بعضی گفته اند مراد حفظ و عصمت و
ایشان و نقص ظاهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع قدر تمام نهاد مجاز و ظاهرا وضع وجود آنرا
از علم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب در آیه دیگر واقع است گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت
در ولیمه حاضر بود که در وی تغنی می کردند و دف و مزامیر میزدند پس حق تعالی خواب را بروی گماشت وار
بداشت چنانکه آن حکایت گذشت و بعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آنحضرت و حیرت است در طلب شریعت
تا اند تشریع شود و بیان کرد لعت حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار را از پشت جلال وی و بعضی گفته
و تسهیل حفظ بار شریعت که طلب کرده شد از آنحضرت و حفظ بار وحی و مشقتی است که صعب
است که بشکند پشت طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم می خورد و از امور کار ارتکا
گردانیده شد بسوی بعد از نبوت پس عطر کرد آنرا از اوزار قلب در گذشتن از نهار او وضع آن و ظاهر
تجویز کرده اند صغایر را این باشد اما بعد از نبوت و کلا و جماعه بران رفته اند و خوش رفته مر
که از آن باری بود بر دل شریعت رسول رئوف رحیم صلی الله علیه وسلم پس ایمن گردانید
دنیا بقول خود و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و با وعده قبول شفاعت در آن جهان بقول خود
و الله اعلم و اما قول حق سبحانه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و این آیه عمده و مشهور
در باب تاویلات است که ذکر کرده اند آن را علما و ابن عباس رضی الله عنهما گفته که مراد غفران ذنوب
بر فرض آن بامکان عقلی نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن شهود غفلت است و این تاویل
را حکایت کرده و قشیری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطاء آدم علیه السلام و ما تاخر
ر و گفته اند که مراد بذنب ترک اولی است و ترک اولی در حقیقت ذنب نیست زیرا که اولی و
غیر اولی باحت و صواب آنست که این کلمه تشریف و تکریم است بی آنکه در ینجا ذنبی باشد و تمامی کلام در آنچه در
آیات قرآنی گذشته است فتذکر و اما قول وی حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین
موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر
عدم اطاعت است چنانکه جالس را گوید بنشین تا بیایم من تر او ساکت را
ده می شود ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر
و سلم بر عادت دی تا آنکه می شود حال او در ماضی نسبت ست

پس می‌باید او را در ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی متجدد و بعضی گفته‌اند که خطاب بظاهر با نبی است و مراد خطاب
امت است و لهذا گفت ان الله کان بما تعملون خبیرا و نگفت بما تعمل و مثل اینست در قول وی سبحانه و لا تطع المکذبین و
در حقیقت مقصود تقویه قلب آنحضرت و تشدید او با قوم است و قرار و ثبات بر مخالفت ایشان و غیر اظهار و عجب از نادانان
که این آیه را بر ظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور ذنوب بعالی جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان کنت فی شک مما
انزلنا الیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لا تکونن من الذین
کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده‌اند که مخاطب این کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه و سلم است
یا غیر وی آنها که میگویند که مخاطب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده‌اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگرچه بحضرت است لیکن
مراد تعریض بغیر اوست چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را أانت قلت
للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله و این روش در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشت و منع اند السلطان
کند رعیت را الحکمی تنبه خطاب با آن قوم نمیکند بلکه با امیر میکند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم
و چنان کنم در ظاهر خطاب با امیر میکند و لیکن مراد قوم را می‌دارد و در حقیقت خطاب با ایشان میکند ثانی قرار گفته است که
میداند که رسول هیچ شک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تنزیل و لیکن این چنانست که مرد پسر خود
میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن بمن و مولا غلام خود را میفرماید اگر تو بنده منی فرمانبرداری کن مرا که اقبل لعینی بیقین میداند که وی پسر
اوست و بنده اوست و لیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حق تعالی میداند که آنحضرت در
شک نیست و لیکن اظهار شک نمی‌کند در این جای اقتضاء تعریض و این غیر وجه اول است که مخاطب آنحضرت و مراد غیر از وست
فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دل است و مراد آنست که اگر تنگ می‌آئی تو از آنچه می‌رسد بتو از کافران
از ایذا و دشمنی صبر کن و بپرس آنان را که میخوانند کتاب را و احوال انبیاء را که چگونه صبر کردند بر ایذاء قوم خود و چگونه شد
عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی برای ایشان یا این بر سبیل فرض و تقدیر اوست گویا که گفت اگر واقع شود ترا شک
و در خیال اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیرا در آنچه فرستاده‌ایم بسوی تو از قصص سؤال کن آنان را که میخوانند
کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق‌اند نزد ایشان و ثابت‌اند در کتب ایشان موافق آنچه القا کرده‌ایم
بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است
هر چیز را که در آن کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک و لهذا
در وقتی که نزول کرد این آیه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا اشک و لا اسأل گفت ابن عباس
بخدا سوگند که شک نکرد آنحضرت یکچشم زدن و سؤال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین خصه الله بمزید لطف

الیقین وعصوعن الشک والتحیر که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق ویقین است بلکه اختلاجات
پیش از معاینه ومشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد می باشد ولهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف تحیی الموتی
است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع وهضم درجه خلیل فرمود نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین واطمینان طلب
پیش از دیدن کتاب ما باحوال واخبار نبوت تو علم الیقین دارند که حکم عیان ومشاهده دارد وتعاضد ادله را خاصیتی است در حصول یقین
ولهذا آنحضرت دوست می داشت سوره سبح اسم ربک الاعلی الذی را بجهت که در آن ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
وموسی وقصه [illegible] تمیم داری بوجود دجال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود وطلبیدن آنحضرت صحابه را
واعلام نمودن باین قصه بایشان موید این معنی است وگفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول الله نیز ازین باب
است فافهم وبالله التوفیق وهو اعلم واما آنانکه میگویند که خطاب درین اشرکت مر غیر آنحضرت راست از سامعان
که اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز همچنین است وتقریرش آنست که مردم در زمان شریف وی سه فرقه بودند
مصدقان ومکذبان ومنافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر
بصیغه واحد میباشد وگفت اگر هستی تو ای متوقف در شک از آنچه فرستادیم بر پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه وسلم سوی
تو پس سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کنند ترا بر صحت نبوت وی ودر نسبت انزال بایشان اشارت است چنانکه فرمود انزلنا الیکم
نورا مبینا وچون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان چیزی را که ازاله می کند از ایشان شک را از ایشان تحذیر کرد ایشان را از آنکه لاحق
بقسم ثانی شوند که مکذبان اند وگفت ولا تکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکونوا من الخاسرین وقول وی سبحانه
والذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق فلا تکونن من الممترین یعنی انهم یعلمون ذلک یا باشد مراد
قل یا محمد لمن [illegible] لا تکونن من الممترین پس آنحضرت خطاب می کند غیر خود را ومؤید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی
که بعد ازین فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی الآیه فتدبر واما قوله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا
تکونن من الجاهلین یعنی اگر میخواست خدا تعالی جمع می کرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلان گفت قاضی عیاض مراد
نه آنست که مباش جاهل بآنکه اگر خواهد خدای تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل آنحضرت به صفتی از صفات
خدا عز وجل [illegible] صفات خدا جایز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه وسلم بآنکه تشبه نکند در امور خود
بسمات جاهلان ونیز در آیه دلیل نیست بر بودن او بر صفتی که نهی کرده است او را از بودن بران صفت بلکه امر کرده
است بالتزام صبر بر اعراض قوم ومخالفت ایشان وآنکه بیرون نباید از صبر وثبات تا نزدیک شود حال او بحال
الجاهلان از شدت تحسر وجزع حکاه ابوبکر بن فورک وبعضی گفته اند که این در معنی خطاب امت است یعنی نباشید شما از
جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند ومثل این بسیار است در قران مجید وهمچنین در قول وی تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک

متوقفان

عن سبیل الله مراد غیر اوست چنانکه گفته است و ان تطیعوا الذین کفروا الآیة و همچنین ان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن
عملک و امثال آن مراد همه جا غیر اوست صلی الله علیه و سلم چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نهی می کند در اینجا هر چه می خواهد و حالانکه از وی
وقوع ندارد چنانکه گفت و لا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة و حالانکه آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشان را و نراند از پیش خود نبود
از ظالمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حقیقت بلکه مراد غفلت از قصه یوسف
علیه السلام زیرا که خطور نکرده هرگز در دل او و نزد گوش وی صلی الله علیه و سلم و ندانست مگر بوحی الهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک
من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این موهم است که نزغ و وسوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و لیکن
مراد بقصه شیطان است برای وسوسه و صرف الهی تعالی از وی آنرا و معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلا و باعث
گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر اقبال بر ایشان پناه جو بخدا تا محفوظ دارد ترا از ان نزغ لدنی حرکت است چنانکه
گفته است زجاج پس امر کرد خدا تعالی حبیب خود را که چون فرود آید بروی غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کند شیطان باغرای وی از اختفی
خواطر و وساوس استعاذه کند بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردانیده او را بروی
صلی الله علیه و سلم و قدرت نداده بروی که مدلول ان عبادی لیس لک علیهم سلطان است و قول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم
طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آنحضرت خواهد بود و قول وی تعالی و اما ینسینک
الشیطان نسیان غیر نزغ است ✣ و صحیح نیست که متمثل و متصور گردد شیطان بر آنحضرت در صورت ملک و تلبیس کند بر وی نه در
اول رسالت و نه بعد از آن سنت الهی که بر اظهار صدق رسول رفته است تقاضای این نمیکند بلکه معلوم می گردد نبی را
علیه السلام که آنکه می آید او را ملک است و رسول خدا است بالعلم ضروری که پیدا می کند او را حق تعالی در وی یا به برهانی که ظاهر
می گرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بحث وحی باید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته فصل و اما قول
وی سبحانه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است درو
و مشهور است قول جمهور مفسرین که مراد تمنی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخواطر و اذکار
امور دنیا مر تالی را تا در می آرد بر وی وهم نسیان را در تلاوت وی یا می در آرد بر افهام سامعان از تحریف و تاویل فاسد چیزی را که ازاله
میکند و منسوخ می گرداند آنرا الله تعالی و کشف می گرداند التباس اشتباه را و محکم و ثابت می سازد آیات را ذکره فی المواهب اللدنیه
و کلام قوم درین مقام بسیار است و در شفا چیزی آورده و اما قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه نوم کرد در وادی لیلة التعریس ان
این وادیست که در وی شیطان است پس معلوم میگردد از ان تسلط شیطان و وسوسه وی بر آنحضرت و اگر باشد بر بلال
رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمحافظت فجر تا فوت نگردد نماز پس آمد شیطان بلال را خوابانید
او را چنانکه تفصیل آن در حدیث لیلة التعریس مذکور است و ممکن نیز هست که مراد تسلط بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنبیه باشد بر سبب نوم

از صلوة و اما اگر تنبیه باشد بسبب آنکه من حیل ازواد وی دبیان علت ترک صلوة در وی پس نیست اعتراض و اشکال الحاجب بدفع
آن والله اعلم بحقیقة الحال و اما قول وی تعالی عبس و تولی ان جاءه الاعمی الایة می گویند که ظاهرش موهم است باثبات ذنب
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که ترش روئی نمود و اعراض کرد از ابن ام مکتوم که اعمی بود و بطلب حق آمده محل تذکر و خشیت بود
و بکفار که مستغنی از حق بودند پیش آمد و توجه نمود و التفات کرد پس حقتعالی شکایت کرد و عتاب نمود بر آن و حیی که در
شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است اما اثبات ذنب درینجا توهم محض است نعم صورت عتاب بترک اولی و توجیه
ظاهر میشود با آنکه اگر حقیقت حال این مرد معلوم و مکشوف آنحضرت می شد اختیار میکرد اقبال بر اعمی را و لیکن آنچه
آنحضرت کرد از تصدی و تلقی کفار بر طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلا ف قلب و اظهار حرص بر ایمان وی بود که
مبعوث و مرغب برای آنست نه معصیت و مخالفت امر دین و آنچه قصه خوانند که خبر داده حق سبحانه و عتاب گونه کرد بر حجت خود و مقصود
از آن تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت و حرص بر اسلام این مقدار و این مرتبه هم نرسد که تبلیغ آن بر
اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ و اعلام بس است و ما علی الرسول الا البلاغ و بحقیقت ابن ام مکتوم مستحق تادیب و زجر بود زیرا که
وی اگرچه نمیدید و لیکن مخاطبه آنحضرت بکفار می شنید و شدت اهتمام حضرت نبوت بشان دعوت می شناخت پس اقدام وی
بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ازدحام در مجلس سبب ایذاء آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل ابن
ام مکتوم ذنب و معصیت بود آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه وسلم طاعت و ادای واجب بجای آن بود که در زجر و تادیب ابن ام مکتوم نازل
میشد قرآن چنانکه در جهر بقول نزد رسول و ندا آواز از وراء حجرات نازل شد لیکن بسبب عمی و صدق نیت وی معذور داشتند و رفق نمودند والله اعلم اما قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم نیز بظاهر موهم است بوقوع ذنب از رسول
علیه الصلوة والسلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در لم اذنت لهم استفهام برای انکار است پس این اذن
منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگرچه برای اظهار رعایت تبلیغ و تسکین بعفو تقدیم نمود بر انکار اذن و تقدیم عفو پیش از عتاب
بسی عزیز و نادر و مشعر بغایت محبت و اکرام است و میگویند الجاعة که کرد رسول خدا دو چیز که امر کرده نشد بآنها اخذ فداء از اسیر
و اذن وی مر منافقان پس عتاب کرد او را خدا تعالی بر آن و جوابش آنست که عفا الله اینجا نه آنست که بعد از
وقوع ذنب باشد این عبارتیست دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مردی بیار خود میگوید و قتیکه عظیم شان نزد وی
باشد عفو کند ترا خدا تعالی چکار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب میگوئی از کلام من عافیت دهد ترا خدا تعالی
بشناس حق مرا و نیست غرض ازین کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر نه اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی غفر نیست و
تقدیم آن بر اظهار عتاب مشعر باین معنی و دال برین مراد است بلکه چنان است که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم عن صدقة الخیل والرقیق
عفو کرد حق تعالی بر شما از زکوة اسپ و برده و حال آنکه زکوة هرگز از آنها نگرفته و واجب نشده پس مراد آنست که لازم

لازم نیست پس معنی آن و امام قشیری گفته که ... نمی باشد از ذنب نمی شناسد ...
معنی عفا الله عنک ای لم یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که استفهام برای انکار است
آن گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضلیت است و بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت کرده است او را در اذن
در نجواهد فرموده است فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم پس تفویض کرده است امر او صلی الله علیه
وسلم و مخیر گردانیده است او را بطریق عموم و در مواهب از قشیریه نقل میکند که گفته است رفته اند جماعه که آنحضرت معاتب است بآن چه
شاد و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشان را اعلام کرد وی سبحانه که اگر اذن نمی کرد مر ایشان را قعود می نمودند
از جهت نفاق ایشان و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشان را انتهی و اما قول وی سبحانه ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا

قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات الآیة نیز موهم است بوقوع میل بعد کردن رسول صلی الله علیه وسلم بجانب کفار و وقوع
عذاب بروی شد عذاب ولکن چون حق تعالی نگاه میدارد او را از آن و این مجوز وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله
علیه وسلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر تثبیت الهی و عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میل کند
بحکم طبیعت باتباع مراد ایشان ولیکن دریافت ترا عصمت ما و منع کرد که نزدیک آئی برکون خصوصا که بوقوع آید از تو
صریحست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و خود گذشت
که سخن در وقوع معصیت است شرعا از حضرات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی
حفظ اوست و عصمت باطل نمیکرداند اختیار او و ممتنع نمیسازد ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی ثابت شد
مدعا که ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند در رکون نکرد و در آیت مبالغه است در کمال تطهیر و تعظیم و تقدیس
آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی مر او را نه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر و نه انکار و اما قول وی تعالی در اساری بدر ما کان لنبی ان
یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة الی قوله عظیم این آیت نیز جمعی بر عتاب حمل کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسیران بدر فدا اختیار کرده بمشاورت ابوبکر رضی الله عنه نه قتل چنانکه
عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این باجتهاد بود پیش از آنکه امری از جانب حق سبحانه در آن باشد
و خطا در اجتهاد شریعت جایز میدانند ولیکن تقریر وی بر آن جایز نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار میکنند
چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده که گفت
چون هزیمت داد خدا تعالی مشرکان را روز بدر و کشته شدند از ایشان هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد
کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان ابنای
اعمام و برادران و خویشانند و عشیره تو اند رای من آنست که بگیری از ایشان فدیه تا باشد مارا آنچه بگیریم از ایشان از اموال

لند ایشان را خدا تعالی و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت
ماده قوت و
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمن که تو چه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند راست نیست رای
ابوبکر است رای من آنست که بکشی مرتبا مرا بفرمایی تا بکشم فلان را اشارت کردم بخویشی که مرا بود و بفرمایی علی
کردن عقیل را که برادر او بود و بفرمایی حمزه را که بکشد فلان را تا بداند خدا تعالی که نیست در دلها ما دوستی مر مشرکان را
دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد او را رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا بخدمت
رفتم دیدم که نشسته است و ابوبکر نزد او است و هر دو نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده
ترا و یار ترا تا من نیز اگر بیابم در خود گریه را بگریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور خود را در گریه آرم پس گفت آنحضرت صلی
گریه میکنم بجهت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از فدا و بتحقیق عرض کرده شد بر من عذاب ایشان نزدیکتر ازین درخت
درختی که نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض و اثخان اکثار
کردن و مراد اثخان در قتل و جراحت یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در دست وی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه
کند در کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة میخواهید شما
را که غنیمت و اموال است و میخواهد خدا آخرت را که قوت دین اسلام و ثوابی که در آخرت بیان است بتوانهاد و
من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نبود حکم الهی که در آن رفته است که مجتهد را بر خطا نمیگیرد هر آینه میرسید شما را در
آنچه کردید و اختیار نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل میشد بر ما عذاب نجات نمی
یافت مگر عمر پس میگویند جماعه که درینجا عتاب است بر آنحضرت و تهدید است بعذاب آن نمی باشد مگر در وقت صاحب مو
میگویند که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه درین بیان چیزیست که مخصوص گردانیده
بر سایر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انتهی و میخواهد که بگوید این حکم در غیر آنحضرت است از انبیا علیه و علیهم الصلوة والسلام واما آنحضرت را درست
و فدا گیرد و فدا از جمله غنایم است و میگویند اما قول وی تعالی تریدون عرض الدنیا بعضی گفته اند که مراد با تخطیئه
دنیا را دوست خود و محض است غرض او برای غرض دنیا تنها و استکبار میکند از آن و نیست مراد باین آیه آنحضرت و
اصحاب وی بلکه روایت کرده شده است از ضحاک که این آیه نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشر
گشتند مردم بسلب و جمع غنایم و باز آمدند از قتال تا آنکه ترسید عمر رضی الله عنه که بر گردند ایشان چنانکه در روز احد واقع
شد نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة و اما قول من الله سبق اختلاف کر
در این آیه بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت نمی کرد از مرگ عذاب [illegible]

شما را و این دلالت می کند که امر ایشان معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق
است که مستوجب شده اید شما بوی عفو و صفح را عتاب کرده می شد بر غنایم یا مراد آنست که اگر نمیگذاشت در لوح
محفوظ که غنایم حلال است و اینهم نفی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعل چیزی که حلالست معصیت نمی باشد و لهذا
گفت وی سبحانه در آیت اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب رضی الله
عنهم مخیر گردانیده شدند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل در رسول
خدا صلی الله علیه وسلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند بر این شرط که کشته
شوند از ایشان در سال آینده هفتاد کس چنانکه گفته اند از صحابه اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما و بتحقیق واقع شد
قتل هفتاد کس از صحابه روز احد و این دلیل است بر آنکه ایشان نکردند مگر آنچه اذن کرده شد ایشان را پس معصیت نباشد
و بعضی گفته اند که اگرچه مخیر گردانیده شده اند در فدا و قتل ولیکن قتل و اثخان اصلح بود پس عتاب کرده شد ایشان را و بیان
کرده شد ضعف اختیار فدا و تصویب اختیار اثخان ولیکن عاصی مذنب نیست هیچ یکی والله اعلم و اما قوله تعالی و لو تقول
علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین پس معنی آن اگر افترای کردی محمد بر ما بخبری در اقوال از پیش خود هر آینه می گرفتیم
جانب یمین او را می بریدیم رگ گردن وی را و هلاک می گردانیدیم او را کنایه است از عذاب چنانکه می کنند ملوک بر کسیکه غضب
آرند و این مبالغه است در صدق وی و نگاه داشتن حق تعالی او را از کذب و افترا ولیکن درین عبارت اظهار سطوت
و غلبه ربوبیت است و با وجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله و این ناشی است از کمال محبت و اهتمام بحال وی و در
حقیقت تعریض است بمفتریان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل قاعده همان است که سابقا گفته شد که ما را با آن نگاه باید
در آنچه در عالم محبی و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد و اما قوله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم
تفاصیل احکام ایمان و صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و
بتحقیق بشهرت رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از نبوت توحید می کرد خدا را و دشمن میداشت اوثان و عبادت
آنها را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده و با وجود آن نمیدانست شرایع را که تشریع نموده است حق تعالی بر بندگان خود و آیت مراد
بقوله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و اراده ایمان بمعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت بایمان و احکام است
و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است یعنی ما کنت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد آورد از احکام
و اقارب و این معنی بعید است از سیاق و سیاق حدیث والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **باب** هم در ذکر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و اعتراف علماء
اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عنده

فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر الآیة ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه بسیار
است وخاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة ومجالس ایشان مصروف بود بذکر حضرت خاتم الانبیا و چون حق سبحانه ذکر هر یک را
بحضرت وی کرده لاجرم ذکر شریف او از ایشان بطریق اولی کرده باشد من احب شیئا اکثر ذکره واین آیه کریمه دلیل
دلیل است بر صدق آنحضرت که خبر میدهد بکتابت احوال وصفات وی صلی الله علیه وسلم در کتاب یهود ونصاری والزام
ایشان بدانکه اگر مطابق واقع نمی بود موجب نفرت وتکذیب ایشان میشد مر آنحضرت را وبحقیقت داناتر وشناساتر
باحوال آنحضرت وصدق نبوت وی از یهود ونصاری کسی نبود که در توریت وانجیل وصف او را خوانده بودند ودر مدینه بهوای
سعادت ملازمت وی ودیدن نشان علامات ظهور وی صلی الله علیه وسلم درین بلده نشسته بودند وهمیشه منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه وسلم می بودند وبر انصار که معادات ومخالفت داشتند ببعثت وی صلی الله علیه وسلم استفتاح واستنصار میکردند و
می گفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان دمار از روزگار شما بر آریم وپدران ایشان در وقت گذشتن از عالم
وصیت نامها می نوشتند وبپسران می سپردند ومی گفتند که سلام ما بآنحضرت وی برسانید وگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم و
با ایمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم می شناسند این کافران آنحضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که
بوجود آنها علم یقینی مشهودی دارند بخلاف پدران که علم بآنها بسماع واخبار است ولیکن چون آنحضرت ظهور کرد سابقه شقاوت الٰهی ایشان
در کار شد وبحسد وعناد تکذیب نمودند وکفر ورزیدند ودیده ودانسته براه کتمان حق رفته تحریف وتغییر کتابت دادند بمحبت دنیا وحب ریاست
بدرک اسفل خسارت وشقاوت وذلت فرو رفتند وباوجود تحریف دلایل نبوت پیغمبر ما واعلام شریعت وی صلی الله علیه وسلم در کتاب ایشان صریح و
لایح است وگفته اند که نام حضرت بزبان سریانی مشفح ومشفح بمعنی محمد زیرا که شفح بزبان ایشان بمعنی حمد است وچنانچه میگویند مر خدای را میگویند شفحا لاها یعنی
الحمد لله وچون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد واحوال وصفات وعلامات ولادت ونبوت وی وشرح زمان بعثت وخروج وی متعین بود ودرین باب
که حضرت بمدینه منوره قدوم آورده عبد الله بن سلام که از احبار واشراف یهود واز اولاد یوسف علیه السلام بود آمد وایمان آورد واز زمان
خروج آنحضرت را بمکه شنیده بود منتظر حصول سعادت لقا وشرف وی بود سالها گذشته بود که مشتاق بغایت بودم لاجرم بعینها
دیدم وازجا رفتم وچون بلقا شریف مشرف شد گفت آنحضرت توئی ابن سلام عالم اهل یثرب گفت نعم فرمود سوگند میدهم
ترا بخدای که فرستاده است توریت را بر موسی آیا می یابی توصفت مرا در کتاب خدا گفت نعم گواهی میدهم که تو رسول خدائی خدا ظاهر کننده وغالب
کننده تست وغالب کننده دین تست بر همه ادیان بدرستی وراستی من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده گفته است
یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا ای بدرستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق وتکذیب ونجات وهلاک ایشان ومژده
دهنده مطیعان را بثواب وترساننده عاصیان را بعقاب وحرزا للامیین پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند که اکثر خط وکتابت نداند
تعلیم وتعلم نداشتند ووی صلی الله علیه وسلم پشت وپناه تمامه عالم است تخصیص بعرب بجهت بعثت وی در ایشان مع قرب ایشان

ازوی باشد و یا بجهت علوم و انهماک آن قوم در جهل و قساوت و بعد از مقام علم و هدایت و حرز موضع تحصین را گویند که نگاه دارد
از آفات و حرز او را از حفظ و تحصین آن است از آفات نفس و غوایل شیطان چنانکه فرمود هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته
ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاه داشتن ایشان باشد از عذاب هلاک و استیصال
مادام که در میان ایشان بود و قوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم تتمه کلام عبد الله بن سلام وانت عبدی ورسولی تو بنده
خاص منی که هیچ کس درین صفت با تو برابر نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کرده ام ترا
متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی است لیس بفظ ولا غلیظ
نیستی تو درشت خو و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و آنکه جای دیگر
فرمود واغلظ علیهم جوابش آنست که وی صلی الله علیه وسلم مجبول بر طبع کریم خود و امر بغلظت محمول است بر معالجه خلق و او
آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان است و اثبات بکافران و منافقان است و ورد وصفت در ذات وی
موضوع است الحب لله والبغض لله و فرمود انا الضحوک القتول و در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت ولا سخاب فی الاسواق
و نه فریاد برآرنده در بازارها که عادت نادانان و غافلان است یعنی نرم خو است و بلند نمیکند آواز را و کج خلقی نمی ورزد بر مردم
نه در خانه نه در بازارها ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو ویغفر و پاداش نمیدهد بدی را ببدی بلکه عفو میکند و در میگذرد و لن یقبضه
الله حتی یقیم به الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله و از دنیا نمی برد او را خدای تعالی تا زمانی که راست می گرداند بوی دین
کج را بگفتن لا اله الا الله و اثبات توحید و ازالت شرک ویفتح بها اعینا عمیا و آذانا صما وقلوبا غلفا میکشاید بوی چشمهای
کور را که نمی بینند راه راست را و گوشهای کر را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده در پرده را که نمی فهمند و در نمی یابند
حقیقت حال را و در روایتی این زیادت آمده که فریاد نمیکند در بازار و تزیین نمیکند بفحش و گویند نیست دروغ را راست
و درست می گردانم او را برای هر صفت جمال جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و می گردانم سکینه و آهستگی و آرامش را لباس
وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و صدق و وفا طبیعت وی و عفو و معروف خلق وی و عدل را سیرت
وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم
بوسیله وی بعد از جهل و نادانی و بلند آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی
گردانم بعد از درویشی و الفت دهم بوی در دلهای مخالف و هواهای پراگنده و امتهای متفرقه را و گردانم امت او را بهترین
امتها از کعب احبار نیز همچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم را در توریت گفت همچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبد المختار مولده بمکة ومهاجره بالمدینة وملکه بالشام لا فظ
ولا غلیظ ولا سخاب بالاسواق ولا یجزی بالسیئة ولکن یعفو ویغفر و درین روایت مدح امت مرحومه وی صلی الله علیه وسلم

نیز آمده است که فرموده است وی شکر کنند از آن باشند در غم و شادی خوشی و ناخوشی و تکبیر گویند در هر بلندی و حمد گویند
در هر پستی رعایت می کنند آفتاب را برای نماز و چون در رسد وقت نماز میکنند اگرچه در خاک روبه باشند ازار بندند بر نصف
ساقهای خود و وضو کنند باطراف اعضای خود منادی یعنی موذن ایشان ندا می کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای
ایشان در قتال و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون زمزمه زنبوران مراد زمزمها اوراد شب
است و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت چون نزول کرد بر موسی توریت
و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم در الواح امتی را که ایشان آخرند و سابق یعنی
آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان و می یارد امر بدعای ایشان انجیلهای ایشان در
سینهای ایشان است می خوانند آنرا از بر میخورند غنایم را می گردانند صدقات را در شکمهای خود و این از خواص این امت
که آسان کرده شد کار بر ایشان و حلال شد بر ایشان غنایم و صدقات بر خلاف امم سابق و چون قصد میکنند نیکی را
بدی را و نمیکنند آنرا نوشته نمی شود بر وی و چون میکنند بدیرا نوشته می شود یک بدی و چون میکنند نیکی را نوشته می شود ده نیکی
داده می شود مر ایشان را علم اول و آخر و میکشند ایشان مسیح دجال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت بعضی
صفت این امت که در آخر زمان باید ذکر کرده و گفت خداوندا اگر دادی او را امت بمن فرمان آمد که یا موسی آن امت را امت خود
گردانم آن امت احمد خواهد بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا امت محمد پس داده شد موسی را نزد این کلام این دو خصلت که یا موسی
انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس گفت موسی علیه السلام خداوندا راضی شدم
و ابونعیم از سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مردی نزد کعب احبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند
برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی امت وی و دیده شد هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود
بادی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه وسلم و بود مر هر موی او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان او را دو نور پس گفت
کعب و وی در نیافت که آنمرد خبر از منام خود میدهد ترا که تحدیث و خبر کرده است ای مرد باین حدیث گفت سوگند بخدا که
نیست خدا جز وی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدایی که بقای کعب در دست قدرت اوست
این صفت محمد و امت او و صفت انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده آنرا وصل اخبار در
سبق علم یهود بالصدق و نبوت حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور انکار مگر کسانی که
توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد بیشمار است همیشه ذکر آنحضرت را در توریت میگفتند و تکرار میکردند و اولاد خود را تعلیم
می نمودند و حلیه شریف او را بیان میکردند خروج او را و بعث او را تعیین میساختند و می گفتند که خروج او از مکه و هجرت بمدینه
خواهد بود و چون مبعوث شد براه حسد و عناد رفته گفتند که این آن کس است که ما خبر میدادیم از وی و در صفات

وصل
اخبار در سبق علم یهود

شریف وی تحریف می نمودند وباوجود تحریف وتغییر دلایل وشواهد آن در توریت لایح وفایح بود وابوعامر راهب یکی بود
از اوس یکی بس از اوس وخزرج وصلاحت ترازدی مر آنحضرت را نبود موالفت ومصاحبت می نمود با یهود مدینه ومیپرسید ایشان را
از دین وخبر میدادند ایشان اورا از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم ومی گفتند که این دار هجرت اوست پس
امان نزد یهود تیما رفت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از ان بشام رفت وسوال کرد نصارا را ایشان نیز خبر دادند به صفت
آنحضرت پس بیرون آمد ابوعامر وترهب نمود وپلاس پوشید ومیگفت من بر ملت حنیفیه دین ابراهیم ومنتظر خروج پیغمبر آخر
زمانم وابن ابوعامر تخذولی از حبیبان نیز صفات وتشخصات آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ظهور کرد بر حال خود ماند وبغی وحسد نمود ونفاق ورزید وگفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده تو فرمود مبعوث شده ام بملت
حنیفه گفت نه بلکه خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا ونقی وصاف وپاک چه شد ای ابوعامر آن
اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف می کردند اورا یهود فرمود آنحضرت دروغ می گوئی
تو ای ابوعامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت بمیراناد خدا تعالی دروغگو را وحید طرید غریب پس از ان رجوع
کرد ابوعامر بمکه ومتابعت کرد دین قریش را وترک کرد دین وترهب را که پیش ازین داشت بعد از ان ملحق شد بشام
ومرد طرید غریب وحید بدعای آنحضرت که کرده بود ازینجا معلوم می شود که علم ودانش بکار نمی آید تا توفیق وهدایت نباشد والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم وپسر ابی عامر حنظله که اورا غسیل الملائکه گویند بملازمت آنحضرت آمد وایمان آورد واز سادات
صحابه شد وقصه تسمیه او بغسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود وحاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نوکتخدا بود بلکه
همان روز تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب کفار در روز احد شنید بطاقت شد فرصت
غسل جنابت نیافته بیرون آمد ورفت وشهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکشوف شد که ملائکه اورا غسل میدهند
وفرمود حقیقت حال حنظله چیست وبچه سبب اورا از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند ودر بعضی روایات آمده که فرمود
که جنب بود بپرسید از زن وی پرسیدند اورا از حقیقت حال اعرض کرد وازینجاست که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل
میفرمایند وامام شافعی صاحبیه با وی خلاف دارند ومیگویند غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دایره
تکلیف ساقط شد وغسلی که بسبب موت مطلوب بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نشد وامام این قصه حنظله را دلیل
می آرد وقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در بعضی روایات آمده که جنب بود اول دلیلست بر ان اکنون اخباری که از توریت
وانجیل وغیره وصحف آدم وابراهیم وغیرها در صفت آنحضرت آمده است نقل کنم وصل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید
که ناطق است بوجود صفات واحوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ان کتب در اثبات اینمعنا حاجت بدلیل نخواهد بود
دیگر لیکن ایراد آن برای الزام واقحام این کافران معاند در کار است ومومنان را نیز موجب زیادت اطمینان

مزید نورانیت و یقین میگردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغیر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در ادای این امانت
کردند آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تافت از ساعیر و آشکارا شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا
و طور سینین گویند که تجلی کرد حقتعالی بر وی و کلام کرد با موسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و نازل
شد بر وی انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه که در یکی از آنها آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی شد و آن سه کوه است یکی ابو قبیس است که مکه در زیر آن افتاده است
و در مقابل قعیقعان است تا بطن وادی و دیگر در شرقی آن که متصل قعیقعان است شعب بنی هاشم و در وی مولد
آنحضرت است بقول مشهور و ابن قتیبه که از علماء امت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة
میگوید که در اینجا هیچ غموضی و خفائی نیست بر کسیکه تدبیر و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی
خدا از سینا انزال توریت است بر موسی علیه السلام بطور سینا و اشراق وی تعالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی
و وی علیه السلام سکونت می کرد در ساعیر بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و باین جهت تسمیه کرده شده
تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت شد که مراد با شراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد بر عیسی همچنین ثابت
است که استعلان او از جبال فاران بانزال قرآن باشد بر محمد صلی الله علیه و سلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین
و اهل کتاب در آنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و در روایت آن از افک و افترا ایشان گیریم آیا نیست
در توریت که ابراهیم ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران گوئیم راه نمائید ما را بموضعی دیگر که آشکارا شد خدا
از وی و نام وی فاران است و به پیغمبری که فرستاده است خدای تعالی کتابی را بعد از مسیح و بنمائید ما را دینی که ظاهر و منکشف
شده و آشکارا گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا می یابید که اشکار او فاش شد دینی در مشارق و مغارب
مثل اشکار او فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت به موسی
علیه السلام در سفر خامس که پروردگار تو پیدا می کند و برپا میدارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران ایشان [illegible]
از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در دهان وی پس میگوید مر ایشان را هر چیزی که امر کنم او را و هر که اطاعت نکند
خبر او را که تکلم میکند وی انتقام می کشم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و سلم
زیرا که موسی در قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابناء اسحق اند و برادران ایشان ابناء اسمعیل و اگر این نبی موعود از
ابناء اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود نه از برادران ایشان و اگر گویند که بنو اسرائیل برادران بنی اسمعیل
اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر دروغ می گردانند شما توریت را زیرا که مذکور است
در توریت که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر از توریت آمده که مثل موسی

قایم نمی شود در بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیراکه یوشع نبود کفو
موسی و مثل وی بلکه خادم او بود در حیات او و موکد و موید دعوت او و بعد از وفات او پس متعین شد که مراد باین نبی موعود محمد
است صلی الله علیه وسلم که کفو و مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی بمعجزه و تشریع احکام و اجرای نسخ شرایع
سابقه و خود چندین دلایل باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر الزمانست محمد است صلی الله علیه وسلم که در ان شک و شبه را مجال
نیست و گفته اند که قول او که فرمود می نهم کلام خود را در دهان وی واضحست که مقصود بآن محمد است صلی الله علیه وسلم زیراکه معنی
این آنست که وحی میکنم بسوی او بکلام خود و نطق میکند بوی چنانکه شنیده و فرود نمی فرستم بسوی او صحف و الواح زیراکه
امی است نمی خواند مکتوب را **وصل** اما در انجیل از انچه ذکر کرده است ابن ظفر که گفته است اینجا که یکی از حواریین در انجیل
خود از مسیح می آرد که گفت من طلب می کنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر تا که ثابت ماند با شما تا ابد وی روح حق است
تعلیم میکند شما را هر چیز و گفت پسر رونده است کنایت کرد از ذات خود و می آید بعد از وی فارقلیط زنده میگرداند برای
شما اسرار را و تفسیر میکند هر چیزی را و وی گواهی میدهد برای من چنانچه گواهی میدهم من برای او و من آمدم برای شما امثال
را و وی می آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قران است که محتمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب دیگر و فارقلیط [illegible]
اهل عالم که بکشتند او را اگر اجابت می کنید و دوست می دارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من طلب میکنم پدر خود را که بدهد شما را فارقلیط دیگر
که باشد با شما تا نهایت دهر پس در ان تصریح است با آنکه خدا تعالی پیغمبر فرستد بسوی ایشان کسی را که قایم می شود در تبلیغ رسالت پروردگار
وی و سیاست خلق معصوم وی و میباشد شریعت وی باقی و مخلد ابد الدهر ابا است و همچنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و اختلاف کرده اند انصاری در تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند بمعنی حامد است و بعضی گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشان را
در معنی مخلص پس مخلص رسولیست که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیراکه هر نبی خلاص کننده امت است از کفر
و شاهد است بر این معنی قول مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص
عالم است و وی سوال کرده است پدر را که بدهد ایشان را فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند برین که اول
یک فارقلیطی گذشته تا فارقلیط دیگر می آید و اگر تنزل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است باحمد
ازین گفت ابن ظفر در انجیل از انچه ترجمه کرده اند آنرا چیزی است که دلالت میکند بر آنکه فارقلیط رسول است زیراکه گفته است
که این کلامی که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر است که فرستاده است مرا باین کلام برای شما اما فارقلیط
که روح القدس که میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و وی ذکر میکند و پند میدهد شما را چنانکه
گفته ام من آنرا برای شما پس این بیانی است واضح تر از آنکه فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی نه خدا است
و وی تعلیم میکند خلق را هر چیز و تذکر میکند ایشان را و اما اطلاق پدر برین لفظی است محرف و مبدل بعد نا آشنا شدن استعمال آن

ترجمه‌اش کتاب بزرگ اشارت است به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است که خطاب میکنند بوی معلم
را که استمداد میکنند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را بابا از روحانیه و همیشه بودند بنی اسرائیل که
میگفتند نحن ابناء الله از جهة سهو فهم ایشان از خدا و اما قول وی پیغمبر ستد را بدین نام من بشارت است باستشهاد مصطفی صلی الله
علیه وسلم مراد از آن تصدیق در رسالت و بانچه متضمن است قرآن از مدح وی و تنزیه وی از انچه افترا کرده شده است در امر وی و در ترجمه
دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نروم من وقتیکه بیاید فارقلیط توبیخ و تشدید میکند عالم را بر تخطیه و نمیگوید
وی از پیش نفس خود چیزی بلکه شنیده می شود از وی و کلام میکند ایشان را بدان و سیاست می کند ایشان را بحق و خبر میدهد
ایشان را بحوادث و در روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند بهرچه می شنود یعنی از خدا که فرستاده
است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وسلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و گفته است که وی
تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم کرده زیرا که وی
کرده است او را برسالت و پاک گردانید او را و مادر او را از انچه نسبت کرده اند با ایشان امت او و اینهمه صفات محمد است صلی الله
علیه وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلام از مواضع
و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث و بغیوب غیر محمد صلی الله علیه وسلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی که تصدیق
کن بمحمد و ایمان آر بوی و بفرمای امت خود را که هرکس از ایشان که ادراک زمان وی کنند ایمان آرد بوی ای پسر بکر بتول
اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر
عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نظر
بود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و اسلام آورد گفت سوگند بخدائی که فرستاده است ترا بحق بتحقیق یافتم وصف
ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلایل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی
آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام
حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد صندوقی عظیم را زراندود و در وی خانهای
صغیر بود و بر خانه را بابی صغیر و پس بکشاد آن صندوق را در بر آورد حریر پاره سیاه را و بگسترد در وی پیکر مردی تصویر کرده
بنظر چشم بزرگ سرین دراز گردن مرد را گیسو ست بافته بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم
نه نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از ان کشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی
پیکر سفید سرخ چشم سطبر سر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام پس کشاد
دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول الله است گفت می شناسید این را گفتیم

نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وسلم پس گریه کردیم در برخاست هرقل و بنشست و گفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست
این را که تو دیدی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در این صورت بسیار گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی کردم
تا ببینم چه نزد شما است از علم و در این صندوق صورتهای پیغمبر آنست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل
شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد
پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آنرا ذوالقرنین از مغرب
شمس و بسپرد بدانیال و الماه در زبور در مزبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب پیغمبر آخر الزمان کرده میفرماید فاضت
النعم من شفتیک فایض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت
داد خدا تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب شدن رود و ریختن آب حدیث
مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمایل کن شمشیر خود را ای بزرگ
بند کار نیکو ساز بهترین کارها جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة ای عظیمة فان شرایعک و سننک
مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها و حکمهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست راست تو و سهامک مسنونة
و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بروی می افتند زیر تو مراد باین مزبور محمد است
صلی الله علیه وسلم و نعمتی که فایض از دولت شیرین وی کلامیست که میگوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است
بروی و سنتی که نموده و ساخته است وی و در کلام قول وی تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی است زیرا که
تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمایل میکنند سیف را در گردنهای خود و در قول وی فان شرایعک و سننک نص است
که وی صاحب شریعت و سنت است و وی بر پای میشود بسیف خود و جبر میکند خلق را بسیف بر حق و بر میگرداند ایشان را از کفر
بسیف صلی الله علیه وسلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس که رب بفرست پیدا
کننده سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد
آنست که خداوند احمد را بفرست تا مردم را بداند و بخواند بانکه مسیح بشر است نه اله دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت
خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که خدا تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و
گفتار و برگزیده است مر او را و امت او را و داده است مر او را نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود
و تکبیر میگویند با آوازهای بلند در دست ایشان شمشیرهاست تیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را
و بند میکنند ملوک آن امتها را بقیدها و اشراف ایشان را بغلها و در مزبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانید
... از صهیون که مراد بان مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست و امامت داشته و محمود محمد صلی الله علیه وسلم و در ...

نزد اهل کتاب بر وی اشارت است به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است که خطاب میکنند بوی تعلم معلم
برای که استمداد میکنند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را بابا از روحانیه و همیشه بودند بنی اسرائیل
که میگفتند نحن ابناء الله از جهة سوء فهم ایشان از خدا اما قول وی بفرستد او را بنام من اشارت است بشهادت مصطفی صلی الله
علیه و سلم مر او را بالصدق و رسالت و بانچه متضمن است قرآن از مدح وی و تنزیه وی از آنچه افترا کرده شده است در امر وی و در جمیع
دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نروم من وقتیکه بیاید فارقلیط توبیخ و تشدید میکند عالم را بر خطیه و نمیگوید
بوی از پیش نفس خود چیزی لکن شنیده می شود از وی و کلام میکند ایشان را بدان و سیاست می کند ایشان را بحق و خبر میدهد
ایشان را بحوادث و در روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند بهر چه می شنود یعنی از خدا که فرستاده
است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه و سلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و گفته است که وی
تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه محمد صلی الله علیه و سلم کرده زیرا که
کرده است او را برسالت و پاک گردانید او را و مادر او را از آنچه نسبت کرده اند باایشان امت او و اینهمه صفات محمد است صلی الله
علیه و سلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلم از مواضع
بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث و بغیوب غیر محمد صلی الله علیه و سلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی که تصدیق
کن محمد را و ایمان آر بوی و امر فرمای امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک زمان وی کند ایمان آرد بوی ای پسر بکر بتول
اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر
عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نصرانی
بود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و اسلام آورد و گفت سوگند بخدائی که فرستاده است ترا بحق بتحقیق یافتم وصف
ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلائل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی
آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام
حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بر وی پس طلب کرد صندوقی عظیم را زر اندود و در وی خانها
صغیر بود و بر خانه را بابی صغیر پس بگشاد آن صندوق را و بر آورد حریر پاره سیاه را و بگسترد و در وی پیکر مردی تصویر کرده
بنظر چشم بزرگ سرین دراز گردن مرد را گیسو ساخته بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم
لا نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از آن گشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی
پیکر سفید سرخ چشم بطبر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بگشاد
دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول الله است گفت می شناسید این را گفتیم

نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و بنشست و گفت آیا این دوست گفتیم نعم اوست
این را که تو دیدی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در این صورت بعد از آن گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی کردم
تا ببینم که نزد شما است از علم و در این صندوق صورتهای پیغمبران است ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل
شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد
پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آن را ذوالقرنین از مغرب
شمس و سپرد به دانیال و الماهر زبور در مزبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب به پیغمبر آخرالزمان کرده میفرماید فاضت
النعم من شفتیک فایض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت
داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب گشتن رود و ریختن آب حدیث
مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمایل کن شمشیر خود را ای بزرگ
بند کار نیکو ساز بهترین کارها جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة ای عظیمة فان شرائعک و سنتک
مقرونة بهیبة یمینک پس به درستی شریعتها و حکمتهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست راست تو و سهامک مسنونة
و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر رو می افتند زیر تو مراد باین مزبور محمد است
صلی الله علیه وسلم و نعمتی که فایض از دو لب شیرین وی کلامیست که میگوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است
بروی و سنتی که نموده و ساخته است وی و در کلام قول وی تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی است زیرا که
تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمایل میکنند سیف را در گردنهای خود و در قول وی فان شرائعک و سنتک نص صریح است
که وی صاحب شریعت و سنت است و بر پای می شود بسیف خود و جبر میکند خلق را بسیف بر حق و بر میگرداند ایشان را از کفر
بسیف صلی الله علیه وسلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یا رب بفرست پدید
کننده سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد
آنست که خداوندا محمد را بفرست تا مردم بدانند و بخوانند با آنکه مسیح بشر است نه اله دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت
خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و
گفتار و برگزیده است مر او را و امت او را و داده است مر او را نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود
و تکبیر میگویند با آوازهای بلند در دست ایشان شمشیرهاست تیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را
و بند میکنند ملوک آن امتها را بقیدها و اشراف ایشان را بغلها و در زبور دیگر آمده است که خدای تعالی ظاهر گردانید
است از صهیون که مراد بآن مکه است تاج محمود مراد به تاج ریاست و امامت داشته و محمود محمد صلی الله علیه وسلم و در ...

دیگر آمده است که وی مالک می شود وجود می کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض وی می نشینند اهل جزایر پیش او و بر زانوهای خود می لیسند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلبار و خواص خود سجده می کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند او را امت بفرمان بردار و گردن نهاده خلاص می گردانند و مسکین ستمدیده را از کسی که قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی می کند بضعفا و مساکین و درود فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه می ماند ذکر وی تا ابد **وصل** چنانکه در کتب ثلاثه توریت و انجیل و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور و مزبور است در صحف انبیا دیگر نیز مسطور است و مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیا علیه السلام علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد بوی که منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زایران خانه کعبه و رسیدگان با آن مهمان من اند و در کنف عنایت و حمایت سایه حفظ و رعایت من اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه گروه ژولیده موی غبار آلوده آواز بر آرنده بتکبیر لبیک گویان و اشک از چشم ریزان و هر کس که بزیارت آن خانه بیاید و مقصود جز زیارت خانه کعبه ندارد من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مرا زیارت کرده مهمان من گشت سزاوار و لایق بکرم من آنست که او را تکریم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسپارم از فرزندان تو که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه را بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای وی بیرون آرم و حل و حرمت آنرا میراث بدو دهم و مشاعر از ابدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند و قصد آن خانه کنند تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و وی را از ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با آن جماعت ژولیده موی غبار آلوده وفا کننده بنذر روی آرنده پروردگارم و در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم دعای تو در شان اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم برکت و نسل وی برکات فایض گردانیدم و از وی پسری بوجود می آرم معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حیقوق که پیغمبری بود معاصر دانیال پیغمبر علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من التیمن و القدیس من جبال فاران و امتلأت الارض من تحمید احمد و تقدیسه و ملک الارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشف السماء من بهاء محمد و امتلأت الارض من حمده و آمده تضیء نوره الارض و یحمل خیله فی البحر و نیز در کلام حیقوق آمده که سنزع فی قسیک اغراقا و ترتوی السهام بامرک یا محمد ارتواء و این عبارت کنایتست از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است بکمال و اتمام کار دین و ملت و در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقولست از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند می خورم بعزت و جلال خود که فرو فرستم بر جبال عرب نوری که پر کند ما بین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی امی را که بوی ایمان آرند شمار ستارگان آسمان

وصل

بجنانکه در کتب ثلاثه توریت

آسمان و در دستهای زمین همه ایمان آرند بربوبیت من و رسالت وی برگزیند از ملتهای پدران خود و برگزیند از زبان گفت موسی
علیه السلام پاکی تو خدایا و پاک است اسما تو تحقیق گرامی داشتی تو این پیغمبر را و شرف و بزرگی داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام
میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب میگردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت
او را بعدل تربیت کرده ام او را و برای عدل و داد بیرون آورده ام او را بعزت من که بنام نیکوی شما را از آتش آغاز کرده ام دنیا را
بابراهیم و ختم کرده ام بمحمد پس کسیکه دریابد او را و ایمان نیارد بوی و در نیاید در شریعت وی جدا از وی بیزار است و
در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده من که شاد است
بوی نفس من بنده مختار من خوشنودی نفس من افاضه میکنم بروی روح خود را و فرود میفرستم بروی حکم خود را پس ظاهر میشود
برای شما عدل را و خنده نمیکند و شنیده نمیشود آواز او در بازارها میگشاید چشمهای کور را و میشنواند گوشهای
کر را و زنده میگرداند دلهای مرده را بدرستیکه عطا میکنم او را آنچه هیچکس را نداده ام احمد که حمد میگوید خدا را حمدی تازه و قوی ضعیف
گردانیده نمیشود و مغلوب ساخته نمیشود و میل نمیکند بهوای نفس و خوار نمیدارد صالحان را که مانند کلک
ضعیفند قوی میگرداند صدیقان را و وی رکن متواضعان است و وی نور خداست که هرگز فرو نشیند ثابت میشود
بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و بتوریت وی منقاد میشود جن و انس و مراد بتوریت اینجا کتابی است
که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام که عظیم گردانیده ام
و قوی گردانیده ام ترا بحق و گردانیده ام ترا نور امتها تا بکشائی چشم کوران را و برهانی اسیران نفس و هوا را از ظلماتها
بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی برخیز و نظر کن و خبر ده بانچه میبینی پس برخاستم
و دیدم دو سوار را که پیش می آیند یکی بر حمار و دیگری بر جمل میگوید یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان وی که تراشیده شده اند
ابن قتیبه که از علمای امت تتبع و متفحص و متصفح کتب سابقه سماویه است میگوید مراد از صاحب حمار مسیح بن مریم است باتفاق یهودان
و نصاری پس چرا مراد از صاحب جمل محمد نباشد صلی الله علیه و سلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بر دست او است صلی الله علیه و سلم
نه بر دست مسیح و همیشه در اقلیم بابل ملوک بوده اند که عبادت میکردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت
بر کوب جمل مشهورتر است از مسیح بر کوب حمار و در کتاب شعیا آمده است که بر میکنند بادیها و شهرها را از قصور آل قیدار
و تسبیح میکنند و از بالای کوهها ندا میکنند و ایشانند که میگردانند برای حق سبحانه کرامت و پراگنده میکنند تسبیح او را
در بحر و بر و صفیر میزنند از اقاصی ارض و شتابان می آیند و میگویند بپایهای خود چنانکه میگوید کلگار کل را پایها مراد آمدن
بپای بجهت و شتافتن اتیان بیت است برای آن و بانگ برآوردن بتلبیه و رمل کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بنو قیدار عرب
اند زیرا که قیدار پسر اسمعیل علیه السلام است باجماع مردم و گفت ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر مکه و بیت و حجر اسود است

وصل

که استهزاء میکنند او را گفت شعیا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باشید من پناه گشته ام بعبهون که نام ملاست
خود را و در زاویه و حجر است که آبستن کرده می شود و نوبت زاده می شود او را و گفت پروردگار تعالی مکه را شاد شو ای عاقر
نطق کن به تسبیح که اهل تو بیشتر باشند از اهل من و مراد باهل خود اهل بیت مقدس را داشته باشد از بنی اسرائیل و حلج و عمد مکه
بیشتر باشند از انبیا و تشبیه کرد مکه را بزن نازائیده که نبود در وی نخست مگر اسماعیل علیه السلام و نازل نشد بر وی کتاب
بخلاف بیت المقدس که انبیا در آن بسیار بودند و مهبط وحی بود و نیز در کتاب شعیا آمده که حق تعالی بمکه گفت سوگند
خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق کنم اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم که
بر تو ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جبال همه از جای خود در روند و قلعها پست شوند و نعمت من از تو زائل
نگردد ای سکینه آگاه باش بنا می کنم بجص سنگهای ترا و بی آرام بجواهر و مکلل میکنم بلآلی سقف ترا و بر جدرهای ترا
دور میباشی از ظلم و ترس از ضعف هر سلاحی که صنعت کند صانعی عمل نمیکند در تو برخیز و روشن شو که نزدیک رسیده است
نور تو و وقار خدا بر تو بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه و سلم همچنین ذکر کرده حرم را که گرگ و بز یکجا بچرند و
انوار او آبهای او زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و بالجمله صفات آنحضرت و احوال شریف وی صلی الله علیه و سلم
در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در آن خفائی و اشتباهی باشد غیر آنکه اعدای دین نام شریف او را تغییر و تحریف کردند
و با وجود آن دلایل و شواهد آن ظاهر باهر است یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و صلی الله
علی سید الاولین و الآخرین و خاتم الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین **وصل** مجملا معلوم شد که ذکر شریف
حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در کتب سالفه سماویه مذکور و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی است اما اصل یهود
بجحد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه استنکاف و استبعاد و ارتداد رفته تحریف و تغییر و تبدیل دادند و دیگر بجا
بعضی حکایات و روایات که متضمن تعیین و تفصیل آنست آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد اهل عجمت
کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب مزید علم و یقین ارباب یقین و تحقیق و نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه و سلم
و علی آله و اصحابه اجمعین از سر آن نتوانست گذشت + گر بر چه میرود سخن دوست خوشتر است + ابو سعید خدری از
پدر خود مالک بن سنان که از شهدای احد است می آرد که گفت آمدم بنی عبد الاشهل را روزی تا بنشینم با ایشان و خدمت
کنم و بودیم ما در آن ایام صلح کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد
است بیرون می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرت گاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب میکنم از آنچه
گفت یوشع پس شنیدم مردی از قوم خود کسی که گوید نه تنها یوشع میگوید این سخن را تمام یهود یثرب می گویند این سخن پس بیرون آمدم
تا رسیدم بنی قریظه پس یافتم جماعتی از ایشان که ذکر کردند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و گفت زبیر بن باطا که ... یهود ...

وصل مجملا معلوم شد

طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمی‌کند مگر بخروج پیغمبری و ظهور وی گفت باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و
این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می‌گوید که چون قدوم آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مدینه را خبر دادم آنحضرت
را باین حکایت فرمود اگر اسلام می‌آورد زبیر و یاران او از رؤسای یهود اسلام می‌آورند یهود همه که تابعان او بودند و از
قتاده آمده که بودند یهود که استفتاح می‌کردند بر کفار عرب می‌گفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می‌یابیم ذکر او در
توریت تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از مغیره بن شعبه آمده که وی در آمد بر مقوقس و وی
گفت مرا اگر محمد علیه السلام نبی مرسل است و اگر میرسد قبط و روم را متابعت می‌کردند مرا او را گفت مغیره پس از آن اقامت کردم
باسکندریه و نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه در آمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط و روم از آنچه می‌یابند در صفت
محمد صلی الله علیه و سلم و بود در آنجا اسقفی که بزرگترین ایشان بود می‌آوردند نزد وی بیماران خود را پس دعا می‌کرد این را گفتم
مرا او را خبر ده مرا آیا باقی مانده است هیچ یکی از انبیا که بیرون نیامده است گفت نعم وی آخر انبیاست نیست میان او و
میان عیسی بن مریم هیچ یکی و وی نبی است که بتحقیق امر کرده است ما را عیسی بمتابعت وی و وی نبی عربی امی است نام او احمد
نه دراز است و نه کوتاه در دو چشم او سرخی است نیست ابیض و نه ادم اللون است موی او می‌پوشد جامه‌های درشت
را و کفایت می‌کند هر چه می‌یابد از طعام شمشیر او بر شانه اوست باک ندارد از هر که پیش آید او را مباشرت می‌کند قتال
بذات خود و با وی اصحاب وی اند که فدا می‌کنند خود را بوی دوست می‌دارند او را سخت‌تر از پدران و پسران خود و بیرون
می‌آید از زمینی که در وی درخت سلم است و از حرم بیرون می‌آید و بحرم دیگر هجرت می‌نماید و هجرت می‌کند بزمین شوره
خرما زار در می‌پوشد ازار بر وسط ساق خود و می‌شوید اطراف اعضا مخصوص می‌باشد بصفاتی که نبود انبیا را مخصوص
شده بر نبی بقوم خود مبعوث می‌گردد و وی بتمامه عالم و گردانیده می‌شود او را تمامه زمین مسجد و طهور هر جا که وقت نماز در آید تیمم می‌کند
و نماز میگذارد چون باز آمد مغیره ازین سفر و اسلام آورد خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را بانچه شنید روایت است
از سعید بن زید که پرسید پدر او زید بن عمرو در طلب دین پس آمد نزد راهبی که در موصل بود گفت مر زید را از کجا می‌آئی
گفت از بیت ابراهیم علیه السلام گفت چه می‌طلبی گفت دین می‌طلبم گفت برگرد نزدیک است که ظاهر گردد آنچه تو می‌طلبی در زمین تو و این زید بن عمرو
بن نفیل را موحد جاهلیت گویند و از ذبایح مشرکان نمی‌خورد توریت را بر قوم نمی‌خواند و در صحیح بخاری ذکر اوست
و از ابن مسعود آمده که خدا تعالی برانگیخت پیغمبر خود را از برای در آوردن مردی در بهشت و قصه‌اش آنست که آنحضرت
در آمد روزی در کنیسه و دید یهودی را که می‌خواند توریت را بر قوم خود و چون رسیدند بر صفت نبی آخر الزمان
خاموش شدند و باز ماندند از خواندن و در گوشه بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندند از خواندن

دیدیم میان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت وصفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وصورت وصفت ابوبکر را رضی
الله عنه وی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفتند شناختی صفت او را گفتم نعم پس گفتم خبر دهم ایشان را تا بدانم که چه
میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم گواهی میدهم که اوست گفتند می شناسی آنکس را که زانوی مبارک
او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که این یار اوست وخلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را قریش
گفتند والله نمی توانند کشت او را والله وی پیغمبر آخر زمانست غالب می گرداند او را خدای تعالی بر همه صلی الله علیه وسلم
و از صفیه بنت حیی بن اخطب یهودی که از امهات المومنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و نزول کرد بقبا رفت پدر من حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آنحضرت بیگاه در تاریکی شب و باز نیامدند
تا در آمد وقت شام شب چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که بثقل وکسل وغم واندوه که بالاتر از آن متصور نباشد در آمده
در خانه افتادند ومن محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار
غم واندوه شکسته شده ومحزون بودند که ایشان را فرصت وطاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد
در اثنای آن حال عم من از پدر من پرسید اهو هو ای آنمرد همان پیغمبر آخر زمانست که نعت وی در توریت خوانده ایم پس
پدر ما با عم می گوید نعم والله هو هو آری او است گفت بیقین میدانی که اوست گفت نعم والله بیقین میدانم که اوست گفت در نفس خود
بوی چه مییابی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام در عداوت او می کوشم پس هر دو شقی ازلی بعداوت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفتار وبال ونکال ابدی گشتند نعوذ بالله من ذلک وبعضی ازین اشقیا حیله و
نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی وتتمه صیانت حیات فانی ساخته بدرکات اسفل فرو رفتند وبعضی
دیگر از علما واحبار یهود که سابقه رحمت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام
مبادرت نموده احراز دولت وسعادت نمودند چنانکه عبد الله بن سلام وامثال وی رضی الله عنهم ومخیریق که حبر
عالم کثیر المال ونخیل بسیار داشت وبصفت آنحضرت را می شناخت غالب بود ومحبت بران بود وچون روز احد شد
گفت ای معشر یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است دریابید این سعادت را گفتند امروز روز سبت است
گفت هیچ سبت نیست پس گرفت سلاح خود را وبر آمد وایمان آورد وشهید شد ووصیت کرد که اگر کشته شوم امروز
همه اموال من برای محمد است بکند هر چه خواهد وبدهد هر کرا خواهد پس کشته شد وی رضی الله عنه وقبض کرد آنحضرت اموال
او را وبود عامه صدقات آنحضرت از ان اموال صلی الله علیه وسلم وقصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت بشنیدن
اخبار بعثت تا سیصد سال وروایات دیگر بیشتر از آن در دین مقصود ومشهور است واخبار دیگر بسیار آمده وفی المقدار کفایة
والله المستعان **باب پنجم** در ذکر فضایل وی صلی الله علیه وسلم که مشترک اند میان وی وانبیاء صلوات الله علیهم وسلامه

و سلامه علیهم و فضایل و کمالات دیگر تخصیص نموده او را پروردگار تعالی و تقدس و تبارک و همتا نیست در دنیا و آخرت یاوری
صلی الله علیه و سلم هیچ یکی از ایشان بدانکه حق جل و علی جواهر نفوس انسانیه را مختلف آفریده بعضی در نهایت مرتبه صفا و غایت
جودت و طهارت و بعضی متوسط و بعضی در غایت کدورت و نهایت ردارت و در هر قسم مراتب و درجات است
متفاوت و نفوس انبیا همه صافتر و جیدتر و ابدان ایشان نیز پاکتر از نقصان و سلیم تر از عیب … بسایر
نفوس بشری و با وجود آنکه همه در دایره کمال داخل و از غیر خود فاضل و کامل در میان ایشان نیز تفاوت و تفاضل
و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از همه اصح و اعدل مزاجا و اسلم و اتم بدنا و اصفا و ازکی روحا و اکمل و اتم خلقا و الطف
و اشرف نورا و هیچ خلاف نیست که وی افضل البشر و سید ولد آدم و افضل الناس منزلة و اعلی درجة است در حدیث آمده … انبیا
را از کمالات و کرامات حاصل بود آنحضرت را نیز مثل آن یا فاضلتر از آن حاصل با خصایص و مزایا که او را حاصلست …
را اما آدم علیه السلام داده شد این فضیلت را که حق تعالی پیدا کرد او را بدست خود و نفخ کرد در وی روح را و داده شد پیغمبر صلی
الله علیه و سلم این کمال را که متولی شد وی سبحانه شرح صدر او را و پیدا کرد و نهاد در وی ایمان و حکمت را پس متولی شد از آدم
علیه السلام خلق وجودی را و از سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم خلق نبوی را و اما سجود ملائکه آدم را که در حقیقت بجهت ابداع نور
محمدی بود در جبین او و ابراز آن نور در جبهه وی تشریف وی صلی الله علیه و سلم بتشریف ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
اتم و اجمع است از تشریف آدم با امر ملائکه به سجود زیرا که در اینجا حق تعالی با ملائکه نبود و خود جایز نیست بودن وی سبحانه
در اینجا اما صلوة و سلام بر محمد صلی الله علیه و سلم از وی سبحانه با ملائکه است و الا این فضیلت اشرف و اتم و اکمل و اعلی
و نیز در سجود از ملائکه تشریف و تعظیم بیش نیست که یکبار واقع شد اما صلوة و سلام افاضه انوار رحمت او و اسرار قدس
دایم و مستمر و متجدد است در جمیع ازمنه و مامورند مومنان با اشتراک در آن و اما تعلیم اسما مر آدم را دیلمی در مسند الفردوس
حدیث ابو رافع آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم متمثل گردانیده شد برای من امت من در ماء و طین و تعلیم کرده
شد مرا اسما کلها چنانکه آدم را تعلیم اسما شد آنحضرت را نیز شد با زیادتی علم بذوات و مسمیات و شک نیست که
مسمیات اعلا است از اسما زیرا که اسما برای تعیین مسمیات است و مسمیات مقصود بالذات و اسما مقصود بالغیر و
فضل علم بفضل معلوم اوست و اما ادریس علیه السلام فرمود حق تعالی در حق او و رفعناه مکانا علیا داده شد سیدنا محمد
صلی الله علیه و سلم معراج را و رفع کرد او را بمکانی که رفع کرده نشده هیچ یکی جز وی و اما نوح علیه السلام نجات داد او را حق سبحانه
کسی که با وی ایمان آورده بود وی از غرق و داده شد سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم این فضل را که هلاک کرده نشد امت
او بعذابی نازل از آسمان قال الله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم امام فخر رازی در تفسیر خود می آرد که آرام
… جبل و تولی نوح را با آنکه نداء داشت سفینه او را بر آب کرد با محمد عظیم تر از آن چنانکه روایت کرده شده

است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی بر کرانه آبی نشسته بود عکرمه بن ابی جهل پس گفت عکرمه اگر صادقی تو بخوان آن
سنگ را که در جانب دیگر از آبست تا شنا کند و غرق نشود و اینجانب بیاید پس اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و منقلع شد حجر از مکان خود و سیاحت کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بایستاد و شهادت داد برسالت وی
پس گفت آنحضرت آیا بسند کی میکند ترا ای عکرمه اینقدر گفت بگو تا رجوع کند بمکان خود پس اشارت کرد سنگ رفت بهمانجا که بود و
شنا کردن سنگ و غرق ناشدن او در آب عظیم تر و عجیب تر است از شنا کردن کشتی در آب و غرق نشدن او که خاصیت چوبست
و اما ابراهیم خلیل الله علیه السلام گشت بر وی نار نمرود برد و سلام و داده شد سیدنا محمد صلی الله علیه وآله وسلم مانند آن اطفای
نار حرب و سرد گردانیدن آتش جنگ کافران از وی و چه آتشی است جنگ که هیمه وی سیوف است و زبانه او حتوف و افروزنده
وی حسد و حطب او حرص و جد است قال الله تعالی کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله هرگاه فروزانیدند کفار
آتش را برای حرب سرد گردانید او را پروردگار جل و علا و بسیار خواستند که سرد کنند نور دین را بانکار پس ابا
آورد جبار قهار مگر آنکه تمام گرداند نور خود را و فرو میراند آتش شرور ایشان را و بستاند برای محمد سرور و ظهور او را و یابی
الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و مذکور است که گذشت وی صلی الله علیه وسلم شب معراج بدریای آتش که حکما آنرا
کره نار مینامند و بسلامت مانده از آن و روایت کرده است نسائی که محمد بن حاطب گفت طفل بودم مرا پس ریخت
دیگ جوشان بر من و سوخته شد تمام پوست من و برد مرا پدر من بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس ریخت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چیزی از آب دهن مبارک خود بر پوست من که سوخته شده بود و گفت اذهب الباس رب الناس و اشف
یافتم گویا هیچ آفتی بمن نرسیده بود و اما آنکه داده شد ابراهیم علیه السلام را مقام خلت داده شد محمد صلی الله علیه وسلم را مقام
محبت و مقام محبت عالیتر است از مقام خلت و حبیب کسی را گویند که بمقام محبوبیت رسیده باشد و اختصاص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بشفاعت عام و تکلم دران مقام اثر محبوبیت اوست و بعضی گویند که آنحضرت جامع است مقام خلت
و محبت را و خلت او اکمل و افضل است از خلت ابراهیم و کلام در آخر باب هشتم در بیان تخصیص آنحضرت بفضایل
آخرت بیاید و آنچه داده شده است ابراهیم صلوة الله و سلامه علیه کسر اصنام را به تبر شکست سیدنا صلی الله
علیه وسلم اصنام را که مضبوط بودند در دیوارهای کعبه باشارت چوبی و این نیست مگر بقوت ربانیه و قدرت الهیه که گفت
جاء الحق و زهق الباطل و داده شد ابراهیم علیه السلام را بنای بیت الحرام و داده شد آنحضرت وضع حجر اسود را
در آن مقام چنانکه در قصه بنای قریش مذکور است و حجر الاسود نسبت به بیت نسبت قلب دارد و نسبت بدن بلکه سویدای
قلب او است و آمده است الحجر الاسود یمین الله که استلام کرده می شود چنانکه استلام کرده می شود ایمان
نزد عهود روز قیامت او را چشم و زبان خواهد بود که زایران خود را خواهد شناخت و شفاعت خواهد کرد پس

پس عمل آنحضرت در تربیت بهد قوی‌تر و کامل‌تر از فعل ابراهیم باشد و اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام از گردیدن
عصا اژدها را غیر ناطق داده شده است سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مانند آن از فریاد کردن و نالیدن چوبی که در مسجد بود از
فراق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات بیاید و امام فخر رازی در تفسیر خود آورده است که روزی ابوجهل لعین خواست که سنگی بر آنحضرت
بیندازد و خسته گرداند پس دید بر دو بازوی آنحضرت دو اژدها و بگریخت از ترس و داده شده است موسی علیه السلام ید بیضا
و روشنائی آن که می‌پوشید بصر را و آنحضرت تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیده خیره در جمال باکمال وی خیره می‌شد مثل ماه
و آفتاب تابان پر نور روشن بود و اگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی هیچکس را مجال نظر و ادراک حسن وی ممکن نبودی و همیشه جبین وی
نوری بود که انتقال کرد از اصلاب آباء و ارحام امهات از زمن آدم تا انتقال بصلب عبدالله و رحم آمنه سلام الله
علیهم اجمعین **فایده** و قتاده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه آنحضرت گزارد و شب ابر و باران بود و تاریک
بود پس آنحضرت شاخ خرمائی بدست وی داد فرمود برای تو روشن می‌گرداند از پیش و پس ده گز و چون بخانه رسی در خانه
ی بینی در وی مار سیاهی را بزن آنرا و بیرون کن رواه ابونعیم و در صحیح بخاری و کتب دیگر مذکور است که عباد بن بشر و اسید
بن حضیر که در شب تاریک از ملازمت برآمدند و در دست هریک عصای بود پس روشن گشت عصائی که در دست
یکی از آن دو کس بود در روشنائی آن راه رفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصائی که در دست دیگری بود در روشن گشت و
خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین نور بود و نور از اسماء شریف اوست و بخاری در تاریخ و بیهقی و ابونعیم از حمزه
اسلمی آورده اند که گفت بودیم ما با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان
من تا جمع شدند همه را از آن روشنائی و باک نشد هیچ یکی و انگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم یکی از صحابه را بدعوت کردن قومش بسفر فرستاد وی نشانی درخواست کرد که حجت باشد او را پس
انگشت شریف میان دو چشم وی زد از آنجا بیاض و نوری پیدا شد پس عرض کرد آن صحابی و گفت می‌ترسم که
مردم برص خیال نکنند چنانکه در قصه موسی علیه السلام نیز آمده بیاض بیضاء من غیر سوء پس نقل کرد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آنرا بتازیانه وی و این احادیث ادل دلیل اند بر نورانیت آنحضرت و سرایت نورانیت وی بجمادات دیگر
بمانند عصا و تازیانه ایشان چه جا ذوات و اعضاء ایشان نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و اما شگافته شدن
دریا برای موسی علیه السلام شکافتن آنحضرت قمر را اعظم‌تر از آنست که آن تصرفیست در عالم ارض و این تصرف است
در عالم سماء والفرق بینهما واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان دریائیست که آنرا مکفوف خوانند
و دریای زمین نسبت بوی حکم یک قطره دارد بنسبت بحر محیط و برین تقدیر آن دریا منفلق شد برای آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که گذشت از آن در شب معراج و این عظیم است از انفلاق بحر برای موسی علیه السلام

واما اجابت دعای موسی در هلاک فرعون اجابت دعوات آنحضرت لا تعد ولا تحصی است واما آنچه داده شده است موسی
علیه السلام از تفجیر انهار از حجر و برآمدن چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت انفجار آب از انگشتان وی این ابلغ واکمل است
ازان چه حجر از جنس ارض است که بیرون می آید ازان ینابیع بخلاف برآمدن چشمها از گوشت و پوست واما آنچه فرمود
حق تعالی وکلم الله موسی تکلیما داده شده است سیدنا مثل آن در شب اسرا و زیاده بران از قرب و دنو و نیز مقام
مناجات مر آنحضرت را فوق سموات علی سدرة المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات
مر موسی را طور سیناست و مقام مناجات محمد سموات علا واما آنچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت
لسان چنانکه آمده است واخی هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجایی که
متصور زیاده بران بلکه مانند آن و بود فصاحت هارون غایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی
افصح منی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصهٔ آن مشهور است واما آنچه داده شده است
یوسف علیه السلام از شطر حسن داده شده است سیدنا تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزی که منقولست در حلیه
شریف وی صلی الله علیه وسلم دریابد که تفاصیل حسن جمال که در صورت با کمال وی بود در هیچ انسانی نبود همچنانکه
یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت و لمعان وجه بود که دیگر انرا نبود اما این ملاحت و جمال که در صورت و
شکل شریف وی بود در هیچ کس نبود صلی الله علیه وسلم فقد حسنه و جماله واما آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رویا
و تاویل منام مجموع آنچه منقول و معلوم است ازوی سه چیز است یکی در رویت کواکب و شمس و قمر سجده کنند مر او را دوم
در رویای صاحبی السجن سیوم رویای ملک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم چندانست که از حد عد و حصر
بیرونست و کسیکه تتبع کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد ازان اعجب عجایب و سر انجام است که مذکور شود بعض
ازان در محلش واما آنچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید که چون مسح می کرد آهن نرم میشد و
چوب خشک سبز می شد در دست وی و برگ می دمید و مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که گرگین و لاغر و نزار
و خشک شده مانده بود و نرم گشت پستانهای وی و ریزان شد ازوی شیر زیاده از مجرای عادت در این دو
صورت نیز نرم ساختن چیزهای سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد
سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم روایت کرده است که چون فتح آمد آنحضرت غار را مایل گردانید سر
مبارک خود را بسوی سنگ تا پنهان کند شخص خود را پس نرم کرد خدا تعالی سنگ را تا در آورد سر خود را در سنگ و
استراح کرد بسنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد بازوی شریف وی در آن و گشت معجزه بیت المقدس مثل
خمیر پس بربست بدان دابه خود را و تسبیح کرد جبال با داود و تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه وسلم واما آنچه

داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سید ما و
سلطان ما صلی الله علیه وسلم مانند آن و زیادت بران اما کلام طیر که فرموده و علمنا منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و
تسبیح کرد در دست وی حصی که جماد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسموم و کلام کرد
آهو و شکایت کرد با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طایری آمده و گرد سر مبارک گردید
و سخنی گفت فرمود که دردناک ساخته است کسی از شما این طایر را بجهت بچهای او باید باز گرداند بسوی وی بچهای
او را و قصه کلام ذئب با آنحضرت مشهور است اما ریح که واقع شده است غدوها شهر و رواحها شهر می برد تخت سلیمان را
هر جا که می خواست از اقطار ارض داده آنحضرت را براق داده شد که سریعتر بود از ریح او بلکه تیزتر از برق خاطف و
بجا آورد از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا برد او را در بلاد و نبی ما را ارض پیچیده شده و گرد
آورده شد بسوی او تا دید مشارق ارض و مغارب آنرا و فرق است میان کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند بسوی وی ارض
اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بروی
و خواست که بر بندد او را بستونی از ستونهای مسجد تا بازی کنند بوی اطفال کوچه و نیز جن مسخر گردانیده شد برای
سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلیمان استخدام کرد جن را و آنحضرت اسلام کرد ایشان را و اما تسخیر کرد
جن و انس و طیر و از جنود سلیمان چنانکه فرمود و حشر لسلیمان جنوده من الجن آنحضرت را ملائکه تا جبرئیل و میکائیل جنود شدند و عد
طیور از جنود سلیمان عجیب تر آنست قصه کبوتر غار که در ساعت آمد و آشیانه ساخت و بیضه نهاد و نگاه داشت او را از عدو
دین و مقصود از چند حکایت و روایات است تحقیق حاصل شد بآسان ترین طریق و اما اعطای سلیمان ملک را که فرمود
بعد وی کسی را سید ما مخیر گردانیده شد میان آنکه ملوک شاه نبی باشد و اختیار کرد بندگی را که ملکی عظیم است که زوال نیست
مر او را میسر نشد کسی را بعد از حضرت وی اینچنین ملکی صلی الله علیه وسلم و اما آنچه داده شد عیسی علیه السلام از
ابرای اکمه و ابرص و احیاء موتی داده شده است سید ما محمد صلی الله علیه وسلم که رد کرد چشم ابو قتاده را که بر رخسار
افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه پیشتر بود و روایت کرده شده است که امرأة معاذ بن عفرا برص داشت شکایت
آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بران بچوبی که در دست داشت دور کرد حق تعالی برص را از وی و نقل کرد این در سر
لدنیه از امام فخر رازی و بیهقی در دلایل النبوة قصه مردی آورده که گفت برسول خدا صلی الله علیه وسلم ایمان نمی آرم مگر زنده
گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد آنحضرت بر قبر او بایستاد و ندا کرد یا فلانه پس از قبر آواز برآمد لبیک
و سعدیک یا رسول الله الحدیث و احیاء موتی از آنحضرت متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز
تسبیح حجر و سلام بر کعبه شریفه سلام کردن حجر و نالیدن جذع از فراق وی اتم و ابلغ است از تکلم موتی و اما دانستن عیسی

علیه السلام آنچه می خوردند قوم وی و ذخیره می کردند و بود از حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم زیاده از حد حصر
و احصا واقع شده و لما برداشتن عیسی را بآسمان آنحضرت را در شب معراج بالاتر از آن بجائی بردند که هیچ کس را نبردند و مخصوص
ساختند بمزید درجات و سماع مناجات در خلوت حظیرهٔ قدس بانواع مشاهدات و کرامات فالحاصل هرچه تمامهٔ انبیا و رسل
علیهم اجمعین از فضایل و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود شعر خوبی و شکل و شمایل حرکات و سکنات
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * صلی الله علیه وسلم وعلی آله وصحابه قدر حسنه وجماله وحسب فضله وکماله وجوده ونواله وصل این
فضایل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اما فضایل و معجزات دیگر که مخصوص بآنحضرت صلی الله
علیه وسلم که آنرا خصایص وی صلی الله علیه وسلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عد و حصر ولیکن آنچه ظاهر بود در قید و ضبط علما
مذکور میشود و خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات و احوال و معجزات و
بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بی فایده است و متعلق نیست بدان حکمی الآن ولیکن الحق آنست که گذشت و
صواب آنست که فایده بران مرتب است اول علم بجلال شریف وی و تحقیق آن سعادتی است که نوعی از کمال است
و عظیمه و مهم تر آنکه تحقیق اتباع و اقتدا موقوف است بران تا دانسته شود و عمل کرده شود و بیان باز این قسم را چهار قسم کرده
اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه وسلم از واجبات و حکمت در این زیادت قرب و درجات زیرا که تقرب بفرض
اکمل است از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است در برداشتن بار تکلیف و تعظیم اجر آن و مدار بر قسم
ثانی چند آورده ایم و استیفای آنرا بکتب قوم حواله کردیم ذکرها فی المواهب چنانکه وجوب نماز ضحی بقولی و صواب خلاف آنست اگرچه در حدیث
آمده است امرت برکعة الضحی ولیکن تحقیق آنست که سنت موکده است و امر ایجابی نیست و مراد بدان نماز نیست که بعد از برآمدن
آفتاب گذارند که آنرا مردم نماز اشراق گویند و صلوة الضحی نماز چاشت را گویند و قول عائشه رض ما رایت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یسبح سبحة الضحی محمول برین نماز است و چنانکه نماز وتر و رکعتی الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده و در حدیث احمد و طبرانی
نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم سه چیز بر من فریضه است و بر شما تطوع وتر و رکعتین فجر و رکعتین ضحی و قول
باختصاص وتر بر قول امام شافعی است و نزد امام ابوحنیفه بر همه واجب است و چنانکه نماز تهجد بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته
اند که بر امت نیز فرض بود پس برداشته شد از ایشان و بعضی از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه وسلم نیز برداشته
شد و چنانکه مسواک نیز و در حدیث آمده است که آنحضرت علیه السلام مامور بود بوضو نزد هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک
و در احادیث دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حرمت یعنی
چیزهای که بر وی صلی الله علیه وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه وسلم و همچنین تحریم صدقه بر قول
صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه وسلم انا لا ناکل الصدقة رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از

از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید پس تواند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت
حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصایص است تحریما او تنزیها و چنانکه تحریم زکوة بر آل و موالی آنحضرت چنانکه در فقه
مقرر شده است **فایده** و از امام ابو حنیفه اباحت آن مرویست در زمان وی و چنانکه اکل چیزیکه رایحه کریهه داشته باشد
مثل سیر و پیاز چنانکه در احادیث آمده است و چنانکه تحریم کتابت و شعر و قول تحریم بر تقدیری صحیح است که میدانست
کتابت و شعر را و تحقیق آنست که دو چیز از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی آمد بحکم طبع و جبلت و تحقیق این در قصه صلح حدیبیه
بیاید ان شاء الله تعالی و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که ازواج و
امهات المومنین اند و زوجات اویند در بهشت و وی صلی الله علیه و سلم اعز و اشرف است از آنکه بنهد نطفه پاک خود را در
رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلمه و اما تسری بامه جایز است باتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص است بوی صلی
الله علیه و سلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است انبیاء را علیهم السلام و مما
که اختصاص نسبت بامت مراد است و چنانکه اباحت صلوة بعد العصر و چنانکه جواز وتر راحله با وجود وجوب و چنانکه
صلوة جنازه بر غایب نزد حنیفه و نزد شافعی عام است مر همه امت را و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب
صیام بیاید ان شاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر با اجنبیات و جواز خلوت با اجنبیه و درینجا کلام است که باید در مجلس و
چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را در زیادت بر نه پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح
بلفظ هبه از جانب امراة که ببخشد زنی نفس خود را طلب نکند مهر را بی ولی و بی شهود و اما از جانب آنحضرت لا بد است
از لفظ نکاح و تزوج و آنحضرت را جایز بود که تزویج کند زنی را بر دیگری بی اذن او و اذن اولیای او و چنانکه نکاح بی رضای
زن و اگر رغبت می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نکاح زنی که شوهر ندارد لازم می شد بر وی اجابت وی و حرام می شد
دیگرانرا خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب می شد بر شوهر طلاق وی و درینجا امتحان ایمان وی بود قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و اهله و ولده و الناس اجمعین لهذا واجب بود بر مردی که طعام و شراب
دارد و محتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت نزد احتیاج وی و فدا کردن نفس خود را بر وی صلی الله علیه و سلم قال النبی
اولی بالمومنین من انفسهم و مصدق آنست قصه زید و زینب حاصل این قصه آنست که حق تعالی تزویج کرد زینب را
پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
میترسید از اظهار آن تا ضعفاء الایمان در ورطه هلاک نیفتند پس وحی آمد تو از خدا بترس و خلاف امر او مکن از مردم چه میترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را و آورد در خانه و بعضی مفسران و ارباب سیر را درین مقام کلامی است که لایق نیست
بمنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام با امراة عزیز و در قصه

داود علیه السلام زن و دیگر از تمام انبیا علیهم السلام عایشه است از آن گردانیدن تحقیق را بجای مهر چنانکه بعضی آورده
رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است بودی گفت اصح وجوب است و ذات جنب و بردن عایشه قسم
میان ایشان خبر داد اکثر علما خلیفه نیز در آن اند و آنچه می کرد بطریق تفضل بود نه وجوب و در حل جمع میان زن و عمه
و خاله و دو خواهر نه در سیاست اخت وام و بنت و گفته اند که وجه جمع این خصایص با نسبت نکاح در حق صلی الله علیه وسلم حاکم بر حرمت
زنان و مردان همه حکم داده تعالی و بودند مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هر چه خواهد از جاریه
و مانند آن و مباح شده است اقتال بمکه و دخول که بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح باید انشاء الله تعالی و از خصایص
آنحضرت یوز که حکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای خود و ولد خود و بود و ستم و قربت حمت مباح بود
او را قسمت کند اراضی را بیت از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک تمام اراضی و ممالک را گفت غزالی رحمة الله
علیه و دین صلی الله علیه وسلم که قسمت میکند ارض جنت را و ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه وسلم **وصل** و اما
خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنکه از قبیل احکام باشد از قبیل صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی خصوصا صفات
و احوال باطن که عالم مجلس نیست آن نرسد و گو از آن بعضی صفات ظاهر است که علما عدد خصایص آن نموده ذکر کرده اند و معجزات
همه از این قبیل است که اکثر هیچ یک از انبیا ظاهر نشده و لیکن آنرا باب جدا نهاده شد و اعظم جهت و کثرت انها و فضیلت اعلی
و اکمل وی صلی الله علیه وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیشتر از ارواح خلایق پیدا کرده و ارواح سایر
ملکوت را از روح وی منشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان
روح و جسد بود کما رواه الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز نفس ارواح انبیا از روح او رسیده تشعشع و کل
آی اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضلهم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم
و تا آنکه آفتاب روح او در پرده غیب بود کواکب ارواح انبیا که مثنوی از او بودند ظهور نمودند و چون آفتاب عزت
وی ظهور کرد محو و مختفی شدند بعینه مانند ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان در طلوع آفتاب چنانکه ابوهریره روایت
کرده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول الانبیاء در خلق و آخر ایشان در بعث و از جمله فضایل عظیمه
آنست که داده شده است مراو را جوامع الکلم مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره از خواص باب کلام
ختمی محمدیت چنانکه در باب حلیه شریف شمایل بیان گذشت از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم اول کسیکه گرفته
شد از وی میثاق ربوبیت او را الست گفت بلی و آن روز کما جاء فی الحدیث و از اینجا است که آدم عالم همه از برای وی پیدا
کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود وی است نوشته شد نام شریف وی بر عرش و ابواب جنت و ما فیها و از انجمله
آنکه حقتعالی گرفت عهد از انبیا در روی که چون مبعوث گردد ایمان بیارند بوی و نصرت دهند او را و ذلک قوله تعالی

وصل
از خصایص آنحضرت صلعم

و اذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا گذشت و از انجمله آنست که واقع شده است اخبار و بشارت بوجود شریف در
کتب سابقه چنانکه گذشت و از انجمله آنست که واقع نشده در نسب شریف تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا
چنانکه در عهد جاهلیت عادت بود و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که برگزیده شد
از بهترین قرون بنی آدم قرنا فقرنا و بیرون آورده شد او را از بهترین بهتران قبایل چنانکه در حدیث آمده است که خدا
برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم
پس منم برگزیده ترین برگزیدگان و بهترین بهتران و بهترین بهتران باشد صلی الله علیه و سلم و در وقت ولادت
شریف بتان همه سرنگون افتادند و جن اشعار خواندند و برآمد از شکم امه مختون و لطیف بی حرکت و ناف بریده و در
وقت ولادت ساجد و رافع نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دیده مادر او که نوری از وی برآمد
که روشن شد بان کوشکهای شام و جنبانید مهد وی و جنبانیدن ملائکه و تکلم کرد در مهد و نوشته اند او را که چون سیر کرد
ماه قمر در مهد میل میکرد بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را در گرمی و این
نبود بلکه در اوقات متعدده واقع شده بخصوص زمان صغر که همراه عم خود ابو طالب بسفر رفته آمده بحیرا راهب او را
بشناخت و لهذا سایه داشتن در خصایص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح
آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتیکه صغیر بود در بنی سعد و دوم در ده سالگی سوم نزد بعثت چهارم در
شب معراج و از انجمله فشاردن جبرئیل است او را در ابتداء وحی تصرف کردن او در وجود شریف وی و این از خصایص
شمرده اند و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی در روضه بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است
هر عضو آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک و لسان او را در قول
خود فانما یسرناه بلسانک و در و ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر و ما طغی و وجه او را در قد نری تقلب وجهک
فی السماء و عنق او را و ید او را در ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم نشرح لک صدرک و وضعنا
عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علی و از این است که گاهی
در وقت خواندن اللهم صلی علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر کرده
می و در وقت فرستاده الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاد و از انجمله آنست که حق تعالی مشتق ساخت از اسم خود که محمود است
احمد و محمد تسمیه کرده و نشد پیش از وی باین اسم هیچ احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله
علیه و سلم گفته شعر وشق له من اسمه لیجله ۞ فذو العرش محمود و هذا محمد و بعضی گفته اند که این شعر ابو طالب
است کذا ذکره البخاری فی تاریخ الصغیر و از انجمله آنست که پروردگار تعالی میخورانید و مینوشانید او را طعام و شراب بهشت

چنانکه ذکر صوم وصال بیاید ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب و
تاریکی آن چنانکه میدید در روز روشنائی روز چنانکه در حلیهٔ شریف وی صلی الله علیه وسلم گذشت و از انجمله آنست که چون پای
در سنگ فرو میرفت و در ریگ پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر مرفقین آنحضرت در سنگ مکه مشهور
است و اثر جای نعل شریف در مسجد بنی معاویه در مدینه واقع است و بود آب دهن آنحضرت که شیرین میگردانید
آب شور را و کفایت می کرد طفل شیرخواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سفید بود و موی نداشت و نه متغیر اللون و موی دار چنانکه از مردم می باشد و بعضی این را از خصائص نشمرده اند که
لحیه [illegible] آمده است که برداشت وی صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را در دعا تا دیده میشد بیاض ابطین و بعضی گفته اند
از بیاض ابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از کندن موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی باقی میماند
و بتحقیق آمده است که آنحضرت نتف می کرد شعر الابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله بن اقرم خزاعی گفت
که نماز گزاردم با آنحضرت و نظر کردم بسوی عفرة الابطین وی صلی الله علیه وسلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض غیر
خالص باشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر گردانیده بود مکان را اعفر والا اگر خالی می بود مطلقا از آثار شعر
اعفر نمی بود و این چنین گفته در مواهب و گفته که نعم اینجا آنچه اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه وسلم آنست که نبود در ابطین وی [illegible] و او را
رایحه کریهه بود بلکه طیب الرایحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز
و سمع غیر وی و در خواب میرفت چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل وی صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و هرچه نزد وی سخن
می کردند می شنید و این لازم است بانفی عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضو بخواب شامل است
تمام انبیاء را علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را در نیافت
تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافت و بعضی گفته اند
بجهت حکمت تشریع قضا یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد
این را ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده ما تثاءب نبی قط هیچ پیغمبری خمیازه نکرد و برین روایت این از خصائص نباشد
و تعلیق میکند این روایت بخاری در صحیح که تثاءب از شیطان است و ننشست مگس بر بدن مبارک وی و نمی نشست و شپش در
جامه وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز و همچنین انبیاء دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن
از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باه می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر
از تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است
و نمی افتاد آنحضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را سایه در آفتاب و همچنین است بجای [illegible]

عجب از این عزیزان که ذکر چراغ نکرده‌اند و در حدیث طویل دعائیکه خوانده آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشایخ میان
سنت و فرض فجر خوانند در خواست است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته و اجعلنی نورا و چون
آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نباشد و چون مشی می‌کرد با دراز قامتان دراز تر می‌نمود از ایشان و نمی‌نشست
مگس بر جامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام بطریق اولی نمی‌نشسته باشد و نمی‌گزید و نمی‌مکید
خون او را و اثر وی را ایذا نمی‌کرد و سببش همچنین است عبارت توهم و مراد عدم وجود ظلمت و آنکه در سبب بعضی ایجاد
واقع شده که کان نعلی توبه مراد بدان حقیقت نیست کذا قالوا و از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم انقطاع کاهنان است نزد بعثت وی و حراست آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله
عنهما محجوب و ممنوع نمی‌شدند شیاطین از آسمانها وی می‌در آمدند در آسمانها و می‌آوردند چیزهای آن جا را و القا می‌کردند بر کاهنان
که قوی بودند که ارواح ایشان را با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و بآن علاقه کسب می‌کردند علوم را از ایشان و
می‌افزودند در عبارات از پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود
و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می‌گشتند و چون متولد شد حضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ممنوع شده اند و باز داشته شدند از عروج و دخول سموات و گفته اند که تولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه
آسمان و تولد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از تمامه آسمانها و هر که قصد کند که بآسمان بر آید و استراق سمع کند رمی کرده شود
بشهاب که شعله از نار است و هرگز خطا نمی‌کند بعضی را می‌کشد و بعضی را روی می‌سوزد و بعضی را فاسد و تباه می‌گرداند
اعضا را و فاسد می‌گرداند عقل را فایده پس می‌گردد غول که گمراه می‌کند مردم را در بیابان و این ظاهر نبود پیش از زمان
بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذکر نکرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در ابتدای مروی صلی الله علیه وسلم
و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود پیغمبر گفت پرسیدم زهری را آیا انداخته می‌شد نجوم در جاهلیت گفت نعم ولکن تغلیظ
تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وسلم و ابن قتیبه گفته که رجم بود پیش از مبعث آنحضرت
ولیکن بعد از مبعث وی شدت کرده شد در حراست و بعضی گفته اند که ستاره می‌افتاد و رمی کرده میشد
آن شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود ذکره البغوی و از انجمله آنست که آورده شد او را براق
شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شدند او را برهنه پشت و از ینجا معلوم می‌شود که انبیا را نیز
براق بود و روایات همبرین است ولیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وسلم آوردند یا هر یکی
را براقی بود براندازه شان و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت
جبرئیل علیه السلام براق آهسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ناظر در قول اول است و ابعد

اعلم در شبی از شب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بمسجد اقصی و بر آورده شد بمحل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری
و نگاه داشته شد از نظر با سوی حق ما زاغ البصر و ما طغی و حاضر گردانیده شد برای وی انبیا و امامت گردانید ایشان را
و ملائکه را و مطلع گردانید او را بر بهشت و دوزخ و برده بجائی که علم هیچ کس بآن نرسد و دید پروردگار تعالی و تقدس را
بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید ان شاء الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان کلام و رویت و مشرف گردانید
او را در یک حالت برویت جمال خویش و هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر نشده و از انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند
با آنحضرت آنجا که سیر میکرد و مشی می کردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را امر فرمودند که پیش روید پس پشت مرا برای
ملائکه بگذارید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست
که داده شد او را کتاب عزیز در حالی که امی بود و هیچ چیز نخوانده و ننوشته و مشغول نشده بمدارست و نه در آمده
بمکتب و ازینجا معلوم می شود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و سلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است
و بهیچ سببی و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری
از ملاحده و معطله و قرامطه در تغییر و تبدیل وی راه نیافتند بآن تا در نشدند بر اطفاء نور وی و تغییر کلمه از کلمات
وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و یهود و نصاری بر تغیر و تبدیل و ابطال
و افساد وی قال الله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و این کتاب عزیز مشتمل
است بر جمع کتب و جامع است اخبار قرون سالفه و احوال امم ماضیه و شرایع و احکام را که نشان آنها پیدا نیست
و نمیدانند آنرا مگر یکی و دوی از احبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم و تعلم آن با اینهمه ایجاز و اختصار و تمام کلام
در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید ان شاء الله تعالی و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای
دیگر یاد نمی داشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن
میسر و آسان است مر اطفال و غلمان را در مدت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعه حرف بجهة تسهیل و تیسیر و تشرف
و ترحم و تفصیل و تحقیق سبعه حرف در شرح مشکات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد
تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل و ارق و
معجزات انبیا منقرض شدند و باقی نماند از آنها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست او را و همین
است سر سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و حفظ
توریت و انجیل را بر انبیا و احبار گذاشت لاجرم راه یافت بآن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را بجمع کردن در
مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد در کتابت صحابه را پس گفته نشود که چون خدا

آن بود احتیاج بجمع آن در صحایف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که اینجا دلیل قوی است بر بودن بسمله جزو هر سورت
از جهت اثبات آن در قرآن والا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز شود و جوابش آنست که نوشتن بسمله بر
سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله بمنزله است برای فصل میان سور چنانکه بعضی متاخرین کتابت اسماء سور و عدد
آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب شبهه گردد و گردانیدن قرآن معجز بیان میان کلام ناس نیز از برای
حفظ اوست تا اگر حرفی زیاده و نقصان کنند متغیر گردد نظم او و همه کس دانند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و برگماشتن
مردم بر یاد گرفتن آن و تکرار است بدان تا همیشه جماعه را بران داشته که یاد می گیرند و می خوانند نیز از اسباب حفظ است
تا اگر شیخی مهیب عظیم یک حرف یا یک نقطه تغییر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند اینهمه از اسباب حفظ الهی است
قرآن را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول از کنجها که تحت عرش
است نداده هیچ یکی از پیغمبران را مثل آن و از انجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مفاتیح خزاین و بشارت ده شد
بوی و ظاهرش آنست که خزاین ملوک فارس و روم همه بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم
است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرد و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب
در دست علم الهی و نهاده اند آنرا مگر وی مفاتیح خزاین رزق و قسمت آن در دست این سید کریم نهادند قوله صلی الله
علیه وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از انجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین است
و مبعوث است بجن و انس و اینجا هیچ خلافی نیست و بعضی بملائکه نیز گفته اند و بعضی تمامه اجزای عالم گفته و لهذا شهادت
میدادند برسالت وی صلی الله علیه وسلم و سلام میدادند بروی اشجار و احجار مانا که مراد اینجا ایصال فیض وجود و
اتمام و اکمال آن خواهد بود و قد مر الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اشکال
آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسی بروی زمین نمانده
پس ایشان کافه خلق باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در بعثت نبود
بلکه اتفاق افتاد و بحادثه که واقع شد که بدان منحصر شدند خلق درین جماعه اما پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم عموم رسالت
وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که مقصود از عموم بعثت
آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مر اهل عالم را از شرق و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله
عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بر احمر و اسود و مراد
باحمر عجم اند و باسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سبزی هست و در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع
شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگرچه بجا رفته حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع و مال

کلام شیخ همین است و مشکل گفته می شود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعای
وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده می شدند قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی
نبعث رسولا و بتحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسلست جواب گفته اند ازین اشکال بعضی اگر توانند بود که
دعوت نوح بتوحید رسیده باشد بتمامه مردم را از جهت طول مدت بقای وی در عالم و تمادی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند
شیخ ابن دقیق العید گفته که جایز است که توحید عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی
قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر
وی نیز مبعوث شده باشد و نوح دانست که ایشان ایمان نیاوردند وی پس دعا کرد بر هر که ایمان
نیاورد چه از قوم وی و چه از قوم وی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و
منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما ارتقای شریعت اوست
تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح و غیر وی در صدد آنند که مبعوث
شود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی کذا قیل و الا پوشیده نماند که این راجع بعموم
نسخ شریعت غیر اوست و این خصیصه دیگر است که وی خاتم انبیاست صلی الله علیه وسلم و مقصود درینجا عموم رسالت
است و شمول آن کافه ناس را فقد بر قول بعضی یهود که محمد مبعوث است بعرب خاصه فاسد است و تناقض است چه بر کلام قایل
کردند رسالت او را و صادق داشتند او را چه رسول کاذب نمی باشد و او خود دعوی کرد که مبعوث است بکافه ناس باید
که صادق باشد و مرجع این کلام بآنست که خبر واحد در مقابله نص مقبول نیست فافهم و از انجمله آنست که نصرت داده شد
برعب و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص بیکماه آنست که در بلد وی صلی الله علیه وسلم و بلاد اعدای وی مسافت بیشتر از یکماه
نبود و این خصوصیت حاصلست مر او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این رعب حاصل است و مانا که این خصوصیت
اضافه بانبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت
بالفعل او را برعب حاصل می باشد چنانکه بعد از حرب و قتال می شود و اما آنکه در دلها رعب و ترس و ملاحظه و اندیشه باشد
عام است در انبیا و در ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از انجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند
در حروب بجنود ملائکه و این مرتبه هیچکس از پیغمبران را نبود و این معنی بتفصیل در بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر معلوم
گردد و از انجمله آنست که حلال گردانیده شد غنایم برای وی و امت وی صلی الله علیه وسلم و حلال گردانیده نشد برای
هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنایم حلال باشد و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال نبود اکل آن
جمع می کردند و آتشی از آسمان پیدا میشد و می سوخت آن را و این علامت قبول بود و حلال گردانیده شد مر

مر این امت مرحومه را و این فضیلت و توسعه و مکرمت و تخفیف مر ایشان را گفته اند که داده شد آنحضرت را آنچه موافق
شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مایل و متلذذ بدان و گرفتن آن بقهر و غلبه و تعب و مشقت و مقاسات
است پس نخواهند که فوت شود ایشان را تنعم و تمتع بدان و از انجمله آنست که گردانیده شد مر او را و مر امت او را تمام روی
زمین مسجد که جایز است نماز در آن و مخصوص نیست سجود بموضعی از آن و از انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان
تیمم است و در شریعتهای دیگر طهارت جز باب درست نبود و همچنین جایز نبود ایشان دیگر را نماز جز در امکنه مخصوصه که
کنشت و کلیسای ایشان باشد اینجا جای سوال میماند پس در سفرهای ایشان در صحراها و بیابانها می گشتند و از کنشت و کلیسای
خود دور می افتادند چکار میکردند و نماز می کردند یا چیزی دیگر بنا می کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا فایده
تصفح از علما درین باب نمی یابم جز آنکه در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت می کرد در زمین و میگذارد
نماز هرجا که وقت آن می درآمد و تعلیق کرد آنرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث حایک
آورده که نماز نمی گذارد هیچ یکی از انبیا تا می رسید محراب خود را و درین دو نقل ذکر امت نیست و بالجمله کلام درینجا
خالی از اشکال و احتمال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور است و دیگران را
این هر دو نبود و مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور میان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود
ایشان را نماز جز در جایی که بیقین میدانستند طهارت آنرا و این امت را جایز است در آنجا که یقین ندارند نجاست آنرا
نظر بظاهر حال والله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سایر انبیا علیهم السلام و همین
قرآن عظیم که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوتاه ترین سورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر
یا آیتی که بمقدار آن باشد پس باید نگریست که بچه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافیست که در آخر باب معجزات
ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ
پیغمبری نخواهد بود و قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان
انبیا همچو داستان مردیست که بنا کرد خانه را و تمام کرد آنخانه را مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف
می کردند مردم آنخانه را و تعجب می کردند می گفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیا
ام و چون عمارت تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمیت انبیاست
و شرع او موبد است تا روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است و بیشتر است از امم تمامه انبیا
و اگر در می یافتند او را انبیا اتباع می کردند و تحقیق این در باب فضایل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را خاتمیت وی صلی الله علیه وسلم مستلزم ناسخیت نیست بلکه

این خصیصه جدا است و از انجمله آنست که فرستاد خدای تعالی وی را صلی الله علیه وسلم رحمة للعالمین مراد برحمت اگر هدایت است
مقصود ازین ارسال بکافه خلایق است اگرچه همه اهتدا نیافته باشند در ظلمت شک و ارتیاب مانده و اگر عام تر
دارند مراد شمول فیض وجود ویست مر تمامه کاینات را بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب سیوم گذشت
و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیا را باسمای ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا زکریا
یا عیسی یا یحیی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر به یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و در ندا کردن
باین دو اسم ترحم و تحبب است که مخفی نیست و اهل زبان محبت ازین شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد
برامت ندا کردن آنحضرت باسم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و آواز
بلند کردن و بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و خفض صوت و در تفسیر آمده است که ثابت بن قیس
در گوش وی گرانی بود و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس شریف نمی آمد
روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آمد پیش ما و نمی نماید پس بخواندند او را و تفقد نمود
و از سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیه و من جهیر الصوتم می ترسم که آواز بلند کنم و حبط
کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از ایشان نیستی و راضی شد آنحضرت از وی و فرمود زندگانی میکنی تو
بخیر و میمیری بخیر بشارت داد او را بالجنت و کشته شد وی در روز یمامه رضی الله عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبا بیاید
ان شاء الله تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات و حسن ادب در آنست که باید و بر در نشینند
تا آنحضرت خود برآید و مشرف سازند و در جای خود کلام در غایت ادب زیاده برین باید و از انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی
بحیات او و بلد او و عصر او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجمیع اقسام وحی و تحقیق
این در باب بعثت بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که فرود آمد بروی اسرافیل علیه السلام و پیش از وی بر هیچ پیغمبری نیامد طبرانی از
حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که فرمود فرود آمد بر من اسرافیل و فرود نیامد بر هیچ پیغمبری و نه بر هیچکس دیگر
آمد و فرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر می خواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی پیغمبر باش و بادشاه پس نگاه
کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و توجه گوئی پس ایمای کرد جبرئیل علیه السلام بسوی من که تواضع
کن و بنده باش فرمود که اگر من میگفتم پیغمبر و بادشاه باشم سیر میکردند با من کوهها از زر کذا فی المواهب اللدنیه
و نه که اسرافیل علیه السلام یکبار و دو بار آمده باشد بر وی بلکه وی از ملازمان درگاه نبوت بود و صاحب سفر السعادت
می نویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وسلم بهفت رسید جد وی عبدالمطلب وفات کرد و عم وی ابوطالب تشریف

بشرف کفالت وتربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی
قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تمام کرد انگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد
که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وسلم واز انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم بهترین اولاد آدم است روایت
کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که انحضرت فرمود انا سید اولاد آدم یوم القیامة وچون
روز قیامت از همه مهتر وبهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت وعزت وکرامت را انجا ظهوری
خواهد بود که هیچ کسی را دران مقام جای دم زدن نباشد الا اورا صلی الله علیه وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین
مثل این نکته گفته اند ونزد ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا
فخر وبیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی که وی صلی الله علیه وسلم مر حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیاید
معرفتی که بحق او دارد کس ندارد ونعمتهای که بوی واصل است بکس نیست وتواند که حمد بمعنی محمودیت باشد
یعنی چنانکه وی روز قیامت ممدوح ومحمود باشد کسی نبود روز روز اوست وشان شان او وبقول خود ذلک
اثبات تحدیث کرد بانکه این فضیلت که من یافته ام فضل وکرامتی است از خدا او یافته ام آنرا از پیش خود ونرسیده
ام بآن بقوت خود که فخر کنم بان کذا قالوا وتواند که مراد آن باشد که مرا باین سیادت که نسبت باولاد
آدم حاصل است فخری نیست فخر من بنسبتی است که بحضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از اقوام
در تفضیل ولایت انحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم میگویند وبعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در حقیقت بفنا
ونیستی در احدیت حق است نه بانچه از اثار وجود وتحت حیطه تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری والله اعلم وهمچنانکه
سید اولاد آدم است سید تمامه خلایق است واکرم ایشان است نزد خدا از تمامه انبیا ومرسلین وملایکه مقربین از
اهل سموات وارضین واز انجمله آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه وما تاخر شیخ عزالدین
عبد السلام گفته رحمة الله علیه از خصایص آنحضرت آنست که خبر داده شد اورا در دنیا بمغفرت وتعلق کرده نشد که حق تعالی
خبر داد هیچ یکی را از انبیا بمانند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگرچه همه انبیا مغفورند وتعذیب انبیا جایز نیست
ولیکن صریح خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت واخبار کرده نشد بدان وتصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه وسلم
که از غم واندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد وبه شفاعت در مغفرت ذنوب ورفع درجات
ایشان مشغول شد صلی الله علیه وسلم وکلام درین آیت سابقا گذشت واز انجمله آنست که قرین وی اسلام آورد ودلیل
این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست
از شما هیچ یکی مگر انکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن وقرین وی از ملایکه گفتند یا رسول الله ترا هم این حال

حال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد و یاری داد مرا پروردگار من بر وی پس اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی
گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست آنحضرت صلی الله علیه وسلم واکثر بر آنند که مراد
حقیقت اسلام است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنست که جایز نیست
بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را باوردی و حجازی در مختصر روضه و قومی گفته اند که نسیان نیز جایز
نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم و همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه بی
تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان و در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و
شرایع و وحی است و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف
واقع کذبست و منقصت که در جب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم ازان معلوم است بیقین
عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وسلم در هر باب که
باشد در هر چیز که بود مذهب جمهور علما آنست که نسیان در افعال جایز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس
چاره نیست از قایل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و ادراک امت سعادت اقتدا و ابقای حصه بشریت و
احکام جبلت در ذی صلی الله علیه وسلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق دران که موجب نسیان افعال و ما هو
حق می شده باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح از عالم است والله اعلم بحقیقة الحال واما خطا اگر مراد بآن خطا
در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در اقتدار اساری بدر کما قالوا اما آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه
متردد گردد که دو رکعت گذارده شد یا سه فرمود شک از شیطان است و از انجمله آنست که میت سوال کرده می شود از آن
حضرت در قبر و گفته می شود که چه می گفتی تو درین مرد که مبعوث شده در میان شما الحدیث کذا قالوا و ازین کلام
معلوم می شود که امتان انبیاء دیگر مسئول نمی شدند از ایشان در قبر و استیناس واقع می شود باین کلام میان
قول که بعضی علما گفته اند که سوال قبر از خصایص امت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم برزخ ایشان را
تمحیص و تطهیر از ذنوب کرده در عالم آخرت می برند کذا قالوا والله اعلم و از انجمله آنست که جایز است که سوگند خورده
شود برای خدای عز و جل بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نه بغیر او از ملائکه و انبیاء و غیرهم شیخ عز الدین ابن عبد السلام
گفته باید که مقصور بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی نیست صلی الله علیه وآله وسلم
کذا ذکر فی المواهب اللدنیه و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج وی صلی الله علیه وسلم
بعد از وی قال الله تعالی وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن

آنحضرت وزجهت آنکه امثال ایشان ازواج او نید در بهشت و فرموده وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة
الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبید الله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دنیا برود من عایشه رضی الله عنها را بخواهم
پس نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که نزدیک شقی طمع کرد در عایشه صدیقه رضی الله عنها پس
خوانند بروی این آیت و ممنوع شد از آن واین در مخیرات است که ایشان را مخیر گردانید در آنکه دنیا و زینت
آنرا خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست وجدا افتاد از آن حضرت در حل او خلاف
است و امام الحرمین و غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند بر غیر وی
و در جواز نظر دو وجه است و اشهر منع است و حکم امومت در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز
خلوت و نفقه و میراث و تعدیه میکنند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت اخوات مومنین است
بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب حرمت ازواج آنست که آنحضرت زنده اند در قبر شریف
ولهذا گفته اند واجب نبود برایشان عدت وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت را بی تخییر کرد چنانکه
آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در تهیگاه او بیاض پس جدا کرد
او را اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تنصیص کرده بران قول دیگر حرام نیست
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را
در زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر
از رجم او و در روایتی که مفارقت کرد بعد از وطی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و حرام نیست
اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن الآن فایده نیست جز علم باحوال
شریف چنانکه در خصایص که از قبیل احکام اند گفته اند کما مر سابقا و از انجمله آنست که حرام بود رویت
اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود برایشان کشف
روی و کفین است برای حاجت مانند شهادت و جز آن چنانکه جایز است سایر عورات را فی به القاضی
وگفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بی خلاف در وجه و کفین و جایز نیست مر ایشان را کشف
آن در شهادت و جز آن و نه اظهار شخوص مگر در آنچه ضرورتی باشد مثل براز و استدلال کرده است بانچه در موطا
که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و زینب
بنت جحش را ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وی و صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی

تمسک کرده که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و
تحقیق بودند ازواج مطهره که بیرون مے آمدند برای حج و طواف می کردند و صحابه و تابعین سماع میکردند
احادیث را از ایشان و ایشان مستترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین
معنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امرے مشهور و وجه مقرر است پس
غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست ایا نفی فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام او است یا ابهام را داخل
ضرورت سازد نه بر ظهور اشخاص امهات المومنین در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است
که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم ما یعنی گروه زنان می کشادیم روی و چون میدیدیم که مردمان
میرسند می انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المومنین صفیه در هجوم طواف نمے توانست کرد
آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر بر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بود و ارتکاب انکه مثل قبه
و عماری چیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در اسماع حدیث تواند که در پرده میکرده
باشند و از عبد الواحد بن ایمن از پدرش آمده که گفت در آمدم بر عائشه و بر وی درع بود سطبر ظاهر
این در روایت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جایز است بر زنان از کشف وجه و کفین
بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی ماند والله اعلم فتدبر و از انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده
می شوند به سوی وی فرزند آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب
علی کرم الله وجهه بر آمد و در حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که هذان ابنای ابنتی اللهم
انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و در حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها میفرمود بخوان نزد من هر دو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را و می چسپانید
بخود و در امام حسن فرمود ان ابنی هذا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکے ازین
دو در مسجد آمده بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر بر نداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند
صحابه از درازی سجده و گفت مگر وحی آمده به سوی تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شد مرا پس
ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت آیت مباهله ندع ابنائنا هم برین است
و از انجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سود مند نیست روز قیامت مگر نسب من و سبب
من مراد به نسب اولاد است و به سبب ازدواج و لهذا تزوج کرد امیر المومنین عمر بنت فاطمه را بامیدواری اتصال
با آنحضرت با ین این قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از انجمله آنست که تزوج کرده نشود به

بر بنات وی صلی الله علیه وسلم یعنی اگر دختری از دختران آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید آن مرد را که
بالای وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را
که مسلمان شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت
آمد صلی الله علیه وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر ابی جهل
را و شما هیچ نمیفرمایید پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را نام داماد آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید و یاد نگاهداشت
رضای مارا و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند او را
و ایذا کنند فاطمه را من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نشود دختر رسول
خدا و دختر دشمن خدا در حباله یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند او را پس آنحضرت علی
مرتضی کرم الله وجهه آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر
علی که نکاح کند بر فاطمه تا مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و می ترسم که آزار کنی فاطمه را
که لازم می آید از آن آزار من و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها ولیکن چون خواستگاری
علت ایذا است جاری گردانیده شد در جمیع بنات فقیر و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب
مسجد نبوی که در مدینه است چه بدرستی است و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن
نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر کرد این کار را
با اعتراف بآنکه این محراب در زمان آنحضرت بود مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب
الآن آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بلکه تغیر داده شده است از آنکه
بود کافر نمی گردد و در روایات آمده است که دور کرده شد حجابها که در میان بود پس دید آنحضرت کعبه را و بنا
کرد محراب مشاهدةً عین کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را حقا و بی شک و
شبهه زیرا که شیطان تمثل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمی تواند برآمد و نمود او را قدرت نداده اند
که بر آن حضرت درین باب قدرت تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من رآنی فقد [illegible] الحق مراد همین دیدن
در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رآنی فی المنام فقد رآنی یعنی اگرچه حق تعالی شیطان
را قدرت بخشیده است که بهر صورت که خواهد برآید ولیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد آنند

حتی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس نیز تواند بر آمد و اقرار کرد و بازی داد زیرا که وی سبحانه خالق هدایت ضلالت است هر دو در اینجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمامه انبیا را و شیطان متمثل نمی تواند شد بصورت هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصایص آنحضرت آورده صلی الله علیه وسلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شرط نیست که بصورت خاص بیند هر کسی دید ایشان را دید و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران صورت بوده در مدت عمر خود و بعضی تنگتر ازین گرفته که بصورتی بیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند کسی که به پیش ابن سیرین که صاحب تعبیر رویا بود می آمد و می گفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده اگر بصورتی وصف می کرد که نبود آنحضرت بران صورت میگفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را می گویند که سند این حدیث صحیح است والله اعلم و کسیکه با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و بعضی اند که دیدن بصورت خاص و صفت معلومه وی ادراک حقیقت او است ولی آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور محدثان برانند که بهر صورت که بیند آنحضرت را دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت در حال آینه است هر کرا آینه خیال صاف تر و نور اسلام منور تر رویت او درست تر و کامل تر کلام در تحقیق این مقام بسیار است و در شرح مشکات جمله از آن آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده که من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظه کسیکه دید مرا در نوم سرانجام است که بیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند چه تخصیص برویت در منام چیست مگر که گویند این رائی را رویتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی گناهکاران بشومی گناهان خود محروم باشند از رویت جمال چندگاه و بعضی مواطن بخلاف این رائی که از حرمان و خذلان محفوظ باشد و وجه دیگر آنکه مراد برویت در یقظه رویت تاویل رویا و صحت اوست یا این مخصوص است باهل عصر وی صلی الله علیه وسلم که خبر داد که هر کرا از اهل عصر برویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت نیز مشرف خواهد شد و این معنی اظهر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت بدرستی سرامت ملازمت

بملازمت شریف نمیتوانند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرموده من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظه ز
تواند که این بشارت باشد بعضی مستعدان مقربان درگاه و سالکان راه را گاه و بیگاه باین نعمت مشرف
شده اند حال بجائی رسد که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رویت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در یقظه بعد از موت خلاف است صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است که گفت سیدی
است با این از هیچ یکی از صحابه و من بعدهم بتحقیق ثبت شد اندوه فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا مرد وی
رضی الله عنها باندوه نهانی بعد از آنحضرت به ششماه بر قول صحیح و خانه وی همسایه قبر شریف بود نقل کرده نشده
از وی رویت آنحضرت در مدت فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از نفس خود چنانکه در توثیق عری
الایمان بارزی و بهجة النفوس بن ابی جمره و روض الریاحین عفیف یافعی و دیگر تصنیفات وی شیخ
صفی الدین بن المنصور در رساله خود و هم در مواهب عبارت ابن جمره را نقل کرده است که گفت بتحقیق ذکر
کرده است از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رآنی فی المنام فسیرانی فی
الیقظه که دیدند آنحضرت را در منام پس از آن دیدند در یقظه و پرسیدند از حضرت وی از اشیاء که مشوش
بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را بکشاد کار و نمود طریق اظهار آنکه از آن کشاد حاصل شد و همچنین آمد بی
زیادت و نقصان و گفت که منکر یا تصدیق دارد بکرامات اولیای یا نه اگر ندارد با وی بحث نتواند کرد بهر چه اثبات
کنند وی تکذیب خواهد کرد و اگر تصدیق دارد باید گفت این از انجمله است زیرا که کشف کرده می شود
مر اولیا را بخرق عادت از اشیاء عدیده غریب بر عالم علوی و سفلی که سایر ناس را با آن
راه نیست و هم صاحب مواهب گفته که شیخ ابو منصور در رساله خود گفته که میگویند که شیخ ابو العباس
قسطلانی در آمد یکباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مر او را اخذ الله بیدک یا احمد دستگیری
کند ترا خدا تعالی یا احمد و از شیخ ابی السعود آورده که گفت زیارت می کردم شیخ ترا که شیخ ابو العباس مکی
است و مشایخ دیگر را از صلحا عصر پس مشغول شدم و منقطع شدم از همه و فتح کرده شد بر من پس نبود مرا شیخ
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مصافحه می کرد مرا آنحضرت بعد از هر نماز و گفت شیخ ابو العباس حرار که در آمدم بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یکبار دیدم آنحضرت را که می نویسند مناشیر اولیا را بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من
که محمد نام دارد با این منشوری گفتم یا رسول الله نمی نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی پس فرمود آنحضرت
علیه السلام که او را نامی است غیر این و امام حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب مشاهده میکنند
در بیداری ملائکه را و ارواح انبیا را و می شنوند از ایشان آوازها و اقتباس می کنند از ایشان انوار و استفاده

می‌کنند فواید و حکایت کرده شده است از سید نور الدین ایجی والد سید صفی و سید عفیف الدین که شنیدند در تعقیب
زیارت جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی و در مواهب لدنیه ازین قبیل حکایات می‌آرد
که احتمال یقظه و منام هر دو دارد و می‌آرد که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز
در عوارف المعارف از شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه می‌آرد که فرمود تزوج نکردم تا آنکه فرمود
مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
ثبته الله فی مقام الصدق والیقین در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابو الحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی
که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ
جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله الازهری الحسینی رضی الله عنهما می‌آرد که گفت حاضر شدم
بمجلس شریف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه و بودند در مجلس مانند ده هزار مرد نشسته بود
شیخ علی بن هیتی در مواجهه شیخ زیرا که مقری بود پس گرفت او را اینکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش
شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده نمی‌شد از ایشان مگر نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ
از کرسی و ایستاد در پیش روی شیخ علی هیتی با ادب و تیز می‌کرد نظر را در روی پس ازان بیدار گشت
شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس ازین جهت تادب ورزیدم
و فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت وصیت کرد بملازمت تو گفت شیخ علی
بود آنچه دیدم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند دران روز هفت مرد
از اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشایخ در رویت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یقظه
بر قاعده علم و اقوال علما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت شریف در یقظه
مراد را متواتر شده بدان اخبار و حاصل بان علم قوی است که منتفی است ازان شک و شبهه لیکن واقع می‌شود
مرائی را از غیبت حس و خصوص طرف از جهت ورود حال که ضبط نمی‌توانند کرد آنرا عبارت و مراتب ایشان
دران رویت متفاوت و مختلف است و گاهی در منام می‌بیند یا در غیبت حس و آنرا یقظه خیال می‌کنند و گاهی خیالی می‌بینند
و آنرا رسول گمان می‌برد بلکه دیدن آن من النوم والیقظه است نعم ارباب قلوب که همیشه قائم بمراقبه و توجه
خالص اند از کدورات نفسانیه و معرض اند از دنیا و اهل آن مطلقا و مشتاق و عاشق جمال شریف وی
و هیبت مبارک دستگیر ایشان که بیرون آید از تمام اهل دهلی خود و بینند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چنانکه شیخ
عبد القادر گیلانی رضی الله عنه که متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی و تصور کند در عالم

هرکه کلام میکند درحالت ذوق وانسلاخ از عوایق جسمانیه وحکایت می کند از شیخ ابی العباس مرسی که گفت اگر
پوشیده شود جمال آنحضرت بیک چشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم واین نیز محمول بر دوام مشاهده حضور
در رعایت سنن وآداب وسلوک مناهج اوست صلی الله علیه وسلم بطریقه قول وی صلی الله علیه وسلم
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه وگفته است بدر اهدل درعقب حکایت شیخ ابو العباس مرسی
که این تجویزی است که واقع نمی شود مانند در کلام مشائخ ومراد آن است که محجوب نیست بحجاب غفلت ونسیان
بجهت دوام مراقبه وحضور واستحضار در اعمال واقوال واراده نکردی که محجوب نیست از روح شخص آنحضرت بدیده
سر که آن مستحیل است والله اعلم این خلاصه واختصار عبارت مواهب است که نقل کرده است در انکار
رویت در یقظه بچشم سر گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الصدق والیقین وخلصه من کدورات الظن
والتخمین که دوام مراقبه وحضور واستیلای شوق وغلبه محبت ودیدن بچشم خیال وتصور مثال مرتبه ایست
که ارباب طلب واصحاب سلوک بدان متمتع ومحظوظ اند سخن در رویت میرود از صورت ومثال وهمچنانکه
جایز است که در منام جوهر شریف آنحضرت متصور ومتمثل گردد بی شوب تمثل شیطان در یقظه
نیز حاصل گردد وآنچه نایم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه ببیند چنانکه از حکایت بهجة الاسرار
ظاهر می شود وچنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل
عبا پوشیده بحج می آیند وتلبیه میکنند حمل این حال نیز بر منام ومبالغه در یقین خلاف ظاهر است وتمثیل
ملکوتی بصورت ناسوتی امری مقرر است واین مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد
ولازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند ولیکن در بعضی وجوه حکم صحابی داشته باشند واگر غیبتی از
عالم حس باستیلای ذکر اثبات کنند بی ثبوت نوم مانعی نیست ونوم تعطل حواس است بغلبه رطوبت مزاجی بر دماغ
واینجا غیبت حواس باستیلاء ذکر وشهود است ودر یقظه است نه در نوم وبالجمله دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی می شود ودر یقظه نیز می نماید وآن شخص شریف که در مدینه در قبر
آسوده وحی است همان متمثل می گردد ویک آن متصور بصور متعدده عوام را در منام می نماید وخواص را در یقظه
وصاحب مواهب خود گفت که هر که تصدیق بکرامات اولیا دارد وقابل است بانکه منکشف میگردد با ولی
اشیا در عالم علوی وسفلی مشکل ومشتبه نگردد بر وی چیزی ازین باب وامام غزالی
گفته که هر چه عامه در خواب می بینند خواص در بیداری یابند وهر چه آنها را یک حاصل شود اینها را
بوجه والله یقول الحق وهو یهدی السبیل تنبیه اگر چه رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام حق ثابت

است بیشک و شبهه ولیکن گفته اند که آنچه رائی بشنود از احکام ملک الملکة ابری شک در رویة بلکه از برای
آنکه از برائی ضبط مفقود است در حالت نوم کذا قاله و مراد از احکام شرعیه که مخالف قرار داد دین است
والا بعضی علوم که ازین قبیل باشد در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث
که مروی است از حضرت وی نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت
تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم اولا در روایت که در نقطه است بعضی مشایخ
نیز همچنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم و از جمله خصایص آنحضرت آنست که نام نهادن بنام
شریف وی میمون و مبارک و نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ایستاده کرده می شوند دو بنده در درگاه حق پس امر
میکند حق تعالی ایشان را به بهشت میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل و مستحق شدیم ما بهشت را
حال آنکه عمل نکرده ایم که جزا میدهی تو ما را بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیراکه سوگند
خورده ام بر نفس خود که در نیاید آتش را کسی که نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است
پروردگار تعالی بآنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو و از علی
بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مایده نیست که نهاده شود و حاضر شود بروی کسیکه نام او
احمد و محمد است مگر آنکه پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مایده در وی هر روز دو بار رواه
ابو منصور الدیلمی و نیز آمده که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در ان و آمده که مجتمع
شوند قومی برای مشورت و در ایشان کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در ان مشورت و آمده که
هر کرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت کند و به بهشت در آرد قال البوصیری **شعر** فان لی ذمة منه بتسمیتی
محمد و هو اوفی الخلق بالذمم کاتب حروف یکباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان باستاده
حاضران مجلس شریف گفتند که محمد عبد الحق سلام میکند و آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آتش
دوزخ بر شما حرام است ظاهرا این بشارت نتیجه این تسمیه است که کردند و علما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف
و در تکنیه بکنیت آنحضرت که ابو القاسم است اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه و بعضی از جمع میان تسمیه و تکنیه
منع کرده اند و برخی افراد را تجویز نموده و این قول اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است در مذهب
امام شافعی رحمه الله علیه منع است مطلقا و امام مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقا و مذهب ثالث جایز است
مر کسی را که نامش محمد نیست و کسیکه تجویز کرده است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بحیات آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهو الاقرب انتهی و از انجمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای قرائت حدیث
آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز بلند کرده نشود چنانکه در حالت حیات چون تکلم می کرد

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی زیرا که کلام مروی صلی الله علیه وسلم که مروی و مأثور
است بعد از وی در عزت و رفعت مثل کلام اوست که مسموع میشد از لفظ شریف وی و باید که خوانده شود بر مکان
عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند مردم بر مالک رحمة الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را
و میگفت میگوید شیخ چه می خواهید شما حدیث یا مسایل اگر می گفتند مسایل می خواهیم زود بیرون آمدی
خانه و تعلیم می کرد ایشان را مسایل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد از درون جواب مسایل را
و اگر میگفتند حدیث می خواهیم می در آمد مغتسل را پس غسل می کرد و جامه سفید می پوشید و عمامه بر سر
می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بر آن
و تجمل [illegible] بود و تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بر آن کرسی مگر در وقت تحدیث و میگویند
که امام مالک این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و به تحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر
تحدیث بر غیر طهارت و بود اعمش که چون بر غیر طهارت می بود تیمم می کرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر
آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است
چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراءة حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قلب ادب
است با آنحضرت و قلت احترام است مر او را و قطع حدیث اوست از جهت غیر او خصوصا مر فاسقان و مبتدعان را
بودند سلف که قطع نمی کردند حدیث را و تحرک نمی کردند و اگر چه ضرر وری و آفتی میرسید در ابدان ایشان و صبر
میکردند بر آن از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده اند که یکبار حضرت امام مالک را عقرب
شانزده بار گزید و وی نجنبید و صبر و تحمل کرد آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر جناب حدیث نبوی صلی
الله علیه وسلم اگرچه معذور بود در آن و حرکت و قیام بضرورت خود گنجایش دارد خصوصا که منضاف گردد
با آن مالا یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از انجمله آنست که ثابت می شد صحبت هر کسی را که مجتمع میشد و ملاقی
میگشت با آنحضرت یک لحظه و میدید جمال مبارک او را یک نظره و لحظه این را در خصائص آنحضرت نوشته اند
گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت با امتداد اجتماع و طول مصاحبت حاصل می گردد و اینجا بیک نظر
و یک لحظه بحصول می پیوست و اینچنین کسی را صحابی می گویند بقول اصح مختار پس از خصائص داشتن این
صفت نسبت بمردم دیگر است نه نسبت با انبیا علیهم السلام و چنانکه گفته اند که در تابعی نسبت با صحابی اینچنین نیست

بلکه انجا بعد از اجتماع حاصل می گردد بقول اصح نزد اهل اصول و چندی از خصایص شریف که ذکر کرده اند مشترکست میان آنحضرت و سایر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان بصورت و عدم تثاوب و مانند آن کما صرح به بعض العلماء و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا می شد چنانکه گفته اند که بمجرد آنکه نظر شریف از آن حضرت براعرابی محض می افتاد نطق می کرد بحکمت و در قوت القلوب می گوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرای مصطفوی افتد چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بریاضات حاصل نگردد و این از معجزات و خصایص سید انبیا باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام نبود این را خصایص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصایص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند از جهت ظاهر کتاب و سنت که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس سخن کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان چنانکه از سایر روات حدیث را بانفراد صحابی فسق و غریب نمی خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان اگرچه بعضی از ایشان ملابس فتنه شدند و بحسن ظن میگویند که ملابست فتنه و وقوع ایشان دران بخطا در اجتهاد و تاویل بود و نظر می کنند در فضایل و مآثر ایشان در امتثال و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت و حضور ایشان در غزو و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت ناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق حمیده که نبود در هیچ امتی از امم سالفه و نیز جمهور علما بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افاضل ملت اند و هر که بعد از ایشان است بمرتبه ایشان نمیرسد و بعضی از علما مثل ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین است و غیر وی درین مسئله تکلم کرده اند و گفته که باشد در جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبایر بوده و کسانیکه زده شد بر ایشان حدود و تمسک کرد باحادیث که در فضل آخر امت ورود یافته و بعضی از محدثین گفته اند که خیریت و افضلیت مخصوص باصحاب است که ممتد بود صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه و استفاده ایشان از آن حضرت و مختار قول اول است و حق آنست که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل آخر امت وارد شده از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه یومنون بالغیب بان وجه تفسیر کرده اند و الله اعلم و از جمله خصایص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بقول خود السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر مراد باین اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت بخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود

رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم ما چون می گذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گفتیم السلام علی الله السلام
علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی به ما آورد بجانب ما فرمود مگوئید
السلام علی الله زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقایص و مخافات و سلام بخشنده بندگان است
ازان سلام بر وی که موهم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون نشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله
والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین که چون
این را گفت رسید به عبد صالح را که در آسمان و زمین است الحدیث پس درینجا تخصیص واقع شد بسلام
بر آنحضرت و دیگر را بالعموم گذاشت و اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصایص است
نیز وجهی دارد و وجه این می گویند که چون در اصل شب معراج ورود بصیغه خطاب بود که از جانب
رب العزة سلام آمد بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد ازان همین صیغه گذاشتند و در کرمانی
شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی می گفتند نه بصیغه خطاب
والله اعلم و در بعضی کلام بعضی عرفا واقع شده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت
و سریان وی در ذراری موجودات خصوصا در ارواح مصلین است و بالجمله درین حالت از شهود وجود و حضور آن
حضرت غافل و ذاهل نباید بود بامید ورود فیوض انوار و برکات روح و فتوح وی صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنست که داد جواب
بر کسیکه بخواند او را آنحضرت جواب دادن اگرچه آن کس در نماز باشد و شاهد این حدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز
میکردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا
رسول الله من در نماز بودم ازان جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است خدای تعالی استجیبوا لله و للرسول
اذا دعاکم لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی میشود تارک آن آیا نماز باطل می شود یا نه
صاحب مواهب می گوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه و غیر آن که باطل نمی شود و بعضی برآنند که باطل می گردد و از حدیث
چیزی معلوم نمی شود والله اعلم و از انجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل دروغ گفتن بر غیر او نیست
و هر که دروغ بربندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت وی ابدا اگرچه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از محدثین
و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر
را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند ایمه او را درین قول و حق آنست که دروغ بربستن بر آنحضرت
فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است و لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه

اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت و الله اعلم و از انجمله آنست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمداً و سهواً مذهب مختار اینست و همچنین
انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از انجمله آنست که جایز نیست بر آنحضرت
زیرا که این نقص است و نه اغما طویل و همچنین انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تنبیه کرده است
سبکی بر آنکه اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از غلبه اوجاع است بر حواس ظاهره نه قلب
زیرا که وارد شده است که خواب نمی‌کند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاه داشته شده است
دلهای ایشان از نوم که سبکتر از اغماست پس از اغما بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته
است که جایز نیست انبیا را عمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور
است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب را حاصل شده بود بروی پرده و برطرف شد و امام فخر رازی
در تفسیر قول حق سبحانه وابیضت عیناه من الحزن گفته است که غالب شد بروی بکا و نزد غلبه بکا بسیار
می‌شود آب در چشم گویا سفید شده است به سفیدی آن آب و دلیل صحت آن قول آنکه تاثیر حزن در
غلبه بکا است نه در حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که وی علیه السلام اعمی شده
بود بالکلیه پس گردانید او را حق تعالی بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
بصر وی از کثرت بکا و احزان و او دریافت میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارک وی انداختند
قوی شد بصر وی و رفت نقصان انتهی پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است مدخول
است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاهای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن تحکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرمود فارتد بصیرا و مقاتل
گفته است که ندید یعقوب شش سال تا آنکه کرد او را قمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه
بکاست نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر
حزن در عمی نیز باشد مشهور آنست که هیچ پیغمبری اصم نبود اما بعضی از ایشان اعمی بوده‌اند والله اعلم و از انجمله آنست
که هر که دشنام دهد آنحضرت را و تنقیص کند بوجهی از وجوه بتصریح یا کنایت واجب است قتل وی در آنجا اتفاق
است اختلاف در آن است که این قتل بطریق حد است یا بنفس باید کشت و طلب توبه باید کرد یا نخست
روت که توبه باید جست و اگر توبه آورد بخشند و مختار قول اول است و این بر تقدیریست که مسلمان باشد و اگر
کافر باشد و اسلام آورد در میگذرند و این مبحث در آخر کتاب بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست

و آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهرچه می خواست از احکام اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود باوی صلی الله
علیه وسلم بهرچه خواهد حکم کند دوم آنکه بهر حکمی وحی جدا میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت
وی حکم دو شهادت دارد و قصه آنست که آنحضرت خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد اتباع
حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد بر من که فروخته ام و هر که از مسلمانان سوی آمد با اعرابی میگفت
وای بر تو پیغمبر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود
آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه نگرفته ایم ما ترا گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا بخبر
آسمان آیا تصدیق نکنیم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهادت خزیمه را بجای
شهادتین مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر
محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت مر مردی را که معروف است نزد ایشان
بصدق بر هرچه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر اعرابی بعلم خود و جاری ساخت
شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس بدین معنی در حکم شهادتین باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد
آنحضرت ام عطیه را که از فضلای صحابیات است بنیاحت بعد از نزول آیت مبایعت نسا که در آنجا واقع شده ا
ولا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدادند مرا بر نیاحت در جاهلیت و چاره نیست
مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را
و تخصیص است مر او را از نیاحت آل فلان خاصه و شارع را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهرچه خواهد و چنانکه
رخصت کرد اسما بنت عمیس را بترک سوگواری کردن بر جعفر ابن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه
ماتم بپوش و سوگ دار بعد از آن هرچه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد ابو برده نیار را بتجویز اضحیه بزغاله جذعه
قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز از قربانی محسوب نیست ابو برده گفت یا رسول
الله من شتابی داشتم که شتابی کردم در ذبح آن و گفتم که امروز روز اکل و شرب است پس خورانیدم اهل و
عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر بزغاله که بهتر از گوسفند گوشت دارد آیا کفایت میکند
از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را برای وی
و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است وان امراة وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت را قبول نیفتاد
مردی فقیر ایستاده بود گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر وی
میکنی گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تن دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد

گفت ندارم چند سوره از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بآنچه که با تست از قرآن و تعلیم کن او را مهر
کن آنرا و نمی باشد قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت آنست که تپ کرده میشد چنانکه دو کس و از جمله خصائص
تپ زده شوند از جهت مضاعفت اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت
۳ روز برای عیادت و پرسش احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج
مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از ۳ روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف
وی قطیفه که می گسترانید زیر خود و این هر دو امر جایز نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه
از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از انجمله
آنست که زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در مجلس باید و از انجمله آنست که زمین نمی خورد
جسد شریف او را صلی الله علیه وسلم همچنین نخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و از بعضی اولیا
نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از چهارده سال تفحص کردند همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب
آن بود که می خواستند پسر برادرزاده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند در مکه معظمه عادت
است که اموات را تبرکا در قبر بزرگان دفن میکنند و ظاهر آنست که نا خوردن زمین جسد شریف را کنایت است از
حیات و این مخصوص با آنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی و از انجمله
صلی الله علیه وسلم از جهت بقای ترکه وی در ملک وی و بعضی میگویند که صدقه میگردد و صواب همین قول است که صدقه
میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقه و صرف کرده می شود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در آن صرف می کرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصالح مسلمین چنانکه آنحضرت خود در
زمان حیات می کرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که وصیت کند بجمیع مال خود و از غیر وی جایز نیست
مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که ایشان را ارث نباشد و مراد در قول حق تعالی و ورث سلیمان داود و قول وی
سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز می کند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده
ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره ۳ روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید
سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم پس شنیدم
اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت ۳ شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را
چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

در قبر است یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجایی
معین نبود بعضی گویند که ما جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین
بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست حبس جسد شریف دران جواب آنکه در حدیث
آمده است که فسحت کرده می شود در قبر مومن هفتاد در هفتاد و چه جای قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
که فسحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکن و استقرار آنحضرت
از بقعه قبر جواب آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت درینجا بود و امام تقی الدین سبکی
رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و
تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند دران و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب
که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که نماز می کرد در قبر شریف تائید
میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد نبی
اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند تا نظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی انک میت و انهم میتون و فرمود آنحضرت انی رجل مقبوض و صدیق
اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع منعقد است بران جواب آنست که آنحضرت چشید درد موت و مرد بعد ازان
زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز
و نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی دنیاوی بدنی که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اخروی است
و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه دران عالم یا بدهد
در ابدانی که دخلوت دارد نسبت بآنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرد
در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و لو پوسیده شده
و خاک گشته و حق تعالی قادر است که نگاهدارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گزاردن تقاضای جسم میکند و صفات مذکوره
در انبیا در شب معراج همه صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند
بر صفتی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده می کنیم
در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

گفت ندارم چند سوره از قران مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بآن چیزی که با تست از قران و تعلیم کن او را و مهر
کن آنرا و نمیباشد قران مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصایص آنحضرت آنست که تپ کرده میشد چنانکه دو کس
تپ زده میشوند از جهت مضاعفت اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت
سه روز برای عیادت و پرسش احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج
مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف
وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و این هر دو امر جایز نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه
از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگستراند و از انجمله
آنست که چنین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در مجالس باید و از انجمله آنست که زمین نمی خورد
جسد شریف او را صلی الله علیه وسلم و همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصایص شمرده اند و از بعضی اولیا
نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از چهارده سال تقریبا کشاده همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب
آن بود که می خواستند که پسر برادرزاده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت
است که اموات را تبرکا در قبر بزرگان دفن میکنند و ظاهر آنست که نا خوردن زمین جسد شریف را کنایت است از
حیات و این مخصوص بآنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی
صلی الله علیه وسلم از جهت بقا ترکه وی در ملک وی و بعضی میگویند که صدقه میگردد و صواب همین قول است که صدقه
میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقه و صرف کرده می شود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در آن صرف می کرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصالح مسلمین چنانکه آنحضرت خود در
زمان حیات می کرد و مباحست مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که وصیت کند بجمیع مال خود و از غیر وی جایز نیست
مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که ایشانرا ارث نباشد و مراد در قول حق تعالی و ورث سلیمان داود و قول وی
سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز می کند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده
ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید
سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم پس شنیدم
اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را
چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

از جمله خصایص

و از انجمله

در قبر است یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجائے
معین نبود بعضی گویند که ما جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین
بقعه باشد و اگر گوئید این بقعه تنگ است مناسب نیست حبس جسد شریف دران جوابش آنکه در حدیث
آمده است که فسحت کرده می شود در قبر مومن هفتاد در هفتاد پس چه جای قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
که فسحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکن و استقرار آنحضرت
از بقعه قبر جوابش آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت درینجا بود و امام تقی الدین سبکی
رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و
تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند دران و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب
که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که نماز می کرد در قبر شریف تائید
میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد بنی
اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و فرمود آنحضرت انی رجل مقبوض و صدیق
اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع هم است بران جوابش آنکه آنحضرت چشید درد موت و مرد و بعد ازان
زنده کردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز
و نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی دنیاوی بدنی که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اخروی است
و این ثابت است مر روح هارا و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه دران عالم یا بدهد
در ابدانی که در کمال طراوت دارد نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرد
در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و پوسیده نشده
و خاک نگشت و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گزاردن تقاضای جسـ ـت میکند و صفات مذکوره
در انبیا در شب معراج هم صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند
بر صفتی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده می کنیم
در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

وحال درانجا بخلاف عادت باشد تواند که بروایح ونسایم وامثال آن ازارزاق روحانی باشد چنانکه درشان
شهدا واقع شده است یرزقون فرحین واگر ازطعام بهشت هم بود عجب نیست چنانکه درحدیث یطعمنی
ویسقنی واما علم وسمع پس شک نیست درثبوت آن مرایشان را بلکه سایر اموات را اصح به العلماء ودراحادیث
آمده است نماز میگذارند وتلبیه میگویند وذکر وتسبیح میکنند اگر گویند که آن دار عمل نیست ودرانجا تکلیف نیست
این اعمال برای چه میکنند جوابش آنکه عالم برزخ منسحب وجاری است بروی احکام دنیا از استکثار
اعمال وزیادت اجور وگاهی حاصل می شود عمل بی تکلیف بر سبیل تلذذ وشوق وذوق چنانکه حال
نوافل وتطوعات اینچنین است ولهذا در بهشت تسبیح میکنند وقران مے خوانند ودرشان قارے
قران واقع شده رتل وارتق وازین قبیل است سجود حضرت سید انبیا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وقت
فتح باب شفاعت وبعضی از علما گفته که مال آنحضرت صلے الله علیه وسلم باقی است بر ملک وی قایم است بر
نفقه وی وعد کرده این را از خصایص نقل کرده است امام الحرمین که انچه گذاشت آنحضرت باقی بود بر ملک وی صلے
الله علیه وسلم وانفاق می کرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت وخلافت وی بر اہل وخدم وسایر مصارف وی ابوبکر
که مال باقی است بر ملک وی صلے الله علیه وسلم واین قول تقاضا می کند اثبات حیات در احکام دنیا نیز واین
زاید است بر حیات شهید وبعضے گویند که بزوال ملک قایل اند قول او ما ترکناه صدقه صادق است بهر دو تقدیر والله اعلم
واین بحث حیات انبیا جاری شد وانجرار یافته بتقریب ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر کتاب در
باب وفات النبی ... ثابت داشتیم اگرچه موجب تکرار است ولا باس تا این مسئله موکد ومقرر گردد واز
آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند او را صلوة وسلام زایر روایت کرده است
این حدیث را احمد ونسائی وحاکم وتصحیح کرده است او را حاکم باین لفظ ان لله ملائکة سیاحین فی الارض
یبلغونی عن امتی السلام مرخدای را فرشتگان است که می گردند در زمین میرسانند مرا از امت من سلام ونزد احبار
از عماره اینچنین آمده که خدای تعالے را فرشته ایست که داده است قوت سمع از همه بندگان پس نیست هیچ یکی از
بندگان که درود میفرستد بر من مگر که میرساند آن فرشته مرا درود او واز انجمله آنست که عرض کرده می شود
بر آنحضرت صلے الله علیه وسلم اعمال امت واستغفار میکنند مر ایشان را وروایت کرده است ابن المبارک از
سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده می شود بر آنحضرت اعمال امت صبح وشام پس میشناسد
آنحضرت ایشان را بسیمای ایشان واعمال ایشان ودر بعضے روایات آمده است که عرض کرده می شود بمن
اعمال امت انچه بد است می پوشم وانچه نیک است عرض می کنم بدرگاه مراد بپوشیدن عرض نکردن خواهد

انجاب کشیده ماستر

قایل اند

اسمعنی

گویا سنت الٰهی جاریست بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت می نماید و آنچه عرض کرده نمی شود محو و ساقط کرده میشود از درجهٔ اعتبار فافهم و بالله التوفیق و در حدیث کعب احبار آمده است که هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند و گرد می گیرند آنرا و میزنند بالهای خود را و چون مبعوث میگردد آنحضرت از قبر شریف بیرون می آید میان این فرشتگان و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل بمعنی بردن عروس بخانهٔ زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب است پیش محب یعنی بردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرگاه عزت و از انجمله آنست که منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مسجد شریف است بربالای حوض شریف اوست چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی منبر من بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه را تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدم من الان بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب در حوض از انجا در آید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایت است از آنکه قصد آن و تبرک بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور منبر شریف سبب ورود حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست و بعضی گفته اند که تواند که این منبر بعینه باشد اعاده کرده شود و ایستاده فردا قیامت در رنگ سائر خلایق اعاده فرمایند و برنهند بر حوض که هر که در حدیث عبارت از وی است بر پا دارند از برای تعظیم شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گروهی بران رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز بر آنحضرت بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف است و این احتمال در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من روضه ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر ازین کلام همان منبر است که از برای تحدید روضهٔ مقدسه مذکور است کذا ذکر فی تاریخ المدینه و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی ازین علما بدانکه این بر ظاهر محمول است و این حق است و محسوس موجود است و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و هرچه خبر داده نبوی مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن واجب است تتمه هم از انجمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی روضه ایست از ریاض جنت بروایتی که کرده است این را بجای لفظ ما بین بیتی و منبری در اینجا نیز تکلم کرده اند بعضی گفته اند که مراد تشبیه بقعهٔ شریف بروضهٔ جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر و مجالست آن حاصل است چنانکه از قسم مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا پر توی اشارتی بآن می افتد خصوصا

بر قدر فضل و مرتبت و کوثر آنحضرت عظیم‌تر و بیشتر است از همه و از آنجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب
خویش ذکر توبه و غفران انبیا فرمود ذلتی و خطائی که از ایشان واقع شده نیز ذکر کرد در شان آنحضرت
علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر خبر فتح را مقدم داشت و بعد از آن
ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور داشت و تحقیق این مقام در باب دوم گذشت و از آنجمله آنست
که هر چه انبیای ماسبق را بعد از سوال عطا فرمود وی را علیه الصلوة والسلام بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل
گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و در شان آنحضرت و امت وی فرمود یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا
معه الآیه و موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری و در شان پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید الم نشرح لک
صدرک و از آنجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بمقام محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلت
و مقام محبت بالاتر از مقام خلت است و در اول باب ذکر آن گذشته است و در آخر باب ششم نیز کلام درین بیاید
و بعضی علمای عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته که خلیل از خلت است بمعنی حاجت و ابراهیم
علیه السلام بحلول مفتقر بود بسوی خدا پس از محبت گرفت او را خدای تعالی خلیل و حبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس
آنحضرت هم محب است و هم محبوب و [illegible] غرض و گفته اند که خلیل مباشر [illegible] حبیب [illegible] شد فعل خدا از جهت
او قوله تعالی فلنولینک قبلة ترضاها و لسوف یعطیک ربک فترضی و خلیل [illegible] محبوب چنانکه
آمده است که چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام تا قبض روح وی کند ابراهیم گفت [illegible] دیگر
حکم میشود زود می باید آمد یا توقفی هست و آنحضرت فرمود الرفیق الاعلی و وی گفت در دعای خود اللهم
انی اسئلک النظر الی جلالک وحبک والشوق الی لقائک و خلیل مغفرت وی در حد طمع است چنانکه گفت ابراهیم والذی
اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حبیب مغفرت او در حد یقین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تأخر و یتم نعمته علیک و خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و گفته شد حبیب را یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده
مسکین و زیاده بران فرمود والذین آمنوا معه و خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد و
وجدک ضالا فهدی و خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفته شد حبیب را و رفعنا لک ذکرک
و خلیل گفت واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد حبیب را انا اعطیناک الکوثر و خلیل گفت واجنبنی و بنی ان
نعبد الاصنام و حبیب گفته شد مراد او را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و چون در خلیل که محل
خلت است و حبیب که محل محبت است این فرق باشد در خلت و محبت نیز فرق و فصل خواهد بود و صلی الله علیه
وسلم علی حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و آل کل و [illegible] آنست که تمامی [illegible] آنحضرت

نصف

آنحضرت نشسته گزاردی ثواب آن برابر بودی با ایستاده گزاردن بخلاف دیگر که فرمود من صلی قاعدا فله
اجر القائم اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص است ازین در حدیث صحیح مسلم
از عبد الله بن عمرو بن عاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیدم که نشسته نماز می گذارد گفتم
یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حال تو نماز نشسته میگذاری
فرمود آری من گفته ام ولیکن لست کاحد منکم و از انجمله آنست که چنانکه از برابر میدید از قفای خود نیز میدید و
در تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین در باب اول در ذکر بصر شریف رفته است و از انجمله آنست
که هرچه در دنیاست از زمان آدم تا اوان نفخه اولی بروی منکشف ساختند تا همه احوال را از اول تا آخر
معلوم گرد و یاران خود را نیز از بعضی ازان احوال خبر داد از بعضی صلحا از اهل فضل شنیده شده است که
بعضی از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن ظاهر
مخالف بسیاری از ادله است تا قایل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم **وصل** فضایل و خصایص امت
مرحومه محمدیه بسیار است و این نیز راجع بفضایل آنحضرت است که آنچنین امت و آنچنین تابعان دارد
هم چنانکه فضایل آنحضرت داخل فضایل امت هست که آنچنین پیغمبری دارند و تبع و مقتدی با چنین ذات
کامل الصفات اند زیرا که چون پیدا کرد پروردگار تعالی و تقدس و ابراز و اظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله
علیه وسلم در عالم عیان در غایت احکام و اتقان ظاهر شد عنایت ربانیه بامت او نیز اگرچه جنس انس همه
امت او بینند لیکن بجهت خصوصیتی و قابلیتی که اعیان این امت است آنچه در ایشان ظهور کرد در جای دیگر نکرد و فرمود کنتم خیر امة
اخرجت للناس و این خطاب بواسطه باوایل این امة است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
اند و سابقان و مقربان درگاه اند و بدین صفات که فرمود تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر که حقیقت
سبب شیر خیریت اند اتم و اکمل و اسبق اند و بفضل صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مشاهده جمال
جهان آرای او و اقتباس و استفاضه انوار و آثار وی بواسطه مخصوص اند و ازینجا معلوم شد که اول این
امت افضل است از ما بعد خود ترتیبی که از شارع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قرنی
الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین و
از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم می شود که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم یفشوا
الکذب یعنی ما بعد ازان فاش می شود دروغ یعنی آن ضبط و ربط دین و صدق و تقوی و یقین
که در اوایل بود نماند و طائفه از صحابه اند که بخدمت مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف شدند و ایمان آوردند

بورفتند بکار و بار خود مشغول شدند و با متداد صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه نمودند اهل سنت که تفضیل
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق قایل اند میگویند ایشان را نیز کمالی حاصل است که موجب افضلیت است
ازمن بعد هم و معلوم نمی شود که مقصود این طایفه چیست اگر می خواهند که به برکت رویت و مشاهده آنحضرت
تمامه کمالات حاصل می شود که متاخران دارند این محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان
صحابه است و خلاف واقعست یا می خواهند که همان رویت و مشاهده آنحضرت فضیلتی است که اتم و اکمل است از تمام
فضایل و کمالات و هیچ فضیلتی برابری نمیکند بآن و بالجمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود
افضل ازمن ورای خود و جماعه از اصولیین اطلاق اسم صحبت هم مخصوص میدارند بجماعه اولی و این
خلاف مذهب محدثین است که در صحبت برویت و ملاقات اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند و سابقا نیز چیزی
ازین باب مذکور شده است و شاید که بعد ازین نیز تقریبی افتد و فضایل و خصایص این امت علی الاطلاق
بیشمار است و اخبار و آثار بسیار در آن دارد اتم و اکمل فضایل ایشان نسبت که امت محمدیه اند و پیغمبر
وی صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین و جامع فضایل و کمالات تمامه انبیاست سلام الله علیهم اجمعین
و مکارم اخلاق و محامد صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند بکمال دین و اتمام نعمت
چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سالفه مذکور
است چنانکه ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه وسلم و نبذی ازان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سالفه
گذشت و از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه وسلم گفت موسی علیه السلام یا رب آیا هیچ
کس هست در امم گرامی تر نزد تو از امت من که سایه کردی بر ایشان بغمام و فرود فرستادی برای ایشان
من و سلوی پس فرمود خدای تعالی یا موسی ندانسته تو که فضل امت محمد علیه السلام بر سایر امم همچو فضل
منست بر جمیع خلق گفت موسی یا رب پس بنما مرا آن امت را فرمود حق سبحانه نمی بینی تو ایشان را
ولکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس جواب دادند همه بیک آواز لبیک
اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصلاب آبا و ارحام امهات بودند پس فرمود وی سبحانه صلواتی علیکم
و رحمتی سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید و هر که دریابد مرا
در حالتی که گواهی می دهد که لا اله الا الله محمد رسول الله می آمرزم مر او را گناهان او را فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود وی سبحانه و ما کنت بجانب الطور
اذ نادینا نبودی تو ای محمد یعنی در نشاه عنصری وقتی که ندا کردیم یعنی امت ترا تا بشنوانم موسی کلام

کلام ایشان روایت کرد این حدیث را قتاده و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب است شنیدن آن از امت محمد پروردگارا بشنوان مرا بار دیگر و ابو نعیم در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحی فرستاد حق تعالی بموسی پیغمبر بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا در حالی که منکر است باحمد در آرم او را در آتش دوزخ گفت موسی علیه السلام کیست احمد فرمود خدای تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام پیدایشی را گرامی تر برمن از وی و نوشته ام نام وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا در آید در وی او و امت او و ازین حدیث معلوم می شود که امت او بتبعیت او پیش از انبیاء دیگر در بهشت در آیند و چه عجب چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگرچه گفته است جمیع خلق اما آنکه این امت فاضلتر از انبیا باشد یا برابر باشد با ایشان فحاشا وکلا زیرا که هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد فرمود موسی و چه کسانند امت محمد و چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان پس فرمود موسی بگردان مرا خداوندا نبی آن امت فرمود خدای تعالی نبی امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا خداوندا از امت آن نبی دارمی از وهب بن منبه آورده که گفت وحی فرستاد خدای تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی امی را که می گشایم بوی گوشهای کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و مهاجر وی مدینه طیبه و ملک او شام است و ذکر کرده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و می گردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده شده است برای مردم امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و یگانه داننده مرا و ایمان آرنده بمن و اخلاص ورزنده بمن و تصدیق کننده بچیزی که آورده اند پیغمبران من نگرنده با فتاب و ماهتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشا آن قلوب و وجوه و ارواح که اخلاص ورزیدند بمن الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات و سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملایکه است گرد عرش ایشان دوستان من و یاری دهندگان من کینه کشم من با ایشان از دشمنان که بت پرستان اند نماز می کنند برای من ایستاده و نشسته و راکع و ساجد و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم می کنم بکتاب ایشان کتابها را و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دین ها را و کسیکه دریابد ایشان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و در نیاید در دین و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و میگردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا اند بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل

میکنند مراد چون نزاع کنند تسبیح کنند مراپاک می کنند رویها را و اندامها را می بندند ازار تا نصف ساق و
تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی می کنند بریختن خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است شا
راهبانند در شب شیرانند در روز خوشا کسیکه با ایشان است و بر کیش ایشان است و براه و روش ایشان است
این فضل من است میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم ام رواه ابونعیم این فضل این ست مرحومه است
در کتب سالفه پس امت را باید که برین صفات باشد که علت خیریت ایشان است و شک نیست که اتم و اکمل درینها
صفات اوائل ایشان اند که صحابه اند و من یلیهم رضی الله عنهم اجمعین و از خصایص این امت است حلال
گردانیدن غنایم و حلال نبود مر کسی امتی را پیش از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک
پاک کننده چنانکه در خصایص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز باوی شریک اند درین صفات و احکام
و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصایص ایشان است نسبت بامم سالفه اگرچه پیغمبران را بود و استدلال کرده اند
برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء و لیکن تواند که این جزا و وضو مخصوص باشد
باایشان و در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست آن
کافر که نزدیک شود بساره ساره برخواست و وضو کرد و نماز بگذارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو
کرد و نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است
نه اصل وضو و در روایتی مر مسلم را از ابو هریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست مر غیر شما را
و از ظاهر حدیث احمد که در مشکات در کتاب طهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات
خمس نیز از خصایص این امت است و در امم سابق چهار نماز بود جز عشا و اول کسی که نماز عشا گذارد پیغمبر ما بود
صلی الله علیه وسلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تاخیر کنید نماز عشا را
از برا که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سایر امم و نگذارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان
و اقامت نیز از خصایص این امة است و بسمله نیز بر هیچ امم نازل نشده است پیش از این امت مگر بر سلیمان
علیه السلام پس بسمله از خصایص امت است نسبت بامتهای دیگر و آمین را نیز از خصایص این امت داشته
اند و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بر ما بر چیزی چنانکه حسد
میبرند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدای تعالی و گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد می برند
بر سلام و آمین و از خصایص این امت است رکوع در نماز روایتیست از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم
ما در وی نماز عصر پس گفتیم ما یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نه کردی و امروز کردی فرمود رسول خدا صلی الله علیه

وسلم باین امر کرده شدم وازین حدیث معلوم می گردد که در اوایل در دین ایشان هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصارے
نبود پس ازان امر شد و در واقع انتقال از قیام برکوع و از رکوع به سجود و تدریج دران ادخل است در حالت حضور
و وجود خشوع ولیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق سبحانه یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین
دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سالفه ومیگویند که مراد بقنوت ادامت طاعت است از جهت قول حق
سبحانه امن هو قانت اناء اللیل ساجدا وقائما و قنوت بمعنی طاعت وقیام وخشوع می آید و مراد بسجود نماز
است از جهت قول وی سبحانه وادبار السجود بر رکوع خشوع واجبات وتقدیم سجود بر رکوع نوعی از قرینه است
برین معنی والله ظاهر آنست که رکوع مقدم بود واین بر تقدیری که ثابت شود بنص حدیث عدم رکوع
در نماز امم سابقه وعلما استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بران وتمام نیست این استدلال فافهم مگر آنکه نظر
بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم واز خصایص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قتال
مانند صفوف ملایکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه واز بعض احادیث معلوم می شود که تشبیه در اتمام صف
اول است که آنرا تمام کرده صف دیگر بندند ومی تواند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت
نیز از خصایص این امت است والله اعلم واز جمله خصایص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عایشه رضی الله عنها
گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عایشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام است که
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکیست وسلام نیز فرد است که بر ملایکه و قوم میگویند
فقد بر واز خصایص این امت جمعه است که دیگران را نیست چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی
فرض الله علیهم فهدانا الله له والناس فیه لنا تبع الیهود غدا والنصاری بعد غد رواه البخاری واحادیث را
بیانی است که در جای خود کرده شده است واز خصایص این امت ساعة جمعه است که هر چه دروی از خدا تعالی
بطلبند بیابند ودرینجا اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادة آنرا با تطبیق میان نقل کرده
ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز
و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه زهرا رضی الله عنها برینجانب است میگویند که وے رضی الله عنها
خادمی را بر می گماشت که خبر کند ازان والله اعلم واز انجمله آنست که در اول شبی که می باشد از رمضان نظر میکند حق
سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت وهر که نظر کند خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابدا و زینت میدهد
و می آراید بهشت را هر روزے و می گرداند بوی دهن روزه دار را خوشبوتر نزد خود از بوی مشک واستغفار میکنند مر ایشان
را ملایکه هر شب بیگاه تا گاه افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان می باشد می آمرزد ایشان را همه را

شده است این امت را در شهر رمضان پنج خصلت که داده نشده است هیچ امت پیغمبرے را و آمده است
که استغفار میکنند برایشان نهنگان تا آنکه افطار میکنند و در بند و زندان کرده می شوند مردهٔ شیاطین و از انجمله استحباب
سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر و حرام بود بر کسانی که پیش از ما بوده اند بعد
خواب و همچنین در صدر اسلام بر ما نیز پس از آن منسوخ گشت و از انجمله شب قدر است چنانکه گفته است
نووی در شرح مهذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه در راه خدا جنگ کرد
و سلاح از بر نکشید صحابه گفتند که آیا طاقت است یکے را از ما که همچنین تواند کرد پس نازل شد سوره قدر که شب قدر
بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام درین مقام در
محل خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصایص این امت است یا بر امم سالفه نیز بود و آیه کریمه
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر امم سالفه نیز
مکتوب بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سالفه چنانکه بر ما و در اسناد این حدیث
مردے مجهول است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است
و قول جمهور همین است و از خصایص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستجلب صلوات
و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب هدایت است مر ایشان را از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق
داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزے که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول
انا لله و انا الیه راجعون نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت
یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین این قول موجب و موهم
ترجیح امت است بر انبیا بتحقیق فرمود یعقوب علیه السلام فصبر جمیل والله المستعان و این در معنی استرجاع
است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شد این امت را استرجاع چیزے که
داده نشده از امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت با امم باشد نه نسبت با انبیا صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و از انجمله آنست که خدای تعالی برداشت ازین امت اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد تخفیف و رفع تکلیفهای
سابق است که بود برایشان مثل تعیین قصاص در قتل عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه و قطع موضع نجاست و قتل
نفس در توبه و بود مردی از بنی اسرائیل که می کرد گناه در شب و نوشته می یافت وقت صبح بر در خانه خود که کفارت این گناه این
است که برآر چشم خود را پس برآورد و از انجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی است برایشان آنچه سخت گردانید بر غیر ایشان
و تنگ نه نهاد برایشان در دین از حرج چنانکه اگر ایستاده نتواند گزارد کسی نماز را نشسته بگذارد و مباح گردانید

و از خصایص این امت

گردانید افطار و قصر در سفر و کشاد برایشان توبه را و شروع گردانید مر ایشان را کفارات در حقوق الله
وارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت حرج انچه بود بر بنی اسرائیل
از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت و از انجمله آنست که خدای تعالی رفع کرده است از ایشان مواخذه خطا
و نسیان و آنچه اکراه کرده شوند برای و حدیث نفس که آنرا خاطر و وسوسه خوانند تحقیق بود در بنی اسرائیل چون نسیان
میکردند چیزی را از آنچه امر کرده شده بدان یا خطا کردند متعجل میشدند برایشان عقوبت و حرام گردانیده میشد
برایشان چیزی از طعام و شراب باندازه آن گناه و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ان الله تعالی
رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه رواه احمد وابن حبان والحاکم وابن ماجه و فرق میان خطا
و نسیان است که در نسیان مطلق فراموش شده است چنانکه روزه دار روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا
یاد دارد و لیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضمضه کرد و آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی را بر کاری
داشتن چنانکه ظالمی زور کرد و گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نمیکنی میکشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است
زبان ندارد و بران مواخذه نیست و اما در حدیث نفس بدانکه دریجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک بی اختیار
در دل افتاد و این را هاجس خوانند دریجا اصلا مواخذه نیست هرکه باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان
کرد و کردید در دل آنرا خاطر خوانند بعد از آن هم است که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است ازین امت
بلکه اگر نکرد یک حسنه می نویسند بعد از آن عزم است که بجد است که بکند و لیکن از خارج مانعی پیدا شد که نمی تواند کرد
و اگر مانع نباشد البته میکند در بصورت مواخذه است زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قول حق تعالی
و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اما عزم زنا زنا نیست و مواخذه بر وی مواخذه زنا نی
بلکه گناهی است سر خود و مواخذه کرده می شود آدمی بران و از خصایص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان
اکمل است از جمیع شرایع متقدمه و این عیان است که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفا نیست دران
و چون آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و
شرایع باشد و این شریعت غرا جامع است میان جلال و جمال و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال نظر
بشریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه داشت از قتل نفوس و تحریم طیبات و تعجیل عقوبات و تحمیل
اصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود و موسی علیه السلام از اشد خلق الله در هیبت و غضب و بطش و اخذ چنانکه
خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود آورده اند که از آن روز که وی علیه السلام مشرف بتکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک
میگذاشت تا از تاب قهر و جلال وی مردم بیتاب نشوند و بود نفوس است وی بر شدید و غلیظ بعضی که چیز تکالیف

غلیظ و احکام شدیده اصلاح و استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و لو در
شریعت عیسی علیه السلام شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که مقاتله و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری
قتال و اگر کافر عاصی شوند و بود نفوس امت وی علیه السلام لین و نرم خود نبود بر ایشان اصار و اغلال و احکام
شدیده و اوامر غلیظه در انجیل آمده است که هر که طبانچه بر رخسار راست تو زند گردان تو رخساره چپ را بسوی
وی و هر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده آن جامه ردای خود را و هر که تسخیره کند ترا تا یک میل
برو تو با وی دو میل و این رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند فی انکه
حق تعالی نوشته و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قران است و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم
و بود عیسی علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان
اما پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود در قوت و عدل و شدت و لین و رافت و
رحمت و شریعت او اکمل شرایع است و او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت وی
در غایة توسط و اعتدال و نهایة جامعیت و کمال گاهی وارد شد بالزام و ایجاب و گاهی به ندب و استحباب و در موضع
شدت شدید و در جای لینت لین در جای شمشیر بزد و در جای عطا کرد گاهی عدل میفرماید و گاهی فضل
مینماید وقتی جزاء سیئة سیئة مثلها میگوید و این عدل است و زمانی فمن عفی و اصلح فاجره علی الله و این فضل است
انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ایجاب عدل و هم تحریم ظلم است و لئن
صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل و حرام گردانید برین امت هر خبیث ضار را و مباح گردانید هر طیب نافع را
و تحریم خبائث رحمت است و بر امم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتبٰکم و ما جعل علیکم فی الدین
من حرج و گردانید ایشان را شهداء بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهید اند بر امم خود و گردانید
ایشان را خیر امت اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشان را بفضایل و کرامت و مراتب و درجات و الله
یختص برحمته من یشاء و هو ذو الفضل العظیم و از خصایص این امت اینست که اجتماع نمی کنند بر ضلالت و این حدیث
مشهور است باسانید کثیر آمده و مر او را شواهد کثیره است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که مجتمع
نشوند امت من بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و دیگر دلیل است بر حجت اجماع و اجتماع ایشان حجت است و اختلاف ایشان
رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود و در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ است
اختلاف امتی رحمة و همیشه بود در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد و دیگری بحرمت و عیب
نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امة در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب تیسیر

وتسهیل امور دنیا وانتظام کارخانهٔ معیشت است چنانکه اختلاف علما در مسایل فقه سبب تخفیف وتوسعهٔ امر دین است واز خصایص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت ورحمت است اینها را وبرامم دیگر عذاب بود چنانکه وارد شده است که الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل ودر روایتی علی من قبلکم ودر حدیث صحیح آمده که الطاعون شهادة لکل مسلم ودر روایتی الطاعون شهادة لامتی ورحمة لهم ورجز علی الکفرین وفرار از آن در حکم فرار از زحف است چنانکه در حدیث عایشه وجابر آمده وبیشک معصیت وگناه کبیره است ودر جای دیگر کلام شرح ترازین آورده ایم واز خصایص این امت است که نزد شهادت دو کس از ایشان مر عبدی را بخیر واجب میگردد برای وی جنت ودر امم سالفه وقتیکه شهادت دهند صد کس ودر حدیث آمده است من اثنیتم علیه بخیر وجبت له الجنة ومن اثنیتم علیه بشر وجبت له النار وگفته اند که معتبر شهادت اهل عدالت وصدق است که بی شایبهٔ غرض وکذب باشد واز خصایص این امت است که اعمار ایشان اقصر واعمال ایشان اقل نسبت بامم سالفه واجر ایشان اکثر واوفر چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما وداستان آنها که پیش از شما بوده اند از یهود ونصاری مثل داستان شخصی است که سه اجیر گرفت یکی از بامداد تا پیشین ودیگر از پیشین تا دیگر ودیگری از دیگر تا شام وهر یکی را یکدرهم اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد اجیران بایستادند که چون روا باشد که عمل ما متفاوت واجرت برابر آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم شما را دادم باقی فضل من است هر کرا خواهم بدهم اول مثال یهود است وثانی مثال نصاری وثالث مثال این امت مرحومه واز جمله خصایص این امت آنست که ایشان را داده شده اسناد را که بآن سلسلهٔ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم باقی است وتا روز قیامت همچنین خواهد بود واین خصیصهٔ فاضله وسنت سنیه است که اکرام کرده است حق تعالی بدان این امت را وتشریف وتفضیل داده ایشان را بدان که هیچ یکی از امم را نداده بود صحف انبیاء ایشان در دست ایشان وخلط کردند بدان اخبار خود را که گرفته اند آنرا از غیر ثقات ونیست پیش ایشان تمیز وتفرقه میان تورات وانجیل ومیان آنچه لاحق گردانیدند از اخبار واین امت فاضله شریفه زادها الله فضلا وشرفا گرفتند احادیث را از ثقات که معروف ومشهور بودند در زمان خود بصدق وامانت واز ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت وبحث وتفتیش کردند تا شناختند احفظ واضبط در مرتبه وتمیز کردند میان آنکه اطول بود مصاحبت ومجالست وی با شیخ خود از کسی که قصیر بود ونوشتند احادیث را از طرق متعدده وضبط کردند حروف وکلمات آنرا از غلط وخطا وزلل وخلل وتهذیب وتنقیح نمودند خصوصا اصحاب صحاح که عمدهٔ ایشان بخاری ومسلم اند که نیرین آسمان جلالت وعدالت اند جزاهم الله عن المسلمین

خیر او این فضل خاص جل است عز وجل بر این امت شکر الله علی هذه النعمة و سایر نعمه و نسأله المزید من فضله و کرمه ابو حاتم رازی
گفته که نبود در هیچ امتی از امم سالفه از هنگام پیدایش آدم علیه السلام علماء و امناء که نگاهدارند آثار رسل خود را مگر
درین امت مرحومه و معرفت تواریخ و انساب هم از خصایص این امت است میگویند که عارف ترین
صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما یکروز وقت
علم اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که وصیت
می کرد بالتزام و حفظ دواوین شعر و لغات عرب از برای معرفت وجوه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله عنهم و
جزاهم خیراً و از جمله خصایص آنست که این امت مخصوص و موفق شده بتصنیف کتب ایشان در یکبار بحسب وقت
حدیث و لایزال طایفة منهم ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله و تمسکین لسنة رسول
الله اند و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگرچه کتابت علم و جمع احادیث
نه بر وجه تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج تبویب و تفصیل و وضع و اصطلاح و تدوین علوم و تعیین
موضوع و مسایل مسلوک نبود بعد از آن چندان شد که از عد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب
احاطه آن نتواند کرد بارک الله فیهم و کثر سوادهم از خصایص امت محمد صلعم وجود اقطاب و اوتاد و نجبا
و ابدال است در شان ایشان در حدیث مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند چون بمیرد کسی
از ین مردان و زنان پیدا آرد خدایتعالی در بدله وی مردی و زنی دیگر را روایت کرده است این را خلال در کرامات
الاولیاء و روایت کرده است طبرانی در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن
علیه الصلوة و السلام که بایشان قایم است زمین و ببرکت ایشان آب داده می شوند مرد مانی میرد هیچ
یکی از ایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه بابدال هم ازین جهت است و بعضی مشایخ عظام
گفته که بجهت آن که تبدیل کرده اند صفات ذمیمه را بصفات حمیده و منسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن
ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتی از صفات کمال که اخص صفات باشد شریک باو علیه السلام
و این ست معنی آنچه قوم میگویند که بر دلی بر قدم نبی است نه مثل در جمیع صفات حاشا و ابن عدی در کامل آورده
بیست و دو کس ازین چهل تن بشام می باشند و هژده بعراق و چون مر الهی باید مقبوض شوند قایم می شود قیامت
و همچنین مروی است نزد احمد در مسند و ابو نعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعاً آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که خیار امت من بانصد کس است و ابدال چهل اند نه پانصد کم می شوند و نه چهل هرگاه بمیرد یکی دیگرسی بدل
وی آید و ایشان در تمام روی زمین میباشند و هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که فرمود

از خصائص امت محمد

که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهل مرد اند از امت من که دلهای ایشان برابر دل ابراهیم است دفع میکند
خدا تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته می شود ایشان را ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را بروزه و
صدقه پرسید ابن مسعود که بچه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود بسخا و خیر خواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه شریک
اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از
معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد بنویسد او را خدا تعالی از ابدال و در حلیه هر روز
ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و آمده است که نشان
ابدال آنست که زائیده نمی شود مر ایشان را اولاد و ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از زید بن هارون
آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشد پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد
خطیب از کتانی آورده است که گفت نقبا سیصد اند و نجبا هفتاد و بدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار
و غوث یکی مسکن نقبا در مغربست و مسکن نجبا مصر و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین
و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض می گردد امر عامه دعا میکنند
و ابتهال می نمایند در بر آمدن آن حاجت بعد از ان نجبا بعد از ان ابدال بعد از ان اخیار بعد از ان عمد اگر مستجاب
شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده می شود دعای غوث پیش از تمام
شدن سئوال و از خصائص این امت آنست که ایشان مے در آیند در قبور با گناه و بیرون مے آیند بی گناه
پاک کرده شوند از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشان را رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و
با هیچ حدیث هیئاتی حاصل می شود با نچه بعضی از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص
امت مرحومه است تا ایشان را صاف و پاک کرده بآخرت ببرند و دیگر عقابی بر ایشان نرود و از انجمله آنست
که ایشان نخستین کسی باشند که می شگافند برای ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سایر امم و در حدیث
آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنی و عن امتی و از انجمله آنست که خوانده می شود ایشان را غر محجل
از آثار وضو و غره بیاضی که در روی اسپ باشد و تحجیل بیاضی که در قوائم اسپ باشد و غایت تحجیل استیعاب
عضدین و ساقین است در شستن دست و پا و غره شستن مقدم سر و صفحه عنق و شستن روی
و از انجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند در حدیث جابر آمده که آنحضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم می باشم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلایق نیست هیچ کس از مردم مگر آنکه دوست می دارند که از ما با
شد و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرد او را امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید رسالت پروردگار را و در حدیث

نقبا بعدد اند

بگرآمد که فرمود سیما باشم غرّ امت من برتل وازانجمله آنست که مرایشانرا علامت ونشان میباشند در روی
از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اما این علامت در دنیاست یا در آخرت دو قول است
یکی آنکه این سیما در دنیا است و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند صفرت
در روی از اثر بیداری لیس گمان میبری که ایشان بیمارانند و نیستند بیمار قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود
در مواضع سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته می شوند بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهر بن
حوشب آمده که میباشد مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء
خراسانی گفته که درآمد درین آیت هرکه محافظت میکند بر نماز پنجگانه وازانجمله آنست که داده میشود
کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا فی المواهب ازینجا معلوم میشود که دادن
کتاب بدست راست از خصایص این امت مرحومه است و در مشکات نیز حدیث احمد از ابی الدرداء می آرد
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بآنکه غر محجل اند و بآنکه کتابهای
ایشان در دستهای راست ایشان است و میشناسم بآنکه سعی میکنند ذریت ایشان پیش ایشان شیخ ابن حجر
در شرح می نویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصایص امت محمدیه است
صلی الله علیه وسلم وانچه دلالت می کند بران آیات و بقیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر آنکه داده شود
پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشان را اما سعی ذریت تواند که از خصایص باشد زیرا که یافته نمی شود
چیزی که معارض آن باشد انتهی وازانجمله آنست که نور ایشان سعی می کند پیش ایشان و جانب راست ایشان
چنانکه منطوق کتاب مجید است واخرجه احمد باسناد صحیح وازجمله خصایص ایشانست که مر ایشانراست چیزی که سعی کرده
ایشان بذات خود وانچه سعی کرده شود برای ایشان و نبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی
میکردند بذات خود همچنین گفته است عکرمه و درینجا اشکال می آرند بقول حق سبحانه وان لیس للانسان الا
ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و جواب میگویند ازین اشکال
بچند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده میشود
ولد طفل در میزان والدین و فرط میگردد برای ایشان و قبول میکند حق تعالی شفاعت اباء در ابناء و شفاعت
ابناء در اباء بدلیل قول وی سبحانه آباءکم وابناءکم لاتدرون ایهم اقرب لکم نفعا قرطبی گفته که احادیث بسیار
دلالت می کند برین قول که مومن میرسد بوی ثواب عمل صالح از غیر وی و در صحیح آمده که هرکه مرد و ماند بر ذمه وی
روزه روزه دارد از وی ولی وی و فرمود وی صلی الله علیه وسلم برای کسیکه حج میکرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود

پس از آن بگفتار اوی و از عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف کرد از برای او خود عبد الرحمن و اعتاق کرد
از وی و گفت سعد بن عباده یا رسول الله مادر من مرد آیا تصدیق کنم از جانب وی فرمود نعم گفت کدام صدقه
فاضلتر است فرمود آب داد پس ساخت سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبد الله بن عمرو رضی الله عنه او نذر کرده بود
که پیاده رود بمسجد قبا پس مرد و نتوانست وفا کرد پس فتوی داد ابن عباس رضی الله عنهما پسر او را که برود از
جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد بانسان ابو جهل است و بعضی گفته اند عقبه بن ابی معیط و بعضی
گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد انسان انجاهی است نه میت و بعضی گفته اند که این اخبار است
از شرایع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت ما که انسان را سعی وی و سعی غیر وی هر دو هست و صاحب
کشاف گفته است که سعی غیر خود نفع نمی کند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار
باشد سعی غیر در حکم سعی نفس از جهت بودن او تابع مراد او و قایم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمیکند حقیقه بلکه عمل
کند آن غیر برای نفس خود ولیکن چون نیت کرد برای وی در حکم شرع نایب و وکیل وی باشد و قایم مقام وی گشت
انتهی و تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قرارت قران آیا میرسد بمیت یا نه اکثر برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب
شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این است و کثیری از شافعیه و حنفیه برآنند که میرسد و همین قایل است امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام احمد آنست که میرسد بمیت هر خیر از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف
و قرارت و ذکر و غیر ذلک و لیکن گفته که قرارت بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ شهاب الدین قسطلانی که صحیح وصول
ثواب قرارت است از قریب و اجنبی وارث و غیر وارث چنانکه نفع میکند صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام
عبد الله یافعی رحمة الله علیه در تکمله روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ عز الدین بن عبد السلام را در خواب
دیدند که میگوید ما حکم میکردیم در دنیا که ثواب قرارت قران بمیت نمیرسد و الآن معلوم شد که میرسد بخواند
و ثواب آن برساند و نقل کرده است قاضی حسین که استیجار برای قرارت قران بر سر قبر جایز است
چنانکه استیجار برای اذان و تعلیم قران و باید که دعا کند میت را بعد از قرارت زیرا که دعا لاحق میشود مراد او
دعا بعد از قرارت اقرب است باجابت و اکثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سالوسی
که اگر نیت کرد قاری بقرارت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول
تلاوت و عبادت بدان است پس واقع نشود از غیر و لیکن اگر قرارت کرد بعد از آن گرداند آنچه حاصل شده است
او را از اجر برای میت و این دعاست بحصول آن اجر مر میت را نفع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت
و نزول رحمت است و میت در حکم حی حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت

و قیاس ان نیز رسد ثواب قاری مر او را و ذکر کرده است صاحب عمده که اگر بیرون آورد چشمه را یا کند چاه را یا نشاند
درخت را یا وقف کند مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیر وی بعد از موت او برسد ثواب آن
بمیت چنانکه وارد شده است در خبر و منصوص نیست حکم وقف مصحف بلکه ملحق است بان بر وقف و این قیاس
نشانه آنست که جواز تضحیت را از میت زیراکه آن نوعی است از صدقه ولیکن در تهذیب گفته است که جائز نیست
تضحیه از غیر بغیر امر او و همچنین از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد بدان و تحقیق روایت کرده شده است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج
آمده که گفته تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتاد اضحیه را اما اهدای ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه
وسلم پس نمی‌شناسم در وی چیزی و اثری و انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا اصحابه و بعضی
از فقهای متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت می دانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از ان
زیراکه مر آنحضرت را ثابت است بحکم من سن سنة حسنة الحدیث اجر هر که عمل خیر کرد از امت وی بی آنکه نقصان
شود از اجر عامل چیزی امام رحمه الله علیه گفته که هیچ چیزی نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه
وسلم اصل است دران و در تحقیق نصرت گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحایف پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم زیاده برانچه مر عامل راست اجر با مضاعفه کردنید آنرا اگر خدا تعالی زیراکه مهتدی و عامل تا روز قیامت
حاصل می شود مر او را اجر و متجدد می شود مر شیخ و معلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل و مر شیخ ثالث را چهار
و مر رابع را هشت و همچنین می بود اجر در هر مرتبه بعدد اجر حاصله تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و باین وجه معلوم می گردد تفضیل
سلف بر خلف پس چون فرض کرده می شود مراتب ده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می باشد مر آنحضرت را یکهزار و
بیست و چهار و چون هدایت یافت بعاشر یازدهم می باشد اجر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین
چندانکه زیاده می شود یکی متضاعف می گردد ما قبل وی ابدا کما قال المحققون باین جواب وارد می شود
اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بزیادت شرف با علم بکمال آنحضرت در سایر انواع
شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرارت او متضمن است مر معلم او را مثل اجر و همچنین تا آنکه میرسد
معلم اول را که شارع است مثل جمیع این اجور چنانکه تقریر کرده شد. و از ین قبیل است آنچه مشروعست نزد رویت
کعبه مطهره که میگویند اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و ازینجا
معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل
اجر من عملها بعد از ترغیب و تحریص است بر تبیین سنت حسنه بفضل و کمال خود در اثبات اجور غیر متناهی مر

مر او را صلی الله علیه وسلم و از خصایص این امت است که ایشان میدرآیند بهشت را پیش از سایر امم روایت کرده
است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حرام کرده شده است
بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من و از آنجمله آنست که در می آید بهشت را
از ایشان هفتاد هزار کس بی حساب رواه الشیخان و نزد بیهقی و طبرانی آمده است که فرمود آن حضرت وعده
کرد مرا پروردگار تعالی من که در آرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را بی حساب من سوال کردم از پروردگار
تعالی مزید را پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار و بالجمله داده است پروردگار تعالی و تقدس این
امت را آنچه نداده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را شعر
لما دعا الله داعینا بطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم ✦ و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و امته اجمعین

وصل و از اخص خصایص و اشرف فضایل و کمالات و ابهر معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الهی
جامع علام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفضیلت اسرا و معراج است که بجایی از انبیا و رسل را به آن مشرف
و مکرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود بهیچکس را نرسانید و ننمود سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت است از مکه بمسجد
اقصی ثابت است بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا بآسمان بردن که معراج نام است ثابت است باحادیث
مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجایب و غرایب احوال باخبار که منکر آن
جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علماء از صحابه و تابعین و اتباع
و من بعدهم از محدثین و فقهاء و متکلمین برین اند و متواتر است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه و بعضی
برآنند که بروح بود در منام و جمعی برآنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در یقظه بود و در اوقات دیگر در منام
بروح بعضی در مکه بود و بعضی در مدینه با وجود آن اتفاق دارند همه که رؤیای انبیا وحی است که
راه نیست شبهه را در آن و بیدار است دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد
چشم در وقت حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته
که وقوع آن در نوم برای توطیه و تیسیر بود چنانکه در ابتدای نبوت رؤیای صادقه میدیدند تا سهل و
آسان شود بروی برداشت ثقل وحی که امری عظیم است و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه چنین
معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قایلان
باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود و الله اعلم و بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را

اسرا آیات و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته یکی از آن جمله بجسم بود در یقظه و باقی بروح در منام والله اعلم
و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج از آنجا تا سموات بروح مناماً و احتجاج
می‌آرند بآیه مذکوره که در وی مسجد اقصی را غایت اسرا گردانیده و اگر اسرا بجسد زیادت بر مسجد اقصی
بودی ذکر میکرد آنرا که ابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمدح بتشریف حضرت رسالت‌پناهی
صلی الله علیه و سلم و جوابش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع خلاف و نزاع و انکار
قریش است در آن و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و استخبار و امتحان نمودن از صفات آن چنانکه
مذکور گردد و بس است ورود احادیث و اخبار صحیحه مشهوره در آن بلکه آیات قرآنی نیز چنانکه در سوره والنجم
واقع شده و اگرچه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی بر رویت جبرئیل و قرب او حمل کرده اما التحقیق
آنست که محمول است بر قصه معراج گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که اشارت
قول حق سبحانه لنریه من آیاتنا بمعراج است یعنی بمسجد اقصی برد تا از آنجا بسموات برده آیات را بنماید چه اولاً
آیات و ظهور غایت کرامات و معجزات در سموات بود و مقتصر نبود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی و بردن مسجد
اقصی برای آنست و ازینجهت ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در منام می‌بود استبعاد نمی‌کردند آنرا کفار و در فتنه
نمی‌افتادند ضعفای مومنین و نیز وقوع وقایع و قضایا خارج از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز
اسرا در نوم اطلاق نمی‌کنند و چون اسرا در یقظه شد معراج که بعد از آن واقع شده در یقظه باشد و دلیلی نیست بر منام
بودن و موجب شبهه مرقائلین بوقوع آن در منام چند چیز است یکی قول حق سبحانه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که
بعضی مفسرین آنرا حمل بر قضیه معراج کرده‌اند و رؤیا نام رویت در منام است و جوابش آنست که این رؤیا محمول بر رؤیای
قضیه حدیبیه یا رؤیای واقع بدر است و گفته‌اند که رؤیا بمعنی رویت بصری نیز آمده و استشهاد می‌آرند
بان لقول متنبی که گفته ورؤیاک احلی فی العیون من الغمض و بعضی گفته‌اند که تسمیه رؤیا بجهت
وقوع آن در لیل است و آنکه در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت در اینجا نیز دلیل بر بودن اسرا و معراج
در منام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد استیقاظ از نومی باشد که پیش از وصول ملک بود و پس آنحضرت
در نوم بود که ملک آمد بیدار کرد و بر براق سوار کرد و برد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه
واقع شده است ثم استیقظت و انا فی المسجد الحرام تواند که استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ
از نوم دیگر که بعد از وصول به بیت واقع شده باشد و اسری در تمام شب نبود بلکه در بعضی شب بود بعضی از
محققین گفته‌اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری بحال خود آمدنست از آن حالتی که سخت در گرفته بود آنحضرت را

را صلی الله علیه وسلم از مطالعهٔ عجائب وغرائب ملکوت سموات وارض ومشاهدهٔ ملاء اعلی وآنچه دید از آیات کبری
الهی واسرار نامتناهی وپوشیده بود باطن او را شایه بحالت نوم ومیگویند که شهود ملکوت اگرچه در بیداری باشد
می نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین به بین النوم والیقظه نمیباشد ودر حقیقت آن در بیداری
است ولیکن بسبب عروض غیبت ومزج تعبیر آن گاهی بنوم می کنند ودر روایتی وانا بین النایم والیقظان
نیز آمده است وبعضی گفته اند مراد بنوم تهیهٔ نایم واضطجاع است ودر روایتی بسم آمده است
بینا انا نایم فی الحجر وربما قال مضطجع باآنکه انس این حال را مشاهده نکرده است واز آنحضرت نشنیده چه قصه
معراج پیش از هجرت است ودر آمدن انس در خدمت بعد از هجرت ودران وقت هم صبی بود هفت هشت ساله کذا
قالوا وهمچنین حدیث عایشه که گفت ما فقد جسد محمد که متمسک آن طایفه است که میگویند اسرا در نوم بود از روی معاینه
ومشاهده نیست زیرا که عایشه رضی الله عنها دران زمان نزد آنحضرت نبود ودر سن ضبط وحفظ هم نبود بلکه شاید
که متولد نشده باشد بر قول که اسرا در اول اسلام بود بعد از بعثت بسالی یا یکنیم سالی اگرچه اصح آنست که بعد از هجرت
بود والله اعلم ومقصود آنست که حدیث عایشه راجح نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث کرده اند ودر
حدیث عایشه واقع شده است ما فقد جسد محمد واین خطا است بی شبهه وآنچه آمده است که ما کذب الفؤاد ما رای دلالت
بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که در وهم نینداخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه تصدیق کرد رویت او را وانکار نکرد
دل چیزی را که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر وما طغی واما تمسک وتشبث باباطیل ومزخرفات فلسفه وطبیعت که امر
تعین بجانب علو چون رود وخرق والتیام در افلاک جایز نیست در طریقهٔ اسلام باطل وعاطل است وجماعهٔ دیگر اند
از اهل اشارات وتاویلات که صور را بر معانی حمل کنند ومعراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی
گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال ومقامات ترقی
است در مدارج ومعارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است وبراق نفس شریف وی که مرکب روحست
که بخاصیت خود سرکشی است ورام نمی گردد مگر بقوت روحانیت ومراد بآسمان مقام قرب وبسدرة المنتهی
نهایت مقامات بر قیاس آنکه در قصهٔ موسی علیه السلام وفرعون وعصا ونعلین ووادی مقدس تاویلات
کنند این فرقه اگر صور را اثبات کنند وبا وجود آن آنرا اشارت بمعانی دارند چیزی است ومرتبه عالیست در علم
ومعرفت بر قیاس آنکه جمع کنند میان حشر جسمانی وروحانی امام غزالی رحمه الله نیز در بند این خیال است واگر
صرف معانی را اعتقاد کنند وبصور قایل نشوند آن خود کفر والحاد است ومذاهب باطنیه است وبر ذایقهٔ ایمان این

متکلمین آن طریقه اولی نیز موهوم و مشیر باستبعاد و استنکار است گویا وجود و صدور اینچنین اند در امکان عادی دور پنداشتند
راجع بتاویل گشتند ایمان بشنیدن بود است و گرویدن چنانچه در همین قصه ابوبکر رضی الله عنه کرد و از زبان بود او را تصدیق تام شد و چون
از ضعفای مسلمانان از دایره ایمان بیرون افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بقوت کشف و معرفت آن مقام را می‌شناسند
و در می‌یابند و علم الیقین بعین الیقین رسیده است دیگر چه تکلم کردن و زبان بتاویل و اثبات امکان آن بدلایل کلامیه
گشادن و گرفتار عقل و حیله‌های وی گشتن از مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما امانیان را دلیلی ورای قول خدا و رسول خدا نیست
به معجزات ایشان شنیدیم و گرویدیم و بی شبهه در دل نشست آنفرقه این را تقلید گویند و این را در نمی‌یابند که این تقلید کیست این تقلید
کسی است که ثابت شده است تحقیق او بمعجزات باهره و تقلید محقق عین تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع
صراط مستقیم است معلوم شما باید که تقلید عقل می‌کنید و بگفته وی می‌گردید که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات در راه
هوا است فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند و مدار ایشان بر عقل ایشان است و پیغمبر ایشان عقل ایشان است این متکلمان خانه خراب
را چه شد که با وجود راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل افتادند اگرچه نیت ایشان مخالفت فلاسفه
و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان هم گمراه گشتند و دیگران را نیز
گمراه ساختند فضلوا واضلوا والله الهادی **وصل** بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین روایت کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگرچه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
از آن حدیث طویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک از مالک بن صعصعه آورده
و در حدیث ذکر شق قلب نبوی و شستن آن بآب زمزم در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن
آن در سینه شریف و التیام نمودن آن است و شق صدر شریف چهار بار شده نخست در عهد طفولیت
که نزد حلیمه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بوقت بلوغ رسیده بود سوم نزد بعثت چهارم در نبوت
که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد و متهیی دریافت عالم ملکوت شد و بر قیاس وضوء
و تطهیری که پیش از نماز کنند که نمونه معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این تهیی و استعداد از آن
جهت مشرف نگشت برؤیت حق و این نیرنگی از آن موضع است که طبیعیان آنرا انکار کنند و گویند که شق صدر
و قلب علت موت است و با حیات جمع نمی‌شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف باطن آنحضرت
از لوث حدوث و امکان و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب
عادی است و محال نیست بر خدا هیچ چیز اما آوردن طشت ذهب و شستن در آن نوع تکریمی است
بحسب عرف و عادت و اشارتست بآنکه حضرت وی مکرم و معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ذهب

حرام است در شریعت وی صلی الله علیه وسلم جواب شق آن گفته اند که تحریم ذهب از جهت استمتاع بدان است
در این دار و اما در آخرت مر مومنان را خالص باشد بابشارت قول وی تعالی قل هی للذین آمنوا فی
الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة وقول وی صلی الله علیه وسلم هو لهم فی الدنیا ولنا فی الآخرة و قصه اسرا
در حقیقت از عالم آخرت است ونیز استعمال و استمتاع بآن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از ملایکه شد که غیر مکلف اند
بدان بلکه احتمال دارد که این واقعه پیش از حکم تحریم باشد و واقع هم همین است زیرا که تحریم آن در مدینه است
بعد از قضیه اسرا و بعضی از ارباب معانی مناسبات استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب
از اوانی جنت است و از اثقل جواهر معدنیه و نمی خورد آنرا خاک و بر نمی بندد او را زنگ چنانکه قلب شریف ثقیل ترین
و درین از قلب است و در وی ثقل وحی و نمی خورد آنرا خاک سفلیات و نمی نشیند بروی زنگ کدورات کونیه و لفظ
ذهب مشعر است بذهاب الی الله و تطهیر را اذهاب رجس و متضمن است معنی نضارت و نقا و صفا و رزانت و مراد
پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن بچیزی است از جواهر نورانیه که محصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد
از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید سوره بقره روز قیامت در صورت ظله و موت در صورت کبش متمثل
ساخته می شود و اعمال بصور حسنه و نهاده می شود در موازین و بعضی از عرفا گفته اند که درین دلیل است
که ایمان و حکمت جواهر محسوسه اند نه معانی معقوله و از قبیل اعراض چنانکه مذهب متکلمین است و شارع اعلم و اعرف
بحقایق اشیا و نظر اهل عقل بظاهر است که چون دیدند که اینها صادر از جواهر اند حکم کردند بعرضیت آن و بنا
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم این واقعه را موجب زیادت و تکمیل یقین و ایمان و عدم خوف از عادات
مهلکه بود و لهذا بود آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی حالا و مقاما و اما حکمت در غسل قلب مقدم بآب زمزم
آن گفته اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را لیس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود در مشاهده عالم ملکوت
و بعضی علما استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که شسته نشود قلب مگر بافضل
میاه و قول بآنکه آب زمزم قریب بود و حاضر نبود و آب کوثر دور بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و
غیبت معقول نیست اینجا یکسان است والله اعلم بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام دابه سفید را که نام او براق است
پست تر از بغل و بلندتر از حمار که می نهاد گام را در منتهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شد همراه بردم
جبرئیل تا آسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و می رفت در هوا چنانکه بر زمین
روند و این نیز خارق عادت است که بشر بهوا نمی رود خصوصا که سوار باشد بر چهارپایه و همه در دست
قدرت الهی است و مقید نیست قدرت او بجریان عادت و در بعضی روایات آمده که مراد را دو بازو بود

که بدان می پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود بعد از آن معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد
و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر نکرد چیزی را که
ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق را تا مسجد اقصی و بتصریح نگفت که بهمین سواری
بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن
براق تعظیم و تکریم حضرت محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوبان را اسپ فرستند و اخص خواص که محرم
و انیس مجلس خاص است بطلب بفرستند و در شب که زمان خلوت خاص است بنهان از چشم اغیار بطلبند
و بعد المثل الاعلی و تعالی و تقدس و حکمت در بودن براق پست تر از بغل بلند تر از حمار نه بشکل فرس از برای اشارت براق
است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بود نه در حرب و خوف و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید بدابه که موصوف
نیست بدان در عرف و عادت و حضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از
برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را براق از آن گفته که دو رنگ بود و شاید
برقاء گویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه میباشد و صاحب مواهب گفته که احتمال دارد که
مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی کرد پس جبرئیل علیه السلام
به براق گفت چه شده است ترا سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ کسی گرامی تر از محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و
بر زمین و رام شد پس نشست آنحضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم
السلام و بعضی گفته که هر نبی را براقی بود باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم
علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بجنس
براق است والله اعلم و وجه استصحاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بر وی
هیچکس یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصحاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود
نه بطریق استبعاد و سرکشی چنانکه در رجفه جبل فرمود اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان
و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل
علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد بعد از آن در اثنای طریق محبت و عنایت
آنحضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته ردیف خود ساخته یا نخست ردیف باشد
پس از آن وی رعایت طریقه ادب و تکریم بآنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس رسید بزمین نخلستان

نخلستان پس گفت جبرئیل با آنحضرت فرود آ و نماز بگذار که این زمین هجرت تست پس از آن بمدینه رسید و بر ... سینی
گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود در این دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این چیست یا جبرئیل
جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و برو پس از آن شنید کسی را که از راه یک سوی است وی می خواند آنحضرت را و
این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس از آن گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس جواب
ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیاست و باقی نمانده است از دنیا مگر همان مقدار که باقی مانده است
از عمر آن عجوزه و آن که آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردند امت تو دنیا را بر آخرت
و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیهم السلام و در روایات آمده است
که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله
و چون انبیا زنده اند نزد خدا تعبد میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند و آن بعد
از آن گذشت ... در راه بر اقوام و طوایف انام از نیکان و بدان که در عالم برزخ و مثال با ثمار
و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید به بیت المقدس و برق
بحلقه باب مسجد که الآن او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود
و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی علیهم السلام و ثنا گفت هر کدام خدا را و صلوات فرستادند
بر محمد صلی الله علیه وسلم و اعتراف کردند همه بفضل محمد پس اذان گفته شد و تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد
صلی الله علیه وسلم و علیهم پس آنحضرت امامت کرد و همه انبیا و ملایکه اقتدا کردند بوی و اختلاف کرده اند علمای که این نماز
نفل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که در آمدن
در بیت المقدس پیش از عروج باسمان باشد پس نماز عشا بود و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز
صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را باجتماع کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف وی بر انبیا
نمودند و بخاطر این مسکین گذشته بود که چرا در هر دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد از آن ولکن از نوشتن این خیال بی
سند علمای حدیث و روایات ایشان ملاحظه داشت بعد از آن در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر
است گفته است که نماز گذاردن آنحضرت با انبیا پیش از عروج او و بعد از آن در هر دو حال است و گفته که در حدیث حجری است
که دلالت دارد بر آن و هیچ مانعی نیست از آن و الحمد لله اما عجب از شیخ ابن کثیر رحمة الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند

را آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقامت کرد در آسمان و آنچه مشتظاهر و متواتر اند بران روایات آنست که در بیت المقدس کرد
و ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چرا نیکو بیند شیخ که در هر دو جا بود و در هر دو حال بود و با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات و درایت
والله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مسجد آورد جبرئیل آوندی [illegible] و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام
را که بخوری اختیار داری پس اختیار کرد وی صلی الله علیه وسلم لبن را گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت
اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لبن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و طاهر
و سائغ است مر شاربان را و شیر را در عالم مثال دین علم داشته اند و هر که در خواب بیند که می خورد تعبیر او آن باشد که بهره از
علم و دین یابد الحمد لله که کاتب حروف در بعضی منامات کوزه بود دیدی پر از شیر شیرین مکرر دیده است و همه را فرو برده بخلاف
خمر که ام الخبائث و جالب انواع شر است در حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت است و لبن بنا بر خلقت
بر دست و نبات لحم و نشر عظم از دست و نخستین چیزی که می خورد آید جوف مولود را می شکافد امعا اول او را آنست و نیز مالوف و
محبوب آنحضرت بود و خمر اگرچه در آن وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت امر وی حرمت بود
یا اجتناب کرد از وی بجهت ورع و تعریض باینکه وی حرام خواهد شد و آخر و نیز موافق صواب بجهت علم الهی گفت جبرئیل
اصبت الفطرة و در روایتی اصبت اصاب الله بک و اگر گوییم که آن از خمر خبث بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت
مشابهت و مضاهات و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه می شدند امت تو و می افتادند
در شرب خمر امت تو در شرب همین خمر دنیا می افتادند که ماده فساد و ماده خباثت است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و
قدح آمده یکی از لبن دیگری از عسل و در روایتی ثالثی آمده از آب و لبن و خمر ذکر عسل نیست و بر تقدیر مختار بختار لبن
افتاد و اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده صرح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام ثنا
گفتند پروردگار را و از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ثنا گستری و خطبه خوانی
بلیغ و بفضایل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدس ایشانرا زبان بگشادند و حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا خواندید پروردگار جل و علا را من نیز ثنا خوانی
کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس جمیعا و انزل علی الفرقان فیه تبیان
کل شیء و جعل امتی وسطا و جعل امتی هم الاولون و هم الآخرون و شرح لی صدری و وضع عنی وزری
و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا افضلکم محمد بعد از آن معراجی آوردند
از جنة الفردوس از یمین وی و شمال وی و ملائکه و بر آمد بران و برسید باسمان و دید در آسمانها بعضی انبیا را که

که مامور شدند بملاقات آنحضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثل در بیت المقدس و سلام کردن ایشان
بر وجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرایب حکایات که درین باب روایت کرده اند
آنست که چون آنحضرت باسمان ششم رسید و موسی را دریافت از انجا بر گذشت موسی بگریست و گفت غلامی را بعد از من فرستادند
و برگزیدند که در می آیند از امت وی بهشت را بیشتر از انچه می در آیند از امت من و گفته اند که این بکاء موسی علیه السلام معاذ
الله نه بوجه حسد بود زیرا که حسد در ان عالم منزوع است از احاد مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدای
بکلام خود و رسالت خود و گردانیده است از اولوا العزم بلکه این تاسف و تحسر است بر انچه فوت شد او را از خیری
که مترتب میگردد بروی برفع درجه بسبب انچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضی است
مر تنقیص اجر ایشان را که مستلزم تنقیص اجر اوست زیرا که هر نبی راست مثل آنکه اتباع کرده است
او را و بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم کذا قال الشیخ
ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی حمزه که از عرفای مالکیه است گفته حق تعالی نهاده است در دل انبیا رحمت و رافت
مر امت خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بران تحقیق گریست پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بر بعضی اموات
پس گفته شد مر او را چه چیز بگریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است و رحمت نمی کند خدای تعالی از بندگان خود
مگر رحمت کنندگان را و بتحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا نصیبی اوفر پس است رحمت در دلهای ایشان
بر بندگان خدا بیشتر و اوفر تر از دیگران پس از جهت گریست موسی علیه السلام از جهت رحمت و شفقت مر امتش
را زیرا که این وقت انفصال وجود و کرم و وقت قدوم حبیب کریم است تا خالص شود خلع قرب و فضل
عمیم پس امید داشت درین وقت قبول و افضال که رحمت کند خدای تعالی امت او را ببرکت این وقت و ساعت
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک است نه بتصغیر بلکه دیگر بسبب صغر سن آنحضرت است
نسبت بوی و عرب نام میکنند مرد مستجمع السن را غلام مادام که در وی بقیه از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد
بانعام کردن رب العزة جل جلاله و کثرت افضاله استمرار قوت را ناس که هول است و تا دخول در سن شیخوخت و عدم دخول
ضعف بوی در بدن شریف وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه اطلاق کردند بروی مردم
وقت قدوم آمدن آنحضرت بمدینه اسم شاب بر ابی بکر رضی الله عنه اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت بنده مسکین
دراینجهت بود و عدم طریان شیب بر آنحضرت مگر موی چند در راس و لحیه شریف وی تا در نظر مردم ضعیف نماید چنانکه بیان این
سخن در باب حلیه شریف گذشت و بتحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام بر امت مرحومه در تخفیف

صلوات که اینجا به پنج آمده و گفته اند که این همه اعتنا و رحمت از موسی بر این امت مرحومه بجهت آن بود که وی
علیه السلام خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشان را امت وی سازند فرمود وی
تعالی اینها امت احمد خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد ساز **وصل** بعد از ان برده شد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم به سوی سدرة المنتهی که بوی منتهی می شود اعمال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزول میکند
امر و گرفته می شود احکام و نزد وی وقوف می کنند ملائکه و هیچکس را مجال تجاوز از ان مقام و عروج از ان نیست و بوی
منتهی می گردد آنچه صعود می کند از عالم سفلی و نزول میکند از عالم علوی از امر عالم اعلی و تجاوز نکرد از ان هیچ یکی
مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و باز ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت
یا جبرئیل اینچه جای باز ماندن و جدا شدن است این جای نیست که دوست دوست را تنها بگذارد جبرئیل گفت اگر
مقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم **بیت** بگفتا فراتر مجالم نماند + بماندم که نیروی بالم نماند + اگر یک سر
موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم + در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجبرئیل علیه السلام
که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که فراخ کنم
روز قیامت بازوی خود را بر صراط تا بگذرند بران امت تو و ازین روایت معلوم شد که سدرة المنتهی
در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند میان این دو روایت بآنکه
بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان هفتم و وجه تسمیه بسدره که بمعنی درخت کنار است
مفوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین درخت سه صنف منفعت است ظل ممدود و طعم لذیذ و
رایحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع می کند قول و عمل و نیت را ظل بمنزله عمل است و طعم بمثابه نیت و رایحه بمنزله
قول کذا قالوا تواند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز قدرت
شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده می شوند این در هوا باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در هوا و تواند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان وی و درختان جنت نیز احتمال
دارد که مغروس نباشند والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی بر آید چهار نهر دو در باطن و دو در ظاهر
اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریره معلوم می شود که
نهرها از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی میگویند که بودن اینها از جنت باین
معنی است که منافع و ثمرات اینها دایم و بیشمار است و بعضی میگویند که بجنس از بهشت بر آمده اند

وصل

واللّه اعلم و در احوال نیل چیزها نوشته اند از عجایب و غرایب که عقل در آن حیران است و انهار ماء و لبن و عسل
و خمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منطوق قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث
انس رضی الله عنه که چون بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزه های یاقوت و
زمرد جاری است و اوانی آن از ذهب و فضه و یاقوت و لولو و زبرجد است و آب وی سفیدتر از شیر و شیرین تر
از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده است ترا خدای تعالی و در حدیث
ابی سعید آمده که در بهشت جاری می شود چشمه که آنرا سلسبیل میگویند منشق میگردد از وی دو نهر یکی
را کوثر میگویند و دیگری را نهر رحمت و این نهری است که چون عصاة از دوزخ سیاه و سوخته بر آیند چون در وی
بیفتند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار پوشیده مانند طبق و پروانه از طلا و بر هر برگ فرشته
ایست و وصف اینمقام بیرون از حد قیاس و عقل است و در اینجا نیز آمد برای آنحضرت اوانی
از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و انجا نیز نماز گذارد با انبیا
و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نموده شد بیت المعمور و برداشته شد از آن پرده
همچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را باین معنی گویا میان وی
و میان بیت المعمور عوالم بود و قدرت نبود بر ادراک آن پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و در آورده شد
در بصر و بصیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است بحذاء کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض
کرده شود افتادن او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد
از هبوط و برداشته شد بعد از وی بر آسمان و قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف
میکنند او را و نماز می گذارند ملایکه چنانکه طواف می کنند کعبه را آدمیان و وی درآید بیت المعمور را هر روز
هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز نمی گردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند
و همچنین است از آن روز که پیدا کرده اند تا ابد و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی
و تقدس و هیچ خلق عظیم تر و بیشتر از ملایکه نیست و روایت است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر
مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست هیچ قطره از دریاها مگر آنکه موکل است بروی
فرشته و آمده است که در آسمان نهریست که او را نهر الحیوة میگویند درآید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرود
میرود در وی پس تر بیرون می آید و می افشاند پر و بال خود را و جدا می شود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا می کند
پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس اینها اند که نماز می کنند در بیت المعمور و باز بر نمی گردند بسوی وی و

وهمچنین است در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی ویخلق ما لا تعلمون
که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایة کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت که در یمین عرش نهری
است از نور مقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا می در آید در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند
در وی و زیاده میکند نوری بر نور خود و جمالی بر جمال خود و می افشاند پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که می افتد
از پرهای وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که اینجا ملایکه اند که تسبیح میکنند خدای تعالی
را و پیدا میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که اگر در آسمانها
به تسبیحات ملایکه فرشتها پیدا می شوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی
الله علیه وسلم و خاصگان درگاه و صلحای امت پیدا شده باشند والله علی کل شیء قدیر
گفت صاحب مواهب که این در ما عدای ملایکه است که برای تعبد اند و ما عدای ملایکه موکل بر نباتات و ارزاق
و حفظ و موکل بر تصویر بنی آدم و ملایکه که نازل می شوند در سحاب و ملایکه که می نویسند مردم را روز جمعه و خزنه
جنت و ملایکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد
هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آیند و محفوف می گردانند آنرا و آنها
که تامین میکنند بر قرات مصلی و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنهائی که دعا می کنند منتظران نماز را و آنهائی
که لعنت می کنند زنانی را که مهجوری کنند جامه خواب مردان را و در هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که بطایفه
را تسبیح حداست و آمده است که هر ملکی از حمله عرش را دو رویها ست و هر روی که مشتبه نمیگردد به بعضی
بعضی دیگر ملکی ازان بگستر اند بازوی خود دنیا را بیک پر از بازوی خود و حمله عرش هشت فرشته
اند با این عظمت که مسافت از نرمه گوش تا گوش دیگر ایشان دو صد سال در روایتی هفتصد سال است
و در کتاب العظمه مرابی و شیخ را چیزها ذکر کرده که از اعجب العجائب است و از نیجا عظمت و کبریای
خالق تعالی باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود سبحان ذی الملک والملکوت والعظمة والکبریاء
والجبروت سبحانه سبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون صعود کردم
با آسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و با وی قومی اند
سفید روی همچو کاغذ سلام کردم بر ایشان سلام کردند ایشان بر من امت خود را دو قسم یافتم قسمی جامهای سفید دارند
مثل قراطیس و جماعتی جامها چرکین پس در آمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند بیت المعمور را و محجوب ماندند آنها
که جامه چرکین داشتند پس نماز گزاردم در بیت المعمور با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن

اعمال است چنانکه در تاویل دیتا یك مظهر گفته اند و آمده که فرمود نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی
خوش رنگ با .. قراطیس و قومی دیگر که در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس آمدند این قوم در نهری و
غسل کردند پس خالص شد الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر در آمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل
آن قوم سفید روی خوش رنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سفید رویان چه کسانند واین تیره
رنگان که وکیست این جد گذشته است وچیست این انهار که درآمدند دران فرمود جبرئیل علیه السلام این جد
پدر تست ابراهیم علیه السلام واین سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خودرا بظلم واین تیره رنگان
جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را با اعمال بد پس توبه کردند رحمت کرد حق تعالی برایشان واین انهار اول
آن نهر رحمت است وثانی نهر نعمت وثالث نهر وسقاهم ربهم شرابا طهورا بعد ازان بالا تر رفت وبجای
رسید که شنوده می شود آواز اقلام که کتابت می کنند بدان ملایکه اقدار الهی را اگرچه قضا وتقدیر الهی قدیم است
ولیکن کتابت آن حادث است وکتاب لوح محفوظ که کاینات درانجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان
وزمین است وجف القلم بما هو کاین اشارت بان است ولیکن این کتابت در صحف ملایکه در رنگ فروع
منتسخ از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان وایام ولیالی دیگر می نویسند و دروی محو واثبات
میرود یمحو الله ما یشاء ویثبت عبارت ازانست چنانکه در آثار آمده است وصاحب مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده
که گفته است اقلام دوازده اند ومتفاوتند در رتب اعلا واجل قلم قدر است که نوشته است پروردگار
جل جلاله بدان مقادیر خلایق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت رضی الله عنه نقل کرده
که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که می فرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پیدا
کرده است خدا تعالی قلم است گفت مرا ونویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس مقادیر خلایق را تا روز
قیامت پس این قلم اول اقلام است واجل آن بعضی گفته اند بسیاری از علمای تفسیر که این قلم است که سوگند خورده
است حق تعالی بدان ثانی قلم وحی است ثالث قلم توقیع است عن الله ورسوله رابع قلم طب بدان آنست که حفظ کرده می شود
بدان صحت ابدان خامس قلم توقیع است از ملوک ونواب ایشان وبدین سیاست واصلاح کرده می شود
امور ممالک سادس قلم حساب است که ضبط کرده می شود بان اموال مستخرج و مصروف ومقادیر آن واین
قلم ارزاق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده می شود بآن حقوق ونافذ گردانیده می شود لوی قضایا
ثامن قلم شهادت است که نگاه داشته می شود بدان حقوق تاسع قلم تعبیر است وآن کاتب وحی منام وتفسیر تعبیر
آنست عاشر قلم تواریخ عالم ووقایع آن است حادی عشر قلم لغت وتفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است

و آن قلم رد بر مبطلین و دفع شبهات محرفین این قلام است که بآن انتظام مصالح عالم است و کافی است در جلالت و فضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب الله و سوگند خورده است بوی خدا تعالی در کتاب مجید خود انتهی پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل است و حقیقه آنرا جز خدا و رسول کسی نداند این قلم دنیاست که نوشته می شود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قایل معلومات است که متعلقات علوم اند و اگر آنها منحصر است در آنچه قایل ذکر کرده فیها والله اعلم انشلة اند برای آن فقیر بعد از آن نموده شد بآنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ بآن صفات و نعوت که مذکورند در کتاب و سنت و دید بهشت را که مظهر رحمت الهی است و دید دوزخ را که محل غضب وی تعالی و گشاده داشته شد بهشت و بسته شد دوزخ و غسل کرد در چشمه سلسبیل و شسته شد آلایش کون و حدوث از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختی از درختان بهشت که نبود در بهشت درختی احسن و اطیب از آن پس بر خورد از ثمره وی و گشت نطفه در صلب وی که چون فرود آمد بر زمین موافقت کرد خدیجه را رضی الله عنها پس باردار شد بفاطمه رضی الله عنها و اینجا اشکال صریحست که ولادت فاطمه پیش از نبوت بهفت سال خبری است و اسرا بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت نیز اسرا بود در منام و این حکایت منام است یا آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند بی اسرا و این واقعه در آنجاست ولیکن ذکر این قصه در اینجا درست نباشد والله اعلم بحقیقة الحال **وصل** و چون رویت آیات الهی و نعوت در آمدن در مشهد قرب و حضور باخر رسید و از همه انقطاع پذیرفت و تنها ماند و هیچ ملکی و نبی باوی نماند حجابهای نورانی هفتاد حجاب که هیچ حجابی بحجابی دیگر نمیماند و آمده است که ستبری هر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش ماند و همه را بامداد و اعانت صمدانیت حق جل و علی قطع کرد حیرتی و دهشتی و جلال و عزت و کبریا پیش آمد منادی بلغت ابی بکر صدیق ندا در داد که قف یا محمد فان ربک یصلی به تفکر در رفت که این آواز ابی بکر از کجا آمد و بانسی که بدان یافت بیرون آمد از دهشتی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمد ادن یا خیر البریة ادن یا احمد ادن یا محمد فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود پروردگار من و چنان شدم که فرموده است ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست قدرت خود در میان دو شانه من بی تکییف و بی تحدید پس یافتم برد آنرا در سینه خود پس القا کرد مرا علم اولین و آخرین و تعلیم کرد انواع علم و اعلی بود که عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچکس نگویم و هیچکس طاقت برداشتن آن ندارد جز

دیدن
مشد

وصل
در رویت الهی

خبر من علی دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن و نسبت علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام از امت من
پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من بر تو ناگاه ندائی شنیدم بلحنی که
مشابه لغت ابی بکر است که میگوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم از اینکه ابی بکر اینجا از کجا آمد و پروردگار بی نیاز
است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگر و من میگویم سبحانی سبقت رحمتی علی غضبی بخوان
یا محمد این آیة را هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما پس صلوة من رحمت است
بر تو و بر امت تو و اما شنوانیدن من ترا آواز یار تو که ابی بکر است رضی الله عنه برای آنست که انس گیری تو
بحال خود بیائی درین مقام پرهیبت یا محمد چون خواستیم ما که کلام کنیم برادر ترا موسی پس گرفت او را بیمی
عظیم پس پرسیدم او را و ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد او را انس بذکر عصا و بحال خود آمد همچنین تو ای محمد
خواستم که انس گیری باواز یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت و وی انیس تست در دنیا و آخرت پس
پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که ندا کند ترا بلغت وی تا زایل گردد از تو استیحاش و لاحق نشود ترا از
هیبت چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستم از تو بعد ازان پرسید و تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل
که درخواسته بود از تو گفتم خداوندا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت را لیکن در حق کسی که دوست
دارد ترا و صحبت داشته است فرمود پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او
بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور بصر من و نهاده شدم من بران رفرف و برداشته شدم تا رسیدم
بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتواند زبانها وصف آن کرد پس نزدیک شد بمن قطره از عرش و افتاد
بر زبان من پس چشیدم چیزی که نچشید هیچ چشنده هرگز چیزی را شیرین تر ازان پس حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین
و روشن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش بصر مرا پس دیدم همه چیز را بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه
می بینم از پیش خود رفرف بساط را گویند و در اصل بساطی را گویند که رقیق باشد از دیبا و حریر تنبیه باید دانست
که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از حجابها در حق مخلوق است نه در حق خالق عز و جل
و حق سبحانه منزه است که محجوب باشد و پوشیده از چیزی زیرا که حجاب محیط می گردد بمقدار محسوس و محجوب خلق اند
از حق بمعانی اسماء و صفات و افعال و سایر مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را از حجاب مقامی است معلوم
و نصیبه ایست از ادراک و معرفت مقسوم و ملائکه مقربین از انها که گرد عرش عظیم اند و کروبیون که مقربان درگاه
اند محجوب اند بنور هیبت و عظمت و کبریا و جلال و قدس و جبروت و صفات حجاب ذات اند و ملائکه محجوب اند و طبقات
فلک اند هر یکی از ایشان را مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محجوب اند از خالق و پس تو

بمحو بند بدویت نعم از منعم و برویت احوال از محول و برویت اسباب از مسبب و ... بعلم از علم و بفهم
و بعقل از عقل و این همه در حق محاجبست نعم از منعم و بمواهب از واهب و قومی محو بند بشهوات نفسانیة
و قومی بشهوت محرم و معاصی و سیآت و قومی محو بند باموال و بنین و زینة حیوة دنیا لا نحن
فی الدنیا و الآخرة ذکر هذا الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم اجمعین و باید دانست که این دنو و تدلی
در معراج بمقام قاب قوسین او ادنی گفت و مذکور است در احادیث معراج غیر دنو و تدلی است که در
سورة والنجم که آن نسبت برویت و قرب جبرئیل است بقول مختار و سباق و سیاق آیة نیز ظاهر
دران و بعضی برویت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است و
اتم کمال و غایت ادب و اجلال جناب ربوبیت و نگاهداشت حد عبودیة و نهایت سکو
باطن و علو همت و مواطات بصر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچ یکی از انها توجه
ننموده میل و رغبت نکشود چنانچه فرموده حق سبحانه ما زاغ البصر و ما طغی چنانکه بندگان خاص در حضر
میکنند و این کمال است که جز اکمل بشر و سید رسل را صلوات الله و سلامه میسر نیست و عادت
است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را تطلع و تشرف می باشند چنانکه کلیم علیه
بمقام مناجات و تکلم رسید مطلب کرد رویت را و این نوعی از سکر و انبساط است که در مقام قرب از غلبه
نمود می افکند و سیدنا صلی الله علیه و سلم چون در مقام قرب مقیم گردانیده شد وفا کرد حق آنرا و التفات
بخیر آنچیز نکرد که اقامت کرده شد در وی و اراده و شهوت ننمود خبر انرا و لهذا رسانیده شد بتمامه مرادات
و درجات که اقصی و اعلی آن برویت حق است تعالی و تقدس و اقامت اعلا مقام اهل
صحو و ارباب تمکین است و فرمود ما کذب الفؤاد ما رای بصر و بصیرت هر دو متو
بصیرت دریافت بصر ادراک آن کرد هرچه بچشم دید دل تصدیق آن نمود و همه حق و صحیح بود
بکمالی که سبقت کرده ان اولین و آخرین او گشته مغبوط انبیا و مرسلین
و حق سبحانه و گفت ... اسلین

الله ذو الفضل العظیم و فرمود فاوحی الی ... بتمامه
امات و کمالات کرد ... ایهام ... اکثرت عظمت او ...
بلکه اشارت باآنکه ... علم علام الغیوب ... محبوب ... محیط نتواند شد ... آنحضرت
از مقام ... مکاشفات ...

مشرف اند تافته والله اعلم وآورده اند که چون رسید آنحضرت بعرش دست زد عرش بدامان جلال وی پس اگر عرش
از زبان حال وگفت یا محمد توئی که مشاهده گردانید ترا حق تعالی بجلال احدیت خود را ومطلع گردانید بر جمال صمدیت خود
ومن تشنه لبقان میخرم درنمیابم که از کدام راه درآیم وبچه طریق گره از کار خود کشایم گردانید مرا اعظم خلق و
هستم من اعظم خلق در هیبت وتحیر وخوف یا محمد پیدا کرد مرا پروردگار پس لرزیدم از هیبت جلال وی
پس نوشت بر فاتحه من لا اله الا الله پس زیادت شد هیبت وارتعاد وارتعاش من پس نوشت محمد رسول الله
پس ساکن شد قلق من وکم شد اضطراب من وگشت اسم تو سبب آرام دل من وباعث طمانینه سر من این بود برکت
اسم تو بر من پس چگونه که افتاد بر من نظر تو یا محمد انت المرسل رحمة للعالمین ولابد مرا نیز نصیبه باشد ازین رحمت
ونصیب من ای حبیب من آنست که گواهی دهی مرا برائت من از آنچه نسبت کرده اند بمن اهل زور وافترا کرده اند
بر من اهل غرور که من گنجای دارم کسی را که مثل ندارد واحاطه میکنم بکسی که نیست مر او را کیفیت یا محمد کسی که حدیث
ذات او را وعددیت صفات او را چگونه مفتقر باشد بمن ومحمول باشد بر من چون رحمان اسم اوست واستوا صفت
او وصفت او متصل است بذات او چگونه متصل شود بمن یا منفصل گردد از من یا محمد سوگند بعزت وی نیستم
من قریب بوی بوصل ونه بعید از وی بفصل ونه حامل او ونه موضع او ایجاد کرد مرا بفضل خود واگر خواهد محو کند
مرا بعدل خود من محمول قدرت اویم ومعمول حکمت او وجواب داد آنحضرت بلسان حال خود بعرش که یکسو شو از من
من مشغولم از تو وفارغم از تو مکدر مکن بر من صفات وقت مرا ومشوش مگردان خلوت مرا پس نگاه نکرد آن حضرت
بسوی عرش بنظر توجه والتفات ومیل نکرد بسوی وی ونه خواند بروی از مسطورها اوحی الیه حرفی
اینست سر مازاغ البصر وماطغی وآورده اند که چون رسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمرتبه قاب قوسین
عرض کرد احوال امت را وگفت خداوندا عذاب کردی امم را بعضی را بحجاره وبعضی را بخسف وبعضی را بمسخ
پس با امت من چه خواهی کرد فرمود وی سبحانه میفرستم بر ایشان رحمت ومبدل میگردانم بدیهای ایشان را بنیکیها و
هر که دعا کند مرا از ایشان لبیک میگویم او را وهر که سوال کند عطا میکنم او را وهر که توکل کند بر من از ایشان کفایت
کنم او را ودر دنیا می پوشم گناهان او را ودر آخرت شفیع میگردانم ترا در ایشان واگر نمی بود حبیب تحت معاتبه حبیب
حساب نمیگرفتم از ایشان وصل وچون خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که باز برگردد باین عالم فرمود خداوندا
هر قادم از سفر را تحفه میباشد تحفه امت من ازین سفر چیست فرمود وی تبارک وتعالی من برای ایشانم مدت
حیات وبرای ایشانم چون بمیرند وبرای ایشانم در قبور وبرای ایشانم در نشور ودر همه حال معین ایشانم مطلوب
حکم یا امت محمد وبشری لکم وصلی الله علی محمد وعلی آله واصحابه اجمعین وچون باز آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از

از من ذم را بدان گمراه شدند جماعه از ضعیف الایمان و مرتد شدند بعضی از مسلمانان.
خبر داد کسی مر او را خود که چه میگوید امشب بیت المقدس رفته گفت ابوبکر آیا تحقیق می گوید این
را میگوید گفت پس هرچه وی میگوید راست میگوید ایمان آوردم من بدان گفتند تصدیق می کنی تو او را
به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را در دورتر از این اگر گوید که بر آسمان
رفتم و باز آمدم تصدیق می کنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد رضی الله عنه
پس آمد ابوبکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت حدیث می کنی یا
بیت المقدس فرمود آری می کنم یا رسول الله وصف کن آنرا مر مرا که من رفته ام آنجا و
در رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابوبکر اشهد انک رسول الله و مطلب ابوبکر ازاین نه تجربه
بود وی رضی الله عنه خود بی شنیدن تصدیق کرده بود بلکه وصف کرد آنرا تا بشنوند بلکه
ثبت بود بر قوم زیرا که ایشان را وثوق داشته بجز ابی بکر و تصدیق وی حجت می شود و با وجود
استعلام و استکشاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس
و بیان فرمود همه را و در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها حاضر نشده
م و سخت شده بود من چنانکه هرگز اینچنین اندوهگین نشده بودم پس نموده شد مرا بیت المقدس
از هرچه پرسیدند خبر دادم و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت
چنانکه تخت بلقیس را در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا برا
نکه تمثیل ساخته شد بهشت و دوزخ در نماز کذا قالوا و احتمال دیگر آنست که برداشته
در همانجا که بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است که جبرئیل علیه السلام مسجد
خانه عقیل در نظر من بداشت در آن میدیدم و هرچه می پرسیدند جواب می
پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد و فرمود آنحضرت من شمرده بودم درهای آ
بر من شمردم و خبر دادم آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت از سفر اسرا گذشت بقا
و در وی دو خواره بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون قدر برابر شتر مقابل نشست آ…
دا… و آنرا یکی … فرمود آنحضرت پس شتر … جداشتن
… قصیده … خبر داد قوم ما را …
فلان جای را

سپید رنگ که بروی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا میرسند چون آنروز آمد و نرسیدند قوم متشرف شدند و انتظار بردند و در گفت و گوی باز کردند قریب نصف نهار بود که قافله رسید بران وصفی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و نگاهداشته شد آفتاب پس قدوم آوردند

وصل اختلاف کرده اند قدیماً و حدیثاً از صحابه و تابعین و من بعدهم در رؤیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پروردگار را در شب معراج و عایشه و جمعی از صحابه و سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عایشه را ای مادر من آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عایشه بتحقیق برخاست موی بر اندام من ازین سخن که تو گفتی و گفت هرکه حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار خود را پس بتحقیق دروغ گفت بعد ازان خواند عایشه این آیة را لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده که گفت عایشه رضی الله عنها من حدثک ان محمداً رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی و ابن خزیمه گفته اند که عایشه رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رؤیت را بحدیث مرفوع و اگر با وی می بود ذکر می کرد آنرا و اعتماد نکرده مگر استنباط ازین آیه و بتحقیق مخالفت کردند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون بگوید قولی را و مخالفت کند او را غیر او از صحابه نمیشود آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات است و ادراک اخص است از رؤیة و لازم نمی آید از نفی آن نفی رؤیت و درک معرفت حقیقه است و این منفی است چنانکه کسی قمر را بیند و ادراک حقیقه و کنه ماهیت آن نمیکند و بعضی گفته اند که ادراک احاطت است و از عدم احاطت عدم رؤیت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک لازم نمی آید ازینجا عدم ثنا و ابن عباس رضی الله عنهما و تابعان او اثبات کرده اند و منقولست از ابن عمر رضی الله عنه که گفته فرستاد با ابن عباس که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم و گفت که خدای تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی علیه السلام و رؤیت برای محمد علیه السلام داد و از حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروه بن الزبیر که اثبات و جزم کرده است بآن کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم از حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور انّی اراه یعنی وی نور است چگونه بینم او را و این حدیث معارض است بآنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نوراً و از امام احمد نیز اثبات رؤیت منقولست و گوئی گفته اند که قول عایشه رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم

وصل در رؤیت آنحضرت در شب معراج

دو مورد ... ربی و قول پیغمبر ... ست از ... است
بحدیث ابن عباس رآه رآه چند آن گفت که منقطع شد نفس او و پرسید مروان از ابو هریره
پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف براه توقف رفته و گفته اند که جزم نمیکنیم بهیچ جانب تا با
و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست و نهایه آنچه استدلال کرده اند
بر دو طایفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل و نیست مسله از عملیات که اکتفا کرده شود دران بادله ظنیه
از معتقدات است و کفایت کرده نشود در وی مگر بقطعیات والله اعلم و قومی برانند که دید بدل
مراد بدیدن بدل نه علم و نه دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق
سبحانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم کذا قیل پس دانستن بدل دیگر است
دیگر و این تطبیق می کنند در قول عایشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر دران است که دیدن
چشم است نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال و اليه المرجع
بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدين خصه الله بمزید الصدق والیقین که کلام علما رنظر بدلایل
بحیان است که مذکور شد اما این مقدار تخلیان میکند که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که هیچ یکی از انبیا را در ان بادی شرکت نبود و هیچ
که دران مقام بسر برد و در خلوت خاص درآرند و باعلا مطلب و اقصی مارب که دیدار است مشرف
باین معنی راضی باشد اگرچه بکمال بندگی و ادب سطوت کبریای حق برین دارد که سوال نتواند کرد و از
مست گشته انبساط نماید در طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد الا کمال
می گذارد که حجابی در میان ماند این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی
خدا کاهی ناخواسته میدهند و اگر خواهند خواسته هم ندهند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی
از طلب باز ماند و بیهوش شد فیدانچه ولن ترانی جزای شتابی و بی تابی بود تحقیق آنست
موسی علیه السلام بجهت آن بود که هنوز سید المحبوبین صلی الله علیه وسلم ندیده و بایستی که سر
مطلب سید و علما خود بجهت متفق باشند بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام معراج
در حقیقت از عالم آخرت است ... و عالم آخرت دیدن و یافتن بود و دید و ملاقات تا دعوت
نه چنانکه گفته اند ... نه دیدی فرق بود تا بشنید الله اعلم با ... سخن است
بحث در ثبوت صدق رسالت نبویه
... گردد

رسالت که مقرون باشد بتحدی و معنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم را و غلبه جستن و
تحقیق آنست که در معجزه تحدی شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر شد که تحدی در آنجا نبود مگر
آنکه گویند مراد آنست که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن
مشهور است که آنچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند، آنچه از غیر نبی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان
و تقوی و معرفت و استقامت باشد که ولایت عبارت از آنست کرامت است و آنچه از عوام مومنان از اهل
صلاح وقوع یابد آنرا معونت نامند و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث
بر توبه و اسلام گردد و سخن در معجزه در علم کلام بسیار است اگر بهمان اکتفا کنیم و بغرضی که اینجا داریم باز آئیم
بهتر است و تمامه انبیا و رسل را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین معجزات است و هیچ پیغمبر بی معجزه
نیست و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم اکثر و لو فرد اقوی و ابهر و اظهر و اشهر معجزات است و تعیین از
معجزات در کلام آنچه بدلایل و آیات بسیار واقع شده و از دلایل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار
است که واقع شده است در توریت و انجیل و سایر کتب منزله از ذکر و نعت و خروج او از ارض عرب
چنانکه نبذی از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است در ایام مولد و بعثت از امور غریبه عجیبه که ماحی آثار کفر
و موهن ارکان شرکست و موید شان عرب و منوه ذکر ایشان است چنانکه ذکر آن در محل آن تفصیل یافته چنانکه
قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و سقوط شرفات ایوان کسری و خشکی آب دریاچه ساوه و رؤیای موبدان و سماع
هواتف صارخه بنبوت و صفات وی صلی الله علیه و سلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از
ظهور عجایب در وقت ولادت شریف و ایام حضانت و بعد از وی تا زمان بعث و ظهور و غلبه و تصرف بعد از
بعثت و حال آنکه نبود وی را صلی الله علیه و سلم مالی که استمالت کند بدان قلوب و در طمع افتند مردم بدان و نه قوت و عدت
که غالب و قاهر گردد بدان بر مردم و نه اعوان و انصار که بدان و برای مظاهرت نمایند بر دینی که ظاهر کرد وی و خواند
مردم را بوی و همه مجتمع و متفق بودند بر عبادت اصنام و التزام ازلام متمکن بر عادت جاهلیت در عصب
و حمیت و تعادی و تباغض و فسق و فساد و سفک دما و الفت و غلو و انهماک در دین جاهلیت و عدم اتفاق
در امر خیر و باز نمیداشت ایشانرا از سوء افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال و افعال ایشانرا و تالیف کرد وی صلی الله علیه و سلم میان قلبهای ایشان
و جمع کرد کلمه ایشانرا تا آنکه متفق گردیدند و مجتمع گشت دلها تا همه منقاد و مسخر گشتند و بذل کردند در نصرت
نصرت و عاشق شدند بر طلعت وی و گذاشتند بلاد و اوطان و خانمان خود را و ترک دادند قوم و عشیره خود را

...محبت و ... دند جان ... در نصرت و ... دند ... ی خود را در مقابله سیو

اعزاز کلمه او مزید بنائی که بسط کرده باشد برای ایشان و نه باموالی که افاضه کرده باشد بر ایشان و نه

در طمع انداخته باشد ایشان را در دنیا یافتن و کرد کردن آن یا ملک و شرقی که باعث شده باشد

دن آن هیچهان بلکه آنحضرت که تصرف می کرد در ایشان و می گردانید غنی را فقیر و میباخت شریعت

برابر و نمیع آیا جمع می شود مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال مرکسی را که کار او باختیار

فکر می باشد و بتکلف و زور اینها را البته باشد و وی خود یتیمی بود بی زور و زور فقیری بود بی مال و منال

تنهائی بود بی مدد و معاون و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و حکمت

و نصرت و قوت و شوکت که بر همه بالا بر آمد کار او و بر همه پیشی گرفت اختیار او و لا والله سوگند بخدا

که مسخر گردانید او را این همه امور شک نمیکند درین هیچ عاقلی و بیقین معلوم میگردد که این امر الهی است

و نافذ عادات که عاجز است از رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بران مگر خالق قوی

و الامر تبارک الله رب العالمین و از دلایل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که

و کتاب نمیخواند و جاهل و ناخوانده مولود شد در قومی که همه امی و جاهل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ناشی

میان ایشان در بلدی که نبود در وی کسیکه داند اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در انجا عالمی باشد

کند او را و نخواند پیش وی و بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و تحقیق رفته بود آن کتب

مندرس و مصروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی نمانده بود از تمسکین بدان عالم

قلیل و نادر پس محبت کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگر جهانیده و نقاد عالم جمع شوند بر ابرآن نتوا

و این اقل دلیل است برانکه این امری است که از پیش خدا آورده و تصور باید کرد و لو یافت باید

کسب و تعلم درچه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان نتواند رسید و

ما قال الشیخ السعدی رحمة الله علیه **بیت** یتیمی که ناکرده قرآن درست ... کتب خانه ...

و ... رسید که همان جماعه که بجهل و نادانی و ناپار ...

وی و تعلیم و تربیت وی در علم و عمل با علی علیین رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه و علی صحبه ...

و کماله و اگر در اخلاق صفات و کمالات و تعلیم و آداب وی نگرند اول دلیل یابند که هیچ بشری

وی مخلوق نشده که دعوی کرد نبوت و رسالت را و نمود معجزات را بیشمار که ... شک و شبهه

و الله و اشهر معجزات قرآن مجید است که باقی است و پاینده است تا روز قیامت و

وصل وجوه اعجاز قرآن

بایں حساب که واقعست اعجاز باقصر سوره از آن که انا اعطیناک الکوثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر
مقدار این سوره و هریکی از مقدار او معجزات **وصل** وجوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن
تفصیل موقوف بر معرفت آن وجوه چنانکه مذکور گردد و معرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تحدی کرد بدان و خواند ایشانرا بمعارضه و اتیان بسورتی از مثل آن و فرمود ان کنتم فی ریب مما
نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله الآیة پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بجزوی ازان و انداختند
دماء و اموال خود را در ورطه هلاک و تلف اول بحث خود همین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند درین مهالکه
گفته اند بعضی علما آنچه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشانرا از آوردن
مانند آن عجیب تر و واضح تر است در دلالت از احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص زیراکه آورد اهل فصاحت
و ارباب بلاغت و رؤسای اهل لسان را بکلامی از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظ و معنی آن
نزد ایشان پس باشد عجز و از اتیان بمثل آن عجیب تر از عجز کسی که مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد
احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص زیراکه ایشان طمع و توقع نداشتند در حصول آن و نه بود علم ایشان بطریق وصول آن بخلاف
کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه ایشان بود پس عجز ایشان که مفید صحت رسالت است و اوضح حجت قاطع
و برهان واضحست که شکی و شبه را بدان راه نیست و ابوسلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شراح است گفته که بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از اعقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نمیتوانند
آوردن مثل آن پس اگر نمی بود علم وی بآنکه این از نزد خدا است و واقع نمی شود خلف در خبر وی اذن نمی کرد او را اعقل
وی گذاشت او را که قطع و جزم کند و قول آنکه واقع نمی شود چنانکه ولن تفعلوا و نه آورد آنحضرت و حکم کرد ایشانرا
بعجز پیش از معارضه و تقصیر از بلوغ در مناقضه فریاد کرد بر رؤس اشهاد و نتوانست هیچ کی از ایشان که فرود
آید بمعارضه و بایستد درین مقام با وجود دواعی و توفر و توافق بواعث گفت لئن اجتمعت الانس والجن علی
ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شدند نفوس و همم ایشان به سفک دماء و هتک
حرمت در خبر آمده است که عتبه بن ربیعه که از اشقیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه
مسجد تنها نشسته بود یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید قبول کند بعضی از آنرا
و باز آید ازین کار و بگذرد از سر [illegible] گفتند بلی برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه وسلم و
نشست با وی و سخنان گفت و ترغیب کرد در مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را شنید
پس از آن فرمود فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود اکنون هم چیزی بشنو گفت بگو و [illegible]

خواهی پس فرمود بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا
پس چون شنید عتبه گوش نهاد بآن و خاموشی گزید و انداخت هر دو دست خود را پس پشت خود تکیه کننده بر آن پس خواند
آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا ابا الولید
گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بآن و از هیچ کس مترس پس عتبه نزد قوم آمد و چون دیدند او را بعضی از ایشان
گفت والله آمد عتبه نه بآن روی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت والله شنیدم من قولی را که هرگز
نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر و کهانت ای معشر قریش بگذارید او را با کاری که
وی در آنست پس بخدا سوگند خواهد شد مر این قول او را شانی عظیم و چیزی عجیب بخدا شما می دانید که
چون وی چیزی می گوید دروغ نمی شود و دعایی که می کند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب رواه البیهقی
و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که پیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بقصد استکشاف و استخبار
حال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده بود آمده که گفت ابوذر والله نه شنیده ام و نه دیدم من شاعرتر
از برادر خود انیس دوازده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از آن منم و وی بمکه رفت و خبر آنحضرت را بمن آورد
گفتند چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم و شنیده ام سخنان
کاهنان را نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان کاذبند و ولید بن مغیره زعیم قریش
و سرآمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنیدی و گفتی والله ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة بخدا
سوگند مر رستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و
بدرستی که بالای او میوه دار است و پایان او سیراب است و ما هو قول البشر و نیست قرآن قول البشر و انه لیعلو
و ما یعلا و بدرستی وی بلند می شود بر همه و بلند نمی گردد بروی چیزی و می گفت ای قوم خود بخدا سوگند که
نیست در میان شما مردی داناتر باشعار از من و نه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمی ماند آنچه می گوید به سخنان
ایشان و در حدیث دیگر آمده است که موسمی بود که قبایل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب
همه حاضر آمدند اجماع کنید و متفق شوید بر یک رای و تکذیب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان
خود پس گفتند که همه باتفاق میگوییم که کاهن است گفت ولید والله نیست وی کاهن و نیست قول وی زمزمه کاهنان
و سجع وی گفتند پس می گوییم مجنون است گفت والله نیست وی مجنون و وی اعقل ناس است گفتند پس میگوییم شاعر
است گفت نیست وی شاعر ما شعر را میدانیم و همه اقسام او را می شناسیم رجز و هزج و قریض و مبسوط و مقبوض
شاعر نیست گفتند پس میگوییم که وی ساحر است گفت والله نیست ساحر و نه نفث و عقد وی و گفت

هرچه شما می گوئید از پیشها من میدانم که باطل است رواه ابن اسحاق والبیهقی وبعضی گفته اند که این قران اگر نوشته
یابند او را مصحفی در بیابانی وندانند که نهاده است او را اینجا وکه آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه وافهام مستقیمه
که وی منزل است از پیش خدا عز وجل وقدرت نیست بشر را بر تالیف وی وچون آمد بر دست
راستگوترین خلق وپرهیزگارترین ایشان وگفت وی که این کلام خدا است وتحدی کرد خلق را بدان که
مانند آن بیارند وهمه عاجز آمدند دیگر چه جای شک وشبهه است این وجوه اجمالی است برای معرفت اعجاز
قران وآسان است سلوک طریق آن ومشترک است در ان عالم وجاهل ومناسب است بآن مذهب که گوید
ثبوت قرانیت قران بقول پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر واما طریق تفصیلی
که در وی اثبات اعجاز قران بفصاحت وبلاغت وغرابت اسلوب واخبار غیوب جز آن است ومناسب است
بمذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قران باین وجوه است وثبوت نبوت بقران این مخصوص است بعلما که معنی فصاحت
وبلاغت را ادراک می کنند واما وجوه معرفت اعجاز متعدد است اول ایجاز وبلاغت است چنانکه قول سبحانه ولکم
فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد وحرف آن ده است معانی کثیره وحکایت کرده است ابوعبید که اعرابی شنید
مردی را که می خواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی وگفت سجده کردم فصاحت این کلام را وشنید اعرابی دیگری مرد
را که میخواند فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا وگفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام وآورده اند که عمر
بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از امرای روم وبر سر وی ایستاد در حالیکه
گواهی میدهد بحق وبود وی که نیک می دانست زبان عرب را وگفت شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که می خواند
آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در ان دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است بر عیسی ابن مریم از
احوال دنیا وآخرت با وجود اختصار وآن آیة اینست ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون
وحکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکند بکلامی که در غایة فصاحت پس تعجب کرد از فصاحت
وی پس گفت آن دخترک اما فصیح می پنداری تو این کلام مرا بعد قول الله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع کرده است در آیة
واحده میان دو امر ودو نهی ودو خبر ودو بشارت وهمچنین قول حق سبحانه وتعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وقول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی واشباه آن از آیات در
ایجاز الفاظ وکثرت معانی ودیباجه عبارت وحسن تالیف حروف وتلاوم کلمات وهمچنین در سیر قصص طویل واخبار
قرون سالفه که سست می گردد بعد عادت فصحا کلام در ان ومیرود آب ورونق در ان مثل

قصه یوسف بآن درازی بآن ربط ... م ... الیسام و تناسق عبارت دلایل
و عبرت و خبرت است مر اولی الالباب را و دریافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشان
است و زبان دان شدن بکلام ایشان اگرچه علمای عربیت درین فن علمها ساخته و کتابها پرداخته اند اما آنچه
... ان عرب و زنان و غلامان ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود دریابند علما و مردان و بزرگان از
غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواصل و قواطع
... الف و مباین سائر کلام عرب است و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و اراجیز و اسجاع ایشان
که واقعند بران و این وصفی زاید است که ممتاز است بدان از کلام ایشان و مختلط و مشتبه نمی گردد
با بودن کلمات و حروف از جنس کلام که مستعملند در نظم و نثر ایشان و این امری است که حایر بود ...
در ان عقول ایشان و تحیر و متوله است در وی احلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت
معارضه از ابلغ ... دلیل قاهر و سطوع برهان باهر بیانی ولهذا چون شنید ولید بن مغیره قران را از آنحضرت
علیه وسلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بوی ابوجهل و زجر کرد و انکار نمود بروی و همچنین سایر اشقیا
قریش که حاذق و ماهر بودند بصناعت بلاغت و فصاحت و عارف بودند باسالیب کلام و طرز سخن متحیر
و معترف می گشتند و در آخر بغایه سابقه شقاوت بهاویه در رفتند حکایت کرده شده است از بعضی معزوله(؟)
و نادانان که قصد معارضه وی کردند و مخذول و محروم باز گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی تخفیف را
و تشدید ان که بلیغ و فصیح اندلس بود در زمان خود و ... شبیه و بی نظیر بود درین باب قصد کرد که
قران کند پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که بر مثال آن چیزی سازد و بر منوال آن سخنی بافد ...
کرد و حاصل شد او را خشیت و هیبت که توبه کرد از ان و ابن مقفع افصح وقت خود بود ساخت کلامی را
... را مفصل و نام نهاد آنرا سور بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بصبی که میخواند در مکتب این آیه را
یا ارض ابلعی ماءک الایه پس باز آمد بخانه و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم
بخدا که این کلام را هرگز معارضه نتوان کرد و نیست این کلام بشر ثالث از وجوه قران تضمن ...
اوست بر اخبار و بخیرها که واقع و کاین نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده ... داده
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین و قول وی سبحانه و من بعد ... سیغلبون و قول
عما الذین ... و قول وی وعد الله الذین ... الایه
والفتح الی آخره و قول وی لما ... نزلنا الذکر ... لحافظون ... المعاد

و قرامطه که جمع کردند کید و مکر و حول و قوت خود را قادر نگشتند بر اطفاء نور وی و تغییر دادن یک کلمه را از کلمات
شریعت وی و در شک نینداختند مسلمانان را در حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع ویولون الدبر
و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الایه و قول وی سبحانه ولا یتمنونه ابدا و قول وی و لن تفعلوا و امثال
این آیات و اخبار رابع اخبار وقایع و حوادث کاینات سالفه از آنچه نمیدانستند ایشان و نمیدانستند
مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصه یوسف و برادران وی و لقمان و ابن
و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه و شرایع دائره و علوم [illegible]
از آنچه نمیدانست آنرا مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلم آن پس آورد آنرا قرآن بر وجه
و ذکر کرد نص آنرا و اعتراف می کردند بدان و صدق و صحت آن میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته
و مشغول نشده بمدارسه و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نشنیده از علما و با وجود آن خبر داده
از آنچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاست علیهم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است
که هیچ خفائی ندارد و محسوس است که انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و کائن و ثابت است در ذات
قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن و وجوه دیگر نیز که از قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند که ممتاز
و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن و یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلهای
سامعان و اسماع ایشان نزد سماع قرآن و طاری می گردد هیبت قاریان آنرا نزد تلاوت آن و این بر
کافران و مکذبان بیشتر و عظیمتر است و عظمت و جلال و قهرمان او بر ایشان غالب تر فرق است که بر مکذبان
و منکران ثقیل می آید استماع وی و زیاده می کند ایشان را نفور و تنگ می گیرد سینه ایشان را و دوست می دارند
انقطاع او را و مکروه می پندارند استماع او را و او مومن مصدق زیاده می گردد روعت و هیبت او و می افزاید ذوق
و شوق او و حاصل میگردد باطن او را انجذاب و خفت و ارتیاح و انشراح و انجذاب از جهت وجود میل و
محبت قلب و تصدیق قال الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال
سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت می کند که این خاصیت و طبیعت
قرآن عظیم است اگرچه سامع از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده می شود از
جهال و عوام الناس که از شنیدن آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت
کرده اند از نصرانی که گذشت بر قاری پس ایستاد و بگریست گفته شد مر او را از چه می گریی که نمی فهمی گفت می گریم
از لطافت این نظم و ذوق و طربی که حاصل شد از شنیدن آن و این روعت و هیبت از شنیدن قرآن عظیم

خطیم طاری شد جماعه را پس از اسلام و ایمان آوردند فی الحال بی توقف و اهمال
از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام خلقوا من غیر
شیء ام هم الخالقون تا ام هم المسیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من برآید و این اول حالی بود که ریخته شد
در دل من و عتبه بن ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متأثر شد پس رفت نزد
وا و سه کلام کرد مرا محمد علیه السلام بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و در نیافتم که چه گو
ثابت ماند بر کفر و ایمان نیاورد جحد او و عناد او و ازینجا معلوم شد که ایمان عطای باریتعالی است
و در آن کفایت نمیکند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم دلیل آنست و
قاری قرآن ملول نمی شود و سامع آن کرده نمی پندارد بلکه زیادت می گردد و حلاوت و نشاط و محبت و تری و
گرفته می شود بوی در خلوت و انس یافته می شود بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف
در مرتبه رفیع باشد نزد تکرار مخل و مکروه می گردد چنانکه تجربه است و اینهمه بشرط ایمان و محبت است و اما کا
واعدا خلاف زیدهم الا اخسارا و از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را که معهود نبود عرب را
نیز پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود بآن علم هیچ یکی از علماء امم و مشتمل
ایشان پس جمع کرد میان علم شرائع و محاسن آداب شیم و مواعظ و حکم و علوم و سیر انبیاء
بر وجه اکمل و اتم و تنبیه کرد بر طرق حجج عقلیه و براهین یقینیه و ادله مبینه بر صفات کمال صانع و تو
و جل ما فرطنا فی   من شیء و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و لقد صرفنا للناس فی هذا القر
ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هذا بیان للناس و هدی الایه و از عجائب
در وی نیست ملول زیرا که احتجاج و استدلال کرده می شود بنظم قرآن و حسن وصف و
نهی و وعد و وعید اوست پس تالی فهم میکند و اخذ مینماید حجت را و حکم را معا از کلام واحد که جمله
است او را حق سبحانه در حیز منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل است بر نفوس و ادعی بر قلوب و اوقع
است بر افهام و امیل است بوی طباع و اسرعست بوی سمع و از انجمله تیسیر وی سبحانه حفظ قرآن را بر
آن متحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و امتهای دیگر یاد نمیداشتند
از کتب شان چه جای جماعه با وجود دراز عمر و مرور سنین و قرآن مجید آسان است حفظ آن
در اندک مدت و از انجمله مشاکلت بعض اجزای او بعض دیگر را و ایتلاف انواع و التیا
از قصه بقصه دیگر و خروج از تالی بتالی دیگر با وجود اختلاف معانی و

و وعده و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه امتحان گردد در فصول آن و کلام فصیح چون معارض می گردد و امثال این اختلاف و انقسام ضعیف می گردد قوت او و سست می گردد جزالت او و کم می گردد رونق او و مقلقل میگردد الفاظ و متزلزل می شود عبارات او و از وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیه باقیه و تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان و احبار گذاشت لاجرم متطرق گردید بوی تغیر و تحریف و فرمود تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه سایر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی و منتهی گشت بانقضای اوقات و انتهای ازمان ایشان و باقی نماند از وی جز خبر و قرآن عزیز که باهر است آیات او و ظاهر است معجزات او باقی است تا امروز که هزار و سی و پنج سال بر آن گذشته و عصر بود از اهل بیان و حمل اهل لسان و ائمه بلاغت و فرسان کلام و جهابذه براعت و ملاحده و اعدای دین و دنیا وارد نکرد هیچ یکی بچیزی در معارضه آن و تالیف نکرد در مناقضه آن و قادر نشد بر طعن صحیح و قدح صریح بلکه هر که قصد آن کرد در دایره عجز در آمد و برگشت والحمد لله علی ذلک و گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه تحقیق ذکر کرده اند ائمه در اعجاز قرآن وجوه کثیره و اکثر آن راجعند ببلاغت و فصاحت و واجب نیست که هر کدام او را وجهی منفرد و بابی علاحده ساخته شود مگر بقصد ذکر فنون بلاغت و حقیقة اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد و مابعد آن از خواص قرآن و عجائب صفات اوست و بالله التوفیق **وصل** معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلا و اقوی معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه و سلم و دیگر معجزات از انشقاق قمر و نبع ما و تکثیر طعام و نطق جماد و حیوان نیز عظیم اند و بعضی از آن بحد تواتر و شهرت و بعضی اگرچه بخبر آحاد اند ولیکن بتعدد طرق بحد گشته و معجزات آنحضرت بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شده و آنرا ارهاصات خوانند و ارهاص بمعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس نبوت و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیای است که همه معجزات آنحضرت اند و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلی الله علیه و سلم اما شق قمر از اظهر و انور معجزات است که نظیر آن است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن قرآن عظیم که فرمود اقتربت الساعة و انشق القمر و مراد وقوع آنست در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران حمل بر انشقاق روز قیامت رد میکند آنرا قول وی سبحانه و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نمیگویند این را روز قیامت و تحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم یک پاره بالای کوه و پاره دیگر پایان و همچنین روایت کرده اند از جمعی کثیر از صحابه و گفتند طلب کردند کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیتی را گفتند اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر دو شق شد و دیدند جبل حرا را در میان فرمود

آنحضرت علیه السلام استشهدوا الیس لفار بتحقیق سحر کرد سماد ابن ابی کبشه
همه اهل زمین را سحر نمیتوانند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند از ان پس گفت ابوجهل علیه اللعنة هذا
و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت
کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان
جمع غفیر و همکذا تا رسیده است باو متأید شده است بآیه کریمه انتهی و همچنین مملو و مشحون است بدان کتب
متقدمین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد اسانید و در مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در شرح
گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر است منصوص علیه است در قران و مروی است
در صحیحین و غیر هما بطرق کثیره صحیحه که شک کرده نمی شود در تواتر و صحت آن و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق
اند مر مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و علمای دین متبعان ملت می گویند که انکار نیست عقل را
دران و شمس و قمر مخلوق خدا اند میکند دران هر چه میخواهد چنانکه در احوال قیامت در نصوص مذکور است و اما قول
ملاحده که اگر واقع می بود این نقل بطریق تواتر شریک می بودند تمامه اهل زمین در معرفت آن
با آن اهل مکه زیرا که این امری است صادر حس و مشاهده و دواعی متوافر است بر رویت امثال آن امور
غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این را صحتی و اصلی میبود همیشه نوشته می شد و اثبات نموده
در کتب سیر و تنجیم و جایز نمی بود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت از ان مع جلالت شان و وضوح
آن جواب داده اند از وی علمای که این قضیه بیرون است از اموری که ذکر کرده اند ایشان این جزئیست
در قومی خاص از مردم واقع شده در شب و مردم در شب اکثر در خواب می باشند و اگر بعضی بیدار باشند
در زاویها مسکن و مستتر باشند و آنکه در صحرا باشد و بیدار باشند تا در ست و این امری بود که لحظه واقع
شد شاید که دران وقت سائر مردم را مانعی از مشاهده آن واقع شده باشد مثل سحاب و جبال که
حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد ایشان را از ان مثل اسمار و حکایات و مانند آن و
دیده همه نظر بر قمر دوخته باشند چنانکه اصلا از ان غافل نباشند مگر همان جماعت که متصدی رویت و مشرف
و مترصد وقوع آن باشد و گاهی میباشد قمر در بعضی منازل که ظاهر می باشد در بعضی آفاق نه بعضی و ظاهر
بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در شهری دیده می شود نه در شهری دیگر و در
دیده می شود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها نمیدانند آنرا اگر کسانی که دعوی

بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند و درخواسته بودند این آیه را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انها را نمودند و دیگران را ننمودند و خود مسافران از اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را چه در کار است تنبیه در مواهب لدنیه میگوید که آنچه ذکر میکنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب نبی صلی الله علیه وسلم و بیرون آمد از آستین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدرالدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده والله اعلم و اما رد شمس یعنی بازگردانیدن آفتاب بعد فرو نشستن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم روایة کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر گذاردی یا علی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است پس بازگردان بروی آفتاب را گفت اسما دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود پستر دیدم که طلوع کرد بعد از غروب وی افتاد شعاع او بر جبال و ارض و این واقعه در صهبا بود و تمام کلام درین حدیث در غزوه خیبر بیاید انشاء الله تعالی وصل و یکی از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مکرر واقع شده است در مواطن عدیده و مشاهد عظیمه و روایة کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمهاست از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمد چشمها از سنگ بر دست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آب از اصابع ابلغ است در اعجاز از نبع آب از حجر که بیرون آمدن از وی معهود و معتاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و پوست و استخوان و بتحقیق روایة کرده اند این حدیث را جماعه از صحابه و مشهور از آن حدیث انس و جابر و ابن مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو و نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک وی صلی الله علیه وسلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سیصد کس و در حدیث ابن شاهین از انس آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک پس گفتند مسلمانان یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چاروای ما فرمود آیا هست چیزی از زیادتی آب پس آمد مردی بچیزی از آب در مشک کهنه فرمود بیارید کاسه را پس ریخت آب در آن کاسه نهاد کف دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آورد آدم

او جابر را و بیهقی بایتی برا و بیهقی از انس بر آورده بیرون آ
تبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی اصغر را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خود را در قدح و نگنجید دست مبارک و در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را چون نه
شریف وی آب الحدیث و اما حدیث جابر در صحیحین آمده که گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت
می گرد از آن چیز گردند مردم گرد وی صلی الله علیه وسلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله
نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف
جوش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید
می بودیم کفایه می کرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط که پا
آمد قطره چند در مشک پس ریخت آنرا در کاسه و تفریق کرد اصابع شریف را در آن پس جوش زد آب
شریف پس امر کرد مردم را بآب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس برداشت از کاسه دست مبارک
کرده اند حدیث جابر را امام بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح آمده از روایت علقمه که گفت
مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت
بجویید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را
خود را آخر این حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلاً در حقیقه گویا همه اطاعت
و حاکی اند اگر انکار می داشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم
و باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه راوی
آنند قدر و حدیث نبع ماء از ابن عباس نیز بطرق متعدده آمده است و سوالی
که چه حکمت است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت
پیدا شد چرا از نخست چشمها بر آمد جواب می گویند که این جمله از آداب حضرت خداوند جل جلاله است که
معدومات منفرد است بی اصل و ماده بلکه آب در اصل بود و معجزه و دعای آنحضرت
قالوا والله اعلم و از این قبیل و مشابه این معجزه است تکثیر ما قلیل و ازدیاد آن ببرکت و
مسلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت
مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما می آیید اگر خواسته است خدا چشمه
پس هر که بیابد از آنها که دست نرساند و ما آب آنرا

الکه بیشتر رسیده بود از ماء در آن دو چشمه مانند دوال بود که میدرخشید و ترشح می‌کرد اندکی آب پس پرسید آنحضرت
آن دو مرد را آیا مساس کردید دست بدین آب را گفتند نعم پس دشنام کرد ایشان را و گفت آنچه خواسته بود خدا
عز و جل پس کاویدند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی جدا شد از آب باوی که مراد او را چیزی
است مثل جسمی صاع پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را باز انداخت آب را در چشمه
با آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود ترا حیات که به بینی
اینجا را که پر کرده شود به باتین و عمارات پس همچنین واقع شد و این خبر دادن نیز معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
و اخبار بغیب قسمی اوفی و اوفر از معجزات است لا تعد و لا تحصی و در قصه حدیبیه آمده که چهارده صد کس بوده اند و چاه و
سیراب نمی گردانید پنجاه شاه را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در آن یک قطره پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر یکجانب چاه در آورده شد دلوی از آب و وضو کرد در آن و افکند در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس
جوشید آب و بلند شد پس سیراب گشتند و سیراب گردانیدند شتران خود را و در روایتی آمده که بیرون آورد تیری
را از ترکش خود و انداخت در چاه پس میجوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیبیه
برآمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و در میان این دو قصه مغایرتست و جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام
در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود و چون وضو کردند و سیراب شدند بقیه آب
که در رکوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی اسفار خود و گفت سیر میکنید شما شبانگاه و میرانید تمام شب و می آئید بر آب
فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر و رعایت نکنند حق صحبت را از جهت اهتمام
طلب آب و حرص بران و چون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر خود را تا خواب کند و فرمود اصحاب نگاه دارید برما نماز را
یعنی بیدار باشید و خبردار باشید که نماز بامداد فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد پیغمبر خدا
بود وقتیکه خورد آفتاب بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس
سوار شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود و بود در وی چیزی از آب پس
وضو کرد از آن رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب و فرمود نگاه دار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود
و اذان گفت بلال برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز بامداد و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که گرم
شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتیم ما یا رسول الله هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس
خواند رکوه مرا و نهاد دهن مبارک خود را در وی و دمید در وی یا نه میدید والله اعلم پس میریخت آب از رکوه

اوی نوشانیدم من پس بحوم دند مردم فرمود بحوم پس وارید خلق بمه را سیر
شدند و سیصد کس بود و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس تر ریخت آب و گفت
من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خود آنحضرت ورد
آمده که رسید مردم را عطش تا بحدی که نحری کرد مرد شتر خود را و می فشرد شکنبه
او را و می نوشید آن را پس شکایت کردند مردم این را بسوی آنحضرت در دعا پس برداشت آنحضرت بر دو دست شریف را و هنوز باز نیاورده بود دستها را که بارید باران
با ایشان بود از ظروف و گفته اند که در باران لشکر را آورده اند که یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در ذی المجاز پس گفت ابی طالب تشنه شدم یا ابن اخی و نیست با من آب پس آنحضرت فرود آمد و زد قدم
پس بیرون آمد آب گفت اشرب. بالجمله و در صحیحین از عمران بن الحصین آورده که گفت بودیم ما با آنحضرت صلی الله
وسلم در سفرے پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش پس فرود آمد و بخواند دو کس را
از آن علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و دوانید ایشان را که می یابند زنی را بر
دو مزاده است پس روان شدند آن دو کس و پیش آمدند زنی را که دو مزاده و دو سطیحه دارد بیا آوردند
نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شتر ش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس ریخت در وے آب و
بیایند و نحورید آب و نحورانید و آن زن ایستاده است و نگاه می کند که چه میرود را و سے میگوید
بار اشتند او را و حال آنکه خیال میکنم که بیشتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود ا
جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تمر و دقیق و
در جامه و سوار کردند او را بر شتر ش و نهادند بار را در پیش وی و فرمود آنحضرت بروید که ما کم نکرده
آب تو چیزی و لیکن خداست که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد کسان خود و گفت
پیش آمد مرا دو مرد و بردند نزد این مردی که گفته می شود او را صابی پس کرد اینچنین و تمام قصه
بجا آورده گفت این مرد یا ساحر ترین مردم است یا رسول خداست حقا گفت مر قوم خود را ایا هست
رغبت در اسلام الحدیث بطوله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند
و در آمدند در اسلام و الله اعلم و احادیث درین باب بسیار است و احادیث ... ازین باب
مذکور گردد ان شاء الله تعالی **وصل** بدانکه احادیث در تکثیر آب قلیل شیر آمده در
است و این هر دو اثر تربیت و ولی نعمتی آن سید کاینات است که بدانکه بحسب روحانیت
ارواح است در جسمانیت نیز پرورنده و خورانیده ... شده اند اشباع است

تکثیر در طعام و غیره از آنحضرت ...

بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گر گل همه پرورده تست + و مشهور درین باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوه خندق که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم من آنرا و آس کرد وی جو را و انداختیم گوشت در دیگ و آمدم نزد آنحضرت و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام من بزغاله را و طحن کرد زن من پاره شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چند نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد جابر سوری سور بضم سین و سکون واو طعامی که بخورانند بآن مردم را لفظ فارسی است که بر زبان مبارک رفته و سؤر بسکون همزه طعام که باقی مانده یا شراب ساخته بیایید و فرمود من دیگ را فرود نیارید و خمیر را نگاه دارید تا من برسم پس آمد آنحضرت علیه السلام با مردم پس بیرون آوردیم خمیر و دیگ را بنظر شریف وی پس انداخت در آن آب دهن مبارک خود را و دعا ببرکت کرد و فرمود یا زن بپز نان را و بخوان با خود زن دیگر را که وی نیز بپزد و بکش از دیگ گوشت را و نگاه مکنید در آن پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام و سیر شدند و هنوز دیگ در جوش بود و خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابو طلحه با ام سلیم بتحقیق شنیدم آواز رسول خدا را سست می شناسم در وی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بلی پس بیرون آورد ام سلیم قرصی چند از جو و پیچید در جامه و فرستاد مرا پس بردم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بودند برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان و روان گشتم من پیش ایشان تا آمدم ابو طلحه را و خبر کردم او را و گفتم که می آید رسول خدا پس ابو طلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه او و نیست نزد ما چیزی که بخورانیم ایشانرا بجز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفت ام سلیم خدا و رسول وی داناتر است یعنی بانچه واقع شدنی است گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال ما حکمتی نخواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابو طلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا و فرمود بیار یا ام سلیم آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود کوفته کرده شود نانها و بیفشرد ام سلیم ظرفی را که در وی روغن بود تا نان خورش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعا ببرکت بعد از آن فرمود که اذن کن و بطلب ده کس را پس آمدند ده کس و خوردند تا سیر شدند و برآمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا درآمدند همه و خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد تن شک راوی است

حدیث جابر

حدیث انس

و در روایتی از مسلم هشتاد آمده ... زیاده

روایات هشت کس آمده و مخالف این است که آن در قصه دیگر است و بعضی گفته اکثر روایات در صحیحین ده ده

المواهب والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن نه همه یکبار که آن گفته اند اگر همه

در نظر ایشان قلیل می در آید و کافی نمی نماید و این سوء ظن موجب ذهاب برکت

می داشت یا کا ... یکی بود تناول جماعه کثیر دشواری آید و موجب

ابی هریره رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه

آمد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که تا بقایای توشه های خود را گرد آر

دران فرمود نعم بکنم پس فرمود تا نطعی بگستردند بقایای زاد آوردند یکی مشتی از ذرت آورده و دیگر ...

آورد و اعلای ایشان کسی بود که آورده صاعی از تمر تا گرد آمد بر نطعی چیزی اندک دعا کرد و فرمود

بینداز ید در ظرفهای خود پس نماند در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز بقیه از

و لشکر در غزوه تبوک بروایتی هفتاد هزار کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود فرمود

ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند خدای تعالی را باین شهادت هیچ بنده که باز داشته شود از

بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین است که شهادت دهند نزد مشاهده معجزه

تصدیق و یقین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام درین مقام از کدام عالم است

حضور و غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین وایقان است یا برای تنبیه و تلقین امت

اعلم بحقیقة الحال و روایة است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت علیه السلام

ام سلیم برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان بدست من و حیس طعامی است که در میان نا

از تمر و روغن و قروت بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس

و بگو یا رسول الله این را مادر من بحضرت تو فرستاده است و بر تو سلام میخواند و عذر قلت ...

آنرا نزد آنحضرت آوردم و فرمود بنه و فرمود برو فلان و فلان جماعه را از مردان نام برد

تا پیش من آید پس بیرون رفتم و خواندم هر که را آنحضرت نام برده بود و هر که

خانه پر است از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد

آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس تر ... ده ده کس

تمام شدند تا آنکه هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند همه و سیر شدند بجماعة جماعة می آمد

پس فرمود بردار یا انس پس برداشتم و ندانستم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه البخاری
و المسلم و در حدیث ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و برای
حدیث ابوایوب
ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف
انصار پس خواند ابوایوب ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز
خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیامد از ایشان
هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابوایوب خوردند ازین طعام من یکصد و هشتاد مرد و مروی
سمره بن جندب
است از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بجدا که نوبت بنوبت می خوردیم
از بامداد تا شب ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و میخوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت
کرد سمره بجانب آسمان و گفت از اینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبة و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابو نعیم و
حدیث عبدالرحمن
در حدیث عبدالرحمن ابن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صد و سی تن و ذکر
کرد که خمیر کرده شد یکصاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن شاة یعنی جگر و دل
و گرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم از آن پاره برای وی پس گردانیدند از آن شاة دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه
در دو کاسه بود پس برداشتیم من آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است که امر کرد مرا رسول
روایت ابی هریره
خدا صلی الله علیه و سلم که بخوانیم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده شد پیش ما یک کاسه طعام
پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر آنکه در وی
اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسه شیری پیش آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من هیچ
بخوردم و آسوده می شدم اما از فرموده شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت علیه السلام رفتم
و یاران را طلبیدم پس درآمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام پس مرا داد و بعد از آن خود خورد و
فرمود ساقی القوم آخرهم و مروی است از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بنی عبدالمطلب را چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه و می نوشیدند فرقی را پس ساخت آنحضرت
علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقی ماند چنانکه بود و طلبید قدحی از آب پس نوشیدند
و سیراب شدند و همچنان باقی بود رواه فی الشفاء و در حدیث آمده رضی الله عنه که ام مالک انصاریه می فرستاد

ت صلی الله علیه وسلم ده مر بود روغن پس اور

دنی بود دران خانه چیزی جز ان پس قصد کردام مالک بسوی ان عکه که هدی روغن برا

بومی یافت روغن پس همیشه می بود مر اورا روغن دران عکه تا بیفشرد روزی آن عکه را پس آ

انت علیه السلام وبیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت بیفشردی توان عکه را واگر نمی افشر

انرا بحال خود همیشه می بود روغن برای شما دران عکه گفت بنده مسکین ازین حدیث معلو

مر حضرت سید المرسلین را واتفاق کند بحبت وچیزی را که تواند برکت دهد خدای

ودر همه چیزی رزقنا الله وهم از جابر رضی الله عنه آمده که آمد مردی نزد آنحضرت

م طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر ووسق بفتح واو وسکون سین شصت صا

میخوردی وزن وی ومهمانان وی ازان تا روزی پیمانه کرد ازا پیش آنحضرت آمد وعرض کرد

پیمانه کردی می ایستاد نزد شما ومی خوردید ازان همیشه وگفته اند که حکمت در رفتن برکت روغن

علا ومعدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آفت که افشردن وپیمانه کردن مضاد تسلیم و

اسمه ومتضمن تدبیر واخذ بحول وقوت پس سزاداده شد فاعل آن بزوال نعمت حاله

ومثل این است نکته در نگاه نکردن بدیک وخمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم

وحدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرد

اشته بود بذل کرد برای غرمای پدر اصل مال را وقبول نکردند ونبود در تمر نخلی وی کفایت

پس آمد جابر نزد آنحضرت وگفت بتحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز

وام بسیار ومن میخواهیم که ببینید ترا غرما فرمود برو وخرمن هر تمر را در یک گوشه نه پس کر

وخواندم آنحضرت را وچون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند بمن وچون دید آنحضرت این

از تمر بود ونشست برای وگفت بخوان یاران خود یعنی غرما را پس کیل کرد

لی از والد من امانت او ومن راضی بودم که امانت والد او اکرده شود و

ایران باز تمانده جابر رضی الله عنه تعجب خواهر بود که عبدی نگذاشته بود و

من می بینم آن خرمن را که بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود وگو

پس تعجب کردند غرما وروا بیهقی کرده است ابو هریره رضی

عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پرسید آن حضر

حدیث جابر

[illegible]

از من چیزی داری یا ابا هریره گفتم نعم یا رسول الله اندک تمری دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس
در آورد دست مبارک خود را در توشه دان و برآورد از ان یک مشت تمر و دعا ببرکت کرد و طلبید
مردم را ده ده کس تا تمام لشکر از ان سیر شدند و فرمود بمن بگیر آنچه آورده بودی از تمر و در آر دست خود را
در مزاده و بگیر از ان مشتی در وقت حاجت و مشمار و مریز آنرا پس گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس
خوردم و خورانیدم از ان تمر مدت حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان
رضی الله عنهما پس غارت کرده شد خانهٔ من پس رفت از من و در روایتی آمده که گفت برداشتم از ان تمر چندین
و چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر و گفته اند که مجموع تمرات ده و اند تمره بود
و بعضی بیست و یک گفته اند والله اعلم و در روضة الاحباب از ابو هریره رضی الله عنه درین باب شعر نیز نقل
کرده است **بیت** الناس هم ولی فی الیوم همان * هم الجراب و هم الشیخ عثمان * والله اعلم و مروی است که آنحضرت
عمر بن الخطاب را فرمود تا از اندک خرمای چهارصد شتر سوار را زاد داده ترتیب کرد و آن خرما باقی بود گویا یک
خرما از ان کم نشده بود و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک است که بقایای ما
زاد آن قلت برکتها بخشید که هفتاد هزار کس از ان سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه
گذشت پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقر و
فاقه را از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداناد حکایة یاد دارم که در بازار مکه معظمه زادها الله تعظیماً و
تکریماً تره فروشی بر ترهای خود آب می پاشید و می گوید یا برکة النبی تعالی وانزلی ثم لا ترتحلی اللهم صلی علی
محمد و علی آل محمد و بارک و سلم **وصل** در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
چنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر و دین و شریعت اویند صلی الله علیه وسلم از آنها که قرعهٔ سعادت بنام
ایشان افتاده و از اهل ایمان همچنین سائر حیوانات را که مطیع و منقاد امر ارادی الهی اند سبحانه بطریق
اعجاز و خرق عادت منقاد و مطیع وی صلی الله علیه وسلم ساخت اینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل
باطن گفته اند که وی صلی الله علیه وسلم بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است ولیکن چون ایشان را
عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون اند از ایشان جز طاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیاید و
موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان اما حیوانات از انجمله سجود جمل و شکایت او است بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که یکی از اهل بیت انصار را شتری بود
پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود ما را شتری که آب می کشیدیم بروی اکنون

و سرسی ... برادمنع ... خود را ... شده اند پس برخاست آنحضر
... و روان شد بجانب شتر پس درآمد در بستان بایستاد و شتر در گوشه از آن نشسته بود و
یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که زند
نزندی برسد فرمود نیست مرا از من باکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم روی
بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل درآورد صحابه گفتند
رسول الله این حیوان لا یعقل ترا سجده کند ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وسلم
بشر را که سجده کند بشر را و اگر روا بودی که بشر سجده کند بشر را امر میکردم زن را که سجده کند مرد خود را
بجهت عظم حق مرد برزن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت
نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیداند که من رسول خدا ام مگر عصاة جن و
انس و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و یاد کرد با
آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی بشکایت درآمد پیش آنحضرت صلی
دارد پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود بصاحب شتر بفروش این را بدست
پیشکش تست ولیکن این شتر مر اهل بیت را است که جز این وجه معیشت ندارند فرمود این شتر گله کرد
عمل و قلت علف را احسان کنید بوی و نگاه دارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده باسانید مختلفه
آمده و صحیح است و از انس آمده که گفت درآمد رسول خدا و ابوبکر و عمر در بستانی و یکی از انصار
در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابوبکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا
آنحضرت علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الحدیث و یکبار شتری نزد
آنحضرت شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش از آنکه نماز خفتن بگذارند خواب می کنند و من میترسم
عذاب کنند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نهی فرمود عائشه رضی الله عنها می گوید که در خانه ما شاتی بود
چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و
میرفت آنحضرت پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت
ذبح میکرد یکی دیگر را نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی است که آنحضرت
دست مبارک خود را بر پشت گوسفندی مالید که نر بوی ر...
بیاشامید داو ...

مشهور است و در باب معجزات بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و امثال این حدیث را در تکثیر طعام نیز ذکر نموده
کرده و در انقیاد و اطاعت حیوانات نیز و ازین باب است قصه کلام ذئب و شهادت او مر آنحضرت را صلی
الله علیه وسلم و حدیث تکلم ذئب روایة کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایة کرده است
امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دوید راعی
و کشید شاة را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع می باشد و گفت از خدا نمی ترسی
میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی آن را بسوی من پس گفت راعی واعجباً گرگی اقعا
نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر ندهم ترا بعجب تر ازین محمد به یثرب خبر میدهد مردم را
باخبار سابقه و مردم می گروند بوی پس راعی غنم خود را می ساخت تا در آمد مدینه معظمه را و بگذاشت غنم
را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون
آمدند مردم گفت برای که خبر ده مردم را بآنچه شنیدی و دیده و همچنین روایت کرد بیهقی از
حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایة ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت ذئب
عجب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرمین خبر میدهد بآنچه گذشته و بآنچه می آید و این راعی
یهودی بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از
ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت گرگ برای حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک
داده پیغمبری را که مبعوث نشده هرگز عظیم قدر تر نزد خدا از وی تحقیق کشاده شده است بروی
ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و اصحاب وی و منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملایکه و حور و
غلمان بهشت نگرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند
که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذئب برای که نیست حایل میان تو و وی مگر همین دره از کوه میرو
از کوه در حضرت وی و میگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا که میچراند گفت ذئب من میچرانم
پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و تسبیح کرد برای ذئب مشتاق انزال وحش این حکایت از ابی
سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهو
بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین ازان است که محمد بن عبدالله
فی المدینة یدعوکم الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابوسفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر میکنی
این حکایت را بمکه میگذاری زنان مکه را بی مردان و از ابو جهل و اصحاب وی نیز روایة مثل این کرده اند

ازین باب است حدیث ضب یعنی سوسمار و این حدیث مشهور است و روایت
است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی
که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده
ضب را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزل گاه خود و بریان کند و بخورد چون
اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفتند رسول خدا است پس بیرون آورد ضب
از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این ضب و انداخت
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را و فرمود یا ضب پس جواب داد
شنیدند قوم همه لبیک و سعدیک و فرمود آنحضرت ای زینب کسی که آید قیامت را یعنی زینت
پس فرمود آنحضرت که را عبادت میکنی گفت خدائی را که در آسمان است عرش او و
سلطنت او و در دریاست راه او و در جنت است رحمت او و در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت
گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام
اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب نعت آنحضرت خواند صلی الله علیه
است حدیث غزاله که روایت کرده اند او را به طرق متعدده که تقویت می کند بعض او بعض را
قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در دلایل از ام سلیم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در صحرا می
آواز هاتفی سه بار یا رسول الله پس آن سو نگریست آنحضرت و دید که آهو ماده بسته در بند
و اعرابی آنرا در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده
مرا این اعرابی و مرا دو آهو بره است درین کوه رها کن مرا تا بروم و شیر دهم ایشان را و باز آیم
همچنین میکنی و باز می آیی عذاب کند مرا خدا تعالی عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را
آمد و بربست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت
این ظبیه را پس رها کرد اعرابی آهو را و میدوید در صحرا از روی خوشحالی و میزد پاهای خود زمین را و
لا اله الا الله و ان محمد الرسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مرد
آمده بودند پس آهو ماده نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دوشید و همه
بودند پس برابر گرفتن آنحضرت فرمود که این را نگاهدار پس یافت او را
فرمود ان الذی جاء بها هو الذی ذهب بها و از
کرده

چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من
یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار نشده است آنرا هیچ
یکی جز پیغمبر و من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز
تو گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می لغزیدم عمداً در سواری او و بود آن یهودی
گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور باشد و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آنحضرت میفرستاد او را بدر کسی تا خبر کند و طلبید او را پس می آمد یعفور بدر و میکوفت در را بسر خود
و چون بیرون می آمد صاحب در اشارت می کرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آنحضرت
علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بر سر چاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان را بود و افکند خود را در ان چاه
بجهت جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هم ازین باب است تسخیر اسد و تملق او سفینه که
در بیابانی از لشکر دور افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر
او را بلشکر و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات اولیا معجزه رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ابن وهب
روایت کرده است که کبوتران مکه معظمه سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا برکت برایشان و نسج
عنکبوت و تبیض حمام بر در غار هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غارند و روایت
کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را بقدر آدمی که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی
عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وسلم بسیار است
و آنچه مشهور بود از ان و واقع شده در کتب ائمه آوردیم **وصل** بدانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت
بودند نباتات نیز در حیطه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و ازینجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت
و شهادت رسالت وی صلی الله علیه وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله
و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمکه پس بیرون آمدیم ما در بعضی نواحی آن
پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه می گوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این همان است که در ابتدای
بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است در ازمنه دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد جید از ابن عمر
آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک با آنحضرت آمد گفت مر او را
رسول خدا صلی الله علیه وسلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود آیا رغبتی هست ترا در خیر یعنی می خواهی که نیکی

وصل

و سعادت حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت ان لا اله الا ... شریک له
محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا برانچه میگویی فرمود این درخت شاهد
خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر کرانه وادی بود پس شکافت میکرد زمین را و می آمد و ایستاد
پیش پس شهادت طلبید آنحضرت از وی سه بار و گواهی داد آن درخت بعد از آن باز گشت بجای خود این حدیث
دارمی نیز روایت کرده مانند این و در روز احد که کافران مقهوران رخسار مبارک آنحضرت را
و سلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آزار رسانیدند آنحضرت در گوشه نشسته بود که
آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که نمایم ترا آیتی
موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود
یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت با
امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حسبی
رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده که سوال کرد اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه
معجزه را پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن درخت که رسول خدا می طلبد ترا پس میل کرد آن درخت از راست و چپ
و پیش و پس خود پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند زمین را و می کشد رگهای خود را و ایستاد
پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس نشست
رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت
کن که دست و پای شریف ترا بوسه کنم اینجا اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تا یک بر شتر سوار بدرخت سدره رسید خواب آلوده آن سدره دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از
بگذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه و سلم و از ابن عباس رض
که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت بچه چیز شناسم ترا که تو رسول خدایی فرمود
این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس جدا شد از درخت
فرمود آنحضرت برگرد بجای خود و برگشت و بجای خود رفت پس اسلام آورد اعرابی
و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و
جاءت لدعوته الاشجار ساجدة + تمشی الیه علی ساق بلا قدم + کانما سطرت سطرا لما کتبت
فروعها من بدیع الخط فی + و در ... از ... بعد آمده که گفت

پس رفت آنحضرت برای قضاء حاجت و رفتم من در پس آنحضرت با داوه از آب پس ندید که استتار کند بدان ناگاه
دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از
شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا عز وجل پس منقاد گشت آن درخت مانند انقیاد شتر که
مهار در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسپید بر من پس چسپیدند و در روایتی
دیگر آمده که فرمود یا جابر بگو این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شو بصاحب خود که بنشینم در پس شما پس
رفتم من و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس بنهاد دبر
آمدم من دویدم و نشستم در جای دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت
می آید و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده
که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول
خدا مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی درخت خرمائی یا سنگی گفتم می بینم
نخلات متقارب گفت برو و بگو باین نخلات که رسول خدا امر میکند شما را که بیائید برای حاجت رسول خدا
و بگو سنگها را نیز همچنین پس رفتم و گفتم سوگند بخدائی که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را
قریب یکدیگر آمده و سنگها را بهم پیوسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو باینها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این
معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که گفتند چه خبر است که شهادت دهد ترا فرمود
شهادت می دهد این درخت پس فرمود بیا ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض
رحمة الله علیه جمعی کثیر از عظمای صحابه اتفاق کرده اند برین قصه و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم
اجمعین **وصل** همچنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر وی صلی الله علیه وسلم ساخته بود جمادات نیز همین حکم
دارند از سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت که هیچ شجری و حجری نبود مگر
آنکه سلام می کرد بر من و میگفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنها
نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب وقتی که برآمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر
خود پیش از بعثت گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را و بیاید ان شاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه
روایت کرده است مسلم از حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی من می شناسم حجری
را بمکه که سلام میکرد بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدرستی بتحقیق من می شناسم او را و مردم را اختلاف است درین
حجر که کدام است بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی حجری معروف در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه

خدیجه رضی الله عنها و مسعود است در دیواری و مردم تبرک می جویند بمس سنگی که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که میگذشت از آن راه و شیخ ابن حجر مکی هیثمی گفته که مشهور است از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام می کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیگر اثر مرفق شریف اوست که در سنگی نقش بسته است و می گویند که سنگ و آهن نرم بود برای انبیا علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی گوسفند چرانی می کرد اثر قدم شریف است والله اعلم و صاحب مواهب لدنیه از ابو حفص میانشی آورده که گفت خبر داد مرا که ملاقات کرد از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر است که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجمله در و دیوارهای خانه وقتی که دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهم روایت کرده است بیهقی در دلایل و ابن ماجه در مجهر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل مرو از منزل تو و پسران تو تا بیایم من شما را زیرا که مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر و بچسپید بیکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود را و فرمود یا رب این عم منست و صنو پدر من است و ایشان اهل بیت منند پس بپوشان ایشان را از آتش دوزخ همچو پوشیدن من ایشان را باین چادر پس آمین گفت آستانه و دیوارها خانه و گفتند آمین آمین و یکبار علی بن ابی طالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بر کوه آنجا برد بفرستاد و فرمود بگو این کوه را که مرا آب ده آن کوه متکلم شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که نازل شد و اتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستم از ترس خدا که آب در اجزای من نمانده و مشهور درین باب حنین جذع است فی الصراح حنین آرزومندی و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع بجیم و سکون ذال تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و یقین است بدان در مواهب لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته صحیح تر آنست که حدیث حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان متعدده خارج از حد حصر و احصاء و تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و نزد کسی که حنین جذع را انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن بعض راست نزار ... است بر طرق حدیث ...

چنین جذع از امور ظاهر است که حمل کرده اند از اخلاف از سلف و از اکبر آیات و اباهر معجزات است که دلالت
میکند بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و شافعی گفته که نداده است حق تعالی هیچ پیغمبری را آنچه داده است پیغمبر ما را
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم پس گفتند بشافعی که داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی گفت داد
محمد را صلی الله علیه و سلم چنین جذع تا شنیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن بعد از آن شمرده اند
علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و روات و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طویل است روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه ساخته
شود برای وی منبری ایستاد برای خطبه تکیه زده بجذعی از آن جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
از آن جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید
مسجد بآواز وی و بسیار شد بکاء مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده
که بشکافت جذع و پاره شد پس آنحضرت صلی الله و سلم و نهاد دست شریف خود را بروی و در کنار مبارک
گرفت پس ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه گم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم
او را همیشه می بود اینچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس امر کرد آنحضرت که
دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میگذارد آنحضرت بر وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت
بجانب خود پس آمد در حالی که پاره کرد زمین را پس در کنار گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در
حدیث بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز نشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل بروید در آن
رگهای تو و کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت
تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد از این گوش شریف خود نهاد آن حضرت بجانب
وی که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان مرا یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا
و باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید این را هر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت
همچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد باین حدیث
می گفت ای بندگان خدا چوبی ناله میکند از شوق پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف
وی صلی الله علیه و سلم **بیت** سنگی و گیاهی که در و منفعتی هست + بز آدمی دان که در و معرفتی نیست
و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایت است و ازین باب است تکلم کردن
آنحضرت بجبل و تکلم کرد و جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه

احد دو ب

وابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین جبل
و نجید پس جنبید احد پس نهاد آنحضرت علیه السلام پای شریف خود و فرمود ثابت و برجای خود باش
بر تو نیست مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث دیگر از عثمان
عثمان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جبل ثبیر بود ثبیر کوهیست بمنا است و
ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت
بود و فرمود برجای خود باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه
ابو حاتم و از ابو هریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا بکسر حا مهمله کوهیست که معظمه است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ابتدای وحی آنجا مشغول می بود و وحی آنجا نازل شده بود و با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و طلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود آنحضرت آرمیده باش حرا نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا
ش
و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابو
الجراح والله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آ یا رسول الله زیرا که من میترسم
از دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت حرا بر من برآ یا رسول الله و ثبیر و حرا
هر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جنس رجفه بود
علیه السلام واقع شده وقتی تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود بایشان آن رجفه
و این رجفه طرب و لهذا تنصیص کرد آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و
و استقرار جبال اند و از این بابست تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت
آنحضرت کفی از حصا گرفت تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه
این حصات را در دست ابوبکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما تسبیح نکرد
عیاض در شفا گفته که روایت کرده مثل این ابو ذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر
و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده که سوید بن یزید
پس که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه در ربذه که مسکن ابوذر بود روایت می کند
که در نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است
تسبیح [illegible] ملکها [illegible] در حالت وحی است

مرا که بنشین پس نشستم در پهلوی شریف وی و نمی بینم او را چیزی و نمیگوید وی بمن چیزی پس درنگ
کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که مشی میکند تیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام وی و
و فرمود چه چیز آورده است ترا ای ابوبکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود
بدست که بنشین پس نشست در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود پستر عمر آمد و کرد عمر مثل آن و فرمود
آنحضرت مثل آن و نشست در پهلوی ابوبکر پستر عثمان آمد همچنین و نشست در پهلوی عمر رضی
الله عنهم اجمعین پستر گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سنگریزها را هفت یا نه یا نزدیک آن پس
تسبیح کردند سنگریزها در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا شنیده شد آنها را حنینی مانند حنین
نحل در کف شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم پس داد آن سنگریزها را بابوبکر و درگذشت از من
پس تسبیح کردند در کف ابی بکر پستر گرفت سنگریزها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن
سنگریزها بعد از آن داد عمر را و تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس از آن داد عثمان را و تسبیح
کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر پستر گرفت سنگریزها را و نهاد بر زمین و
خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی باسناد صحیح و در حدیث طبرانی
آمده که گفت ابوذر پستر نهاده شدند در دستهای ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی انچنین آورده است این حدیث
را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید ابو شکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه
در آن مجلس شریف بود و بر دست وی نیز تسبیح کردند و از آنجمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود
رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را
و از جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که گفت بیمار شد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پس آورد او را جبرئیل علیه السلام طبقی که در وی انگور بود و انار پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد بر دست
شریف او و در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی بر منبر این آیت را
وما قدروا الله حق قدره بعد از آن فرمود ثنا می گوید جبار ذات خود را وی گوید انا الجبار انا الملک
المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم ما که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده برصاص و حجاره پس چون درآمد آنحضرت
در مسجد حرام عام الفتح اشارت می کرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مساس نمی کرد و می گفت جاء الحق
وزهق الباطل پس اشارت نمی کرد بروی یکی از آنها مگر می افتاد بر قفا و اشارت نمی کرد بقفا مگر که می افتاد بر روی و

تسبیح طعام

سلطنت وی خوارہ نزار بودند در امیت صبیان و شهادت ... بر
الله علیه وسلم روایة است از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و در آمدم
وی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و دیدم از وی امری عجیب آمد او را مردی از اهل یمامه
روز زائیده شده است پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم من انا گفت انت محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله فیک بعد از ان ان لد تکلم نکرد
تا جوان شد وی نامیدیم ما او را مبارک الیمامه و از فهد بن عطیه روایة است که آورده اند
می را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا قال رسول الله
البیهقی **وصل** در ابرای ذوی العاهات و احیای موتی یعنی به گردانیدن بیمار ۲
روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم آ
یا رسول الله این پسر من جنون دارد وی گرید او را چون در وقت طعام چاشت و طعام شام ... پس
مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و قی کرد و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه
الداری و عدد البوصیری حیث قال شعر کم ابرأت وصبا باللمس راحته + و اطلقت اربا من ربقة
آمد آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود که تکلم نمی کرد پس آب طلبید و مضمضه
شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس بشد غلام فی الحال و عاقل شد چنانکه
و رسید روز احد زخمی بر چشم قتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد
مرا زنی است که دوست می دارم او را و می ترسم که پلید و مکروه در نظر وی در آیم پس گرفت آنحضرت
بدست مبارک و نهاد در جای و فرمود خداوندا بپوشان چشم او را جمالی پس بود آن چشم بهترین و
بیناترین چشمان او درد نمی کرد و قتیکه درد می آمد چشم دیگر و آورده اند که از اولاد
در خدمت عمر بن عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر انا ابن الذی سالت علی الخد عینه +
المصطفی ایما رد + فعادت کما کانت لاول امرها + فیا حسن عین و یا حسن
... او را و روایت کرد طبرانی و ابو نعیم از قتاده که گفت
خدا از روی پیغمبر خدا یعنی خود را پیش آنحضرت ساخته بود در آخر
... چشم ... من او را بدست خود و دیدم بسوی ...
... ت فرمود خداوندا قتاده و چنانکه

بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و روایة کرده شده است که شخصی گرفتار شده بود بعلت استسقا
پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت
دران از آب دهن مبارک خود و آن فرستاده داد و گرفت وی از ان متعجب گمان برد که استهزا کرده شد
پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی بسر حد موت و نوشانیده آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود
که سفید شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بینا شد چنانکه رشته
در سوزن می در آورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر پرسید که علی کرم الله وجهه
کجا است گفتند حاضر نیست و درد چشم دارند پس کس فرستاد و طلبید و نهاد سر مبارک او را در کنار شریف
خود و تفل کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس بشد فی الحال گویا نبود بوی درد و هرگز درد نکرد دو چشم وی
رضی الله عنه و دم کرده است دم بر ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس بشد در حال و هرگز درد نکرد و در پای زید بن معاذ
شمشیری رسیده بود تا پای وقتیکه کشت کعب بن الاشرف را پس تفل کرد بشد در حال و در صحیح البخاری آمده که چون عبد الله
عتیک ابو رافع یهودی را کشت شب مهتاب بود چون پای بر زینه نهاد پنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد
و بشکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال
شفا یافت و امثال این حکایات در غایة کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای
موتی روایة کرده است بیهقی در دلایل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آنمرد ایمان نمی آرم تو
تا زنده میکنی دخترک مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت
انداخته آمده ام من دخترک را در وادی پس فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی را پس ندا کرد آنحضرت
علیه السلام آن دخترک را پس جواب داد آن دخترک و گفت لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت ایا دوست میداری
که باز گردی اندر دنیا گفت لا والله یا رسول الله یافتم من آخرة را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند اگر دوست داری باز گردانم ترا بر ایشان گفت حاجت نیست مرا بدر و
مادر من یافته ام خدا را بهتر و مهربان تر از ایشان و در روایت این حدیث دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست
و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را
بسمل کرد پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خورد را ذبح کرد و چون مادر وی در دنبال دوید وی بام برآمد
و خود را بزمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و در شواهد النبوة بتفصیل مذکور است
و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است

و بیشتر محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضی از متاخرین انها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار رسانیده

واز انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت واو را مادری بود عجوز عمیا پس پوشیدیم او را

و تعزیت کردیم آن زن را گفت آیا مرد پسر من گفتند آری مرد گفت خداوندا تو میدانی که من هجرت کردم

بسوی تو و بسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی و فریادرسی کنی در هر شدت و محنت پس منه بر من بار این

مصیبت پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد با ما

و ابن ابی الدنیا والبیهقی وابونعیم و این برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم

وی باشد و همچنین انچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار وفات

کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین انچه آمده است که زید

خزرجی که حاضر شده بود بدر را و بیعة الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و

از موت بکلامی که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق صدق ابوبکر الصدیق

فی نفسه القوی فی امره فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی

صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت اربع سنین و بقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید

قامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفته که بود زید

از سران انصار در اثنای آنکه میرفت در راهی از راههای مدینه معظمه میان ظهر و عصر بر رو افتاد

و مرد پس آمدند زنان انصار و گریستند بروی و مردان ایشان پس ماندند بر حال خود تا آنکه بود

وقت عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه می آمد آواز از زیر

روی و سینه او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده و

هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش

و روایت کرده شده است از عبدالله بن عبیدالله انصاری گفت بودم من در جماعه که دفن کردند

ثابت بن قیس بن شماس را و کشته شده بود بیمامه پس شنیدیم او را وقتی که در آوردیم او را در قبر میگوید محمد رسول الله

عمر الشهید عثمان بن عفان البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی که مرده است کذا فی

شاید زنده باشد و غشی واقع شده باشد و نیز این بردست آنحضرت صلی الله علیه وسلم

گویند جواب آنکه مردن امری نیست که پنهان ماند و ذکر آنحضرت و مدح وی صلی الله علیه وسلم

و عزت وی بود و اگر کرامت باشد او هست والونعیم روایت کرده که جابر

و پخته اشکنه ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورد پس خوردند قوم و فرمود آنحضرت بخورید ولیکن استخوان نشکنید بعد از ان جمع کرد آنحضرت استخوانهارا و بنهاد دست مبارک خود را بران و تکلم کرد بکلامی ناگاه برخاست شاة در حالی که می افشاند گوشتهای خود را و بعضی از کمل اولیا را که مظهر قادریت الهی تعالی شانه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم پرتوی ازین خارق افتاده که مرغی خوردند و دستی بر استخوانهار آن نهاده نام خدا و رسول خدا اگر فتند مرغ برخاست و روان شد و این نیز از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و بدانکه تکلم شاة مسمومه را که در خیبر بود بعضی از قبیل احیا موتی میدارند و بعضی میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدا تعالی در شاة میته چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات می کند پروردگار تعالی و می شنوانند از وی بی تغیر اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابو الحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین است و بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات است دران اولا و تکلم ثانیا و میگویند که حق تعالی پیدا کرد دران حیات و شکاف کرد برای وی دهن و زبان و قدرت داد بان بر کلام و ظاهر قول او آنست والله اعلم

فصل

و یکی از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعا آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و در شفا گفته که این باب واسع است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر جماعه را لهم و علیهم از متواتر المعنی است ضرورة و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون دعا کردی از برای کسی در می یافت دعا و لد و ولد و ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعا آنحضرت است صلی الله علیه وسلم انس بن مالک را که ده سال خدمت کرد بانواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورد ام او مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله خادم تو انس دعا کن مراو را دعای دنیا خواست و الا دعای دینی اماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصا انکه خادم و حاضر گاه و بیگاه است پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را و برکت ده او را در انچه داده او را از نعمت و در روایت میکند عکرمه که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار است و اولاد من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ یکی را که رسید رضای عیش و خوشی و زندگانی را چنانچه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن کرده ام من باین دو دست خود صد تن از اولاد خود و نمیگویم سقط و ولد ولد را و آمده است که نخیل وی در یکسال دو بار بار میدادی و از انجمله است دعای او مر عبد الرحمن بن عوف را ببرکت و میفرمود وی رضی الله عنه اگر بردارم سنگی امید دارم که در تحت آن زر را و فتح کرده شد بروی ابواب رزق و هجرت کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و حفر کرده شد ذهب از ترکه وی به تبرها چنانکه شروع نشست در دستها و صلح کرده شد بر زنان او که چهار بودند بر ربع حق انها که ثمن است بر هشتاد هزار و در روایتی بر صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد

زنی از ایشان طلاق داده بود او را دو صد هزار وصیت کرد به پنجاه هزار و صدقات
عظیمه کرد در حیات داشت و آزاد می کرد یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکباری کاروان خود را که در وی
هفتصد شتر بود و از هر جنس مال بود در وی و تصدق کرد شتران را با آنچه بر آن بود از اموال با آن
و باعث بر آن آن بود که عایشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود دیدم عبد الر
را در بهشت که می خزید مانند کودک پس بشکر این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان را رضی الله عنه و دعا کرد
علیه السلام برای معاویه بن ابی سفیان به تمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث
فرمود یا معاویه اذا ملکت فاسجح چون داده شود ترا ملک نرم کن سرشت و خلق خود را گفت
روز مراجع و امیدوار ملک شد دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدای تعالی دعای
ترا وی رضی الله عنه هیچ کی را نیک یاد مگر آنکه مستجاب شد گویا که سداد سهم وی رضی الله عنه از لوازم و آثار
این عالم است و دعا را به تیر تشبیه داده اند و دعا کرد با عزاز اسلام بعمر یا با بی جهل پس استجابه کرده
در عمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد عمر و در
در بعضی مغازی آنحضرت صلی الله علیه وسلم عطش والتماس کرد عمر از آن حضرت دعا را پس دعا کرد
سحاب که آب داد همه را و بکشاد دعای آنحضرت در استسقا در باریدن و کشادن مشهور است و معرد
مر نابغه جعدی را لا یفضض الله فاک نشکند خدای تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندان
آمده است که فرمود بود نیکوترین مردم در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی می روئید بجای آن
زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده بر آن گفته اند و این نابغه از قدماء شعرا است که اسلام
آورد آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت انشاء الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل تا
بحر است و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبد الله بن جعفر را به برکت در صفقه پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد
و دعا کرد مقداد را به برکت پس بود نزد وی غرایر از مال و دعا کرد مانند آن برای عروه بن ابی الجعد پس
عروه بود من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی است تا آنکه سود می کردم چهل هزار درهم را یعنی در
بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود می کرد در آن و گریخت یکبار ناقه آنحضرت
کرد آواز داد ناقه را پس آمد با وی و سپرد بآنحضرت و دعا کرد مادر ابوهریره را با سلام و مسلمان شد در حال
بعد از آنکه بد میگفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود
پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در شتا ثیاب صیف را و در صیف ثیاب شتا را و نمی رسید

گرمی و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از ان هرگز و درخواست کرد
از انحضرت طفیل بن عمرو آیتی و کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا ببخش
مر او را نوری پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی برص خیال کنند
پس برگشت و آمد آن نور در طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذو النور و
دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد بر ایشان پس طلب مهربانی کردند قریش از انحضرت و دعا کرد و برطرف شد قحط و دعا کرد
بر کسری و قیصر که پاره کرد کتاب انحضرت را که پاره باد ملک وی پس باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند فارس را سببی
در اقطار دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر انحضرت نماز را که قطع کند خدای تعالی اثر او را پس جا مانده گشت آن شخص و دید
مردی را که خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمی توانم بدست راست خورد و دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی
خورد پس نتوانست برداشت دست را با خود و گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا بگمار بر وی سگی از سگان خود را
پس خورد او را شیر و حدیث دعا بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی در نماز مشهور
است و کشته شدند آن جماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد انحضرت
بقصد تهکم استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون قبر
کردند او را بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند دیواری
بجاره و همچنین دعا بر ابن عامر راهب که بموت طرید او حیدا و همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال
این بسیار است و این باب بیشتر است از انکه احاطه کرده شود بدان **وصل** در کرامات و برکات انحضرت
در چیزی که لمس کرد و مباشرت کرد انرا در صحیح آمده که بیرون آورد اسماء بنت ابی بکر جبه طیالسه را و گفت که
این جبه را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پوشیده است و ما میشوییم آنرا برای بیماران و شفا می جوییم بان و بود
کاسه انحضرت که آب می انداختند دران و شفا می جستند بان و بود چند موی از انحضرت در کلاه خالد بن الولید و حاضر
نشد با انها هیچ قتالی را مگر انکه داده شد نصرت و ریخت انحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک
نشد و کم نگشت آب او هرگز و آب دهن شریف انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین
تر از وی آب و گذشت انحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بیسان است و آب
وی شور است فرمود نام وی نعمان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آوردند بسوی
انحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن مبارک خود را دران پس گشت خوشبوتر از مشک
و انداخت آب دهن در دلوی از سر و ریخت دران و فایح گشت از وی بوی مشک و داد حضرت

حسن و حسین رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس . . . ندایشان . . . شدند و می

ازان از عطش و می انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خردان شیرخوار و کفایت کرد ایشان را

و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک او انکه بود که میفرستاد در ان روغن را

وی تا بمیشه دران تا بیفشرد و از انجمله است برکت دست شریف و لمس آن و نشاندن نخل را

بمین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند او را یهود بر اربعین اوقیه و نشاندن

نخل تا بلند شود و برد بهر یک نخل که کس دیگر نشانده بود روایت کرده است ابن عبد البر که آن کس عمر بود رضی الله

عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند دران و آن یک نخل را نیز آنحضرت قلع کرده

آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه و جاجه از ذهب بعد از انکه گذرانید آن را بر زبان مبارک

خود پس داد ازان اربعین اوقیه و باقیماند نزد وی مثل انچه داد او قیه و زن اربعین را گویند و حنش بن

یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و

من آخر آنرا پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و می یافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم

و سردی آنرا چون گرم میشدم و از انجمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل قصه شاة ام معبد و شاة

وغنم حلیمه مرضعه وی صلی الله علیه وسلم و ناقهای او و شاة عبد الله بن مسعود که نه جهیده بود بر وی

و شاة مقداد و جزان و از انجمله است توشه دادن وی اصحاب را مشک آبی بعد از انکه بست دهان آن

بود دعا کرد دران و چون حاضر شد وقت نماز نزول کردند و بکشادند آنرا ناگاه دیدند که درو

شیرین است و کفها بر دهن اوست و دست بر آورد آنحضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد برکت

هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت در شفا می گوید که روایت کرده

مثل این قصص از بسیار آن و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا کرد او را پس صد ساله شد

وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه وسلم وانچه دست مبارک وی . . .

کرده بود آنحضرت از روی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود روز حنین و دعا کرد مر او را پس بود غره ترس

اغر و مسح کرد بر روی دیگری پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد راس عبد . . .

وی قصیر بود و بر روی طویل بود پس دعا کرد مر او را به برکت پس سر آمد مردان را

و آب پاشید بر روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در روی وی آب زنان ایشان

از حسن . . . که . . . ان آب . . .

بود غرم و جدرا چه تاثیر خواهد بود صلی الله علیه وسلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد ببرکت یمین
بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی و نهاده میشد
بر موضع دست نبی صلی الله علیه وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبی که آفتی داشت پس شفا یافت و برابر شد موی
سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده میشد نزد وی صلی الله علیه وسلم هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت
مگر دست میزد در سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن فرقد مردی بود که زنان متعدد داشت و زنان وی
بتعصب یکدیگر خوشبوها می مالیدند و وی بر همه غالب بود در طیب نبود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر
شکم وی و پشت وی بجهة عارضه که داشت و از عظایم معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود
آمد گرفتن قبضه از تراب است در روز حنین و انداختن آن در روی کفار و افتادن آن در چشمان ایشان و
اثر و از هزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت گونه و جولانی بلشکر اسلام
راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسب ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه
بغایت تنک گام بود و چنان شد که هیچ اسپی مماشاة و مجاراة نمی توانست کرد با وی و پیدا شدن سرعت
و سبکی در شتر جابر بعد از سستی و ماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را
نگاه داشت و همچنین سوار شدن حمار تنک گام مر سعد بن عباده را و باز گردانیدن بوی
تند و تیز که اسپ ترکی و هیچ دابه نمیتوانست بوی مسابقه کرد و جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه که بر
پشت اسپ نمی توانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زد پس گشت فارس ترین عرب و ثابت ترین ایشان
و از آنجمله دادن اوست مر عکاشه را شاخ درخت در وقتی که بشکست شمشیر او در روز بدر و گشتن آن در دست
وی شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتی که شهید در قتال اهل ردت
و نام این سیف عون بود و همچنین دادن وی برای عبد الله بن جحش روز احد شاخ خرما و گشتن
آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما را و روشن
شدن آن در راه و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزن او را باین چوب که
وی شیطان است پس رسید بخانه و زد آن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کرد ابو هریره نسیان
حدیث را و امر کردن او را به بسط ردا و نهادن دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن
حفظ علوم ببرکت دست شریف مشهور است **وصل** و از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وسلم بودن او
مطلع بر غیوب و خبر دادن بآنچه حادث خواهد شد از کاینات و علم غیب اصالة مخصوص است بحق تعالی و

علام نسبت مرتبه برزبان رسول صلی الله وبعضی از نی شده ا
حدیث آمده است واسئله انی لا انام الا ماطلبنی ربی قد شفا می گریه کراین باب بحری است که دریافته نمی
است بالقطع درسیده است بتواتر واخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمغیبات دو قسم است یکی آنکه
دخبر میداد از اخبار ماضیه وآتیه احوال امم سالفه وقرون خالیه واحوال خلق در مبدا و معاد شعر لم تقرقه
بو بحرنا * من المعاد دعن عاد وعن ارم * وقسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنها واقع شده و
بقران مجید است خبر دادن آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بعدم وقوع معارضه قران وعدم
ان چنانکه مدلول کریمه ومکنتم فی ریب مما نزلنا است که فرموده دبن تفعلوا ولا یاتون بمثله وظاهر
این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قران گذشت وازانجمله قول وی تعالی است و
اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیه که در قصه بدر واقع شده ا
دو قافله بود یکی غنیمت بیشتر داشت وشوکت کم ودیگری برعکس آن ومسلمانان آنرا می خوا
شوکت وی کم بود پس خبر داد حق تعالی از انچه در ضمائر ایشان بود وانجاز کرد وعده که
پیش از افای عده ووقوع واقعه است پس ازجمله غیوب باشد وتمام قصه در غزوه بدر بیاید انشاء الله
وست تعالی سیهزم الجمع ویولون الدبر این نیز در شان کفار قریش است در روز بدر بود عدد ایشان
بودند بمال وسلاح وعدد مسلمانان سیصد وسیزده ونبود با ایشان جز دو اسپ یکی باز بیرد
پس نصرت داد خدای تعالی مسلمانان را وقادر گردانید بر قتل سرداران ایشان ا
قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب در کفار شان احد که با وجود حصول
رجوع کردند بمکه وندا کرد ابو سفیان که سردار گروه مشرکان بود درین غزوه یا محمد موعد ما مو
سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر خواهد خدا وبعد از رجوع در راه
کردند که بر گردند وبیایند واستیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی ر
قول حق تعالی وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین الی لا یخلف الله وعده و نز
ی وقیصر ت وغلبه کسری وخوشحال شدن مشرکان بجهة محبت کسر
وقیصر نصرانی از اهل کتاب بود وگفتند غالب آمدند برادران ما بر برادران شما زود
برشما پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال در سال حدیبیه وبیرون کردند روم فار
است کر تمنی نمکند موت را نه

پس این از جملهٔ اخبار است بغیب و بود همچنانکه خبر داد زیراکه اگر تمنی می کردند مقتول میشدند و مشتهر می گشت در روایة
کرده شد مرفوعاً که فرمود اگر تمنی می کردند در ان ساعت میمردند و باقی نمی ماند هیچ یهودی بر روی زمین و اگر از ایشان
تمنی می آمد در ساعت می کردند آنرا از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر
تمنی می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسكنة و یهود اذل کفره اند در هر
مکان و زمان چنانکه خبر داده و از انجمله قول حقتعالی وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم الایة و این وعده است از خدا عز و جل مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم بانکه
میگرداند امت او را خلفای ارض و ائمهٔ ناس و والی امر و اصلاح می باید بایشان بلاد و فرو می نشاند فتنه
برای ایشان عباد و ایمن می کرداند ایشان را بعد از خوف و توانگر میگرداند بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا
کرد وی سبحانه وعده خود را و من اوفی بعهده من الله ولله الحمد والمنة و نرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از
عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه و خیبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض یمن را بتمام و گرفت جزیه را از مجوس
هجر و از بعضی اطراف شام و هدیه و پیشکش فرستاد او را هرقل پادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه
که مقوقس باشد و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وسلم از این
عالم و اختیار کرد خدا تعالی برای وی آنچه نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفهٔ وی
ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شده و پریشان گشته و سست شده
بعد از وی و شجاعتی بر روی کار آورد که هیچ یکی از صحابهٔ عظام مانع نتوانست شد او را از ان و همراهی در
توقف میزدند و او که همت و شجاعت برفت و در تجدید جزیرهٔ عرب را دعوت گستری کرد و برانگیخت جیوش
اسلامیه را بر بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید پس فتح کردند طرفی از ان و لشکری دیگر را در صحبت
ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت عمرو بن العاص بجانب مصر و فتح کرد جیش
شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و توابع آنرا پس میرانید او را حق سبحانه و
اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن بالهام کردن او باستخلاف
عمر فاروق و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح کرد وی بلاد شام بتمامه
تمام و دیار مصر تا آخر آن و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را نهایت خواری و گرفت تا اقصی مملکت
وی و قصر کرد قیصر را و کشید دست او را از بلاد شام و انحیاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد اموال آنرا در راه
خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود بان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعد از ان گرفت دو عثمان

ده ستر بلاد تا اقصی
ارض و مغار

زانچه متصل بحر محیط بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین گشت کسری را و بلاک شد و ذل پذیر
باطلیه فتح کرده شد و این عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان ترک را اقتال
خراج از مشارق و مغارب اینهمه برکت تلاوت و مداومت وی بود قرآن عظیم را جمع کردن
بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه
ترو تا فتح شد بروی بلاد اسلام بسیار گرد او در بعد از آن خلیفه مطلق و امام برحق
کرم الله وجهه ولیکن مردم قدر و مرتبه او را نشناختند و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کمر بمخالفت
او محکم بر بستند پس شد آنچه شد فانا لله و انا الیه راجعون تورپشتی که از علمای فقه و حدیث و حنفی
در کتاب عقاید نوشته است که مخالفان علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را نشناختند و
دنیا فریبند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته است در عایشه صدیقه و طلحه و زبیر ... اعتقاد
و از انجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
و این امری ظاهر است در عیان و دین اسلام چنانکه خدا ... غالب است بر ادیان و از انجمله قول حق
است اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت
و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در آمد او را حکم اسلام ولله الحمد دیگر از اخبار آنکه واقع
احادیث از انجمله است روایه از حذیفه ابن الیمان که گفت خطبه خواند آنحضرت
چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش
و تحقیق دانسته اند آنرا یاران او و گاهی می باشد چیزی که فراموش کرده ام پس آنرا
وی شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد ... مردی روی مردی را و غایب می شود از وی
او را گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران او دیده و دانسته فر
سوگند ترک نکرد هیچ یکی از فتنه انگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس
است نام او و نام پدر و نام قبیله او گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است
... و سلم ما را از آنچه می جنبد پرنده بازوهای خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را
از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر دجال که میفرستند مسلمانان ده سواررا
... او ... نامها ... رنگها

حفظ قوانین ... او ... سا

سوداران باشند بر وی و زمین و تحقیق ذکر کرده اند ائمه خلاف صحیح از آنچه دانانیده است آنحضرت امت خود را و اعلام
کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکند زنی
تنها از حیره به سوی مکه نمی ترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول مدینه و فتح کردن خدای تعالی این بست
او و از دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و فرو ماندن کسری فارس تا نباشد بعد از این کسری و نه قیصر
اما کسری منقطع شد ملک وی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی نامه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
و قیصر منهزم شد از شام و در آمد اقصی بلاد اسلام را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت
عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه باید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهوا
و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه و نجات یک فرقه و کثرت ایشان
اهل تنعم و اتراف از امت فرشها و پوشیدن حله در صباح و مسا و نهادن صحفه و برداشتن و تنعم در اطعمه و پوشش
دیوارها مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون چنین کنند
بیارد خدای تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و بر گمارد بدان ایشان را از نیکان ایشان و بر دارند نیکان ایشان
از میان ایشان یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علما و
ظهور فتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشنع شنایع است که در
زمان یزید واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینة و خبر داده بفقر مسلک کذا و انذار کرد بموت ایشان و فرمود
وای مر عرب را از شری که نزدیک رسیده است و فرمود در هم پیچیده شد برای من زمین و نموده شد برای من
مشارق و مغارب زمین و نزدیک است که برسد ملک امت من بجایی که پیچیده شده است از زمین و همچنین شد
شد ملک در مشرق و مغرب ما بین ارض هند که اقصی شرق تا بحر طنجه که عمارت نیست ورای آن و ملک
نشد آن را هیچ امتی از امم و ممتد نشد در جنوب و شمال مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق
تا آنکه بپا شود قیامت و مراد باهل غرب بعضی عرب داشتند زیرا که غرب بغین معجمه و سکون راء بمعنی دلو
است بخصوص اند آب دادن بدلو کذا قیل و بعضی اهل غرب دیار مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی اخیر است و در حدیث دیگر از روایت ابی
امامه آمده که همیشه باشد طایفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین الی آنکه بیاید ایشان را امر خدا یعنی
قیامت و حال آنکه ایشان بر همین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس و خبر داد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بملک بنی امیه و ولایت معاویه فرمود آگاه باش سرانجام است که تو والی می شوی امر امت مرا

و چون چنین شود مقتول من از ... و در ... از بد ... معاویه از آن روز
ری و در مواهب لدنیه می آرد که ابن عساکر روایت کرده است که آنحضرت فرمود
و علی مرتضی روز صفین میگفت که اگر می شنیدم من این حدیث را قتال نمی کردم من با معاویه
امیر مال خدا را دو دل گفت با در ابن عباس که در شکم تو پسر است چون بزائی بیار او را نزد من چون بیار
آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ
چشانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبدالله و گفت وی را ابوالخلفا و خبر داد
ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلمهای سیاه و رسیدن ملک ایشان را
و بانچه دیدند اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقتیل و تشدید و تشرید و خبر
عنه و بانکه بدبخت ترین قوم کسی است که رنگین کرداند راس و لحیه شریف او را بخون و
قسمت کننده جنت و نار است می درآرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش
سبانچه در احادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان
و ناصبیه و طایفه اند که نسبت کرده می شوند بسوی وی از روافض و تکفیر کرده اند ... او
حدیث دیگر در منقبت وی رضی الله عنه واقع شده که تو در شبهی است از عیسی بن مریم
یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند او را در مرتبه که
رضی الله عنه هلاک می شوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می کند مرا بانچه نیست در من و
می گرداو را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته ... حا
مصحف را و گفت سرانجام است که بچکد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله و خبر داد که وی
مظلوم و خبر داد که خدا یتعالی می پوشاند عثمان را پیراهنی و ایشان می خواهند که برکشند
و در روایتی آمده که فرمود بعثمان چیزیکه می پوشاند ترا خدا یتعالی باید که برنکشی تو آن
... بهشت یا بلائی که ... سر او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده
و فرمود که وی کشته می شود شهید و خبر داد بجا زبیر بر سر علی را و پشیمان شدن
بر بعضی از ازواج وی صلی الله علیه وسلم زحواب که نام موضعی است میان مکه
بسیار و ظاهر شد این حال بر عایشه نزد برآمدن او بسوی بصره ودو
... را که می کشند ... فیه انفسه ... او را اصحاب

وعبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای تو از مردم پس بود امر وی بحجاج انچه بود و گفت ابن عباس را که کم میکنی تو بصر خود را و باز گردانیده می شود بسوی تو روز وفات تو و آن قصه و خبر داد بشهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابیطالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس باید و قرنان بضم قاف و سکون را ی مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و در وقعه خیبر چندان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که در باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله انی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابوهریره و سمره بن جندب و حذیفه بودند انکه آخر میرد از شما در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود آتش افروخته بود تا گرم شود پس سوخت در ان و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود از زن او پرسید که حقیقه حال چیست گفت جنب بود چون شنید که کار بر آن حضرت سخت است فرصت غسل نیافت و رفت و کشته شد ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید یافتیم سر او را که آب از وی می چکید و خبر داد که در ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین دو صفت کذاب مختار ابن عبید را گویند و مبیر بمعنی مهلک و قتال و حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسماء الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سر انجام است که صلح دهد خدا تعالی بوی میان دو گروه از مسلمانان و مصدوق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا را رضی الله عنها که وی نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا ششماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود زود ترین ازواج در لحوق بمن انکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب رضی الله عنها بود که دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود الحدیث و خبر داد بقتل امام حسین بلطف و نشان داد که خواهد کشت او را کلب ابقع یعنی سگ پیس که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضجع وی خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از ان ملک و در روایتی ملک گزنده فرمود ابتدای این امر نبوت و رحمت است پس از ان رحمت و خلافت پس ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد و خبر داد با تیان و لیس قرنی و فنا و او با مرائی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سر انجام است که پیدا شوند در امت من سی دجال کذاب در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ می گویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان دجال کذاب یعنی انکه در آخر زمان بر آید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرموده نزدیک

میرانند مردم مت ویستن ومیر سدر دن
است تسلید شوند در میان م بخورند میان
عصای خود مردی از قحطان یعنی پادشاه و حاکم بود بر شاه و فرمود خیر کم قرنی ثم الذین یلونهم ثم
الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی
و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک بعد از ان فاش میگردد دروغ و
آمده که می آید گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه گرفته شوند و خیانت می کنند و امانت نمیورزند
و وفا نمیکنند و فرود نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وست بدتر از وست و این را نقض کرده
بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از جماعه سابق این مروان آمد و جواب داده اند که این
اغلب است و فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود و ابو هریره
است می گفت اگر خواهم ذکر کنم ایشان را نام بنام وی گفت ابو هریره اعوذ بالله من امارة الستین پس
گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که پادشاهی یزید بود و خبر داد آنحضرت
قدریه و مرجیه و رافضیه و خوارج و فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون می آیند بر بهترین فرقه و مراد
و اصحاب اوینه عنهم اجمعین و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه
وی مانند پستان زن است که می جنبد و حرکت می کند و سیمای ایشان تحلیق راس باشد
کشت ایشان را امیر المومنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر آمده است که فرمود
که اگر یابم من ایشان را بکشتم مانند عاد و ثمود و خبر داد به آخر این امت اول را
و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانکه ملح در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه
نباشد مر ایشان را جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را
اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت که دیگران بکنند با ایشان نکنند شمنی در شرح شفا
این شد در زمان معاویه بعد و خبر داد که در آخر زمان مردم اراذل و گوسفند چران برهنه
تطاول کنند در عمارتها و نزاید دره رسد خود را یعنی من خود کنایت است از کثرت قسم
قریش را جواب غزا نکنند آنحضرت را و وی غزا کند ایشان را و این بعد غزو
بعد احزاب نگفته اند همچنین واقع شد و خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس
بسکون و او و بفتح نیز لغت است موتان و باء طاعون بهائم است و ذکر او
موشی است و مراد از ان طاعون عمواس است که در زمن امیر المومنین

و میگویند که در سه روز بغداد برآن کس مرتد والله اعلم و وعده کرد بسکونت بصره و خبر داد که صحابه غزا می کنند
در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند که وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیرالمومنین
عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم این راحمل
بر سلمان فارسی و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابوحنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس
اند فرود می آرند و در روایتی رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعالم مدینه
جمعی از علما برآنند که مراد بآن امام مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و خبر داد
دران زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث دلالت دارد بران و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش
از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود لا تسبوا قریشا فان عالمها یملا طباق
الارض علما و امام احمد و غیره برآنند که مراد بآن شافعی است و جرجانی از حدیث انس آورده که یکون فی
امتی رجل یقال له ابوحنیفه هو سراج امتی در تنزیه الشریعه گفته در اسناد این حدیث احمد جویباری است
و مامون سلمی است و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب سفر السعادة میگوید که در باب
فضایل شافعی و ابوحنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه درین باب است موضوع و مفتری است
والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهد بود طایفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت و خبر داد
که خدا تعالی برانگیزد درین امت بر سر صد سال کسی که تجدید میکند دین را و خبر داد [illegible] الامثل فالامثل
و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات بادی وزید تند فرمود وزیده است
این باد از جهة موت منافقی که در مدینه مرده است و چون رسیدند همچنین یافتند و خبر داد از مردی که خیانت کرد
در غنیمت مهره را از مهرهای یهود پس یافته شد در جای باش او و همچنین فرمود شخصی کلمی را پس خبر داد و
در متاع وی و یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وسلم پس خبر داد که در فلان وادی است و پیچیده است مهار
وی در شاخ درختی و خبر داد ایشان را بکتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی چنین و چنین
در فلان وادی آن کتاب را می برد پس رفت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و یک دو کس دیگر دنبال آن زن و
یافتند و همان جای که نشان داده بودند و قصه این مذکور و مسطور است در کتب احادیث و سبب نزول
سوره ممتحنه این قصه است و خبر داد بمالی که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر داد
بهیچ کس الا وی و زن وی پس اسلام آورد چنانکه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و فرمود مر سعد بن ابی وقاص
را در مرضی که نزدیک موت گردید وی شاید که تو پس گذاشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند

تو قومی یعنی مسلمانان فدیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت داد او را بطول عمر و بود وی رضی الله عنه
آخر عشره در موت و مرد در خمس و خمسین یا سبع و خمسین و بعضی گفته اند در ثمان و خمسین و خبر داد که کشته می شود
ابی بن خلف بر دست من و گفت در عتبه بن ابی لهب که میخورد او را کلب الله پس خورد او را شیر
و خبر داد از مواضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد موضع هر یک را و خبر داد بموت نجاشی روزی
که مرد وی در حبشه بود و بیرون آمد بمصلی و نماز گذارد بر وی بچهار تکبیر و خبر داد فیروز دیلمی را وقتی
که آمد برسالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام
آورد و خبر داد اباذر را براندن مردم وی را از مدینه و دید او را روزی خواب کننده در مسجد گفت چگونه باشد
حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده می شوی ازین مسجد گفت سکونت می کنم مسجد حرام را فرمود چون
از انجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی الحدیث و خبر داد بزندگانی کردن ابوذر تنها و مردن او تنها
و قصه ابوذر و رفتن او بربذه که جای بودن او بود و رفتن او از عالم مشهور است و مذکور است
در کتب سیر و بیاید ان شاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او جبل را که ثابت باش نیست
بر تو مگر نبی و صدیق و شهید و بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت بسراقه که
چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه
و سوارها هم در ان بود بپوشانید عمر سراقه را ان سوارها یعنی برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم گفت حمد مر خدای را که بر کشید اینها را از دست کسری و بپوشانید سراقه را و خبر داد بنیاد شهری
میان دجله و دجیل که مراد بدان بغداد است و فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که او را ولید خوانند گفت
وی بدتر است مر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که قایم نمی شود قیامت تا آنکه قتال میکنند
دو گروه که دعوی هر دو یکی است یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین وقعه صفین است و قاضی ابوبکر بن
العربی گفته که این اول امری است که ناگاه درآمده در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد
موت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منقطع شد وحی و ناگاه
شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر الهی آنچه شد
و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود دشنام آنحضرت و صحابه رضی الله عنهم اجمعین میکرد
چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای او را بشکنم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا ای یا عمر و آنچنان بود که [illegible]

از اسلام و دیگر بعد پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی کرد امید دلهای
مسلمانان را و بعضی گمان کردند بعبارات نزا و گفت ثابت بن قیس شماس را تعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته شد
روز مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را هنگامی که فرستاد او را باکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که نصرانی
بود و بدرستی که می‌یابی تو او را که شکار میکند گاوان را و همچه خبر داد آنحضرت از اسرار و بواطن و مطلع شد
بران از اسرار منافقین و مومنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم
تا آنکه می‌گفتند بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد نزد ما کسی که خبر دهد او را خبر میدهند
سنگریزهای بطحا و اعلام کرد آنحضرت بصفت سحری که کرده بود مر او را لبید بن اعصم یهودی در موهای
آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در دعا شکوفه نخل نزد زیر سر روان یافته شد همان صفت
و برآورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد
همچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را وقتی که تکذیب کردند قریش او را در لیلة الاسرا و
رسیدن قافله ایشان در ذکر معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات قبیحه در امت در آخر زمان از
رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد اقران و قلت رجال و کثرت نسوان و خبر داد بفیضان
مال و وقوع فتن و ملاحم و زلازل و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مدینه معظمه مذکور است و اخبار از اشراط
ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم است که کتابی جدا می‌طلبد و وقوع آن
منتظر و متوقع است و در آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله علیه وسلم **وصل** دیگر
از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی است عز اسمه و جل جلاله مر او را صلی الله علیه وسلم از شر
مردم و کید اعدای دین قال الله تعالی والله یعصمک من الناس واصبر لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا کفیناک
الذین یجعلون مع الله الها آخر وقال واذ یمکر بک الذین کفروا الآیة و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حراست می نمود
نفس نفیس خود را و پاسبانی می‌نمودند صحابه رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه والله یعصمک من الناس پس
بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت برگردید که حراست می‌کردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که
بدرستی نگاه داشت مرا پروردگار من عز و جل و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری در زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون روان
واقع میشد در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله می‌کرد در سایه آن پس اعرابی آمد
و کشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و باز دارد ترا از من فرمود الله پس لرزه افتاد ... افتاد شمشیر

وصل

روایت بتحقیق پیوسته این [illegible] او [illegible] ی زد [illegible]

این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم خود و گفت آمده‌ام شما را از پیش قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی و فرمود ترا که نگاه میدارد از او را و آمده است مثل این حکایت در غزوه بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه السلام از اصحاب پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر کرد مثل این را در غزوه غطفان نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد آن مرد چون رجوع کرد بقوم خود و بود وی سید قوم و اشجع ایشان گفتند چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید روی بلند قامت زد در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است و اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد و شمشیر آهیخته بر سر حضرت استاد و گفت آنحضرت کی منع کند مرا از شر وی بهر طور که خواهی پس افتاد بر روی خود بجهت دردی که در کمر وی پیدا شد و درینجا نازل شد قول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمو[illegible] آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقه بایشان راجع است و آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابی لهب لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حمالة الحطب در شان او تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد و ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می‌آید گفت یا رسول الله وی بیجا دهی ادب و دراز زبان است اگر ازینجا برخیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی مرا [illegible]

ای ابوبکر صاحب تو [illegible] هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید و هجو نمیکند پس آن زن [illegible] برگشت و آنحضرت را که همدرین جا نشسته بودند ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا [illegible]

و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود و گفت ای ابوبکر اگر میدیدم من محمد را میزدم دهان او را و ذکر کرده است در شفا که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد [illegible] او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز داد ایشان او را

و نشناختن قریش آنحضرت را در قصه ابتدای هجرت که آنحضرت از درون خانه برآمد و بگذشت و ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باین حال است و در حدیث از [illegible] الله عنه که گفت وعده کرده و اتفاق نمود

پس آمدیم ما در منزل پس شنیدیم ما او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة وما ادراک ما الحاقة تا قول وی
فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهل بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گریختند هر دو و غیر از نمود و
بود این حکایات از مقدمات اسلام عمر و قصهٔ اسلام وی رضی الله عنه از عجایب و احاسن قصص است چنانکه
در مجلسش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و قصهٔ سراقة بن مالک جعشم در حین هجرت که اهل مکه او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی
صلی الله علیه وسلم برگماشته بودند و رسیدن وی بآنحضرت و فرو رفتن پایهای اسب وی در زمین و برآمدن بدعای شریف
و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چون شناخت آنحضرت را و ابوبکر را و دید و بدانکه قریش را چون مکب
رسید زده شد بر دل وی و در نیافت که چه کند و چگوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای
آن تا برگشت بجای خود و آورده اند ابن اسحق و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سجده بود ابوجهل
لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگر می دیدند خواست که بیندازد سنگ را بر آنحضرت پس چسپید سنگ بدست وی
و خشک شدند هر دو دست وی تا گردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت علیه السلام
که دعا کند و درگذرد پس کشاده شد هر دو دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز بآن بزرگی شتر ندیده بود
پس قصد کرد آن شتر که بخورد او را فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود باین صورت بر آمده اگر نزدیک
می آمدی خورد او را و یکباری آنحضرت در زیر دیوار نشسته بود یکی از اشقیا سنگ آسیا گرفت و خواست از بالا
بر سر مبارک او بیندازد پس برخاست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و ابوهریره روایة کرده که ابوجهل لعین وعده
کرد قریش را که اگر ببینم محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را پس بنماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن
فسقی را و آمد و چون نزدیک رسید بگریخت در حالی که اتقا و پرهیز میکند بهر دو دست خود چون پرسیدند
گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم هولی عظیم و او را جنجه که پر کرده است
زمین را فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملایکه بودند اگر نزدیک می آمد میربودند اعضای او را پاره پاره
میکردند و نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایة کرده
شده است که شیبه بن عثمان حجی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه بشرف
اسلام مشرف گردد بود روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رسید و حمزه بن عبد المطلب عم او را کشته بود گفت
امروز کینهٔ خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون در هم افتادند مردم برداشت شمشیر
خود را تا بزند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانهٔ آتش
سریع تر از برق پس گریختم از ترس وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود

امروز حال آنکه وی دشمن ترین مردم است نزد من پس رها است دست را از اندام وی . پ
گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالتی میزدم
شمشیر و اگر پیش می آمدم دران ساعت پدر خود را میزدم او را بشمشیر در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
و از فضالة بن عمیر آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت در طواف بود چون نزدیک
شدم از آنحضرت گفت ای فضالة چه سخن می کردی با نفس خود می خواهی که بکشی رسول خدا را گفتم
پس خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس آرامید دل من
پس بخدا سوگند بر نداشت دست مبارک را تا پیدا نکرد خدا تعالی چیزی را محبوب تر نزد من از وی
صلی الله علیه وسلم و از مشاهیر اخبار درین باب خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت
عامر به اربد [گفت] من مشغول میدارم از تو روی محمد را و بزن تو روی را بشمشیر خود را پس ندید عامر اربد را که کار
پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان
خود و میان او آیا میخواهی که بزنم ترا و از عصمت حق است عز و جل حبیب خود را آنکه بسیاری از یهود و کاهنان
خبر دادند قریش را و ترسانیدند ایشان را بوی و تعین کردند او را بعلامات و سطوت وی بر ایشان و ورغلانیدند ایشان را
بر قتل وی صلی الله علیه وسلم و نگاهداشت وی را وی سبحانه تا رسید در وی امر او تعالی یریدون ان یطفؤ
و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون **وصل** و از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف است
که جمع کرد حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وسلم و مخصوص گردانید او را بدان که
بر تمامه مصالح دنیا و دین و معرفت او بامور شرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح امم
و احوال و اخبار امم سالفه و قرون ماضیه از زمان آدم تا وقت خود و حفظ شرایع و
صفات اعیان و اختلاف آرا و مذاهب ایشان و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان
کفار بر امت و معارضه هر فرقه از اهل کتب بانچه در کتب ایشان بود و اعلام باسرار و مخفیات
اخبار آنچه پوشیده اند و تغیر دادند ازان و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه
و حفظ ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهة تقریب فهم غوامض و تبیین مشکلات
باشتمال شریعت غرای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول در حفظ النفس و ا
اموال که مستحسن است نیز در ارباب عقول حتی نزد کفار و جهال و ملاحده که عقل سلیم و انصاف دار
باشند مگر معاند مخذول مخالف

ن معارف بحضرو بحوامع

وصل

و تعبیر و فرایض و حساب و غیر آن و از علومی که نمیدانند بعض آنرا مگر کسی که ممارست کرده و درس را و تکرار کرده و بسیار
کتب و مجالست کرده با اهل کتاب و ریاضت کرده و در آن آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسیکه
صفت او این باشد و ناشی نشده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود
و سفر نکرده در طلب آن و غایت معارف عرب علم انساب و اخبار اوایل و شعر و بیان است و حصول
آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب و مباحثه و مجالست با اهل آن فن است و این فن قطره ایست
از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه وسلم **شعر** کفاک بالعلم بالامی معجزه + فی الجاهلیة
والتادیب فی الیتم + و از دلایل نبوت و علامات رسالت وی صلی الله علیه وسلم ترادف و تواتر اخبار
از رهبانان و احبار و علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسما و علامات وی چنانکه حلیه شریف
و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قیس بن ساعده و سیف بن
ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده امر او را زید بن عمرو بن نفیل که او را موحد جاهلیت گویند و ورقة بن
نوفل که تنصر و تدین می کرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سالفه و اعتراف علمای یهود بدان که انها که از راه حسد و
عناد و فتنه و جمله از آن در ابواب سالفه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواتف جن و ظاهر شده
بر السنه اصنام و ذبایح نصب و اجواف طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت و
در احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسی که مشاهده کرد آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات
و علامات که در وقت ولادت شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در محل خویش
مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصایص و کرامات و آیات اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ملائکه
و جن و امداد حضرت عزت مر او را بملائکه و طاعت جن و دیدن بسیاری از اصحاب وی مر ایشان را چنانکه در غزوه بدر و
حنین ظاهر گشته و یکی از آن صور دیدن جبرئیل است که از وی معنی اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن ابن
عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت دحیه و دید سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و میکائیل
علیهم السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید است و دیدند بعضی از ایشان راندن ملائکه اسبان
خود را و زجر و دیدند بعضی بریدن سرهای کافران و نمیدیدند ضارب را و دید ابوسفیان بن الحارث مردان
سفید جامه را بر اسبان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه می کردند ملائکه عمران بن الحصین را که از
مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحمزه جبرئیل را در کعبه پس بیهوش افتاد حمزه و دید
عبدالله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در لیلة الجن و شنید کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت است

و روایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گرفت رایت او ملکی بر صورت وی پس ندا کرد او را
حضرت و فرمود پیش آی ای مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناگاه پیری
آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود
تو کیستی گفت من هامه بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وست و تعلیم کرد
او را سوره از قرآن و دیده ابوهریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده و از طعام صدقه فطر که حواله او بود
دزدید و تعلیم کرد ابوهریره را آیة الکرسی و ذکر کرده است واقدی که دید خالد نزد هدم کردن عزی
زنی سیاه را که برآمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را بشمشیر خود و فرمود آن
حضرت که این عزی بود و در حدیث تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت
بستن او را باستون مسجد و یاد کردن دعای سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان را مشهور است وصل آنچه وصل
ظاهر شد از معجزات و آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور
نبوت و تمام زمان عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصاست و اگر
خدا خواسته باشد چیزی از آن در محلش مذکور خواهد شد گفت قاضی ابوالفضل عیاض یحصبی مالکی رحمه الله علیه تحقیق
آوردیم درین باب چیزی از معجزات واضحه و جمله از علامات صحیحه که در آن کفایه است و بی نیازی است
از زیادت و بحقیقت معجزات پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنهاست اما اکثر از جهت آنکه
هیچ پیغمبری معجزه نیاورده مگر مثل آن یا ابلغ از آن از سید ما ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن
عظیم تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع می شود بدان اعجاز نزد بعضی از محققین سوره انا اعطیناک
الکوثر است یا آیتی که بقدر اوست با آنکه اعجاز قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت
و بلاغت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد دو معجزه باشد پس مضاعف شود عدد از
وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از اخبار بعلوم غیب پس تواند که سوره واحد ازین تجزیه جز باشد
از اشیاء متعدده و هر جزو معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرده اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا
ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعفت بحد کثرت کشد این در حق قرآن است بستر احادیثی که وارد است و
اخبار که صادر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکمال خود است و اما وضوح معجزات آنحضرت پس
از آنکه معجزات رسل بقدر همم اهل زمان بعثت وی می باشد در انواع آن چیزی که آن قرن در آن سامی و رقائق

میباشند و چون زمن موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه
چیزی بود که دعوی میکردند اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت
ایشانرا و نمود قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمن عیسی صنعت طب در قدر
و مرتبه بسیار بود و اهل آن تفاخر میکردند دران پس آورد وی علیه السلام بامرے که قادر
نبودند بران در آوردن ایشان را چیزی که گمان نداشتند آنرا از احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بمعالجه
و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پستر فرستاد خدای تعالی محمد علیه السلام را صلی الله علیه وسلم
و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت پس فرستاده شد بروی قران که
خارق این چهار است که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط کلام ایشان و نظم غریب و
اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب اوزان فهم آنرا و بر اخبار از کوائن حوادث
و اسرار و خفایا و ضمایر که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق آن و ابطال کرد کهانت را
که گاهی یکی ازان صادق می برآمد و ده کاذب و از بیخ بر کند آنرا بمنع شیاطین که القا میکردند بر ایشان
اخبار را برجم شهب و رصد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بر وجهی
که عاجز آید کسیکه مستغرق و منفرد بود بدان از بعض آن وجوه بعد ازان ماند این معجزه جامعه مراین وجوه را ثابت
و باقی تا روز قیامت بر امت که بیایند و نظر کنند دران و تامل نمایند در وجوه اعجاز پس نمیگذرد هیچ عصری
و زمانی مگر اینکه ظاهر می شود در وی صدق اخبار وی که خبر داده است بدان متجدد می شود ایمان و متظاهر
میگردد برهان و لیس الخبر کالمعاینه و مشاهده را تاثیری است در زیادت ایقان و نفس اشد است طمانیت
وی بعین الیقین از علم الیقین هر چند حقانیت و یقین در هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسل علیهم السلام
منقرض شد بانقراض ایشان و معدوم گشت بعدم از زمان ایشان و معجزه سید ما صلوات الله و سلامه
علیه هلاک نمی شود و منقطع و مضمحل نمیگردد و متجدد است ایات او کما قال البوصیری **شعر** و دامت لدینا ففاقت
کل معجزة + من النبیین اذ جاءت و لم تدم + و ظهور و وضوح معجزه پیغمبر ما را وجهی دیگر نیز هست بسبب
بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخیل و حیله و تشبیه چه غیر او را از معجزات رسل طلب کردند
معاندان و مکابران اشیائی که طمع کردند بدان و تخیل و تمویه بر ضعفا و حمقا چنانکه سحره فرعون حبال
و عصی را انداختند و بحیله که ساحرے و ساحرے چنان نمودند که مارانند که می جنبند و شاید که ناواقفی گوید
که از جنس آنست و قران کلامی است که نیست حیله و سحر را در تخیل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست

جمله معارف عرب

و حاصل نمی شود غیر شاعر و خطیب را که بتکلف و حیله خود را شاعر و خطیب گردانند و آنکه کافهٔ علمای سنت
بر آنند که ایشان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجود آمدی با وجود قوت دواعی و توافر بواعث و مذهب
معتزله و بعضی از علمای ما آنست که مقدور بود و لیکن بقدرت الهی صرف می کرد همت ایشان را نزد قصد آن
و نمیگذاشت که از ایشان بوجود آید اگرچه وجود اعجاز و وضوح آن برین مذهب نیز حاصل است
زیرا که در منع کردن حق سبحانه ایشان را از اتیان بآنچه از جنس مقدور ایشانست ابهر آیه و اظهر دلالت
است بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این است که منع کند خدای تعالی قیام را از مردم
با قدرت ایشان بران عدم زمانت و این مجرد احتمال است و توهم است ناشی از آنکه چون از جنس
کلام ایشان است چرا قدرت نباشد بران و قول اول اقوی و احکم است والله اعلم بحقیقة الحال

وصل بدانکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت
وی صلی الله علیه و سلم و محبت آل و اصحاب و قرابات و عشیرات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بروی
صلی الله علیه و سلم کرده است مقصد ثامن در طب و تعبیر رؤیا و اخبار بمغیبات وضع کرده و در نظر کاتب حروف
این وضع چندان بموقع و مناسب حال ترتیب نمود و اخبار بمغیبات را پیش از وصول باین مقام در باب
معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را بر حسب ترتیبی که اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز درین سلک
یعنی باب معجزات نهاد و نزد امعان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعبیرات رؤیا از
قبیل معجزات و خارج از حیطهٔ عادات است و در حقیقت تمامه افعال مستقیمه و اعمال قویمه و علوم و معارف
و محاسن آداب و شیم و بدایع حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر انام خارج از طاقت
بشر و حیطه عادت است صلی الله علیه و سلم. **مقدمه** آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیماران را عیادت
می کرد و نزدیک می شد بر بیمار و می نشست نزد سر وی و دست می نهاد بر جبههٔ وی و گاهی می نهاد بر جای
درد و می پرسید حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج است
با دخال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن وی **بیت** گر قدم رنجه کند یار بسر بالینم
از در آ سر برسیدن بیمار غمش + **مصرع** خوش طبیعت بیا تا همه بیمار شوم + در تفریح نفس مریض
و تطییب قلب او و ادخال سرور بر وی تاثیری عجیب است در حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح
و قوی قوت می گیرد از آن و مساعدت می کند طبیعت را در دفع موذی خصوصا از اعزه و اکابر و از
ازینجا گفته اند که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت می کرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

وصل

غلامی بود از یهود ناگاه بیمار شد

ناگاه بیمار شد پس آنحضرت بپرسیدن وی آمد و نشست نزدیک وی عرض کرد بروی اسلام را پس مسلمان شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم و بیهوش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد و بریخت آب وضوی خود را بر من هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در روے من پس صحت یافتم در دم و فرمود عودوا المریض و این عام است هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از ان رمد و دُمل و درد دندان را بجهة اثری که بیهقی روایه کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است در هر زمانی و بعضی گفته عیادت بعد از سه روز است و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین روایت کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنة است و اصل آن از یهودی طبیب است که پادشاهی که بیمار شد و امر کرد اورا بالتزام خدمت و خواست یهودی که برآید برای سبت خود را افترا کرد که بر بیمار روز شنبه نباید در آمد بعد از ان شایع شد در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است در شتا در شب و در صیف بروز از جهة تضرر مریض بطول لیل در شتا و بطول نهار در صیف و مکروه است تطبّب باعدای دین مگر نزد ضرورت و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع است مرض قلوب و مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وسلم و ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل می گردد و حصول آن از آنحضرت بطریق تبع و طفیل است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه وسلم طب قلوب و اصلاح آنست از ادواء و امراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم است در ابدان با اختلاف درجات آن در ضرر و نیست در نمی رسد به بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر آنکه سبب او معاصی است اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل است قلب را و بدن را و از جمله آن حرمان علم است که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمی گردد و للامام شافعی رحمه الله علیه شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی + فارشدنی الی ترک المعاصی + وقال اعلم بان العلم نور + ونور الله لا یؤتی العاصی + و از انجمله حرمان رزق است در حدیث آمده است که عبد محروم گردانیده می شود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق است قوله تعالی ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض الایه و چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة تمنع الرزق و اینجا محل خلجان است که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینم از دیگران مرزوق تر اند و منعم تر اند جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان است پس درینجا خوف آن است که بیخ ایمان از زمین حال ایشان کنده شده است یا مکر و استدراج است و ظلمت و وحشتی

عیادت سنت است

حکم عیادت در روز شنبه

مرض دو نوع است

که در قلب نزد ارتکاب معصیت یافته می‌شود محسوس و مقطوع است و گاهی این ظلمت و سواد بر روی
نیز علامت میکند و این نیز فرع ایمان است و سختی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است و نیز معصیت
سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آن است و بعضی این را حمل بر محق برکت وجود آن
کنند و موجب ذل و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم است و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ
مواد فاسده و اخلاط ردیه است حال قلب نیز همین است و استفراغ آن بتوبه و حمیه باجتناب
از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوا
شما درد شما ذنوب است و دوا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و معالجه آن از جانب رسول است صلی الله
علیه وسلم و طب قلوب بواسطه وحی است و طب اجساد غالبا راجع تجربه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه
از رخصت افطار در سفر و مرض و شرعیت تیمم نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر میگردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد و اگر بتجربه و قیاس باشد در نیست مدد تجویز علاج اثبات اسباب است و آن
منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع و عطش بأکل و شرب و دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین است
صلی الله علیه وسلم که با وجود آن توکل تداوی میکرد و مباشرت اسبابی نمود و فرمود نه فرستاده است
خدا تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر است در وی
موت و در بعضی احادیث امر است بمداوات و اشارتست که نفع در مداوات بحکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا
را علت شفا نباید پنداشت و اتفاقی است برآنکه امر برای وجوب نیست و ملابست با قدر بر تقدیر الهی منافی
توکل نیست نعم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحصیل مقام توکل و باین است اشارت در قول او
صلی الله علیه وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر حساب هم الذین لا یسترقون و لا یتطیرون و علی ربهم یتوکلون
و در روایتی دیگر و لا یکتوون نیز زیاده کرده و گفته اند که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد علیت
نمیکنند و در مواهب لدنیه از حارث محاسبی رضی الله عنه در باب بل تداوی المتوکل نقل کرده که گفت
منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین صلی الله علیه وسلم پس گفته شد مر حارث را که در
خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم من استرقی و اکتوی بری من التوکل پس جواب داد
که مراد برائت از توکلی است که ذکر کرده است ایشان در حدیث یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر
حساب الحدیث و فرمود توکل بعض وی افضل است از بعضی دیگر انتهی و از تمهید آورده که مراد برائت
از توکل است و قسیکه استرقا کنند برقای مکروه در شریعت و مخالف آن و اکتوا کنند و ...

باشد در شفا با وجود کی وجزم کند بان ومعرض باشد از فضل الهی واز آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز
استرقا بقرآن و فاتحه الکتاب چنانکه بیاید وتحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب
یقینیه است که رعایت آن بحکم الهی وتقدیر وی واجب است چنانکه مضغ لقمه وبلع آن در اکل ونهادن کوزه
در دهان ومص آن در شرب وترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم است دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه
صحیح مدخلیت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه حاره وبارده در تحریر وتبرید مزاج وملابست این قسم نیز
منافی توکل نیست مگر برای تحقیق حال نفس در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند وباوجود آن در فتوای
شریعت محل عتاب شده دیگر اسباب وهمیه است که نه چنین است وارتکاب واستعمال آن منافی توکل است
باتفاق وعلاج آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجساد را بر سه نوع بود یکی با دویه طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی
ونباتی وحیوانی دوم با دویه الهی روحانی که ادعیه واذکار وآیات قرآنی است سیم با دویه مرکبه ازین دو قسم
وباید دانست که شفای اعم وانفع واعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه ونزل من القرآن ما هو شفاء
ورحمة للمومنین وقرآن تمام شفا است از امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده
واخلاق ذمیمه واعمال قبیحه است وقرآن مشتملست بر دلایل واضحه قطعیه بر اثبات عقاید حقه وبر بیان اشکال
اخلاق فاضله واعمال محموده وآما بودن وی شفا از امراض جسمانیه بجهة آنست که تبرک وتیمن بقرات
وی نافع است در بسیاری از امراض وعلل ومزیل ودافع است مر آنها را وچون از خواندن ودمیدن
افسونهای مجهوله که مفهوم نمی گردد از آن معانی ووارد است از قبیل اهل فسق وفجور که ثابته است بحس
بصر نجاست وکثافت آنها آثار عجیبه در جلب منافع ودفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل است
بر ذکر جلال کبریای الهی وذات وصفات وی تعالی وتقدس وثابته شده است از قبل کسی که ثابته شده
است صفا ونزاهت وعظمت وکمال او بعیان ومعجزات قاهره چرا نباشد وفرموده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کسیکه نجوید شفا بقرآن شفا ندهاد وی را خدای تعالی هرگز وآمده است که فاتحه الکتاب دوا است
مر هر درد را ورقیه لدیغ ومجنون ومعتوه بفاتحه الکتاب امری مقرر وثابت است در احادیث ودر حدیث
امیر المومنین علی کرم الله وجهه نزد ابن ماجه مرفوعا واقع شده که خیر الدواء القرآن وبیضاوی در تفسیر
قول وی تعالی ونزل من القرآن ما هو شفاء آیات شفا را ذکر کرده وحلبی در حاشیه خود آن آیات را
تعیین کرده ودر کتب معتبره مثل مواهب لدنیه وغیر آن حکایتی در باب این آیات از امام طریقت
ابو القاسم قشیری آورده اند که بیمار شده بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشت بر موت وشدید

شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در خواب شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام
از حال ولد فرمود آنحضرت این انت من آیات الشفا کجائی تو از آیات شفا و چرا تمسک نمیکنی
و شفا نمیجوئی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم دران ناگاه یافتم آن آیات کریمه را در شش جا از کتاب خدا
عزوجل یکی ویشف صدور قوم مؤمنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء
للناس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء
گفت پس نوشتم این آیات پس ازان حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا ولد را پس شفا یافت در حال
گویا بند از پای وی کشاده شد و از شیخ تاج الدین سبکی رحمة الله علیه که از اعاظم علمای شافعی است نقل کرده اند
که گفت دریافتم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب حروف
از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیماران می کردند لیکن درینجا نکته ایست که باید دانست و
دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه کرده می شود بدان و استشفا نموده می شود بدان نفع و شفا در ذات
آنهاست و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر وی شرط است درآن
و هرگاه تخلف کند شفا یا از جهة ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول محل که درینجا مانعی قوی است
که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز
پیداست که عدم تاثیر آن گاهی بجهة عدم قبول طبیعت است مر دوا را و گاهی از جهة وجود مانع از وصول
اثر دوا است بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بقبول تام انتفاع بدن بوی بر حسب قبول خواهد بود
همچنین قلب چون بگیرد رقیه و تعاویذ را بقبول تام و همت قوی از نفس فاعله تاثیرے میکند
در ازاله علت و همچنین دعا از اقوی اسباب است در ازاله مکروه و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن
گاهی تخلف می کند اثر وی یا از جهة ضعف وی در حد ذات وی چنانکه دعائی باشد که دوست نمیدارد
آنرا خدای تعالی بجهة آنچه دروی است تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهة ضعف قلب داعی و عدم اقبال
او بر جناب حق تعالی و تقدس حضور و جمعیت او بر وی وقت دعا یا از جهة حصول مانع از اجابت مثل
اکل حرام و عروض ظلمت دین بر قلب و استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است
که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی تباهی غافل و دعا رد بلاست مدافعه و معالجه میکند ابتلا
و منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند دران و دعا سلاح مومن است اگر با حضور
قلب و جمعیت کلیه بر مطلوب مصادف گردد و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و تمکن

وذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدا بحمد و صلوة و بعد از توبه و استغفار و صدق الحاح
و تملق و توسل باسماء و صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و سلم و سلامة
شروط و سایر مثال رمی که تیر و کمان راست و درست بود و زور بازو بکمال بود و هدف مقابل باشد
و قابل تاثیر و صالح آن بود و حاجب و مانع وصول در میان نبود و علم بصنعت تیراندازی تمام از شرائط و آداب
آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طلب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان
ابرار و اتقیا با توجه تمام و همت تمام و لیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطلب جسمانی زده از آن
فارغ و غافل نشستند و مراد بمعوذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میدمید نفس
کریم خود را بمعوذات قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا
ایها الکفرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک من
همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و امثالها از قرآن است و درین باب که سخن میکنیم عام تر از آن
مراد است و اذکار و ادعیه در باب استعاذه بسیار وارده است و بتحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه
نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میدانند معنی آنرا
و اعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست عز اسمه و تاثیر رقیه بتقدیر اوست تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است
که پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغیر میدهد تقدیر خدا را تعالی شانه
فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در
زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیها خود را بر من اگر
در آن شرکی نبود بکنید باکی نیست و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رقیها پس آمدند بعضی از
صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که برای عقرب می کردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود
نمی بینم درین باکی بکنید و فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم
و تجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت آن اگرچه معلوم نباشد معنی آن و لکن احتیاط
در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این در غیر ماثور است و الا آنچه ماثور باشد
چنانکه در رقیه حمه عقرب آمده است بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا جایز خواهد بود بی شبهه و بتحقیق معلوم شد از حدیث
عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جایز نیست و همچنین دعوات و اسماء بزبان سریانی
و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعائی میخواند که شخصی دیگر

خدا انجا حاضر ... است این مرد را دشنام . خدا و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن است
این بود و آن شخص نادانسته می خواند یارب گر بعضی کلمات باشد که از ثقات معلوم شده است خواندن آن
واز مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و مانند آن میخوانند والله اعلم و در حدیث
ابوداود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله
تمائم و توله شرک است و تمائم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا اهل جاهلیت
برای دفع آفات می کردند و توله بکسر تاء و فتح واو و لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان
و این نوع از سحر است و دعا و حرب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو به
بعضی علما از آن نیز منع می کنند ولیکن آنرا از حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که
آنحضرت او را از برای دفع فزع و وحشت و بیخوابی این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه
و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون آموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسانی
را که عاقل بودند از اولاد وی و کسی که عاقل نبود می نوشت آنرا در صک و می آویخت در گردن وی ....

که در احادیث واقع است مثل تعویذ الطفل بکلمات الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آن هم
باید سعی استعاذه و پناه طلبیدن است از شر بخدا عز و جل و از زینب امرأة عبدالله بن مسعود آ
امده که دید عبدالله در گردن من رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این خیطی است که افسون
کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبدالله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبدالله
بی نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم گفت رقی و تمائم
و توله شرک است گفتم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع
چرک را و اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواندی افسونی و می بردی بیرون رفت و آرام
یافتم گفت عبدالله این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف می کرد و چون خوانده
شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو که می گفتی چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه وسلم
رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداود و گفته
بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بنام غیر خدا میکردند پس ...
خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه وارد شده
... و ملامت ... [illegible]

و بعضی گفته اند که نهی از ان بخوف آنست که میخواستند از اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن وی آرند با مور مشتبه مرکب از حق و
باطل و جمع می کنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استغاثه میکنند از ایشان و پناه می جویند
با ایشان و میگویند که جن از جهة علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزایم
با سمای شیاطین اجابت می کنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی اثر جن میباشد
تمثیل وی بصورت مار هرگاه که رقیه خوانده شود با سمای شیاطین سیلان می کند سموم آن از بدن ایشان از جهة
کم دست رقیه که با سمای الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب
الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آنست که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه و حدیث است گفته
که رقایا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشد بوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجب است اجتناب
ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشرک گردد دوم آنچه بکتاب الله و اسمای او ست تعالی و تقدس
و این جایز است و اگر ماثور باشد چیزی از ان مستحب بود سیوم آنچه با سمای غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح
یا معظم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از ان و ترک آن اولی است از جهة تشبه
انتها بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از ان چنانکه حلف بغیر خدا عزوجل گفت بنده
مسکین عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و اسمای ایشان می کنند بسبب قرب ایشان بدرگاه
حق و درگاه رسول وی می کنند و اگر تعظیم می کنند ایشان را بهمین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول میکنند نه باستقلال
و استبداد این را قیاس بر حلف بغیر خدا عزوجل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفیع نه طریق اشتراک چنانکه
جهال و عوام الناس کنند حکم صلوة دارد اللهم صل علی محمد و آله کما لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است
که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله
گفتم آیا درست است که رقیه کنند اهل کتاب مسلمانان را فرمود نعم وقتی که رقیه کنند بچیزی که معروف است
از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد بکتاب الله قرآن باشد و الا چون در توریت و غیره تحریف
و تغیر واقع شده است اعتماد بران نتوان کرد یا سبب آنکه معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است
و مطابق قرآن امام مالک در موطا می آرد که ابو بکر رضی الله عنه فرمود یهودیه را که رقیه میکرد عایشه
را رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده است در قول مالک
رحمه الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم را و بجواز قایل است امام شافعی رحمه الله علیه روایت کرده ابن
وهب از مالک کراهیة رقیه بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه می نویسند از خاتم سلیمان علیه السلام گفت نبود ان

امزا بس در قدیم الزمان یعنی ... ... رده است ... بیشتر بانی اکثر عوام اهل
باطله و شکو نهای جاهلیت را تاثیرات عجیبه می یابند که حیران می شوند که از رقیها مشروع گا
عزلة انکار ... حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر می گردد که گفت من بچکار ...
ساعت چشم من از درد بیرون می افتاد و فلان یهودی افسون کرد درد همه بیرون رفت و نمیدانند
فساد و بطلان آنست که شارع ازان نهی فرموده و حکمت و فایده آن نزد اوست وظاهر
از ورطه کفر و اشراک است پس بهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است از ارتکاب تمیکنند
اینها را اگرچه سبب هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابدی حیات باقی ... ...
و... که ... نظر ایشان حیات دنیا است از مقام استقامت می لغزند و در ورطه کفر و معصیت می افتند
اعاذنا الله من ذلك و ورد یارها افسونی است که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی ... ...
میکنند که مردم بدان مشعوف‌اند و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشعوف تر و مفتون تر میگردند و در ...
اسماست که متعارف زبان هندوانست اجتناب ازان لازم می

وصل ذکر چشم زخم

ازانحضرت در باب رقیه مروی است خصوصا در عین و حمه یعنی حا و تخفیف میم یا لدغ ...
افسون کنید در چشم زخم و حمه و نمله یعنی ریشها که بر پهلو ظاهر شود و در حدیث دیگر آمده است
الا فی النفس او حمه نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمه مراد بنفس عین است یعنی چشم زخم و در روایتی
دیگر نیش زهردار است از عقرب و مانند آن ... آدمیان بدندان چنانکه ...
تخصیص رقیه باین اشیا از آنکه رقیه مخصوص نیست بآنها بلکه بر جمیع امراض و آلام ...
... ... و درد دندان و امثال آن و فرموده آنحضرت صلی الله
ثابت است در نفس الامر حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نهاده است
... ... ضرر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرموده لو ... ... سبق القدر لسبقه
... که پیشدستی میکرد و غلبه می نمود بر قضا و قدر را هر آینه سبقت میکرد آنرا
... عین و در حدیث دیگر آمده است که ... مرد را در ... آرد ... بصار
... برانند که عین حق است ... ... از ... ...
صادق ... ...

اہل سنت است میگویند کہ آن از اسباب عادی است بان معنی کہ عادة اللہ جاری شدہ کہ احداث می کند ضرر را نزد مقابلہ شخصی
ونظر کردن این شخص بسوی وی بروجہ استحسان واما آنکہ چیزی از چشم عاین می برآید وبمعیون میرسد جزم بہیچ جانب اثبات ونفی
نمیتوان کرد وہر دو جانب محتمل است وبعضی از اصحاب طبایع گفتہ اند کہ جواہر لطیفہ غیر مرئیہ منبعث میشود
از عاین ومتصل میگردد بمعیون ودرمی آید درون مسامات چشم وی پس پیدا می کند باری تعالے
ہلاک را نزد آن چنانکہ پیدا می کند ہلاک را نزد نوشیدن زہر واین محتمل است اما دعوی قطع وجزم خطاست
ونقل کردہ است از بعضی کسانیکہ منسوب بودہ اند بعین کہ می گفتند کہ چون می بینم من چیزی را کہ خوش می آید
مرا می یابم حرارتی کہ بیرون می آید از چشمان من وبعضی گفتہ اند کہ منبعث می گردد از چشم عاین قوت سمیہ کہ متصل
میگردد بمعیون کہ باعث ہلاک وفساد می گردد مثل زہری کہ از افعی بلدیغ میرسد واز بعضی افاعی
بوساطت نظر نیز زہر میرسد وبالجملہ بر مثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانہ میگردد اگر
مانعی کہ حفظ ووقایہ وے کند در میان نبود میرسد وکارگر می افتد واگر مانع در میان بود کہ عبارت از
حرز وتعوذ ودعاست ومانند سپر است وصول ونفوذ نیابد واگر سپر سخت وقوی بود تواند کہ ہم بجانب وے
برگردد بر مثال تیر محسوس وعلاج نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مر این علت را یعنی چشم زخم را بہ تعویذات بود
یعنی بآیاتی وکلماتی کہ دران استعاذہ است از شرور مثل معوذتین وبفاتحہ وآیة الکرسی وگفتہ اند کہ
بزرگترین رقیہا قرأت فاتحہ وآیة الکرسی ومعوذتین است واز جملہ تعویذات نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ در
احادیث صحیحہ ثابت شدہ است اینست اعوذ بکلمات اللہ التامات التی لا یجاوزہن بر ولا فاجر وباسماء اللہ الحسنی ما علمت
منہا وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیہا ومن شر ما ذرأ فی الارض ومن شر ما
یخرج منہا ومن شر فتن اللیل والنہار ومن شر طوارق اللیل والنہار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن واز جملہ کلمات
کہ دفع چشم زخم بان شود گفتن ما شاء اللہ لا قوة الا باللہ است واگر عاین کہ می ترسد برسیدن ضرر
چشم خود را اللہم بارک علیہ گوید دفع چشم زخم کند ودر حدیث آمدہ است کہ عامر بن ربیعہ سہل بن حنیف
را دید کہ غسل می کرد وبود وی رضی اللہ عنہ ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد واستحسان
نمود وگفت واللہ من مثل این پوستی ندیدہ ام در مردان نہ پوست زن مخدرہ سہل در ساعت بسر در آمد
افتاد خبر بحضرت علیہ السلام رسید فرمود آیا تہمت می کنید کسی را گفتند عامر را کہ دید بدن وے وتحسین کرد پس عامر را
طلبید وبر وے خشم گرفت وفرمود برچہ میکشد یکی از شما برادر خود را وقتیکہ دیدی او را در نظر تو خوش آمد چرا نگفتی
اللہم بارک علیہ پس تر فرمود بشوی بدن خود را برای سہیل بن حنیف پس شست عامر روی خود را وہر دو دست

منبعث ان

زخم ان

از جملہ تعویذات نبوی

خود را و مرفقین و کبتین و اطراف رجلین خود را و داخلهٔ ازار را در قدحی پس بریخت آب را بر سهل از پس او بر سر
او پس به شد و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان
کرده اند در مواهب لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایه گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم
بیکی از کسی می آوردند قدح آبی نزد عاین پس برمیداشت بکف دست راست خود آب از قدح و مضمضه
میکرد پس میریخت آب در قدح پستری میشست روی خود را در قدح پستری درآورد دست چپ را در قدح و
برمیداشت آب را از قدح و میریخت بر دست راست پستری درآورد دست راست در آب و میریخت
بر دست چپ پستری درآورد دست چپ و میریخت آب بر مرفق این پستری درآورد دو دست
راست را و میریخت بر مرفق یسری پستری درآورد دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پستری درآورد
دست راست را و میریخت بر قدم یسری پستری درآورد دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست
پستری درآورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پستری شست داخلهٔ ازار را و نه نهاد قدح بر زمین
پس میریخت آن آب مستعمل را بر سر معیون از جانب پس به میشد باذن خدا انتهی پوشیده نماند که ابن اثیر
عادت قوم را ذکر کرده و ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین کردند والله اعلم و در بر تقدیر
سر آنرا از راه عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف کند درین متشرعی باید گفت او را
الله و رسوله اعلم تایید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متفلسف توقف کند رد بروی
آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند به خاصیت خود
این نیز ازان قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است ماند آنکه مراد بداخلهٔ ازار چیست
بعضی گفته اند که فرج است قوم را آنکه طرف ازار است آنکه بیدن او رسیده است از جانب راست و
قاضی عیاض گفته که مراد جیب اوست که متصل است بازار یا موضع ازار جسد و بعضی گفته اند مراد جستره است
که مقعد ازار است و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قران نویسند و معیون بنوشانند محی الدین گوید
باکی نیست که نویسند قران را و بشویند آنرا و بنوشانند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا
یا مشتمل بر ذکر اسماء و صفات علیا باشد و هو الانسب و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که زنی
در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از قران فرمود که بنویسند و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا ذکر شد از
حکایت شیخ امام ابوالقاسم قشیری در آیات شفا نیز موید این معنی است حکایت از ابو عبدالله ساجی مرویست
که گفت در سفر بودم بر شتری خوب سوار و در میان همراهان شخصی بود منسوب بچشم زخم زدن [illegible]

استخوان انداختی تلف شدی ابو عبد الله ساجی را گفتند شتر خود را از شر او نگاه دار ساجی گفت او را بر شتر
من قدرتی نیست بعاین این خبر رسید نگاهبانان شد تا ساجی از منزل غایب شد پس عاین بمنزل ساجی آمد
و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون در سختی که از پیچ بر کنند ساجی را خبر کردند که عاین شتر را
چشم زد بیامد چون عاین را دید این رقیه برخواند بسم الله حبس حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت
عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئا وهو حسیر چون ساجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد از محل خود
وشتر تندرست شد و برخاست واین نیز از رقیهای چشم زخم است ودر مواهب از ابن قیم نقل کرده است
که گفت واز جمله علاج عین احتراز و اجتناب ازان و ستر محاسن از کسی که ترسیده می شود از عین او
بچیزی که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودکی
خوش روی را و فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد بنون گوئی است که پیدا شود در
زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که در سیاه کردن نون از کودک ستر جمال او نیست ظاهر
آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد والله اعلم و آنحضرت
در خانه ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است ولفظ صحیحین این است که جاریه دید که در روی
وی سعفه است یعنی صفرت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افسون خوانید برای این کنیزک که بوی نظر جن است
ازینجا معلوم میشود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است
وبعضی از شراح حدیث نظر را تردد ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه
ام سلمه درآمد و در روی کودکی صفره را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را
از عین و گفته اند که اصابت عین بجهت اعجاب و استحسان میباشد اگرچه بغیر حسد باشد واز روی محبت باشد
واز مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف و باید که عاین که خوش آمده است او را چیزی مبادرت
بدعا و تبریک کند واین بمنزله رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مداخلت
مردم و الزام کند او بیت را واگر فقیر است رزق دهد او را آن قدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است
از ضرر مجذوم که منع می کرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و گفته شده است انتهی و بسیر که منع کرده شده از
اکل او را از حضور جماعت واختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث
است گفته اگر تلف کند عاین چیزی را ضامن گردد آنرا و اگر بکشد بر وست قصاص یا دیت اگر

نکرر شود از شخصی چنانکه عادت وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست این کار و مخصوص است به بعضی ناس و در بعضی احوال است و واقع نشده است از وی فعلی بلکه بخاصیت است و کرده که میرسد از وی تعیین نیست در قتل و اهلاک و زوال حیات و گاهی حاصل می شود و گروهی که رساند باهلاک انتهی و اقوال مشایخ حنفیه درینجا معلوم نشد ملتمس از ناظران انکه اگر معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رقیه می کرد و دعا می کرد برای کافه امراض جسمانی مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصایب و احزان و اندوه و غم و شدت و الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و حریق و درد دندان و حبس بول و خراج و رعاف و عسر ولادت و تمامه امراض و آلام و سایر محن و بلاد و شداید و تمامه آن رقیه و ادعیه و تعاوذ در کتب احادیث مذکوراست از انجا باید جست و همچنین تعرض بعلاج جسمانی با دویه حسیه نیز واقع شده اکتفا و اقتصاراً علی المقصود ازین میان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتمال ذی بر قصه یهود در سحر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و طول کلام دران واقع شد **وصل** در اصراح سحر فسون و جادوی کردن و سحر حرام است و از کبائر است باجماع و گاهی کفر می باشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر به نیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندیق و زندیق انرا گویند که منکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و حقیقت سحر اختلاف است بعضی گویند که مجرد تخییل و ایهام است و حقیقتی ندارد یعنی انچه حاصل می شود در سحر از احوال و افعال مجرد وهم و خیال است و حقیقتی ندارد و اختیار ابوجعفر استرابادی از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و طایفه دیگر این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقه است و جمهور علما برین اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع می شود به سحر انقلاب عین و قلب حقیقه یا نه کسیکه می گوید که وی تخییل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند بانکه مراورا حقیقه است اختلاف کرده اند در انکه مراورا تاثیر است فقط چنانکه تغیر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا منتهی می شود باحالت چنانکه جماد حیوان میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی می گویند که سحر ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند که زیاده نیست تاثیر وی بر انچه در قرآن مجید مذکوراست که یفرقون بین المرء و زوجه و اگر زیاده می بود

وصل
ذکر سحر

می بود ذکر می کرد آنرا و صحیح از جهت عقل و نقل آنست که واقع می شود اگر ازان و آیه دلالت ندارد بر منع زیاده
غایت آنچه در قصه هاروت و ماروت واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر نکرد آنرا و سحر از جمله
صناعیه است که حاصل می شود باعمال و اسباب بطریق اکتساب و علاوه آن از اقسام خارق عادت مباحه
است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و فساد است و شرط است که جنب باشد و اگر جنب از وطی حرام
بلکه با محارم بود ادخل است کذا قیل و میگویند که حبال و عصی که بر دست سحره فرعون بود می جنبیدند و موسی
علیه السلام آنرا سعی خیال می کرد سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال از چرم بود محشو بزیبق و در ته آن آتشها
کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و زیبق چون گرم گردد بجنبش درآید و این سخن غریب است و حق تعالی
آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کنندگان آنرا سحره گفته پس حمل
آن برین تمویه و تخییل بعید می نماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی لغوی است که عجب است و حمل بر حقیقه سحر
ادخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود والله اعلم بحقیقة الحال
و بنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل نبوی صلی
الله علیه وسلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخیل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد
از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز و در روایتی
ششماه و در روایتی یکسال حافظ ابن حجر گفته که این روایه صحیح معتمد است و غالبا زور و قوت آن چهل روز بوده
و وجود آثار و بقای آن از اول تا آخر تا مدت مدید با متداد کشیده تا شبی نزد عایشه صدیقه رضی الله
عنها بودند دعا کردند و بسیار کردند پستر فرمودند یا عایشه آگاهی داری که تو باآنکه خدا تعالی فتوی داد مرا
در آنچه استفتا کردم او را در آن چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی فرمود آمدند دو مرد و نشستند یکی
ازان دو نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی ازان دو مرد یار خود را چه حال است این مرد را و درد
وی از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت
لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشط بضم میم شانه و مشاطه
بضم موها که می افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعای شکوفه نخل گفت کجا نهاده اند آنرا گفت
در بیر ذروان بذال معجمه مفتوحه نام چاهی است که در آنجا پنهان کرده بودند و در روایتی بیر اروان بالف
که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با چندی از صحابه بران چاه فرمود همین چاه است
که نموده شد مرا و آب وی سرخ بود گویا حنا در آب کرده اند و سرهای نخلها گویی مثل سرهای شیاطین پس آوردند

می جنبیدند

یهود سحر کردند آنحضرت را

از آن باه آن [illegible] ایچنین آمده و در صحیحین در روایتی از بخاری آمده که فرمود عایشه رضی الله عنها چرا تمائش
یعنی آنها یا رسول الله و رسوا نمیکنی آنکسانرا که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را
خدا تعالی مرا شفا داد دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس نزد بیهقی
در دلایل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد
سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند گرهی از آن گشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاد
آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند
و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی و یافت طلعه نخل را در وی تمثال آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم از موم ساخته و در وی سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده گره زده پس
فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین بهر آیتی که میخواند گرهی گشاده میشد و هر سوزنی که میکشیدند
المی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند بهر آیتی گرهی گشاده میشد
و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قضیه مسلک تفویض و تسلیم امر
پروردگار را و صبر کرد در طاعت جز برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که ضعیف گردد از
فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت
بتداوی و معالجه بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که نازل شد بر وی معوذتین و حسی آن بود که
حجامت کرد در سر مبارک و صاحب سفر السعادة گفته است که کسی که از دین و ایمان حظی ندارد هر اینه
این علاج انکار میکند یعنی می گوید که حجامت که قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع
چگونه کند و میگوید که اگر از کفار اطبا چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی
که چون ایشان نگاه کرده اند لابد سری و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب است بعد
از آن اشارت می کند بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود
یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده است پس میگرد این
تصرف [illegible] است از ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد
و [illegible] آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین
[illegible] انفعال قوای طبیعیه بدنیه از آن تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح
[illegible] است که بعد از انفصال آن در تحویل قلب بخاری لطیف بطون [illegible]

گشته حایل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگویند
که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار
سحر کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو تبه شریف وی
و موجب تشکیک در نبوت است و هرچه مودی بان باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال
دارد برین تقدیر که تخیل کرده باشد که وی می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده
باشد و نه اچنین باشد و تاثیر سحر در نقصان میباشد نه در ارباب کمال و این سخن مردود است زیراکه برهان قائم
شده است بر صدق وی صلی الله علیه وسلم در دعوی نبوت و در انچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ
و معجزات باهره شاهدند بران و انچه متعلق است به بعضی امور دنیاویه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت
برای آن و در ان عرضه است مرچیزی که عارض می شود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بسوی
وی در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت نیست مر او را با عصمت او از مانند آن در امور دین و لازم نیست آید
از انکه وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال انکه نکرده است که جزم کند بکردن آن بلکه از جنس خاطرات
که خطور میکند و ثبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحده حجت و بالجمله نقل کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیزی
از اخبار که گفته شده باشد چیزی را برخلاف چیزی که خبر داده است بدان و اگر گویند که موجب منقصت باشد
این چنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه وسلم از دلایل نبوت و صدق او است زیرا که کفار
اورا ساحر میخواندند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی برای این حکمت و مصلحت است و قول
ایشان که تاثیر سحر مخصوص بناقصان است کلیه نیست شاید که در کاملان نیز بجهة مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث
درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذات نبوی صلی الله علیه وسلم بسیار است
استیعاب آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرون است از جهة اول بر تعداد امراض بمحال اکتفا کرده شد
اما طمع بترک آنها یکباره نیاسوده قرار مران یافت که جمله از انچه ابتلا بدان کثیر الوقوع است تبرکاً و تیمناً
مذکور گردد و بالله التوفیق و از انجمله اشهر و اکثر رقیه عین است و رقیهای این هم بسیار است بزرگترین
رقیها برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قرات فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است و این
دعا که اذهب الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما کا ...
دعوات آنحضرت بود برای جمیع امراض و آلام و اوجاع و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه
و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و از انجمله اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم و بکلماتک التامات من

شرما انت اخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک
وبحمدک واز انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لایجاوزهن بر ولا فاجر
باسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما ذرأ وما برأ ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر
آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم واز انجمله اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم
ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
علماً واحصی کل شیء عدداً اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم واز انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت بربی ورب
کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل
حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم وگفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت وقدر آن بداند واز انجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را صلی
الله علیه وسلم رقیه کرده ودر صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او | رقیه درد تن
عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان بن ابی العاص آمده است که وی
رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دردی را که می یافت در تن خود از آن باز که اسلام
آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنه دست خود را بر انجائی که درد میکند از جسد تو بگو
بسم الله سه بار وبگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع وارق یعنی ترس وبیخوابی شکایت
آورد خالد با نحضرت وگفت یا رسول الله خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی بخواب خود | رقیه بیخوابی
بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جاراً من شر
خلقک کلهم جمیعاً ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک وجل ثناءک ولا اله غیرک رقیه دافع الکرب | رقیه کرب
والهم روایة است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم
لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الکریم رواه الشیخان وروایت
کرده است ابو داود از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب اللهم
رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی کله لا اله الا انت ودر مسند امام احمد از ابن مسعود
رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود نرسد هیچ بنده را هم وحزن وبگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک

عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضائک اسئلک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی
کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری
وجلاء حزنی وذهاب همی دور کند خدایتعالی حزن وهم او را وبیارد در بدل آن فرح وکشاد واز ابن عباس
رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدایتعالی
او را از هر هم فرج واز هر ضیق مخرج ورزق دهد او را از انجا که گمان ندارد ونیز از ابن عباس رضی الله عنهما
آمده که گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لاحول ولا قوة الا بالله ودر صحیحین آمده که وی
کنزی است از کنوز بهشت وترمذی آورده که وی بابی است از ابواب جنة ودر بعضی آثار آمده که
فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان ونمی برود مگر بلاحول ولا قوة الا بالله ومشایخ گفته اند که نیست هیچ چیز
اعون بر عمل از این کلمه وآمده که هر که بخواند آیة الکرسی وخواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی
کند او را خدایتعالی ودر حدیث سعد بن ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی و
راستی هر آئینه من میدانم کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه کشاده دهد او را خدایتعالی از آن آن کلمه برادرم
یونس است که ندا کرد در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ونزد ترمذی آمده است
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا نکند بآن مرد مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابت کرده شود مر او را ودر
روایتی آمده اسئلک تمام العافیة واسئلک دوام العافیة واسئلک الشکر علی العافیة اسئلک الغنی عن الناس
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رقیهٔ فقر روایة است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم وگفت یا رسول الله پشت داد دوروی گردانید دنیا از من فرمود کجایی تو از صلوة ملایکه وتسبیح
خلایق که بوی داده می شود ایشان را رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم
وبحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار ورام پس رفت آنمرد ودرنگ کرد مدتی وباز آمد وگفت
یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمیدانم که کجا نهم آنرا واین کلمه را در سلسله گرویه میان نماز
سنت فجر وفرض فجر میخوانند واگر ختم کنند با وی لاحول ولا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
جمیع گناهان گردد واین سبب وسعت رزق است ولهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب
ضیق رزق وهم وغم است چنانکه گذشت وانجا جهدی است که آنرا کیمیای مشایخ نام است ومجرب است
بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه بگرداند پایها را از وضعی که در تشهد نهاده است بخواند فاتحة الکتاب
هفت بار وقل هو الله احد هفت بار وقل اعوذ برب الفلق هفت بار وقل اعوذ برب الناس هفت بار

رقیهٔ فقر

ایمقدار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنوب و ما تاخر و مشایخ بعد از ان
این دعا را که در آثار آمده است میخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود
اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک رقیه اطفاء الحریق طبرانی (رقیه اطفاء الحریق)
و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اذا رایتم الحریق فکبروا چون ببینید
شما آتش را که در گرفته است تکبیر برارید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر می میراند انرا مجرب و در وجه
تکبیر حریق را گفته اند که نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است از ان و هست در وی از
فساد عام که مناسب شیطان ع فعل اوست و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز
دعوت میکند بدان و می خواهد هلاک بنی آدم را پس او و شیطان هر یک می خواهد در زمین فساد را و کبریای
حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس از نیجهت تکبیر را اثر است در اطفاء حریق و چون بشنید نزد کبریای
حق هیچ چیز پس چون تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و بتحقیق تجربه پیوسته است این عمل رقیه
صرع گفته اند صرع یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و درین قسم ثانی تکلم کرده اند اطباء (رقیه صرع)
و اما علاج صرع از ارواح خبیثه برقی میباشد و معالجه این محاربه است و محارب را باید که سلاحش صحیح باشد و بازوی
قوی تمام آنکه از بعضی معالجان کسی بود که کلمه ای می کرد بقول اخرج منه یا یقول بسم الله یا یقول لا حول و لا قوة الا
بالله و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی معالجه می کردند بایة الکرسی
و امر میکردند مصروع را بکثرت قراءت ایة الکرسی و بقراءة معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر سوره یا میکند بحضرت نبی صلی الله علیه و سلم دیده قوم آن تجربه کرده اند رقیه صداع روایت کرده است حمید (رقیه صداع)
در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که تعوذ میکرد از صداع بقول بسم
الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار رقیه وجع الضرس بیهقی آورده که (رقیه درد دندان)
چون روایت کرده شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم درد دندان را پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را
بر رخساره او که در ان جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه ما یجد و فحشه بدعوة نبیک المکین المبارک
عندک پس شفا داد او را خدای تعالی پیش از انکه برخیزد و روایت کرده است حمیدی که فاطمه رضی الله عنها
آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالتی که شکایت می کند درد دندان را که یافت اند پس نهاد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم سبابه یمنی خود را بر دندانی که درد می کرد و فرمود بسم الله و بالله اسئلک بعزتک و جلالک
و قدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلمتک ان تکشف ما الفت فاطمة بنت خدیجة من

من النضر كلمة پس آرام یافت دردی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرایبی که شایع و ذایع است
از سخنان مجت طبری امام مقام الخلیل بمکه و دیدم او را که کرد بارها و نهاد دست خود را بر سر شخصی که درد
میکرد دندان وی و پرسید از وی نام او را و نام مادر او را و پرسید از مدتی که میخواهد که درد نکند در ان مدت
دندان وی یعنی گفت درد چند ساله ترا ببندم پس میگوید آن شخص مثلا یا هفت سال یا نه سال
مثلا وترا یعنی عدد طاق پس بر میداشت دست خود را مگر آنکه ساکن شد الم وی و مکث میکرد
مدت مذکوره که درد نمی کرد و این امر شایع و مشتهر است از وی انتهی اما هیچ دعای معین ذکر نکرد ظاهرا
همین دعا ماثور مذکور خواهد بود یا توجه می کرد و از پیش خود دعائی می خواند والله اعلم بحقیقة الحال
و گفت صاحب مواهب و از انچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخساری که در جانب درد است بسم الله
الرحمن الرحیم قل هو الذی انشأکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد
وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم رقیه اسر البول روایة کرده است نسائی از ابی الدرداء که آمد او را
مردی و گفت پدر او را محبوس شده است بول وی و رسیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء
رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی
السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا ذنوبنا وخطایانا انت رب الطیبین انزل شفاء
من شفائک ورحمة من رحمتک علی هذا الوجع فیبرأ و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرد بوی پس شد
و این رقیه در مشکوة عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیة الحمی روایة است
از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تب زده بود و دشنام
میکرد تب را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دشنام مکن تب را که وی مامور است و لیکن اگر خواهی بیاموزم ترا
کلمات که چون بگوئی آن کلمات را ببرد آنرا خدای تعالی از تو فرمود پس بیاموز مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی
الرقیق وعظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الرأس ولا تنتنی
الفم ولا تأکلی اللحم ولا تشربی الدم وتحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم
این کلمات را که آموخته مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس رفت تب از من صاحب مواهب میگوید مجربست این رقیه
چنانکه دیدم من بخط شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الرقیق وجلدی الرقیق واعوذ بک من فورة
الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله والیوم الآخر فلا تأکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری علی الفم وانتقلی
الی من یزعم ان مع الله الها آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و بنویسد برای

رقیه اسر بول

رقیه تب

حمی مثلثه چنانچه ذکر کرده است لله ای برسه ورقه لطیف بسم الله فرت بسم الله مرت بسم الله ت
و بر هر روز یک ورقه را و بیندازد آنرا در دهن و فرو برد با آب و در کتاب قرآن و شرب آن برای شفا از
بعضی است چنانکه گذشت و از ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی همیشه می نوشت
اوراق برای حمی و جز آن و میگذاشت بر در زاویه پس هر که می بود لوسے الم می گرفت ورقه را از ان و
استعمال می کرد و شفا می یافت باذن الله عز و جل و می بود مکتوب ازلی لم یزل ولا یزال یزیل الزوال و
لا یزال ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین رقیه خراج نفخ خا
ریش و دمیدگی بر روی پوست صاحب زاد المعاد گفته که بنویسد بر روی این آیه را و یسألونک عن الجبال
فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجربست رقیه عسر ولادت و از انچه
مجربست مر عسر ولادت را چیزے است که روایه کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت
دیدم پدر خود را می نوشت وقتیکه دشوار می شد بر زن ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس
لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا
ساعة من نهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد
را مردے و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی مر زنی را که سخت شده است بر وی ولادت دو روز گفت بگو مر او را که
بیارد جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که می نوشت بسیار کسی را و در مدخل گفته که بنو
جدیدا خرج ایها الولد من بطن ضیق الی سعة هذه الدنیا اخرج بقدرة الذی جعلک فی قرار مکین الے قدر
لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته الی آخر السورة و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین .
زن و بیفشاند بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و نوشتم آنرا
احدی را مگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا و روایه کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت
گذشت عیسی علیه السلام بر زنی و حال آنکه معترض بر پهلو افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله
دعا کن برای من که خلاص گرداند مرا از این محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق
النفس من النفس و یا مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد او را ساعت گفت شیخ
مرجانی پس چون دشوار گردد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه رعاف و از انچه تجربه
شده برای رعاف آنکه نوشته شود بر جبهه مرعوف و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی
و الامر و جایز نیست کتابة آن بخون راعف چنانکه بعضے جهال کنند زیرا که خون نجس ا

رقیه برای هر درد و بلا

پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایة کرده اند
که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود کسیکه گوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد او را هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه گوید آنرا وقت صبح نرسد او را
بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در وے
آن کسی که شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس گفت ایا چه نظر میکنی به سوے من بخدا
سوگند دروغ نبسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن امروز که رسیده
است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش کردم که بخوانم آنرا رواه ابو داود والترمذی

ذکر لا حول ولا قوة الا بالله

وقال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل گردد به وے معافات از هفتاد بلا روایه است از انس بن مالک
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عشر مرات
پاک گردانیده می شود از گناهان همچو روزی که زائیده است اورا مادر و عافیت داده می شود از هفتاد بلا از بلاهای
دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از آنهاست و ترمذی از ابی هریره آورد که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز جنة است گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة
الا بالله ولا ملجا من الله الا الیه دفع گرداند از وی خدا تعالی هفت باب از ضرر که ادنای آن فقر است و
روایة کرده است طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله
کان دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه بگوید لا حول ولا قوة الا بالله
هر روز صد بار نرسد او را فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول
ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین آمده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان
از فقر و انس از وحشت قبر و گشاده شود بروی باب غنا و گشاده شود در بهشت و بعضی روات این حدیث

تا ختن

گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا چین بسیار نباشد ذکر کرده است ابن عبد الحق در کتاب
الطب النبوی رقیه در طعام روایة کرده است بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه
بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة
و شفاء ضرر نکند او را هیچ چیز رقیه ام الصبیان از امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم هرکه زائیده شود مر او را فرزندے پس اذان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ

زبان نمیکند او را ام الصبیان رواه اندلسی وذکره عبد الحق فی الطب النبوی صلی الله علیه وسلم
ریحی است که تعرض میکند با ولاد و باکی می‌پوشد ایشانرا و می افتد بر ایشان و شر در تاذین آنست یا مرا
آنچه بگوش وی آید کلمه شهادت باشد و کبریای عظمت وی پس این گویا تلقین است مر او را اشعار
اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده می شود کلمه توحید نزد خروج از دار دنیا چنین
میگریزد از کلمات اذان رقیه حفیظ رمضان لا الا الا الا اذک یا الله انک سمیع علیم یا الله محیط به علمک
تعلمون وبالحق انزلناه وبالحق نزل الی اخرها صاحب مواهب میگوید گفت شیخ ما مشهور شده
ببلاد یمن ومکه ومصر ومغرب وجمله بلدان که این حفیظ رمضانست نگاه میدارد از غرق وحرق
وسرق وسایر آفات ونوشته می شود در آخر جمعه از رمضان وجمهور مردم مینویسند آنرا و
می خواند بر منبر و بعضی بعد از صلوة عصر و گفته است که این بدعتی است نیست اصل مر انرا
کلام غیر واحد از اکابر بلکه اشعار میکند کلام بعضی از ایشان ورود آنرا در حدیث ضعیف و بود حافظ ابن
انکار میکرد آنرا احدا تا آنکه در اثنای خطبه بر منبر ایستاده بود و می دید کسی را می نوشت آنرا می گفت قبحک

وصل

و اما طب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با دویه طبیعیه طبیه بسیار است و در اکثر
واقعست و ظاهر آنست که طب آنحضرت بوحی باشد و اگر در بعضی مواضع به قیاس و اجتهاد و تجربه باشد
نیز دور نیست و ما اقتصار بر ادویه روحانیه کردیم از جهة بودن ایشان اتم و اعلی و اخص و اکمل و
در باب علاج استعمال عسل واقع شده است که در اینجا کلامی است نقل کنم بدانکه در صحیحین از حدیث ابی
سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت برادر من شکایت
میکند و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد آنحضرت علیه السلام او را بنوشانیدن
نوشانید او را عسل پس زیاده استطلاق پس فرمود آنحضرت راست گفته است خدا و دروغ
و در روایة مسلم آمده که سه بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن عسل پس آمد آنمرد بار چهارم
بنوشان او را عسل پس زیاده شد استطلاق و در روایة احمد آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان او را
عسل پس نوشانید پس به شد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در رابعه صدق
و گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را بجای خطا کذب سمعک میگویند یعنی لغزید و در نیافت
آنچه گفته شد مر او را پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت نداشت قبول شفا را بلکه لغزید
و اما امام فخر الدین رازی گفته رحمه الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانست بنور وحی

حفیظ رمضان

وصل طب آنحضرت ع

نفع وی و چون ظاهر شد فی الحال گویا جاری شد مجری کذب از نجهة اطلاق کرده شد بروی لفظ کذب انتهی
و بعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا و گفته که عسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مر کسی را که واقعست
او را اسهال و جواب داده شده است که این سخن صادر از جهل است از قایل آن و مصدوق بل یکذبوا بما لم
یحیطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف می شود علاج وی باختلاف سن و عادت
و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام
که ناشی می گردد از بدهضمی و اتفاق دارند که علاج این ترک طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاجست
بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود بآن مادام که در علیل قوت است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از بدهضمی
بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده از
اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را و معده در وی ریشها و رزها است چون می چسپد بوی اخلاط
لزج فاسد میگرداند معده را و فاسد میگرداند غذائی را که واصل می گردد بوی پس دوای آن باستعمال
چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین باب از عسل خصوصاً
اگر آمیخته شود باب گرم و در تکرار امر با شامیدن عسل نکته لطیفست است چه دوا می باید که آن را مقدار
و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بکلی مرض را زایل نگرداند و اگر از ان زیاده آید قوی را ساقط
گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون قدر نوبتی چندان عسل نداد که مقاوم مرض
شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر باعادت شرب عسل می کرد تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود
صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که
در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و سلم کذب بطن اخیک
اشارت است بآنکه این دوا نافع است و بقا درد از نیست از جهة قصور دوا در شفا بلکه از جهة کثرت ماده
فاسده است پس ازینجهة امر کرد بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی
جریان میکند شتاب بسوی عروق و نافذ می گردد باوی اکثر غذا و ادرار میکند بول را پس قابض میگردد
و گاهی باقی می ماند در معده پس بر می انگیزد معده را وی کرد او را تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال
میدهد بطن را پس انکار وصف عسل باسهال مطلق از قصور عقل منکر است و بعضی گفته اند
در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل آیه بر عموم
شفا و بآن اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس پس چون

تنبیه کرد برین حکمت تلقی کردانرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله ثانی آنکه وصف مذکور بنا بر الف
عادت بشان بود در تداوی بعسل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت
رابع آنکه احتمال دارد که امر بطبخ عسل بود بیش از شرب زیرا که وی عقد می کند بلغم را پس شاید که نخست
سبب طبخ خود و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تایید میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل
والقرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعاً واخرجه ابن ابی شیبه والحاکم موقوفاً و رجاله رجال الصحیح و
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون آشکارا کند و در روایتی چون طلب کند شفا را کسی از
شما باید که طلب کند از زن خود از مهرش چیزی و بخرد بان عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه و بشوید آنرا
باب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدایتعالی او را و بعضی علما در توجیه آن گفته اند که حق تعالی فرموده
وننزل من القرآن ما هو شفاء و فرموده وانزلنا من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ماء طهوراً و فرموده فان طبن لکم عن
شیء منه نفساً فکلوه هنیئاً مریئاً یعنی اگر ببخشند زن شما را بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گوارا
و فرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون این همه اسباب شفا جمع کرد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید
و هو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلاً بحق القرآن العظیم و ببرکة نبیک الکریم اللهم صل و سلم علیه وصل در تعبیر رویا
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعبیر و تفسیر عبرت الرویا بتخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است
و رویا بضم را و سکون همزه آنچه ببیند شخصی در خواب و بیان حقیقت رویا بر طریقه متکلمین و حکما در شرح مشکات
کرده شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابوبکر بن العربی
که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رویا ادراکاتی است که پیدا می کند خدایتعالی در دل بنده بر دست ملکی یا
شیطانی بحقایق آن یا تعبیرات آن و حاکم و عقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنهما و گفت
یا ابا الحسن مرد می بیند رویا پس بعضی از آن صادق می آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا
را صلی الله علیه و سلم میگفت نیست هیچ عبد و نه امه که خواب میکند پس بر میگردد بخواب مگر آنکه پیدا می گردد پایان عرش
آن رویا است که صادق می آید و آنکه پیدا می شود پایان عرش کاذب می آید و ذهبی این حدیث را
صحیح نمیدانند و ابن القیم حدیث آورده که رویای مومن کلامی است که میکند او را پروردگار تعالی تقدس
و حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب
گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رویای انبیا صلوات الله و سلامه علیهم وحی است بخلاف غیر ایشان که
وحی نمی در آید آنرا خللی زیرا که وی محروس است بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد او را شیطان

ودر بخاری از حدیث انس آمده که رویای حسنه از مرد صالح یکجز دست از چهل وشش جزو از نبوت وگفته اند که مراد رویای صالحین است واگرنه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث را ولیکن نادر است از جهة قلت تمکن شیطان از صلحا بخلاف غیر صلحا که صدق دروی نادر است از جهة غلبه تسلط شیطان برایشان ودرینجا اشکال کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد وحال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وسلم وجواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه وسلم پس جز است از اجزای نبوت حقیقتاً واگر از غیر نبی است پس می جزو است از اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از افاده علم وبعضی گفته اند که مراد جزو علم نبوت است ونبوت اگرچه منقطع شد علم او باقی است واز امام مالک پرسیدند که آیا تعبیر کند رویا را هر کس گفت آیا به نبوت بازی می کند بعد از ان گفت الرویا جزء من النبوة مراد وی همان تشبیه رویاست به نبوت از جهة اطلاع بر بعضی غیوب وبعضی گفته اند که جزو ستی مستلزم نیست ثبوت وصف کل را وکسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله بآواز بلند نمیگویند او را موذن واین سخن حق است باعتبار معقول زیراکه جزو غیر کل است ونبوت مجموع این اجزا است وهر جزو نبوت نیست واین ظاهر است ولیکن فضل او آنست که در نبوت داخل است ونبوت عبارت است از مجموع آن اجزا فافهم ودر حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم باقی نمی ماند بعد از من مبشرات مگر رویا ودر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم وابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برداشت پرده خانه را وسر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت ازین عالم ومردم صف بسته ایستاده بودند در پس ابی بکر رضی الله عنه وگفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده می شود برای او وتعبیر بمبشرات باعتبار غالب است والا بعضی رویا منذر هم می باشد وصادق هم می نماید حق تعالی آنرا برای مسلم بجهة رفق یا استعداد کند برای چیزی که واقع خواهد شد پیش ازان که واقع شود قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای نبوت نمیداند حقیقة آنرا مگر ملک یا نبی وانچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین مقدار است که رویای جزوی از اجزای نبوت فی الجمله زیراکه دروی اطلاع است بر غیبی از غیوب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص است بمعرفت او درجه نبوت وامام رازی رحمه الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بداند هر چیز را جملة وتفصیلاً وتحقیق گردانیده است حق تعالی مر هر عالم را حدی که واقف است نزد آن پس بعضی ازان چیزی است که دانسته می شود مراد بآن جملة وتفصیلاً وبعضی ازان آنست که دانسته می شود جملة نه تفصیلاً ورویا ازین قبیل است ودر حدیث نیز روایات مختلف آمده ودر بعضی جزء من خمسة واربعین ودر بعضی جزء من سبعین ودر

و در بعضی سته و سبعین و در بعضی سته و عشرین و در بعضی اربعة و عشرین پس وثوق بصحت آن نماند و مشهور
سته و اربعین است و بعضی از برای عدد روایت مشهور که سته و اربعین است مناسبتی پیدا کرده اند و گفته
که حق تعالی وحی فرستاده بسوی پیغمبر خود ششماه در منام بعد از آن وحی فرستاد در یقظه باقی مدت
حیات و دوره نبوت همه بیست و سه سال است و نسبت ششماه به بیست و سه سال نسبت یکجز است از چهل و شش این
وجه مناسب و معقول است اگر ثابت شود که وحی در ابتدای نبوت ششماه در منام بود خطابی گفته که از اهل علم
در تاویل این عدد قولی گفته اند که نزدیک نیست که ثابت گردد و نمی شنوم ما در ان خبری و اثری و نه ذکر کرده مدعی
نیز درین باب خبری و بمجرد ظن چیزی گفته و الظن لا یغنی من الحق شیئا و لازم نیست برما که هرچه حقی باشد علم
آن بدانیم ما آنرا مانند اعداد رکعات و ایام صیام و رقی جمار و جز آن و نیز این هر مناسبت مر اعداد که
در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تفویض است بعلم شارع والله اعلم دیگر آنکه در
حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین رویا رویائی است که در وقت سحر بیند
رواه الترمذی والدارمی و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
وقتی که متقارب شود زمان دروغ نمی شود رویای مسلم و راست ترین شما در رویا راست ترین شما است
در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آن وقت
استوای آنها است در ایام ربیع که وقت اعتدال طبایع اربع و استوای لیل و نهار است همچنین است عبارت
قوم و ظاهر آنست که ایام خریف را نیز گویند که وقت تحویل میزانست و وقت استوای لیل و نهار است و معبران
نیز بر آنند که اصدق رویا نزد اعتدال لیل و نهار است و در ینجا بحث کرده اند که برین وجه فایده تقیید
بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبایع درین وقت مخصوص بمسلم نیست و جوابش آنکه حال کافر خارج
از دایره اعتبار است اطلاق صدق بر رویای او ممنوع و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت
اوست نزدیک قیام ساعت و تائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب
رویا المومن آورده و این مسکین از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت است
و بعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است
زیرا که آن زمان کوتاه خواهد بود از جهة وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طایفه است
که باقی مانند با عیسی بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال و اهل این زمان احسن اند در احوال از میان
این امت بعد از صدر اول و اصدق اند در اقوال و ازین جهت گفت و آخر این حدیث و اصدقکم

رؤیا اصدقکم حدیثا و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا ظاهر است چه هر که صدق میورزد روشن میگردد
دل او و قوت می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی بر وجه صحت و سداد و هر که بیداری وی
صحیح و سالم است خواب وی نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم است قلب او پس با
نبیند مگر کاذب و اضغاث احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنان است که
گفته شد و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست
و باید که حمد گوید خدای را عز و جل و تحدیث کند بآن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطانست
و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری
و در روایة مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خبر ندهد کسی را بآن و باید که تفث کند بجانب دست چپ
سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بگردد از پهلوی به پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده
که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را و بخواند آیة الکرسی را و نیز آمده است
که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع
می گردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه نخست تعبیر کرده شود همان شود
و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب کند در تعبیر و اگر صواب نکند
بپرسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر آنجانب کند از عایشه رضی الله عنها آمده است که
گفت زنی نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه و سلم و عرض کرد زوج من غایب است و گذاشته است مرا حامله در خواب
می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودک کاژ چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز آید مرد تو
ان شاء الله تعالی صحیح سالم و بزاید تو غلام نیکوکار را و این زن یکبار دیگر آمد و آنحضرت را در خانه نیافت
و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من در تعبیر خواب وی که اگر این خواب تو
راست است بمیرد زوج تو و بزاید تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه می کرد پس آمد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و فرمود با زنان ای عایشه و همچنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و حمل کنید
بر آن زیرا که رؤیا واقع می شود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که معبر پیش از تعبیر گوید خیر لنا
و شر لاعدائنا بعد از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز همچنین میکرد و گفته اند که از آداب عابران است
که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه در شب این چنین آورده
است صاحب مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نکرده و اگر گویند که

این اوقات اند که نماز در آنها [مکرو]ه است پس وقت استوا هم باید [illegible] نزد زوال است.
در دو وجه منع دلیل چیست و بتحقیق ثابت شده است در حدیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون
از نماز بامداد برمی گشت میپرسید از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از
خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی صلی الله علیه وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا
صلوة الصبح لیکن این پیش از طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیلی بران
کراهیت نماز دران اوقات ظاهر نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقعست و آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست
تعبیر کند بعد طلوع شمس تا ربع نهار و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران و در وجه سوال آنحضرت
از صحابه رؤیت رؤیا آن گفته اند که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بود میخواست که از جائی ظاهر شود معلوم نیست
که این معنی از کجا می گویند و ظاهر آنست که مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابه که سلوک [illegible]
و تدبیر آن چه باید کرد و مشائخ طریقت که معاملات مریدان و واقعات ایشان را می پرسند و
همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما گفته اند که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقرب است نسبت باوقات دیگر
از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب عهد بآن و گاهی عارض می گردد نسیان و از جهت حضور ذهن معبر
دران وقت بجهت طیب هوا و نورانیت قلب و قلت شغل وی بفکرت در امور معاش و از جمله آداب
رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بر وضو بخسپد و بر پهلوی راست چنانکه سنت است در خفتن و بخواند
وقت بخواب رفتن سوره والشمس و اللیل والتین و سوره اخلاص و معوذتین و بگوید اللهم انی اعوذ بک من
سیئ الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة والمنام اللهم انی اسالک رؤیا صالحة صادقة
حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا بعلت جهل
بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمام رؤیا منحصر در دو قسم است یکی اضغاث احلام و آن خوابهای پریشان و
کاذب چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر می گردد و ضغث در لغت بمعنی
خاشاک در هم آمیخته و فی الصراح ضغث دسته گیاه در آمیخته تر و خشک و ترا اضغاث احلام خوابها
ضغث الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد
و گاهی بجهت تلاعب شیطان است تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمان را چنانکه کسی
که سر بریده شده است سر او دوید او در پی آن میرود یا مرده است یا در جائی هولناک افتاده و غلط
ندارد از [illegible] روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد و گفت یا رسول الله دیدم

و از جمله آداب رائی آنست

می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان
بتو در منام و چنانکه به بیند که فرشته امر میکند او را بفعل حرام و مانند آن از محال یا هرچه در بیداری از حدیث نفس
آرزوی محال دارد همان را در خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق
آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند
و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویای انبیا و تابعین ایشان
از صالحین گاهی غیر ایشان را نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و در بیجا دو عبارت است رویای صادقه و رویای صالحه
و ظاهر آنست که هر دو بیک معنی و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود حسب دلخواه
نماید و این در رویا انبیا و صالحین نسبت با مور آخرت یکی باشد و اما نسبت با مور دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد زیرا
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز احد دید که گاوان را ذبح میکنند و در شمشیر خود دید که رخنه افتاده است
تعبیر کرده ذبح بقره را بآنچه رسید اصحاب او را در آن روز و رخنه شمشیر بکشته شدن مردی از اهل بیت وی یعنی
حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از آن عاقبت مر متقیان راست و فتح و نصرت بر خلایق اجمعین
و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان
اضغاث است و نادر است بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایة نادر است و از بعضی کفار صادق
نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السجن با یوسف علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است
که اصدق الرویا بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که رویای اول لیل در نک می افتد تاویل آن و از
نصف ثانی بتفاوت اجزای او و شتاب و اسرع از همه رویای سحر است خصوصا نزد طلوع فجر و از
امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله است و از محمد بن سیرین
نقل کرده اند که گفت رویای نهار مثل رویای لیل است و نساء حکم مردان دارند و بعضی گفته اند که زن
چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او و همچنین رویای
طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم **وصل** رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مروی است بسیار است از آنجمله رویت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت
بشنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود در اثنای آن که من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح
شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که بیرون می آید از ناخنان و در روایتی
نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آن را که روان می گردد در رگهای من میان پوست و گوشت پس تر دادم آنچه زیاده ماند

تا آن عمر را الفضل یعنی پس چه تاویل کردی آنرا یا رسول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم لبن را بجهة اعتبار بحری که ظاهر شده بود آنحضرت اول امر یعنی شب
معراج آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد اختیار دارد و پس اختیار کرد آنحضرت
لبن را جبرئیل علیه السلام گفت هدیت کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوعه تاویل بفطرت
و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح
پس علم در غذای ارواح مانند لبن است در غذای بدن و صلاح آن و گویند که مثال
عالم لبن است والحمد لله که این مسکین در بعضی منامات صادقه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را
و بشارت مستسعد و مستبشر گشته می بینم که سبوچه نو و پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن
همه را کشیده و فرو برده است امیدوار است که به نصیبه از علم و دین مشرف و محظوظ گردد و بار دیگر سبوچه
بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله علی ذلک و از آنجمله دیدن آنحضرت صلی
الله علیه وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت
در اثنا آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده می شوند بر من و بر بدن ایشان پیراهن هاست
پیراهن بعضی میرسد پستان را و بعضی دون آنست و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بروی پیراهنی است
میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین و دون دو احتمال دارد یکی آنکه کوتاه تر از آن چنانکه بحلق نرسیده باشد
دوم آنکه پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر از تحت خواهد بود و موید
روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و
ساق و وجه تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص می پوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و حجاب
می گردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حق تعالی است ولباس التقوی ذلک خیر و
آنست که دین ستر میکند عورت جهل را چنانکه می پوشد قمیص عورت بدن را پس آنکه رسیده است
میپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب معاصی میکند و آنرا که تا پایان تر است و فرج او را
او ناپوشیده و مشی میکند به سوی معصیت و آنرا که تا ساق رسیده کسی است که پوشیده است
از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بران است بعمل صالح کلی و مراد بنابر ایستادن مومنان
منافقین نیستند خصوص است بر جمهور صحابه بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل

قلت کہ حضرت وقوت وضعف واین از امثلہ آنست کہ محمود است در منام ومذموم است در یقظہ وآن حریر
قمیص است کہ مذموم است شرعا از جہت ورود وعید در تطویل وعالم منام وار تکلیف نیست واین مشابہ آنست
کہ در شب معراج قلب شریف او را در طشت طلا شستند واز انجملہ رویت سوارین در دستہای شریف وے
صلی اللہ علیہ وسلم وتعبیر آن بکذابین ابو ہریرہ روایت میکند کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اثنای
آنکہ بودم من در خواب ناگاہ دادہ شد مرا خزینہای زمین کنایہ است از خزاین کسری وقیصر وغیرہا کہ فتح کردہ
شد برامت وی واحتمال دارد کہ مراد معادن ذہب وفضہ باشد فرمود پس نہادہ شد در ہر دو دست من دو سوار
طلا پس گران ومکروہ آمدند بر من واندوہگین ساختند مرا پس وحی کردہ شد بسوی من کہ نفخ کن این سوارین را
پس نفخ کردم آنہارا پس رفتند سوارین ودر روایتی پریدند پس تاویل وتعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب
کہ من میان ایشانم یکی صاحب صنعا دیگری صاحب یمامہ کہ دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود
عنسی کہ در یمن دعوی نبوت کرد وکشت او را فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت ووحی آمد بوی صلی اللہ علیہ وسلم
بقتل وی در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی وفرمود قتلہ العبد الصالح فیروز الدیلمی
وفرمود فاز فیروز ودیگر مسیلمہ کذاب کہ دعوی کرد در یمامہ کہ بلدی است از بلاد حجاز کشتہ شد در خلافت
صدیق وقصہ او مشہور است ووجہ کذابین بسوارین گفتہ اند کہ کذب وضع شیئی است در غیر
محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا ونبودند اینہا از لباس آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم زیرا کہ اینہا حلیہ نسا اند وآنست کہ ظاہر خواہد شد کسیکہ دعوی کند چیزی کہ نیست اہل آن وہم
در بودن از ذہب کہ نہی عنہ است مردان را پوشیدن آن دلیل است بر کذب ونیز ذہب مشتق
از ذہاب است بمعنی رفتن پس دانست کہ آن چیزی است کہ میرود وزایل می گردد وتاکید شد این باذن
کردن حق سبحانہ مر او را بنفخ کردن آنہارا پس رفتند وپریدند پس دانست کہ ثابت نمیمانند امر اینہا وکلام
وی صلی اللہ علیہ وسلم بوحی کہ آمدہ است لہذا میکند آنہا را از جای اینہا وقرطبی گفتہ کہ مناسب تاویل
مر این رویا را آنست کہ اہل صنعا واہل الیمامہ اسلام آوردہ بودند وبودند ساعد مر اسلام را پس چون
ظاہر شد در انجا دو کذاب پس تلبیس کردند بر اہل این دو بلد بآرایش دادن کلامہای خود را ودعاوی
باطلہ خود وفریب خوردند اکثر آنہا پس گویا بودند بمنزلہ بلدین شدند وسوارین بمنزلہ کذابین وبودن
آنہا از ذہب اشارت است بآرایش دادن آنہا کلام خود را وزخرف نام ذہب است انتہی وبعضی در وجہ دلیل
نوعی بکذابین گفتہ اند کہ سوار ودست مشابہت بقید مرد است را چنانکہ دزدانی جبار شود قید منع میکند

دست را در بیتی از عمل و تصرف   این فتنه بود دست شریف داد
یهود و دست که او ذکر قطبی و از انجمله رویت زن سیاه ژولیده موی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن.
نحیفه روایت کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امرأه سوداء ژولیده
موی را که بیرون آمده است از مدینه و اقامت کرده بمهیعه بفتح میم و سکون ها و فتح تا و عین مهمله تام
محمره و سکون حا مهمله و فاکه نام موضعی است میان مکه و مدینه که مرده ساکن بودند در وی یهود پس تاویل
کردم آنرا بوبا مدینه نقل کرده شد بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت
تب بسیار بود پس آنحضرت دعا برآمد و حق تعالی آنرا بکفر فرستاد و در وجه تعبیر و تمثیل وبا با مراة سوداء گفته
آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشتقاق از لفظ سوداء سوء را که بمعنی بدی است و داء را که بمعنی درد است پس
بیرون رفتن او را برآمدن معنی چیزی که جمع کرده است آنرا داء اسم او که سوء و داء است و
ثوران راس او را که آن بدی که می برانگیخت شر را و بر رفت قرطبی گفت که اهل تعبیر میگویند
غالب است بروی سیاهی در روی وی که مذموم می باشد و گفته اند که ثوران راس
تب زیرا که وی می برانگیزد اعیان را از زمین و کرد مین خصوصا که تب سوداوی که بحشیر
از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و شکسته شدن سیف و باز آمدن بحال خود و در
ضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدم در منام که من جنبانیدم شمشیر
جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا با آنچه آورد خدا تعالی از فتح
و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کرد از صحابه بسیف زیرا که بجز از روغله دین صلی الله علیه
ایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکسته شدن شمشیر
بزهمت بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع
وجمعیت مر ایشان را و این منام در قضیه غزوه احد است و در مواهب صافی دیگر ذکر کرده از
ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم
ده ای که نخیل است پس خیال کردم که ان ارض یمامه باشد یا هجر پس محقق که درانجا نخیل
زان را مدینه نام که سر بنت و درکرده
ری انجا م
الله علیه وسلم مدام می که گویا در درع حصینه
تمام کرده

که کشته شدند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین تاویل کردم بآنچه آورد خدای تعالی از فتح و ثواب صبر بر جهاد و قتال
روز بدر تا آخر فتح مکه در مشکات ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین یثرب و شهر سیف و انقطاع آن و عود
آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقر منحور در حدیث نکرده فتدبر و از آنجمله روایت اوست
صلی الله علیه و سلم که بر چاهی است و آب میکشند روایت است از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت
در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه دلوی است پس کشیده ام از آن چاه آب آنقدر
که خدا خواست پس از آن آمد ابن ابی قحافه و کشید از آن چاه یک دو دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت
دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از وی
که عمل کند همچو عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب
بفتح ذال معجمه دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعفی است و خدا بیامرزد او را پس از آن آمد عمر بن الخطاب
پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری
از قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از
مردم و جامه و فرش و جز آن را که در غایت قوت و حسن لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی
الصراح و فی القاموس العبقر موضع کثیر الجن العبقری الکامل من کل شی والسید والذی لیس فوقه شی
والشدید و در روایتی آمده پس میکشید غرب را تا آنکه سیراب شدند مردم و پر شد حوض و روان شد در هوا
میگوید که گفته است نووی این مثالی است که جاری شده است مر این دو خلیفه را از ظهور آثار صالحه ایشان و
انتفاع خلایق بایشان و این همه ماخوذ است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که صاحب امر اوست
پس بایستاد در امر دین اکمل و اتم از همه و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه و سلم
پس خلیفه شد او را ابوبکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را تا باقی نماند از ایشان کسی بعد
از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دایره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاه
که در وی آبست که در وست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول آنحضرت که فرمود گرفت ابوبکر دلو
از من تا راحت بخشد مرا اشارتست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت راحت است از کد دنیا و تعب آن پس
قیام نمود بتدبیر امر امت و معالجه احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن وی ضعف است اخبار است از قصر مدت ولایت
وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و سلم بایستاد ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع
ناس بوی و اتساع یافت دایره اسلام بکثرت فتوح و تمصیر امصار و تدوین دواوین و نیست در قول وی

صلی الله علیه وسلم ونغیر ... در تحصیل ... ست ... ست ذبی

تحسین داعی شکری گویند و از انجمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب که در خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه ... رطب ابن طاب پیش یاران آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و ابن طاب

واین نوع از رطب بوی منسوبست که پیدا کرده و نشانده بود آنرا یا خوش میداشت خوردن آنرا رطب ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند بامداد تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت معنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشانراست ... از این رافع گرفت و دین که اختیار کرده است مر ایشانرا خدای تعالی شیرین و خوش آمد ایشانرا این را از رطب ابن طاب گرفت اینها جمله از منامات است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دیده و تعبیر نموده است ولیکن پوشیده نماند که تعبیرات آنحضرت نه بمجرد استنباط مناسباتی است که ذکر کرده اند و نه تعبیر بمناسباتی که ایشان را روی دهد اعتبار نمایند بلکه بمحض وحی و الهام اند و اگر رعایت مناسبات باشد دور نیست چنانکه درین حدیث رویت رطب ابن طاب معانی از اسما گرفته تعبیر فرمودند و عادت بود که از اسما و معانی اخذ کرده تفاول مینمودند چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت آنحضرت بود که پرسیدند نام تو چیست گفت بریده فرمودند برد امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم امرنا باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهمک و غیر آن و لهذا تعبیر کرد سیف به مومنین و حال انکه سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد و اخ و زوجه و لسان و علاوت و غیر آن چنانکه ذکر کرده است طیبی والله اعلم

وصل انچه گذشت بیان رویای آنحضرت بود که بذات خود دیده اما انچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از نماز بامداد برمیگشت روی می آورد بصحابه و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر نمیگفت هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بامدادی همچنین که کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است از ما هیچکس خوابی فرمود اما من دیدم امشب دو مرد را که آمدند و هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود در دست وی انبوری است از آهن که می درآرد انبور را در کنج دهن وی و در کله میکند تا برسد قفای او را ... میکند ...

مانند ... باز ... ا ... ندبار ... به ... کلها ... بار ...

بان دو مرد این چیست گفتند روان شو یعنی مپرس دیگر چیزها هم دیدنی است پس روان شدیم تا آمدیم بر مردی
که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر وی سنگ در دست که میشکند باین سنگ سر او را
پس چون میزند او را می غلطد سنگ پس میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا و چون باز می آید می بیند
سر او را که بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده است باز میشکند سر او را گفتم این چیست گفتند
روان شو پس روان شدیم تا آمدیم به سوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ است و اسفل او فراخ
و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش افروز است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل
وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش بر میگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند
روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بر نهری که از خون است در وی مردی است ایستاده در میان نهر و بر کنار
نهر مردی است که پیش وی سنگهاست پس رو می آرد به سوی کرانه مردی که در نهر است و چون
میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز می گرداند او را
بهمانجا که بود و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد چنانکه بود پس گفتم من این
چیست گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم به سوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ
آن درخت پیری است و کودکانند و ناگاه مردی است نزدیک بدرخت در پیش او آتشی است که می افروزد
آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا سرائی را که میان درخت
است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای در وی مردانند پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پس
بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزون تر در حسن از اول
در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را به تحقیق بسیار گردانیدید مرا امشب
اکنون خبر دهید مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی تو او را که پاره کرده می شود کله وی
پس وی دروغ گوئیست که سخنان دروغ می گفت و نقل کرده میشد از وی تا میرسید آفاق عالم را پس کرده میشود
بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته می شود سر وی مردیست که تعلیم کرد او را خدای تعالی قرآن را
پس خواب کرد از قرآن در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز
بقرآن کرده می شود بوی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور اند آنها زنانند و آنها را که
دیدی در نهر ربا خوارانند و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که گرد اویند
اولاد مردم اند و آنکه میافروزد آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عام مسلمانانست

است اما این سرای سرای شهدا است و من جبرئیل و این میکائیل است پس برداشتم سر خود را
سر خود را ناگاه می بینم مانند ابر و در روایتی مانند ابر سفید کری بار گفتند آن منزل تست گفتم
تا درآیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است مر ترا عمر که تمام نکرده است آنرا و چون تمام میکنی عمر را می آیی منزل
خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و در بعد روایت
مشکات مذکور شد و از غرایب آنچه روایت کرده شده است از معجزات آنست که زراره عمر ابن نخعی قدوم
برسول خدا صلی الله علیه وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله دیدم درین راه که آمدم
خری که گذاشته ام او را در قبیله زائیده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس
ترا داهی که گذاشته او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم و الهی است مراد در خانه که
فرمود آنحضرت بتحقیق زائیده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس سبب چیست
زائیده فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست ترا برصی که می پوشی از
خلائق که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و نه دانسته است
سیاهی در بدن آن بچه این است که اثر برص تو در روی ظهور نموده است باز گفت زراره و دیدم
در خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که بروی دو گوشوار
و دو سوار که زیورهای زنان بوده است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن ملک عرب است که با
خود در زینت و بهجت و پوشش و هیبت نیک گفت زراره و دیدم کنده سری را دو موی که سفیدی موی
وی بسیاهی در آمیخته است بیرون می آید از زمین فرمود این تعبیه دنیاست و گفت دیدم آتشی
از زمین پس حایل شده است میان من و پسر من که او را عمرو میگویند و دیدم آن آتش را که
آتش و تمام دوزخ است و میگوید بینا و نابینا بخورم مرا شما را و اهل شما را و مال شما را فرمود آنحضرت صلی الله علیه
است که می باشد در آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود فتک میکنند
ایشان و فتک ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و فاتک دلیر را نیز گویند پستر اختلاف و اشتبا
اطباق راس یعنی استخوانهای که هستند مشتبک اند و بیکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و دیگر او
آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را و فرمود
نیکوکار است یعنی اشتباه می شود که کارهای بدی کنند و نیک می پندارند و المومن عند المو
مسلمانان ... شیرین تر باشد از نوشیدن آب مرا

مواهب پس نظر باید کرد باین تعبیر رؤیا زراره از مشکات نبوت محشو بجلاوت حق کسو بطراز صدق مجلو
بانوار وحی و ازین عبارت ظاهر می‌شود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجرد اخذ مناسبت و مشابهت و ظن
و تخمین نیست و اگر ازین راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار را در تعبیر
راجع بشاهیت ساختند و فرمودند که تعبیرش آنست که ملکی عرب مایه زینت و بهجت خواهد بود و سابقا گذشت که دیدیم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوارها را در دست خود کردن مکروه آمد بروی جوابش آنکه نعمان بن المنذر پادشاه عرب رسیده بود
از جانب اکاسره و ایشان سوار می‌پوشانیدند ملوک را و تحلی می‌ساختند بحلی و سوار لباس نعمان بود مستنکر
و مکروه نبود در حق او و موضوع نبود در غیر موضع عرف و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرده است لباس ذهب
برای احاد امت پس جای آن بود که اندوهگین سازد او را که از لباس وی نبود پس استدلال کرد بآن بر امری
موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت برفتن و پریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده
در صحیحین آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بود رضی الله
عنهم پس گذشت عبدالله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته
بودند این مردی است از اهل جنة پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و برآمد و رفتم من در پی وی و گفتم بوی
که هنگامیکه در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنة گفت نمی باید کسی را که گوید چیزی
که علم ندارد بآن و در روایتی نمی باید مر ایشان را که بگویند چیزی که نیست مر ایشان را بدان علم و درین سخن تواضع است
از وی رضی الله عنه و ترس از عجب و ترس از آنکه مشار الیه باصابع نگردد و یعنی نمیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد
باین معنی چیزی که هست این است که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گویا مرغزاری است
سبز در غایة فراخی و سبزی و در وی ستونی از آهن باشد که اسفل وی بر زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای
آن عروه ایست و عروه دسته کوزه و دلو و مانند آن را استعاره میکنند او را مر چیزی که تمسک بگیرند آنرا میگویند پس
گفته شد مرا بالا برآ گفتم نمیتوانم و طاقت ندارم که برآیم پس برآمد مرا خدمتگاری و برداشت جامهای مرا از پس
من پس برآمدم بالای عمود و گرفتم عروه را و گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست
من بود پس عرض کردم این خواب را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود این روضه اسلام است و آن عمود عمود اسلام
و آن عروه عروه وثقی و می‌میری تو و حال آنکه متمسکی بعروه وثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلمیح است بقول حق سبحانه
فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایة دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی و گفت برخیز
و گرفت دست مرا پس رفتم با وی ناگاه راهی پیش آید بجانب شمال پس خواستم که بروم بآن راه پس گفته شد مرا بآن

راه این راه اصحاب الشمال است و دو از اهل دوزخ نیستی پس راهی پیش آمد از جانب یمین پس گفت این راه و بیا
آمد مرا کوهی گفت برآ برین کوه پس خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم برآمدن را پایان افتادم و نتوانستم برآمد و
چون عرض کردم این خواب را بحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که منهج محشر است و اما جبل پس آن منزل شهدا
نمی یابی تو آنرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم زیرا که عبدالله بن سلام شهید نمرده است
و بر فراش خود مرده در اول امارت معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و انموذجی است و الا از انچه منقول است از لطایف تعبیر و غرایب تاویل مجلدات حصر آن تنگ آ
کرد و چون تامل کنی بدانی که هر کرامتی که داده شده است آنرا یکی از افراد امت در علم یا عمل هم از آثار معجزات
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و برکات تصدیق و از ثمرات اقتدا بهدی و طریق اوست و
است زمین بآن از روی صدق و صواب و عجب و عجایب و بحر عباب و اگر استحضار کنی انچه
است بامام محمد بن سیرین از لطایف تعبیر انچه شایع و ذایع است و پر شده است بآن اسماع
داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از علوم و معارف احاطه نمیتواند کرد بآن عبارات و نمیر
و کنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی ازین امت است نقل کرده شده است از وی در فن تعبیر انچه
خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه خواهد بود زاده الله فضلا و شرفا و مد
علینا سحایب علومه و معارفه و تعطف علینا بعواطفه **وصل** روایت کرده است بخاری و ترمذی از سمره
بن جندب که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما
عرض میکرد هر که دیده بود از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان ترک کرد سوال
را اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند
در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابی داود است که
الله علیه وسلم گفت روزی است که دیده است از شما رویا پس گفت مردی من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمد
از آسمان میزانی پس وزن کرده شده تو و ابوبکر پس راجح آمده تو و وزن کرده شده است ابو
آمده است ابوبکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجح آمد عمر پس برداشته شد میزان
دید آنحضرت را و دیدیم ما کراهت در روی مبارک وی انتهی پس بعد ازین نپرسید صلی
پس را از رویا و گفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خواب را اشارت
بوقوع اختلاف مراتب هرگاه که بود رویا کاشف منازل و مراتب و

وصل

از سواتر و متواتر گردد چیزی که مانع است در کشف ازان و مر خدا را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت نافذ
است کذا فی المواهب یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما کشاده شدن این راه خوب نیست
که بکشف اشاعت می کند و اگرچه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر و عمر کرده و لیکن ظاهرا
غرض رای دخل در خلافت ایشان و ترجیح و تنقیص آن بوده و لهذا در مشکات در آخر حدیث آورده که فرمود
آنحضرت علیه السلام خلافة نبوة ثم یوتی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آنحضرت از برداشتن میزان
این فهمید که خلافت صرف که شوب نیست در وی از طلب ملک و خلاف و نزاع منتهی و منقضی می شود
با نقضای خلافت عمر و انتهای مرجوحیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت وی بر آنکه
در زمن علی مشوب است بملک و باوجود آن خلافت تا زمان اوست و اما بعد از عثمان و علی خود ملک عضوض است
و بعد از وی خلافت نبود کذا قال فی مجمع البحار و الله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مساءت و کراهت آن بود
و الله اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه امر دین در زمان قایم بدان بعد از عمر رضی الله عنه
زیرا که رعایت موازنت در اشیای متقاربه میباشد و چون متباعد گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند شرح
حدیث و الله اعلم و از ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رویا حدیث ابن زمل است که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذارد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دو تا کننده است هر دو پای خود را
سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار و میفرمود هفتاد برابر است و مخبری است بهفتصد بار
خیر نیست مر کسی را که باشد گناهان وی در یکروزی بیشتر از هفتصد بعد از ان میکرد روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود
ایا دیده است هیچ یکی از شما چیزی را از رویا گفت ابن زمل پس گفتم یکروزی من دیده ام یا رسول الله فرمود خیر
تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا و الحمد لله رب العالمین بخوان قصه رویای خود را گفت دیدم تمامه
مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف گردانید
آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و میدرخشید آن چراگاه درخشیدنی
و میچکد تری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب می چکد از وی و دران چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا
من منتسبم و ملاقی ام بکلاه شتر علفه را او است و ابل آن که نخست در آمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند
ابل کله بران چراگاه تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن نضارت آن بستر سر داده اند و داخل خود را
در راه و کم نکرده اند راه را چپ و راست بعد از ان آمدند کله دوم و اینها بیشتر از نخست چند چندان بودند پس چون ایشان
مشرف شدند بر چراگاه تکبیر بر آوردند بستر سر دادند رواحل خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند

گندمگون

بعضی رفتند و برداشتند دستها   و ایستادند بر همین حال بعد از آن قدوم آوردند عظیم بشر از مردم
ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر برآوردند و گفتند این بهترین منازل است یعنی خوش کردند آنجا را
مقام و منزل ساختند پس میل کردند و گشتند در چراگاه چپ و راست پس هنگامی که دیدم من این
رفتم راه را و نه ایستادم آنجا و تا آمدم نهایت چراگاه را پس ناگاه من با تو ام یا رسول الله بر منبر
هر جه دارد و تو در اعلاء درجه آنی و بر دست راست تو مردی بلند گندم گون چون سخن میکند
می گردد نزدیک است که بالا رود از مردان در درازی و بر دست چپ تو مردی میانه قد فربه بر گوشت
خالهای بسیار بر رو چون تکلم می کند گوش میدارند بسخن وی بجهت اکرام و بزرگ داشتن او و را و در پیش منبر
پیری است بزرگ گویا شما اقتدا می کنید بوی و اتباع می کنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان
سال تو ناگه تو می انگیزی و برمیخیزانی یا رسول الله گفت حاکی این رویا که این رجل است چون شنید آنحضرت
برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه وسلم ساعتی پستر کشاده شد این حال گویا چی شد که در آن وقت
آنحضرت را حال پیش می آمد پستر کشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر آنخواب و فرمود اما آنچه
از راه فراخ نرم پس آن راه راست است که نموده ام بشما و تا بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو منزه از
و نضارت و غضارت عیش اوست که بخشیده ایم با او و نخواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما
کلمه ثانیه و ثالثه و خواند آنحضرت فانا لله و انا الیه راجعون کلمه ایست که نزد اصابت مصیبت می خوانند
افتادن آنجماعه است در مراتع شهوات دنیا و افراط و تفریط در استمتاع و انتفاع بمتاع
و امرای امت کردند اما تو این رجل بر طریقه مصالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات می کنی
من با تو ام یا رسول الله و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیاست که عمر وی هفت هزار
و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی است علیه السلام تکریم
بفضل کلام کردن خدا عز و جل با وی بی واسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی است
یم میکنم او را بزیادت مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما اقتدا می کنم بوی آن ابر
الله و سلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که
یم می شود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفته
الله علیه وسلم بعد ازین قصه هیچ   از رو   مگر آنکه می آورد مردی رویا
میکرد بر وی تا او را رواه ... قصته   و ا
و سنده

باب هشتم در اسمای شریف آنحضرت

عبد المطلب در خواب دیده بود

باب هشتم در اسمای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اعاظم کرامات و مجامع فضایل کمالات اسمای شریف اوست که مبنی از محامد اخلاق و محاسن افعال و جامع جمال و جلال اند بدانکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل علیهم السلام باسمای کثیره و کثرت اسما دلالت می کند بر شرف مسمی که اشتقاق اسما از صفات و افعال است و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی است و اشهر و اعظم اسمای شریف محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسما صفات اند که محمول اند بر وی و تسمیه وی سبحانه او را باین اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبد المطلب که او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را بمحمد و حال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو به تسمیه را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستایش کنند او را اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسلهٔ از نقره بیرون آمده که یک طرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از ان گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ او نوری است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودی که از صلب وی برآید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و ارض از ینجهة او را محمد نام کرد یا آنچه دید کرد عبد المطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو بار دار کرده شده بسید این امت و چون نهی و بزای او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشده پیش از وی هیچ یکی بمحمد از جهة حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی در رفع وقوع اشتراک و اشتباه در ان لیکن چون قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان وی و خبر دادند بنام شریف وی صلی الله علیه وسلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در حدیث شیخین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرمود بدرستی مرا پنج نام است من محمدام و من احمدام و من ماحی ام که محو میکند خدا تعالی بمن کفر را یعنی از مکه و بلاد عرب یا از انچه پیچیده شد از زمین و نموده شد بآنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که محو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد کفر بهیچ یکی از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم که مبعوث شد در حالیکه اهل زمین همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین همه در بریهٔ که نمی شناختند پروردگار را تعالی و تقدس

طیب [illegible] طابا بمعنی حامی حرم و اسم شریف او بزبان سریانی مشفح و منحمنا و اسم او در توریت احید و معنی
[illegible] صاحب سیف واقع شده است تفسیر در انجیل با چوبی که در دست شریف او می بود و خلفای عباسیه آن را
[illegible] میراث داشتند و نعت بمعنی عصاست و صاحب شفا می گوید که گمان دارم و الله اعلم که مراد آن
عصا است که در حدیث حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بالعصا خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان
تا پیش نیایند و مراد بتاج عمامه است و نبود در زمان پیش گر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان
العرب این اسماست که در شفا مذکورند و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است
ازانچه ذکر کردیم ما مقنع و کفایت است ان شاء الله تعالی و کنیت مشهوره آنحضرت ابوالقاسم است و در روایة است
از انس رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم
انتهی و بعضی ابوالارامل و ابوالمومنین نیز گفته اند و نیز اگر ابوالیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابوطالب
آمده للیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسماء شریف آنحضرت در قران بسیار آمده و
شمار کرده اند آنرا بعضی و رسانیده اند بعدد مخصوص پس بعضی نود و نه رسانیده موافق اسماء الهی و این وجیه
در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قران و حدیث میرسد به سیصد و دیده ام در
کتاب احکام قرآن مر قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام
است و مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی
مختص است بوی و غالب است بر وی صلی الله علیه و سلم و بعضی مشترک و چون اگر
هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر **وصل** صاحب مواهب
از اسمای شریف وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف
تهجی و اعظم و اشهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که بمنزله اسم ذات اند و دیگر اسماء صفات و ا
در حقیقت یک اسم است مشتق از حمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت دوم باعتبار کمیت پس وی حمد گوید
مر خدا را بافضل محامد و حمد گفته شده بر وی بکثرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و
من حمد و حمد و باوست لواء حمد روز قیامت تا تمام شود مراورا کمال حمد و مشهور گردد در آن عرصات
بصفت حامدیت و محمودیت و برانگیزد اورا پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول
خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند اورا اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم
حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است علامت او را احماد ... نسبت تسمیه کرده

وصل
اعظم و اشهر اسماء

کرده شود با حمد و محمد با بن تقریر ظاهر شد که احمد بمعنی حامدتر است اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب تر است در استعمال
و تواند که بمعنی محمودتر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود بیان محمودیت باشد بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی
گفته اند که تسمیه با احمد مقدم است که موسی علیه السلام بدان خواند و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن
وحق آنست که هر دو نام قدیم است ولیکن عیسی و موسی علیهما السلام بجهة کثرت تعظیم احمد خواندند که صیغه
تفضیل است و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته **اشعار** اغر علیه للنبوة خاتم + من الله من نور یلوح و یشهد
وضم الاله اسم النبی الی اسمه + اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد + وشق له من اسمه لیجله + فذو العرش محمود وهذا محمد +
و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را با بوطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است
که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از آفرینش بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث
گفت ای پسرک من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بعماد تقوی و عروه وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی
اسم محمد را زیرا که من دیدم نام اسم او را مکتوب بر ساق عرش در حالیکه من میان روح و طین بوده ام بعد از آن طواف
کردم السموات و ندیدم در آن هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن و بدرستی پروردگار من ساکن
گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرفه را مگر آنکه نوشته شده است اسم محمد و دیدم
اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگهای درخت طوبی و بر برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب
و در دیدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی
الله علیه وسلم چون برده شد مرا بالای آسمان نگذشتم به هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی
نوشته محمد رسول الله و ابو بکر رضی الله عنه پس من بود و در روایة آمده است که آدم علیه السلام نزد معصیت
خود گفت اللهم بحق محمد اغفرلی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدای تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت
دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده
است عبده و رسوله پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدای تعالی بر وی و این است
تاویل قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجایب غرایب نوشته
که دلالت دارند بر ثبت اسم شریف در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته
بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله
کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی البشر عن معمر عن الزهری مشاهده کرده شده در بعضی بلاد خراسان
مولود بچه زائیده شد و نوشته شده است بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی است

که نوشته شده است بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذ[?] است از
ابن صوحان که گفت وزید برما بادی تند و ما در موجهای بحر هند بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره
دروی گلی سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در روی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و
دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براءة من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله الا الله محمد رسول الله
و در تاریخ ابن العزیم از علی بن عبد الله هاشمی شرقی آورده که یافته شد در بعضی قری هند گل بزرگ
سیاه که نوشته بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق گفت
شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم به سوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نکشاده
بود در روی نیز همچنین خط نوشته و دیدم در آن شهر جزی [?] بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند
شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبد الله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم بدینه که او را نسیله بون[?]
تا میگویند پس دیدم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود
آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند با وی و
می نمایند بدان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقا بن ضیائی در منسک خود و در
روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضی علمای شیخ این که گفت حدیث کردم ابن [?] با یعقوب صیاد گفت بود
که صید میکردم بر نهر الابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را که نوشته است بر پهلو
لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در روی آب از جهت تعظیم و
و بعضی مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد
یکی از شحمی [?] [illegible] لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان یافتند خربزه
در روی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده بعربی در یک پهلوی [illegible] الله و در دیگری ا
روشن که شک نکند در وی دانا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمانمائه دانه انگور که نوشته است
تمام بر رنگ سیاه محمد و در کتاب بطن مفهوم مر ابن ظرل [?] سیاف نقل کرده از بعضی که دید در جزیره درختی
که مربوط برگ کلان است خوشبو نوشته است در روی بسرخی و سفیدی در سبزی کتابة مبینه واضحه
خلقت که ابتداع کرده است آنرا خدای تعالی در هر برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم
ان الدین عند الله الاسلام **وصل** در مشرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را به
[illegible] علی خود گفت [illegible] عسا [illegible] الله علیکم الله
دا [illegible] است بسیار

وصل
در مشرف گردانیدن حبیب خود را با سمای خود

علیهم اجمعین بکرامت خلعت وی تعالی برایشان از اسمای خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم
گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور
است و اسمعیل را صادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد
را صلی الله علیه وسلم اجمعین ببسیاری از اسمای خود و ما تحریر کردیم بتعلیم الهی نحو ثلاثین اسم و امیدواریم که زیاده
بران فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامعست کمالات اسمائی
و صفاتی حضرت رب العزة را تعالی و تقدس و متخلق است بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضی از عرفا تفصیل
آنرا بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن اسماست که در کتاب مجید و احادیث صحیح از ان مذکور شده چنانکه سیاق کلام
وی رحمه الله ناظر است دران یکی از انجمله اسم حمید و معنی او محمود است زیراکه حمد گفته است وی تعالی ذات خود را
در کلام قدیم بچند آیات و دلایل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان
و تواند که حمید بمعنی حامد باشد که حامد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را پس وی تعالی هم حامد است و هم محمود
و تسمیه کرد حبیب خود را بمحمد که بمعنی احمد و محمود است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و بتحقیق واقع شده است در زبور
داود علیه السلام و قد سبق بیان معنی هذا الاسم الشریف و از جمله اسمای الهی است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است
او را بدان در کتاب خود بالمومنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقاربند در معنی و بعضی گفته اند که رافت
شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین و از اسمای الهی الحق المبین حق موجود ثابت که متحقق
است امر وی و مبین آنکه آشکار است امر الوهیت او و برهان حقانیت او و یا بان بیک معنی می آید
و بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدا و معاد ایشان نیز جایز است و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم نیز تسمیه کرد
بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءکم الحق
و الرسول مبین و قال انا النذیر المبین و المراد محمد و قیل القرآن و معنی حق اینجا ضد باطل است یعنی متحقق است
امر صدق او و مبین است امر رسالت او و مبین است از خدا و نبی را که فرستاده او را بان کقوله تعالی لتبین
للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق
گفته اند ای بمحمد از جهة حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه العرش و الکرسی و السماء
و الارض و جمیع الموجودات و از اسمای الهی تعالی نور است و معنی او ذو النور و خالق النور یا منور السموات
و الارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة و الاسرار و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هم فرمود قد جاء
کم من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله علیه وسلم و سراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهة

وصوح امر او دربیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان و عارفان بخچه او در دازدیں ن لمی ت است
قال القاضی معناه العالم و قیل الشهید علی عباده و آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده و ما ار
یمنی عالم و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و یکون الرسول علیکم شهیدا
و چنانکه در جحود امم ارسال انبیا را و شهادت امت محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت امت را
مده است و از اسماء الهی الکریم است و معنی او کثیر الخیر و المتفضل العفو کذا قال القاضی و در حدیث در اسمای النبی کرم
امده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تو
قلیلا ما تذکرون مراد محمد است صلی الله علیه و سلم نه جبرئیل بقرینه قول وی و ما هو بقول ولا بقول
وصف نمی کردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت است نه جبرئیل و ا
در سوره الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبرئیل است و بعضی گفته اند اینجا نیز مراد آنحضرت است صلی
از جهت صدق این صفات بر وی و صواب آنست که محتمل است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده
انا اکرم اولاد آدم و معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که چون وصف کردند کسی را
وصف کردند بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهراً و باطناً ذاتاً و صفتاً صلی الله
و سلم و از اسماء الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون اوست و گفته است در شان
پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق عظیم و واقع شده است در اول سفر از توریت برای اسمعیل و
عظیما لامه عظیمه پس آنحضرت عظیم است و بر خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز
باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام گذشته است و از اسماء الهی الجبار است و جبار بمعنی مصلح و
و عظیم الشان و متکبر آمد و تسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مزامیر داود بدین لوید
تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک و شرایعک مقرونه بهیبتک یعنی در گردن انداز ای جبار
از براکه راز تو و شریعت تو مقرون است بهیبت تو و قد سبق فی باب د ه صلی ا
الکتب السالفه و معنی او در حق نبی صلی الله علیه و سلم صادق است از جهت اصلاح او امت را بهدا
و تعلیم و قهر او اعدای دین را و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان او و نسبت با یز افـ ـد ه
قران جبر تکبر است که لایق نیست بحال او فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسما
او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقه آن و برین تقدیر در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر است
الله علیه است بهر دو وجه زیرا که وی عالم

از مکنون علم و تعلیم معرفت خود مخبر است مر امت خود را بآنچه اذن کرده است وی تعالی او را باعلام و اخبار آن و تسمیهٔ وی صلی الله علیه و سلم باسم خبیر درین آیه است الرحمن فاسئل به خبیرا مراد بخبیر حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بریکی از وجوه که مذکور شد درآیه و از اسمای الٰهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمة است و کشاینده کارهای بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصایر ایشان است برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی عالیه و غیر وی از ابی هریره آمده و گفت و جعلتک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برای شکر نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه و سلم حاکم و فاتح ابواب رحمة است بر امت خود و فاتح قلوب و بصایر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و نصرت دهنده بدین حق و ایمان و از اسمای الٰهی تعالی الشکور است و معنی او مثل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند مثنی بر مطیع و بتحقیق وصف کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار عارف بقدر آن ثنا گوینده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خود را بشکور باذن و الهام الٰهی است و از اسماء وی تعالی العلیم و علام و عالم الغیب و الشهاده است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است او را بآن خبریت و فضیلت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفت و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسماء وی تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فنای و تحقیق این آنست که نیست مراد او اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول انبیا است در خلق و آخر ایشان است در بعث و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم الایه زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرمود آنحضرت نحن الآخرون السابقون و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیره و فرمود انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسمای الٰهی القوی ذو القوة المتین است و معنی او قادر است و وصف کرده است او را حق تعالی لقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام و بعضی گفته اند جبرئیل است یا مشترک نهایتش که این صفت مخصوص نباشد بآنحضرت و از اسمای الٰهی صادق است و در حدیث آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از اسمای الٰهی ولی و مولی و گفته است وی تعالی انما ولیکم الله و رسوله و فرمود آنحضرت انا ولی کل مومن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب و ناصر است و از اسمای الٰهی عفو است و معنی آن صفوح و درگذرنده

17333

از لنا نان و تعبیرات وامر رده است باین پیغمبر خود را در قرآن و توریت بعفو و صفح فرموده
بالعرف وگفت فاعف عنهم واصفح وگفته است در توریت وانجیل در صفت او ولیس بفظ و
یعفو ویصفح واز اسماء وی تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده مر کسی را که خواهد
وهم آمده بمعنی راه نمودن وخواندن والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم
وانک لتهدی الی صراط مستقیم وفرمود وداعیاً الی الله باذنه ولیکن معنی اول مخصوص است بحق
مشترک است میان حق ووی پیغمبر وی واز اسمای وی تعالی المؤمن المهیمن است بعضی گفته اند این هر دو اسم
بمعنی مومن در حق تعالی مصدق وعده خود است که به بندگان خود کرده ومصدق قول خود که حق است
ومصدق بندگان مومن ورسل خود وبعضی گفته اند موحد ذات وشاهد بر الوهیت خود و
دهنده بندگان خود را در دنیا از ظلم وشدت ومومنان را در آخرت از عذاب خود بعضی گفته
امین است مصغر مومن پس قلب کرده شد همزه را بها وگفته اند که بهمین معنی شاهد و حا
امین لند دیگری را از خوف وآنحضرت صلی الله علیه وسلم امین است ومهیمن مومن است وتسمیه کرده
می گفته مطاع ثم امین آنحضرت معروف ومشهور بود باین پیش از نبوت وبعد
او را عباس عم او مهیمن در شعری که مدح کرده است آنحضرت را بدان گفته است وتعالی ویو
للمومنین ای یصدق و مودا انه لاصحابی وصاحب مواهب در قول حق سبحانه وانزلنا الیک الکتاب
مصدقا لما بین یدیه من ... مهیمنا علیه از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که جعلناک یا محمد مهیمناً
وی تعالی مقدس است ومعنی او منزه است از نقایص مطهر از سمات حدوث
در کتب انبیا ودر اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر
ذ ... وما تاخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه وصفات دنیه یا آنکه مقدس ومطهر می شوند
چنانکه گفت ویزکیهم واز اسمای وی تعالی العزیز است ومعنی آن ممتنع غالب یا آنکه
مر غیر را دگفته است واستدلال کرده است قاضی برین بقول خدای تعا
ده است عزت مر خدا را ورسول خدا را وخدا عزیز است و
صاحب مواهب گفته که عزت مر مومنان را ... ایر
این اسم را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم وغرض اثبات اختصاص است
... اثبات ...
... تعیینه

و استقلال لیس منافی با اختصاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاصیت و تحقیق قایل شده است
وی به ثبوت بعضی صفات و اسمای الهی بعضی انبیای دیگر شکور بنوح و علیم و حلیم باسمعیل و ابراهیم و حفیظ باو
و علیم و کریم به یوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه گذشت و مگر در اثبات اسم عزیز بر آنحضرت
استدلال بآن آیة کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الا به توقف عزیز چنانکه قرار است و اصح و بی تکلف
باشد و گفت قاضی وصف کرده است حق تعالی نفس خود را به بشارت و نذارت چنانچه فرموده یبشرهم ربهم و فرموده است
یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مبشر و بشیر و نذیر ظاهر است و از اسمای حق تعالی بر قول جمعی
مفسرین طه و یس است و بعضی گفته اند که قول بودن آن از اسمای محمد صلی الله علیه وسلم مشهور است که قاضی عیاض رحمه الله علیه
بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وسلم باخلاق
الهی حاصل است او را و مر بعضی اولیا را که تابعان او یند ولیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن بذکر اوست در کتاب
و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه این کلام از آنچه در شرح اسمای حسنی نوشته اند باید جست والله اعلم ثم
قاضی رحمه الله علیه بعد از ذکر این کلام تنبیهی کرده بر آنکه آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدان که
من ذکر کننده ام که تذییل می کنم بدان این فصل را و ختم می کنم بوی این قسم را و ازاحه و ازاله میکنم اشکال
و اشتباه را از هر ضعیف الوهم سقیم الفهم که خلاص میکند او را از وساوس تشبیه و دور می اندازد او را از
شبهه تمویه و آن اینست که اعتقاد کند که الله عز اسمه در عظمت و کبریای خود مشابهت بچیزی از مخلوقات ندارد
و اسمای حسنی و صفات علی خود مشابهت چیزی ندارد و آنچه از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع
بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف
صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق منفک نمی گردد از اعراض و اغراض و حق تعالی منزه است
از ان و لیس است درین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و خدا خیر دهد آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین
التوحید بر اثبات ذات غیر مشبه للذات و لا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته
را که مقصود ما آنست و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی
و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت
حادثه چنانکه محال است که باشد مر ذات محدثه را صفت قدیمه و اینست مذهب اهل حق و سنت و جماعت است
رضی الله عنهم و بتحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده
است مراد او را تا گفته است که این حکایت مشتمل است بر جوامع مسایل توحید و چگونه تشبیه دهد ذات او را

بذوات مخترعات وذات او بوجود خود [illegible] است از همه [illegible] زیاده می خود [illegible] او فعل
او نه غیر جانب کمال یا دفع نقص حاصل شده نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه بمباشرت و مسابقه
خلق بیرون نیست ازین وجوه و گفته اند مشایخ چیزی که توهم کرده آید باوهام خود و ادراک کرده آید
محدث است مانند شما و گفته است امام ابو المعالی جوینی کسیکه مطمئن شود آرام نه رفت
بوی مکرو وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شده بنفی محض وی معطل است و کسیکه قطع کرده بموجود
بعجز از درک حقیقه او است وی موحد است و چه خوش است قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقه
ان تعلم ان قدرته معانی فی الاشیاء بلا علاج وصنعه بها بلا امتزاج یعنی بالکتاب و مزج الآلات
وعلة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه وعلة و سبب هر چیز کارگری و فعل او ست
توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاج و صنع او مر اشیا را بی مزاجت و علیه هر چیز
و هیچ علة نیست مر صنع او را ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در وهم
بر خلاف آنست و این کلام عجیب تحقیق است و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذو النون ما تصور
فالله بخلافه تفسیر است مر قول را لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شیء
تفسیر است مر قول لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و فصل ثالثه تفسیر است مر قول او انما قولنا لشیء اذا اردناه
ان نقول له کن فیکون ثابت دارد خدای تعالی ما را در اقرار توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از خطر
تعطیل و تشبیه بکرم خود و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی است درین فصل و این کلام بعضی
انتهی و در مشکات در فصل اسماء الله زیاده برین از کلام مشایخ نقل کرده شده است و
صاحب مواهب لدنیه اسمای شریفه آنچه در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور است زیاده بر چهار صد آورده
ترتیب حروف معجم ذکر کرده است و ما نیز تبرک مر آنرا جستیم اگرچه طولی دارد بعضی اسماء
آنجا که ذوق و خلافت مسمی است طول و تکرار زد بنظر تیمن و الاستشاق [illegible]
سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الآمر بالله الابطحی الاتقی الناس الاجود
احسن الناس احمد احید الآخذ بالحجزات آخذ الصدقات
ارجح الناس بالعقل الاوزن الاسلم اسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی الله
الاعلم بالله اکرم الناس اکرم الناس
امام الناس [illegible] ما [illegible] الا

اولی المسلمین اول من ینشق عنه الارض ب البار الباسط الباطن البرهان البشیر البشری بینه مبشر بینات البالغ
البیان البینات التالی التذکرة التقی التنزیل التهامی ث اثنین ج الجبار الحجة الجواد الجامع ح حاتم حزب الله الحاشر
الحافظ الحاکم بامر الله الحامد حامل لواء الحامد لامته عن النار الحبیب حزب الله الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حماد حمید الله
او قال حمید الله المحقق الحمید الحنیف خ الخبیر خاتم النبیین خاتم المرسلین الخاتم الخازن لمال الله الخاشع الخاضع الخاتم
خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی الله الخلیل خلیل الرحمن الخلیفه خیر الانبیاء خیر البریة خیر خلق الله
خیر العالمین طه خیر الناس خیر هذه الامة وخیرة الله د دار الحکمة الداعی الی الله دعوة ابراهیم دعوة النبیین
دلیل الخیرات ذ الذاکر الذکر ذکر الله ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط المستقیم ذو القوة ذو مکانة
ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام المحمود ذو الوسیلة ر الراضع الرضی الرافع راکب البراق الراهب راکب البعیر راکب
الجمل راکب الناقة راکب النجیب الرحمة رحمة الامة رحمة العالمین رحمة مهداة الرحیم الرسول الراحة
رسول الرحمة رسول الله رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع الرتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق
روح القدس الرؤف رکن المتواضعین ز الزاهد زعیم الانبیاء الزکی زین العباد الزمزمی زین من
وافی القیمة س السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل الله سراج المنیر السعید
سعد الله سعد الخلائق السمیع السلام السید سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین
سید الثقلین سیف الله المسلول سید الفریقین ش الشارع الشافع الشفیع الشاکر الشاهد الشکور
الشکار الشمس والشهید ص الصابر الصاحب صاحب الآیات صاحب المعجزات صاحب البرهان
صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجهاد صاحب الحجة صاحب الحطیم صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم
صاحب الخیر صاحب الدرجة الرفیعة صاحب الرداء صاحب الازواج الطاهرات صاحب السجود للرب المحمود صاحب
السرایا صاحب السلطان صاحب السیف صاحب الشرع صاحب الشفاعة الکبری صاحب العطایا صاحب العلامات
الباهرات صاحب العلو والدرجات صاحب الفضیلة صاحب الفرج صاحب القدم صاحب القضیب الاصغر
صاحب قول لا اله الا الله صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء صاحب المحشر صاحب المدینة صاحب المقام
المشهود صاحب المعراج صاحب المغنم صاحب المقام المحمود صاحب المنبر صاحب النجائب صاحب النعلین
صاحب النبوة صاحب الوسیلة الصادع بامر الصادق الصبور المصدق صراط الله صراط الذین انعمت علیهم
الصراط المستقیم الصفوح عن الزلات الصفوة الصفی الصابر الضارب بالحسام الضحوک القتال
الضحوک ط طالب الطاهر الطیب طس طسم طه الطیب الطاهر الطراز الطائع الظاهر العابد العادل العظیم

العامل عبد

بي الصاحب العالم علم الايمان

عبد المجيد عبد الوهاب عبد الغفار عبد الغياث عبد الخالق عبد الرحيم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر

عبد الشهيد عبد المحسن العدل العربي العروة الوثقى العزيز المعروف العفو العليم العلي

الغفور الغني الغني بالله الغيث الغوث الغياث فتح الفاتح الغفار غليظ الفارق فاروق

الفرط الفصيح فضل الله فاتح النور فتح القاسم القاضي القانت قائد الخير قائد الغر المحجلين

الفعال القوي قثم القثوم قيم القرشي القريب القرم القيم وكنيته ابو القاسم لانه

قاسم الفضل الكامل في جميع اموره الكريم الكيمص لسان الله ماجد ماذ ما

المبارك المبتهل المبر المبشر مبشر المخبتين المبعوث بالحق المبلغ المبين المتين المتبتل المتمر

المترحم المتضرع المتقي المتلو عليه المتجرد المتوكل المتثبت مجاب مجيب المجتبى المجير المحرض المحرم

المحمود المخبر المختار المخصص بالشرف المخصص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدني مدينة العلم

المرتضى المرتل المرتجى المرسوم المترفع الدرجات المروة المزكي المزمل المسيح المسعود المستغفر

المستقيم المسلم المسلم المنادي المشفع المشفوع المسيح المشهود المنير المصباح المصارع

المصطفى المصلح المصلى عليه المصلح المطهر المطاع المطيع المظفر المعزز المعصوم المعطي المعقب

المعلم المعلن المعلى المفتاح مفتاح الجنة المفضال المفضل المتفضل المقدس المقري

عليه المقتفي مفصل الخيرات مقيم السنة بعد الفترة المكرم المكي المكفي المكين المكلى الملاحي

المنادي المنصر المنجي المنذر المنزل عليه المنجا المنصف المنصور المنيب المنبر المؤتمن المولى

مودود ذو الوصل الموقر المولى النوبة المومن المؤمن المهاجر المتهدي المهدي المهيمن

الناجد الناس الناسخ الناشر الناصح الناطق النابي نبي الاحمر

نبي الرحمة النبي الصالح نبي الله نبي المرحمة نبي الملحمة نبي الملاحم النبي النجم النجم الثاقب

نعمة الله النجيب النقي النور النور الذي لا يفارقه الهادي هدية الله

سح الواصل الواضح الواعد الواعظ الربيع الوسيلة الاتقى الوفي الولي

صلى الله عليه وسلم وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين نقل عن

ابن الجنة عبد الكريم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد المجيد وعند

وعند

الخالق

عبد القدوس و عند الوام عبد الغیاث و عند الوحوش عبد الرزاق و عند السباع عبد السلام و عند البهائم
عبد المومن و عند الطیور عبد الغفار و فی التورة موذموذ و فی الانجیل طاب طاب و فی الصحف عاقب و فی الزبور
فاروق و عند الله طه و یس و عند المومنین محمد صلی الله علیه و سلم قال و کنیته ابو القاسم لانه یقسم الجنة بین اهلها کذا
نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتابه سوق العروس و انس النفوس بدانکه هیچکس را خلاف نیست در آنکه وی
صلی الله علیه و سلم اجمل خلق و اکرم بشر و سید ولد آدم و افضل انبیاست روایة است از ابن عباس رضی الله عنهما
گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم گردانید مرا بهترین این دو قسم و این
است قول وی سبحانه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و من از اصحاب یمینم و بهترین اصحاب یمینم پس گردانید
این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة والسابقون السابقون پس من از سابقانم پس این اقسام را قبایل
گردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست و اینست قول حق سبحانه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم بر خدا عز و جل و لا فخر پس گردانید قبایل را بیوت
و گردانید مرا در بهترین بیوت و اینست قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در حدیث
دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید از اولاد اسمعیل
بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم مرا و در
حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما
آمده انا اکرم الاولین و الآخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آمد مرا
جبرئیل و گفت گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم
هیچ پدری را فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
که پیدا کرد خدای تعالی آدم را فرود افکند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود افکند من در صلب وی
بودم و گردانید مرا در صلب نوح در سفینه و انداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از اصلاب
کریمه بسوی ارحام طاهره تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشارة
کرده است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه در قصیده
که در مدح آنحضرت گفته در غایة فصاحت و بلاغت آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم خشمگین گویا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت بآنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه
در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بر منبر و گفت

با مردی گذشته بوده من کیستم گفتند تو رسول خدایی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بدرستی که خدای
خدا تعالی خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق و گردانید خلق را دو فرقه یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین
فرقه یعنی عرب و گردانید ایشان را قبایل و گردانید مرا در بهترین قبیلها و گردانید ایشان را بیوت و گردانید مرا در بهترین
بیوت پس من بهترین خلقم اندروی ذات و بهترین ایشانم از روی نسب و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
آمده که خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از آن قلب محمد را صلی الله علیه وسلم پس برگزید
او را برای خود و فرستاد او را برسالت و آمده است از ابن عباس که گفت خدا تعالی فضل داد محمد را صلی
الله علیه وسلم بر اهل سما و بر انبیا صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است
مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه وسلم انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی اهل سما همه در معرض خوف عقاب و عتاب اند و محمد صلی الله علیه
وسلم مغفور و مامون مجموع است گفتند پس چیست فضل او بر انبیا گفت مر سایر انبیا را وما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه و گفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة للناس و کمالات و کرامات آنحضرت بعضی از آن قسم است
که آثار انوار آن درین عالم ظاهر و باهر است و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت
درین روز ظاهر گردد که وی صلی الله علیه وسلم محبوب الهی و سرور کاینات و مظهر فیوض نامتناهی او است
جل و علا و خلیفه رب العالمین و نایب مالک یوم الدین او ست و مقامی که او را باشد هیچ یکی را نباشد و جایی که او را
کسی را نبود و روز روز او ست و حکم حکم او و بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک
ربک فترضی و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز چیزی از قسم ثانی
نیز مذکور گردد و بالله التوفیق

باب بشتم

در تخصیص آنحضرت در آخرت بفضایل و کمالات و درجات
عالیات و انفراد او بسعود و برکات مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه وسلم چنانکه فضل داد او را حق
تعالی و تقدس او را در بدو خلق و ابتدای امر و گردانید او را سید ابرار و منشا آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح
اول خلق در اجابت در روز الست شکست بوی همه فضل و کمال را در معاد و آخر کار پس گردانید او را
کسی که بشکافد از وی زمین و برانگیزد در محشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بکمال جمال رب العالمین
محجوب باشد در آن هنگام و اول نبی که حکم کرده شود از امت وی و اول کسیکه بگذرد بر پل صراط و
اول کسیکه در آید بهشت را و امت او و اول امتها باشند در آمدن در بهشت و خصایص و لطایف و تحف و
ظرایف خارج از حد عد و احصا و روایت است از انس بن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم

من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب ایشانم وقتیکه درآیند بر پروردگار و من بشارت دهنده
ام وقتیکه ناامید شوند لوای حمد در دست من است و من اکرم اولاد آدمم بر پروردگار خود و لا فخر و در
روایتی آمده که من قاید ایشانم وقتیکه گرد آیند و خطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند و شفیع ایشانم وقتی
حبس کرده شوند لوای کرم در دست من است می گردند گرد من هزار خادم گویا مروارید ناسفته اند و در
روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده می شوم حله از حلهای بهشت پستر می ایستم
در راستای بهشت و نیست هیچ یکی از خلایق که بایستد در آن مقام جز من و در روایت ابی سعید
خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت و در دست من است
لوای حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز آدم و هر که جز او ست مگر آنکه در زیر لوای من است و در روایت
ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بردارنده لوای حمدم روز قیامت و اول
کسی ام که می جنباند حلقهای بهشت را پس گشاده می شود برای من و می درآیند با من فقرای مومنین و من اکرم اولین
و آخرینم و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بهترین مردمم روز قیامت و هیچ می دانید شما که
آن بچه جهت است جمع کند خدا تعالی اولین و آخرین را پس از آن ذکر کرد حدیث شفاعت را که بیاید ذکر آن
و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیای از روی اجر روز
قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خرسند نیستید شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد
از آن فرمود که ایشان داخل امت من اند روز قیامت اما ابراهیم می گوید تو دعوت منی و ذریت منی
پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی است و مادر
ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من
قریب ترین مردمم بوی و آنکه فرمود من سید اولاد آدمم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه وسلم
سید ایشان است در دنیا و آخرت تخصیص بروز قیامت بجهة آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد
و از جهة آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد در سودد و وقتی که روی آرند همه بوی و پناه گیرند بوی نباشد سیدی
و مطلبی وی و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی در حوایج خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان
بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و ادعا نمیکند آنرا بر مثال قول حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت ولیکن در آخرت منقطع می شود دعوی مدعیان که در دنیا
بحسب ظاهر ادعای نموده اند همچنین محمد صلی الله علیه وسلم پناه می جویند بوی تمامه مردم در شفاعت پس منها باشد

سیادت شان در آخرت بی‌دعوی شرکت ذکر ذلک صاحب الشفاء رحمة الله علیه و در مواهب لدنیه از حدیث
ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم من اول کسی ام که می شکافد برای وی زمین پس
از ان ابوبکر پس از ان عمر پس می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته می شوند بعد از ان انتظار می برم اهل مکه را تا حشر
کرده می شوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و روایه ابو حاتم و در نوادر الاصول
حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی از منزل بر یمین وی ابوبکر و بر شمال
او عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته می شوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده می شود
بر براق و حشر کرده می شوند انبیا بر دواب و حشر کرده می شود صالح بر ناقه خود و حشر کرده می شوند هر دو
پسر فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوا است و حشر کرده می شود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث
کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد می کنند قبر
شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و میزنند بازوهای خود را و درود میفرستند بروی صلی الله علیه و سلم چون
شام می کنند عروج می کنند به آسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که می شکافد زمین
از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و سلم با هفتاد هزار فرشته که می برند او را بدرگاه عزت مانند آنکه
عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره آمده که فرمود که من اول کسی
ام که می شکافد از وی زمین پس پوشانیده می شوم حله، ظاهر این روایة آنست که انشقاق و کسوت
هر دو ثابت است مر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت
داده می شود مر او را ابراهیم است علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسی که پوشانیده می شود
از خلق ابراهیم است که پوشانیده می شود از حلل جنت و آورده می شود کرسی و نهاده می شود در جانب یمین
عرش پس از ان آورده می شود مرا و پوشانیده می شوم حله از جنت که قیمت نتوان کرد او را بشر و تاج
می شوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوت که وی افضل
باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم با جامه خود از قبر شریف برآمده باشد و حله که او را پوشانند
بجهت تکریم و تعظیم است نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به بقیه
خلق باشد و جواب داده است حلیمی که پوشانیده می شود ابراهیم علیه السلام اولا بعد از وی پوشانیده می شود آنحضرت صلی
الله علیه و سلم چنانکه ظاهر خبر است لیکن حله پیغمبر ما اعلی و انفس و اغر باشد از ان جبر کرده شود بنفاست آنچه فوت شد
از اولیت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام التمکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت

آنحضرت است گویا در مثال این امور مقدم و سابق میباشد بر اولاد و این فضل جزئی است در امور حسیه و فضایل دیگر معنویه در انجانب است و لهذا آنحضرت را بر کرسی نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن نمرود است او را در وقت نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرل می باشد چنانکه در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی کما بدانا اول خلق نعیده هم بدانست ولیکن ابو داود و ابن حبان روایة کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود میت برانگیخته می شود در جامهای او که مرده است دران و صاحب مواهب لدنیه از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایة کرده است که مردها مبعوث می شوند در اکفان خود و زیارت میکنند یکدیگر را دران و گفته که جمع کرده می شود میان این حدیث و میان انچه در حدیث بخاری است بانکه بعض مبعوث شوند عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد بر سیات اعمال است که برانگیخته می شوند بران ابو سعید در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب نه از اهل ظواهر که در نمی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و اسود را در صیام کذا قال التورپشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکات زیاده برین کرده ایم والله اعلم **تنبیه** مراد بلوا الحمد انفراد و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع می کنند لوا را موضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء و تواند که مر آنحضرت را لوائی در دست باشد و اسم او لوا الحمد نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی و در ریاض النضرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت علی رضی الله عنه ایا ندانسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده می شود روز قیامت پس می ایستم من جانب راست ای عرش در سایه وی و پوشانیده می شود حله سبز از حلهای بهشت بعد ازان خوانده می شوند انبیای دیگر بعضی بعد یکدیگر پس می ایستند بر جانب عرش و پوشانیده می شوند حلهای سبز از حلهای بهشت دانا و آگاه باش که امت من اول امتهاست که حساب کرده می شوند روز قیامت پس ترا بشارت میدهم ترا که تو اول کسیکه خوانده می شود و ترا و سپرده می شود لوای مرا و ان لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه می جویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی لوای مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنانهای یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سفید است و بن وی زمرد سبز مراد او را سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سیوم در میانه دنیا مکتوب است در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین

ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله درازی هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس سیر میکنی تو با علی بالای
لوای و حسن جانب راست آن است و حسین جانب چپ آن تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه
وی و پوشانیده می شوی حله از بهشت و روایت کرده است ابن سبع در خصایص که سوال کرد عبد الله بن سلام
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از لوای حمد که چیست صفت وی پس فرمود آنحضرت طول مسیرة الف
سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محب بن
البهایم که این حدیث موضوع است و ظاهر است دروی آثار وضع و خدا داناتر است بحقیقة لوا الحمد گفت بنده
مسکین عفا الله عنه قول او خدا داناتر است بحقیقة لوا حق است ولیکن در احادیث تعبیر حقایق با مثال
این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زبرجد است یا از یاقوت
است و در حمله عرش واقع شده است که اوعال اند که از گوش تا سر دوش مسافت دو صد سال و در
روایتی هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم بانچه بصحت رسید و بثبوت پیوسته است نقل آن از
شارع و بدانچه مراد اوست از آن و اگر آنرا تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم
عقل کوته اندیش را که باستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقة امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد
آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نمایند کمال قدرت کافی در جواب آن میگوییم والله
اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سفر را احتمال
دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد مر او را و متحرک بود بحرکت وی و مایل گردد بهر جانب
که وی مایل است و در استعمال عرب نزد حروب نگاه نمیدارد او را مگر صاحب او و منع نمیکند او را قتال بلکه
قتال میکنند با وی اشد قتال و لهذا لایق نیست نگاه داشتن او هر کس چنانکه مر علی را رضی الله عنه در روز خیبر گفت
بدهم رایت را فردا مردی را که دوست می دارد خدا و رسول او را و دوست میدارد خدا و رسول خدا او را و اگر اتفاق حمله
المواهب و در غزوه موته آمده است که گرفت رایت تحت جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد
بعد از آن گرفت عبد الله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد بن الولید و قتال کرد و فتح
کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قاتل و رئیس جیش میباشد والله اعلم بحقیقة الحال وصل در
تفضیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی
الله علیه وسلم حوض من مسافت یکماه است و گوشهای آن برابر است و آب او شیرین تر از عسل و مجرای او در
یاقوت است و سفید تر از شیر و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید تر از برف و بوی او خوشتر

از مشک و کوزهای او مانند ستارهای آسمان و گرداگرد وی قبها است از لؤلؤ و در تحدید مسافت حوض
مواضع عدیده در احادیث ذکر یافته بهر جا عدد از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده و ظاهر
آن است که آن مواضع برابر باشد در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد
مسافت و کنایه ازان باشد بطریق تخمین و تقریب نه تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل
دافع و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلوک شارح کرمانی است اینچنین توجیه میکند در
مواضع عدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا بمسافت یسیر بعد ازان اعلام کرده شد بمسافت
کثیر و تفضیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیئا فشیئا پس اعتماد بر مسافت طویله باشد و بعضی گمان برده اند
که این اختلاف بجهة اضطراب رواة است در روایة و لیس کذلک والله اعلم و آمده است که عرض حوض بحد
طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ است و آمده است که هر که نوشید ازان تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند
که ظاهر ازین کلام آنست که شرب ازوی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه
نه شود آنست که عذاب کرده نشود بآتش چه تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نار است و احتمال
دارد که هر که مقدر است بروی عذاب کرده میشود به تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
دو حوض است یکی در موقف دیگر درون بهشت و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری
است داخل جنة و آب او ریخته می شود در حوض و حوض را که کوثر میگویند از جهة آنکه مدد کرده می شود
ازان و در بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را حوضی است بقدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود تخصیص
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم آن کوثری است که ریخته می شود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است
مثل آن هر غیر او را صلی الله علیه وسلم و واقع شده است امتنان بدان بروی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور
آنست که حوض مخصوص آنحضرت است و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب است بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شهیره که
حاصل می شود بمجموع آن علم قطعی و روایة کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده بر سی نفر و واقع شده است
در صحیحین زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین است و روایة کرده از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین اضعاف
اضعاف آن و اجماع کرده سلف و خلف بران بعد در روایت مسلم از ابو هریره در حدیثی مرفوع آمده که وارد
می شوند برمن امت من بر حوض من و من میرانم مردم را ازوی و گفته اند که حکمت در راندن آن حضرت
مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند هر امت را بحوض پیغمبر خود پس این از جمله منصفات آنحضرت است و رعایت

براداران خود نه طرد و دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست و آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین است
واحتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم حوض مرا چهار رکن است اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست
عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و مبغض است
مر عمر را آب نمی نوشاند او را ابوبکر و هر که محب علی است و مبغض است مر عثمان را نمی نوشاند او را علی
روایة کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة و الغیلانی کذا نقل فی المواهب اللدنیة و مشهور آنست
که ساقی کوثر علی مرتضی خواهد بود و فرموده وی رضی الله عنه که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز ننوشانم او را از
آب وی والله اعلم **وصل** در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم به شفاعت و مقام محمود قال الله تعالی
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی افاده ایجاب می کند زیرا که عسی از برای اطماع است و
در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از آن نقص عار است و حق سبحانه اکرم است از آنکه در طمع اندازد و امیدوار
گرداند کسی را و باز ندهد آنرا و محروم گرداند از آن و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت
است و گفت آن ایستادن اوست از یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در آن هیچ یکی غیر او و رشک
می برند او را در او اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در
روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت می کنم امت خود را در آن و فرمود که مخیر گردانیده شدم میان
آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اشمل
است و فرمود آیا گمان می برید که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و
مراد باین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب
مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود شفاعت است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیة مذکوره فرمود هو المقام الذی اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که امام
فخر الدین رازی است نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر است بآن زیرا که انسان محمود می شود وقتی است
که حمد گوید او را حامدی و حمد نمی باشد مگر بر انعام و مقام شفاعت مقامی است که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت بر خلایق
پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بر وی اگرچه آنحضرت محمود بود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرایع اما درین مقام
محمودیت کامل نافع عظیم میرسد زیرا که سعی و تخلیص از عقاب اعظم است از سعی در زیادت ثواب و احتیاج
ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب نفع انتهی مخفی نماند که مشهور تفسیر [illegible]

بر همین انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر است که مفسر است بتعظیم منعم از حیثیت انعام نعم حمد را یک فرد
شکر است مراد امام اینجا ان حمد است یا حمد پس وی مخصوص بانعام است و لیکن آنکه بزبان باشد و اگر حمد مراد
شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است لم یرد او را که اصطلاح کند بر هرچه خواهد و لکن
انچه آمده است که الحمد راس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد فردی است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس مآل این سخن
آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم محمود و
مثنی علیه است در مواطن بفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار وی
جل و علا دران روز چنانکه آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی بیمین عرش و در روایتی بر عرش و در
روایتی بر کرسی و می سپارد بوی کلید جنت و میدهد بدست وی لواء حمد و شفاعت یکی ازین کمالات است
که میرسد ازوی نفعی عظیم مر خلایق را پس اگر مراد بمقام محمود مقامی که آنحضرت دارند در روز قیامت و علو درجه او
و افاده او بر خلایق شامل شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که
حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول از روی
و حشتی قطیع است هم از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظا بجهة آنکه بعث بمعنی بر انگیختن و فرستادن است
و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاما محمودا گفته است نه مقعدا محمودا و اما معنی پس از جهت آنکه
اطلاق جلوس بر رب العزة تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه وسلم با وی مستلزم مکان و حد و جهة است گفت
بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین مخفی نماند که اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود
و ماول بانکه در تاویل استوی علی العرش گفته اند در معنی عندیه است که در عند ربک عند ملیک مقتدر و جز آن
گفته اند که آن از حیثیت درجه و مرتبه است نه در مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد بجلوس وی بر
العرش مرفوع نیست از جهة نقل و نه از جهة نظر اشارت است بانچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که
می نشیند محمد علیه السلام روز قیامة بر کرسی پروردگار در پیش وی و دست وی این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است
و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را در مقامی دارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم
مر خدا راست و نه بنیابت و خلافت وی مر محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث
مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه و مذکور است در کتب سته و غیرها که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
من سید آدمیانم روز قیامت می دریابند که از چیست این جمع می کند خدای تعالی اولین و آخرین را در روز قیامة
پس میرسد مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت نمی آرند و بر نمی توانند برداشت یاران را پس میگویند ایا نمی بینید

گردد چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را که شفاعت کند مر شما را به سوی پروردگار پس گویند بعضی
از ایشان مر بعضی را آنکس آدم است که پدر شما است می آیند به سوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیانی پیدا
کرد ترا خدا تعالی بدست خود و دمید در تو از روح خود و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید
در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای هر چیز شفاعت کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه شدت
و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو ما را ازین جای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی
پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است مانند آن غضب پیش ازین و نمی کند بعد
ازین نهی کرد مرا از خوردن درخت و بیفرمانی کردم نفسی نفسی بروید فریاد کنید به سوی غیر من بروید
به سوی نوح علیه السلام پس بیایند به سوی نوح و گویند یا نوح تو اول رسلی که فرستاده شده بر زمین و بتحقیق
نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد شکور آیا نمی بینی بحالی که ما در آنیم آیا نمی بینی چه چیز رسیده است ما را
از شدت آیا شفاعت نمی کنی ما را به سوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که پروردگار من غضب
کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیه خود را که سوال کرده بود پروردگار
را بی علم در نجات پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید به سوی
ابراهیم که خلیل الله است پس بیایند نزد ابراهیم و گویند که تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل ارض شفاعت
کن ما را به سوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب
کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم سه دروغ و ذکر کند آن دروغها را
نفسی نفسی بروید به سوی غیر من بروید به سوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی با و و نزدیک
گردانیده است او را جهت راز گفتن پس بیایند موسی را و گویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی ترا برسالت
خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را به سوی پروردگار خود پس میگوید موسی
علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و نیستم من اهل شفاعت کشته ام
نفسی را که امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید به سوی غیر من بروید به سوی عیسی که
روح الله و کلمه اوست بیایند عیسی را و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه او که القا کرده است او را به سوی مریم
و روح ... و کلام کردی مردم را در مهد نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام که پروردگار
من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرد عیسی خطیه را و در حدیث ابی سعید
رضی الله عنه آمده که گفت من پرستیده شدم الا از غیر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید به سوی محمد علیه

ولازم کرید بود ازادی بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او را هرچه متقدم و هرچه متاخر است پس بیایند
خلایق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود
پس بفرمایند آنحضرت این کار من است و من میکنم این کار را پس میروم من و می آیم در بهشت و در روایتی در
دار رب العزة تعالی زیر عرش پس افتم در سجده برای پروردگار خود پس می کشاید خدا تعالی بر من از محامد و
حسن ثنا که نکشاده است بر هیچ یکی پیش از من بعد از ان گفته می شود بردار محمد سر مبارک خود را و بخواه بدهم
خواهی داده شود ترا و شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس برمیدارم سر خود را و میگویم یا رب امتی
امتی پس گفته می شود در آر از امت خود کسی را که نیست حساب بروی از در راست از درهای بهشت
و ایشان شریک اند مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم می شود بانحضرت که برو و برکه هست
در دل وی مقدار دانه از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس میروم و می کنم پس رجوع میکنم بسوی
پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد و ذکر کرد مثل اول و گفته در وی مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا باز رجوع
می کنم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و گفت مقدار ادنی ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده که می گویم یا رب
اذن ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید خدا تعالی نیست این کار تو این کار منست و شفاعت می کنم نیز و
خود سوگند می خورم بعزت و کبریا و عظمت خود که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نمی ماند
در نار مگر کسیکه حبس کرده است او را قرآن یعنی واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده با اختلاف
الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر می شود که شفاعت
آنحضرت علیه السلام از اول وقوف مردم بمحشر تا دخول نار برای دفع عذاب و بعد از دخول جنة نیز برای
رفع درجات شامل و واقع است **تنبیه** اشکال کرده اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل من
اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین شیث و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و جوابها
گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه مرسل دیگر آنکه اولیت مقید است بقوله من اهل الارض
زیرا که مذکورین مرسل باهل ارض نبودند و رسالت آدم بسوی پسران خود بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم
کند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح علیه السلام رسالت وی بکفار بود که دعوت میکرد
ایشان را بتوحید **فایده** گفته اند که مواطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف از شدت وقوف
و حبس در ان مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و در آمدن
در بهشت بی حساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند بر رفع عقاب...

ازیشان رابع در اخراج قومی که آورده شده اند در آتش بجز آوردن ایشان ازان خامس در رفع درجات
کسانی که در آمده اند در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم و بعضی
شفاعت سادسه نیز ذکر کرده اند و آن شفاعت آنحضرت است مر عم خود را ابی طالب در تخفیف عذاب
و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن شفاعت مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند
هیچ یکی بر بلا و لاوای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی و صبر کند بدان مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز
قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست از هیچ قسم اول و اگر این را جدا بشمارند اقسام دیگر
نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسیکه شفاعت کنم مر او را اهل مدینه و پستر اهل مکه پستر اهل طائف
دیگر شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن
را بعد از آن و درود فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیگر در تجاوز از تقصیر صلحا دیگر کسی که برابر است حسنات
و سیئات وی که در آید جنت را منقولست از ابن عباس که سابق در می آید بهشت را بغیر حساب و می آید
مقتصد برحمت خدای تعالی و ظالم نفسه اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ارجح اقوال در
اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابر است حسنات و سیئات ایشان والله اعلم و در روایتی آمده
از انس رضی الله عنه که گفت سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آن
حضرت میکنم ان شاء الله گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم ترا
انجا فرمود طلب کن نزد میزان گفتم اگر انجا نیابم کجا طلبم فرمود پس طلب کن نزد حوض زیرا که من خطا نمیکنم این
این سه جا را و ازینجا معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع اماکن مواطن آخرت حاضر و قایم است امداد و عون
و شفاعت کند امت را و می رهاند و خلاص می گرداند از شداید و مزالق اما صراط در حدیث ابی هریره آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زده می شود صراط بر پشت دوزخ پس میباشم من و امت من اول کسی که بگذرد
آنرا و دعای رسل دران این است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر شما قایم است بر صراط
میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای طلب سلامت امت خود بود و از رسل دیگر نیز
همچنین می تواند که دران روز بر مقربان نیز خوف و هول درگاه لاابالی غالب آید که طلب سلامت کنند و در حدیث
آمده است که ملایکه نیز بر دو جانب صراط ایستند و دعا کنند یارب سلم سلم و این بر عادت ایشان است که همیشه
برای مومنین دعا و استغفار می کنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط
پانزده هزار سال است پنج هزار صعود است و پنج هزار هبوط و پنج هزار برابر و هموار میگذرد ازوی
خشن

که لاغر و نزار از ترس خدا نباشد و مشهور است که صراط تیزتر است از شمشیر و باریک تر است از موی
و در حدیثی آمده است که بر بعضی مردم اینچنین است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که
طول وقوف محشر بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال است و بر بعضی مقدار دو رکعت نماز و این بنا بر تفاوت اعمال
و انوار ایمان است و آمده است که چون امت بر صراط بلغزند و در مانند فریاد کنند وا محمداه وا محمداه پس آنحضرت
از شدت اشفاق باواز بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمی کنم ترا امروز نفس خود را و نه فاطمه
را که دختر من است و این مبالغه و غایت اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان
ف و از این حدیث معلوم می شود کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف وی صلی الله علیه و سلم
و در حدیث ابی هریره آمده است که کسی که نیک دهد صدقه را می گذرد بر صراط و در حدیث دیگر کسی که مسجد
خانه او ست ضامن است او را خدا تعالی بروح و رحمت و گذشتن بر صراط او را و اما میزان که عدل الهی
حساب بدانست در حدیث آمده است که نهاده می شود بهشت راست عرش و دوزخ در چپ وی بعد از آن آورده
می شود میزان و نهاده می شود کفه حسنات مقابل بهشت و کفه سیآت مقابل نار و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده
است گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا می کند کجاست محمد علیه
السلام و امت وی و در روایتی کجاست امت امیه و پیغمبر ایشان پس ایستاده می شوم من پیروی میکند مرا امت
من غر محجل از اثر وضو یکسو گردانیده می شوند تنها از راه ما و چون می بیند مردم فضیلت و درجه این امت
را می گویند که نزدیکست که این امت همه پیغمبران باشند و بصحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده
می شود قضیه خون است رواه البخاری و نیز بثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث
آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه
حساب کرده می شود بنده را نماز است و اول آنچه کرده می شود بوی حکم میان مردم دماست و در مضمون
این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که نظر بال راجعست بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب
نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردم است اگرچه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقتصه بذات
بنده است و میان بندگان بیکدیگر نیست فافهم و آمده است که زایل نمی شود قدم بنده از جایش تا آنکه پرسیده
می شود از چهار چیز از عمر وی که در چه چیز فانی ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل
کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار کهنه کرد او را رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و
نیز آمده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان دیوانی که در وی عمل است و دیوانی

که در روی گناهان او ست و دیگوانی که در روی احسانهای خدا است که بروی انعام کرده و قرطبی گفته که نمی گذرد هیچ
یکی صراط را تا آنکه سوال کرده می شود در هفت قنطره اول سوال کرده می شود از ایمان که شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله است اگر این مخلصا بجا آورد گذشت پس از ان سوال کرده می شود در قنطره ثانیه از نماز اگر آنرا بتمام
بجای آورده است گذشت سیوم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم از غسل و وضو
هفتم مظالم مردم است که از همه صعبتر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردے باشد که فرضها مر او را و ثواب عبادت
بیشتر باشد و خصومت برود به نیم وانکه در نمی آید بهشت را تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته می
شود به یک دانگ هفتصد نماز مقبول و داده می شود مر خصم را در روز قیامت بسبب درماندگی و اضطرار پیش نمی آید بنده را
برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضا میکند که راضی میسازد خصم خود را و
بیرون می آرد ازین ورطه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کلمه طیبه باشد
چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث بطاقه درین باب مشهور است
و از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود بایستم
من ایستاده در میزان وی اگر راجح آمد و الا شفاعت می کنم مر او را و در اخبار مشایخ آمده است که یکی را در خواب دیدند
که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره
در کفه حسنات و راجح گردانید آنرا پس بکشادم صره را ناگاه دیدم در وی کف خاکی را که انداخته بودم آنرا بعد قبر
مسلمانی و از غرایب حکایات است که در مواهب لدنیه آورده که برابر آید کفه میزان مر مردی را پس گفته شد
مر او را نیستی تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و بنهد آنرا در کفه میزان و در وی نوشته شده است اف
اف پس راجح می آید کفه سیئات بر کفه حسنات از جهت بودن آن کلمه عقوق پس فرستاده شود آن مرد را به
دوزخ پس درخواهد آنمرد که باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیارند پس گوید حق تعالی ای بنده عاق بچه
سبب درخواستی تو که باز آئی نزد من پس گوید آن بنده خداوندا من عاق بودم مر پدر خود را و پدر را دیدم
که میرود بجانب دوزخ مانند من خداوندا پس دو چندان کن بر من عذاب را و برهان پدر مرا از عذاب پس
می خندد حق تعالی و میگوید عاق بودی در دنیا و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و بروید شما هر دو در
بهشت و نیز می آرد که بتحقیق برابر آید هر دو کفه میزان شخصی پس گوید خدا تعالی برو در مردم و التماس کن از
کسی که بدهد ترا حسنه تا در آرم ترا بدان در بهشت پس نیابد هیچ کسی را که بگوید این کلمه را با وی مگر آنکه گوید می ترسم از
تو پس نومید شود این شخص پس گوید با جوانمردی به تحقیق ملاقات کرده ام من پروردگار را و نداده ام

در صحیفه خود نکرد یک نیکی و گمان ندارم که فایده کند آن نیکی حقیری همه کردم تو آنرا بگیر و ببرو شاید فایده کند
ترا پس میبرد آن شخص نیکی را فرحان و مسرور پس میگوید حق تعالی چه کردی تو و چه حال داری و وی تعالی
داناتر است بحال وی پس میگوید یا رب این است حال من پس ندا کند وی تعالی صاحب وی را که بخشیده است
بوی حسنه را و میگوید کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر خود را و ببرید هر دوان در بهشت و بعضی
علما گفته اند که رجحان کفه میزان آخرت برعکس میزان دنیاست که در دنیا کفه راجح پایان میرود و در میزان
آخرت بالا و این سخن خالی از غرایب نیست و استشهاد کرده است بقول حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی بمجرد این آیت بی وقوع چیزی در این باب
مشکل است نعم اگر خبری باشد آیه موید و تفسیر بدان تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این مصادم و منافی
قول اوست فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة نیز محل بحث است زیرا که تواند که مراد ثقلت بحسب باشد
در رجحان در انجا بسبب صعود است نعم مقصود است که ثقیل مایل به سفل میباشد ولیکن تواند که مقتضای ثقل و خفت در ان
برعکس اینجهان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنهما روایت کرده شده است که صاحب میزان روز قیامت
جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را در ان روز رواه ابن جریر فی تفسیره و این همه
احوال حساب و سوال در حضور رسول کریم متعال خواهد بود و مخلص و نجات همه به شفاعت و رعایت
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم اما حوض شریف و در ورود بران ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت
وقوف و سوال و حساب و تجاوز از صراط و نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شرب
منه لا یظما ابدا و بعد از ان دخول جنة است و اول کسیکه در آید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول
من قرع باب الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میرود خازن جنت می کشاید در را و ایستاده می شود در خدمت
چنانکه خدام در خدمت ملوک و میگوید مرا حکم است که نکشایم در بهشت را بهیچکس پیش از تو و نایستم برای کسی
بعد از تو و آمده است که مومنان چون بیایند بدر بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای
در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح را و ابراهیم را و موسی و عیسی را علیهما السلام بترتیبی و روشی که کرده بودیم
در عرصات نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن و در روایة است
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا
همه تا آنکه در آیم من و حرام است بر امم دیگر تا در آیند امت من و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که امت من از آن در می آیند پس گفت

ابوبکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت آگاه باش بدرستی
تو ئی ابابکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و ازین حدیث معلوم می شود که این امت را بابی ست
مخصوص که می آیند ازان باب سایر امت لا در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است
که می درآیند ازان چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان
گویند و دری را که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ازان درآید باب الرحمة و باب التوبه گویند و در حدیث
ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من اول کسی ام که گشاده می شود برای وی در بهشت لیکن
زنی می آید که مبادرت می کند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من زنی ام که صبر کردم نشستم بر
یتیمان یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شده بودند رواه ابویعلی و رواته لا باس
بهم وقال المنذری اسناده حسن ان شاء الله و معنی مبادرت کردن یعنی می درآید با من یا می درآید پیش
من و گواهی میدهد مر این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة هکذا و اشار باصبعیه السبابة و الوسطی رواه البخاری من حدیث
سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد رفیق
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه تشبیه گفته اند که شان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که تربیت می کند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را و تعلیم میکند و تحسین میکند
ادب او را اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جنة بوسیله و فضیله و درجه رفیعه چنانکه واقع شده است در
دعای اذان اللهم آت محمد الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایه کرده است مسلم از حدیث عبدالله بن عمرو
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود چون بشنوید موذن را بگوئید آنچه او میگوید بعد ازان درود میفرستید بر من
و هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بر وی خدای تعالی ده بار پس سوال کنید خدا را برای من وسیله
زیرا که آن منزلتی است در بهشت که میسر نمی سزد مگر یک بنده را از بندگان خدا و امید میدارم که باشم
من آن بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام اعلی
منزلتی است در بهشت و آن منزل رسول خدا است صلی الله علیه وسلم و سرای اوست در بهشت و وی قریب ترین
بهشت است بعرش و گفته اند که وسیله فعیله است از وسل الیه اذا تقرب توسلت الی الله تقربت الیه
و اطلاق کرده می شود بر منزله علیه چنانکه درین حدیث و این نیز راجع بمعنی اول است زیرا که واصل
بان منزله قریبست از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبادتی است که تقرب جنة می شود بوی برگاه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعلم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف تر و داناتر [illegible]

بحق سبحانه وسخت ترین ایشان در خشیت ومحبت منزل او اقرب منازل وعظیم تر باشد نجدا او درجه وی
اعلی باشد در بهشت کذا قالوا گفت بنده مسکین خصه الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت سبب ووسیلت آویز
بود وسل نزدیکی جستن بچیزی یقال وسل الی الله وتوسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس
ظاهر آنست که مراد سبب ودست آویز باشد که آنحضرت بدان توسل وتقرب جوید بدرگاه عزت
وباعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه سیاق حدیث مشعر بدانست ودر حدیث شفاعت معلوم شده
که آنحضرت می درآید در بهشت ودر روایتی زیر عرش ودر روایتی در دار رب تعالی وامر امت بسوال وسیله برای
آنست که تا یابد اهل این دعا وسوال ثواب جزیل وقرب رب جمیل وزیاده ایمان ورضای حق وشفاعت
رسول وی وبعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است این منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسباب
که یکی از ان دعای امت است مراد از وسیله بمقابله چیزی که یافته اند بر دست وی از هدی وایمان کذا قال
صاحب المواهب وحق همان سخن اول است وکمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود ووعده کرده است او را
بدان موقوف وسبب بر سوال ودعا امت نیست وفایده دعا وسوال ایشان هم بایشان راجع است چنانکه
در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه وسلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت پس مرتبه
زایده است بر سایر خلایق واحتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه درجه رفیعه بیان آنست
ودر حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن
درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند وروایت کرده است ابن مردویه از علی رضی الله عنه
از نبی صلی الله علیه وسلم که گفت وقتیکه سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله که
سکونت می کند با تو در ان گفت علی وفاطمه وحسن وحسین وازابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده که
گفت بر منبر کوفه ایها الناس در بهشت دو لولو ست یکی سفید ودیگر زرد ومقام محمود از لولو سفید
است مر او را هفتاد هزار غرفه است هر بیت از وی ۳ میل است واسم او وسیله است
وآن برای محمد است صلی الله علیه وسلم واهل بیت وی ولولو اصفر مانند آنست واین برای ابراهیم و
اهل بیت اوست علیهم السلام وازابن عباس در تفسیر کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی آمده که فرمود
در بهشت هزار قصر است ودر هر قصر چیزی است که می باید او را از ازواج وخدم رواه ابن جریر
وازابن عباس آمده که گفت نشستند جماعه از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم منتظر آمدن آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پس بیرون می آمد وی صلی الله علیه وسلم وچون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را

که ذاکره میکنند و بعضی میگویند عجب که خدا تعالی پیدا کرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری
گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم و کلام کرد با وی و گفت دیگرے عیسی روح الله
و دیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت بتحقیق شنیدم من کلام شما را و
تعجب از آنکه شما را گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شما و گرفت موسی را کلیم همچنین است
که شما میگوئید و عیسی را روح الله و همچنین است و آدم را صفی الله و همچنین است دانا و آگاه باشید که من
حبیب الله ام ولا فخر من بردارنده لوا حمد ام روز قیامت ولا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم ولا فخر و من
اول کسی ام که میجنباند حلقهای بهشت را پس می گشاید خدا تعالی برای من و می در آرد مرا در بهشت و حال
آنکه با من فقرا مومنان اند ولا فخر و من بزرگتر و گرامی ترین اولین و آخرینم ولا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهر این
حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست
صلی الله علیه وسلم اما از حدیث دیگر معلوم می شود که آنحضرت بخلت نیز موصوفست و خلت او بوجه اکمل و افضل
است از خلت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بران باشد یکی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت
ابابکر خلیلا ازینجا معلوم می شود که خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلت نسبة ثابت من الجانبین چون خدا
جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر آمده است که فرمود و ان صاحبکم
خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا
و آنکه در حدیث سابق فرمود و انا حبیب الله اشارت بمرتبه اعلی کرد چنانکه گویند خلیل بمعنی محب و حبیب
بمعنی که بمرتبه محبوبیت برسد و چون صاحب مقام اعلا شد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیث ابی هریره
رضی الله عنه آمده است که فرمود خدا تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بدرستی من گرفته ام ترا خلیل و نوشته
ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف کرده شده است
در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلل است خلیل منقطع بسوے الله که نیست در انقطاع او بسوی وی تعالی
محبت او مراد را خللی و اختلالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد با کسی و اختیار کرده اند این قول را بسیاری
از مردم و بعضی گفته اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا که وے
خالص بود برای خدا دوست میداشت از بهر خدا و دشمن می گرفت از بهر وی و خلت خدا مر او را نصرت او
و گردانیدن او را امام مر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از
خلت بفتح خا بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بخداوندگار

خود و منقطع شد بهمت خود بسوی وی و نگردانید همت خود را بجانب غیر وی تعالی هنگامی که امداد او را جبرئیل و حال
آنکه وی در منجنیق بود تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا
و گفته است ابوبکر ابن فورک خلت صفای مودت است که موجب اختصاص است بتخلیل
اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است و معنی او اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان
کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم یعذبکم
بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی مر محبوب را که مواخذه کرده نشود بگناهان او و محبت اقوی است از نبوت زیرا که
نبوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد
عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام بجهة انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و قصر
حوایج خود بر وی تعالی و انقطاع از ما سوای وی و اضراب از وسایط است و ایجاب با زیادت اختصاص
از وی تعالی مر ایشانرا و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن اسرار الهیت و مکنون غیب و معرفت در خلال
بواطن ایشان با استصفای وی تعالی مر ایشانرا و استصفای قلوب ایشان از ما سوای خود تا در نیاید در
دل وی ما سوای حق و این است نزد ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولو کنت متخذا خلیلا
لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن اخوة الاسلام باقیة ذکر کرد اینهمه را قاضی عیاض و مشترک گردانید خلت را
میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک آنرا در میان
ایشان در سید ما اعظم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهة فضیلت وی صلی الله علیه
وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص لوازم آن مشترکست میان سائر انبیا و رسل ولکن فضلنا بعضهم
علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما از ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه
محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمیباشد حبیب مگر خلیل و نمیباشد مگر حبیب لیکن مخصوص
گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص هر یک بر تسمیه است نه در حقیقة و اتفاقی است و حال
آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته که درجه خلت ارفع و اتم است و احتجاج
کرده بقول وی صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق
محبت بر فاطمه و پسران شریف او و اسامه و جز ایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت
زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم ارفع است از درجه خلیل علیه السلام و اصل محبت میل
است بسوی چیزی که موافق است محب را و لیکن این در حق کسی که صحیح است میل از وی

و انقطاع بر وی قوی و این درجه مخلوقست اما خالق جل شانه منزه است از اغراض پس محبت او مر بنده را
تمکین او است از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت و نهایه
آن کشف حجب است از قلب وی تا به بیند او را بقلب خود و نظر کند به سوی او به بصیرت خود پس
باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه
الذی ینطق به و نمی سزد که فهم کرده شود ازین غیر از تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و اعراض از غیر
وی سبحانه و صفا و سلامت قلب و اخلاص و حرکات و اعمال مر خدا را عز و جل چنانکه گفته است عائشه
رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله علیه و سلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای
وی و ناراضی بود به بی رضای وی از اینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی
و بذا سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی و اذا ما سکت کنت غلیلا خمش برای تو باشم
سخن برای تو گویم وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم و مزیت خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل
است سید ما را صلی الله علیه و سلم به دلالت اخبار صحیحه و آثار صریحه منتشره و مشتهره و کافی است
درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیة **باب پنجم** در آنچه واجب است از حقوق
آنحضرت از وجوب تصدیق وی و ایمان آوردن وی را و اطاعت وی در امر و نواهی و امر بدانچه آورده
از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا بسیرت وی و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و
مناصحت و رعایت ادب با وی و حکم صلوة و سلام بر وی و این ثمره و نتیجه ابواب سابق است
چون مقرر شد بانچه گذشت ثبوت نبوت و صحت رسالت واجب شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا
قال الله تعالی فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا و قال انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا
بالله و رسوله و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی الآیات پس ایمان
بمحمد واجب و متعین است و تمام نمی شود حقیقت ایمان و صحیح نمی شود اسلام و حصول نمی پذیرد مگر با ایمان بمحمد و شهادت
برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یشهدوا ان لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بجزو اول اعلم کرده
اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه میپرسند چه می خوانی گوید الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک
الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و یؤمنوا بی و بما جئت به و این
سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت ایمان
تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این

تصدیق وشهادت بلسان بانکه وی رسول خدا است وچون جمع گردد تصدیق به قلب ونطق بشهادت
تمام می گردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی
یشهدوا ان لا اله الا الله محمد رسول الله ومراد آنست که تصدیق کنند وشهادت دهند ولیکن برای
اهتمام بوجود شهادت وبیان کفایة وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کردند به شهادت چنانکه
در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله ومقصود از حدیث
جبرئیل نیز بیان هر دو جزء ایمان هست که شهادت است وتصدیق ولیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که
در معنی لغوی بوی یکی است ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق وشهادتست ماند آنکه لفظ شهادت
نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت هست کافی است ولهذا اجماع
است بر آنکه قایل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصاً مومن ست بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان
اولی وافضل باشد وتفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالة است یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود واین
حال محمود وتمام وکامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب مذموم ومردود که در وی اصلا
ایمان نیست واین را نفاق گویند که اقبح واشنع واخبث انواع کفر است وصاحب آن در درک اسفل
از نار است حالة سیوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت واین دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند
پیش از اتساع وقت مر شهادت را جان دهد درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف خودند وقول آنکه
تمامی ایمان بتصدیق واقرار ست ونیافته نشد اقرار وبعضی مومن مستوجب جنت می دارند از جهت قول رسول
خدا صلی الله علیه وسلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه
در قلب است وجای دیگر این را فرمود بلا شققت قلبه وفرمود حق سبحانه ولما یدخل الایمان فی قلوبکم پس
محل ایمان قلب را داشت وحسب این حال مومن است بقلب خود غیر عاصی وغیر مقصر وترک شهادت باختیار
او نیست ونزد اتصاف حال این شخص محل اختلاف نیست واگر ابکم باشد وبحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد
اینجا خود اتفاق است بر قبول عذر وفرقی که مفید باشد در دو صورت ظاهر نیست واگر این مردم درینجا
هم بایستند وقایل بوجود ایمان نشوند چه چاره نیست ولیکن خلاف قول اهل حق است وحالت چهارم
آنکه تصدیق بقلب کند ومهلت وفرصت یابد وعلم بلزوم شهادت داشته باشد ونطق نکند
وشهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند که وی مومن است
زیرا که مصدق است وشهادت از جملة اعمال است پس وی عاصی باشد بترک آن چنانکه سایر اعمال

برمذهب حق و ایشان نگویند که حقیقةً ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار شرط اجرای احکام ایمان
است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش ما حکم نکنیم از جهة عدم خبر تصدیق اما در واقع مومن است از جهة وجود
تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان چه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقریری خواهد بود که منافی
تصدیق چیزی سر نزند و با وجود منافی حکم با ایمان صورت ندارد از جهة عدم تحقق تصدیق و بعضی گویند که صاحب
حال مومن نیست تا مقارن نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت انشاء عقد است و التزام
ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمی شود تصدیق با وجود فرصت و مهلت مگر بشهادت و زبان ترجمان
قلب است و فرقست میان فعل لسان و سایر افعال نیز حالت عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین
قول است کذا قال فی الشفاء والله اعلم و درینجا قسمی دیگر است که تصدیق و اقرار دارد و لیکن چیزی از انچه شارع
آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شد زنار و سجده صنم اگر امارت بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده
و ارتکاب آن بیقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهة حکم شرع بدان و در کلام بعضی مصنفین
واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این
سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقةً مگر انچه ثابت شود
که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فتدبر تنبیه جماعة از فقها رحمة الله علیهم خصوصا حنفیه نفعنا الله
ببرکاتهم و برکات علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا مانند پدر و جز آن یا گوید این
ماتم سخت است یا گوید چیزی برای خدا بده و امثال آن از انچه در کتب ایشان مسطور است و صواب
درین باب آن می نماید که گویند اینها مظنهٔ کفر و موهم آنند و کفر ازینجا لازم می آید اگر آن معنی متوهم و مظنون
را التزام میکند کافر گردد بر مثال اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل
نمایند کافر می شوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهة استناد بدلیل و شبهه که دارند ادعای حقانیت آن کنند
کافر نشوند پس منع از تکفیر اهل قبله مبنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل
امارات کفر است حکم بکفر بنابران باشد نه بجهة لزوم کفر والله اعلم بالصواب کلام در ابواب ایمان
و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است و تحقیق درین باب آنست
که زیادت ایمان و نقصان آن بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قایل نیست بر دخول عمل در ایمان
قول بزیادت و نقصان ایمان از وی متصور و معقول نه و مجرد تصدیق آن را قابل نه چه زیادت
در عدد رود نیز کمال و نقصان در تصدیق از جهة اختلاف صفات و تباین حالات از قوة یقین

یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتیاد و حضور قلب جاری است اما زیادت و نقصان نیز آنچه
تنبیه بر آن واجب است بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارت
از مجموع تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است و در هر جا که از کلام محدثین خبر نیست آن مفهوم
می شود مراد ایمان کامل است چنانکه تصریح کرده اند بان شراح بخاری و اضراب وی و تحقیق کرده اند
شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زمان قدیم راه یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف
گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان
و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل است
چنانکه مذهب اهل سنة است و حاشا که مذهب اهل سنة و جماعة بر خلاف مذهب سلف بود و مذهب محدثین
بر خلاف اهل سنة و جماعت باشد و چه حاجت است که اینچنین گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علما و اطلاق
قول سلف بدان برای ترغیب و تحریص بر تحصیل ایمان کامل است و در موضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام بدلایل و اعلام
کرده شده است فتدبر و الحق احق ان یتبع **وصل** در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اگر اطلاق طاعت در فرایض و واجبات عبادات
و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب عادات شریعت نبوی اطلاق باید و لهذا صاحب
شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را در یک فصل ذکر کنند نیز درست است چنانکه
صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله
و قال و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و قال و من
یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و مقارن گردانید
طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر وی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت آن
بسوی عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت
رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقة طاعت نکرد مگر خدا را و درین آیت دلیل است
بر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم معصوم است در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند
در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شد سهیل بن عبد الله تستری
از شرایع اسلام گفت و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی فرضه
و الرسول فی سنته و قیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم و الرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت

بر ربوبیت او و رسول را بشهادت نبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت موروث متابعت
چنانکه در فصل معیت بیاید و قال سبحانه و تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم
و این آیهٔ کریمه شریفه را آیة المحبة نامند گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدای تعالی
که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست می دارید شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت
خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید
و وارث من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا
شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا مشروط است باتباع رسول خدا
و مشروط بی شرط وجود نگیرد و باز اتباع مورث محبت است و علت اوست پس اتباع هم شرط
محبت است که انتفاء او مستلزم انتفاء اوست و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست
و لابد این محبت که معلول متابعت است و موجود می گردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط استقرار را
و مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان است فافهم
و قال تعالی فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی و اتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی و متابعت کنید
رسول را بامید آنکه هدایت یابید به صراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای اهتدا را اثر دو چیز
ساخت ایمان برسول و اتباع وی تنبیه برآنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت
وی در ضلالت است اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
واجب باشد بر ما مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
سوگند می خورد پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند این جماعت
تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی که مختلف و مختلط است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
پس تر نیابند در خود تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کرده تو و یسلموا تسلیما و منقاد شوند مر ترا
تو بظاهر و باطن این اشارت بمرتبه اعلا از اطاعت و تبعیت و انقیاد است که راضی باشد بحکم رسول
در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آن که یقین داند که آنچه حکم کرده رسول خدا صلی الله
علیه و سلم حق است و بعد از آن در باطن خدشه و خلجان نماند و این را مقام رضا و تسلیم گویند که قول ابراهیم است
اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان است و در مواعظ نبی آمده صلی الله علیه و سلم که فرمود
است بر شما باد که لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مهدیین و دور دارید خود را از محدثات امور

زیرا که هر محدث بدعة و هر بدعت ضلالة است و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که هر ضلالت
در نار است و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی را و عمل کرد
در وی برخصت پس تنزه کردند و دوری جستند از ان قومی و ترفع نمودند که عمل برخصت کنند پس رسید
این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی که تنزه می کنند از آنچه من میکنم
پس بخدا سوگند بدرستی من داناترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی
من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت می کنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین و درین
مصلحتهاست که متضمن صلاح کار دین و دنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست می دارد که عمل کرده شود
برخصتهای او چنانکه دوست می دارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و اگرچه عمل بعزیمت افضل و ارفع است
ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محبوب و مرغوب می افتد و بملاحظه ترفیه و ترخیص و تیسیر آنرا حکم عزیمت می گردد
و در حدیث دیگر آمده است والله انی لاخشاکم بالله و اتقاکم له لکنی اصوم و افطر و اصلی و ارقد و اتزوج
النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من
عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گرداند سنت مرا پس بتحقیق زنده گردانده مرا و باشد با من نیز آمده است
که کسیکه تمسک کند بسنة من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید و آمده است که تمسک بسنة بهتر است از احداث
بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیای آداب خلاء و قیلوله مثلا چنانکه در سنة واقع شده است بهتر است
از بنای رباط و مدرسه و میرسد فاعل آن باعلی مقام قرب و وصول ببرکت اقامت سنة و حصول رضای
حق و مقرر است که مذموم و مردود بدعت مغیر سنة است و اگر نه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنة بود آنرا بدعت
حسنه میگویند و آن جایز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند
تعلم صرف و نحو و علوم آلی که نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل
سیر و تنزه یا مکروه و حرام و اقامت سنة اگرچه قلیل و حقیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگرچه کثیر و کبیر
بود منفعت و مصلحت در ان و بالله التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی در
احوال بلد خود و کثرت لصوص در ان آیا بگیریم ایشان را بمظنه یا برداریم ایشان را به بینه چنانکه سنت است
پس نوشت عمر بایشان بگیرید ایشانرا به بینه و بآنچه جاری شده است بران سنة و اگر اصلاح نکند ایشانرا
آنچه حق است اصلاح نکناد ایشانرا خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت والله می دانم که تو حجری نه نفع
و ضرری میکنی اگر ندیدمی من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که بوسه می کرد ترا بوسه نمی کردم ترا پس بوسه زد

گرد او در او دیده شد عبد الله بن عمر که می گردانید ناقه را در جای پس پرسیدند از سبب آن گفت نمیدانم مگر آنکه
دیدم من رسول خدا را که می کرد من نیز میکنم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد و در آنجا تبسم نمود گفت
گردو هیچ می انداخت آب را در بیخ وی از زکوه و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد اینچنین من نیز
کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی
الله علیه وسلم و گفت سهیل تستری اصول مذهب ما سه چیز است اقتدا به نبی صلی الله علیه وسلم در اخلاق
و افعال و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم
روزی با جماعت پس برهنه شدند ایشان و درآمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسی که
ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که درنیاید حمام را مگر بمیزر و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب قایلی را که
میگوید یا احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود
تو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل **وصل** و از جمله حقوق رعایة ادب است بانجناب صلی الله علیه وسلم و قرآن مجید
مملو و مشحون است بآیات که ارشاد می کنند بسوی رعایت ادب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
لتومنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله وقال یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
و قوله تعزروه ای تجلوه و تبالغوا فی تعظیمه و تنصروه و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سوء ادب
بسبقت کردن در کلام یعنی نگوئید پیش از فرمودن وی و چون فرماید گوش نهید و نهی کرد
از شتابی کردن بقضا امری پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از آن تحذیر کرد و گفت
واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در مواهب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت
بامر و نهی و اذن و هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه وسلم چنانکه فرموده
است وی سبحانه درین آیه و این حکم باقی است تا روز قیامت منسوخ نشده است پس تقدم بر
سنن و احکام وی بعد از وفات وی هیچو تقدم است پیش وی در حالت حیات بی فرق مجالس تقدیم [illegible]
گفته تفوق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بچیزی تا حکم کند خدای تعالی بر زبان وی [illegible]
بحکم رسول خدا و گفته اند که نمیرفتند با دب صدیقی یعنی صحابه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

بآنحضرت که بلند کرده نشود آواز شما مراد از آن چنانکه جهر میکنند بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آواز را چنانکه ندا می کنند
بعضی مر بعضی را و نخوانند بنام بلکه تعظیم کنید و توقیر نمایید و گویید یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در وفد
بنی تمیم یا در قومی غیر ایشان که آمده و بایستادند بر در آنحضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشان را
خدای تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون و بعضی گفته اند نزول کرده است آیه ادنی در شأن ابی بکر رضی الله
عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آواز ها را و بعضی گفته که نازل شد
در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهاء وی گرانی بود و بلند می کرد آواز را پس نشست در خانه از
ترس آنکه حبط کرده نشود اعمال وی پس طلبید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بشارت داد بشهادت
و دخول جنة پس کشته شد در یوم الیمامه و تمامه این حکایات در مواضع خود بیاید ان شاء الله تعالی و روایت کرده
شده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نمیکنم با
تو بعد ازین مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت بحدی تا آنکه
نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین
یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم و روایة کرده
شده است که ابو جعفر امیر المومنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم پس فرمود
مثل نزد امام مالک رحمة الله علیه پست کن آواز خود را یا امیر المومنین در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است
قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایة و مدح کرده است قومی دیگر را و گفته است
ان الذین یغضون اصواتهم الایة و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین ینادونک من وراء الحجرات
الایة و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در حالت حیات شریف پس
زاری کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در دعا روی بقبله آرم یا رسول خدا صلی
الله علیه وسلم گفت مالک چرا روی گردانی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدر تو آدم صفی
روز قیامت در داری بوی و شفاعت طلب کن از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الایة و چون رفع
اصوات فوق صوت آنحضرت موجب حبوط اعمال گردد چه گمان می جسی برفع آرا و نتایج افکار بر سنت
او و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت ارباب معقول و اهل تفلسف است و از جمله ادب
آنحضرت است که استشکال نکنند قول آنحضرت را بلکه استشکال کنند آرا بقول او و معارضه نکنند نص او
بقیاس بلکه ترک کنند قیاس را بنص او خود مقر باشد صحت قیاس تقدیم و قوع اوست در مقابله نص تحریف و تغیر

داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بجائی که مخالف اوست از اصحاب این فنون [illegible]
خوانند و ما او را شک و شبهه میدانیم و موقوف داشته نشود قبول احادیث جاریه بعدم موافقت این معقول که حجت
سوء ادب و جرأت است نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن بمحکمات بشروطی که مذکور است محلش
مقرر است ولیکن بعد از وصول بمرتبه استحالت نه مجرد استبعاد و خلاف عادت و تذبذب بلیغ و
اینجا نیز تسلیم و تفویض است و این روش در تفسیر و حدیث که بیضاوی و اشباه وی کرده اند بسیار
حاجت بذکر آن نیست تاب الله علیهم و غفر لهم و نسأل الله العافیة و بالجمله تحکیم و تسلیم و خضوع و استکانت
و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا
دو توحید است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر
توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود به سوی غیر و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب
عن مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعاء او خواندن او را مانند دعاء
بعضی مر بعضی را قال الله تعالی و لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این آیه مفسران
را دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه می خوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید یا رسول الله
یا نبی الله با توقیر و تواضع و برین معنی مصدر مضاف بمفعول است دوم آنکه مگردانید خواندن او مر
شما را همچو خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب ندهد اگر خواهد بدهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر
شما را البته جواب باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گنجایش ندارد چنانچه مضمون
کریمه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم است و برین تقدیر مصدر مضاف
بفاعل است و شاید اینجا حدیث ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود
که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله و للرسول و در ذکر
خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمی گردد نزد شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی **وصل** و از لوازم محبت
آنحضرت و احبیت او از تمامه خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات
از رضا و در احوال از محبت بالاتر و فاضل تر نیست و شخص در وقت سالک بی محبت جسد بی روح بماند
و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقة آن مختلف آمده و فی الحقیقة اختلاف این مقال
ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع بثمرات و نتایج محبت است نه حقیقت او و در مواهب
لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است که تعریفه تحدید نمی

کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قایم است بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود او است انتهی و این کلام در ذوق محبت و وجدان است اما محبت وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مرغوب است و آنرا مراتب و درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بران واقع است پس بعضی گفته اند محبت موافقت محبوبست در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و در نمی یابد آنرا مگر کسی که فانی گردانیده است او را دار محبت و گرفته است او را ازو تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر یابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که ببخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ما سوای محبوب از دل که کمال محبت تقاضا می کند آنرا و در دل بقیه است مر غیر را و محبت غیر را حجابست محبت مدخول و معلول است و بعضی گفته اند محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تهیج لسان بذکر او علی الدوام و من احب شیئاً اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است بسوی چیزی که موافق است انسان را یا استلذاذ اوست بادراک حس ظاهر بجهت صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه و روائح و اشباه آن یا بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه چو محبت صالحین و علما و اهل کرم ماثور و معروف اند بسیر جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مایل و مشغوفست بامثال ایشان یا حب بجهت احسان و انعام است و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسی که احسان کرده اند بایشان و بالجمله سبب محبت حسن است یا احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این معانی را که موجب محبت اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل و کمال و اخلاق باطن گذشت چیزی از آن در ابواب سابق آنچه در وی کفایت است و اما احسان و انعام وی صلی الله علیه وسلم بر امت از رافت و رحمت و شفقت و تعلیم کتاب و حکمت و هدایت بصراط مستقیم و انقاذ از نار جحیم و کدام احسان و انعام اجل و اعظم است از روی قدر و اعز و اکرم است از روی خطر از احسان این رسول اکرم بجمیع مومنین و کدام افضال و اکرام اعم و اشمل است از

روی مخالفت و قساوت از انعام و انصاف صاحب فضل عظیم بر ما قرر تحصیل ایشان است
هدایت و منقذاست از عقاب و داعی است بفلاح و کرامت و شفیع و شاهدست مر ایشان را نزد پروردگار
و موجب بقای دایم و نعیم سرمدی یوم القرار پس ثابت و مقرر شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستوجب
محبت حقیقة است شرعاً و جبلة و چون جاری است عادت آدمی زاد بدانکه دوست میدارد کسی
که احسان کرده بوی یکباره و دوبار نعمتی را که فانی است یا خلاص کرده او را از مهلکه و مضرتی
که زایل است پس چگونه کسی که رسیده است از وی نعمتهای دایمی ابدی و نگاهداشته است از بلیه
سرمدی و چون هست مرد که دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیله و سیرت حمیده دارد پس
چگونه کسی که جامع تمامه انواع حسن و جمال و حاوی جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس مستحق و مستوجب
آن شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که محبت ما مر او را او فر و اکثر و اولی و اعلی از محبت ما انفس و اولاد
و اموال خود را باشد و هر که ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی
ازین محبت و لیکن بعضی خطا و فر ازان یافتند و بعضی کمتر و مدار بر ترک شهوات و عدم احتجاب
غفلت است اعاذنا الله و شک نیست که حظ صحابه درین معنی اتم و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت
است و معرفت ایشان بآنحضرت عیانی است چنانکه از آثاری که منقولست معلوم میگردد و قال الله
تعالی قل ان کان آباءکم و ابناءکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال ن اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها
و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله الایه و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و در روایتی فانسی تبعدیم ولد بر والد و صفائی و الناس
اجمعین و در حدیثی من اهله و ماله و در روایتی من نفسه نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری نزد من از هر چیز مگر از نفس من که میان دو پهلوی منست آنحضرت
علیه السلام ایمان نیارد یکی از شما تا آنکه باشم من محبوب تر نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند بخدا
بخدائی که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوب تری نزد من از نفس من پس گفت الآن یا عمر و در
بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دستی در سینه عمر زد و تصرف کرد و حاصل شد عمر را آن
و گفته است سهیل تستری که هر که نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه و سلم بر خود در جمیع احوال
و نه بیند نفس خود را در ملک او نچشد حلاوت سنت او را زیرا که آنحضرت گفت ... صلی الله
علیه و سلم لا یؤمن ... حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند بعضی نزاد ... تمام

کنی رضای مرا بر هوای خود اگرچه باشد نزد وی هلاک نفس معلوم شد که بعد از اعتقاد و معرفت محبت خدا که
آن حاصل بود عمر را پیش از این قطعاً صاحب مواهب لدنیه گفته که توقف عمر رضی الله عنه در اول امر و استثنای
او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی است و محبت اختیاری به توسط اسباب موجبات
علم بمنافع و مصالح و فواید آن میباشد و اراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود زیرا که راه نیست بقلب طبایع
و تغیر جبلت و برین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات دنیا
و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا می کند آنرا اختیار پس از این جهت حاصل شد جواب بقول آنحضرت صلی
الله علیه وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب است انتهی
و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولاً از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود و قول بآنکه قلب طباع
و تغیر جبلات ممکن نیست کلی نیست بآن طبایع تو غرایز که بریاضیات و مجاهده تغیر پذیرفته و تصرف و همت
حضرت سید کاینات صلی الله علیه وسلم از نفوس صحابه زایل شده و تهذیب یافته و ظلمت بنورانیت بدل شده
خصوصاً از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست چه مرا دوست میداری تو یا عمر گفت نعم یا رسول الله محبت
من بیشتر کمست میان تو و اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی در سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه ای
یا عمر گفت محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد و گفت همه
ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد مر عمر رضی الله عنه از
جهت ظهور آن در مطلوب بودن رضی الله عنه این قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی است خواهد بود
معلوم شده است که غلبه محبت بجائی میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد که امکان محبت نفس شایبه اختیار باشد
یا در محبت عطشان بآب بارد را اختیار اصلاً دخلی نیست و بالله التوفیق و گفته است علی بن ابی طالب رضی الله عنه
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر بسوی ما از اموال ها و اولاد ها و پدران ها و مادران ها و از آب سرد بر تشنگی
و حصل اعظم ثواب محبت جزا ی آن ثبوت معیت است با محبوب معیت معنوی و جانی
اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مرد

نزد ... ت صلی الله علیه وسلم ... متی الساعة یعنی خواهد بود قیامت یاد
تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عملی کن که در روز قیامت بکار تو بیاید
نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را فرمود
انت مع من احببت و از صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و ... او را
و گفتم یا رسول الله بده مرا دست شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مراد
... و گفتم یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت
مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و ...
رضی الله عنهما و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه
قیامت و درینجا غایه مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من مانا که مراد غایت قرب و معیت ا...
که اینجا اکتفا بمطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله
محبوبتری نزد من از اهل و مال من و من چون یاد می کنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر ...
تو من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و می دانم که چون می درآئی تو بهشت را رداشته
با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگری درآیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدایتعالی و من یطع
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین الآیه پس خواند آنحضرت آن مرد را و خواند این آیة را بر وی
و ذکر کرده اند بعضی مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود سخت محبت مر آنحضرت
کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ وی و شناخته ...
پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفت ر ... و ...
الله نیست مرا بیماری و نه درد وی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا متوحش می شوم وحشت شدید تا می آیم
می بینم جمال جمیل آلای ترا پس تر یاد می کنم آخرت را و می ترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شما بالا برده می شوید
با پیغمبران علیهم السلام و من اگر درآیم در بهشت در مرتبه پایان تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر بدرآ...
... ما اند پس فرود آمد این آیة و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین
حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریعت می نشست و نظر ... کال را ...
فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره ...
می کنم بدیدار تو ... ن ... شکر چون روز قیامت شود بر میا ... ترا حق ... تعالی این آیة

و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد معیت مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است بحیثیتی که ممکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و در حق زایل گردانده شود حجاب حاصل می شود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصل است و ارباب محبت را مشاهده میسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این بحث مراد معیت و الا معیت قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصل است چنانکه در بعضی غزوات می فرمود که در مدینه قومی هستند که نکردید شما سیری را و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشان را عذر پس معیت معنوی بروح است نه بمجرد دیدن به قلب و نه بقالب و لهذا بود نجاشی قریبترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال در حبشه بود و بود عبد الله بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه می بود با وی در مسجد ولیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز می خواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری در قیامت بجهة علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت داد ایشان را که در دنیا چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند والله اعلم

وصل در بیان بعضی از آنچه وارده شده از سلف و ایمان آثار محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه وسلم روایة است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سخت ترین امت من در محبت من مردانی اند که می آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان که کاشکی میدید مرا و بمقابله اهل و مال خود یعنی همه مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت است که اگر این طریق هم حاصل می شد می گردد برین معنی مراد دیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت و این طریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین می رسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه سایر صلحای امت را می باشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا را می شد نیز دور نباشد یعنی چنان مشتاق جمال او و لقای شریف او بیند که اگر اندازه بیند اهل و مال در باختد اگرچه در خواب هم باشد غنیمت می دانند فافهم وبالله التوفیق روایة است از ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او در زمان احد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه دوست می داری گفت بنمائید مرا تا ببینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک

هیچ مصیبت بعد از سلامت تو خرد و آسان است و در بعضی

روز احد که دشمنان آنحضرت کشته شد و بسیار شدند در مدینه زنان فریاد کننده بیرون آمده
پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر و پدر خود را که کشته شده بود می یابد آن زن که کدام یکی از ینها پیش
آمده است و هر که می بیند از ایشان افتاده بر زمین می پرسد این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر
و زوج تست التفات نمیکند با اینها و میگوید پیغمبر خدا کجا است گفتند در پیش است تا رفت و رسید با آنحضرت
و گرفت طرف جامه مبارک او را و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله

از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را
ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان بجای تو می بود که میزدیم
گردن او را و تو در اهل خود می بودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در
جای خود باشد و نمیخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در اهل خود باشم گفت
مرا از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست می دارند اصحاب محمد محمد را و از ابن عباس رضی
آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سوگند می خورد که بیرون نیامده ام از
بر زمینی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا را و رسول خدا را و چون نزدیک مرگ بلال
فریاد کرد زن وی گفت واحزناه و در روایتی واکربه گفت بلال واطرباه غدا القی الاحبة محمدا و حزبه
شادی فردا ملاقات می کنم دوستان را که محمد و گروه او یند ولنعم [illegible]
یاران عزیز [illegible] بیشتر اند + و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد که
خواب رود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و تا
میگفت هم اصلی و فصلی یعنی ایشان اند اصل من و فرع من بسوی ایشان میل می کند دل من دراز
ایشان زود کن ای پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود گریه میکرد و می نالید
او را خواب و روایة کرده شده است از ابوبکر صدیق که وی گفت
که اسلام ابو طالب نزد من روشن کننده تر است چشم مرا از اسلام پدر خود ابو قحافه برای آنکه اسلام وی روشن
کننده است چشم ترا و همچنین میگفت عمر بن الخطاب بعباس رضی الله عنهما که اسلام
تو از اسلام خطاب پدر من که محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم

کیوا

و میگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه الطیبون الاخیار قد کنت قواما بکار بالاسحار یالیت شعری والمنایا اطوار
هل تجمعنی وحبیبی الدار و یاد می کند آن حضرت را اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر و گفت اعاده کن
قول خود را پس اعادت کرد بصوت حزین و گریه کرد و درین حکایه دراز است بروایه کرده شده
است که عبد الله بن عمر خواب کرد پای او پس گفته شد ادرا یاد کن محبوب ترین مردم را نزد تو تا برود
این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس بر شد پای او و روایه کرده شده است که آمد زنی نزد عایشه و
التماس کرد که بکشای برای من قبر شریف رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس بکشاد عایشه قبر شریف را
گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است که کار میکرد
در بستانی که مراورا بود پس آمد پسرش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خداوندا ببر بصر مرا
تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ما تورا است
وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا وی است و استعمال سنت
و سلوک طریقه و اقتدا بهدی و سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه
وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت خدا
و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابا سعید خرازی آرد گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در
منام و گفت یا رسول الله معذور دار که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو یعنی محبت من با تو چنانکه است
که اصلا بغیر تو نپردازم و یاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت حق اصل و مقدم است و تو نیز فرموده
بدان مراد او بوده است فرصت را و گنجایش محبت دیگری نگذاشته است بمقتضای محبت تو چنانکه من
میخواهم بوجود نمی آید این از بی تمیزی است و سکر حال است و در مرتبه جمع و اجمال بی بین که آنحضرت علیه السلام
در جواب وی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کسیکه دوست میدارد خدا را پس تحقیق دوست میدارد
مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند ولیکن از جهت غلبه سکر و عدم تمیز اطلاع بر حقیقه حال
از وسعت نظر بصیرت میرود و این است سبب شتاب بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از وساطت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مفارق میدانند و برین رفته وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله سبیل آورده و بعضی از بد خیالان
مشرح بیان گفته ایم و توان که این کلام تعجب و رد باشد بر ابو سعید که این که تو میگوئی معنی ندارد در خطا و
نقص است باز گرد از این خیال مگرد و این سخن مگو ولیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خاصگان درگاه
و محبان آگاه است ندا کرد یا مبارک معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی از نمود عنف و شدت

بتوقع آنکه حقیقة حال را خواہد فہمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز نقل میکنند واللہ اعلم بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواہد بود و معنی نداو فی الحقیقة محبت علت متابعت و باعث بران است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی می گردد از مطالعه نعمت و بقدر اطلاع بر نعمت می باشد قوت محبت و این بملاحظه احسان است و مشاہده حسن و قدر آن نیز پیدا می شود و متابعت می کشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی از محبت است ثقلی و تعبے در طاعات و عبادات نخواہد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قرة عین خواہد بود و اعظم خواہد بود از لذات جسمانیه خصوصاً بتصور معیت آنحضرت چنانکه آمده است من احیی سنتی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور است و معصیت ظلمت و نور مزیل ظلمت است و گفته اند که نیست ہیچ مقامی اشرف و افضل از متابعت حبیب و لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت است و ہر که متصف است بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت است و ہر که مخالف است در بعضی امور ناقص المحبة بود و فی الجمله و لیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در ان شخص که حد زده آمد در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود لاتلعنوه فانه یحب اللہ و رسوله و آن شخص بود از اہل بدو زاہر نام نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل تره و سبزی و مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزہای شہر از جامه و زر و مانند آن بوی عطای فرمود و میفرمود زاہر روستائی ماست و ما شہری اوئیم و از بعضی کتب معلوم می شود که نام این شارب خمر عبد اللہ است ملقب بحمار و زاہر دیگر است واللہ اعلم و اینجا معلوم می شود که اصل محبت ہمان میل و انجذاب است اگرچه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم می شود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذہب اہل سنة و جماعة است و لیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت اللہ تعالی در دل عاصی مشروط و مقید است بآنکه نادم باشد بر وقوع معصیت یا اقامت کرده شود بروی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت از وی و ترس آن نیست که بتکرار ذنوب و اصرار بران مرتبه طبع و رین و ختم کشد و سلب کرده شود از وی ایمان و العیاذ باللہ و از علامات محبت آنحضرت صلی اللہ علیه و سلم کثرت ذکر شریف او است چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب شیئا اکثر ذکره و بعض تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعه کتب علم سیر حاصل است و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و آشنائی مخصوص بانجناب است که دیگران را نیست که ہمیشه احوال و صفات شریف ذکر زبان و ورد جان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال تعینی و تشخصی مر ذات

بابرکات او از نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن
بصورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد لذت آن در دل بیابند و عظمت و هیبت وی
در دل مشاهده کنند و مستحضر یابند و همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و
مشابهت است بحضرت صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند
بمصاحبت و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری مهجور اند
و این یکی از فواید عظمی است که حاصل می شود مر زایران قبر شریف او را و حاضران بقاع منیف را و در واقع
چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بمقتضیه فاذکرونی اذکرکم ایشان را
نیز ذکر کنند و صلوات که اقرب وسایل است جز این علم شریف است و از بزرگی نقل است که می گفت
اشد بواعث و اقوی دواعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی و اظهار خشوع و خضوع و انکسار نزد سماع
اسم مبارک وی و هر که دوست می دارد کسی را خضوع می کند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه
می کردند و خشوع می نمودند و می خاست بر تن ایشان موی از جهت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه وسلم و همچنین
تابعین و من بعدهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب است بر هر مومن هرگاه ذکر کنند آن
حضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و گیرد او را هیبت او و جلال آن چنانکه
اگر در حضور شریف می بود و تادب کند بانچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد
آنحضرت نزد وی گریه می کرد تا رحم می کردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح و التبسم چون
ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبدالرحمن بن القاسم رضی الله عنهما
چون ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم دگرگونه می شد رنگ مبارک وی و خم می گشت پشت وی تا سخت می آمد
آن بر همنشینان او روزی گفتند وی را این چه حال است که ترا پیدا می شود گفت اگر می دیدید آنچه من دیده ام انکار
نمیکردید این را به تحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القراء نزدیک نبودیم ما که می پرسیدیم
ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گریه می کرد تا رحم می کردیم بر وی و به تحقیق چون ذکر کرده
میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگاه کرده می شد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی
خون و خشک می شد زبان وی در دهان وی از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بود عامر بن
عبدالله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت می گریست تا باقی نمی ماند در چشم او

اشکها و بود زهری رحمة الله علیه از کوارا ترین مردم و نزدیک ترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد
نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان میگشت که گویا نمی شناسد ترا و او را نمی شناسی تو و بود
صفوان بن سلیم از متعبدان و متهجدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وسلم بسیار می گریست تا آنکه
برمیخاستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و بود قتاده رضی الله عنه چون می شنید نام
شریف آنحضرت را می گرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر
میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب است انصات نزد
قرأت حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول و در صلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد سماع اسم شریف کلامی است که بیاید در باب خود ان شاء الله تعالی و از علامات محبت وی صلی الله علیه وسلم
کثرت شوق است بسوی لقای وی زیرا که هر حبیب دوست میدارد لقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی
المحبة هی الشوق الی الحبیب و لهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت
ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفا می جستند بمشاهده جمال جهان آرای وی و لذت میگرفتند
بهمنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه وسلم و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز می خواندند
و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و صحبه و تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد معدان و غیر ایشان آنچه
مناسب این باب است و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی
از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسیکه معادات دارد
با ایشان و دشنام میکند ایشانرا زیرا که هر که دوست دارد کسی را دوست می دارد دوست او را و دشمن میدارد
دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما خداوندا من دوست میدارم ایشانرا پس
دوست دار ایشان را و فرمود کسی که دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست
داشت مرا پس تحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا و کسی که مرا
دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها وی گوشت پاره من است در غضب
می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد او را و فرمود عایشه را در اسامه بن زید دوست دار ای عایشه او را زیرا که
من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب نگه دارید ایشان را حرمت و کسیکه دوستی دارد ایشان را
پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد
ایشانرا و کسیکه ایذا کرد مرا ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کرد خدا را

که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان نفاق دشمن داشتن
ایشانست و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و کسیکه
دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت
برامت و التزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان است و در حقیقة هر که
دوست دارد کسی را دوست می دارد هر چیزی را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف
حتی در مباحات و شهوات نفس و چون دید انس رضی الله عنه که انحضرت تتبع میکند کدو را که در قصعه بود همیشه
دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر می آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت
بود تا باز دهد ایشان را طعامی که خوش میداشت رسول خدا انرا الحدیث و از انجمله دوست داشتن علما و صلحا و
متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و استثقال هر که مخالف شریعت اوست قوله تعالی لا تجد قوما
یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم
کشتند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای وی صلی الله علیه و سلم و گفت عبد الله
بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی
پدر را و چون گفته بود این منافق لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد باعز خود را داشته بود و باذل
اصحاب آنحضرت را و رجوع کرد بمدینه این پسرش شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمد و باستاد و گفت بپدر
بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب محمد اعز الناس و اگر نه می برم سر ترا گفت راست میگوئی
و میکنی همچنین گفت میکنم پس از زبان او این اقرار گرفت و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خرد
ترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیه السلام ورا بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر
کلان او بوی گفت ایا می کشی تو مردی را که پیه شکم ما از نان نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید
که ترا بکشم ترا همین ساعت بکشم پس آن برادر از جای خود در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو
اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن
است که آورده است از نزد باریتعالی و مهدی و هادی و تخلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه
القرآن و محبت تلاوت اوست و عمل بوی و تفهم و تدبر وی و وقوف نزد حدود وی سهیل تستری رضی الله عنه
گفته علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت پیغمبر محبت
سنته و علامت محبت سنة محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه

برساند او را با آخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی [اشد]
و از قرآن چگونه سیر گردد محبت از کلام محبوب وی غایة مطلوب اوست و این صفت دلهای پاکست که تشنه
بنور ایمان **بیت** جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید + که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا + و در حقیقت
و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت که محبت طالبی و هر که
ثابت باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ گفته اند که ذوق
از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت ولی آن مساوی باشد و آنکه بی صوت ذوق نیارد و با صوت زیاده
ذوق صوت است نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست و الا صوت حسن زینت و زیور قرآن است
چنانچه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه را رضوان الله علیهم
سماع عجب بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش
الحان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالب ایمان افزودند خصوصاً ابو موسی اشعری و عبدالله بن مسعود
و امثال ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید آن بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً
صوت عرب نیست شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن می خواند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه گوش
بر آواز او نهاده ذوق می گرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود دوش چه خوب میخواندی قرآن را من
می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر ازین **بیت** دلم را شادی
رو داده در نالیدنم امشب + که جانی یار گویا گوش بر آواز من دارد + و آنحضرت بعبدالله بن مسعود رضی الله عنهما
فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبدالله گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو و حال آنکه نازل شده بر تو فرمود من دوست
میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبدالله و چشمان مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف میجوشید
چنانکه دیگ مسین جوش زند و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی براهی میگذشت از در خود خفته میشد و می افتاد بر زمین
و می نشست یک دو روز در خانه تا مردم او را بیمار می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند
و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی الله عنه می بود می گفتند یا ابا موسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابو موسی
قرآن را و ایشان سماع می کردند و امام احمد بن حنبل و غیر وی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مر داود را علیه السلام
روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا می کردی پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یارب و بروی
تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من باز رد می کنم بر تو آن صوت را پس بایستد داود نزد
ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را

وجه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون منکشف شود بآن رویت آن
وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند در ان شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه
فرمود این سماع قرآن این سماع است که مختلف نیستند دروی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن
اشعار است بالحان موسیقه طایفه آنرا موصل و مقرب دانند و قومی ملحق به فسق گردانند و برده و در دو
جانب افراط و تفریط اند انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآن است از حیثیت تلاوت محبت و تعظیم وی از جهة اتباع و عمل
بدان فحق همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالة بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا
الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و کمال آن زهد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان است
و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فقر بسوی کسیکه دوست می دارد مرا سریع تر است از سیل که از
اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود
بنگر و بیندیش که چه میگویی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مر فقر را
بر خود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم ابو عبد الله
... قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگوئید
الفقر افضل من الغناء اول از ما بر فضیلت فقر اقرار گرفتند بعد از ان مرید ساختند و از اینجا باطل شد
زعم بعضی مدعیان و متصنعان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل است
و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا
الکتاب یاخذون هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا تاب الله علیهم و علینا انه تعالی **وصل** در وجوب
مناصحت وی صلی الله علیه وسلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه وسلم و اخلاص در ادای حقوق وی در سر و
علانیه از واجبات دین اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت
است قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لعامة المسلمین
و خاصتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا را و مر رسول خدا را و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را
و در روایتی و ائمة المسلمین و عامتهم و این حدیث از جوامع الکلم است و تمامه علوم دینی در حیطه اجمال وی
مندرج است و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی
معانی کثیر آید و این قسم سخن از شرایف کلام محمدی و دلایل و شواهد کمال اوست چنانکه فرمود اوتیت
جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا ... بجانکه در وجه جمیل وی اجناس دقایق حسن و جمال بیرون از حد حصر و احصا

ابداع نمودند در کلام جلیلش انواع اسرار و حقایق خارج از تصور اوهام تضمین فرمودند و نصیحت عبارت
خالص و صاف شدن است عسل ناصح میگویند از اکه از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا
صفا و خلوص است در اداء حقوق و اراده خیر منصوح له پس نصیحت لله صحت اعتقاد است به
وحدانیت او و وصف اوست بچیزی که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات صفات وی از انچه نه لایق کمال
اوست و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام ازلیه اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل اسبابی که
موجب بقا و تقویت دین و ملت است بعلم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت لرسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق
نبوت و اطاعت او در اوامر و نواهی و ابو بکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت و حمایه اوست حیاً و میتاً و
احیای سنت او بطلب و تایید و دفع کردن و باز داشتن مخالفت را از ان و تخلق باخلاق کریمه و آداب جمیله وی
و اسحاق یحیی گفته تصدیق وی بانچه آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و نشر آن و برانگیختن بر علماء ان
و الزام بران و دعوت کردن بخدا و کتاب وی و رسول وی و بسنت وی و عمل بدان و ابو بکر اجری گفته که نصح مر
انحضرت را در حیات است و در ممات در حیات نصح اصحاب اوست مر او را بنصر و محامات وی و محبت احباب
و معادات اعدای وی و سمع و طاعات مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت
محبت با وی و مداومت و مواظبت بر تعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت
از کسی که برگشت از سنت او و اعراض نمود از ان و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش بر تعرف اخلاق
سیر و آداب وی صلی الله علیه و سلم و صبر نمودن بران و کوشش کردن دران و از جمله نصیحت رسول
محبت و تعظیم و آداب جناب عالی اوست و تنزیه ساحت عز و جلال او را از هر عیب و معصیت که
مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاه داشت ادب انجناب انست که هر چه ورای
مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال و منقبت که باشد اورا ثابت
هر که و هر چه منتسب است بوی از علمای و صلحا و بلاد و دیار و جز آن خصوصاً اکرام و مودت اهل بیت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا
بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت روزی بر
کوهی بودم و نظر کردم و مستشرف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان
آرزو کردم که کاشکی حاضر میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت می کردم او را پس شکر
و آمرزید مرا او در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که

محالیه

و اہل بیت نبوت حاضر میبودم و مخذول و مقہور میگردانیدم یزیدیان را از وی اما نصیحت کتاب الله ایمان
آوردن بآن و عمل کردن بآنچه در وست و تدبیر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق
است بدان و ملازمت تلاوت آن با رعایت طہارت و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تفہیم
و نفقه دران و قمع کردن تاویلات اہل زیغ و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و نیز از رعایت حقوق کتاب الله
ترک تکلم دران و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت شرع شریف چنانکه بعض
از جاہلان بو الفضول این روزگار کنند و آن را تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر القران برائه فقد کفر نعوذ بالله
من ذلک و اما نصیحت مر عامه مسلمانان را رعایة حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح و معونت در امر دین
و دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تبصر جاہلان و عطای محتاجان و ستر عورات و دفع مضار و جلب منافع
ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاهداشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نگریستن و
دست و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است تکلم بر قدر عقول
ایشان کردن و ذکر دقایق و حقایق و کشف اسرار نمودن و اظہار اقوال علما و اختلافات ایشان و غیر علما نیز
ہمین حکم دارد و من الله العصمة و العون و اما نصیحت خواص مسلمانان اگر مراد بخواص امرا و سلاطین داشته اند
که حاکمند بر خلق چنانکه در روایت دیگر آمده است که و ائمة المسلمین طاعت ایشان است در حق نصر و معونت
ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان بدان بر احسن وجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه بر آنچه غافل شوند
از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغرا مردم و افساد قلوب ایشان
و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت و انتظام مہام خلق دران باشد و صبر کردن بر آنچه از جانب ایشان از شدت
و مکروه رسد و دعای خیر کردن مر ایشان را و بعضی از علمای صوفیه از مشایخ مغرب رحمة الله علیهم خواص را
بر سه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته که مرد در خانه خود امیر است و معلم بر شاگردان امیر و پدر بر اولاد
امیر و ہر حاکم و رئیس بر تابعان و فرودستان که در حوزه حکم او نید امیر است دوم علما و تعظیم علما
و تصدیق ایشان واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنة نمایند نه در آنچه مخالف
دین گویند و بہوای نفس و محبت دنیا حیله آموزی و فتنه اندوزی نمایند سیوم مراد از اہل خصوص مشایخ
طریقت را داشته اند که بعد از عمل بعلم و تحقیق ورع و اتباع سنة و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر
حق سبحانه و ترک دنیا و تجرید از ما سوای بعد از رسوخ در شریعت و طریقت با نوار و اسرار حقیقه رسیده
بنعت کمال و مزیت ممتاز شده اند تصدیق محققین متمکنان ایشان که جامع اند میان ظاہر و باطن و شریعت

وحقیقة در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقة که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه
درین باب آنست که هرچه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هرچه درین
شبهه بود توقف دران لازم و اگر قایل و فاعل مردی است که امام است در علم و عمل و مستقیم است در تقوی و ورع تاویل
و توجیه قول وی لایق و اگر مصلحتی شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جایز و باید
که عصمت خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشانست جایز می آرند که معاذ بن جبل که از علمای صحابه و فضلای ایشان
بود در وقت رحلت خود می گفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هرچه گوید و هر که
باشد والله الموفق **تتمه** آنچه در باب مناصحت رسول صلی الله علیه وسلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامت
از علامات آن بود چنانکه سابقاً معلوم شد ولیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بابی علیحده بمقتضای قول حقتعالی اذا نصحوا لله ورسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم الدین النصیحة الحدیث
ذکر کرده ما نیز بر او تبعیت وی رفتیم و از تکرار بحکم هو المسک ما کررته یتضوع اندیشه نکردیم و ذوق شرح جمال حبیب
نیز برین داشت و در حقیقه هرچه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عامه مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت
و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه وسلم **وصل** در تعظیم و توقیر و اجلال جناب
شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی حکایات رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که نبود هیچ یکی محبوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه بزرگتر و عظیمتر در چشم من
از وی و بود من که طاقت نداشتم که پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه توانم کرد بسوی وی و اگر پرسیده
شوم که وصف کنم آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من بر نمی توانستم کرد چشمان خود را از وی و ترمذی از انس آورده
رضی الله عنه بود که بیرون می آمد و جلوه گر می شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و
انصار و ایشان نشسته می بودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس بر نمیداشت هیچ یکی از ایشان بسوی
وی بصر خود را از غایت اجلال عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر می کردند ایشان بسوی آنحضرت
و نگاه میکرد آنحضرت بسوی ایشان و تبسم می کردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از
جهت غایت انس و محبت که در میان ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران
وی بودند گویا بر سرهای ایشان پرندها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمی کردند و سر بر نمیداشتند
چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و میرود و در حدیث
وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو

می افکنند و خاموش می بودند همنشینان وی گویا بر سرهای ایشان پرندها اند وگفت عروه بن مسعود هنگامی که
فرستاده بود او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو
میکند آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مبادرت می کنند و می افتند بر آب وضوء او و نزدیکست که قتال کنند بروی
و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب دهن و آب بینی و حلق را مگر آنکه پیش می آیند و میگیرند آنرا بکفهای
دست خود و می مالند آنرا بر روها و خود و بر تنهای خود و نمی افتد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و
برمیدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرکی و چون امر میکند ایشان را شتابی می کنند بامتثال و چون تکلم می کند
پست می کنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن به سوی وی از جهت
غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت یا معشر قریش من آمدم
کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی پادشاهی را در قومی
مانند محمد در اصحاب و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب وی چنانکه تعظیم
کنند محمد را اصحاب وی و در روایت است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
و سر تراش می تراشید موی سر او را و گرد می گردیدند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در محلش بیاید
ان شاء الله تعالی و از غایت ادب آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان را رضی الله عنه
بر قریش فرستاد بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت
پس ابا آورد عثمان رضی الله عنه و گفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا پس عثمان رضی الله
عنه عظیم تر دانست رعایت ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از طواف والحق چنین باید هیچ عملی
و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه وسلم و آمده است که صحابه
رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بدو کسی بیاید و چیزی پرسد از آنحضرت و فایده کند ایشان را در
دین و خودها مجال نداشتند که بپرسند از جهت هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را
دیدم نشسته بر وضع قرفصا پس لرزه بر اندام من افتاد از جهت هیبت و عظمت الحدیث و از مغیره آمده که
گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در این حضرت را بناخنان تا آواز کوفتن سخت نگردد و
مشوش وقت شریفش نشود و گفت براء بن عازب بتحقیق بودم من که می خواستم که سوال کنم
از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق

ترین مردم با اصحاب خصوصاً با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریعت گذشت صلی الله علیه وصحبه وسلم

وصل در تعظیم روایة حدیث رسول صلی الله علیه وسلم وسنت وی گفت عمرو بن میمون آمد و رفت کردم به سوی ابن مسعود یکسال و نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون تحدیث کرد یکروز پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس در گرفت او را کرب تا دیدم عرق را که میریخت از جبهه وی و در بر داشتی خاک گون شد روی او و پر شد باشک هر دو چشم او و آماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس نزد ابی حازم و وی تحدیث می‌کرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم هیچ جای را که بنشینم در آن و مکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ایستاده‌ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن المسیب و پرسید او را حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس بنشست و حدیث کرد گفت آن مرد دوست میدارم که رنج نمیکشیدی و بر نمی‌نشستی گفت مکروه می‌پندارم که تحدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه بر پهلوی افتاده‌ام و از محمد بن سیرین می‌آرند که خنده می‌کرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خشوع می‌نمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث رسول صلی الله علیه وسلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است این را مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبد الله بود مالک بن انس چون حدیث می‌کرد از رسول خدا وضوی کرده ساخته می‌شد و می‌پوشید جامه‌های خود را بعد از آن تحدیث می‌کرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه وسلم [illegible] آسان باید داشت آن را و تعظیم باید کرد آن را و مطرف گفته است که چون می‌آمدند مردم بر مالک بیرون می‌آمد جاریه او و میگفت که میگوید شیخ مر شما را که حدیث می‌خواهید یا مسایل اگر میگفتند مسایل میخواهیم بیرون می‌آمد علی الفور و جواب میداد مسایل ایشان را و اگر میگفتند حدیث می‌خواهیم در می‌آمد غسل‌گاه خود را و غسل میکرد و خوشبوی می‌مالید و جامه‌های نوی می‌پوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبزی می‌پوشید و عمامه بر سر می‌نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می‌آمد و می‌نشست بر آن بخضوع و خشوع و بخور میکرد تا فارغ میشد از تحدیث و دیگر نمی‌نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث می‌کرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مکروه میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف مکروه پنداشتند تحدیث را بر غیر وضو از اعمش نقل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث می‌کرد ما را پس نیش زد کژدم او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد می‌گشت و نمی‌قطع میکرد حدیث را و چون فارغ شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبد الله دیدم از تو امروز امری عجیب گفت آری

صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی تماشا کردم روزی با مالک بسوی عقیق
که نام وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را وادی
مقدس خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر ازین که
سوال کنی از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ما در راه می رویم و جریر بن عبد الحمید القاضی که قاضی
شده بود پرسید مالک را از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است
گفت قاضی سزاوار تر است که ادب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده
بود پس زد او را بیست تازیانه بعد از آن شفقت کرد بروی و روایت کرده او را بیست حدیث پس گفت
هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانها را تا زیاده می کرد احادیث را و گفته است عبد الله
بن صالح بودند مالک و لیث که نمی نوشتند حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه
در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل میکرد و دوگانه میگذارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند
که غسل بآب زمزم می کرد و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذارد والله اعلم **وصل** و از جمله توقیر و بر
آنحضرت بر و ادب با آل و ذریت او که جگر گوشهای اویند و ازواج وی که امهات المؤمنین اند چنانکه تخصیص بر
ترغیب کرده است بر آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزیده
حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بر هر که ما سوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام مشتمل شد
برکت او بر هر که منتسب است بوی نسبا و نسبة و صحبة و قربة قریبا و بعیدا و در حقیقة دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه اهل بیت وی بیان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه وسلم بیان
خدا است تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت باشان پس هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد
هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس و هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست قال الله تعالی
لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله پس حب اهل بیت و اصحاب و اولاد
و ازواج از واجبات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کما ان حب و بغض چیزی در آنست
که سرایت کند بمتعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و قال
و ازواجه امهاتهم و در تفسیر اهل بیت اقوال و اطلاقات است گاهی بمعنی کسانی که حرام است بر ایشان صدقه و ایشان
آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهره افتاده و گاهی
مخصوص اند بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین بجهة زیاده فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست

که بیت سه است بیت نسب بیت سکنی و بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب اند و ازواج
مطهره اهل بیت سکنی اند و اولاد کرام اهل بیت ولادت و علی اگرچه از اولاد نیست ملحق است باین بیان
فاطمه رضی الله عنهما و در حدیث آمده است که من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیرید و تمسک کنید بآن گمراه نشوید
کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه می شوید شما مرا درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد
سبب بیزاری است از آتش دوزخ و حب آل محمد گذشتن است از صراط و ولایت مر آل محمد را امان است از عذاب
و مراد شناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون شناخت
کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت وجوب اضلال حرمت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده
که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیه و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فاطمه را و حسن و حسین را و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و پوشاند ایشان را بکسا و علی پس پشت آنحضرت ایستاده بود
و در روایتی آمده که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بیک دست گرفت و فاطمه را بدست دیگر و چسپانید هر دو را
بخود و فرمود خداوندا ایشان اهل بیت منند پس دور گردان از ایشان رجس و تطهیر کن ایشان را و اختلاف
است در آنکه مراد باهل بیت درین آیه کریمه کیست اکثر بر آنند که مراد بایشان فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیهم
اجمعین چنانکه اکثر روایات دال بر آنست و انصاف آنست که نساء مطهره نیز داخلند از جهة ندای سباق
کلام دران و نزول آیت در ایشان چنانکه امرأه ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله علیکم و برکاته اهل
البیت و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دشمن ندارد ما را اهل بیت هیچ یکی
مگر آنکه در آرد او را خدای تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار تن پاک را و نشاندن
ایشان در کنار مبارک و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه و سلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافات
ندارد بدخول نساء مطهره دران و شمول فضل اذهاب رجس و ثبوت تطهیر مر ایشان را نیز و در روایت جریر از ام سلمه
آمده است که گفت گفتم من انا یا رسول الله من اهلک پس فرمود آنحضرت و انت من اهلی و در روایتی
و انت علی خیر و همچنین اختلاف است در کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و روایت کرده
شده است که چون نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هؤلاء علی و فاطمه و ابناهما و جواب
آنست که شامل است تمام مردم را که قرابت دارند بآنحضرت صلی الله علیه و سلم و این چهار تن عمده و نخبه آن جماعت اند
و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه گفت که درینجا نصیبه کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی
دارند بآنجناب معلا رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و

قال من والاه وعاد من عاداه و گفت مراو را رضی الله عنه لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق
و گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این
تشبیه مبهم است و قول وی صلی الله علیه وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال بنبوت نیست بلکه
جز آنست و آن خلافت است و هارون خلیفه موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهة موت
هارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است این کلمه را بعلی در وقت توجه غزوه تبوک در استخلاف
وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت قوله تعالی و اذ قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی
الآیة و بتحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام جماعت ابن ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بمولی
در قول او من کنت مولاه ولاء اسلام است نه ولایت حکم و گفته اند که مولی در لغت بهیچ جا بمعنی والی
نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی یؤذینی ما اذاها و ینصبنی ما انصبها و گفت عائشه رضی الله
عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة و احب الرجال زوجها علی رواه الترمذی و این
از غایت انصاف عائشه است رضی الله عنها در اظهار اگر فرضا از فاطمه می پرسیدند می گفت کان احب
الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم وبالله
التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه
دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که می گشاد دهن مبارک امام حسن را پس تر می در آورد زبان شریف
خود را در دهن وی و می فرمود خداوندا من دوست می دارم او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست می دارد
او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست می دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و مادر ایشان را باشد با من
در درجه من روز قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را و شفقت او را و بودند این هر دو امام اجل اشبه ناس
برسول خدا صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان را نیز اثبات مشابهت بآنحضرت کرده اند مثل جعفر بن
ابیطالب و پسر او عبدالله بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و غیرهم
که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت بآنحضرت صلی
الله علیه وسلم و چون در آمد از در سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و اقطاع
کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام موضعی است برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل بیت
را نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة
شامه بود مر او را مقدار بیضة الحمام مشابه خاتم النبوة و بود وی چون می در آمد در حمام مردم

دیدند او را مردم در روز میفرستادند بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم وازدحام می نمودند بر روی وی و می بوسیدند
پشت او را تبرکا و مراد داشت در بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام حسن شریکی
ندارد شعر منزه عن شریک فی محاسنه + فجوهر الحسن فیه غیر منقسم + و غیر ذلک الاحادیث وفرمود مر عباس را
سوگند بخدایی که بقای من در دست قدرت اوست درنیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را
بجهة خدا و رسول وی و فرمود من اذی عمی فقد اذانی وانما عم الرجل صنو ابیه وفرمود مر عباس را بیا فردا
بر من ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر مبارک خود را که کساء سیاه مخطط بحمره بود
و فرمود اللهم اغفر للعباس وولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده
رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبد الله و عبید الله و قثم و معبد و عبد الرحمن و فرمود
هذا عمی وصنو ابی و هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه
و در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته و گفت
بخدا سوگند تحقیق قرابت رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود
آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در عایشه و همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عایشه را و دوستی
من و بر میداشت ابوبکر حسن بن علی را برگردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده
میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبد الله محض میخواندند گفت آمدم من بر عمر بن عبد العزیز
بجهة حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم
از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که نماز گذارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی
بر جنازه مادر خود پس نزدیک گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس رکاب او را
پس گفت زید بگذار رکاب مرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس همچنین امر کرده شده ایم
ما که کنیم باهل بیت پیغمبر خود و در روایتی بشرفای خود و اوزاعی گفت که در آمد بنت اسامه بن زید بر عمر بن عبد العزیز
و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی و در رفت بسوی وی پس بگردانید دست
او را میان دستهای خود و برد او را تا نشانید او را بر مجلس خود و نشست پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی
مگر آنکه برآورد مر آنرا و آمده است که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه پسر خود را عبد الله بن عمر
هزار و مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبد الله مر پدر خود را بچه سبب فضیلت دادی تو بر من او را
بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المؤمنین عمر مر او را زیرا که زید پدر او بود

محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از پدر تو و بود اسامه محبوب تر نزد وی از تو پس ایثار کردم
و تفضیل دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون زد
او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیخود و بیهوش درآمد بروی مردم و
چون بهوش آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را
و چون پرسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و شرم دارم
که درآید بعضی از اولاد او آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک
پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله والله برنمیداشته شد تازیانه از وی از جسم من مگر آنکه بحل می کردم آنرا
از جهة قرابت او برسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است می گفت که اگر
بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی بدایت میکنم بحاجت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهة قرابت او برسول خدا
و اگر بیفتم من از آسمان بزمین محبوب تر است نزد من ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
خدمتها می کرد و عطاها می نمود ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد و می گفت عائشه رضی الله عنها
پسر عبد الرحمن بن عوف را بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنة و بودند ابوبکر و عمر که زیارت میکردند
ام ایمن را که مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و می گفتند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیارت می کرد
او را و چون آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت
او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند بوی همچنانکه کرده
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **وصل** و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان فصل
است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب و اخلاق و عمل بافعال
ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار مر ایشان را و حق
است مر کسی را که ثنا کرده حق تعالی بروی و راضی است از وی که ثنا کرده شود بروی و استغفار نموده شود مر
او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان
را رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است چنانکه قذف عائشه کفر است و الا بدعت و
فسق است کذا قال فی المواهب اللدنیة و همچنین امساک و کف نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقایع که
که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب از اخبار مورخین و جهله روات و ضلال شیعه
و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معایب و قوادح و زلات ایشان کنند که اکثر آن کذب

واقع است وطلب کردن والتماس نمودن درانچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات باحسن
تاویلات واصوب مخارج از جهة بودن ایشان اهل آن وعدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی وعیب
بلکه ذکر حسنات و فضایل و حماید صفات وسیر ایشان وسکوت واغماض از ماورای آن از جهت آنکه
صحبت ایشان بآنحضرت یقینی است وماورای آن ظنی است وکافی است درین باب که حق تعالی
برگزیده ایشان را برای صحبت حبیب خود واگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت وجز آن واقع شده باشد
امید است که هم بشفاعت آنحضرت از آن درگذرند طریقه اهل سنة وجماعت درین باب نیست در عقاید نوشته
اند ولا تذکر احدا منهم الا بخیر واحادیث که در فضایل صحابه عموما وخصوصا واقع شده است درین باب کافی است
قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة وقال والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار الایة وقال الله تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة وقال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الایة وقوله تعالی یوم لا یخزی الله
النبی والذین آمنوا معه الایة وقال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس رضی
الله عنه قال قال رسول الله مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا
الحدیث وقال من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی
فامسکوا ودر حدیث جابر آمده ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی
منهم اربعة ابابکر وعمر وعثمان وعلیا فجعلهم خیر اصحابی وفی اصحابی کلهم خیر ودر ذکر اربعه درین حدیث ودر احادیث
دیگر ذکر اربعه وعشره باین ترتیب دلیلی روشن است بر ثبوت ترتیب میان ایشان واگمان آنکه راویان بحسب
اعتقاد خود ذکر کرده اند وعبارت حدیث را تغیر داده اند فاسد است لایق نیست بحال محدثین هم در بعضی
احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده بر عثمان رضی الله عنه وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی واحادیث درباب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است وامام مالک
گفته کسیکه بغض دارد صحابه را ودشنام دهد صحابه را نیست مراو را در فئی مسلمین وغنیمت ایشان حق وکشیده است وی حمه الله
این معنی را از آیة سوره حشر والذین جاءوا من بعدهم الآیة وگفته است وی رحمه الله علیه کسیکه درخشم ودر غضب آرد او را
اصحاب محمد وی کافر است لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار وگفته اند که همه اقسام مسلمانان درین آیات تقسیم فقد
بر سه قسم مهاجرین وانصار وانها که بعد از ایشان آمدند وصفت آنها خود داخل نیست که میگویند ربنا اغفر لنا و

ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و شیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند و در
فصل الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
بد یاد کردند و چیزی از ایشان گفتند پس از آن زود بد گوئی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را گفت
خبر دهید مرا که شما از مهاجرانید که خدا تعالی در حق ایشان فرموده للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا آنجا
که فرموده اولئک هم الصادقون گفتند ما از ایشان نیستیم فرمود پس شما از جماعه انصارید که در شان ایشان آمده
والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفته اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نه اید گفت گواهی
میدهم من که از این جماعه نیز نه اید که در شان ایشان فرموده والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا الایه گفت برخیزید از پیش من خدا تعالی هیچ یکی را با شما نه سازد شما صورت
اسلام را لباس خود ساخته آید و لیکن در معنی نه از اهل اسلامید انتهی و عبد الله بن مبارک گفت دو خصلت
اند در هر که باشند نجات یابد صدق و حب اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست
دارد ابوبکر را پس تحقیق برپا داشت دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس تحقیق روشن گردانید راه
را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس تحقیق منور شد بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس تحقیق گرفت
عروه وثقی را و کسیکه نیک کند ثنا را بر اصحاب محمد پس تحقیق بیزار شد از نفاق و کسیکه نقص کند یکی
از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنه و طریقه سلف صالح است و می ترسم که صعود نکند
برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب وی مر ایشان را سلیم و در حدیث
خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون قدوم آورد بمدینه از حجه الوداع بر آمد بمنبر و خطبه خواند
و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض عن عمر و عن علی و عن
عثمان و عن طلحه والزبیر والسعد و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک این مثل حدیث عشره است که در وی بشارت
داده ایشان را بجنة ولیکن درین ذکر ابو عبیده بن الجراح نیست و امیر المؤمنین عمر نیز در وقت شوری گفته اینها
اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالم و حال آنکه وی راضی است از ایشان و فرمود یا ایها الناس
ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیه ایها الناس احفظونی فی اصحابی و اصهاری و احبابی لا یطالبنکم احد
منهم بمظلمه فانها مظلمه لا توهب فی القیامه غدا و فرمود آنحضرت نگاه دارید مرا در اصحاب من و اختیار من که
کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان
میگذارد مرا اندازد او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد مرا اندازد او را خدا تعالی نزدیک است که بگیرد او را

و عذاب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز فرمود
کسی که نگاه دارد مرا در اصحاب من می درآید بر من حوض مرا و کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من نمی درآید بر من
حوض مرا و نمی بیند مرا مگر از دور و بیرون می آمد آنحضرت در دل شب بسوی بقیع و دعا میکرد اصحاب را
و استغفار میکرد مرایشان را و باین امر کرد او را خدای تعالی و امر کرد ما را بحب ایشان و موالات ایشان و
معادات کسی که عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مگر آنکه مر او را شفاعه است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیره بن نوفل که شفاعت
کند او را روز قیامت و سهیل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسی که توقیر نکند اصحاب او را و عزیز
ندارد اوامر او را و آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذارد بروی نماز و فرمود وی بغض میداشت
عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب یعنی درباب فضل اصحاب و تفاصیل ایشان
طویل است در غایت طول در شرح مشکات خصوصاً در منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمده با قطع
نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم **وصل** و از جمله اعظام و اکبار آن
حضرت است صلی الله علیه وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهده اماکن و معاهد و آنچه دست
شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود
چنانکه چون می نشست و فرو میگذاشت آن مویها را بزمین میرسیدند گفتند چرا دراز میداری این
مویها را و نمی تراشی گفت نمی تراشم از آنجهت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن رسیده
پس نگاه میدارم آنها را تبرکاً و در کلاه خالد بن الولید موی چند بود از مویهای شریف وی صلی الله علیه وسلم
تبرکاً و افتاد کلاه وی در بعضی جنگ گاهها پس محکم برست کلاه را تا باز گیرند و زمانی بران کشید که چند
کس از مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه
بجهة مویهای شریف که دران بسته بود نگاه داشته ام تا ضایع نشود و در دست مشرکان نیفتد و برکات آن از من
مسلوب نگردد و دیده ابن عمر که نهاد دست خود را بر جای نشستگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن نهاد
دست را بروی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دابه خود و گفت شرم میدارم از خدا
که بسپرم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم دران خفته بسم اسپ خود و نهاده است آنحضرت
پای مبارک خود را بران و بخشید اسپان خود را که داشت همه را بشافعی پس گفت شافعی نگاهدار برای
خود نیز اسپی پس جواب داد بمانند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد بود و

وصل

رحمة الله از غازیان و تیر اندازان گفت سایر نمیکنم من کمان از جهت خود مگر طهارت ازان یا که شنیده ام
که انحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت مدینه
مقدسه ردی است بزدن سی دره و امر کرده بحبس وی و بود مر آن مرد را قدری و منزلتی در مردم و چه عجب
که زده شود کردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شد دروی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردی است و غیر
طیب و یکی از اسمای کرامت انتمای این بلده که یه طابه و طیبه است از جهت طهارت او از انجاس شرک
و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهت طیب رایحه بلکه طیب تمامه امور او و گفته اند که ساکنان این
بقعه شریف از تربت و در و دیوار و روایح طیبه و طیبه می یابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت
و شاید که استشمام شمه ازین معنی بشامه ذوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان مشتاق
نیز راه یافته باشد ابو عبد الله عطار گفته است **بیت** بطیب رسول الله طاب نسیمها + فما
المسک و الکافور و السندل الرطب و اشبیلی که یکی از علمای صاحب وجد است می گوید که تربت مدینه را نفحه خاص است
که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجایب است و در حقیقه هیچ عجب نیست **بیت** در ان زمین
که نسیمی وزد ز طره دوست + چه جای دم زدن نافهای تاتاریست + و آمده است که جهجاه غفاری
گرفت قضیب انحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بر زانوی خود پس فریاد کردند بر ان
مردم پس گرفت خوره در زانوی وی پس برید زانو را و مرد بهمدران سال و فرمود انحضرت کسیکه بخورد سوگند
بدروغ بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و مابین قبر شریف و منبر وی روضه ایست
از ریاض جنة و باقی از فضایل و کمالات و مناقب و صفات این بلده مطیبه و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت
دران و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه **وصل** در حکم صلوة
و سلام بر انحضرت صلی الله علیه وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن آن و انواع جمله
متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر انحضرت صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه است ان
الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدانکه حق تعالی درین کریمه اسناد کرد
صلوة علی النبی را بذات کریم خود و ملایکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام بر انحضرت و علما را اقوال است
در معانی صلوة متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوة خدا بر نبی ثنای او بر وست
و تعظیم وی نزد ملایکه و معنی صلوة ملایکه بر وی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را
و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت دران نه اصل او از معانی

آمده که صلوة از انحضرت اوست وصلوة ملایکه استغفار و صحاح گفته وصلوة الله رحمت اوست ودر روایتی از وی مغفرت وصلوة ملایکه دعا یعنی دعا بمغفرت ورحمت وخود کار ملایکه استغفار است مر مومنان را قوله تعالی ویستغفرون للذین امنوا ودر باب قاعد بعد الصلوة منتظر صلوة دیگر آمده که دعا اواز ملایکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوة از خدا رحمت است واز ملایکه رقتی است که باعث استدعاء رحمت وگفته اند صلوة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوة بر انبیا وتعظیم که لایق آ نشان هر یک خصوصاً بر سید انبیا اخص وافضل خواهد بود از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود ورحمتی وسعت کل شیء وباین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر انحضرت است و بر سایر مومنین که فرموده است ان الله وملائکته یصلون علی النبی وفرموده هو الذی یصلی علیکم وملائکته وظاهر است که آنچه لایق است بجال شریف انحضرت اعلا واتم واکمل خواهد بود وگفته اند که درین آیت تعظیم وتکریم آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که حضرت رب العزة وهمه موجودات تعظیم وثنا ودعا می کنند و لهذا در صلوة بر مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور وحلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم او و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی واظهار دین وابقاء شریعت وی ودر آخرت باجزال مثوبت وتشفیع وی در امت واقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر وی صلی الله علیه وسلم ادعا کردیم بالصلوة علیه وصلوة بر آل وازواج وذریت بطریق تبع وطفیل است واختلاف است در جواز صلوة در غیر انبیا مگر تبعیت وگفته اند که مقصود بصلوة بر انحضرت از امت تقرب الی الله است بامتثال امر وی تعالی وقضاء حق نبی صلی الله علیه وسلم که بر ماست وشیخ عز الدین عبد السلام در کتاب خود گفته که نیست صلوة بر انحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت ما مر او را در درگاه خدا عزوجل زیرا که مثل ما نمیکنند مثل وی را ولیکن حقتعالی امر کرده است ما را بمکافات وشکرگذاری کسیکه احسان کند با وجه عظیم است واعطا کرده است آنحضرت با وچون عاجزیم از مکافات ارشاد کرد ما را خدایتعالی چون دانست عجز ما را از ردیم بدعا که درخواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة ورحمت وبرکت وتعظیم را چنانکه لایق بجناب وبجال عزت وکرامت حبیبه است نزد وی وقاضی ابوبکر بن العربی گفته که فایده صلوة بر انحضرت راجع بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت وخلوص طویت واظهار محبت ومداومت بر طاعت ومعرفت واحترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه وسلم که دعا کردن مر انحضرت واستدعاء فیض وخیر وبرکت او او در حقیقه دعاست مر خلق را در آن [illegible] درنا ودا

نازل میگردد از وی آب و میرسد از وی بعض و نداء دعا شامل للبرکه **فایده** اختلاف است در حکم صلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است ولیکن
فی الجمله اگرچه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم پس واجب چیزی باشد که ساقط نمی شود
بوی تصریح بی تخصیص بعدد و معین و بعضی گفته اند که واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده
است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه وسلم و نگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست
که بسیار فرستند و غافل نگردند از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله
علیه وسلم و گفته اند که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قایل است طحاوی و جماعه از حنفیه و حلیمی و جماعه از
شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه همین است احوط کذا قال الزمخشری و استدلال کرده اند این جماعه
بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات فدخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی هریره وحدیث رغم
انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریره وصححه الحاکم وحدیث شقی عبد ذکرت
عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر زیرا که وعید بر ترک از علامات وجوب است و نیز فایده امر بصلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکافات احسان اوست و احسان وی صلی الله علیه وسلم مستمر دائم است پس تاکید
شود وقتی که ذکر کرده شود و نیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه وسلم و صلوة فرستاده نشود بروی باشد مثل احاد الناس و جواب داده اند
که واجب نمیگردانند آنرا بجوابهای متعدد یکی آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس
آن قول مخترع است و اگر بر عموم خود باشد لازم می شد در حق سامع اذان نیز و لازم شود قاری را چون
بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و لازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند
بشهادت و حال آنکه این چنین نیامده و نقل کرده نشده حالانکه نیز در ین مشقت و حرج است و خلاف وضع شریعت
مطهره سمحه است و نیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احق است بوجوب و حال آنکه
قائل نشده اند بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب
صلوة هربار که ذکر رود مخالف اجماع است که منعقد شده است پیش ازین قایل زیرا که محفوظ نیست از هیچ
اصحاب که خطاب می کردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله صلوة فرستادندی و نیز اگر این چنین باشد تفرغ نمی شود
برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که وارد شده اند بر سبیل مبالغه و تاکید است در حق کسی که دارند که
عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و بالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرار ذکر اسم شریف در مجلس

واحد وبعضی در هر مجلس یکبار گفته اند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد حکاه الزمخشری وبعضی گفته اند واجب است در عمر
واکثر برآنند که مستحب است وامر نیز استحبابیست گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که اگر گویند
یکبار فرض است واکثار آن واجب وهر بار مستحب نیز صورتی دارد ولایق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب
را بمنزله واجب داند وتقصیر دران از خود راضی نباشد و بنزد اطلاع بر فواید آن عجب از طالبی که غایت بذل
مجهود دران نکند وبعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل ومنقول است این قول از امام ابوجعفر محمد
باقر رضی الله عنه وبعضی گفته اند واجب است در تشهد واین قول شعبی واسحاق بن راهویه است وقول عاشر
آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد وقبل سلام واین قول امام شافعی است واستدلال کرده بآنکه حق
تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن ونیز در احادیث
ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم در تشهد آمده است پس جایز نیست که تشهد را واجب گوئیم نه صلوة را واین
حکم را انکار کرده اند شافعیه وگفته اند که موافقت نکرده است او را درین قول سلفی ووارد نشده درین باب سنتی
که اتباع کرده شود مر آنرا واجماع دارند جمله علما که پیش از و بودند بر عدم وجوب آن در نماز وبعضی شافعیه نیز مثل
خطابی وغیره انکار واستبعاد این قول کرده اند از وی وتضعیف کرده اند احادیث را که تمسک کرده بوی
بعضی واین وجوه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه تعلیم کرد سور قرآنی را نیست دروی ذکر صلوة
صاحب مواهب لدنیه در توجیه مذهب شافعی رحمة الله علیه وانتصار وی کلامی آورده وبیانی طویل کرده واز آنچه
دیگر نقل کرده والله اعلم وبدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده اند بصیغهای مختلف آورده شده است

واکثر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایتست کذا سمعت من بعض المشایخ واگر در اول گوید

وصل علینا معهم ودر ثانی وبارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر باشد ودر تشبیه کما صلیت وکما بارکت
بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه به اتم واقوی باشد اشکال می آرند وجواب میدهند از آن بوجوه اظهر آنکه شهرت
مشبه به کافی است واقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم واکمل از ماسبق ووجوه دیگر نیز مذکور است واکثر توجیهات
از آنچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه واختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر برآنند که همین صیغه
که در نماز می خوانند افضل حالات است تا آنکه اگر کسی نذر کند یا یمین خورد که صلوة فرستم افضل صلوات واین صیغه
بفرستد از عهده برآید وبعضی گفته اند که هرچه مشتمل باشد بر زیادت کمیت وفضل کیفیت وبعضی گفته اند که این
صیغه را بگوید اللهم صل علی محمد کما هو اهله ومستحقه وامثال آن ودر رساله صلوتیه از صلوات وضبط آن آنچه

انچه حاصل شده ذکر کرده شده است و بالله التوفیق **وصل** از مواطن که وارد است دران صلوة
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است
نزد شافعی و بعضی ائمه دیگر و نزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعاء و در وجوب آن در تشهد اول
دو قول است اظهر منعست از جهة بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که انحضرت صلی
الله علیه وسلم ازین تشهد انچنان زود بر میخواست چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است و در
استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قولست و در وجوب آن در اخیر نیز دو روایت است اصح
آنست که سنت تابعه است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد حنیفه صلوة اخر در تشهد ثانی نیست
و سنت است و اگر در تشهد اول سهواً بخواند سجده سهو واجب گردد از جهة تاخیر قیام و صحیح آنست که بان
مقدار که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر انحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل
و آله و در کفایه باعاده علی و در حدیث فضالة بن عبیده آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردیرا که دعا کرد در
نماز خود و درود نفرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند اورا و گفت
مر اورا و مر غیر اورا وقتی که بگذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدا تعالی و در روایتی به تحمید
و ثنا بروی پستر باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا پس دعا کند بهر چه خواهد و مرویست از عمر رض گفت دعا و
صلوة معلق می ماند میان آسمان و زمین و صعود نمیکند بسوی خدا چیزی ازان تا آنکه درود نفرستد بر پیغمبر صلعم
و روایت کرده شده است از علی رض مثل آن این حدیث در دعا نماز واقع شده است و در دعا مطلق چه در نماز
و چه در غیر آن از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم از اقوی اداب ارکان دعاست از ابن مسعود آمده چون
خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای و ثنای او بانچه اهل آنست پس ازان
درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس ازان سوال کند زیرا که بدرستی این احق و احدر است به سر در سے
و بر آمدن حاجت **فایده** و درود فرستد در اول دعا و اوسط و آخروی چنانکه در حدیث جابر آمده
است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان است و اجنحه و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد
و اگر موافق شد اجنحه می پرد بسوی آسمان و اگر موافق شد مواقیت پیروزی می یابد و اگر موافق شد اسباب
زود میرسد بمقصود ارکان دعا حضور قلب است و رقت و فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و تعلق قلب بجناب
حق و قطع از ما سوی و اجنحه دعا صدق و مواقیت دعا اسحار است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه وسلم و
در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی حمد و ثنا شد رد کرده نمی شود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محجوب است تا

آسمان چون درود فرستاده شود بر من صعود میکند بر آسمان واو که صلاة بعد از دعا قنوت است و سند آن حدیث
وتعلیم آنحضرت صلعم مر ولد خود را حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت را اللهم اهدنی فیمن هدیت و در آخر وی آمده
وصلی الله علی النبی محمد واین نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این بیاید واز مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه
وسلم خطبه جمعه وجز آن از خطیب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عزوجل شرط است در آن پس واجب
واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه اذان وصلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بان واین مذهب شافعی واحمد است
واز مواطن آن تعقیب اجابت موذن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت که چون بشنوید موذن را بگوئید مانند آنچه میگوید وی پس تر درود بفرستید بر من زیرا که هر که درود فرستد
بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بر وی ده بار پس تر سوال کنید برای من وسیله را الحدیث و بیاید ذکر این در باب
الاذان و در بعضی کتب نزد مرور مسجد نیز زیادت کرده و در بعضی کتب عقیب اذان واقامت واجابت نیز آمده است
و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی و نزد دخول مسجد و خروج از آن روایت کرده است
فاطمه زهرا رضی که بود رسول خدا صلعم چون می در آمد در مسجد درود میفرستاد بر محمد پس تر میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح
لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس تر میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب
فضلک و مثل این نیز آمده است از ابی بکر بن عمرو بن حزم وابو اسحاق بن شعبان گفته هر که در مسجد آید باید که
درود فرستد و ترحم کند و برکات وسلام فرستد بر وی وآل وی وگفته است عمرو بن دینار در قول وی سبحانه فاذا دخلتم
بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته وگفته است ابن عباس
مراد ببیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد بگو السلام علی رسول الله واگر در خانه هیچ
کس نباشد بگو السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین واز علقمه آمده چون می درآیم من در مسجد میگویم السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وصلی الله وملائکته علی محمد و مانند این آمده از کعب در آمدن مسجد و بر آمدن
از آن و ذکر نکرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت آنست بخوانی فاتحه را بعد از تکبیرات
اولی و بعد او درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی میت را بعد از ثالثه و بگوئی بعد رابعه اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا
بعده و درین حدیثی است که روایت کرده است شافعی ونسائی واین بطریق شافعی خواهد بود نزد ما در نماز
جنازه قرأت فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعا است نه بطریق قرأت
و با وجود در مذهب ما درود نیز میفرستند در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج وعمره می خوانند و بر صفا و
مروه چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمد که فرمود چون قدوم ارید مکه را طواف کنید به بیت هفت شوط و بگذارید

نزد مقام ابراہیم دو رکعت بعد از ان برائید صفا را و بایستید بروی چنانکہ ببیند بیت را و تکبیر گویند میان حمد و ثنای بر وی تعالی و درود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و دعا رخیر برای نفس خود و بر مروہ نیز ہم چنین چنانکہ در رسالہ مناسک ذکر کردہ شدہ است و نزد اجتماع و تفرق برای امن از غیبت چنانکہ روایت کردہ است ترمذی از ابی ہریرہ کہ رسول خدا فرمودہ نشیند قومی در محلی کہ ذکر نکنند خدا را در وی و صلوۃ نفرستند بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مگر آنکہ باشد این مجلس حسرت برایشان در روز قیامت اگر خواہد خدا تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواہد بیامرزد و در حدیث دیگر آمدہ کہ نیست ہیچ قومی کہ بنشینند پس برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکہ باشد حسرت بر ایشان اگرچہ درایند در بہشت از جہت انچہ بینند از ثواب و نزد صباح و مسا روایت کردہ است طبرانی از حدیث ابی درداء مرفوعا کہ من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا ادرکتہ شفاعتی یوم القیمۃ و نزد وضو ابن ماجہ از ہریرہ و سہل بن سعد روایت کردہ لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر عبارت آنست کہ در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفتہ کہ عقیب الطہارۃ حتی التیمم و تکلم بشہادتین از غسل اعضا و وضو نیز آمدہ است و عمل کاتب حروف ہمچنین واقع شدہ است کہ تکلم بشہادتین میکند و درود میفرستد و میخواند بعد از ادعیہ کہ در اعضای وضو واقع شدہ و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شدہ است کہ چون آواز کند گوش یکی از شما باید کہ ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر اللہ بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدا تعالی بہ نیکی کسیکہ مرا یاد کرد مرا بہ نیکی و این بنابر آن است کہ میگویند آواز کردن گوش دلیلست بر آنکہ کسی او را بہ نیکی یاد کردہ است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را درود بفرستد انچہ یاد آید این در فراموشی سخن بسیار تجربہ کردہ شدہ است و در حدیث ابی موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمدہ است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروہ انشاء اللہ و نزد عطاس چنانکہ جماعہ بآن رفتہ اند و جماعہ دیگر نزاع دارند بر آن و گفتند کہ این موطنی است کہ منفرد است در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آوردہ کہ مردی عطسہ زد در پہلوی ابن عمر و گفت والحمد للہ والسلام علی رسول اللہ پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد للہ والسلام علی رسول اللہ و لیکن تعلیم نکردہ است ہمچنین رسول خدا صلعم تعلیم نکردہ است مگر آنکہ گوییم الحمد للہ علی کل حال یعنی در فضیلت صلوۃ بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کلامی نیست و لیکن چنانکہ فرمودہ اند باید کرد شارع بر ہر چیز را محلی و موطنی خاص تعین کردہ ہمانجا باید گفت و گرد چنانچہ در قرارت قرآن در رکوع نہی کردہ اند کذا فی المواہب و در ش

تسمیه گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است سحنون درود فرستادن در تعجب **فایده** و گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بطریق احتساب و طلب ثواب و اصح از این اقاویل آورده است که گفته است دو موطن که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز و جل ذبیحه و عطاس پس مگو در اینها بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید و نسزد که گردانیده شود صلوة علی النبی در وی سنت و عادت گفتم من و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله در اخر اذان میگویند ظاهر آنست که همین حکم دارد و نزد قبر شریف که اولی و اقرب مواطن صلوة است و در حدیث ابی داود آمده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدای تعالی بر من روح مرا تا رد کنم سلام را بروی و در این حدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی علی عند قبری سمعته و از اشهر و اظهر مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم نزد ذکر وی و شنیدن اسم یا کتابت وی بحدیث رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی و حدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت و از مواطن صلوة که گذشت و ثابت شده است عمل است بران و انکار نکرده آنرا هیچ یکی رسایل است و آنچه نوشته می شود در رسایل ... صدر اول و احداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گذشت بران عمل مردم در اقطار زمین و بعضی ختم هم بصلوة کردند گویا ابتدای رساله و ختم آن بصلوة در حکم ابتدای دعا و انتهای او بصلوة شد و حدیثی روایت می کنند که هر که صلوة فرستد بر من در کتابی همیشه استغفار می کنند او را ملایکه مادام که اسم من در کتاب ثابت باقیست این مواطن و مواضعست که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکور است و در رساله فاکهی که در زیارت نبوی صلی الله علیه وسلم تصنیف کرده است زیاده برین مواضع نیز مذکور است و اینها را نیز ذکر کردیم تا نوعی شمول و استیعاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز و این فقیر را از بعضی فقرای سلسله شریفه قادریه اجازت است که بعد از هر نماز فرض بالفعل سه بار درود بگوید و بالله التوفیق **فایده** و نزد قیام از منام از برای صلوة لیل و عقب وضو و حمد و بعد از تهجد و در روز جمعه و شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه روز شنبه و یکشنبه و در هر یکی ازین ایام احادیث وارد شده و در وقت سحر و نزد دیدن کعبه زادها الله شرفاً و نزد استلام حجر اسود و در طواف و التزام و در موافقت حج و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن حضور وی صلی الله علیه وسلم مثل مسجد قبا و وادی بدر و جبل احد و مساجد نبویه و جز آن و نزد بیع و شرا و نزد کتابت وصیت و ارادت سفر و رکوب راحله و نزول منزل و نزد برآمدن به بازار و در آمدن در وی و نزد طنین

شغل و غفلت و نزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و نزد درآمدن خانه و برآمدن از خانه و نزد دل حاجت
و نزد خوف و احتیاج و نزد گریختن داه و غلام بلکه گم شدن هر چیز و نزد غم و شدت و رفع طاعون
و خوف غرق و نزد خواب کردن پای و نزد خوردن ترب تا بوی بد نیارد و حدیثی درین باب نیز می آرند
و نزد خوردن آب از ظرف و نزد نهیق حمار و شهور دروی استعاذ است از شیطان و درود نیز
بخوانند تا دفع شر و جلب خیر هر دو واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات
برادر مسلمان با مصافحه و در اجتماع که برای خدا و از شعایر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعاء حفظ قرآن
و نزد افتتاح کلام غیر منهی عنه و در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ قرارت حدیث اولاً
و آخراً و نزد استحسان چیزی و بعضی علما در مقام تعجب مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد
مشاهده امری محترم **فایده** و باید که در لفظ و کتابت سلام را با صلوة ضم کند و امام نووی مکروه داشته
افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند
و سلام نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال با امتثال امر ندارد
کذا فی المواهب و نقل کرده شده است از ابو محمد جوینی که سلام اینجا بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایب
و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی و گفته شود لو
سلام علیک و السلام علیک و هر چه که متعارف اهل روزگار شده است راضی نباشد که بسیار مستقبح و مستشنع
است **تنبیه** صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مستحسن است خصوصاً در روز جمعه و شب جمعه که افضل
ایام اسبوع است و در روی امر باکثار آن واقع شده است و بوصول آن بجناب نبوت و قبول از آن حضرت
بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة و بسیار فرستید
درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء و الیوم الازهر لیلة
الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه و روز جمعه است و احادیث درین باب
بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده می شود بر آنحضرت اگرچه صلوة امت بروی همیشه معروض
میگردد و حق سبحانه تعالی ملائکه را تعین آفریده که صلوة و سلام امت را بآنجناب میرسانند ولیکن
درین شب و روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق
آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت
در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلعم

وسلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناطق در انست و صاحب مواهب
از ابن القیم وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة
بروی در وی مزیتی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر چیزی و نعمتی که رسیده است
امت را در دنیا و آخرت هم بر دست مبارک وی صلی الله علیه وسلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل می شود
ایشانرا در روز جمعه حاصل می شود حور و قصور و جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس در آخرت دین روز حاصل
می شود و نام وی در آخرت یوم المزید است که در روز وی نعمت حق زیاده می شود بر اهل جنت و بدیدار مولی
تعالی و تقدس مشرف می شوند چنانکه در باب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی و روز عید است مر امت را در دنیا و
روز مزید است در آخرت و روزی است که جمع شده است در وی خلق عالم و اسعاف می کند خدای تعالی در وی
مطالب و حوایج ایشان را و رد نمی کند سایل را و قبول میکند دعا را و اینهمه حاصل نشده ایشانرا و نتوانستندی
انرا مگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر دست وی پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای قلیلی
از حق وی صلی الله علیه وسلم آنست که اکثار صلوة کنند بر وی درین روز و شب والله اعلم وصل دربیان
فضایل و فواید ثمرات صلواة علی النبی صلی الله علیه وسلم و اما فضایل و فواید و نتایج و ثمرات صلوة خارج
از حد حصر و بیان است و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است و اصل آن امتثال امر الهی
تعالی شانه و موافقت وی و ملایکه وی عز شانه که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه
وسلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و جه بالاتر و عظیمتر ازانکه حضرت عزت
جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آرند که چون روا باشد که صلوة بر آن
حضرت یکی باشد و بر مصلی ده و جوابش آن است که واحد که در حدیث واقع شده است فعل بنده است
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزا عمل خود یکی بده بیاید و از ینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بران
حضرت صلی الله علیه وسلم یکی باشد صلوة میفرستد بر مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة و سلام
دعا کرد و گفت خداوندا من عاجزم در اتیان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لایق است
بجلال تو و جمال وی پس حق تعالی میفرستد بر چه لایق است به کمال رحمت و رافت خود چنانکه مناسبت
به عزت درجت حبیب وی نزد وی و هذا ظاهر و نیز ممکن است که یک درود فرستد و کاملتر باشد بصد هزار
درجه از ده درود که بر مصلی میفرستد که قلت در کمیت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوهر است
بصد هزار فلس و از ابو طلحه آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی و حالی انکه دیده می شد

وصل
دربیان فواید صلوة علی النبی

می شود اثر سرور در بشره مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور تابان تر است
سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت آیا راضی نمی گرداند ترا یا محمد که پروردگار تو می گوید صلوة نفرستد بر تو
هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بروی ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة فرستد
و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدای تعالی بروی گویا مقصود از اینجا بیان مطلق واقع شده و در
حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدای تعالی بروی ده
که صلوة فرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش و در روایتی صلوة میفرستد بروی خدا و فرشتگان او باعداد
صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین عصمه الله بمزید الیقین که منحصر در هفتاد هم نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعفت
بسیار است بهفتصد بلکه از آن هم بیشتر آمده است بر اندازه تقوی و محبت و اخلاص و در تخییر میان
قلت و کثرت نوعی از تهدید است زیرا که تخییر بعد از اعلام بوجود خیر در مخیر به متضمن تحذیر است
از تفریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من میخواهم
که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعائی که میکنم برای خود فرمود هر چه میخواهی
گفتم ربع فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هر چه خواهی اگر زیاده
کنی بهتر است مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم
بگردانم برای تو تمام دعا خود را فرمود اذا یکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده کسیکه صلوة فرستد
بر من یک صلوة صلوة فرستد حق تعالی بروی ده صلوة و حط کند از وی ده خطیه و بلند گرداند او را ده درجه
حط ده خطیه و رفع ده درجه مخصوص جزای عمل صلوة و مزیت و فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای یکی ده است
و در اینجا حط و رفع نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد وانزله المنزل
المقرب وفی روایة المقعد المقرب عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است از روی
فرستادن صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اهوال و شرور روز قیامت
بیشترین شماست در صلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد کشنده مر آتش را و سلام بروی فاضل
تر است از عتق رقاب در اینجا نکته ایست که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوة است
ظاهر آنست که هر چه از کمیت و کیفیت و مبالغه کرده شده است بر آن صلوة وی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بهایج چه بروی فیض و[illegible] شود از حضرت رب العزت و[illegible] نوع علیه [illegible] لایق [illegible]ل ست
مالا یخفی و با نجمله صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح تمامه ابواب خیرات و سعادات
است و اهل سلوک را در آمدن از ین باب موجب فتح عظیم و مواهب شریفه است و بعضی مشایخ فرموده‌اند
وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت و ترقیت کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریقی موصلست مر او را
و بهمین صلوة و توجه بدان حضرت ترتیب و باحسن آداب نبویه و تهذیب و باشرف اخلاق محمدیه خواهد
و ترقیت او با علاء ذروه کمال و ایصال او بمحل اسنی از حضرت کبریا متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه
الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند
بعضی مشایخ بقرات قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم و میفرمودند بقراءت
قل هو الله احد شناختیم خدای واحد احد را و بکثرت صلوة صحبت داشتیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و
فرستنده صلوة بر پیغمبر خدا صلعم ببیند او را در خواب و بیداری کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی
الشیخ احمد بن موسی المشروع و بعضی متاخرین مشایخ شاذلیه قدس الله اسرارهم فرموده‌اند طریق
تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود اولیای مرشد متصرف التزام ظاهر شریعت است
با دامت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری در باطن
پیدا شود که بدان راه بنماید و فیض و اعانات و امداد از ان حضرت بیواسطه برسد و بعضی ترجیح و تفضیل کرده‌اند
صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگرچه حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریقه
شاذلیه بتحقیق از شعب طریقه قادریه است استفاضه انوار از حضرت نبویه است بوسیله التزام متابعت
و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ اجل و اکرم قطب الوقت عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه
و نفعنا ببرکاته و برکات علومه میفرمودند باید دریافت که در حین خواندن صلوة در کدام بحار فضل و رحمت خوض و
غوص مینماید اللهم که گفتند در دریای رحمت الهی در آمدند و میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت
گویا خدای تعالی را بتمام اسمای الهی یاد کرد و چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
خوض نمود و بعلی آله و اصحابه در بحار فضایل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد خوض و غوض درین بحار نا متناهی
محروم و مایوس آمدن چه صورت دارد و قتیکه این فقیر را بسفر مدینه مشرفه وداع کردند فرمودند باید که درین سفر
بعد از ادای فرایض عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست و چون از تعیین عدد پرسیده شد
فرمودند اینجا عدد معین نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ وی مصبوغ گردید و از غیر ان وقت

میفرمودند که طالب را باید که هر روز از صلوة وردی معین داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر نشود با قل آن چنانکه بعد از
نماز صبح صد بار بخوانند و کمتر از سیصد خود اصلا تجویز نکرده اند و در وقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد
و از مطالب سنیه و فواید عظیمه آنکه صلوة و سلام امت میرسد بحضرت وی صلی الله علیه و سلم روایت کرده است
ابو هریره که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام نمیفرستد هیچ یکی بر من مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من
روح مرا تا آنکه رد می کنم بر وی سلام او را و جواب سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه درود میفرستد بر من نزد قبر من میشنوم و کسیکه درود میفرستد بر من از
دور رسانیده می شود بمن یعنی ملایکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی و راستی که
مر خدای تعالی را فرشتگانند سیاحت کننده در زمین میرسانند مرا از امت من سلام را و در بعضی روایات آمده که نام
او را و نام پدر او را نیز می برند و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان مثل کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین
دهلوی سلام علیک و یقرئک السلام شعر لک البشارة فاخلع ما علیک + ذکرت ثم علی ما فیک من عوج +
بیت جان میدهم در آرزو ای قاصد آخر باز گو + در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود + و از اعظم
استحضار محاسن نبویه است در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی الله علیه و سلم در عین که لازم کثرت
صلوة است بصفت توجه حضور شعر لو شق عن قلبی تری وسطه + ذکرک فی سطر و التوحید فی سطر + و از
فواید آن معادل عشر رقاب و عشرین غزوات و استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت وی
صلی الله علیه و سلم و حصول قرب بوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و لحوق و اتصال بآنحضرت
بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم متولی جمیع امور در آن روز بر شدت و کفایت
جمیع مهمات و قضای تمامه حوایج و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیئات و بقولی از فوات فرایض نیز
و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه و سلم و تفریج کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و جوع و
و اظهار برائت متهم و نصر بر اعدا و حصول رضای الهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملایکه وی عز و علا و تزکیه
و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغ بال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد
و اولاد اولاد اولاد تا طبقه رابعه صلی الله علیه و سلم **فایده** و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی
از مهالک دنیا و مضایق روزگار و تذکیر منسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اتسام بخل و جفا و از دعا
بر رغم الانف و تطییب مجلس و غشیان رحمت و توفیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در آن حال بر آفات و مرور و
نجات از آن در طرفة العین بر خلاف حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و مصافحهٔ آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت نمازها و ترتیب ایشان و کتابت صلوة وی با قلام ذهب بر قراطیس فضه و دعا ایشان مراو را بزیادت خیر و استغفار و نیز اعظم فواید و اتم رغایب حصول شرف رد سلام که سنت مستمره بلکه فرض مقرر است و کرامت سعادت بالاتر از آنکه دعا خیر و سلام از آنحضرت شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار دست دهد موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان برکات است **بیت** بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب * که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو * بیشتر از سلام کردن بروی سلام از آنجانب بر عادت مرضیه آنحضرت که واقع شده است کان یبادر بالسلام مشرف شده بعد از سلام کردن بر وی سلام تام نیز مشرف گرداند **فایده** از فواید صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم باز داشتن ملکین است از نوشتن گناهان تا سه روز و منع اغتیاب و ذم مر مصلی را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت و گرانی ترازوی بر اعمال و امن از عطش و تکثیر ازواج در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ذکر الهی عز اسمه و تضمن وی شکر نعمت وی عز و علا و معرفت حق و نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است اینهمه را فاکهی رحمة الله علیه در رساله آداب زیارت که در جذب القلوب از آنجا نقل کرده شده و از آنجا درین کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فواید زواید نیز مذکور است که وقت بدان اتساع ننماید و یکی از آن حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رداد صوفی محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین فیروزآبادی باسانیدی که او راست روایت می کند درینجا ثبت می گرداند بامید آنکه طالبی آنرا ورد خود سازد می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابوبکر مجاهد که از علمای وقت و ایمهٔ عصر خود بود آمد ابوبکر بجهة اکرام وی بر پای ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران گفتند که یا سیدی این را بشبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون می خوانند گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی الله علیه وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم بدیدن او بایستاد و او را در کنار گرفت میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این را بشبلی میکنی فرمود نعم وی بعد از نماز این آیه می خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیة و عقب آن صلوة بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع در صلوة شعار مجالس هو الیه اهل حرمین است زادهما الله تشریفا و تعظیما و بعد ازین این آیه را نیز می خوانند ان الله و ملائکته یصلون الآیة بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم

وصل شک نیست که بر انواع نعمتها و فواید صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مدح و ثواب فاعل آنکه وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر گاه فضیلت و ثواب آن عالی تر بود ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بآن شدید و قوی

وصل در فرستادن درود بر رسول صلی الله علیه وسلم

و در حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم ان البخیل و در روایتی
البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علی پس فرماید که بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی
کند ولیکن بخیل سخت تر و کامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و با آنکه از صرف وقت و استعمال
زبان در محبت من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافر تر از صرف مال و افضل از عتق رقاب است و آسان تر
از آن است و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر
آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستاد بر من پس به تحقیق
گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم کسیکه فراموش کرد صلوة
بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم وقتیکه ذکر کرده شوم من نزد
مردی و درود نفرستد بر من پس به تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نشینند قومی
مجلسی را پس متفرق شوند درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم جز آنکه گویا متفرق شدند از مجلسی
که گنده تر است از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نشینند قومی مجلسی را که درود نفرستند
در وی بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت برایشان روز قیامت اگرچه درآیند در بهشت یعنی
اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت درآیند و ثواب آن دریابند ولیکن بجهت فوات ثواب صلوات بر
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله
والصلوة علی النبی هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و
درود نفرستاد بر من و خوار باد مردی که درآمد بروی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی
در رمضان باید که کارها کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرت است
و خوار باد مردی که دریافت پدر و مادر یا یکی از آن دو پیری را در دنیا و در نیاوردند او را بهشت یعنی باید پدر و مادر
را خدمت کند و راضی دارد ایشان را خصوصا در کبر سن تا متوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده
است که آنحضرت برآمد بر بالای منبر و گفت آمین باز برآمد گفت آمین معاذ بن جبل رض گفت یا رسول الله آمین را
گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شود تو نزد وی
و درود نفرستد بر تو و بمیرد درآید در آتش و دور می اندازد او را خدای تعالی از درگاه قرب و رحمت خود پس
بگو آمین گفتم من آمین همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی کسیکه نیکی
نکرد بما در و پدر خود و آمده است که هر که در مجلسی بنشیند و درود گوید آمرزیده شود هرچه واقع شود از د

درا ... بایلیه ... نیز ... مراد بدرا ... ت ... در ... شریف وی بردن است

وصل
در اختلاف در
صلوة بر غیر النبی

و شامل تر از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال سینه وی صلی الله علیه و سلم اگرچه بتصریح نام شریف وی مذکور نگردد
علما موضوع مسئله ذکر اسم شریف را ساختند بنا بر ظاهر و بالله التوفیق **وصل** اختلاف کرده اند در
غیر سید المرسلین وی صلی الله علیه و سلم و سایر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم می شود از کلام
قولست جمع برانند که جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در شفا می گوید که روایت کرده شده ا...
رضی الله عنهما که گفت جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در مواهب میگوید که ثابت شده
این روایت از ابن عباس در روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس
نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه و سلم و سند این صحیح است و حکایت کرده
است از امام مالک نیز که گفت جایز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا جز محمد صلی الله علیه
و سلم و از عمر بن عبد العزیز نیز همچنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک نه اینست بلکه وی رحمة الله علیه
در مبسوط گفته است مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نیز سزد و نمی سزد ما را که تجاوز و تعدی کنیم از آنچه ما
کرده شده ایم بدان و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست بآنحضرت صلی الله
آمده که فرمود صلوة علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است بانبیا و بر غیر ایشان جایز
نیست و از ابو سفیان ثوری نیز همچنین منقولست و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا ینبغی الصلوة
علی احد الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که
رحمت کند بر بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت
این تحقیق گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان
اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تر...
علیهم و آنحضرت صلی الله علیهم صلوة میفرستاد بر متصدقان در وقتیکه می آوردند صدقات را نزد وی
صلعم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث
است اللهم صل علی عمرو بن العاص و آنحضرت می فرمود که وی خوب می آرد صدقه را و در حدیثی
حضرت تعلیم صلوة کرده است و علی آله و ازواجه و ذریته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است
که وی صلوة میفرستاد بر نبی صلی الله علیه و سلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است این را مالک در موطا
و ا... ... از ... روایت ... ده که گفت ما د ... ما را ... غایب بودند

منک علی فلان صلوة قوم ابرار الذین یقومون باللیل ویصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین
علما گفته و در مواهب میگوید جمهور علما بران رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آنست که جایز نیست
افراد غیر انبیا بصلوة بلکه این چیزیست که مخصوص اند بدان انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته
نشود ابوبکر صلی الله علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه بتنزیه و
تقدیس پس گفته نشود قال محمد عز وجل اگرچه عزیز و جلیل است و همچنین واجب است تخصیص نبی و سایر انبیا بصلوة
و سلام و شریک گردانیده نشود با ایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه
شعار و لهذا جایز نیست مثلا در آل ابی اوفی و غیر وی که شعار ساخته بود مر ایشان را و هرجا که ذکر ایشان رود صلوة
فرستاده شود و ذکر کرده شود ما سوای انبیا را از ایمه و غیر ایشان بغفران و رضا چنانکه در قول حق سبحانه ربنا اغفر لنا و لا
خواننا الذین سبقونا بالایمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه
پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ایمه خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی
الله علیه وسلم و واجب است اجتناب از طریقه ایشان و ذکر آل و ازواج و ذریت بر وجه تبعیت و اضافت
است نه بر طریق استقلال و اصالت و لا کلام فیه و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مخالف مر دعا مر ناس را و همچنین
کلام در سلام و شیخ ابومحمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوات است پس استعمال کرده نشود
در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بان و گفته شود سلام علیکم و علیکم السلام و گفته
است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق اسلم و اقرب است باحتیاط و رعایت ادب
و در مواهب لدنیه می گوید که بسیار اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام مر آن حرام است یا
مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی در کتاب اذکار
و گفته صحیح آنست که مکروه است کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم بنبیه معلوم شد که
در صدر اول نبود بلکه مومنان مامور بودند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بحکم آنحضرت که
الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالف افتاده
و سلام میفرستند اصالة و الا بر وجه تبعیت جایز است بی خلاف و در کتب قدیم سلام نسبت
که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده می شود والله اعلم و در مردم متاخرین بعضی اصطلاح
شده اما دیدیا حضرت رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جملة مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال

و در طریقه صوفیه می نویسند قدس الله سره العزیز یا قدس سره بتفاوتی که درین باب و عبارت است و بعضی قدس
روحه و بعضی کلمهٔ صلی الله علیه و سلم می نویسند و این بقاعدهٔ مشهوره نحویه که در اعاده جار است موافق نیست و بعضی
صلوة بر انبیا علی نبینا و علیهم زیاده می کنند تا صلوة بر ایشان بتبعیت و طفیل واقع می شود و در اکثر متعارف
در دیار عرب و هر که در حکم ایشان است در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم
نسبت بآنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و لفظ صلی الله علیه و سلم در غایت
ایجاز و سلاست واقع شده است **باب دهم** در انواع عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شک نیست که مقصود از باب دهم
آفرینش عالم عبادت است بقوله تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و راه راست به قرب و وصول
بحق عبادت است چنانکه میفرماید ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی و لقد نعلم
انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین
موت است از جهت بودن وی امر متیقن بسبب زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم به عبادت
آنست که چون مشتغل شد انسان بعبادات منکشف می گردد بروی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این
انکشاف گشت دنیا بکلیت حقیر در نظر وی و چون حقیر شد سبک و آسان شد بر دل فقدان و وجدان آن پس
متوحش نشود بفقدان و منشرح نگردد بوجدان آن پس زایل گردد حزن و غم و نیز و چون نازل شد
بر بنده مکاره و گریخت از آن بسوی طاعت مولی گویا میگوید واجب است بر من عبادت تو خواه بدهی
تو مرا خیرات یا بیفکنی در مکروهات پس فراموش می گردد مکروه و فراخ می گردد بان سینه و قال الله تعالی فاعبده
واصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد
از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده مسافر است بسوی
درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات است محتاجست به توشه راه که عبارت است
از عبادت و مستغنی نیست از آن و هر چند وی اقرب عبادت وی اعظم و اوفر شخصی در مجلس جنید
حرفی می گفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف
کرده اند علما در تعبد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی از شرایع که پیش از وی
بود جمهور برآنند که متعبد نبود بچیزی از آن بلکه عبادت می کرد بهر چه انداختند در دل وی از عبادت و حکم می کرد
عقل او بدان و بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آن که بذکر
بود و اگر بهر دو باشد نیز محتمل است که نورانیت ذکر فکر صاف می شود و در می یافت علوم و حقایق را والله اعلم

چنانکه مولانا در مثنوی گفته است **مثنوی** اینهمه گفتیم و باقی فکر کن * فکر اگر جامد بود رو ذکر کن * و باید ذکر اعلامت که بواسطه اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد می گردد و در فکر تعلق به نفس است و معلومات گرد هر من سود عست و تربیت آن برو مخصوص محصول حاصل میگردد و بعضی علما قایلند که عمل بشرایع انبیا خصوصاً شریعت ابراهیم علیه السلام میکرد و حجت می آرند که آنحضرت ماموراست در قران با قتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و قال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهدیهم ایمان بالله و توحید و اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع دران از جهة اختلاف دران و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس درینجا دلیل نباشد برانکه آنحضرت متعبد است بشرایع انبیا سابق علی نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم و درینجا نکته ایست که متوهم می گردد که چون آنحضرت مقتدی و متبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمام ایشان چگونه بود و دفع این توهم می کنند بانکه چون مقتدی متبع بهمه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کاملتر از همه بود فافهم و بالله التوفیق صاحب مواهب مقصد عبادات را بر هفت نوع ترتیب داده ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سیوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و دروی چند وصل است **وصل اول** در وضو و سواک و مقدار آب وضو و وضائت بمعنی حسن و نظافت است و وضو بضم مصدر و بفتح آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آمده و گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند وجوب او بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الایة و این ایة در سوره مایده است که مدنیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در ابتدا وحی نماز و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را برانکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز در مکه و آنحضرت نماز نگذارد هرگز مگر بوضو و گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم

شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسیکه منکر
است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی وحاصل این سخن آنست که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد
واین منافات ندارد بانکه وضو پیش ازان باشد ولیکن واجب نباشد وخلاص نیست ازین اشکال مگر بانکه
گویند وضو پیش از هجرت مندوب بود نه واجب لیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جایز باشد
واین خلاف اجماعست وممکنست که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و اتمام
محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود نزد قیام مطلقا ودر آخر منسوخ گشت ومقید
بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سوره مایده سخن است فقد بر د آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای
هر نماز وضو ساختی ودر بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است مسلم از بریده رض روایت کرده که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز وگذارد در روز فتح چند نماز ودر روایتی پنج نماز
بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی
برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود وبخاری وابوداود وترمذی از انس رضی الله عنه آورده
اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت
کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث نمیشد وازینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص
حضرت نبوت بود ودر روایت احمد وابوداود از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر وچون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد
هر نماز ونهاده شد ازوی وضو مگر از حدث واما مسواک مشتق است از سوک بمعنی مالیدن ومالیدن دهن
بمسواک یا انگشت یا چوب دندان مال مسواک شد واحادیث در فضیلت واستحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود
اگر نمی بود خوف مشقت برامت امر میکردم وواجب میگردانیدم برایشان مسواک را برای هر نماز وفرمود
مسواک کردن سبب طهارت دهن وموجب رضای حق است تعالی وتقدس وفرمود نیامد مرا جبریل
هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که بسایم وبیستکم پیش دهن خود را ودر روایتی لثه را ولثه
بکسر لام وتاء مثلثه مخففه گوشت بن دندان وظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک
است بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولیکن در صحت این حدیث سخن است در خصایص ثابت نمی شود مگر بدلیل
صحیح ودر حدیث طبرانی وبیهقی که از عایشه آورده اند که آنحضرت فرمود سه چیز اند که برمن فرض اند وبرای شما
سنت اند وتر ومسواک وقیام لیل ودر حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود امر کرده شده ام

من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریحست در عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب
واقع شده باشد اما نزد امت اجماعست که واجب نیست بلکه سنتی است موکده نزد وضو باتفاق و اراده صلوة نزد
شافعی و نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون برخاست از خواب شب
می مالید و پاکیزه می کرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام پس برای نماز است پس مراد مسواک برای وضو نماز است
و هو نزد برخاستن از خواب برای نماز شب سنتی علیحده است و برای قرارت قران و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد
و نزد تغیر فم خواه تغیر رایحه یا تغیر لون اسنان و نزد درآمدن در منزل در حدیث عایشه آمده که چون می درآمد آنحضرت
در خانه نخست کاریکه میکرد مسواک می کرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز می کرد کذا قیل و آنحضرت مبالغه می کرد در استیاک
چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت می کردند مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُع اُع بضم همزه و فتح
آن و عین مهمله گویا قی میکند در بعضی روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابوداود
اه اه و در بعضی روایات اخ اخ بمعجمه و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز همچنین میکرد و
امر نیز فرمود بدان و بانگشت کفایت است خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است
و شافعیه که برای هر نماز می کنند بیشتر همین جامه می کنند و ابونعیم و بیهقی آورده که استیاک می کرد آنحضرت بعرض
یعنی عرض دندان و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند از جهه حدیث
کان یعجبه التیمن فی ترجله و تنعله و طهوره و سواکه بنا نهاده اند برآنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب
ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهه
حدیث عایشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هرچه بود از
اذی رواه ابوداود باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد بتیمن در مسواک آنست که ابتدا بجانب راست
کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بدست
راست نقل باید فتدبر و گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاله اذی است چنانکه امتخاط و مانند آن پس بیسری
باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قذر است این
تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور و متعارف استیاک بدست راست است و دست چپ که
متعین است برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود بی وساطت آلتی چنانکه در امتخاط و مانند
آن و کراهیت استیاک در مسجد بر تقدیری که چیزیکه خارج میکرد از دهن قذری بیندازد نعم اگر استیاک
بدست بود این کلام جاریست در این و اگر بچوب و مانند آن بود در استحباب ابتدا بجانب یمین بحال

نمود است ... بر تقدیر ... بالجمله از این کلام معلوم می شود که اختیار نقصی در استنجا بدست چپ است والله اعلم
مقدار آب غسل و وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که غسل بیک صاع کردی که پنج رطل است و وضو بیک
مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تعسری
نیست و در شرح سفر السعادت در این باب و در باب صدقه فطر در بیان آن تقصیری نرفته است و
گفته اند که مراد از احادیث تعیین تحدید نیست غایتش آنچه تنگ گر اکثر یا اقل از آن نوع باشد نیز جائز است
و افضل است که هر چه کفایت کند بکار برد و مدام که اسباغ کند بحد اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را نیز منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار
ریختن آب و میفرمود در امت من کسانی پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند در ریختن آب
اسراف نمایند و میفرمود وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را در وضو و اسراف آب در وسواس
اندازد پس از وسواس بپرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن باین بود که التفات نکنند بآن و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و
در پی آن خاطر نروند و برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نابایست
ناپذیرای درگاه حق نه بزعم او بگویند که تو برو از دست من زیاده برین نمی آید و مولی من کریمست تعالی و تقدس
قدر ... فضل و رحمت او واسع است و همچنین در نماز و دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس نقصان و اختیال و اختلال
عقل و ... شیطان و بیمیان ... استعاذه و لاحول در دفع آن بغایت موثر است کما جاء فی الآثار و
در حدیث احمد و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سعد
بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در روایتی ما هذا السرف
یا سعد گفت سعد و هل فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسراف چه باشد
فرمود آنحضرت صلعم نعم وان کنت علی نهر جار آری در آب اسراف می باشد اگرچه باشی بر جوی روان
و این مبالغه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چیزی از
این باب احساس فرمود تا برای دفع آن اینهمه مبالغه نمود و در مسایل فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی
بود در ریختن آب اسرافی نیست چه هر قدر آب ریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و
در حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست و نزد اکثر
پاک هم نیست پس او را در جائی دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد
و در نهر جاری که غساله هم در وی افکند تضییع نبود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند لیکن مبالغه فرمود که در آنجا نیز

تجاوز از حد مناسب بود و گفته اند که اگر دلیسار بر تحقق ابن مهران در آب باشد اسراف در عمر و تضیع وقت

باقیست و نزدیک بانیعنی است انچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یا نی اگر در آنکه آب

در نهر جاری اسراف و تضیع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم **وصل**

گاه بودی که انحضرت صلی الله علیه وسلم اعضاء وضو را از یکبار زیاده نشستی از جهت تعلیم امت کردانیدند کا **فصل**

واقتصار بر مقدار فرض که وضوی آن درست نبود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به

روایت ابوداود از حدیث ابن عباس آمده که گفت ایا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه

وسلم پس وضو کرد مرة مرة و گاه بعضی را دو بار نشستی برای مبالغه در تطهیر و اثر انور علی نور خوانده

است و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر داشته چنانکه در حدیث رزین از عبدالله بن زید که راوی

حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم

مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه دران و اسباغ و خبر کثرت

احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بیشمار

آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت درین است عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم

در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم

سه سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و

گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از عبدالله بن زید بن

عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس

طلبید انائی را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پس در آورد

دست خود را در انا و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد آنرا سه بار پس در آورد

دست خود را در انا و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را دو

دو بار و مسح کرد بسر خود با قبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا

و نسائی و ترمذی نیز همچنین آمده که در شستن پای عدد مذکور نشده و در روایتی از نسائی آمده که شست

هر دو پای خود را دو بار و در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهرش در یکبار

خواهد بود یا مقصود راوی دران مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت مانده و هیچ حدیثی

در صفت وضوء انحضرت صلی الله علیه وسلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نهی کرد از زیاده بر سه

و فرمود وسیله زیاده سنت بر ... نقصان گردید ... مشکل است ... ذم
است از ثلاث و جواب میگویند که این امر نسبی است و اسارت لتعلق بنقص و ظلم بزیادت و در روایت
نقص نیست و همین قدر است که هرکه زیاده کرد برین بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و این صحیح تر است و ابن خزیمه
را در صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص است از
ثلاث الخ این است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیرات و مراد من نقص من واحدة است و در بعضی روایات
هم آمده است من نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطاء و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست
نه دارم که زیاده کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد مکروه نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدارم آنرا و اصح آنست
نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه و حکایت کرده است دارمی از قومی از شافعیه که زیادت بر ثلاث
می گرداند وضو را چنانکه زیاده رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول است از امام احمد که فرمود جایز نیست
زیادت بر ثلث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه اثم گردد و شمنی از فتاوی ظهیریه می آرد که هرکه بر
اکتفا کرد آثم می گردد و نزد بعضی از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی اثم نگردد از جهت اتیان مامور و صحت
حدیث وارده دران و امام محمد در موطای خود میفرماید که شستن سه بار افضل است و دو بار کفایت دارد
اگر باسباغ و اکمال اود نیز کفایه است و می گوید که قول امام ابوحنیفه این است و آنحضرت صلی الله
مضمضه و استنشاق گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضای گیواز
نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق در سه صورت همچنین وصل فرمودی و جمع میان مضمضه و استنشاق
مذهب شافعی است و آن بر صور متعدده متصورات و صحیح همین است که بیک غرفه مضمضه کند و استنشاق
دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت می گوید که در هیچ حدیث صحیح
بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدید کرده باشد وارد نیست انتهی و ما عبارات احادیث
را مختلف یافتیم در اکثر احادیث الخ واقع شده است که نخست هر دو کف دست را هست پستر
و استنشاق کرد پستر روی شست پستر دو دست تا مرفقین این عبارت بسیار است در
دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق کند اگرچه قطعی نیست و در بعضی هر دو دست شست پستر مضمضه پستر
کرد پستر روی شست و این فصلیت چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل بیشتر از ظهور آن است
در وصل و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق کرد سه بار از سه غرفه
دو وجه است فصله و وصله ... در ... احادیث ... که

کرده ومذهب مشهور از امام شافعی این است بر وجهی که مذکور شد و مشهور از مذهب ابو حنیفه رح فصلت میان مضمضه
و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد
جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این توجیه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصلت بموافقت وی مر قیاس را چنانکه
قاعده مقرر است در اصول فقه نه تعلیل در مقابله نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شمنی
آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه ثقات تابعین است از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار
پس استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه
مجهول است صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول میگویند
که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشانست و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب است و شمنی در شرح
نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که از کبار محدثین و در درجه مشایخ
امام احمد بن حنبل است گفته جد طلحه عمرو بن کعب مر او را صحبت است و در سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت
محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی
و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در ان قادح نبود و ابن
سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم مسح هکذا پس ثابت
شد که او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمة
الله علیه نیز جایز است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق به
آبهای جدید نیز روا بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه و استنشاق بکف واحد جایز بود
و اگر جدا جدا کنند محبوب‌تر است نزد ما پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت وضو نگزارد بی مضمضه و استنشاق کرده
و مضمضه و استنشاق سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آن حضرت صلی الله علیه
وسلم استنشاق بدست راست کردے و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس
اختلاف است در قدر واجب در ان امام شافعی و جماعه بر آنند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق کرده شود
بر وی مسح اگرچه بیک موی و بروایتی سه موی باشد و امام مالک و جماعه بر آنند که مسح تمام سر واجب است
و نزد امام ابو حنیفه ربع راس و مسح تمام سر سنت است و دلایل این مذاهب مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادة
در استقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بدست
مالک است کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمة الله علیه والله اعلم و

مسح تمام سر سنت است و کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را بجانب قفا پس ترد کند هر دو دست را تا باز آرد بهمان جا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر مذهب امام اعظم یکبار است و ثمنی از فتاوی ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار باب جدید بدعت است و امام شافعی گوید مسح تمام سر سه بار بآبهای جدید سنت است و در روایتی غریب از ابیحنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح بآب واحد در هدایه گفته که آن مشروع است و مرویست از امام ابیحنیفه در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت حسن است از ابیحنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد و مروی از انحضرت صلی الله علیه وسلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحده نیز آمده و آنچه به صحت رسیده از احادیث این است و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و این باین معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بموخر برد باز از موخر بمقدم آورد و نیز این احادیث موسوم بضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی رح تثلیث مسح باین دلیل است و قیاس مسح بر غسل و جوابش آنست که توضا ثلثا ثلثا که در حدیث آمده محتمل است و بروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح آمده بیان کرده تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله و بنا مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه در اکمل و اسباغ است قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما همبرین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابو داود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحده است و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر ابراهیم تیمی ولیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان این را نقل کرده و ابن خزیمه وغیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول دو روایت از حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس ثلثا ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه ولیکن آن بجهة مخالفت احادیث صحیح حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وایل بن حجر آورده که ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هر چند این آمده اگر بصحت رسیده محمول است بر تکرار بآب واحد نه بآب جدید کما قال فی الهدایة و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون گوش و از برای مسح درون انگشتان در

سوراخ گوش درآوردی و مسح گوش بآب جدید است نزد ائمه ثلاثه و نزد امام ابو حنیفه بروایتی از امام احمد به
بقیه آب سر در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده و در بعضی تصریح بآب جدید و ظاهر سیاق آنها
در بودن اوست بآب سر و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمول است
بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله روایت مسح اذنین
بآب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطرق کثیر آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما غسل
رجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد اما بقید تنقیه و تنظیف و لهذا بعضی قایل بسنیت تثلیث غسل دران
کذا فی الشرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو بار و در بعضی سه بار نیز آمده و
در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهرا در هر وقتی بطریقی واقع
شده والله اعلم و در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت
آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابو حنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون
وضو می کرد و می گرفت کفی از آب می درآورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد لحیه خود را و میفرمود بهذا امرنی
ربی و کیفیت تخلیل آنست که درآرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث
آنست که یکبار جدید بود و بعضی گفته اند که بار وجه است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام محمد
است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آن حضرت
صلی الله علیه و سلم چون وضو می کرد میمالید عارضین خود را بستر می آورد انگشتان خود را در لحیه
از تحت آن و اما تخلیل انگشتان دست و پای گاه گاه کردی کذا فی السفر السعادت و آن نزد امام ابو حنیفه
و امام شافعی سنت است و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بخلاف و در اصابع یدین دو روایة
است اشهر سنت است و بروایتی نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص
اصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست ولیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و تخلیل
اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خدمت باصاغر مناسبتر است و کیفیتش آنست که تخلیل
بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین بلا
بدرآوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواظبت برین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته
اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده و در مذهب حنفی از ا

از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود که هر که مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بروایتی دیگر نیز آمده که سخاوی آنرا ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وایل بن حجر نیز آورده که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمر یامی بروایت ابوداود وانه صلی الله علیه وسلم مسح الرقبة مع الراس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آنرا در سنن و مستحبات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب در وضو بر دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیح درین باب آمده و در آن دلیل است بر جواز استعانت مرد بغیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت و احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن ازینجا جواز اعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن ایا زید است خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان رعایت ادبست که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را ردیا کی نبود که بدان اعضا بعد از وضو پاک کند و بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است **فایده** و حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت بود مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که میچید بدان آب را بعد از وضو اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی صحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه داشته اند و گذارند تا بجای خود خشک شود که موجب نورانیت و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر نبود کراهیت ندارد و در بعضی از شروح مشکات از ازهار نقل کرده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتن و منقول از سلف این لفظ است که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی علما از غسل اعضا وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو لقوله صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابو داود والحاکم عن ابی هریره و در آخر وضو گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید کشاده شود بروی هشت در بهشت وگفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته می شود این در کاغذ پاره و مهر کرده می شود بران وکشاده نشود مگر در روز قیامت اما خواندن سوره انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است در سنن الهدی برای آن اثر ضعیف نقل کرده است ثابت نشده است والله اعلم **فایده** شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده نبشته است ترک اسراف در آب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح موضع استنجا بخرقه و استیفاء آب وضو بنفس خود مبادرت به ستر عورت بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی نام خدا عز اسمه یا نام پیغمبر صلعم در حالت استنجا و بودن انا از سفال و شستن دسته ابریق سه بار و نهادن آن بر دست چپ و اگر انائی باشد که اغتراف میکند از وی بجانب دست راست بنهند و نهادن و نهادن دست بر دسته وقت شستن نه بر سر انا و ساختگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضوی و حلیانچه نهندن بزیر دو باب و گذرانیدن دست بر اعضای مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن آنها خصوصا در شتا و تجاوز کردن حدود وجه و یدین و رجلین تا متیقن گردد شسته شدن آنها و اطالت غره و خواندن بعد سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و شربت بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جایز است وگذاردن دو رکعت بعد از وضو پر کردن انائی برای استعداد نماز آینده و نگاه داشتن جامها از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ نزد استنشاق و مکروه است بدست راست و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه در غسل اعضا وضو ساختن باب گرم کرده در آفتاب و اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک دارد در وی و اگر اول بار است و الا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه حدیث از کتب سته و غیرها بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی

و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین بتواتر ثابت شده است که شک و شبهه بدان راه نیست و بعضی
از علما رواة آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل ایشانند و سلف همه قایلند بدان مگر از امام
مالک روایتی نقل کنند که قایل نیست بدان برای مقیم و روایات صحیحه از وی مصرح اند بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد پیروان
دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه مقیم را همین است مقتضای آنچه در مدونه است و باین جزم کرده
ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه نفس خودش است اما فتوی بر جواز
بود مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی و ظاهر مراد آنست که ایشان در حال اقامت مسح نمی کردند و
اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم حصول مشقت درین حال نه آنکه معتقد جواز آن نبودند والله اعلم و از امام ابو حنیفه
رحمة الله علیه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا ندیدم در وی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد
فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت می کنند مسح خفین از رسول صلی الله علیه وسلم و در روایتی فرمود
چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا و موقوفا و اما آنکه بعضی قرائت جر را در و ارجلکم حمل بر مسح کرده اند
و قرائت نصب را بغسل خالی از ضعف نیست چه مسح خفین مغیا بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفته
که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرده بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار
در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی می گوید می ترسم کفر را
بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که
و نری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانروز فرمود و مدت
سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه لفظ حدیث اینست

جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسح علی الخفین ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر و یوما و لیلة للمقیم و مسح بر بالای
موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده و ابو داود در سنن خود از مرتضی
علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود که اگر کار و بار دین برای حکم عقل بودی پایان پای
اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر ظاهر خف و صاحب
سفر السعادت گفته مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث
ابی داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک
پس مسح کرد اعلای خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع

شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و نزد ترمذی در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز
واقع شده و نزد امام ابوحنیفه مسح بر ظاهر خف است و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی
و امام مالک بر ظاهر خف فرض است و بر باطن سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است
یا غسل قومی بر آنند که غسل افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخصت و اخذ بعزیمت افضل
است از عمل برخصت پس اگر پای از موزه برآرد و بشوید افضل بود و بران ماجور گردد و مختار صاحب هدایه
نیز همین است و جمعی میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکرند آنرا از خوارج و
روافض و نزد جماعه اگر پایها مکشوف باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل
هر دو مشروع و برابرند و هیچکدام افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت
را در مسح خفین و غسل رجلین تکلیفی نبود بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی
و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی گفت احسن
اقوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه و سلم **وصل در تیمم** تیمم ثابت است بکتاب
سنت و اجماع و از خصایص این امت است و آنحضرت بر هر زمین که نماز خواستی گذاردی و خواه سنگ و خواه
خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک
و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بر خاک و ریگ درست نبود و مذهب ابوحنیفه آنست که تیمم
جایز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس ارض است و مراد بجنس ارض آن بود که بآتش
گداخته نشود و خاکستر نگردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بروی نباشد نزد امام درست است و در حدیث
ابی امامه ارض واقع شده و در حدیث حذیفه تربت و تراب و تیمم نزد ما حکم وضو دارد و بیک تیمم چند نماز
توان کرد چنانکه بوضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست برای
دفع حرج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادة می گوید که در هیچ حدیث صحیح نیامده که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتداء شرعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد
عایشه گم شده بود آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس [illegible]
قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر رضی الله عنه بر عایشه که حبس کرده و
نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت
اسید بن حضیر چه عجب است بر مسلمانان برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدا تعالی ای عایشه نیست تیمم ترا و صاحب

ستدار تو امری اگرچه بظاهر مکروه پندارند مگر آنکه گرداند خدای تعالی در وی فرجی و گشادی مر مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار یافتند و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز پوشیده در کیفیت تیمم اختلاف است که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدنست بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دو دست تا مرفقین و این مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و بعضی برانند که تیمم یکبار دست زدنست بر زمین و بر روی و بر دو کف دست مالیدن و در بعضی روایات بتقدیم ذکر وجه بر کفین بواو و در بعضی بعکس و در بعضی بتقدیم کفین بر وجه بثم و این مذهب مشهور از امام احمد است قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب وی اولست و منقول از مکحول و اوزاعی و اسحاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقولست از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ ابن حجر در صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذهب اول تضعیف می نمایند و حق آنست که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است **وصل** در غسل آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل بفتح شستن و بضمتین و سکون سین اسم و غسل بالکسر سر شوی چون گل خطمی و مانند آن و اغتسال غسل آوردن غسول بفتح آب غسل مغتسل کذلک و جای غسل مغسل بکسر سین جای مرده شستن غساله بالضم آب دست در روی شسته یعنی مستعمل غسل مغسول شسته این معانی لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع اعضای و اجرای آب بران و اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب ما نیز همین است و نقل کرده شده است از مالک و مزنی که از اصحاب شافعیست وجوب آن و اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل میان دو جماع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهریه واجب داشته اند از جهت حدیث اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوءا رواه مسلم و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضو بمعنی لغوی و گفته که مراد غسل فرجست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی طواف می کرد بر زنان خود بغسل واحد و گاهی می کرد جدا جدا و فرمود هذا ازکی و اطیب و اطهر و از عایشه رضی الله عنها آمده که چون جنب می بود آنحضرت و می خواست که بخواب رود وضو میکرد وضو نماز و بخواب میرفت رواه البخاری و حضرت شیخ می فرمودند که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد و خواهد که بخواب رود وضو سازد بطهارت خواب رفته باشد انتهی و بعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عایشه روایت کرده اند والله اعلم و ابتدا می کرد وی صلی الله علیه وسلم بوضو پیش از غسل و در مسح کردن سر در وضو دو روایت آمده و

وصل
در بیان غسل آنحضرت صلعم

و افضل آنست که وضو تکامل کند چنانچه در غیر حالت غسل می کرد و نزد مالکیه مسح نکند در وضوی غسل و غسل راس
کافیست از مسح و در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن نیز دو روایت آمده اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی روایات
آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل تنظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر نظافت و عادت
شریف آن بود که بعد از وضو می در آورد انگشتان را در آب و تخلیل میکرد بآن بیخهای مو را پس از آن میریخت سه غرفه
آب بهر دو دست پس از آن میریخت آب بر تمام بدن و مراد بموی موی سر است چنانچه از حدیث نیز معلوم می شود و
بعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه اصول الشعر مطلق واقع شده است یا بقیاس لحیه بر راس و بعضی گفته اند
که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه متلبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب باصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی
نیست خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لمس ذکر در غسل اعضا و رعایت مذهب شافعی
احتیاطاً وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلاف است و در حدیث
میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت را جامه داد که بدان بچیند آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت
جامه را و ازینجا لازم نمی آید کراهیت نشف شاید که عدم اخذ بجهت دیگر باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا چرکین
بود یا تواضع کرد بعضی گفته اند مکروه است در صیف و مباحست در شتا و افشاندن آب بدست مکروه نیست
و تمام این مبحث در باب وضو گذشت نوع دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه نماز افضل و اشرف
و اتم و اکمل عبادات است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت و چشم روشنی
و خوشدلی که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در آن وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت
نیافتی و قرة العین کنایه از فرح و سرور و یافت مقصود و فوز بمطلوب است مشتق از قر بفتح قاف بمعنی
قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر نگرد و در حالت سرور و خوشحالی کن
و هر جای بود و نظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد
تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سرد است و سرد
چشم لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و لهذا ولد را قرة العین گویند نیز و گفته اند
که الصلوة معراج المؤمن مراد بمؤمن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وسلم و دیگر مؤمن را نیز بطفیل و تبعیت
وی بر قدر ایمان بهره ازین مقام حاصل است و در شرعیت التحیات اشارتی و دلالتی بحصول
این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه در گاه قرب و عزت حق سبحانه متوجه
و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است مر مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است مر تمام

ملائکه چه مرویست که حق تعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و از ان باز که پیدا کرده است ایشان را سر
بر نمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام و قرارت و قعود جمع گشته است در نماز از عبادات
و عبودیات انچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و صحت و استقبال و استفتاح و تکبیرات و قرارت
و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خضوع و خشوع که هر یک ازان عبادتیست تنها چه جای
جمعیت و باین جمعیت نماز مشابه و از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم که جامع جمیع شیونات و تمامه برکات
و کمالات است و باین علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی
و تقدس مر حبیب حبیب خود را اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلوة و فرمود وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها
و در قول وی تعالی واصطبر علیها اشارت است بانکه در نماز تکلیفی است نفوس بشری را که شاق است
بر ایشان زیراکه می آید در اوقات لذات و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون
آمدن ازان همه و قیام در حضرت وی و فراغ از ما سوی وی تعالی و لهذا فرمود واستعینوا بالصبر والصلوة
و گردانیدن صبر و صلوة را مقترن اشارت است بانکه صلوة محتاجست بانواع صبر صبر بهت بملازمت و مراعات
اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات و آداب و صبر بمنع قلوب در وی از غفلات و التفاتات
وازینجه فرمود وانها لكبيرة الا على الخاشعين الذين و فرضیت نماز در شب معراجست که نخست پنجاه حکم
شده بود بعد ازان از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من در تعین اوقات صلوة خمسه
در تعین اوقات صلوة خمسه تعین اوقات صلوة بعد از رجوع آنسرور است از معراج در مواهب از محمد
بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبی که اسرا کرده شد امد
او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از هجرت است و بعضی گفته اند که
پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و بعد ازوی به بیان آنحضرت بر بر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر دو روز پیاپی
پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند صحابه و امامت کرد جبرئیل در روز نخست
در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب پس ازان امامت کرد و گذارد عصر را وقتی
که سایه شخصی مثل وی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد عشا را هنگامیکه غروب
کرد شفق و گذارد صبح را در وقتیکه بشکافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت
بلوغ ظل شی مثل او را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل مثلین را و گذارد مغرب را در وقت
غروب آفتاب اینجا هر دو روز بیک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک راویست

دگذارد فجر را در وقتیکه متحقق شد و در روایتی در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد این وقت انبیاست
که پیش از تو بودند و وقت نماز ما بین این دو وقت است پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوة و مبادرت
بدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل در آن و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست اما این در غیر آن نماز خواهد بود
که تاخیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای تکمیل نماز و تیمم تواند بود
و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نمازها در اول نقطه چنانکه متعارف است میان
ایشان افضل می دارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب است رعایت آن کردن و ابراد ظهر
صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته و نزد ایشان رخصت است و بعضی
از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد است و زوال خود اول وقت است نعم توقیت
ظهر بطلوع ظل مثل شخص احوط است چنانکه مذهب امامین است و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابو حنیفه
نیز همین است و عصر را ایشان در وقتی نگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این
نیز معقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بجدی وارد است که اصلا
قابل تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در آن نیست
و نماز عصر را تا وقتیکه آفتاب بلند و روشن تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثله باشد
و آن احادیث که تمسک کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بر آن یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه به سوی رخت و جای باش خود که در منتهای
ابادانی مدینه داشت و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفای لون وی از تغیر و زردی
و میگویند که این در وقت رسیدن سایه بمثله نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث
دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت
رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالای افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی
عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست در این حدیث مبالغه بقدری بیشتر از حدیث سابق
بکار رفته است اما معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی میرفت بجائی که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار
میرفت یا پیاده و تیز میرفت یا آهسته و رونده قوی بود یا ضعیف بر هر تقدیر سه چهار میل قدر سه چهار
گهری بی تکلیف می توان رفت نه چنانکه مذهب ایشانست که در ربع نهار میگذارند و سایه مثله می باشد
و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعد از نماز نحر کرده می شد شتر و ده پاره

بیشد و پخته می‌شد و بخوردیم گوشت که پخته شده پیش از غروب آفتاب این حدیث نوعی از تعجیل مفهوم می‌شود که تردید
مذهب ما به است و شاید که در بعضی احیان بجهت تعلیم و تقریر کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از
جهت وقوع آن در بعضی مواضع که اصلا دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنیفه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته
رحمة الله علیه که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
کسیکه مشاهده کند از طباخان ما برد و کار طبخ با روسا خود در سفرها مستبعد نمیدارد این معنی را یعنی جماعه کثیر باشند
که چندی نحر کنند و پاره کنند و جمع دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و هر کس یک کاری
بر خود می‌کرد جوشانیدن یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که در نیم ساعت از وقت از دست نیاید و
تمسک بقوله سبحانه و سارعوا الی مغفرة من ربکم جوابش آنست که مسارعت بروجهی باید که موافق حق باشد
و در جائی که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه ابراد ظهر در صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در احادیث صحیحه امر بدان و
مبالغه در آن وارد شده است و علماء مذهب ما می‌گویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهیت تنفل بعد
از عصر و تکثیر نوافل افضلست از ایقاع در اول وقت کذا قال السغناقی فی المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر
عصر است تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد
بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میگذارد نماز عصر را در حالی که آفتاب سفید و پاک بود مقصود وی
رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نماز عصر را در حالی که آفتاب زنده است بی ذکر رجوع برجل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل که بود در
بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث
و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که اعتصار کرده میشود
یعنی فشرده می‌شود در وی وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز غیم تعجیلست و یکی از دلائل
تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صحابه که حال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل مردیست که اجیر گرفت یکی را بر
اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کند دوم را نیز بگرفت بهم از پیشین تا نماز دیگر سیوم را داد و در از نماز
دیگر تا شام چون وقت دادن اجوره شد داد هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو اجیر که از بامداد
تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کرده بودند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر و اجرت
بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست بهر که خواهم دهم شما را چیست پس غرض

اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از مردم دراز تر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال
حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و عملها اکثر و ازینجا معلوم شد که زمان فاصل میان بامداد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان
میان دیگر و شام است و از آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر ربک بکرة و اصیلا
که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند استیناسی بمقصود می توان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات
و تعجیل و تاخیر در آن در شرح صحیح مشکات زیاده برین واقع شده است و درین کتاب برهمین قدر اقتصار کرده شد
والله اعلم تنبیه سابقا در حدیث امامت جبرئیل علیه السلام گذشت که ندا در دادند بصلوة جامعه و این پیش از شرعیت ذکر اذان
اذان در مدینه بود در سنه اولی از هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانیه و مشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند
در تعیین وقتی که فراهم آیند در وی برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصاری برای نماز میزنند و بعضی
گفتند مثل قرن یهود و بعضی گفتند آتشی باید سوخت در جای بلند و ناخوش داشتند این اشیا را پس عبدالله بن زید
عبد ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست وی ناقوس است
عبدالله بن زید گفت ای بنده خدا میفروشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت میخوانیم مردم را
بنزد وی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بر کیفیت مخصوص و
همچنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود انها لرؤیا حق ان شاء الله
برو والقا کن بر بلال رضی الله عنه که آواز وی بلندتر و نرم تر و شیرین تر است و چون شنید عمر اذان بلال
را دویده آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند آنچه نموده شد عبدالله بن زید
فرمود آنحضرت فلله الحمد پس اگر اینچنین است مر خدا راست حمد بر توافق این دو رویت یا برویت تو که از
پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صوابی و بعضی آورده اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی در وسیط
گفته ده صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که هفت ازان انصار بودند و در بعضی روایات آمده که چون
عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند آنحضرت فرمود قد سبقک بذلک الوحی و در خبر است از امیرالمومنین علی
رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت و بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای
حق بود فرشته از آنجا برآمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت
بخدائی که ترا بحق فرستاد من نزدیکترین خلقم بدرگاه عزت ندیدم مثل این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام
جز درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده جلال او و از آنجا که راست گفت بنده من
انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم

این ... را در اذان برای نماز ... ید و آنحضرت در ... بی اذان نماز می‌گزارد تا مدینه آمد و درین باب
کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت او
باشد والله اعلم و اختلاف است علما را که آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده ...
که حضرت روزی در سفری بود و وی و صحابه همه سوار و بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن بجهت
بود تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مراکب نماز کردند و بعضی گفته‌اند که مراد باذان گفتن ایجام امر کرد فستد
بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از امام ابو یوسف نقل
که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل
است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین اشارت است که امام ابو حنیفه مباشرت می‌کرد اذان و
اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود می‌کرد و احسن آنست که موذن
و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که احسن آنست که تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا
رسول خدا صلی الله علیه وسلم مباشرت نمی‌کرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفته
است در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که موذن می‌خواند ... را
بجماعت پس کسیکه باشد درجه او اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در بعضی احیا
اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری چون وقت زوال ...
گفت و اقامت کرد و گذارد نماز ظهر این کلام نهایه است پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و
است که معلوم است و قول وی مراد اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز ما دل است و ظاهر آنست که
وقوع آن از امام ابی حنیفه دایم نبود و آنچه منقول است همین در نماز مغرب است که احیانا واقع شده و در ...
آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می‌ساخته این که در آنجا خواهد بود و چه صورت
که این امام اجل همیشه یا اکثر بر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل می‌کرده باشد.
... صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه
... وسلم صلوة ... بود ... نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگرچه بعضی
... قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قامت الصلوة فوت می‌شود و لهذا اختلاف کرده‌اند
بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته‌اند مستحب است و تصحیح کرده است این قول
و شمس الائمه از ... و بصحت رسیده است ...
... فت جمع

میگفتم من کذا فی فتح الباری واگر قصه اذان گفتن آنحضرت که مذکور شد بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان و
اقامت بیکراهت اگر انزا هم محمول بر بیان جواز ندارند وگفته اند که از شارع فعل مکروه برای بیان اصل جواز جایز است
والله اعلم **وصل** در افتتاح آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنماز می ایستاد
فرمودی الله اکبر پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت
است و مکروه است و نکرده است انرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و در مواهب از ابن القیم
نقل کرده گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند
و نه مرسل و نه از هیچ یکی از صحابه و استحباب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین و نه ایمه اربعه انتهی. فقها اختلاف
دارند در تلفظ به نیت بعضی برآنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی می گویند مستحب است زیرا که
ان عون است بر استحضار نیت قلبی موجب جمع است میان عبادت لسانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل
معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیت و قیاس بر تلبیه و تسبیحات رکوع و
سجود فاسد است و قیاس در مقابل نص است کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست برداشتن در اکثر احادیث این چنین
واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان این است و گویند
که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذهب
امام ابی حنیفه و امام محمد رحمه الله این است و عامه مشایخ برین اند و در هدایه این را اصح گفته و میگویند که در رفع
یدین نفی کبریا است از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا مر او را سبحانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه
در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم تکبیر است بر رفع و حدیثی
از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جایز است که همه آن فعل
آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر شدی و گاهی تا بدوشها
اول مذهب ابو حنیفه است و مروی است از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وایل بن حجر است
که مسلم و ابو داود روایه کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک و از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث
واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از ان دست راست را
بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعض اصحاب شافعی نیز
کذا فی المواهب و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته در روایه

وصل
در نیت نماز
ذکر تکبیر
در دستها بر داشتن
در دست نهادن

وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسعست نزد علما یعنی هرچه کنند جایز است
بعد ازین میخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ وادعیه استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض الخ ونزد شافعیه انها کلا او بعضا در نماز فرض ونفل همه میخوانند ونزد حنفیه آنها مخصوص نوافل
وصلوة لیل است ودر فرض غیر از سبحانک اللهم نیست ونزد ابی یوسف ثنا وتوجیه هردو آمده ومراد به ثنا سبحانک
اللهم است وتوجیه انی وجهت وجهی است ومختار طحاوی نیز همین است ولیکن گفته است که مصلی مختار است که
توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش ازان واین نیز روایتیست از ابی یوسف ومشهور تاخیر توجیه است از ثنا وآنکه
بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست ودر اسناد سبحانک اللهم سخنی است
دطنی گفته که این حدیث حسن مشهور است ومخرجیست در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده واخذ کرده
بدان عبد الله بن مسعود وغیر وی از مجتهدین صحابه ورفته اند بسیاری از علماء تابعین وغیر ایشان واختیار
کرده است اورا ابو حنیفه وغیر وی از علماء وچگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن وضعف واجله
علماء حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری واحمد بن حنبل واسحاق بن راهویه وغیرهم وبحقیقه طعن که ترمذی
کرده در اسنادیست که خود آورده نه در جمیع اسانید وی وچگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث را آورده واخذ
بدان کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه میکرد ومی گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
واستعاذه پیش از قراءة قران مسنون است چه در نماز وچه در غیر نماز نزد عامه سلف از ثوری وعطا وجوب
آن نیز آمده است بجهة ظاهر امر که فرموده واذا قرأت القران فاستعذ بالله واختلاف است هم میان
فقها وهم میان قرّاء افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله ودر بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت
آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین میخواند ومیفرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل ودر حدیث ابی
سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام ودر هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق
افتد بلفظ قران بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم وخواندن تسمیه در اول صلوة مجمع علیه
است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه ونه از هیچ سوره ولیکن در اول صلوة فقط بخواند پس
وی افتتاح صلوة است نزد وی مثل تعوذ ودر روایتی در اول هر رکعت واین قول صاحبین است
زیرا که تسمیه برای افتتاح قرائت است وهر رکعت مستقل است در قرائت واز جهت احتیاط باعتبار اختلاف
علما در بودن وی جز فاتحه نه در میان فاتحه وسوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافت وآنکه خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است ولیکن اختلافست در جهر واسرار آن واز آنها که قائلند باسرار تسمیه

دعای سبحانک اللهم

بعد از دعای استفتاح استعاذه

ابو حنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نشنیدم از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد والنسائی وابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تخصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر تسمیه میکردند بجهة بیان سنت بود اما بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از جهر نیز برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل و صاحب سفر السعادة میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسمله بجهر گفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی در جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک جهر بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر این است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنهائی که بعد از ایشان اند از تابعین و باین قایل است سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی حدیث می آرد از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قایلند بدان چندی از صحابه که ابو هریره و ابن عمر و ابن الزبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث اشمل احادیث است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبد العزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در جهر مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و تحدیث نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث وارده درین باب اکثر و اصح وارجحند چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است پس آنچه مشهور شده است در بعضی مردم که جهر ارجح است و مذهب امیر المومنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست و خود معلوم شد که مذهب ایشان و مذهب خلفاء ثلثه ترک جهر است بعد از ان فاتحه میخواند و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مقتدیان نیز بموافقت آمین گفتندی و در جهر بآمین در نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است

مذهب ملک خلاف نه است و مذهب امام ابوحنیفه اخفاست ... ترمذی حدیث رفع صوت
بین خفض صوت بدان هردو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که اکثر
صحابه و تابعین بر نیست انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایة کرده اند که اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسمله و
سبحانک اللهم وبحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وایل روایة آورده که گفت بودند
و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین و شیخ ابن الهمام از ابی وایل در اخفا و جهر هر
رفته هردو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است و بدانکه در بعضی روایات مد صوته آمده
در بعضی مد بها صوته نیز دارد ولیکن صحیح آنست که مراد رفع صوتست بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی آمده
آمده یرتج بها المسجد ارتجاج یعنی جنبیدن و لرزیدن و آمین بمد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جایز است
و مد الف را با تشدید میم نزد بعضی خطاست و مفسد نماز نیست زیرا که کلام قرآن است در قول وی سبحانه آمین
البیت الحرام اگرچه نه باین معنی است و نزد بعضی خطا نیست و اگر خطا هم باشد معنی دارد و
قاصدین الاجابة کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن سلمی صوفی نیز با این
معنی گفته و بعضی فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی است بعد از فاتحه سوره خواند
و در نماز صبح قراءت دراز کردی بمقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم

تخفیف در قراءت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجده
در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت و مداومت
غریب دارند و قطعا خلاف آن بوجود نمی آرند و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و
ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکنند که این بر تقدیر است که از لازم دانند و غیر از آن
بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم که ابتی ندارد و
اند نخوانند غیر آنها را احیانا تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جایز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده اند که
قراءت آنها در صبح یوم الجمعة بشرطی که احیانا غیر آنها را بخوانند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جایز نیست و
ابن الهمام گفته که تحقیق نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت است انتهی و ظاهر آنست که نبود
مداومت بدان از آنحضرت ثابت نشده است اگرچه طبرانی از حدیث ابن عباس بزیادة کل
آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده دیدیم و ذلک و الله اعلم و در نماز جمعه سوره
خواندی و گاه ... اعلی ... و غاشیه خواندی و قراءت سوره جمعه در

نیز آمده است سیوطی سوره منافقون نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرچه خواستی خواندی از سورهای
طویل یا قصیر در نماز که باشد میخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی
الله عنهما و آنچه مشهور و معمول است و اکثر ائمه فقه برانند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا
از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم همبرین نهج بوده اخبار و آثار
درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابی موسی
اشعری رضی الله عنهما و لابد آنچه عمر نویسد جز موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است
ولیکن حکم غالب راست والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون از قرات فارغ شدی تکبیر گفتی
و برکوع رفتی و این تکبیر در حالت قیام است یا در حال انحطاط اکثر برانند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه
در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و همچنین چون سر بر میداشت از رکوع و در حدیث آمده است
کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هربار که سر فرود می آورد و بر میداشت و این تکبیر
با رفع یدین سنت نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف عجبی است میان حنفیه و غیرهم
و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعاده گفته که این حدیث از کثرت روات
بتواتر مانند است و چهارصد اثر از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده عشره مبشره روایت
کرده اند آنرا و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما روا دارد دو باب عقد
کرده اول باب رفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شهها را و چون برکوع
میرفت و بر میداشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد
طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله
و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث کرده اشارتی برجحان این جانب نموده
است و دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با
یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس گزارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دو دست
را مگر برای تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن
مسعود حسن است و بآن قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه است
و امام محمد در موطای خود از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت

آن است که تکبیر گوید و در بعض صور رفع امارتم بدین جز در ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و
درین آثار کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیرالمومنین علی بن ابیطالب است
بتعدد روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برندارد
دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبدالعزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر
افتتاح و برنداشت در ما سوی آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات الآثار طحاوی
نقل کرده اند که روایت کرد مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی
و اسود روایت کرده که دیدم عمر بن الخطاب را برنمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود
با قرب محل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد
انچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از علقمه از عبدالله آورده
که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر برنداشتند دستها را مگر نزد افتتاح صلوة و در
نهایة شرح هدایه میگوید که از عبدالله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و برمیداشت
دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که کرد آنرا رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوایل بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول
خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس چاره نبود
از انکه گوییم رفع و عدم رفع هر دو بود باختلاف اوقات یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین ابن الهمام
گفته که تحقیق است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است پس
دور نیست که آن نیز از آن قبیل باشد پس مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شده انچه معارض وی است ثبوتی
که نامرد است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که
معهود است در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون است که مطلوبست در نماز باجماع روایت کرده
ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی از وایل بن حجر که دید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که برداشت
دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نمازی را مگر همان روز یادی اعلم است از عبدالله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و جمیع
حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی برنمیداشت دستها را مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد

اثر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وعبد الله عالم است بشرائع اسلام وحدود وی متفق است احوال نبی را صلی الله علیه وسلم وملازم است او را در سفر وحضر وگذارد نماز را با آنحضرت ما لا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی اینجا نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلیش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل انتهی یعنی یا ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم ودر شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فعلیک به ودر رکوع هر دو کف دست را بر زانو سخت کردی ودر انگشتان تفریج کردی وگفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع وضم در حال سجود وبحال خود گذاشتن بضم وتفریج در حال احرام وتشهد وآرنجهای از پهلوی دور کردی وپشت را راست کردی وسر را برابر است داشتی نه فروتر ونه برداشته وسه بار گفتی سبحان ربی العظیم واین ادنی است وگفته اند ادنی کمال است واگر زیاده بر سه گوید افضلست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه وگفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی تا ده گفته وبعضی تا مفضی بخوف سهو بود وبعضی تا قریب بقدر قیام واین جمله در منفرد بود وامام را رعایت جانب مقتدیان لازم است که در ایشان پیری وناتوانی بود واز انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز واندازه کردیم در رکوع وسجود او را به ده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده می گفت وسجود هم برین موازنه کردی وچون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از ان دستها را نهادی بعد از ان پیشانی وبینی وپیش بعضی بینی پیشتر از پیشانی نهد کذا قیل ومذهب ابوحنیفه وشافعی واحمد همین است که زانوها پیشتر نهد ومذهب مالک واوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین واز امام احمد نیز روایتی آمده وسجده بهفت عضو کردی روی ویدین ورکبتین وقدمین وجبهه وانف هر دو کردی ودر اکتفا بجبهه تنها وانف اقوال است نزد حنفیه ومختار هر دو است وبرفع قدمین فاسد می شود نماز وبرفع یک قدم مکروه کذا فی شرح ابن الهمام ودر سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه ظاهر میشد بیاض ابطین شریفین وبازوها را وشکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن در گذشتی ودر سجده سر مبارک میان دو کف داشتی وقومه وجلسه نیز باندازه رکوع وسجود بودی وگاهی آنقدر کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش کرده در صحیحین آمده که قیام ورکوع واعتدال وسجده وجلسه قریب از برابری بود واین محمول است بر آنکه چون قیام طویل بودی رکوع وقومه وسجده وجلسه همه طویل بودی وچون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده این حدیث را واین باعتبار غالب معتاد است والا در بعضی احیان چنانکه در صلوة خسوف وکسوف واحیانا در نماز تهجد رکوع وسجود وقومه وجلسه برابری بود با قیام واحادیث در باب اطمینان واعتدال در رکوع وسجود وقومه وجلسه بسیار وارد شده وادنی آن است که استخوان صلب راست گردد فرمود آنحضرت صلی

الله علیه وسلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی اگر میری تو برین حالی بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزد احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین هم فرض است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است واجب شود بنسیان آن سجده و بتخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت است و بعضی مالکیه نیز برین اند و ایشان می گویند حقیقة رکوع انحناء است و حقیقة سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت متعلق بادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص ناتمام گردد و فاعل آن آثم و شمنی از این مذهب نقل می کند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود لازم گردد بر وی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت می ترسم که جایز نباشد و از سرخسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بر وی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضای کند عدم سقوط را بادل و این لازم ترک رکن است نه واجب انتهی این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال برکنی از رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بروایتی از ابوحنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست و متمسک ایمه فعل آنحضرت است که دایم و مستمر درین باب بر یک نهج و بر یک قرار بود و در حدیث بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد درآمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس آن مرد دو رکعت نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را پستر آمد در حضرت سلام کرد و آنحضرت رد فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدایی که فرستاد ترا بحق من ندانم پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضوء و استقبال قبله و قیام و قرائت [illegible] فرمود [illegible] تا قرار گیری در آن پستر بردار سر خود را تا راست ایستی بار...

و امام ابوحنیفه و محمد میگویند که امر این مرد باعاده صلوة بجهة آن بود تا نماز بی وجه کراهت و نقصان واقع نشود
نه از جهة بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هرآینه نگذاشتی او را که مکرر اینچنین نماز کردی و تقریر
نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایة ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا
فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیه وی نماز و وصف
آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرمودی لذهب و بطل مثلا
والله اعلم **تنبیه** بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها از آنحضرت
ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت سجود که سزاوار است که دعای
ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا دو نوع است
دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب متضمن سوال و طلب است و بحکم من شغله
ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوبست و ماثور درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا
ظاهر شد که حنفیه که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر بدعا فارغ و بیرون نیستند
و حقیقه جامعیت آنست که در نوافل بصریح دعا نیز متمسک گردد و در فرایض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از
بعضی احادیث نیز تخصیص بنوافل و بصلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام و غیر معتد
داشته و عجب است که با وجود ورود احادیث صحیحه در عمل آنحضرت بان اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در مطلق الصلوة
حرام داشته فرایض و نوافل و این بغایت بعید است تا مخصوص بفرایض داشته و این نیز بر تقدیری است که خبر ما
دام شود بنوافل آمده و در فرایض قطعاً نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای
رکعت دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی
و این را جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا محمول بر سنت کرده اند چنانکه مذهب
شافعی است که میگویند سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد و بعضی حمل بر حاجت
کنند و گویند این نشستن از جهة عذر و حاجت بود که بسبب کبر سن عارض آمده مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است
و ایشان میگویند که سنت نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث
روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چون می بود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست
بر زمین بر نمیخاست و شمنی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری
را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بر میداشت سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی

و ثالثه برنخاستن همچنانکه بودندی الکه بنشینند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت
کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند و
از مالک بن الحویرث که حجرت و در نزد آنحضرت اقامت نمود پس واجبست تقدیم آن و ابو داود از ابن عمر آورده
که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وایل آمده که چون
برخاست اعتمادی کرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت
کبر و ضعف و هم برین اند جمهور ائمه و بدانکه انچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسه استراحت بود اما انکه وقت برخاستن
اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض بی جلسه استراحت سنت نزد امام ابو حنیفه و امام احمد آنست که هر دو دست را
بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهة حدیثی که ابی داود از وایل بن حجر آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم که برخاست بر رکبتین و اعتمادی کرد بر فخذین و هم ابو داود از ابن عمر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست وی برخیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین
میکنند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن و ضعف بران جایز است **وصل** و چون در تشهد اصل
نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی در قول امام ابو حنیفه هیئت و نزد
امام شافعی تخییر است در قعده اولی و این را افتراش گویند و ثانیه تورک و مذهب ایشان آنست که هر که تشهد
که بعد از ان تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند
و صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پای از جانب یمین با الصاق
آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه
گفت من داناترم بنماز رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا و نزد امام احمد در
نمازی که دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و مهیی حرکه است و حرکه و
قیام از هیئت افتراش آسانتر است و بعد از جلسه اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است
مناسب آن باشد و این چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابو حنیفه آنست که گفته اند
که در حدیث مسلم از عایشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد هیئت نشستن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انچنین بودی بی تقیید بتشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل الاعمال
احمزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک آمده
در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه دران چه در طریقه تورک مشقت

کمتر بوده تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات مختلف هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد حتی که مثل آن در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة. چون تشهد خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعیه عقد پنجاه و سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند و طرف ابهام نزد اسفل مسبحه بجانب کف دست نهد اینچنین تفسیر کرده علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی واین نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع یمنی و بسط سبابه و تحریک آن و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر هست و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت برداشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق نیفتد تا موهم بجهت نشود و باید دانست که عقد اصابع یدین بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابوحنیفه و صاحبیه نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است و ما اگر احادیث را تمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله که در مواضع خود مذکورند سخن از علمای مذهب بیاریم تا سودمند افتد و شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل است بان و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشارت می کرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ در وی است پس اگر چگونه کند نزد او اشارت محکی از فقیه ابوجعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی است از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق است روایات از اصحاب ما جمیعاً در بودن

اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار در آن لاجرم عمل بآن اولی
باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست آنچه
در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه در کتب
احادیث ابوداود و نسائی و دارمی و ابویعلی و عبدالرزاق با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام
و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات
فقهیه از مذهب حنفی با اختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده جانب عقد و اشارت را ترجیح
ساخته است و آن رساله را در شرحین مشکات و شرح سفرالسعادت ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در خطاب
السلام علیک ایها النبی دو سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن به بشر در نماز منهی عنه است و مفسد اوست و جواب
داده اند که از خصایص اوست صلی الله علیه و سلم و در حقیقه این دعائی است در نماز اگرچه بصیغه خطابست و چون در
اصل که قصه معراج است همچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد و بدین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که گویند
چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه مقتضای سیاق لفظ غیب است چنانکه گویند التحیات لله
والصلوة والسلام علی النبی والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا
آمده تعلیم کرده مر صحابه را و صاحب مواهب لدنیه بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح
باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را بدخول در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس روشن
گشت دیده بصیرت ایشان و آگاه شدند و دریافتند که آن بواسطه نبی الرحمه و برکت متابعه اوست پس
حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بر وی گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته انتهی
و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار سریان حقیقه محمدی است در ذرایر موجودات و حضور او
در باطن عبد و انکشاف این حال است در وقت صلوة که افضل حالات و اقرب مقامات بذاوست کما فی
در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات آن سرور بود صلی الله علیه و سلم و صحابه بعد از آن
همچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در تشهد میفرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انی رسول الله رافعی که از ائمه مذهب شافعیه
است این را گفته ولیکن روایت آن تصریح نشده نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور معجزه گاهی فرمودی
اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده که در سفری توشهای
قوم سبک گشت و سپری شد پس آنحضرت دعا کرد ببرکت چنانکه تمامه لشکر پر کردند ظرفها را از آن و این در

غزوه تبوک بود که هفتاد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و در
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علینا و علی عباد الله الصالحین تنبیه است مر امت را که نصیبی از صلاح داشته باشند تا
به تسلیم آنحضرت و تمامه خلایق در صلوات مشرف و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و ازینجا لازم می آید که در
نماز چنانکه حق خداست عز و جل حق مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد در حقوق تمامه مومنین از انها
که گذشته اند و انهاکه بیایند تا روز قیامت از جهته وجوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در
وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقاً در محل خود گذشت و نزد
طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سهل ابن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیست نماز مر کسی را که درود
نفرستد بر پیغمبر خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه گذارد
نمازی که صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صیغه صلوة روایات متعدده
آمده و کافی است همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید
مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشایخ
و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده و اگر این را هم گوید بهتر و در بعضی روایات وارحم و ترحم کما رحمت
و ترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه و صیدلانی از شافعیه انکار کرده صحت آنرا و از قبیل بدعت داشته
و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوجهی پس زیاده کردن بران استدراک است بروی
صلی الله علیه وسلم و در مواهب از ذخیره که از کتب حنفیه است نقل کرده که مکروه هست زیراکه موهم نقص است
چه رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت کرده می شود بر وی و جزم کرده است ابن عبد البر که از مشاهیر
محدثین است و گفته که روا نیست مر هیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وسلم که بگوید رحمه الله زیراکه آن
آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم علی یا من دعا علی اگرچه معنی صلوة رحمة است ولیکن مخصوص گردانیده
است بان لفظ تعظیما لهٔ پس عدول کرده نشود از آن بلفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده و
قرطبی گفته صحیح همین است از جهته ورود احادیث بدان و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و حق
آنست که انکار مر خصوص این لفظ را است که اللهم ارحم و ترحم الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعا می کرد و مشهور درینجا این دعاست که از
عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من
فتنة المحیا و فتنة الممات اللهم انی اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم می‌کرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم می‌کرد سوره از قرآن را و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعائی که بخوانم آنرا در نماز خود فرمود که بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان تشهد و تسلیم اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند که در هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام میخوانده باشد و در جمله این ادعیه و امثال آن که در آن طلب مغفرت ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم و فتنه دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع است اشکال کرده اند که آنحضرت مغفور و معصوم است طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم امت است یا سؤال برای ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی اوست تعالی و تقدس و برین نهج است حال مقربان درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان نیست از دیگران چه گویم همیشه استعاذه می‌کنند و استغفار می‌نمایند تصور عظمت الهی و هیبت درگاه لا ابالی عز و علا برین میدارد تا چیزی مناسب حال خود می‌یابند که آنرا داخل تقصیرات میدارند و گناه نام می‌کنند حقیقة سید رسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم‌تر از همه معصومان است و هر چه هست از بوده و نابوده همه را بوی بخشیده اند و امرزیده اند چنین میگوید و میکند دیگری چه توان گفت و وی صلی الله علیه و سلم مامور است باستغفار قوله تعالی واستغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و استغفار کار تمامه عارفان انبیا و اولیا از اول تا آخر و از آدم تا این دم شاعر عرفی بزبان مجاز گفته بر قیاس آن در حقیقه نیز تصور توان کرد

بیت دیدم که خاطرش ز من آزار میکشد + کردم از و قبول گناه نبوده را +

آزار خاطر درینجا کنایه از توهم دعوی هستی و پاکی توان داشت و وجودک ذنب کنایه از آنست و غفر بمعنی ستر است و از عارفان کسی گفته است

بیت از خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او + این بود ساعت بساعت سر استغفارشان +

کنایت از فنا فی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد برین صورت واقع است و تا میرود درازتر می‌گردد اللهم اغفر لی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از تشهد سلام میداد در جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی الله علیه و سلم میفرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مخاطب بوی ملائکه و قوم را میداشت

واین یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمین است که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از مشهد
انوار دو نوکه نماز است اول نظر بر اهل این جانب می افتد و دو سلام دادن را تابدامی آنحضرت بود صلی
الله علیه وسلم که پانزده نفر از شاهیر صحابه و عظمای ایشان آنرا روایت کرده اند و همین است مذهب ابی حنیفه و شافعی و ائمه
دیگر الا امام مالک رحمه الله علیهم اجمعین که نزد وی یک سلام است مقابل وجه و حدیثی که درین باب روایت کرده است صحیح
نیست واگر احیاناً بود در نماز شب می بود چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که یک سلام
میداد و برای بیدار کردن ما وگفته اند که این حدیث معلل است واگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست در آنکه سلام دیگر
نمیداد و از آن ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن ایقاظ اهل
بیت بودی و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که جهر
تسلیم واحد می کرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته می گفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که
ابتدا سلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به یمین و یسار که بدان نیز رفع صوت کردی و در
باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محدثین و از شافعی نیز نقل کرده اند که مصلی
مخیر است اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه را نیز از آن منع کردی خصوصاً
در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمین و شمال است با پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات نباشد
و مکروه نبود کذا فی النهایه و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا بیرون آید
از مواجهه قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه
چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بعنق یعنی تحویل سینه و اگر تحویل سینه
کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آورده که گفت لحظه
میکرد رسول صلی الله علیه وسلم در نماز یمیناً و شمالاً و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت
تعلیم آنکه لحظه مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل
وعلا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که می نگری آیا کسی
نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لملتفت اما این مقدار
ثابت شده است که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی
می کرد و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بر آن گذاشته بود نظر می کرد و التفات بجانب

مشغول می‌بود و این قضیه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر باشد چنانکه بعضی گفته‌اند و اگر نیز فرض باشد
که نماز فجر است چنانکه در جامع الاصول مفهوم می‌گردد برای مهمی و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و احراس سلامت
و جمعیت ایشان است پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن شخص
برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عمر رضی الله عنه آمده که می‌گفت انی لاجهز
جیشی و انا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی الصلوة و در ترجمهٔ این
قول ابن عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز می‌گذارد و بعد از سلام
بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس مکروه پنداشتم که شب
در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات شمرده‌اند و گفته‌اند که خواطر جبلت انسانست و ازینجا
معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد و گاهی از شنیدن آواز گریهٔ طفلی
نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی آنحضرت طفلی در نماز بوی متعلق شده
و او را بر داشتی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دوش مبارک نهادی و گاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما
بیامدی و در سجود به پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی
و رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عایشه بیامدی و در بسته بودی چند گام نهادی و در را
بگشودی و در خانه بجانب قبله بود و امثال این چیزی چند در احادیث آمده است و علما را در صورت عمل کثیر
اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست عمل کثیر است و مراد باین آنست که بجریان عادت آن
عمل جز بدو دست نیاید اگر بخصوصه فرضاً آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص و تسرول و آنچه
محتاج بیکدست است و اگر اتفاقاً بدو دست کند قلیل است و مفسد نه و بعضی گفته‌اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر
مصلی خیال کند فعل کثیر است و بعضی گفته‌اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر پندارد و مختار بعضی آنست که فعلی
متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه و سلم سلام کردی باشارت
دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست را بگستردی چنانکه پشت دست بالای بودی و گاهی در اشارت انگشت
بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحا واقع شده و گاهی بسر مبارک ایما کردی هم در رد سلام و هم
در غیر آن و ما در اشارت براس در رد سلام حدیثی صریح نیافتیم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر واقع شده
کان یرد اشارة این را اگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول
آورده ظاهر می‌شود که مراد همان اشارت بدست است بعضی از شراح اشارت براس ذکر کرده‌اند

بی ایراد حدیث ولا بد حدیثی درین باب یافته باشند الله اعلم و در غیر رد سلام در صلوة کسوف از عایشه آمده که نماز
بیکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مردم گردوی ایستاده بودند یکی ازین یاران پرسید که این چه حال است پس
اشارت کرد آنحضرت سر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت
بدست برای غیر رد سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر
گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک
خود بجانب زمین یعنی بنشین و یکباری ام سلمه رضی الله عنها جاریه را برای آنحضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقه
حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه آمد آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بجاریه
تا صبر کند پس وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت نماز سنت پیشین است بسبب اجتماع
وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اوایل اسلام رد سلام در نماز کردی پس از ان منسوخ شد و در روایت
بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در
حال نماز و رد می کرد بر ما چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بر وی صلی الله علیه وسلم و رد نکرد بر ما سلام را گفتیم
یا رسول الله بودیم که سلام می کردیم بر تو و رد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی
روایات آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر و تعالی نکند و بعد از
فراغ نماز رد سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی می بود همچو
آواز دیگ مسین یعنی گریه می کرد و درونش می جوشید و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی می بود مثل آواز
آسیا از بکاء و در فقه حنفی مذکور است که انین و بکا اگر با آواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر با آواز بود پس اگر
بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهة امر آخرت بود از خوف و رجا و رغبت و
رهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از
پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهة آخرت اگر نگاه داشتن آن
طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی
و بی حاجت نه و لهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر یا حاجت است
که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از ان نداشته باشد و باعث تنحنح یا علت مرض بود یا سرفه یا
آروغ باشد و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست اگر مقتدی تنحنح کند تا بداند و تنبه کند امام خود را
او را مصلی تا بداند مردگری را که در نماز است و اسعد می گردد نماز ازو کذا ذکر الشمنی و نیز گفته

آنست که بوی حرف پیدا گردد و در نهایه همچنین است و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی و فرمود نگرفتی
در صحیح بخاری از انس آمده که گرفت عائشه پردهٔ رنگین و منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود
آنحضرت که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض می شود در نماز مراد بتصاویر نقوش اینست
یا این پیش از حرمت تصاویر بود و گفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بدان آنست که متاعی در جانب خانه داشت
که بدان پوشیده بود والا از ستر جدار به ثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکات
و در مجمع البحار گفته که مثل حجلهٔ عروس بر پا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از
عائشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامهٔ علمدار پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگاه
کرد و چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکند و فرمود این را برای جهم صحابی که جامه را پیشکش آورده بود
برده کلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع
و حضور فرود تر آورد و در حقیقه از برای تعلیم امت بود والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت
دست کردی این هم دلیل است بر آنکه در نماز چشم نمی پوشید کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث
دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دایم و مستمر نبودی و ازینجا لازم نمی آید استمرار و دوام گشادگی چشم پس اگر
مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی این دلایل تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات
دوام گشادگی چشم است که اصل آنست والله اعلم و فقها را اختلافست در کراهیت تغمیض عین و نزد
ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی از گشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل
شود چنانکه در قبلهٔ وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب اقرب باشد
نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض
عین والله اعلم **وصل** در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد صلوة می خواند روایت
است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برگشتی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال
والاکرام و گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه می گفت
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم
و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ می کرد در جای خود اندکی
و گمان می بردیم ما که این درنگ کردن برای آن بود که تا بر گردند زنان پیش از آنکه دریابند

ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام
داشت مگر همین مقدار و بعد از ان بر میگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال می نمود بر اصحاب
بوجه شریف خود و دعای می خواند و ذکر می کرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از
قران و احکام نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و آدعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث
که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه
خوانده شود بلکه هرچه خوانده شود کلاً او بعضاً باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح
کرده است امام محی الدین نووی در دعوات استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نیز برین نسق بود نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی
است که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که چیزی از ان در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه
در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین است و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکر
ندب و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لازم نباید والله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهور اند و سخنی و نکته دران مذکور است درینجا ذکر کرده می شوند
اول استغفار ۳ بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی
مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی ۳ بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام است
کیفیت استغفار چیست گفت می فرمود استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استبعاد کنند و
گویند که استغفار بعد از نماز موهم است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله که ایشان را مهدویه گویند
نقل می کنند که میگویند هر که بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیرات که در ادای نماز واقع شده
کافی است در استحباب استغفار و خود بعد از ورود سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد ازان
اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام و الیک یرجع
السلام نیز زیاده کرده اند و در اوراد مشائخ ازین نیز زیاده تر گویند فحینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام و در
روایات صحیح نیامده مگر همین قدر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذالجد منک الجد در هر دو موضع
بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار فتح

است یعنی اول ونفی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین
ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر وارد در عقب سلام و گفته اند بعد
از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکره الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا فی الحدیث
فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را باعلاء صوت می گفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع
انواع اخفاست در ذکر و دعا مر امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم بود و اگر در
جائی دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند درست است بلکه مستحسن باشد
و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت است و مراد بمعوذات
بکسر واو و مشدده معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است بمذهب اقل الجمع
اثنان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل دارند که در وی برائت است
از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل شامل معوذتین
و امثال آن نیز دارند مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز وجل
انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا الایه یا مراد بکلمات معوذه است
و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل
عظیم دارد و وصیت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم
اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و فرمود والله من دوست می دارم ترا ای معاذ پس ترک
مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز و این حدیث معروفست میان علما و مسلسل است بوالله انی لاحبک و این
فقیر نیز از طریق بعضی از علمای حرمین بدان مشرف شده است و یکی از وردهای مشهور که بعد از نماز صبح
و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه تکلم کند و در روایت پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کند
پایها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر در اثبات حسنات و محو
سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهورترین اوراد بعد از فرایض ذکر معقبات است بکسر قاف و تشدید
آن که نام این کلماتست که پی یکدیگر می آیند سبحان الله والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار والحمد لله سی و سه بار
والله اکبر سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت
دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بان صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست
و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله بیست و پنج بار در جامع الاصول از نسائی و در مشکات

از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار
و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار یکی از انصار را در خواب نمودند که مردی بادی می گوید آیا امر کرد شما را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت
اگر هر کدام را بیست و پنج بار گویید تهلیل را داخل این می سازید بهتر باشد چون صباح شد آن انصاری بحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب خود را عرض داشت فرمود همچنین کنید که آن مرد می گوید و چون بامر رسول الله صلی
الله علیه وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر
صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار می شود و بعضی از علما
گفته اند که این روایت بنا بر تفسیر بعضی از روات است حدیث ابی هریره که تسبحون و تحمدون و تکبرون در هر کل
صلوة ثلاثا و ثلثین و این تفسیر وهم است چه مراد آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر تصریح
علیه گشته است و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که از آن بعد نماز گوید آمرزیده شود گناهان
اگرچه باشند مانند کف دریا و نیز آمده است که ابو هریره گفت که آمدند فقراء مهاجرین در حضرت رسول
الله صلی الله علیه وسلم و گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا
و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز می کنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق
کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر بکنید شما آن را هیچکس را آن
نصیب نبود که شما راست تسبحون و تحمدون و تکبرون در هر کل صلوة ثلاثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند
و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آن را شنیدند و بدان عمل
کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث
فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون
فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم مخورید و اندوهگین نباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بهشت
در روید و این حدیث جزو حدیثی است که در مشکات از ابی داود و از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و شکیبایی
است که فقرا دارند و حساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت
و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقراء مهاجرین است چنانکه در
حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم و این عدد مذکور وقت خواب
رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا به بنت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آموخ

در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالی که می طلبید از آن
حضرت خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارکهٔ وی رضی الله عنها از کشیدن آسیا گردانیدن و شستن
از آب کشیدن مشک پیخ بسته بود و رنگ روی مبارکهٔ وی از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته و چون
آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده
بود پس رفت آنحضرت بخانهٔ فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود نزد ما
نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است بهر طریق
می گذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از
خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگوئی او را سی و سه بار و تکبیر میگوئی سی
بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی از انها لا علی التعیین سی و چهار
و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی فاطمه
این هر دو را هرگز از دست نداده اند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیده ام از من هرگز فوت نشده
در لیلهٔ صفین تا آخر شب بیاد من آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوئی لا اله الا الله
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده
چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خواند آیة الکرسی است چنانکه در سنن نسائی
طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند
چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده
بر وی از این جهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة
ذمة الله الی الاخرى هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد او ن و
تا نماز آینده و این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المومنین علی است رضی الله عنه
حدیث امیر المومنین علی را چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت بر چوب
این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی سر
موت برای دخول جنت که بغیر از وی بجنت نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود
او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرداگرد اویند رواه البیهقی
شعب الایمان و قال اسناده ضعیف و هم از امرا ... ام ... که فرمود مسند ایات

الله لا اله الا هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب
مذکور شده معروفست **تنبیه** بدانکه احادیث در باب اشیاء متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه ادعیه مذکوره
آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد ببعدیت اتصال به نماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه مراد عدم فصل
است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرند و اگر سکوت بحد
کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ از نماز هر چه بر وجه مذکور بخواند عقیب او و در دبر اوست ماند آنکه اشتغال
بسنة راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا هم محل نظر است
و ظاهر آنست که نگردد خصوصاً بر قول کسیکه سنة می دارد وصل سنة را بفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنة
بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی
ادعیه و اذکار در دبر صلوات تقاضا نمی کند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنة بی اشتغال بانچه
از توابع نماز نیست کفایة میکند و در این اختلافست علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی
گفته که قیام بسنة متصل بفرض مسنون است و درین میان مشغول بسنن و نوافل نباید شد و این
قول مخالف حدیثی است که در نهی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی
رمثه که گفت استاد مردی که دریافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تکبیره اولی را تا متصل بگذارد
سنة را عمر رضی الله عنه دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب
مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بپسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس بهتر
فصل است به بعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند به بعضی اذکار و ادعیه مختصره و ادعیه و اذکار دیگر
که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکاری که مواظبت می کنند آنرا
در مساجد مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوای گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فرض
و سنة و این منافات ندارد با اولویت مذکوره زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلاف اوست و در
خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد آنها سنن است مکروه است او را مکث
قاعدا و باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا بسوی پس آید
و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست
که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا بر دهد یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر مقابل وی مسبوق
نباشد و همه برابر است در سنة و لیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکره کذا فی شرح ابن الهمام

وآنکه وارد شده است که تسبیح کند برای سنت مغرب منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست واگر بسیار بجد است در تعجیل این
ذکر بعد از سنت بخوانند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت وآنکه بعضی مردم آیة الکرسی
در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت خواندن قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد است

وصل

در بیان سجده سهو بدانکه سهو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اقوال در آنچه متعلق است
باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما در افعال چه در نماز وچه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق جواز
اوست ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است در باب تشریع احکام ودریافت سعادت
اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام ومجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی
هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک باید ولکن این نکته با ضمیمه دریافت سعادت
اقتدا تمام می شود وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراموشی داده می شوم من تا سنت گردانم آنچه در حیز
وجزای آن شروع گردد وصاحب سفر السعادة گفته که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سهو فرمود در نماز در جمیع عمر وغیر از این ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نشست
برخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پس سلام داد دوم آنکه در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز عشا
باز پس سلام داد وسخن گفت بعد از آن یاد کرد واتمام فرمود وبعد از سلام دو سجده کرد وبعد از دو سجده دیگر
باز سلام داد در این حدیث سجده سهو بعد از سلام بود واین را حدیث ذو الیدین گویند که نام صحابی است
واز حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود ودر این حدیث دو اشکال است
یکی آنکه این اخبار است بر خلاف واقع واجماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال واخبار واختلاف در افعال است
واشکال دیگر در وقوع تکلم وافعال دیگر منافی صلوة یا اتمام صلوة وعدم استیناف وجواب از اشکال اول آنست
که مراد این است که در اعتقاد من چنین است نه در نفس الامر واین خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم
شعور پس گویا گفت شعور ندارم واین نیز صادق است فافهم وجواب از اشکال ثانی آنکه تکلم واتیان بمنافی بطریق سهو
غفلت است ومنع جواز بنا وعدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این مذهب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز
جاری نمی گردد وایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوة بود وتحقیق آنست که بعد از آن است
وبعضی می گویند که این گفت گو همه بایما بود نه بقول واین بحث در غایت بعد است ونیز گویند که این قضیه
قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد ودر شرح کنز الدقائق مسمی بالبحر الرائق گفته که با جواز بنا

ازین اشکال نیافتم و مذهب امام احمد آنست که کلام عامداً و ساهیاً مبطل است مگر آنکه امام تکلم برای مصلحت نماز
کند چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را و بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است پس تمام کند و این نیز از تکلم ذی
الیدین است و بعضی صحابه جواب نمی شود و کلام درین حدیث دراز است شیخ ابن حجر در شرح بخاری استیفای
آن کرده است سیوم مکرر نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت باقی مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحة بن عبید الله
رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس بگذارد و سلام داد
و بازگشت و درین حدیث ذکر سجده مسکوت عنه است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجده
سهو واجب نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی
حنفیه نقل کرده است که گفته سنت است نزد عامه صحابه والله اعلم رابع نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه
گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند تو پنج رکعت گذاردی آنگاه دو سجده کرد سهو را
و سلام داد در روایت اقتصار کرده و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز گذارد و بخانه
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد بازگشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را که غیر این مواضع
خمس اند بران قیاس کرده اند داود ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که بعمل
ظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین
موضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد و در غیر این مواضع اگر سهو کند سجده نکند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی مواضع
سجده سهو پیش از سلام کرد و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش
از سلام میکند بترجیح احادیث وارده درین باب یا بادعای نسخ و امام ابوحنیفه مجموع را بعد از سلام میکند
بترجیح احادیث بر ما عدای آن و در کتب سته از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از سلام یا بحدیثی که روایت کرد ابوداود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که گفت فرمود
صلی الله علیه وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته
خصوصاً نزد تعارض فعلین یا بقیاس چنانکه مذهب ایشان است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که
سجود سهو مکرر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهوا از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی
و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم ا

اجمعین است اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق که در تردد افتد در آنکه چند رکعت گزارده
و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگرچه خلاف واقع
نمیداشتند والبته آنچه واقع و نفس الامر است یادش میدادند و در صورت شک تردد و تحیر است و مآل
و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و پیغمبر فرمود که آن از شیطان است
چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان
تلبیس و تخلیط میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گزارده است و اگرچه آن
حضرت را صلی الله علیه وسلم شک در نماز هرگز واقع نشده و لیکن برای تعلیم حکم آن مر امت را پیغمبر فرمود که اگر
در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گزارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند
این تردد و قرار دهد در نیصورت بر آن که سه گزارده است چه گزاردن سه یقین است اگر چهار
گزارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری کند و هر جا
دارد ظن بران نهد خواه باقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یکجانب نیفتد بنا بر یقین کند و
حکم برین امام اهل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته یکم که حاکم است به بنا بر اقل و ندانستند که بنا بر ظن
اصلی مقرر است در شرع که درین حدیث آنرا طی کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین
آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا اورده الشمنی
از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد او هم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ و
گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آ
افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه ظن
بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطای گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید اگر چنین نکند دیر
از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار آن حرج تمام است و امام
مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا خواه ظن غالب بر یکجانب افتد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد
شرح مشکات تحقیق این کرده شده است فتدبر **وصل** در سجده تلاوت اختلاف کرده اند وصل
حکم سجده تلاوت ائمه برانند که واجب است و امام مالک و شافعی برانند که سنت است و فضل آن
از ترک اوست و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و در غیر آن و حجت
آیات و احادیث است که در ذ ترک آ وا شده و تاکید

و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه تکبیر در نماز
جنازه ولیکن چون دلایل آن قطعی نبود بوجوب قایل شدیم و تمسک ایمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت سوره والنجم
را نزد آنحضرت خواندند و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت
دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز تاخیر یا این مخصوص
بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرطست در سجده تلاوت و از هیچکس خلافی در ان
منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز می کرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت
وی نرفته الا الشعبی و بیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع
کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی در حالت اختیار است و اول نزد
ضرورت و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده می کرد بغیر جهت قبله بی وضو و میگذشت
و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت واجب نیست مگر بر مستمع نه بر سامع یعنی اگر اتفاقی قصد آیه سجده
بگوشش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم
امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است
که قاری قصد قرات کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ایمه
آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرایط صلوة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده تکبیر
گویند و هر دو مسنونست نه واجب مروی از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نیست
و اگر بایستد و بسجده رود اولی و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجده نماز است سبحان ربی الاعلی و اگر
نماز افضل احوال و ارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز افتد بی شک
این تسبیح خصوصا نزد حنفیه دعا در سجده نماز نمی کنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتی سجد وجهی
للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که می گفت این
را در سجود قران در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی و
اغفر لی و نیز نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در قران این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت
سجده میکنند و همچنین میگویند و مناسب بود که در سجده این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا و اکتب
لی بها اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس آورده که
مردی بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز می گزاردم چون

سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیهٔ سجده را و سجده
کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث
بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سورهٔ نجم که در آخر آیهٔ سجده دارد و سجده
کردند با وی صلی الله علیه و سلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین مجلس حاضر بودند
بطریق تکرید تاکید یا کرده بروی زمین از آدمیان و پریان بود و الله اعلم و گفته اند که سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بجهة امتثال امر الهی تعالی بود بسجود و شکرگذاری نعم عظیمه وی سبحانه که معدود اند در اول سوره و سجدهٔ مسلمانان
بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجدهٔ مشرکان بجهة استماع اسمای الهیهٔ ایشان بعد
از لات و عزی که درین سوره مذکور شد یا از جهة ظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شانه
و سطوع انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم چنانکه تاب و
طاقت اختیار ایشان باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطغی
قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبههٔ زشت خود زد و گفت این قدر بس است و آن یکی از اشقیای
قریش بود که بجهنم رفتند و درینجا قصه ایست از وضع زنادقه و مفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ
که مولعند بذکر غرایب و اعاجیب قصص آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند
و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد ذکر اسم لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت تلک
الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی و آنکه بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه صوت
شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند و سجدهٔ مشرکان از ینجهة بود گفتند اکنون محمد مدح الهٔ ما کرد و ما
با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق یکی است این بتان شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت
برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول
کرد برای تسلی وی این آیه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله
ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم و این قصه عقلا و نقلا باطل و موضوع است و مر این آیه را تفسیر
دیگر است که نیست درو ذکر این قصه و الله اعلم **وصل** در سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده
مفرده که خارج صلوة کنند آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی
بدعت است و حرام و لا اصل لها فی الشرع و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز
است مع الکراهة و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجدهٔ سهو است و آن خود در حکم سجدهٔ نماز است

وصل

دیگر سجده تلاوت است و دران خلافی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین آنست
که این نیز مکروه است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و درینجا اختلافست نزد امام شافعی سنت
است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردد
و نزد امام ابوحنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز
است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مودی بتکلیف ما لا یطاق باشد و گویند
مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از ان بسجده کرده اند یا منسوخست و لیکن
آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند
اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی از خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فعل این سجده ماثور است قول بنسخ درست نباشد و یکقسم دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی
روایات فقهیه رخصتی در ان واقع شده مختار کراهت و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن
ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی که خوشحال میساخت
بر رو می افتاد سجده کننده مر خدا را بجهت شکر کردن مر او را عز و جل و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح
روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آورده در ساعت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد برای قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی
همدان و عبد الرحمان بن عوف رضی الله عنه روایت می کند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید
که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدایتعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدایتعالی بروی ده سلام
فرستد پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بغایت طول کرد چنانکه بیننده گمان برد
که مگر روح پاکش بر آسمان رفت و از بدن انسلاخ پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای حقیر ضعیف الحرکت
ناقص الخلقت را دید سجده شکر کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روز بدر سر ابو جهل
لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود هذا فرعون هذه الامة و در روایت دیگر آمده است که دو رکعت
گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون
کعب بن مالک را بشارت توبه حق تعالی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرای اسلام است و یکی از ان
سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کرد پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه هم
منطوق قرآن عظیم است و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم

واین قصه دور دراز است و از احاسن قصص است در شرح سفر السعادة از اذکر کردیم فلیطلب ثمه و امیر المومنین ابو بکر صدیق
چون خبر قتل مسیلمه کذاب بشنید سجده شکر کرد و قصه‌ی مشهور است و امیر المومنین علی رضی الله عنه چون ذی الثدیه را که از رؤسای
خوارج در میان قتلی بدید سجده شکر کرد و قصه‌ی قتال خوارج نیز در کتب احادیث و سیر مذکور است چیزی از آن نیز در شرح
سفر السعادة و شرح مشکات ذکر کرده شده است **وصل** در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم است وصل
و سیوطی بفتح میم نیز گفته و از زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرأت سبعه بضم میم است و سکون از شواذ است
و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم را و با موحده می‌خواندند و جمعه اسم اسلامست بجهت اجتماع ناس در وی برای
نماز کذا قیل و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم در جاهلیت تغیر داده اند بجمعه بجهت اجتماع آفرینش
در وی یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغیر دادند **فایده** و نامهای قدیم هفته
این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی داشت و در اسلام بفضایل
و خصایص امتیازی دیگر یافت در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما
مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز سبت یعنی شنبه و نصاری را روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا
کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را بروز جمعه آنکه امر کرد مر ایشان را بعبادت
کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت شکر و نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و ابا آوردند و اختیار
کردند یهود در بدل وی شنبه را و تعلل نمودند بانکه روز انتهای آفرینش است و روز فراغ صانعست از شغل آفرینش
پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند و گفتند نصاری که روز یکشنبه که وقت ابتدای
آفرینش است پس این روز سزاوارتر است به تعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و اکثر برانند که فرض نگردانید بر ایشان
روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند
یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و بهمین قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز دو معنی
گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا
نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا و هدایت نمود و گمراه نگردانید ایشان را با باء و تمرد و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان را
بر یافتن و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت و چون خلق وی
در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان
بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اولی و احری بود از شکر نعمتهای خارج از ذات
و ظاهر در اینجا معنی اول است بلکه مذهب یهود و نصاری نیز دیگر لکن ابن حجر در صحیح بخاری گفت که جمع گشتند

گفتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول قران بران گفتند
چون یهود و نصاری را روزیست که در وی جمع می شوند در هر هفته برای عبادت ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم
در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس یوم عروبه را که نام قدیم
روز جمعه است تعیین کردند برای آن گرچه باین خصوصیات که در نماز جمعه است نبود بعد از نازل شدن قران حکم جمعه
وانقدر در مقصود کافیست فتدبر و در حدیث اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین
ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم می شود که افضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن
و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلافست علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی
گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه افضل ایام سنه و این سخن محصلی ندارد نزد تامل و همچنین اختلاف
دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه
در شب جمعه در آمده و در ایام منا بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث
دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شده اند در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه و
در آورده شد در بهشت در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرد آدم در روز
جمعه و درین روز برپا شود قیامت و در وست نفخه و در وست صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع
دارد درین روز با آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی درین عالم متضمن حکمتهاست که حصر آن از دایره
امکان بیرون است و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است به نعیم
جنت و ظهور مواعید حق تبارک و تعالی و خصایص و فضایل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است
که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلافست بر دو
قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مردود
است و از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی می گویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا بر داشته
شد ابو هریره فرمود دروغ گفت هر که آن را گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز جمعه قول دوم آن
صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان درین وقت نیز باقی است و درینجا نیز دو قول واقع شده
جمعی میگویند که ان ساعت را در یوقت مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشر
آخر و اکثر بر آنند که متعین است و دیگر اینجا اقوال متعدده زیاده برسی قول آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح
صحیح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و ترجیح

دو وقت آن بیان کرده دران تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السعادة آنرا نقل کرده ایم وارجح اقوال دو قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز اختلاف است علما را در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارده دران تقویه و تایید نموده و صاحب سفر السعادة گفته که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و ازان مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکردند دران که آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبردار کند او را بآخر ساعت و چون خبر می کرد مشغول می شد وی رضی الله عنها بدعا و در روایتی وقت غروب آمده والله اعلم و دیگر از جمله خصایص آنکه درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روز بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه دروی نمازی است که اعظم فروض اسلام است و تهاون دران موجب ختم بر قلوب و نوشتن از جمله منافقان است و غسل دروی سنة موکده است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیاک و تجمل ثیاب دروی مستحب تر از ایام دیگر و تجمیر مسجد یعنی خوشبوی کردن آن مستحب است درین روز و نزد جمعی از علما صلوة نافله در وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ دران وقت می افروزند الا روز جمعه و ازان است که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب می شوند از جهة ظهور آثار رحمت دروی و این روز مختار است از برای تضرع مر عبادت را و مزیت او بر سایر ایام چون مزیت شهر رمضان است بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عیدی است مر مسلمانان را که در هر هفته مکرر می شود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکساله نماز و روزه بیابد و این روز مکفر سیاقت و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلائق در روز جمعه می ترسند بجهة علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت دران الا جن و انس که پرده بر روی دلهای ایشان فرو هشته از برای قیام تکلیف و ایمان بغیب و ارواح موتی نزدیک می شوند درین روز بقبور خویش و زایران را می شناسند شناختنی زیادت بر سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین روز مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین همین است و روزه داشتن روز جمعه علی الانفراد پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ما ست و روز عید صوم مکروه است و روایتی هست از امام ابو حنیفه

ن افضلها

مالک رحمه الله علیهما مکروه نیست واین روز مخصوص است باجتماع مومنان برای وعظ وتذکیر بطریق وجوب
درخطبه وخطبه درعید سنة است ووارد شده است که اجتماع می کنند درشب جمعه ارواح ذکره ابن النعمی فی
کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام وعلمای
برای این وجوه گفته اند که ناتمام است وظاهر نزد این مسکین آنست که این اشارتست بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول
بطاعت وعبادت باشد تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشند چیزی نیست ودر فضل موت در روز جمعه
وشب آن بامن از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد وبیهقی آورده که گفت
رسول خدای صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة اولیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر وهمچنین از شیراز
در القاب از ابن عمر واز ابونعیم در حلیه از جابر آورده کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از
عذاب قبر وبیاید روز قیامت حال آنکه بر وی مهر شهدا است ونیز وارد شده است که آمرزیده می شوند روز جمعه
ششصد هزار کس وششصد هزار کس در شب جمعه ودر روایتی تمامه مردم ومی نشینند ملایکه باصحف روز جمعه
بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول وچون بیرون آید امام برای خطبه برمیدارند
صحیفها را ومی درآیند در مسجد ومضاعف می گردد درین روز حسنات ودو رکعت نماز در روز جمعه
فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن ویک تسبیح از هزار تسبیح وآمده است که چون حق تعالی
تبارک وتعالی برانگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت وصورتی که دارند می برانگیزد روز جمعه را روشن و
تابان مر اهل جمعه را وروشنائی می کند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او ورنگهای
ایشان در صفا وسفیدی مثل برف وبوهای ایشان مثل بوی مشک وخوض میکنند
در کوههای کافور ومی نگرند بسوی ایشان جن وانس وبرهم نمیزنند چشم از تعجب و
حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت ومخالط نبود ایشان را هیچکس مگر موذنان وبرای
خدا اذان گفته باشند وحرمت وکراهیت بیع نزد اذان واستحباب شرا بعد از نماز آن نیز از
خصایص جمعه است وقرات سوره الم السجده وسوره هل اتی الانسان در نماز فجر وخواندن سوره
جمعه والمنافقون یا سبح اسم ربک وسوره الغاشیه در نماز جمعه وخواندن سوره قل یا ایها الکفرون
وقل هو الله احد در نماز مغرب وی وخواندن سوره جمعه ومنافقون در نماز عشا وی نیز مسنون
است وشافعیه التزام دارند وهرگز خلاف آن نکنند وحنفیه مکروه میدارند تعیین سوره
را وهرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهة صحت

احادیث وارده دران گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایهام تفضیل و بجا آن باقی و عدم جواز جز آن
است عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین ظاهر آنست
که عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز دایمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف
اوست در نوافل واگر بود اکثری بوده باشد پس طریقه حنیفه آنکه اگر بخوانند گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث
والمذهب والله اعلم و فضایل خواندن سوره کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که بخواند سوره کهف در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلند
آسمان و در روایتی آمده که روشن شود نور تا بیت العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرده بین الجمعتین
یعنی صغایر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوبست ولیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صغایر والله
اعلم **وصل** و بالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد
در عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است مشتمل بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت
دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر می شوند نماز جمعه حاصل می گردد از انوار شهود عظمت و جلال حق تعالی
و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار روی حق سبحانه روایت کرده است
امام شافعی و ائمه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست اوست آئینه
سفید که در وی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه سفید در وی نکته سیاه گفت این آئینه
مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته ساعتی است که در روز جمعه است
ابهام را امتیاز وی از سایر اجزای روز امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و ظاهرتر بود و لهذا برای
کتابت از میان سائر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید است گفتم
یوم المزید چه معنی دارد و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی
درجات جنت است وادی کشاده را که طول و عرض آنرا جز خدا کس نداند در وی تلهاست از مشک
که سرهای آن از غایت بلندی باسمان رسیده است و چون روز جمعه شود دران عالم میفرستد
پروردگار تعالی آنقدر که می خواهد از فرشتگان خود در گرد آن وادی منبرهاست از نور که برآن نشستگاه
پیغمبران است و گرد کرده شده است آن منابر نور بمنبرهای دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که برآن نشستگاه شهیدان
و صدیقان در پس این منابر از نور می نشیند پس میفرستد حق تعالی آن مشک را در جامهای
و برویها و مویها پس میگوید پروردگار عزوجل من پروردگار شما ام که راست کردم با شما وعده خود را

کرده آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه بخواهید بدهم شما را گویند پروردگارا میخواهیم از تو رضای ترا پس
بگوید پروردگار تعالی واگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمی گردانیدم شما را در سرای خود یعنی بهشت
بخواهید از من بالاتر ازین چیزی وزیاده برین ونزد من است مزید در هرچیز چه نعمتهای
من ودرجات فضل من بی نهایة وبی اندازه است وامروز روز مزید است پس اتفاق کنند همه بیک
سخن که یارب بنما مراو چه کرم خود را که نظر کنیم بآن وببینیم از آن چشم سر عیانا نهایة مقاصد ومنتهای مطالب
این است که بالاتر ازین مطلوبی نیست بعد ازین محل سوالی نه در وقت سوال رب ارنی انظر الیک این بود
موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت وچون وقت در رسید بقصد
تلطف ومهربانی خود بر سوال آوردند وعطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سوال واموال وقت
است هرکه پیش از وقت طلبد وبیش از قسمت خواهد محروم باز گردد وسحاب الجزاء ممطر اذا جاء الابان
یحی پس تجلی کند پروردگار تعالی وتقدس مر ایشان را ونماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را از
نظر جمال وجلال وی سبحانه چیزی که اگر نمی رفت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان وباقی مانند در بهشت
که جای فنا وزوال نیست هرآینه می سوختند ومستهلک می شدند وبعد ازانکه بدیدار مشرف شدند
وبنور جمال وی منور گشتند گفته می شود مر ایشان را اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف
ومهربانی است به بندگان چه دایم در درگاه عزت داشتن ومستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت
وتاب ایشان است بروند وزمانی بحال خود بیایند وبیاسایند ودر پرده های صفات که مجال ومرایای
آن نعیم جنة است مشاهده نمایند ومستحق ومستعد تجلی دیگر شوند مشهود در هر دو صورت یکی است تفاوت
در کیفیت شهود است پس باز می گردند ایشان بمنازل خود وحال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان
را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بران از حسن وجمال ونورانیت در بهشت چه آن جمال صفات
است واین نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود وحال آنکه پوشیده شده اند این مردان
برین زنان واین زنان بر مردان ونمی توانند یکدیگر را دید ونموده نمی شوند بر یکدیگر از جهة آنچه پوشیده
است ایشان را نور ذات حق تعالی است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود در ما فی
بگذرد وفرو نشیند آن نور وسیده وغلبه آن ورجوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بران بودند
یکدیگر ببینند وبشناسند می گویند مر زنان ایشان را زنان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید شما از پیش
ما بر صورتی وهیئتی که داشتید وباز آمدید بر غیر آن صورت وهیئت یعنی این حسن وجمال بیش

ازین نه داشتند از کجا آورد دید پس میگویند این مردان این حسن و جمال با جمیع ایشان که تجلی کرده پروردگار تعالی و تقدس
بر ما پس دیدیم ما از ذات مقدس وی دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی و راستی الله تعالی سوگند
بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوقی ولیکن نمود وی جل جلاله ایشان را انوار
عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این آیت معنی نظر کردن بذات اقدس وی نمیگویند کار اینجا ظاهر میشود
که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که فاش شد از ذات وی تعالی و تقدس نه ذات و عظمت و جلال صفات
و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوییم احاطه را نفی کردند نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت
و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نباید که حقیقةً و عرفاً توان گفت که وی حق است و احاطه و ادراک آن
مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود نه بچشم مثلا عقلا میگویند آنچه
مرئی است از جسم ضوء و شکل و لون است نه کنه حقیقة جسم اینها همه صفات جسم است و بالوجود آن در عرف
میگویند جسم را دید و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم
ایشان پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را اعتقاد کرده ساکت ماند انتقید بر تفتیش
بس است والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این جا که همیشه در هر جمعه باشد مومنان را
دو چند و زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را از جهت آنچه میدهد ایشان را پروردگار
ایشان از خیر و برکت و مخصوص میکردند با چنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند
این را و فرمود وی تعالی بخواهید و هر چه خواهید شما را بدهم لاجرم همیشه حال بر همین منوال باشد فهذا المعنی الیوم
المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون
چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای خطبه بر منبر تشریف برآمدی بلال شروع در اذان کردی پیش دست شریف
آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در زمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت
بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین بر زوراء که نام موضعیست
بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره است و در بعضی روایات آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا
کرده پس مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است و آنچه در زمان عمر بود اعلام
بود بلفظ نودی و این اذان را جز ثانی گفته اند باعتبار حدوث و ثالث باعتبار حدوث تا الحقه بر منبر
و مرتبه باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة و در بعض
در حدیث آمده است که بودند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ...

وصل

بعضی همان اذان است که بعد از جلوس خطیب است بر منبر از جهت اصالت و وجود وی در زمان آنحضرت پس
مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین است ولیکن علما اصح آنرا داشته اند که معتبر
اذان اول است که متحدث گشته اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام است
بوی حاصل می شود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای خطبه و التزام انصات
و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلی
الله علیه وسلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام
و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شده و که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خوانند
بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه از بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است
که اذان اول از محدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین
اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زوراء امر کرده بود هشام بن عبد الملک آن را بمسجد نقل کرده والله
اعلم و بهر تقدیر آنچه خلفاء راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت
بران کرده باشند معنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المومنین
عمر در جماعت تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم بر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان
رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد فتدبر و آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چون خطبه خواندے آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی
که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت شروع و تجلی لوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و
انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه وسلم منذر جیشی است که میگوید صبحکم و مساکم
و منذر جیش آنکه خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشان را از لشکری که برایشان تاختن می آرد و اعلام
میکند که در وقت صبح برشما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون میزند و بعد
تمهید مقدمه فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل محدثة
بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار و کلمه
اما بعد بعد حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری
گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله
عنه تخریج کرده که داود علیه السلام و سند حدیث مرفوع ضعیف است آمده که فصل خطابی که داود را داده اند و فرموده اند

الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب بن لوی
و قیل سحبان بن وائل و قیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت است و جمع کرده شده است میان این
اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی است و در باقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی و شمشیر
و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف می کرد و در جمعه بر عصا و در
بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس و عصا مکروه است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهة ورود سنة
و بعضی گفته اند که در هر بلده که فتح وی بالغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه
در مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است
و حنفیه بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما سیبین فی موضعه ان شاء الله تعالی و صاحب سفر السعادة گفته
است که این معنی بر تکیه کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اتکا
کرده عصا و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه و الا
در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه وسلم میانه و در روایت ابی داود که آمده بود نماز وی قدر خطبه
میانه و خطبه وی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشان فقه و دانشوری اوست و ملاک
کار وجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آنحضرت که مصدر جوامع الکلم و مظهر غرائب
حکم است مرد باید که بطاعت و عبادت کوشد و بتهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصداق لم تقولون
ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که کردار باید نه گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم امت بود و آنرا بتعلیم قولی نیز موکد
ساخت و نزد امام ابوحنیفه مقدار الحمد لله و یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض خطبه کافی است
و زیادت بران سنة و مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه
است و ذکر الله برین قدر صادق است و نیز امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه کلمه گفت و لبته شد و کفایت
کرد بدان دلیل آنست کذا فی الهدایة و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب
حدیث مگر در بعضی کتب فقه و چون در مسجد درآمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر برآمدی رو
سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی و اگر در اثنای خطبه حاجتی عارض شدی
یا سائلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سائل را جواب دادی آنگاه خطبه را تمام
کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و برداشت ایشان را
و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین و اسلام پس فرود آمد از منبر و بنشست بر کرسی و تعلیم کرد او را پس تمام کرد

باز بمنبر برآمد و خطبه را تمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمعی دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق
و تحریص کردی بعضی بدادن چیزی لوبی از ثوب و دراهم و جز آن و ما نا که علما اینها را از خصایص آنحضرت
داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی
یا از صفه اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف شده است در بیرون
آمدن جمعه و عید در حرمین و غیرهما که با جماعه کثیر یا علمها بوضع غریب برایند و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هرگز ظرفی و اوانی نبودی و صاحب سفر السعادة میگوید و طیلسان و طرحه و جامه سیاه و امثال
این ملابس معتاد نبودی ولیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود دو طرف آنرا میان هر دو کتف خود در روز
جمعه لبس سواد مستحب است و نزد حنفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد با نصات
یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه میخواند حال و مثال وی بحو
مثال حماری است که بر میدارد کتابها را تعریض است بمذهب یهود که این آیه نازل در شان ایشان است
و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم می کردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت می کند در برداشتن
کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش
باش پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست
داد و هر که لغو گفت نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الصراح
لغو بیهوده گفتن و این انصات واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشان است و مذهب امام
مالک نیز همین است و پیش بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه
گفته که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرد بر وجوب
انصات مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی مکروه داشته اند و
بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع
کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر
کلام کنند لا باس به است زیرا که اینوقت استماع نیست بخلاف نماز که امتدادی وارد شاید که قطع آن
نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است و اما قضای فائته در وقت خطبه درست بودی

و نیز اختلاف است در آنکه دور نشسته است و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متاخرین
گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه با مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در
شرح ابن الهمام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه بامر معروف باشد و تسبیح و تهلیل بود و
حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست
زیرا که فرض است و جوابش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن است در
هر وقت بخلاف خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد نزد عطسه نیز در دل
گوید و در رد منکرات اشارت بچشم و دست کرده بود و هو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن
بقلم روایتی از ابی یوسف آمده انتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون
میخواند و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند
و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز این دو سوره میخواند **وصل** در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم هجود بمعنی نوم و تهجد ترک نوم چنانکه تاثم ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بمعنی تیقظ
است پس نماز تهجد بعد از نوم و بیدار شدن از آن می بود اختلاف است در آنکه قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است
فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله
را از نفل گویند بمعنی زیاده بر فروض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زایده دارند که معنی اصل لغت نفل است
یعنی فریضه زایده علی الفرایض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک که مفید اختصاص بآنحضرت است نگفتی
چه نفل و تطوع مخصوص بآنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجات است چه تطوع در حق وی صلی الله علیه و سلم که
مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین باشد و در حق غیر وی برای کفارت ذنوب
نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بران محافظت نمودی و اگر گاهی به سبب
مرض یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بدله آن بگذاردی
و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و سلم و چندان ایستادی که پایهای مبارک
وی ورم کردی [illegible] و در حدیث عایشه آمده که بشکافت قدمهای وی و بعضی مفسرین در تفسیر قوله سبحانه
[illegible] الی آخره فتاب علیکم الآیه گفته اند که قیام لیل واجب است بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث
شب [illegible] شب یا ثلثان کم یا بیش قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم تا یکسال
[illegible] از آن منسوخ گشت بآخر آیه و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت هم هست یا مخصوص بامت و وجوب

وصل
بیان نماز تهجد

باقی است بر آنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب سیزده رکعت بود پنج دوگانه
و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر و وتر در مذهب ما سه رکعت است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت
پیش از وی و سلام دادن از آن و از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت
است پس من قائلم بدان و گفت سلام بدهد بر دو رکعت و اگر سلام ندهد وتر سه رکعت کند امیدوارم که زیان
نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعادة ایتار سه رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بحدی که اگر
زیاده تر بر ایتار یک رکعت نباشد کمتر از آن هم نخواهد بود والله اعلم و ایتار یک رکعت که میکنند باین طریق می کنند
که دو رکعت پیش از وی می گذارند و سلام می دهند و در ایتار سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نهی از بترا واقع
شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که
نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده بر یازده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد
با دو رکعت سنت فجر است یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت
فجر از آن و صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده باوتر دوگانه
بر تمام نماز شب اطلاق وتر نیز آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آنرا فضیلتی ثابت شده و صلوة نهار نیز با
مغرب وتر شده و وارد شده است که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت در آن
دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل عمران و نساء و مائده یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود
و قومه نیز براندازه آن دراز کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک آیة را مکرر کرد و آیة اینست ان تعذبهم فانهم
عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیر را کوتاه تر از دوگانه سابق کردی و در آخر عمر
شریف نشسته گذارده است و چون نشسته می گذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته می گذارد
و چون پاره از قرائت ماندی برخاستی و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز
همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله
عنها که گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بودی و حفاظ در حدیث طعن کرده اند و علما را
در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابو حنیفه هیئت جلوس نفل هیئت جلوس تشهد است و در
روایتی احتباء و تربع نیز آمده و روایة است از ابی یوسف احتباء و از محمد تربع و جلوس تشهد افضل است باتفاق

و چون میگذارد نشسته می خواند سوره را و ترتیل می کرد آنرا تا آنکه درازتر می شد و سجده درازتر از آن و درین
دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد قرات و رکوع و سجود و سائر ارکان آنرا بتمام و کمال بجا آرد چنانکه
تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند نه چنانکه بعضی نادانان از اصحاب ورد میکنند چنانکه بشتابی گذارند که هیچ یکی
ارکان را بجای نیارند و خواهند که عددی را که در اوراد خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افتتاح می کرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از آن تطویل می کرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات
روایات متعدده واقع شده متعدد مخیر است در مواظبت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات
مختلفه و اینطریق ادخل و انسب بسلوک طریقه اتباع و آن طرق در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعادة
و شرح آن مسطور و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وتر را گاه در اول شب می گذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر
شب می گذارد و در جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت
وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که بترسد که در
آخر شب نتواند برخاست باید که وتر را هم در اول شب بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس
بدرستی نماز آخر شب مشهود و محظور است و این افضل است و از بعضی اصفیا شنیده شد که گذاردن
وتر در آخر شب بسی مقام رفیع است در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه وتر در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر
اخذ هذا بالحذر و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوة و بالجمله بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آن بود که وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد از آن
به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح
هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد پس از آن بتهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهة این حدیث
و از جهة آنکه که اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد نشده در شرع و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وتر دو رکعت سبک می گذارد و می خواند در آن اذا زلزلت الارض و قل یا ایها
الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نیز نمی کنم از آن و گفته اند
گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی
گفته اند که این دو رکعت وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای
قیام لیل میکرد و این بر تقدیری خواهد بود که کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح

سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد و در بعضی روایات
در رکعت سیوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه
فی لیلة القدر خوانند در هیچ حدیثی مروی و ماثور نه و میگویند که در بعضی روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام
دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سیوم بآواز بلند و کشش حروف خواندی و بعد از آن گفتی
رب الملائکة و الروح **وصل** آنحضرت بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه
بخفتندی بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم رکعتین فجر را
اگر بیدار میبودم من سخن میکرد بمن و الا اضطجاع می نمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری
علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم می شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای
تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کرده و از عایشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر
او را حاجتی بمن بودی سخن می کرد و الا بیرون می آمد برای نماز و گفته حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از
اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم و من بعدهم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند
مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد ضروری بود که از آن چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم هم ازین قبیل بود چنانکه قول عایشه فان کانت له الی حاجة کلمنی ناظر در آن است و اگر فرضاً
سخن نه از جنس ذکر و ضروری بود نیز مبطل سنت و موجب اعاده آن نیست مگر بجهة کراهیة تکلم درین وقت احتیاطاً
و تکمیلاً اعاده کنند یکباری در مکه معظمه نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمده فقها بود گفته شد که مردم
دیار ما تکلم بعد از سنت فجر را مبطل سنت دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی
از اهل خیار اضطجاع بعد از سنت فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت
اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند
و جماعتی از علما بکراهیة آن قایل و آن را بدعت می شمرند و این هر دو قول بعید است اما فرضیه بجهة عدم ذکر اضطجاع
در بعضی احادیث اما بدعت بجهة ثبوت آن بحدیث صحیح و جماعة علما طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته و
امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهة آنست که عادت
شریف در اضطجاع برین وجه بود که او خل است در عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش
مبین شده است **وصل** اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار آنرا شب برات

سـے خواند ثابت شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس دراز کرد سجده را
تا آن بردم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم
انگشت او را پس بجنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عایشه یا گفت یا حمیرا تو گمان
بردی که پیغمبر خدا خیانت کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست ولیکن من گمان بردم که قبض
کرده شد روح تو از جهت درازی سجده تو پس فرمود یا دری یابی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا
داناتر است بدان فرمود این شب شب نصف شعبان است خدای تعالی می نگرد بر بندگان خود و در روایتی آمده است که از وقت
غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر می شود درین شب تمام شب می شود
پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت می کند مر رحمت خواهندگان را و تاخیر میکند و نمی آمرزد اهل حقد
و کینه را که بناحق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عایشه در حدیث دیگر آمده که گفت آمد آنحضرت بر من
و بایستاد و زود برگشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم که آنحضرت در بقیع سر
بجانب آسمان برداشته ایستاده است و دعا میکند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عایشه که حیف
بکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت
آنحضرت که این شب نصف شعبان است نزول میکند حق سبحانه بآسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر
غنم بنی کلب در حدیث دیگر آمده است که آمرزیده می شوند همه مگر مشرک و شاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و
عاق و مدمن خمر و اهل حقد و نوشته می شود در وی ارزاق و آجال و نوشته می شوند حجاج و احادیث در
فضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است بعد لیلة القدر و در حدیث آمده است که گشاده
می شود درهای رحمت در چهار شب شب عید اضحی و شب عید فطر و شب نصف شعبان و شب عرفه تا وقت اذان
یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین از اهل شام مثل خالد بن معدان و لقمان
بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت و می پوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و
سرمه می کشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفتند مردم تعظیم این شب را و می گفتند رسیده است
بایشان در باب آن آثار اسرائیلیه ولیکن علمای حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان در آن و این اجتماع در مساجد
را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام است تنها نماز گزاردن را مکروه نمیدارد و از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جز قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عایشه آمده که گفت چون
شب نصف شعبان [illegible] آنحضرت نزد من چون میانه شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت

مرا انچه میگردد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای خود را و جستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی و نیافتم
او را دران و برگشتم بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامهٔ افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی
و امن بک فوادی فهذه یدی وما جنیت بها علی یا عظیم ترجی لکل عظیم اغفر الذنوب العظیم سجد
وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره پس برداشت سر خود را پستر باز رفت بسجده و گفت اعوذ
برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من عقابک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی وحق له ان یسجد پستر برداشت سر مبارک خود را
و فرمود اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیا لا فاجرا و لا شقیا پس برگشت از نماز و در آمد با من در جامهٔ
خواب و دید مرا که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من
از حقیقه حال خود پس مسح کردن گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه
مشقت کشیدند و براه خطار فتند یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند در وی حق تعالی
باسمان پایان و می امرزد بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را و در اوراد نامهٔ مشایخ درین شب
صد رکعت نوشته اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است شیخ امام ابو الحسن
بکری رحمه الله از روایة امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارد
چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد
و چهارده بار قل اعوذ برب الفلق و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیة الکرسی و خواند بعد ازان آیه لقد جاءکم
رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع باشد او را ثواب بیست حج مبرور
و صیام بیست سال مقبول و چون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته
و یکسال آینده و نزد محدثان درین حدیث سخن است و از بیهقی آورده اند که گفت بان می ماند این حدیث مرفوع
باشد والله اعلم و انچه متعارف شده است در دیار از سوختن چراغان و امثال آن همه نا مشروع است و مشابه
بدوالی هندوان کنند و رسم مجوس است واما قیام لیل در رمضان که انرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام

وصل
بیان صلوة ضحی

باید ان شاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که
دایم در تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردد **وصل** در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو و ضحوة و ضحیه بروزن عشیه
ارتفاع نهار و ضحی فوق او ست و بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان
هر انکه متعارف میان مردم در اصل نماز از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند

شدن وی بکد و نیزه و این را صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع آسمان تا انتصاف
نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت
آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گزارد نماز ضحی را و گفت هذه صلوة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت
بود و شیخ اجل علی متقی در مبوب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا
نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب
و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حج و عمره تامه تامه تامه و برای صلوة ضحی جدا و صحت رسیده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است
و ظاهر آنست که این یکوقت است و یک نماز که اول وقت اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف
نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی ازینجا گمان برند که مگر اینجا دو وقت و دو نماز اند
و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلافست در صلوة ضحی بعضی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده
و بعضی اینجانب را ظاهر آنست که این اختلاف در نماز دیگر است که آنرا نماز چاشت می گویند نه در نماز اولی که آنرا
نماز اشراق می نامند چه این را بعضی از سنن موکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده و در بعضی
روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و در هر کدام
ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که وارد شده است در نماز
چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بحدی که به تواتر معنوی
رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی
داشت حق سبحانه ازان تسبیح در دین محمد صلی الله علیه وسلم عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است
که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نمازیست که محافظت می کرد بر آن آدم
و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین جعله الله بفضله المسکین که
چون عنایت الهی که در تیسیر عباد و عموم مسلمین بملاحظه حوایج و شواغل ایشان ظهور نموده است بدو وقت

تا بین فجر و ظهر ترخیصی و تخفیفی فرموده است بندگان خاص حق تعالی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ اند
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند و وی تعالی بندب و استحباب ایشان را نه بوجوب و افتراض ترخیص و
تخفیف فرمود جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علما مذهب و مشائخ حدیث
زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم است که پوشیده شده است از نافی
چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی از علما بکراهیت آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن
بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء راشدین پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعت بر بدعت
بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارده شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق
عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالث است گفت گفتم مر ابن عمر را می گذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم می گذارد
آنرا عمر گفت لا گفتم می گذارد ابو بکر گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم
که می گذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و از ابو بکره ثقفی که کبار صحابه است
مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة ما صلاها رسول الله صلی الله
علیه و سلم ولا عامة اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین برآینه شما میگذارید نمازی را که نگذارده است آنرا پیغمبر خدا
و نه اکثر اصحاب وی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز ضحی را
و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذاردم آنرا و بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم برآینه ترک
می کرد عمل را و حال آنکه دوست می داشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود برما و لازم نگردد برما و قیس
بن عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبدالله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت
میگذارد و مسروق میگوید که می خواندیم ما قرآن را پیش ابن مسعود پس نشسته می ماندیم ما در جای خود بعد از
برخاستن ابن مسعود بعد از ان می ایستادیم و می گذاردیم نماز چاشت را پس رسید این قصه ما بابن مسعود پس گفت
تکلیف می کنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است ایشان را خدا و اگر هستند البته و ناچار شما گذارندگان
این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد روایت کرده شده است که گفت در آمدم من مع عروة بن الزبیر
مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم ابن عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجره عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز
ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت بدعت است و لیکن نیکو بدعتی
است و پیدا نکردند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز ضحی این اخبار و آثار است که در نفی صلوة ضحی آورده اند و
غیر آن هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت

میکرد بر صلوة ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص فرموده و ترغیب نموده از جهت مخافت آنکه
بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر در خروج از عهدهٔ آن در نمانند چنانکه تصریح کرده بدان عائشه
رضی الله عنها ولیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که
نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جای که ما کان یصلی یا ما رأیت رسول
الله وارد شده مراد ما داوم علیها باشد محتمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید او را مدت
بسیار این نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل
است از عبادت ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی
بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکر و عمر رضی الله
عنهما گذاردن آنرا ندید و وثوق باخباری که از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید پیدا نشد
پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود
یعنی این نماز در حد ذات مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرایض کنند بدعت است
چه سنت در نوافل و فضیلت آن پنهان کردن و در خانه گزاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ خبر
و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که رؤیت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد
میگذارید در درون خانهای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه
دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق روایات میگویند که مستحب است که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام
ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است گفت از
عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز چاشت می گذارد گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفر
باز آمدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه
می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز و ترک می کرد آنرا تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد آنرا هرگز چنانکه عادت
شریف در اکثر نوافل و تطوعات همچنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز
همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگذارد این نماز را یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور
[illegible] بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند که محافظت و مداومت کنند بر نماز ضحی مثل
محافظت بر نماز فرض پس میگذاردند آنرا گاهی و ترک می کردند گاهی و طریقه علمای سلف در اقامت نوافل

نوافل عبادات خصوصاً صلوة وصوم همچنین بود تا مانع از اشتغال علم وخیرات وصفات دیگر نگردد بخلاف عباد ونساک در زمان متاخر که تعلق وتعبد ایشان بدان بحدی است که بعضی از ایشان که در نسبت علم ومعرفت قصوری دارند بسیار از خیرات ومبرات را که مهم تر ومقصود تر است از آن ترک کنند

هذا الیسیر لشی والله التوفیق وصاحب سفر السعاده گفته که صواب آنست که استدامت بران نیز مستحب نیست واجتماع برای در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند واز عایشه مروی است که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر ومادر من ترک نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت وسرور که از زنده شدن مادر وپدر حاصل شود بلذت وسروری که در نماز می یابم هرگز نرسد **تنبیه** عدد رکعات در صلوة ضحی متفاوت آمده وآن بحسب اختلاف ایام واحوال بسبب نشاط وکسل یا اهتمام مهمات دیگر خواهد بود وبیشتر علما اختیار چهار کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است واحادیث اعداد دیگر بعضی صحیح وبعضی ضعیف والله اعلم، قرات این نماز در اوراد مشایخ والشمس وضحاها واللیل اذا یغشی والضحی والم نشرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز ماثور است ودر حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده **وصل** در نماز عید بدانکه روز عید را عید از آن گویند که وی عود می کند ومکرر می آید در وقتش واین وجه عام است بر موسم دیگر نیز صادق می آید از جهة بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند وگفته که عود میکند بفرح وسرور وموجب فرح وسرور در عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است ودر عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی دارد وجمعه که عید هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس بشکرانه تمامی هر ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع وفرح وسرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند وشکرانه طاعت وعید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت وعبادت ساختند اما زکوة چون ادای از اوقتی معین واتفاق اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب همان فرح وسروری که فقرا را بوصول آن حصولی می پذیرد کفایت است وبعضی گفته اند که عید بجهة تفاول بعود وی گفتند یعنی بقا باد وسال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتدا وخروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع وبازگشتن بود که با تفاول است بانکه بروند وبسلامت بازگردد وبعضی در خواشی هدایه نوشته اند که عید از آن گویند که پروردگار تعالی در روی وعده کرده است بندگان را بفرح وسرور وفضل وکرم خویش برین وجه وارد می شود که اشتقاق عید از وعد بعید است چه این حروف اصل در آن شان مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در جذب وجبذ وعادت شریعت آن بود که نماز عید را در

گذاردی و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که فاصله
ما یاز انجانب درآید میان و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و دراینجا دلیل است بر آنکه
بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد پس در جای های دیگر بطریق اولی بود
همین است عمل ناس در امصار و در بعضی امصار که در [illegible] عید میگذارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد
چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار بیش نبود و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در
مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مضایقت از شرف و برکت
حضور انتهی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت است با ابادانی این بلده شریفه بخلاف
زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و ابادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام مذکور است
که سنت آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است
گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه از آن پوشیدی
از برای اظهار عزت اسلام و شعار آن و حاصل صفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه باشد
مثل ابریشمی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد
در یمن بسیار بود بر دیمانی که گویند این است و تجمل و تزین برای عید مسنون و مستحب است اما بلباس مشروع
و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه چند خرما افطار کردی
و عدد آن وتر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست که مفید
تقویت بصر است که صوم مضعف آنست و حلوا موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلوی و اگر کسی چیزی شیرین
در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب است و لهذا گفته اند که افطار
بچیزی شیرین افضل است و رعایت عدد وتر در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فرموده ان الله
وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا
نخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز نمیگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر است که چون وجوب
فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت با امتثال امر الهی و اگر نه مجرد
امتثال مقصود بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید در

نماز عید

در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
بمصلی بود، صدقه بر آورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن
بعد از نماز است ذبح کرد و صدقه داد و بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث
آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که غسل میکرد یوم
الفطر و یوم النحر و یوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنند روز عید و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر
این دو حدیث درین کتب نیافتیم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر
که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل می کرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت
مبالغت وی رضی الله عنه در متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح است کذا قالوا
و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف
امام ابو حنیفه است اما اگر سرا گوید مانعی نیست و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که
مستحب است بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی نیز گفته که رسیده است ما را از
زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز
عید اضحی زودتر گذاردی و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده
است و مهمی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام رمضان که مانع
استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة و در
فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف است و مختار در مذهب حنیفه سه تکبیر است در رکعت اول پیش از
قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه
آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلاف معهود در شرع است پس اخذ باقل اولی
باشد کذا فی الهدایة و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان
بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد
و کثیر بن الصلت از گل که خانه وی در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی و چون از نماز

... ت ... بر خاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب نیز همه اتفاق دارند بر روایت ...
... نماز را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر بعد از وی نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است
عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود
وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور
آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن
عفان نیز کرده بود و در اول نماز گزاردی پس خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم نماز نمی توانند رسید
نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی است که مروان بجهة آن تقدیم
میکرد علة در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب ناسزا
نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لایق آن بودند می کرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید صحیح
آمده است که گفت تقدیم بجهة آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً
میکرد و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبدالرزاق از ابن جریج از
زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام
میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعضی گفته اند مکروه است و خواهرزاده گفته که حسن است در زمان ما
و مروی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از همان راه که بعیدگاه
رفتی بهم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر بازگشتی و علمای آن وجوه و نکات پیدا کرده اند که بعضی
ازان یا مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود
خلایق را درک آن تنگ است و وصول بران متعذر و گفته اند که بجهة آن بود که تا گواهی دهد مراو را بقاع و بعضی
و اماکن مختلف مسکن و اهل آن از جن و انس و ملایکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشرف
و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت تشرف برد سلام برانحضرت بر هر دو طایفه که مفید دعا
بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وی صلی الله علیه وسلم بر دو راه و اهل آن شامل
شود و هر دو در مزیت فضل و برکت مرور و حضور شریف مشارک و مساوی باشد و یا آنکه فوایح روایح طیب
آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلم و استفاده و استرشاد و صدقه و سرور بمشاهده
جمال جهان افروز وی و مانند آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر و شرایع اسلام در هر دو راه حاصل آید و اهل
ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد و یا آنکه اهل کفر و نفاق را بمشاهده عزت اسلام و رفعت اهل ...

و درین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گرداند و بکثرت عزت لشکر اسلام در دلهای
ایشان رعب اندازد و بترساند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه
واقع می شد بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود بیانش آنست
که قبله مدینه مطهره جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و ازینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود
و منزل شریف در وقت وقوف بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت
شمال واقع میشد و آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این محتاج بدلیل است ساقط است چه ظاهر است
که اختیار آنحضرت در ابتدا در جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار
یمین ابتدا ثابتست و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود در
نایستند و درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها
بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر باآنکه مواظبت و اعتیاد
بمخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید فتامل یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات
و صله ارحام کردی و یا آنکه از جهت تخفیف ازدحام و هجوم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق
کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع فقرا و سایلان نبودی
رجوع کردی تا نهر و منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده و لیس الامر کما قال
و بعضی گفته اند که باین تغیر طریق تفاؤل میگرفت بر تغیر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب
و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی
که بدان متوجه بمصلی شدی دورتر و درازتر بود ازان راه که رجوع بدان می کرد پس خواستی که تکثیر اجر کند
بتکثیر خطوات در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی
که درینجا قصد عبادت نبود و درین وجه سخن کرده اند باآنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است
چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه
و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن
که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بود و مبنای این وجوه همه بر احتمال است و ابن ابی
حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا
من ابواب متفرقة کرد این را از جهت حذر از اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید

و بعد از آن در شرح سفر السعادة کرده ام چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بود تعرض بدان واقع نشد **وصل** در استسقای آنحضرت صلی الله علیه وسلم صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف
نکرده است هیچ یکی از علما در سنت صلوة در استسقا مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که در آن ذکر صلوة نیامده
و احتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت شده است در صحیحین و غیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت
و احادیثی که نیست در آن ذکر صلوة بعضی از آن محمول است بر نسیان راوی و بعضی از آن در خطبه جمعه بود
که جدا از وی نماز جمعه هست پس اکتفا کرده شد بدان و اگر اصلا نگذارد پس آن برای بیان جواز استسقا
بود بدعا و خلافی نیست در اصل جواز و احادیث مثبته مقدم است بقاعده مقرره تقدیم قول مثبت بر نافی انتهی
این است کلام شافعیه و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست و همین دعا و استغفار است
بموجب قول حق سبحانه و استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نیز در احادیث وجوه استسقا
که آورند ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات
خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و نیز سنت
آن باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل این خبر
بیکبار رسید و بصحت رسیده است که امیر المومنین عمر استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش
نبود و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت
یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام بآنکه در نماز استسقا نمازی نیست
آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها تنها نمازی بکنند
و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار باین وجه برپا دارند درست است و حسن است و بالجمله
احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است بر این
خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس اخذ کرد امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار
است و تجویز کرد نیز نماز و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذاً بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبین
و ائمه ثلثه رحمهم الله علیهم در استسقا نماز است بجماعة و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام
ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبین است و آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در دعا استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد
سفیدی بغلهای شریف و دستها از سر مبارک درگذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صعبتر و مسئله

و مطلب قوی تر برداشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها
از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها به سوی آسمان عکس
آنچه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که علمای چون برای مطلب
و سوال چیزی از جنس خیر باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای
دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نایره غضب و فتنه و بلا نسبت
کردن و فرو داشتن قوت و غلبه حادثه را طیبی گفته است که نیز تفاؤل است بقلب حال چنانکه در تحویل
ردا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب ردا تفاؤل است برای تغیر حال و تبدیل
امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته اند بلکه این امتثال امریست که کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفته
شد که اینچنین بکن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیز
در خارج نه بقصد و اختیار این کس واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چند بار بود و یکباری قحطی در زمان شریف وی صلی الله علیه وسلم بوجود آمد و آنحضرت روز جمعه در
خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع لنا پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا استسقا پس برخاست ابر مثل کوهها و بارید تا جمعه دیگر پس آمد
همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال پس برداشت دستهای مبارک را
و بروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب وبطون
الاودیة و بهر سوی که اشارت می کرد می کشاد ابر از آن سو و در روایتی پس یکشاد ابر از مدینه و می بارید گرد
بر گرد او و نمی بارید در وی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تخشع و تبذل تمام چون بمصلی رسید
بمنبر برآمد و خطبه خواند و اینقدر از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی
ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در
نماز کرد دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرات بجهر کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح
اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتیک حدیث الغاشیه چنانکه در روز عید و جمعه میخواند پس
پیدا کرد خدا تعالی ابری را با رعد و برق و سخت بارید و تا آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون

دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم دویدن و خزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی
کل شیء قدیر و ان عبده و رسوله این همان حدیث است که تمسک بدیه است در استسقا چنانکه گذشت
بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة آورده که چون باز آمد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول
خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو ما را با پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار
تو فرمود آنحضرت ویلکم همه شفاعت پروردگار کند کیست که پروردگار تعالی نزد وی شفاعت کند لا اله الا هو
العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین میان ایستاده
بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز گم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگار
که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر بر آمد و دستها
بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد
خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهره استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر و از دعای
آن روز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث نافعا غیر ضار بار دیگر در مدینه
مکانی است که آنرا احجار الزیت می خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک
برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذراند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان
بی آب بماندند و تشنگی بر همه غالب کرده حال خود را بران حضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود
بودند با مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا
کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان
شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه وسلم فرمود که همچنین سخن گفتند نومید مشوید
شاید که حق تعالی شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهان را
تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم سیول گران ممتلی گشت اینچند بار است که استسقای
آنحضرت دران مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون
قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی
آمده که فرمود سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک شدند
در وی و خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در هوا آسمان چیزی را مثل دخان پس ابو سفیان

آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله ارحام و این قوم تو اند هلاک می شوند بخوان خدا را و درخواه از وی
باران پس دعا کرد و بارید و رفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم
تاتی السماء بدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر قریش
از روز انداختن این اشقیا بود شکنبه شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وسلم وآله وصحبه ولعن الله
علی الکافرین والمنافقین و از اینجا معلوم می گردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده ابوطالب
بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وابیض یستسقی الغمام بوجهه و الا سایر وجوه استسقا که مذکور
شدند در مدینه بودند و ابوطالب دران وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب اشارت است بانچه واقع
شده بود در زمن عبد المطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت دران زمان صغیر بود و پوشیده نماند
که قول ابیطالب یستسقی الغمام بوجهه و تفرع استسقا از نمی طلبید یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه
وسلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند آب را این آب دادن حق تعالی است خلق را بدعای
حبیب خود از آسمان و آب دادن در زمین معجزه آنحضرت جدا است پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وسلم
بتصرف الهی جل جلاله وعم نواله زمین و آسمان را شامل است بلکه تمامه شربها و طعامها دنیا و آخرت و
ارزاق حسی و روحانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت است **مصرع** آخر ای در جهان باصل
اینهمه آورده تست + **بیت** شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گر گل همه پرورده تست
و انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره **نظم** ما ارسل الرحمن او یرسل + من رحمة تصعد او تنزل
فی ملکوت الله او ملکه + من کل ما یختص او یشمل + الا وطه المصطفی عبده + نبیه المختار المرسل واسطة فیها و
اصل لها یعلم هذا کل من یعقل **وصل** در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف
در شمس است و در روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر
و بکاف در شمس و احادیث که مذکور شدند درین باب و مخبرند از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف
شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکات بر خسوف قمر حمل کرده و خرامری که در حدیث
ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله در حدیث
عائشه رضی الله عنها فادعوا الله وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین دو حدیث
معلوم نشده و در حدیث عائشه آمده که آنحضرت نماز کسوف ادا گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاده
بر قدر معهود کرد و قرات مقدار سوره بقره خواند در رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع

کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز می کرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا چهار مرتبه می کرد و نزد شافعی این نماز بدو رکوع و خطبه است و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب فرادی بیک رکوع و بی خطبه بوجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است بآنچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال انکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین است و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در اینها اضطراب کرده اند رواة آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است که گذارده شود بروجهی که معهود و موافق است مر روات اطلاق را چنانکه فرمود فاذا کان کذلک فصلوا و بجهة همین اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهة کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست و معهود بود در میان مردم که وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن میباشد پس فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیة اند از آیات الهی که دلالت می کنند بر کمال قدرت الهی و ضیا او و دلالت می کنند به خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باریتعالی و موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک ساعت بان نورانیت و بهجت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادر است وی تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از او میان کشف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین روایت قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است والله علی کل شی قدیر وصل در صلوة الخوف صلوة خسوف ثابت است بکتاب و سنة اما کتاب بقول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و اکثر برآنند که مراد از قصر رباعی گذاشت بدو رکعت و بعضی آنرا بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است ترک بعضی افعال و کیفیات چنانکه در سفر قصر است در عدد و کمیت و بعضی شامل بر دو داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد

وصل در صلوة الخوف

ازحنیفه ومزنی از شافعیه برانند که این نماز مخصوص بزمان نبوتست بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول
الله صلی الله علیه وسلم وظاهر مفهوم کریمه واذا کنت فیهم همین است ومختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از
زمان نبوت واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابی موسی اشعری وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین
آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم دلیل آنست وقید اذا کنت فیهم اتفاقی است بایراد کنت انت امین
یقوم مقامک است چنانکه در کریمه خذ من اموالهم صدقة الایة ثابتست واز گزاردن نماز خوف باین کیفیات
غایة تاکید ومحافظت است بر نماز که بهیچ وجه عذر دران گنجایش ندارد ونماز خوف از انحضرت
صلی الله علیه وسلم بر وجوه متعدده صحیح وثابت شده بر وفق مصلحت وقت وملاحظه حضور عدو وهریکی
از ائمه وجهی ازان وجوه اختیار کرده ومختار امام ابوحنیفه ازان وجوه وجهی است که در کتب سته باجمعها
از ابن عمر مروی شده است واگر همه را ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم همراه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس
ایستاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا نماز بگذارد وامامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با انحضرت
وروی آورد طایفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با ان طایفه که با وی بودند وسجده
کرد دو سجده پس برگشتند این طایفه بجای آن طایفه دیگر که نگزارده بودند وآمدند آن گروه پس رکوع کرد
آنحضرت با ایشان یک رکوع وسجده کرد دو سجده پس سلام داد انحضرت وایستادند هر یکی ازین دو طایفه و
بگذارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که با آنحضرت نگزارده بود واین ترجمه لفظ بخاری است ودر بواقی کتب
سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ وعبارات وگفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قران ودر
روایت ابن عمر تصریح بانکه در کدام نماز بود واقع نشده ولیکن در سفر بود وگزاردن دو رکعت ازینجهت
است ولیکن مذهب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جایز است ولهذا گفته
اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یک رکعت بگذارد ودر غیر ثنائی اگر رباعی است
با هر طایفه دو رکعت ودر مغرب با طایفه اولی دو رکعت ودوم یک رکعت ومذهب امام احمد وشافعی نیز همین
است از جهت عموم قول وی سبحانه واذا کنت فیهم کذا قالوا وتوان گفت که اثبات آن در حضر بقیاس باشد
والله اعلم ونزد امام مالک مخصوص بسفر است ووجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق
ودر روایات صحیحه مذکور است وچون غرض بتفصیل ان چندان متعلق نبود ووجود نماز خوف باین وجوه
درین آخر زمان نهایت نادر خواهد بود بر همین قدر اقتصار افتاد واین برین قدر است که بحال

اقامت صلوٰة باین نهج صورت پذیر گردد. اگر خوف زیاده بود و دایره مجال تنگ گردد بگذارند بروجه که توانند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع شده و اگر مشغله چنان... بحدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حبسونا عن صلوة العصر ملأ الله بیوتهم وقبورهم نارا دعاست بعقاب این سبحان الله در غزوه احد چه محنتها وشدتها بآنحضرت رسید صلی الله علیه وسلم از شکستن دندان شریف وخون آلوده شدن روی مبارک و جز آن دعا نکرد برایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعلمون فی چه آنجا در حق خاصه شریف بود وانجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم تیاره میکردیم ایشان را و گفتند که ایشان را نمازیست که محبوب تر است برایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر است دران وقت برایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بآنحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه وسلم

وصل در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور می گردد دو مسئله است یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت گذارد متفق علیه است میان علما و هیچکس را خلافی نیست دران لیکن نزد حنفیه قصر عزیمه است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در تشهد اول نشست جایز می افتد و اگر نه نشست نماز فاسد است و مذهب مالک نیز همین است و نزد شافعی قصر رخصت است و چهار گذاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد و حدیثی که مروی است از ام المومنین عایشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد و هم صیام الصحت نه پیوسته و هیچکس از صحابه عظام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در اواخر ایام خلافت خود در موسم حج چهار گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عایشه نیز همین است و عادت شریف بود که در نماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گذارده باشد پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی است و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر نگذاردی اگرچه در بعضی روایات گذاردن از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن رواتبه است اما تطوع غیر راتبه خلاف نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گذاردی و بایماء و وتر نیز بگذاردی و تنفل بر پشت مرکب یا بار جایز است بهر طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت

تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت وی و اصحاب وی و بالا باران می بارید و پایان گل ولای بود پس درآمد وقت
نماز پس اذان گفت و تکبیر آورد و هم بر راحله پیش رفت و با اصحابه نماز گذارد بایما و گردانید سجود را پست تر
از رکوع و این یکی از تواضع است و گفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت و بعضی گویند مراد بنا
امر باذان است و در بعضی روایات بصریح نیز آمده که فامر المؤذن فاذن و اما جمع صورتش آنست که چون
رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان
ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل درآمدی در یکجا گاهی نماز ظهر بگذاردی و سوار
شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت جمع واقع نشدی و در بعضی اوقات
ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو بگذاردی آنگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در مغرب و عشا همچنین بود
یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه درآمدی نماز مغرب را تاخیر کردی تا در
وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل درآمدی مغرب و عشا هر دو را
جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده در بعضی احادیث مطلق
و در بعضی مقید بحالت سیر و در بعضی بجد در سیر یعنی تعجیل در سیر و ازینجاست اختلاف علما که قایلند بجواز جمع
بعضی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی ازیشان است و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و میگویند
که جمع در سفر عادت دایمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست
و بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز
بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید
که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول
ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر
نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبایر شمرده اند امام محمد رحمه الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده
است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین
الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره ایست از کبایر می آرد
که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است
و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرانی ثابت شده اند بخاری و مسلم از

مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود
مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر و در عرفات نیز آمده و این جمع
از جهة مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح نموده اند
واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز می کردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت
بر دوام استمرار ندارد کما حققه فی موضعه و در جامع الاصول روایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع
نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر نیز آورده که وی
رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار
یا دوبار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع می کرد عبد الله در شیء از صلوات
در سفر مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است
و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد از جمع
بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و
گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر در صورت جمع است نه در حقیقت و معنی
و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در جمع سفر تصویر می کنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت
جحش آمده است فتدبر و اگرچه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر در
وقت و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهة دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است
ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت می کرد و سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد
که تاریک شود پس نزول می کرد و می گذارد مغرب را پس مطلبید طعام را و تعشی میکرد پس بر میگذارد عشا
و ارتحال می کرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است
بما از ابن عمر رضی الله عنهما که وی می گذارد مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت
مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود و از نافع و عبد بن واقد می آرد که گفت مؤذن
ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس انتظار
کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون تعجیل می آورد
او را امری کرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات است
که ناظر اند در جمع بطریقی که مذهب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات عدم جمع در دو وقت

واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر احتیاطاً کرد احتیاطاً لمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که الیه اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصص از برای جواز بود والله اعلم تنبیه چنانچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود فاما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و باین قایل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قایل است شافعی و احمد و اسحق و قایل نیست شافعی بجمع مر مریض را و این عبارت ترمذی است و از ابن عباس آورده که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی باباً من ابواب الکبیرة و عمل برین نزد جمهور است که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر و عرفه انتهی **وصل** در نماز جنازه مسایل کتاب الجنایز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شنبا نباید کرد چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلا عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدعتی است که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد ازان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که بادشاهی بیمار شد و آن طبیب را الزام ملازمت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی خواست روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آن روز که در دین یهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار است پس بادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابوداود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح است و درین حدیث رد است بر کسیکه قایل است که عیادت از رمد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمیت احسان کردی بطوری که وی را در قبر و قیامت نافع بودی و احسان کردی با قارب و اهل وی بتعزیت و اطعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمیع صحابه نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد ازان همراه شده بدفن رسانیدی و با اصحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی و تثبیت او بکلمه ایمان و جواب سوال منکر و نکیر درخواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و سلام و دعا که موجب حصول روح و راحت

وصل
نماز جنازه

و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و مدتی عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و در موت
مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و تجهیز و تکفین
کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازه تا به قبر کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام است بران اختصار کردند
که چون شخصی وفات کردی اعلام کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که دین هم خالی
از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت آوردندی بروی نماز کردندی و در نادر اوقات اگر شب
بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز می کردند و دفن می کردند پس آنحضرت میرفت
و بر قبر او نماز می کرد و در اوایل چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بروی دینی هست یا نه
و چیزی گذاشته که بان قضای دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود می گرفت
دین او را نماز می کرد و الا میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر یار خود و خود نمی کرد و چون فتح کرد خدا تعالی
بروی صلی الله علیه وسلم بلاد و توسعه کرد در اموال می گذارد و نمی پرسید از دین میفرمود که هر که مالی گذاشت
از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر
گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع می کنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت
شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار همبرین افتاد و اخبار و آثار در باب اربع تکبیرات
مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی
است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه
الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و اینمذهب امام ابو حنیفه و شافعی است
و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یکسلام میداد و از اصحاب دیگر انچنین آمده و دستها در هر
تکبیر برداشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی است از فعل عمر و ابن عباس و زید بن ثابت
و از امام مالک سه روایة است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه
همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی انچنین بود
و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعاده گفته است که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده
والله اعلم و قراءة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قراءة در نماز جنازه از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم به ثبوت نرسیده ولیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس

آمده و از وی رضی الله عنه قولاً و فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قراءة فاتحة الکتاب و سوره جهراً
از وی ماثور شده و گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانکه تصریح باین معنی نیز در حدیث
آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست و مذهب امام ابی حنیفه و مالک و ثوری برخلاف آنست و از صحابه
نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا
بوده نه بروجه قرات و از کلام شمنی ظاهر میشود که مراد که اگر بنیت ثنا بخواند نزد ما نیز جایز است و از کلام
فتح الباری چنان مفهوم میشود که قایلین بقرات فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب ولیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد سنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته
که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز میت میخواند
اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد
ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله داراً خیراً من داره واهلاً خیراً من اهله وزوجاً
خیراً من زوجه وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی
از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعای
او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران جنازه خواند
آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی و الآن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا ومیتنا
وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته
منا فتوفه علی الایمان اللهم لاتحرمنا اجرنا ولاتضلنا بعده و در روایتی ولاتفتنا بعده و در بعضی
روایات زیادت اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عن سیئاته اخرجه
الموطا عن ابی هریره و در نماز بر اطفال زیاده میکنند این دعا را که اللهم اجعله لنا فرطاً وذخراً واجعله لنا
شافعاً ومشفعاً و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز کردی یکبار بعد از یک شبانروز
کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد و در حدیث اینچنین واقع شده است و بعضی میگویند که جایز
است تا منفسخ نشده میت و آنرا تقدیر به سه روز کرده اند و نزد بعضی تا متخرق نشده و این تا یکماه بیشتر
احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دارند بدلالة الحدیث که فرمود قبور مملو است ظلمت و نماز من منور است آنرا و صواب آنست که عام است
و بعضی گفته اند که نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا فلا و آنحضرت همراه جنازه پیاده

و ترمذی و ابو داود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم ما با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه
وسلم جماعه از سواران را بهمراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدایتعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت
دواب و در روایتی مر ابی داود را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد
آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و تا جنازه را فرو نهادی نه نشستی و فرمود اذا اتبعتم
الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده میشد و نیز اختلاف است که
مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف جنازه و مذهب
اوزاعی نیز همین است زیرا که این ادخل است در تفکر و ایقاظ و ثوری و طایفه دیگر گویند هر دو برابر است
و مالک و شافعی و احمد رحمهما الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفعا اند و شفیع مقدم
میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند
و منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف رود و ماشی
هر طور که خواهد مشی کند پس پیش و یمین و یسار و آنحضرت بر هیچ غایبی نماز نگذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی
که در حبشه مرد نماز گذارد و گفت بصحابه برادری از آن شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد و
نماز بگذارد با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر معویه لیثی نیز بگذارد در وقتی که غزوه تبوک بود و معاویه در مدینه
پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین را بگذاری بروی
نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی خود را و برانداخت هر درخت و تل که در میان بود و
برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سریر او را و آورد نزد آنحضرت پس بگذارد
آنحضرت نماز بروی و دو صف از ملایکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید آنحضرت
که بچه دریافت وی با جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی آنرا در آمد و رفت
و نشست و خاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا سنت است
و ابوحنیفه و مالک بالقطع منع می کنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی
نماز نگذارده اند بگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز در روزی
است که مرده است در آن روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد و حنفیه و مالکیه که قایل اند بمنع مطلقا از قصه
نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده ها
یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول بطریق طی ارض یعنی نماز بگذارد بروی و دید و مردم دیگر ندیدند و حاضر

شد که نماز کننده بر جنازه که امامش می بیند و قوم نمی بینند در خصوصیت خود جایز است باتفاق این نیز انچنان باشد چنانکه
در قصه معاویه لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص بنجاشی است و این منتقض است بقصه معویه لیثی
و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه که در غزوه موته شهید
گشتند و گور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل سخت نکردی و بالای
گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه کذا فی سفر السعادة و در مطالب المؤمنین گفته است
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علمای مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
یابند دران و بنشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح شرح مصابیح و گفته است که دیدم بخارا
قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاهد که از مشاهیر فقهاست
انتهی و رخصت کرده اند بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در کل کردن قبور و شافعی رحمة الله علیه
نیز برین است و نهی کرد از پی سپر کردن قبر و نشستن بران و آمده است که آنحضرت مردی دید که
در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو المنهاج
آورده اند که گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بران حضرت رسول خدا گفت
برو مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و قبر مسنم
باید و بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا پایمال کرده نشود و آنرا د
نشود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صاحبیه نیز زمین برابر است و مسنم و سنگریزهای سرخ
بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و چید بروی سنگریزهای و در حدیث صحیح آمده است
که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران
برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بمالید و بر در حمله کرد و برداشته بر سر قبر او نهاد و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت
کرد زنانی را که بزیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز
داخل اند که منع از جهة قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه
در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود و نماز کردن در مواجهه قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز
مکروه دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را زیارت می کرد از برای دعا و ترحم و استغفار
و در حدیث صحیح آمده است که آن حضرت مامور شد که بزیارت اهل البقیع برآید تا ایشان را دعا کند

و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و اینچنین زیارت که برای این مستحب بود بی آنکه ارتکاب بدعتی و مکروهی در آن راه یابد مستحب و مسنون است و در روایات آمده که آنحضرت فرمود که هرکه زیارت والدین خود کند یا یکی از آن در هر روز جمعه آمرزیده شود مراد او را و نوشته شود بار بعد استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبور کسانی که در مدینه مطهره بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سوره اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت نبود که برای میت جمع شود و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیه اهل میت و ترحم و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنته و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سیم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است و حد تعزیه تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیه میت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت جز یکبار نباید کرد کذا روی عن ابی حنیفة و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جایز است نه دیگران را و از اقربای میت و همسایها او می فرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت مانع است و ایشان را فرصت طعام پختن و تهیه آن نبود چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابی طالب بمردم خانه شریف فرمود بپزید برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است از این و اختلاف است در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغول اند بتجهیز و دفن میت جایز است **وصل** در سنن رواتب مراد بسنن رواتب اینجا نمازهاست غیر فرایض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز و شب بطریق وظیفه می گذارد عام است از موکده و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در روایت ذکر می کنند و حال آنکه آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کرده اند پس یا مواظبت را حمل

وصل نماز سنن رواتب

حمل بر دوام از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند
و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در روایت معنی
دوام معتبر است و ماخوذ است از راتوب که بمعنی دوام و ثبوت است اما راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت
پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت
پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و بهمین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنهای که بعد
از ایشان اند از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام
ابی حنیفه از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر
پس آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چنانکه در بعضی
روایات آمده است یا گاهی چنان میگذارد و گاهی چنین پس حکایت کرد عایشه و ابن عمر آنچه دیدند و هر دو حدیث
صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از آنها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت
میگذارد و میگفت که گشاده می شود درین ساعت درهای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند
برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این
نمازی مستقل بود ورای راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال
آنرا در خانه می گذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت می گذارد و می گفت این هشت رکعت
برابری می کنند هشت رکعت را از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت
است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده می شود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از
انتصاف شب است و باین جهت مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز در دیگری بود در فضل و چون نزول
رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد بوی نه عکس و از امیر المومنین
عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب
کرده می شود مانند آن از سحر و هیچ شی نیست مگر آنکه سجده می کنند پروردگار را در آن ساعت پس بر خواند این آیه را
تتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الایة و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرده در شب و کسیکه بگذارد
آن را بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذاردی و این دو رکعت هرگز از وی فوت
نشدی نه در حضر و نه در سفر و در وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بوفود و یا قسمت مال پس قضا

گزارد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح آمده است
که همیشه می گذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت
در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و می گذارد آنرا باطلاق شد بر ورد مجلد خود دیا عز و جل
و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آن راتبهٔ عصر بود پس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود
که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که
میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و می داشت صوم وصال و نهی میکرد
از آن و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانهٔ شریف می گذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب
میداشت تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مرویست
که کسیکه محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش
دوزخ و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف می کنند اهل این عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا نه است
و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد به تسلیمهٔ واحده یا نه و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر
بیک سلام یابد و سلام حاصل شود و عدد مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین
ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق باشد با بودن راتبه از آنها انتهی گفت بنده مسکین عفا الله عنه
ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از عشا و عمل مشایخ بر آن است بیک سلام
والله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که گفت می گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش
از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مروی است از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گذارد پیش از
عصر چهار رکعت فصل می کرد میان آنها به تسلیم بر ملائکه مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از مسلمین و مومنین
رواه الترمذی و در روایتیست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد
پیش از عصر چهار رکعت را روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود و روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود و از جهت اختلاف
این روایات است که مذهب حنفی تخییر است میان چهار و دو و جمعاً بین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول
فقه تحقیق آن نموده اند و اما راتبه مغرب دو رکعت است بعد از وی مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که
گفت احصا نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرائت می کرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین
قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کردی در قرائت از ابن عباس
آمده که گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد

رواه ابوداود و راتبهٔ عشا نیز دو رکعت است بعد از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت
عشا را هرگز پس در آمد در بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابوداود و این مانند گزاردن چهار
رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش می شود و در حدیث مسلم آمده که گفت عائشه می گذارد آنحضرت عشا را با مردم
پس می درآمد خانهٔ مرا و میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نیامده
و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند والله اعلم و در سفر السعادة
میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی و فرمود محبوب‌تر نماز
مرد بعد از مکتوبه نمازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در
مسجد نگذاردی و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی
این دو رکعت را در مسجد گذارد مجزی نیست از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که
عاصی میگردد از جهت مخالفت امر فعل امر که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد ولیکن اولی و
افضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نزد وی جای
و فرمود ملائکه انتظار آن دارند که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین
و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و سلم و سنت بامداد بجای بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نیست
که در سفر هیچ سنت راتبه گزارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی سنت
فجر واجب است چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان دو
معروف غره و نشسته گزاردن بی عذر جائز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد
از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل
سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی **تنبیه** در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت آخر
ظهر و سنت مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمی شود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از آنها آمده
است و بعد سلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار می گردد اما در مغرب شش رکعت آمده در بعضی روایات
با سنت و در بعضی بی سنت پس کانکی چهار رکعت بگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز
از غرابت نیست همچنین عادت مردم نشسته است فتدبر **نوع سیم زکوة** زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی
و طهارت و پاکی است زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب
حولی که زیاده بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نمای مال و طیب

نوع سیم زکوة

وطهارت وی بعدا از صاحب مال وطهارت وی از خبث ذنوب است وبعضی زکوة از تزکیه بمعنی شهود
میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکند وشهادت میدهد بصحت ایمان وی وزکوة را صدقه نیز میگویند که وی
دلیل است بر صدق صاحب وی در صحت دعوی ایمان واصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است
در سنه ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد از وی وعادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در زکوة وصدقات
دیگر مثل عشر ومانند آن مراعات فقرا بود چنانکه وصیت کردی وترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان
را بدیانت وامانت ورغبت بی محنت ومشقت ومن واذی وایجاب آنچه درایل که منفعت در وی بیشتر
از ذکور است نیز ازین بابست ومراعات اصحاب اموال نیز فرمود تا عمال برایشان ظلم وتعدی
وتجاوز از حد نکنند واز اموال جیاد انتخاب نمایند وزیاده برقدر فرض از هدایا وضیافات
نستانند وشرط نما چولان که ناظر در تیسیر ورفق است ازین جهة است واز رعایت وحکمت و
عدالت اوست صلی الله علیه وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر واحتیاج مردم
بآن فراوان تراست ودوران آن اکثر است واجب کرد تا ادای آن بآسانی میسر گردد وگرفتن میسر وحب
دفع حاجت گردد یکصنف زرع وثمار چنانکه جو وخرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی
تباه گردد دوم صنف بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسپند صنف سیوم زر وسیم که قوام ومعاش عالمیان باعتبار
تقویم اشیا بدان است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب وظروف وفرش وسایر
اقمشه وامتعه ودر جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرموده ودر زروع وثمار در وقت حصاد ودر دوی آن
وکمال آن که وقت حاصل شدن غله است ودرین نیز رعایت غایة عدل است هم در جانب اصحاب اموال که
بعد از گذشتن سال وحصول منفعت مال ونمای آن باختلاف نرخ وقیمت که تبدل وتغیر آن در سال غالب
بلکه متیقن است ودر وقت حصول غله وثمار بحصاد وکمال آن آسان تر است وهم در غایة جانب فقرا تا مبادا
تا تاخیر حصاد بادای زکوة تاخیر وامهال راه یابد ومتغیر گردد وهم از رعایت عدالتست اینکه بحسب سعی صاحب مال
در تحصیل مال وسهولت ومشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مالی که بی مشقت وتکلف بدست
آید همچو مالی که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید وبر گذشتن سال موقوف نگردانید وآنچه از اموال
در تحصیل آن مشقتی وکلفتی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زروع وثمار که بآب باران حاصل گردد عشر
واجب گردانید واگر بزیادت تکلف ومشقت محتاج بود چنانکه زروع وثمار که بدولاب یا بگاو وشتر یا خریدن
آبی حاصل کرده نصف عشر واجب کرد وآنچه محتاج است بعمل وتعب دایم از ارتکاب مشقت وسفر در

بجا رود و در رفتن ببلاد اکناف عالم حیل بکار فرمود و لابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز علام ربع
بدان احاطه نتواند کرد و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود
و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد تمام شود و اثری
خاص و حکمتی مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد رسد زکوة واجب
گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب
دیار ما پنجاه و دو نیم تولچه باشد و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار پنج وسق
گفته اند که سیصد من شرعی است و وسق شصت صاع و در گوسپند چهل و در گاو سی و در شتر پنج
و اصل در باب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و سلم و عمل خلفای راشدین
بعد از وی بآن کتاب و اجماع امت بران بعد از ان و این مقادیر و اعداد منتهی بعلم شارع و وحی آسمانی است
و تمامه مسایل باب و تفاصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر بس است و هرگاه کسی زکوة بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرانی که فرمود خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل
علیهم و مراد بصلوة معنی دعا ست و اگرچه بلفظ صلوة بود اوفق و انسب باشد بلفظ منصوص چنانکه فرمود اللهم
صل علی آل ابی اوفی و از ینجا ست که در بعضی احادیث واقع شده است که فرمود اللهم صلی علی عمرو بن العاص که وی
صدقه را بروجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد
و فرمود عاید در صدقه حکم سگی دارد که بخورد قی خود را و این کراهیت بر تقدیر ملک اختیاری است چنانکه بیع
و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهیت ندارد که در ملک ارث اختیار را دخلی نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی و در داغ کردن حیوانات
علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر در ان مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشوند جایز
است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که از ان
نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف گونه است و صحیح حرمت و کراهت
است مگر نزد انحصار علاج در ان بقول طبیب حاذق و ذلک متعسر و تحقیق این مسئله در مقام خود کرده
شده است و صدقه فطر واجب است بر هر مسلمانان مرد یا زن آزاد یا بنده خورد یا بزرگ و وجوب بر بنده و
صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقه فطر در مذهب مالک نصاب فاضل از حاجت
و مسکن و خادم موجود بودن شرط است و صدقه فطر نصف صاع است از گندم که بوزن جهانگیری اباد اند سلطانه

که سیری و سی و نیم سیر شاهی است دو سیر و یک پاو می شود و دو صاع از جو ده چندان باشد و افضل آن
صدقه فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدهند و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم همین بود و تقدیم از روز
عید نیز جایز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیر و نزد بعضی جایز است بیک روز و دو روز و
بعضی گفته اند که بر عشر اخیر رمضان تقدیم نماید و در جواز تاخیر نیز اقوال است **وصل** این جمله صدقه
واجب بود اما صدقه تطوع اگرچه امر ایجابی بدان نکردی و بر ترک وی عید نفرمودی اما او را بغایت دوست
داشتی و بدان چندان شاد شدی که بخلا بستیدن آن شاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرف کردی
آنرا بسیار نشمردی و هیچکس چیزی از وی نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر در نعت وی
صلی الله علیه وسلم گفته است **شعر** ما قال لا قط الا فی تشهده ❊ لولا التشهد کانت لاءه نعم + و
درینجا تفصیل و تحقیق است که در باب اخلاق شریف گذشته است آنجا باید نگریست و در عطا و تصدق تنوع نمودی
و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی چیزی بخشیدی و هبه کردی یا از حقی و دینی که بر کسی داشتی درگذشتی و
گاهی کالائی بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی کالائی بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاهی
زیاده از ثمن بدادی و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام
فرمودی و بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و هر که با وی صلی الله علیه وسلم بودی
صفت احسان و کرم بر وی غالب گشتی و اگر بخیل شحیح حال مبارک وی را مشاهده کردی صفت جود و سخاوت
در وی اثر کردی و بالجمله در سخاوت و سماحت و کرم بی تعلقی بدنیا و متاع آن بر همه افراد انسانی فایق بود
و مثل نداشت و ازینجهت دایما منشرح الصدر و مسرور القلب طیب النفس شاد دل بودی چه همه انقباض
و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله وی و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و شرح
صدر از صفات و خواص عظیمه آنحضرت است که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت نیست مگر
بعضی از کمل اولیا را بر قدر اتباع وی صلی الله علیه وسلم **نوع چهارم صوم** صوم عبارت است از باز داشتن
نفس از طعام و شراب و جماع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات نامشروع باز دارند
و در بعضی احادیث آمده که پنج چیز نقص میکند صوم را کذب و غیبت مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر غیبت
روزه دار کند کدام یکی را از ما روزه سالم و باقی می ماند و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة جمهور برآنند
که صلوة افضل است از جهت حدیث و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابو داود و غیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه
آمده که گفت آمدم بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفتم امر کن مرا بکاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر روزه

وصل بیان صدقه تطوع

صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود غالباً مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم است که مناسب
بحال صایم بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزا
میدهم بوی و در روایة دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست و من جزا میدهم بران کنایست
از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند است تا هفتصد مگر روزه که آن برای
من است و من جزای میدهم برین چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم کسی را بران
و بی وساطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادت برای اوست تعالی شانه
مقصود ازین زیادت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم در غیر حق تعالی و هیچ
کافری در هیچ عصری از اعصار تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار اموال و قصد وی
از راه دور و زیارت کردن و گردی گشتن تعظیم میکند و نیز در روزه ریا را که شرک اصغر است راه نیست یعنی بمجرد فعل
و اگر بگوید که من روزه دارم ریا در ان قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صایم را حظی نیست چنانکه در حدیث صحیح
بخاری آمده است که ترک می کند بنده طعام و شراب و شهوت خود را از جهة من پس از ان فرمود الصیام لی
و انا اجزی به مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات و اشارتست
بکف تمام اعضا و جوارح از مساهی و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از صفات ربیت است
و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد و تعالی آنرا بجود و از جمله
عبادت صیام را شأنی عظیم است میان عبادات خصوصاً صوم رمضان را که فرض است و بود آنحضرت کریم
ترین و جواد ترین خلق دایماً خصوصاً در رمضان که سخاوت و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بود
و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف گشتی و تذکر و نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع
ساعات روز و شب را معمور داشتی و چون ایام عظیم است و منبع برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی
و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانه آن نیز بانواع عبادات و قربات اکثر و اوفر کردی و چون جود
حضرت واهب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت سید کاینات که مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات
حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام میکرد و می بود نزد
ملاقات جبرئیل در خیر و بر تیز تر از باد وزان که میرسد و شامل می کرد همه را و عرض می کرد بر جبرئیل قرآن را
و می خواند با وی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهمدیگر میخوانند و اینجا تنبیه است بر آنکه آدمی را باید که در ایام شریف
و مواسم خیر خصوصاً صحبت صلحا و کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر مجد تر و ساعی تر باشد و بالله التوفیق

و بود فرضیت صوم رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت در ماه رمضان روزه داشته و بود ابتدای نزول
قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی بآسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف
ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول توریت در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب
سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردی از بیست پنجم
بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسحیر تاخیر کردی و صحابه را برین تعجیل و تاخیر ترغیب نمودی
و مدح کردی و افطار بخرمای چند کردی و اگر خرما نبودی بر می چند از آب خوردی و فرمود نعم سحور المومن التمر
و وقت افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندی ذهب الظماء و ابتلت
العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستحب است و نهی کردی صایم را از فحش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن
و بجواب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگران نیز مخیر
میکرد در میان افطار و روزه و علما را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ایمه رحمه الله علیهم برآنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد
افطار اولی است و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز کرد
بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در نهار رمضان حجامت کرده است
و مسواک کردی در مضمضه و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتحال در رمضان حدیثی صحیح نشده
مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست و در روزه نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندی که دیگر افطار نخواهد کرد
و گاهی پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی و
در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام دهر نهی فرمودی و در حق صیام دهر فرموده لا
صام و لا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز از وی ست
نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشورا
البته روزه داشتی و در آخر عمر تشریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و در روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی
و صاحب سفر السعاده گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند چیزی نیست و در سته شوال فرمود که صیام این
شش روز بار رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف می فرمود و در عشر اخیر مگر در یک
رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و
یکبار در عشره اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد که شب قدر درین عشر است دیگر اعتکاف در آن

عشر مواظبت تا آخر عمر شریف فرمود و برای اعتکاف خیمه میزدند در مسجد شریف وگاهی سریری نیز می نهادند در ان فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل روز مروی نشده و در هر سال یکبار قران را بجبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی

وصل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از ان بجهت رحمت و شفقت و کراهیت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی ما را ازان چرا منع می کنی بآنکه همیشه را بمتابعت خود میخوانی فرمود لست کاحدکم نیستم من مانند یکی از شما و در روایتی فرمود ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل منست انی ابیت عند ربی بدرستی من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت کننده منست یطعمنی ویسقینی می خوراند و می نوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا خوراننده و نوشاننده هست که میخوراند و می نوشاند علما را درین طعام و شراب دو قول است یکی آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشب طعام و شراب از بهشت می آمد که میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب ابطال صوم نبود زیراکه آنچه موجب افطار است شرعاً طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق خارق عادت از بهشت از پیش پروردگار آید موجب افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقه از جنس ثواب است نه از قبیل اعمال و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا نه حسیست و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد و افاضه می نماید چیزی که قائم مقام طعام و شراب می گردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی عروض ضعف و فتور و شما را این حالت نیست و مختار نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی است که از ذوق و لذت مناجات و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریف و روح پر فتوح وی صلی الله علیه وسلم وارد و نازل میگشت و احوال شریف از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی می گردید یعنی در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد ازان نیاید چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی است والله اعلم بحقیقة الحال

فرع اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که جایز است یا حرام است یا مکروه طایفه میگویند که جایز است مر کسی را که قادر است بر آن صوم دوام و مروی است از عبدالله بن الزبیر که وی وصل می کرد تا پانزده روز و از ابراهیم تیمی که از تابعین است آمده است که در چهل روز یک بار چیزی نه می خورد و پس در عوارف آورده است که بعضی بزرگان ریاضت

طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یکروز پیدا کرده و آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهة رحمت و شفقت و تخفیف بود نه برای تحریم چنانکه اشارتی بان در صدر حدیث کرده شد و اگر تزا بند که جایز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله برینند و امام شافعی رحمه الله تصریح کرده است بکراهیت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهة تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال کند کو بکند آنرا تا سحر و این در معنی تاخیر افطار است نه وصال و این نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل قربت نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و جمهور بر آنند که حرام است بر غیر وی صلی الله علیه وسلم از جهة عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهة رحمت بود و از اهل سلوک انهائی که مولع اند بریاضت نفس و گداختن وی افطار نمیکنند تکلف ابی تا از حقیقة وصال بر آید والله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسر او هر دو لغة است و در کریمه حج البیت هر دو قرات آمده و عمره در لغت بمعنی زیادت آید و عمره زیادت است بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در عمره تعمیر و تعظیم است مر مسجد حرام را و موجب عمارت بنای محبت و وداد است و در شرع اسم است مر افعال مخصوصه را که احرام و طواف و سعی است جز وقوف بعرفه که مخصوص است بحج و نسبت عمره بحج نسبت نماز نفل است بفرض و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام گویند که برد تعلیم احکام نمود و فرمود شاید که در سال آینده مرا دریابید و فراق ایشان را به سفر آخرت وداع کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که بکش آئید پروردگار خود را و بپرسد شمارا از کردارهای شما دانا و آگاه باشید نگردید بعد از من گمراه و در روایتی نگردید کافر که بزنید بعضی از شما گردن بعضی را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار شمارا و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغایب و بسا کسی که رسانیده شود بسوی او احفظ و اعلم باشد از رساننده و فرمود مناسک حج بیاموزید و شاید که من دیگر با شما حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا درآئید بهشت پروردگار خود را و این در سال دهم بود و پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر از آن گفته و تحقیق آنست که عدد آن بتعیین محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم

از هجرت است وتحقیق آنست که در سال نهم است وهم درین سال بتجهیز اسباب سفر مشغول شد ولیکن رفتن
وی صلی الله علیه وسلم درین سال میسر نشد بجهة اشتغال بامر غزوات وتشیید احکام تعلیم وفود که وارد می شدند
بروی پس ابوبکر صدیق را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریفه فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرائت
سوره برات بر مشرکان فرستاد وچون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق باوی گفت امیر او مامور گفت بل مامور
وتخصیص علی مرتضی بقرائت سوره برات آن بود که در وی نقض عهد مشرکان است وعقد عهد ونقض آن بر مرد
یا اهل بیت وی میباشد واما عدد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال
ششم از هجرت بقصد عمره برآمده وچون بحدیبیه که بر یک مرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع
بجنگ برآمدند واز درآمدن مکه معظمه مانع آمدند وچون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر الهی با ایشان مصالحه
کرده از احرام برآمد بمدینه مطهره رفت وقرار یافت که سال آینده بیاید وعمره بجا آورد دوم عمره که سال
هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد وعمره بگذارد وبعد از سه روز بمدینه عود فرمود
سیوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بر یک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنایم حنین
شبا شب آمده وعمره بگذارد وهم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد
وتفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید ان شاء الله تعالی وبعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقة
عمره نبود زیرا که بمکه در نیامد واز همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت ولیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند وچون
آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج وهمه بساختگی سفر حج کردند واین خبر بلاد وقری
در اطراف ونواحی مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند ودر راه مکه از هر طرف طوایف ملحق شدند
وعدد حجاج از حد حصر وحساب بیرون شد تا گفته اند که پیش وپس ویمین وشمال هر طرف که نظر کار میکرد
همه مردم بودند از پیاده وسوار وتعیین عدد آن معلوم نیست ودر روایتی صد وبیست وچهار هزار آمده پس
در ذی الحجه احرام بست وبرآمد وبمکه رسید وحج گذارد واحکام واحوال آن در کتب احادیث مسطور است و
ابوداود وابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت
کردم مگر ظالم را که البته او را از جهة مظلوم بگیرم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را
بهشت دهی وظالم را بخشی در آن وقت جواب آن دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد
اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله
پدر و مادر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی بسبب چه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود عدو خدا ابلیس چون

که اجابت کرد حق تعالی دعا مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و لوای ویلا فریاد کرد و گریخت ابلیس لعین
آورد مرا آنچه دیدم از جزع و فزع وی و گفته اند که مراد بآیه در اینجا و اتقان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر
حقوق العباد نیز می شود و طبرانی گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این
ازانی داود و ابن ماجه آورده و گفت این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و
یغفر ما دون ذلک بس است و ظلم نیز ما دون شرک است و بالجمله حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد
خلاف است و فضل خدا واسع است و ظاهر حدیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح من حج و لم یرفث و لم یفسق
خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که
ساقط می گردد ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمی گردد پس کسیکه بر دست نمازی یا کفارتی و مانند آن از
حقوق الله تعالی ساقط نمی گردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوات است پس گناه تاخیر
ساقط می گردد بحج پس حج ساقط می گرداند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج
ساقط می گرداند چیزی را که واجب است بروی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و اگر او لا قتل کرده شود و ساقط
نمی گردد حق آدمی بحج اجماعا چنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم
و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی
بود و در حدیث ابی داود آمده که نزدیک آورده شد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها را پس
نزدیک می شدند و ازدحام می نمودند و سعی می کردند هریک از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد و در دوید تا نحر کند
او را پیشتر نحر کند و امیرالمؤمنین علی را فرمود تا باقی هفت شتر دیگر وی نحر کرد تا نحر صد شتر کرد و وی رضی الله
تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده
که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نسای خود و در روایتی نحر کرد از عایشه رضی الله عنها بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن
عبدالله نام داشت و اشارت کرد بحلاق که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد موها را بر اصحاب بر یکی را
یکتاره موی یا دو تاره موی نصیب رسید و موهای جانب چپ را همه با بوطلحه انصاری داد و ناخنهای
مبارک را تعلیم کرد و آن را نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و بعضی تقصیر کردند و کرر فرمود
اللهم ارحم المحلقین و در آخر بالتماس ایشان فرمود والمقصرین و چون آنحضرت بر سر زمزم آمد و عباس و اولاد
وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبدالمطلب که این عمل صالح است
اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود فرود آمدی و از چاه آب برکشیدمی و شما را بر سقایت او

کردی از جهت فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است یعنی اگر من این کار کنم بعد از من سنت گردد و برابر من مردم هم
بآن کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود و پس
ایشان یک دلو برای وی صلی الله علیه وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای
بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر
والله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضو است چنانکه در باب عادات شریف بیاید
و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب اوست و زمزم و زمازم ماء کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ
مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود چون
اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد و از آنجا چشمه پیدا شد و آب را گرد کرد تا بیش از آنکه مشک پر کنند
پراگنده نشود و اگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از ان ابراهیم علیه السلام آنجا جای کند
و چون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا بینباشتند تا آنکه اثری از ان نماند بعد از ان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله
علیه وسلم چون حقتعالی او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام
فیل و بروایتی پیش از ان و بعد از وی ابوطالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود سنگ
میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه ذبحی که
بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی است که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز
عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد
رحمهم الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا
میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از ان
نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از ان بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و نسخ
کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود همچنین
رسیده است با انتهی بدانکه مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چون ببینید ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی
و ناخن خود تا آن زمان که تضحیه کند و بعضی از علما مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است
و بعضی برانکه بر طریق کراهت است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی آورده که گفت بودیم ما در حمام
نزدیک روز اضحی پس طلا کردند بعضی نوره زدند جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون

کردم سعید بن المسیب را مذکور کردم این سخن را گفت ما لی اخی این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا و من
داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ببینند ماه ذی
الحجه [illegible] پوشیده نماند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم می شود همین ترک قص اشعار و اظفار است نه التزام لباس
محرمان نیز پس قول صاحب سفر السعادة که گفت در موی و ناخن خود چیزی دور نکند و از زینت و صورت محرمان
باشد محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات و اذکار و دعوات و استغفار و قرائت اما ذکر گفت عائشه
رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ذکر می کرد خدا تعالی را در جمیع احیان و اوقات و همیشه ذکر حق کردی
هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر
بودی و بیان اسما و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و تعلیم از احکام و ذکر جنت و نار و وعد و
وعید و ترغیب و ترهیب اینهمه ذکر حق بود و در حالت خاموشی هم دل وی همگی با حق بود و دل و زبان
وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن و رفتن و خوردن و آشامیدن و در آمدن و بر آمدن
سفر و اقامت و رکوب و قدوم و سائر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل
نسیان که بمعنی فراموشی است هرگونه که یاد کند خواه بدل یا بزبان و در هر فعل هر شان ذکر بود لابد اگر زبان
با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر
نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع ذکر آن بلسان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار
نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعد از وی وارد شده نه مطلق ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان [illegible]
باشد ذکر قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم اعتبار آن باطل است و قیاس عقود شرعیه
که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهة نص شارع بر آن و اذکار و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام
لیل تا وقت رفتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع و اطوار خواندی در کتب احادیث مذکور و
مسطور است و ادعیه ماثوره که شامل و حاوی تمامه مقاصد و مطالب حاجات است هیچ حاجت با ادعیه و اذکار
دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب در آن و تحریص بر آن آیات و احادیث و آثار بسیار بیرون از حد و
شمار وارد شده و بس است در اثبات آن امر حق جل و علا ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه وسلم الدعا
مخ العبادة و قول وی من لم یسأل الله یغضب علیه و در دعا توجه و التجا است که بعدی از نهایت [illegible]
آورده و حمد و شکر است مر پروردگار را و اثبات کمال [illegible] و توحید وی و [illegible]
و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثت و این معانی همه خاصه عبادت و زبده آن است [illegible]

کالدعا مخ العبادة و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل است یا سکوت
و رضا بعضی بر آنند که دعا افضل است زیرا که دعا در حد ذات خود عبادت است و اتیان عبادت و قیام بدان افضل و اولی
بود از ترک آن پیروی حق تعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بحظ و خواهشی خود نرسد نقصانی
ندارد زیرا که بنده بدانچه از ربوبیت بود قیام نمود چه مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و قد حصل
ابو حازم اعرج گفته رحمه الله علیه محرومی از دعا نزد من صعب تر است از محرومی اجابت و امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه گفته که من نمی ترسم از هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست
و طایفه گویند که سکوت و خمود تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بسابقه و اختیار مولی اولی است و بعضی از این
قوم باشند که چندان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب و سوال نگشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند
و در آن مستغرق و بدانچه جاری گردد از تصاریف اقدار راضی و بتحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان
شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم
عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد نی بقصد نیل حظوظ و حصول مقصود و نزد تاخیر اجابت تسخط نورزد و تهمت ننهد
بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری می گوید رحمه الله علیه که اوقات مختلف است در
بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب آنست هم در آن باشد و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد
و ادب در آن بود و شناسائی این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر
از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر
غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن وی عبادت اگر غالب معرفت حال است سکوت
و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیب است یا مر حق تعالی را حق است دعا در آنجا که نفس را حظی و نصیب
است سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه
بزبان بطلبد حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه
مدح و ثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و جود و عطا این نیز در معنی دعاست زیرا که مدح
و ثنا در حضرت کریم تعرض بدعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی بمجرد رضا و تسلیم است
و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال است و در سکوت نیز حال است فافهم و آن
حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده است [illegible] اوراد و ادعیات که مذکور اند در کتب و عمده آنها [illegible] قال

وجد و جهد و عدم استعجال و ابتدا به حمد و ثنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر وی صلعم و اصحاب و آل وی علی الدوام
آداب دعا رفع یدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذاء منکبین و این روایت دلالت دارد بر
تفریق یدین و بسط آنها نه بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد
هر دو کف خود را و می گردانید بطون آنها را مقابل وجه و در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستهای را تا دیده
شد بیاض ابطین او و گفته اند که هر چند واقعه صعب تر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در استسقا محاذی سر
سر تا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعاها کرد
مرجاعه ها که همه بموقف اجابت رسید و هم دعوات وی صلی الله علیه وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری
از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب که دعا کرد و لیکن من میخواهم
پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت مر امت خود را در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که دیده
شده است مر پیغمبر را و مر بسیاری از پیغمبران را صلی الله علیه وسلم از دعوات مجابه و ظاهر بحدیث آنست
پیغمبر را یک دعا است مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد باجابت در دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان
و ماعدای آن دعا از دعوات ایشان بر رجا اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل
ایشان یکی است و مر ایشان را است دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که مر هر پیغمبر را دعا عام است
مستجاب در حق امت وی یا باهلاک ایشان یا بنجات و اما دعاهای خاصه بعضی مستجاب است و
یا مراد آنست که هر یک را یک دعائی است خواه در حق امت چنانکه نوح علیه السلام فرمود رب لا تذر
الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود
رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و کرمانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد
پیغمبر و جواب داد یک دعا مستجاب است و باقی در مشیة خدا تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفته این
خوش نمی آید که در وی شناعتی است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بقول لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت لعزه و الکرم است
خواهد از پروردگار خود دعوی اجابت نکند بان و نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیز مگر
مگر مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من مر امت خود را یکی آنکه غرق
و دیگر آنکه هلاک نکند ایشان را بقحط سیوم قتال نکنند میان یکدیگر پس اجابت کرد دو دعا اول را
از ثالث و احتمال دارد که مراد ... باشد که گفته شد مراد ... عا نکنند نه منع از اجابت معاذ

اگرچه این معنی غیر متعارف است درین عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرد انس را رضی الله عنه که خادم
وی بود بالتماس مادر او ام سلیم که او را آورد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مر
او را و بود انس ده ساله وقتیکه هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمدینهٔ طیبه هشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت
را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله و ولده و اطل حیاته و اغفر له و در روایتی و ادخله الجنة
پس تجاوز کرد عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال و اقل آنچه گفته است نود و نه سال و بود بستان او از نخیل
و کرم که میوه می‌داد در هر سال دو بار و روایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه
می آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که فایح می کردید از وی رایحهٔ مشک و رجال این حدیث ثقات اند
تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد او از صد و روایة است از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امینه بضم
همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون در آخر از اولاد صلبی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و میگفت
انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد و طول حیات و امید دارم رابع را که دخول جنة است
ان شاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود
در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هفتاد ولد ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم نزد
کسی را و بود ارمد پس تفل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز بدرد نیامد و فرمود اللهم اذهب عنه الحر و البرد
پس نیافت وی رضی الله عنه نه حر را و نه برد را و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم علی را بقضاء یمن و گفت وی رضی الله
عنه علم نیست مرا بقضا و روش حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینهٔ وی رضی الله
عنه اللهم اهد قلبه و سدد لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم بعد هیچ حکمی میان دو کس رواه ابو داود
وغیره و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه
و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول صلی الله علیه و سلم و گفت
ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت می کنی تو مر او را تا عافیت دهد مرا پس فرمود آنحضرت
اللهم اشف عمی پس برخاست ابوطالب گویا بند از پا گشاده شد و گفت ابوطالب ای برادرزاده من هر آینه ترا
پروردگار تو که می پرستی تو او را هرچه می خواهی و میکند هرچه میگوئی فرمود و تو ای عم من اگر اطاعت کنی و فرمان بر
پروردگار را میدهد ترا نیز هرچه می خواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم علمه
الحکمة و علمه التاویل رواه البیهقی و ابو نعیم و در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امة و بحر
علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن بدرجهٔ علما و محل اقصی و گفت مر نابغهٔ جعدی را بر یک بیتی که خوش آمد

زید داد عجد ل
آنحضرت را از وی میداد خدا تعالی دندانهای ترا پس بشکست بز
سال و هفتاد یکی دندان از وی و بود بهتر و آبدارتر و زیباترین مردم در دندان و در روایتی اینچنین آمده که
مرا و را دندانی نمیرست بجای آن دندانی دیگر و توشاید آنحضرت را عمرو بن اخطب ابی در قدح قواریر
دید عمرو در وی موی را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم
صاحب جمالی گردان او را و خوبی ده او را پس سید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در لحیه و راس وی
ظاهر العلاقه و مناسبت آنکه موی از آب که آنحضرت می خورد بر آورد و حسنی و جمالی و جوانی برای وی
و از جمال اگر جوانی و سواد لحیه مراد می دارند و در اول کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سخنی ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه
صلی الله علیه وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله
سیاه گشت موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد و ازینجا معلوم می شود که کافران و بیگانگان
خوان نعمت و برکت وی محروم نبودند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم می شود که خدمت
را تاثیری است در افاضه خیر و برکت و کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد
و اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا تجمل باین معنی مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاد و توان
حسن و جمال ظاهر داشته باشد دعا بزیدان کردند والله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه پس
بر وی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دو بیده
روی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد به سوی وی آنحضرت و نهاد دست شریف
زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت محمد را بالا آمد
بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی و
دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد بارقی اللهم بارک له فی صفقته پس نمیخرید وی هیچ چیزی را مگر آنکه سود
در آن و دعا کرد عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در اموال پس سید حال او و
گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من سنگی را امید میداشتم که در زیر وی زر و نقره یابم
بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه می خوردند پوستها را و مردارها را و قصه دعای آنحضرت
عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است و خورد نزد آنحضرت مرد

خدمت ارسلان

امر کرد که بدست راست بخورد گفت نمی‌توانم فرمود هرگز نتوانی پس هرگز نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان
خود بعد ازان و یکبار نماز می‌کرد آنحضرت بجانب نخله پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم کسیکه قطع کند بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی
معاویه را پس دیر کرد و نیامد گفتند که وی طعام می‌خورد فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین
این چیزهاست که ذکر کرده اند علما ازان اینهمه قطرات است از بحر معجزات وی و از قبیل امثال اوست و اجابت
دعا حاصل است مر اتباعان پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت فکیف به صلی الله علیه و سلم و حق آنست
که دعوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت
که استغفار می‌کرد ساعت بساعت در روایة ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
علیه المعبود انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایة مائة مرة و ظاهر آنست
که مراد کثرت استغفار و مبالغه در ان است نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما
که ما می‌شمردیم مر آنحضرت را در یک مجلس پیش ازانکه برخیزد که می‌گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب
الیه و در روایتی استغفر الله العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می‌شمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف
رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه
که آنحضرت فرمود سید الاستغفار این است که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک
و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت
و در روایتی قول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان
در روز و بمیرد پیش ازانکه شام کند در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش ازانکه صبح کند در آید بهشت
را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی
الله علیه و سلم معصوم و مغفور است استغفار و توبه از چه کند یا این استغفار برای امت می‌کرد والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که
آنحضرت فرمود انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی و بتحقیق پرده افکنده می‌شود بر دل
من و من استغفار میکنم خدا را و غین ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت
این غین و بیان مراد ازان اکثر برانند که این غین پرده رقیق لطیف است که بحکم بشریت از ملابسه کثرت و اتمام
مهام دین و ملت و دعوات خلق و بیان احکام شریعت فرقی و غفلتی از مشاهده وحدت بر دیده شهود
آنحضرت می‌نشست و بعد ازان لطیف باشتغال نماز ذکر و ظهور نور وحدت اضمحلال می‌پذیرفت و آنحضرت از طریان

استغفار

سید الاستغفار

این حالت و عروض فترت استغفار میکرد حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند که آنحضرت را هر
لحظه مقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را هر رنگ تجلیات حق نهایتی نه پس آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از آن برطرف میشد توقف در مقام اول بعد
از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در انجا مانده بودم و این را از تقصیرات خود می پنداشت
قال بعض الصوفیه هذا غین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ الوقت شیخ شهاب
الدین سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دایم در مقام ترقی و شوق وصول برفیق اعلی و لحاق
بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب می شد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب
اسرع و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب حرم عزت از مصاحبت و مرافقت روح
قلب جدا می افتاد و موجب انقطاع علاقه هیئت عنصری میگشت پس حکمت بالغه الهی برحمت و عاطفت نامتناهی برای
تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش می کرد و زود این غین یعنی فرو هشتن پرده بسبب ابطای حرکت
قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق نپذیرد و آنحضرت بجهة کمال شوق و انجذاب
آن عالم این ابطای حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکند
و اعتذار میخواهد و اصمعی را که از علمای علم لغة است پرسیدند حقیقه این غین چیست و مراد بآن چه گفت
ای سایل اگر از غیر قلب رسول الله و غین وی می پرسیدی می گفتم آنچه میدانستم اما از قلب رسول خدا و صفات
و احوال وی دم نتوانم زد و مرا از همه این سخن اصمعی خوشتر آید و بادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آن
جز خدا کسی نداند و قرب تر نماید و هر کسی هر چه گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالا تر است
هر که از مقام خبر دهد و از حقیقه حال کشف کند گویا تاویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تاویله الا الله و
اما صفت قرارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرارت مرتله مفسره بود حرفا بعد حرف و مد می کرد نزد حروف
مد و وقف می کرد بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد بعد از ان میگفت الرحمن الرحیم و وقف
می کرد بعد از ان میگفت مالک یوم الدین و وقف می کرد رواه الترمذی و این وقف سنت می گویند و اهل صناعت
قراة را قاعده است در وقف که بحسب تامی کلام و عدم تعلق او بما بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم
وقف را بتام و حسن و کافی و قبیح چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل می کرد آنحضرت سوره را تا آنکه دراز
می شد از سوره دراز تر از ان بود هیچ کسی خوش آوازتر و خوش قرات تر از وی صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند
آنحضرت بقرارت خود آواز رفع می کرد و صوت را بلند میساخت چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرارت سوره فتح

و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیع اورا ااا سه بار ذکره البخاری و ظاهر آنست که این ترجیع بفعل
آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه وسلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناقه چنانکه بعضی مردم گمان برده اند
و اگر بسبب جنبش ناقه بودی عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد و باختیار نمی کرد تا مردم اقتدا کنند باین
ترجیع را بفعل آنحضرت نسبت میکرد و میگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم المعوذ زینوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآنرا بآوازهای خود و فرمود لیس منا من لم
یتغن بالقرآن و فرمود گوش نمی نهد و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیزرا همچو گوش نهادن و استماع کردن وی پیغمبر حسن الصوت
را که تغنی میکند بقرآن یعنی می خواند قرآنرا و جهر میکند بدان و گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
لکل شیٔ حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیزرا پیرایه ایست و پیرایه قرآن خوش آوازی است و آمده است
که گوش نهاده بود آنحضرت شبی قرات ابو موسی اشعری را که بغایة خوش آواز و خوشخوان بود و در شان او
فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود و چون روز شد خبر داد آنحضرت او را باین حال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم
من تو می شنوی یا رسول الله تحسین و تزئین میکردم آنرا بیشتر ازین و اختلاف کرده اند علما در مسئله تغنی
بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگرچه لازم آید افراط در مد و اشباع حرکات و مانند آن و اگرچه بقوانین
موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب و تغنی بر دو
وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بے تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته
شود با طبعش بیارد آن تطریب و تلحین را و این جایز است اگرچه بیارد بر زیادت تزئین و تحسین چنانکه
گفت ابو موسی رضی الله عنه که اگر من میدانستم که تو می شنوی زیادت می کردم تزئین و تحسین را و کسیکه هیجان میکند
او را طرب و حشت و شوق مالک نمی شود نفس خود را و صبر نمی تواند کرد از تطریب و تحزین و تزئین صوت در قرات
لیکن وی مطبوع است نه متطبع و متکلف است نه متکلف و این است مراد بصوت عرب و لحن عرب و این قسم
از تغنی است که می کردند آنرا اصحابه و می شنیدند آنرا و این تغنی محمود است که متاثر می کرد بدان تالی و سامع
و وجه ثانی آنکه بصناعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان و حاصل نمی شود مگر بتکلف
و تصنع و تمرین چنانکه آموخته می شود بانواع الحان موسیقیه بسیط و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و آداب مجربه
که حاصل نمی شود مگر بتعلیم و تکلف و این است که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرات باین وجه و هر که
علم است او را باحوال سلف میداند قطعاً که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که بتکلیف کرده می شود
بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه معدوده محدوده و ایشان پرهیزگار تر اند که بخوانند قرآن را باین

طریق و تجویز نکنند آنرا بلکه می خوانند بتحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری است مرکوز در طبایع و نهی
نکرده است از آن شارع بلکه اشاره کرده است بآن خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از
استماع حق سبحانه بسوی آن فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه
از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بآن و نویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب
اللدنیه حکایة آورده اند که چون میخواست داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه
می شد تا هفت روز و نمی خورد و نمی نوشید و نمی آمد زنان را پس امر میکرد سلیمان را که ندا در دهد در کرانها
و گوشها و دشتها و کوهها و رودها که داود می نشیند فلان روز و تکلم می کند بعد از آن بیرون می آورده میشد
برای وی منبر بسوی صحرا پس می نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیور و
وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع می کردند ذکر را پس شروع می کرد داود در ثنا
بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس از آن شروع می کرد در
بوجه کردن بر گناهگاران پس می مردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بخلق و سخت می گشت و
می گفت مرا در یا سلیمان یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی
می افتاد داود و بیهوش میگشت برداشته میشد بسوی خانه و ندا می کرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی
و دوستی بود با داود بجوید او را و بیرون آرد پس می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و
پسران و برادران خود و بر میداشتند و میبردند بشهر و چون بهوش می آمد داود بعد از آن می پرسید از سلیمان
و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردند یا نبی الله فلان و فلان می شمرد نامهای ایشان را پس می
دست بر سر میزد و نوحه میکرد داود و می گفت ایا خشم می کردی تو خدایا بر داود که نمرد همراه آنها که مردند
از خوف تو یا شوق تو پس بود داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد برین حال تا آنکه خواست خدا عز و جل
و گمان نبرند که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این امت اما غنا و مزمار پس پس است حال ابو موسی
که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داود و اما
مردن از خوف و شوق در جواب از آن دو طریقست یکی آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت
را مقاومت میکند باحوال که وارد می گردد بر آن و نگاه میدارد حیات را و فانی نمی گرداند قوت جسمانی
را بلکه پیدا می گرداند قوت روحانیه تأییدات الهیه را و از جهت فرط قوت این امت و تمکین می برابر است
حال سماع موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و اطاریقین چنانکه فرموده اند و

انقطاع ما از دوست معینا چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر و اخص خواص آن بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مر غیر ایشان را و نبود آن مگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بدان و اما نوحه داود علیه السلام بر نامردن و اعتذار وی علیه السلام ازان از تواضع و شفقت اوست برامت تا از انحطاط مرتبه وی از آحاد امت و با وجود این قوت الهیه و تمکین دران اشارت کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه در وقتیکه دید مردی را که می گریست نزد استماع قرآن و زعقه و صعقه میکند از ان غم گفت وی رضی الله عنه همچنین بودیم ما و لیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع حال و حال آنکه مرتبه وی محفوظ و منزلت وی مرفوع است و آورده اند که شنید روزی سهیل تستری قرآن را از کسی که میخواند آنرا و لرزید بر خود و بیفتاد بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال گفتند اگر ضعف اینست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند و از جا می بدر ارند و مستقیم مانند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف و شوق قدیما و حدیثا در مجلس سماع قرآن مردند و به ذوق و شوق از عالم رفتند در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسماء آن جماعه کتابی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جماعه از آنها که در مجلس سماع جان دادند مذکورند و فصل و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر تجلی از مسئله سماع اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما و حدیثا قولا و فعلا بعضی باباحت متوقف و متردد مانده و گفته که این کار کنیم و نه انکار کنیم و بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و بقول وی تعالی و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست دروی دو کس از اهل ایمان و این سماع مستجلب رحمت است از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است بالحان مطربه موسیقیه و درینجا است کثرت اقوال و تباین احوال بعضی آنرا منکر باشند و بفسق و فجور ملحق دارند و بعضی بدان مولع و از ان حق واضح شمارند و دو طایفه در طرفین تفریط و افراط اند انتهی و بالجمله درینجا سه طریقه است یکی مذهب فقها است و ایشان انکار میکنند اشد انکار و سلوک می کنند مسلک تعصب و عناد و الحاق می کنند فعل آنرا بذنوب و کبایر و اعتقاد آنرا بکفر و زندقه و الحاد و این افراط است و خروجیست از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بران جرات کرد خصوصا در موضع خلاف نعم نقل کرده شده است از علماء مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت

و کراهیت دوم طریقه محدثین است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح
بلکه هرچه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزی که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هم
هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت
قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات و بعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آنچه دلیل
قطعی شرعی پس مسئله مبنی گردد بر اصل در اشیا که حظر است یا اباحت سیوم طریقه سادهٔ صوفیه و مذهب
ایشان درین باب مختلف و افعال متذبذب آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که
انکار ایشان اشد و اکثر و اجتناب و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال
و اقوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ولع و شوق و سکر محبت و
ضعف حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست در تاثیر نغمات در نفوس و
تطریب قلوب و اثارت کوامن بواطن و این معلوم است بمشاهده و عیان حتی در حیوانات و بلاد و صبیان
پس متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب با رسوخ قدم و متلونان از اهل شوق متزعج و منقشع
بعلت وجد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب مواجید است
که می گذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متباینه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان ورای هر روایت و
تحقیق کرده اند این طایفه شرائط و آداب آنرا و کفایت میکند طالب منصف را که جامع است میان احکام و معارف
نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغنا
از سماع و بابی دیگر در ذکر تادب و اعتنا و الله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو
نوع است نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده می شود برای تنشیط قلوب و مکاولت اثقال
و حمل اثقال و قطع مفاوز در طریق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و
مبارزت مثل حدا و نصب در کتابی و مثل غنای نسا برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است
اگر از ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه مندوب است که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع دوم غنای است
که انتحال میکنند آنرا مغنیان که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند تلحینات رقیق
که تهییج میکنند نفس را و تطریب میکنند آنرا و این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی
حرام گفته و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهما الله قول بکراهت است

واطلاق حرام نیز آمده وحکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه وشیخ شهاب الدین سهروردی در
عوارف گفته که امام ابو حنیفه میکرده غنا را از ذنوب وهمچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از عامر
شعبی وسفیان ثوری وحماد ونخعی وقاضی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان نخعی که وی
پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی است که ازین گوش درآمد واز گوش دیگر رفت وگفته اند
این اشارت است از وی باباحت آن ونقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه واهل مدینه واهل عراق و
طایفه باباحت رفته واطلاق کرده قول را ان وتفصیل نکرده میان رجال ونسا ومردان وتسویه کرده
میان آن ولیکن بشرط امن فتنه وتورع دران وبعضی فرق کرده اند میان قلیل وکثیر ورجال ونسا وگفته
اند قایلان باباحت که روایت کرده شده است غنا وسماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی
از عشره مبشره اند وجم غفیر از تابعین وتبع تابعین واتباع تبع ودیگر علمای محدثین وعلمای دین که از ارباب
زهد وتقوی وعلم وعبادت بوده اند ونقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات وحکایات
که کفایتست دران وبی شک معلوم گردد که ایمه دین واکابر اهل یقین مختلف بودند دران اما عبدالله بن جعفر
رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض ومشهور است ونقل کرده است آنرا هر که امعان کرده است
درین مسئله از فقها وحفاظ وارباب تواریخ وابن عبد البر در استیعاب گفته نمیدید وی بغنا باسی وبود امیر المومنین
دران زمان عم وی علی بن ابی طالب رضی الله عنه میرفت وی رضی الله عنه درخانه جمیله که از مغنیات بود وسوگند خورده
بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی کرد برای وی وخواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه
وبشنواند او را کفارت دهد از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از ان وگفته اند که بودند مر عبدالله
بن جعفر را جواری که تغنی میکردند وعود میزدند برای وی وآورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است
وزده میشد بوی مثل در ورع میشنید غنا را ومستلذ میشد بسماع آن وهمچنین سالم بن عبدالله بن عمر وقاضی شریح
میشنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر وکبر سن وی وسعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است میشنید از جاریه که
تغنی میکرد ودف میزد وهمچنین عبدالملک بن جریج که از علما وحفاظ وفقها وعباد که اجماع است بر عدالت
وجلالت وی که میشنید غنا را ومیدانست الحان را وابراهیم بن سعد مردی بود امام عصر خود در فقه وروایت
ونمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشان را غنا وفتوی میداد در مجلس رشید بتحلیل غنا وپرسید ازو
از احوال مالک پس گفت خبر دادند مرا که دعوتی بود در بنی یربوع وبا قوم دف بود وعودها که تغنی میکردند
لعب مینمودند بدان وبود با مالک دفی مربع که میزد آنرا وتغنی می نمود والله اعلم حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد

امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند بر دو نیست غنا از کبایر و نه از اسود صغایر و نقل کرده اند که کسی
ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب بر میخاست و تغنی می کرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آواز او
پس پرسید از اهل وی چه شد امشب که شنیده نمی شود آواز وی گفتند که بیرون بر آمده بود دوی امشب پس گرفتند
و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و برفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید
و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس بر آورد از زندان هر که عمر نام بود و گفت امام با نمرد که باز گرد با نچه
میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه بغنای او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی
نزد وی و استماع وی هر شب با آن ورع و تقوی که وی داشت حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس انچه وارد
شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه
گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه رفت بولیمه که در وی غنا بود و بانا
آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسئله غنا پس ذکر کرد قصه جابر و انکه
را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که با که حاضر میشد مجلس رشید را و می بود در وی
غنا پس میشنید وی گریست و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را در بلاد خود که منکر
آنرا و نمی شنیدند آن را و گفت منکر نمی شود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین نقل کرده استاد ابو
و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال و غیر ایشان و انچه نقل کرده شده است
از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنائی که مقترن است بنوعی منکر چنانچه
و الفعل و اما امام شافعی رحمه الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب وی نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات
وی را نه دیدم او را نصی بتحریم وی و استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذهب وی اباحت سماع است
بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا
بعضی اصدقای خود و نشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند بسبب
آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب کرد
مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی می کرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی این را
گفتم نه گفت اگر راست می گوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حس
است و ناخوش آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از ینجا معلوم می شود که دلیلی شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی در تاثیر نغمه در طبایع بجلیس را به نعمت

که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی که الغنا لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند
که تواند که مراد بمکروه اینجا آن باشد که ترک آن اولی است که اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته است
دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و مباح نیست **فایده** در وی و گفته که حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت
دارد بر تغلیظ بر غنائی که مقترن است بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات
غنا است و بالجمله بتحقیق صحیح شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریحست در اباحت و نیست نص
در تحریم و اما امام احمد بن حنبل پس صحیح شده است روایت است که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش
که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت
بودم من که دوست می داشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم ابن جناده
را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن جناده در تغنی پس
شنیدم آواز پای را بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن وی زیر بغل
اوست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و
این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول است از وی مخالف این محمول است بر غنای مقترن
بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی
ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه می داشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال می کنند
با وی منکر را و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را و درست می داشت او در سماع بعد
از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه
عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری در فتاوای خود که سماع اگر باشد نشاط خود در محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده
است این قول را از حنابله ابوبکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرده آنرا صاحب مستوعب از جماعت
از ایشان نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدسی غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مفصلات خود و مر او را رساله است درین باب و
تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بران و سوق کرده باسنادی
که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه
اجماع اهل حرمین را بران و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که

از چون مبنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد
الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را
مگر انچه در او صاف است و ذکر کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب را ماجشون و برادران وی
رخصت می کردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از اعاظم علمای حدیث است که می آمدیم ما یوسف
ماجشون را پس تحدیث می کرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر و ایشان علمای
ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود
و روایت می کنند ایمه ازوی و تخریج کرده اند ازوی در صحیحین رخصت می کرد در عود و نقل کرده
است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی ازیشان اباحت را
وقتیکه تغنی کند تا استفاده کند بان نظم قوافی را و بگردد فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی
از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده است
شمس الایمة السرخسی و استدلال کرده است بران بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که می کرد انزا در خانه
خود و نمی کرد آنرا بطریق تلهی و گفته است که هرکه قایل است بکراهة مطلقا حمل می کند حدیث انس را بر انشید اشعار
مباحه و جزم کرده است صاحب بدایع از حنفیه بچیزی که ذکر کرده است شمس الایمة و تعلیل کرده است بانکه سماع
غنا نرم می گرداند دل را و صاحب ذخیره از حنیفه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس فی الاعراس و بعضی گفته
لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور مباحه و اختیار کرده است آنرا از علمای متقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد
السلام و صاحب وی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که بتحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث
و معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی
ذکر کرده اند ایشان در رسایل و تصانیف از انچه دلالت می کند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه
فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است ازوی قشیری در رساله وی و غیر سماکروی گفت نزول
میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمی خورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم نمی کنند
در مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان می شوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد وصل شامل سه قول است
از علما جماعه صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکور اند در کتب قوم **وصل** بدانکه صاحب
امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهة و اباحت و ذکر کرد دلایل هر مذهب را و
ترجیح کرد مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت

وکراہتہ و اطناب کرده در اثبات مذہب اباحت و اثبات کرد آنرا بکتاب و سنت و اجماع و قیاس و وجہ قیاس
آنکه چون ثابت شد در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند
حزن و شوق و استجلاب می نماید خشوع و خضوع را و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مباحات و زہد
در دنیا و رغبت در آخرت و شمر مزید محبت الہی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم
نیز جایز باشد و بعضی قیاس بر حدا و نصب و نشید اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق نیز قیاس
کنند و این جملہ بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراہت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابلہ
نص لازم آید و قایلان باباحت می گویند که نصی که در انجانب ورود نیافتہ است و اگر یافتہ بصحت
نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئلہ مختلف فیہ است
بزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن دران مناسب طریقہ اختلاف نیست اگر یکی را صلاح و تقوی دران بنابر
که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطہ خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود دران بیند و احتیاط
و تقوی دران اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان واقتادن
درایشان با وجود تعارض ادلہ و تباین طرق و وجود علما و فقہا و عرفا دران جانب دستہ قطع نظر از ترجیح و مرجح
نگاہدارد و سررشتہ انصاف را نکذرد **بیت** صحبت عافیتست گرچه خوش افتاد ای دل + جانب عشق
عزیز است فرو مگذارش + و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصا
انہایی که سالک طریقہ دیانت و نصحت باشند و لکل وجہۃ ہو مولیہا فاستبقوا الخیرات و درود طایفہ را بنا بر
طریقہ تمیز و تفصیل از دست ندہد که توقف و احتیاط در ہمہ کارہا محمود است و افراط و تفریط در ہمہ جا مذموم
باللہ التوفیق و منہ العصمۃ و ہمچنین صاحب امتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفتہ که معروف در مذاہب
ایمہ اربعہ حرمت مزامیر است و با وجود آن از بعضی علما مذہب شافعی و اصحاب ظواہر و غزالی و امثال وی حل نہا
نقل کرده و انواع الات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیہ است بعضی مطلق مباح گفتہ و بعضی مطلق
حرام داشتہ و بعضی فرق کرده در حلال حل دارو غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی اعلان آن بدینجا
مستحب داشتہ و در شبابہ که بمعنی نی است نیز اختلافہا ذکر کرده دیگر از مزامیر عود است که از ... نیز گوید
و تار ہا دارد که آنہا را زیر و بم گویند و در وی نیز اختلافہا ذکر کرده و گفتہ که معروف در ...
اربعہ آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام است و رفتہ اند طایفہ ... بحل ... حکم
کرده اند سماع انرا از عبد اللہ بن جعفر و عبد اللہ بن عمر و حکایت کرده شده است که در ...

بن عمر بر عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را میزد عود پس بعث عبد الله بن جعفر
می‌بینی درین باسی گفت لا باس لهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبد الله بن الزبیر و معویه بن ابی سفیان
عمرو بن العاص حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه
و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطا بن ابی رباح و شعبی و
بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است حلیلی از عبد العزیز بن ماجشون که
رخصت می کرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است ازابر
سعد که درآمد بر رشید و گفت ارید العود پس گفت رشید عود المجمر ام عود المزمر قال لا بل عود المزمر پس
رشید عود را و بنواخت ابراهیم بن سعد و فتوی داد و باباحت غنا و عود و نقل کرده است فاکهی
مکه معظمه بسندی که وارد انده موسی بن المغیره الجمحی که خواندی عطا بن ابی رباح را پس درآمدند و بودند در آنجا قومی
میزدند عود را و تغنی می کردند چون دیدند عطا را که درآمد باز ماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود
می کردند پس نشست و تغنی کرد و صاحب امتاع بمین عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را بران قیاس
کرده بالجمله وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده
گفته اختلاف است از میان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه برانند که صغیره
این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شد والعهدة علیه و غرض از نقل جز آن نیست که اگر احیانا
چیزی از آن نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل ننمایند و ستر عیوب و زلات
قوم شیوه خود سازند و عامه را انگیزانند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علما
ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در همه طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته
با دنی میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن
جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در اذهان حاجت بنقل ندارد و نیت همان است که گفته

شعر
عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو + نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند + اللهم

و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از
تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رفت قولا یا فعلا انکار و استبعاد لوی متوجه شده چنانچه
از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن می گردد در مشکات آورده است که
مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز گویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر

مسکن وی بر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا می کردند مردی دیگر که حاضر
بود شنیدن ایشان غنا را بر وی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله تماشای دو یار پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شما سرود می شنوید ایشان گفتند اگر می خواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو
و اگر نه برخیز و برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی در آن
باتفاق مباحست بالاتر از این عبدالله بن جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی بریک
موافق بود و با وی تودد و تحبب می نمود زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبدالله و عیب گرفت بر وی
و گفت بمعاویه حال او اینست تو چه معتقدی بوی روز دیگر عبدالله بخانه معاویه آمده و نماز بسیار گذارد و تعبد
بسیار کرد معاویه باز نش گفت این را نگر که چه میکند پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشأ اختلاف
آن می نماید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان قدیم کار و بار بیقیدان و الاهان و فاسقان و
شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من
که محو کنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی است و نهی کنم از شرب خمر و زنا و در اصل نام غنا لهو است و ذکر کرده می
در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع و ازاله این منکرات چون آن رسم و عادت
نماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند و از آن محظوظ گشتند بی ملابست
بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان و نشان
بی قیدی است و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری بانجانب کشد اجتناب نمودند
و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر این ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد
و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع به ثبوت نپیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از ش
تقریر آنکه دایره صحت باصطلاح این طایفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم
آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد
نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال این حال قضیه ظروف و اوانی است که آنها را ختم و مزفت
و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن می کردند و شراب در آن می خوردند و چون
شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر در آن چندگاه حرام ساختند
از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن
نماند منع و نهی از آن اوانی نیز نماند و با وجود آن علما و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند

استعمال آن دانی و قومی تجویز کما ذکر فی موضعه و در مالحن خیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی
بنفر عادت شریف قدر که اینصورت نشان اہل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی
نظر بمعنی و حقیقه حال انرا اختند که اگر بعلابت فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین است مباح
والله اعلم و علما احکم بعد ازین عصبی و تشددی درمیان آمد هم مانعان افراط کردند و مرتکبان انرا مطلقا
منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و بسم بیان بر غم آنها آنرا طاعت صرف و عبادت
محض گرفتند و تمام اوقات باشمول آن و شغول بدان ساختند و مجمعها و معرکها گرفتند و بردو طایفه
فرق میان اہل و نااہل نکردند و سر رشته انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک است از دست دادند
طریقه ادب بفقه آن نگاه داشت حد رحیری است نگاه نداشتند و یک منشا اختلاف آنست که جمعی نظر بر
تاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند
و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و اضطراب کار اوست
و روح انسانی منزه است ازان که محل ورود معانی است و سکون و اضمحلال و توانی صفت اوست اما اینکه بعضی
میگویند که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری و اتصالی که میان روح حیوانی
و روح انسانی است سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قران در باطن
آنست که بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و انکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قران نیست این تاثیر نغمه است نه قران این سخن
از تکلف نیست نه جلیه و زیور قران است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القران باصواتکم و یک تن
در هر دو حال خارج از دایره امکان است مگر کسی که مشهود و مکشوف مجرد ذات و صفت الهی باشد
فایده صاحب امتاع گفته که اختلاف کرده اند نخستین کسیکه تغنی کرد غنا عربی را پس گفته است
ابو هلال عسکری که اکثر اہل علم برانند که نام وی طویس است و آنچنان بود که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا
میکردند آنرا فرس و روم و تغنی می کردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا العربی و نخست
کسیکه آنکرد طویس بود و طویس را مشوم گویند یعنی نامبارک از جهة انکه ولادت او در روز وفات آن حضرت بود
صلی الله علیه وسلم فطام او در روز موت ابوبکر رضی الله عنه بود و بالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزوج کرد
در قتل عثمان رضی الله عنه و زاییده شد برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از نقل
این غنا موسیقی در عرب انواع غنا و حسن صوت بود مثل نصب و نشید اعراب و حدا و رکبانی و این اقسام
همه بیان اند خلاف نیست هیچ یکی را دران و برین اقسام حمل میکنند نه بر غنای موسیقی آنها که قایل اند بحجت

انچه منقولست از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد نعم از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر وغیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است و تفاوتی نیست نعم در قرات قرآن تفاوت میکند که در غنا موسیقی تمطیط و تغیر لسیار است اینهمه گفته شد ولیکن در تغنی و استماع آن از حیثیة اتباع سید رسل صلی الله علیه وسلم و اقتدای اصحاب و اتباع آنحضرت ابطریق تقرب و تعبد بران اجتماع می کرده باشند خلجان باقیست جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی است دیگران را اوضاع و مشارب مختلف افتاده بعضی جانب تورع و اتقا غالب آمده و احتیاط را مرعی داشته و رقت و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بعضی سکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را به بحال خود باید گذاشت فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا • الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و صلی الله وسلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین هداة طریق الحق و محی علوم الدین

باب یازدهم در عبادات شریعت در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات است که قوام بنیه و صدور حرکات و تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس اهل عبادات ازان بر قدر حاجت مقتصر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت آن منهمک نباشند و آمده است که سیری در زمان شریف نبوده و گفته اند که شبع بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول روایت کرده است آنرا نووی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معد یکرب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود پر نکرد ابن آدم وعائی را از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب وی را و اگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید بقراط این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل تشریح گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صایم و رقیق و سه دیگر اعور و قولون و مستقیم و طرق وی دبر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه دران است حقیقة عدد نیست مومن چون مشغول با حراز اسباب عبادتست و میداند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادتست نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمی خورد و کافر چون مطلوب او ترتیب بدن و استیفار شهوت نفس است حالش بر خلاف آنست ولیکن باید دانست که این معدود

در هر سومی هر کافر نیست تواند مومنی بسیارخوار باشد یا بجرای عادت یا بجهة عارضی که عارض است مر طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران و کافری کم خوار بود از جهة ضعف معده و از جهة مراعات صحت برای اطبا یا برای ریاضت بر روش راهبان و گفته اند که هر که بسیار است تفکر وی قلیل است مطعم وی و رقیق است قلب وی و هر که قلیل ست تفکر او کثیر است مطعم وی و سخت ست دل وی و نیز گفته اند در نمی آید الحکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی که خفیف است خواب و بر گذشت در عمر وی و کسی که گران است خواب او بی برکت است عمر وی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اهل تشبع در دنیا اهل جوع اند در آخرت و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسیری هرگز و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خواهانی نمی کرد اگر می خورانیدند میخورد و هر چه میخورانیدند قبول می نمود و هر چه می نوشانیدندی می نوشید و گفته اند که عدم امتلا و نفی سیری محمولست بر سیری کرده که گاهی منهی می گردد و تحریم بر اندازه انچه مترتب می گردد بران از مفسده و باطل نه شبع نسبی معتاد فی الجملة و دال این سخن انچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبه ابی بکر و عمر از جوع و رفتن به بیت انصاری و ذبح کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون پر شدند و سیر گشتند الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نودی که در حدیث جواز شبع است و انچه در کراهة آن آمده محمول است بر مداومت انتهی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلا شبه

و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه وسلم از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از دنیا و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری وی صلی الله علیه وسلم سه روز پیاپی نبود و اگر کمتر ازان بود یا مراد آنست که تا سه روز گرسنگی می گذشت و در هیچ روزی روی سیری ندید ظاهر آنست که مراد معنی ثانی است والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که می گذرانید آنحضرت و وی شبها پیاپی که نمی یافتند طعام شب و بود طعام ایشان گرنان جو رواه الترمذی و صححه و در حدیث مسلم آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم گر و نکرد نبود در یکی ازین دو روز تمر و در حدیث عایشه گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یکروز از دو طعام اگر سیر نشد از نان جو و اگر سیر میشد از نان جو سیر نمیشد از تمر و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود بخدا سوگند شام نکرد در آل محمد یکصاع از طعام و بود [illegible]

حسن نگفت آنحضرت این سخن از برای کم پنداشتن مرزوق خدا را ولیکن خواست که اقتدا کنند بوی
امت وی و از عایشه آمده رضی الله عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از دنیا سه چیز
طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمایل از نعمان بن
بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم را و دقل ردی ترین
تمر که مخلوط باشد از اجناس مختلطه که خوراک فقرا باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که مکث می کردیم
یکماه که نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه می گذشت ما را برین حالت
و میفرستادند بعضی همسایهها از انصار شیرها و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام
من در راه خدا یعنی بلا و محنت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی و ایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشد هیچ یکی و
تحقیق می گذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که می پوشید آنرا بغل بلال
یعنی اندک چیزی که در بغل او می گنجید و پنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی و صححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب
که میخوردند برگهای درختان را تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و ندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم نان تنک را
و نان میده را و نبود در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب لدنیه گوید بسیار تتبع کردم تا بدانم که قرصهای
خوراک آنحضرت خرد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده
بتصغیر از عجه که موجب برکت است و اسانید آن ضعیف است و بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود
نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و اصحاب او را
رضی الله عنهم که مذکور شد دایمی نبود و همه را نبود و اگر بود نه از جهت احتیاج و افلاس و نایافت بود بلکه گاهی
بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کراهیت شبع و کراهت اکل و اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود در وقتیکه
بمکه بودند و چون هجرت کردند و بمدینه آمدند مواسات کردند ایشان را اهل مدینه بمنازل و منایح و اموال و
باتین و مزارع و بودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیرهم
و بذل می کردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را باوردن مال پس آورد
ابوبکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیای صحابه را بتجهیز جیش عسرت
پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که بر سید شصت مرا بلغ عیال خود را
قوت یکسال و سوق کرد در عمره خود صد بدنه و نحر کرده اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در
یکساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در هوازن چندین از بعیر و شاة و نقود و سبی بیرون از حیطه قیاس

پ بتفاصیل این احوال در موا... شا... بد و اختیار در آنحضرت فقر را ... ن حصول توسع و بسط چنا...
از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطحاء مکه ر...
یارب سیر میشوم شکر میگویم ترا و گرسنه می مانم ثنا میکنم ترا و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول
و جبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی هولناک که بترسید از آن فرمود یا جبرئیل چیست این صوتها ای اگر قیامت
قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح
خزاین ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که خدای تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که اگر خواهی همراه تو جبال تهامه
را و بگردانم آنها از زمرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام
پروردگار تو که باوجود آن قدر مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل اگر خواهی پیغمبر پادشاه
باشی و اگر خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار
یا رسول الله آنرا که چند گاه از دولت تو بیاسایم پس ایما کرد جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده
باش و علما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بزهد ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لد...
از حلیمی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وصف کرده نشود
بانچه پیش مردم از صفات ضعفه و مساکین است و گفته شود که فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند
اطلاق زهد را در حق آنحضرت علیه السلام و حکایت کرده است صاحب نثر الدرر از محمد بن واسع که گفته شد نزد...
فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و
کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقهای اندلس فتوی دادند بقتل و صلب
شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را
یتیم و گفت زهد وی ضروری بود نه بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طیبات می یافت می خورد انتهی
و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند...
وی گفت اگر پدر من گوسفندی چرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی
بتعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از نفس خو...
اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگویند که آنحضرت گوسفند چرانیده است روا است و
از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای متاخرین که می گفت که نبود آنحضرت صلی
الله علیه و سلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه و سلم مثل حال فقرا بلکه

کرده او را حق تعالی امر دنیای او را در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت در قول وی صلی الله علیه وسلم که
است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکنتی که چیزی در نیابد و ندارد انچه واقع شود موقع
کفایت وی و تشدید می کرد انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلاف این را انتهی و انچه مشهور است در میان مردم از قول
انحضرت الفقر فخری و به افتخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است فتدبر والله اعلم فائده
در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که انحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است
و صحابه نیز از روایت کرده شده است از ابن جبیر که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد
بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمة ناعمة در دنیا که جایعه و عاریه باشد روز قیامت
و آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکبیر دارنده و حال انکه وی اهانت کننده است او را
و بسا خوار دارنده نفس را و تواضع کننده و وی اکرام کننده است او را رواه ابن ابی الدنیا و از انس از ابی
طلحه آمده که گفت شکایت کردیم ما بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم جوع را و کشادیم یک یک از ما از شکم خود سنگی
پس کشاد انحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی
شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دید انحضرت را صلی الله علیه وسلم که
ایستاده برای کدیه و حال انکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر وشد من سغب
احشاءه وطوی تحت الحجارة کشحا مترف الادم * و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که
فرمود یطعمنی ربی و یسقینی و گفته که پروردگار تعالی میخوراند و می نوشاند حبیب خود را وقتیکه وصال میکرد
پس چون محتاج گردد ببستن حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد بستن سنگ از گرسنگی و گفته است
ابن حبان که لفظ حجر است برای معنی طرف ازار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت ضعف کمر
محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند
بعض الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت غریزیه معده است و چون پر می شود بطعام مشغول می گردد
و آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب می کند حرارت رطوبات جسم را و می سوزد و میخورد
آنرا پس متالم و متاذی می گردد انسان از آن حرارت و چون منطوی و ملتوی میگردد بر معده احشا
و پوست پست می گردد و آتش معده بقدری و کم می گردد الم و تسکین می یابد و تالم آن حضرت
بجوع برای تحصیل و تضعیف اجر است با حفظ قوت و نضارت جسم و حسن لون بیشتر از آن که از اکل

و ترقه دارند و این یک معجزه ایست از معجزات که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمهٔ لذیذه و شهیه و
به استعمال لباسهای ناعمه و فراشهای لینه و امثال آن می باشد و اینجا خوراک نان جو و لباس ثوب
خشن و فراش بلاس درشت بود و حسن و جمال و نضارت و لطافت و نهایة الجمال صلی الله علیه وسلم و
آله علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و بعضی گفته اند که عرب را و خصوصاً اهل مدینه را عادت بود که چون خالی
می بود اجواف ایشان رفع و میرفت شکمهای ایشان می بستند بران سنگ برای تسکین و تخفیف الم
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بست تا بدانند و بیاگاهانند اصحاب را که نیست نزدوی چیزی که استناد
و استعداد کرده باشد بان و اظهار کند انحال را و صاحب مواهب می گوید که صواب آنست که کردن آنحضرت
آنرا باختیار و طلب ثواب بود نه برای مجرد اعلام و اظهار حال والله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین
که قول ابن حبان که اطعام و سقی می کرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای
دفع جوع و الم مدخول است با آنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهة بودن حالة ذوق و شوق وداعی
نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و معاملتی خاص است
با حبیب خود در تصریف و تحویل که در قیاس عقل نمیگنجد نعم در اسانید آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر است
والله اعلم **وصل** با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم استیفای
آن در طلب نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف نمی کرد و بجهة عدم سلوک راه تکلف و بقصد توسیع برای
وسد راه رهبانیت تناول می کرد از آنچه عادت اهل بلد بود و هرچه حاضر می آید از لحوم و فواکه و خرما و تمر و
مانند آن و نیز میگویند تخصیص اطعام مخصوص مضرست بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود پس آنحضرت
حلوا و عسل را دوست می داشت آنها را رواه البخاری و الترمذی و حلوا بقصر و مد هر طعام شیرین که
خورده شود و خطابی گفته که حلوا واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد در ان صنعت پس عسل را حلوا
نگویند و گاهی اطلاق کرده می شود بر فاکهه نیز و نبود محبت آنحضرت مر انرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل
و انزاع نفس به سوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آمد میلانی می نمود و می خورد از ان
قدری صالح از اینجا معلوم میشد و خیال می کردند که دوست می دارد و از صاحب مواهب از ثعالبی در فقه
لغت نقل کرده که حلوائی که آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن خرما
که خمیر ساخته شود بلبن و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که بار وی شتر بود آرد بود و در
روایتی آرد میده و روغن و عسل پس آمد بارها ازان نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را به برکت و طلبید دیگی را و

وصل

ونهاده بر آتش و پخت حلوا فرمود بصحابه بخورید این را این چیزیست که نامند از اهل فارس خبیص و نیز وارد شده
است که دوست میداشت آنحضرت شکر را و تصدق می کردند آن و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شد آن
حضرت عرس مردی را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای
خود را از جهة ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از
غارت کردن فرمود اما در عرس نهی نمیکنم از آن پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب می کردند قوم
او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار بر غیر مکروه است چنانکه رفته است باین امام ابو حنیفه
و حکم کرد باینحدیث بر احادیث صحیحه که وارد اند در نهی از نهبه و لیکن بیهقی اینحدیث را ثابت نمی گرداند و تشنیع
کرده بدان بر طحاوی در قایل شدن بغارت گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که به تحقیق ثابت
شده است امر بغارت در ضحایا در حج این نیز حجة است پس بر قول امام ابو حنیفه و خورده است آن
حضرت صلی الله علیه وسلم لحم شاة را و خوردن لحم بقر بخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت
قربانی کرد از ازواج مطهره خود گاوی را و ظاهر آنست که از آن خود هم خورده باشد والله اعلم و در مدح لحم
احادیث متعدده وارد شده اللحم سید الطعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اهل الدنیا والآخرة
روایت کرده است اینحدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مراو را شواهد است از
حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه
ابو نعیم فی الطب النبوی و اکل وی زیاده می کند هفتاد قوت را قاله الزهری کذا فی المواهب و هم از
رضی الله عنه مرویست که خوردن لحم تصفیه میکند لون را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک کند آنرا چهل
شب بد می گردد خلق او کذا فی المواهب و هم چنان که در استدامت ترک وی درین مدت این خاصیت
واقع شده در استدامت اکل وی درینمدت در قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است
و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم بود و میفرمود که خوردن
لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت
هر روز هرآینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را و آمده است که گوشت
ذراع محبوب‌تر بود نزد آنحضرت و هم ازینجهة زهر کرد یهودیه در وی و از عائشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع
نزد آنحضرت از آنجهت بود که نمییافت لحم را و نمیخورد آنرا مگر گاه گاه و لحم ذراع زودتر پخته میشد پس شتابی می کرد
به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم الظهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع

از آنجهت بود که ابعد است از توهم نجاست و مؤید این توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت
کلیتین یعنی گردها را از جهت قرب آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهش می‌کرد لحم را یعنی بدندان میخورد از استخوان نهش بشین معجمه و مهمله نیز آمده و
بعضی گویند بمعجمه بدندان تمام خوردن و بمهمله بسر دندان و لحم بکارد بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده
است که برید آنحضرت گوشت از شانهٔ گوسفند بکارد که در دست داشت پس خوانده شد برای
نماز پس انداخت از دست کارد را که می برید بدان و برخاست بر نماز و وضو نکرد و در حدیث آمده است
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان که
آن هاضم‌تر و گواراتر است و ابو داود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این
حدیث را شاهدی است از حدیث صفوان بن امیه اخرجه الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده
نه تصریح بنهی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است آنحضرت
بریان را در روایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی
بعد از آن برخاست برای نماز و وضو نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت
شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از آن
گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت
جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم و خورده است
آنحضرت لحم حمار وحشی را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت کشته را در سفر و حضر
و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بحر را رواه مسلم و ائمه را در خوردن آن تفصیل
است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیر آن و در مذهب ما جایز نیست
جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا اشکنه گویند که شکسته شود نان در شوربای گوشت
و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و
ابو داود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوب‌ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثرید از خبز و ثرید از
حیس حیس آنچنین طعامی از خرما و روغن و نان پخته و خورده است نان تر کرده شده بروغن و مسکه و خورده است
نان پخته و در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع دارند طبرانی در اوسط از حذیفه

الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گرداند پشت مرا برای
قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و اوست که وضع کرده است این حدیث را و خورد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر طعامی پخته میشد می جست آنرا از جوانب
کاسه میخورد از جهة دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست می دارم کدو را
رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر چغندر که نام تره مشهور است و روایت کرده است
ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلمی که خادمه
آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز از برای ما طعامی که خوش می داشت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعام مهیا کنید و مشتهی میخورید کجا خوش
خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو آرد کرد و انداخت آنرا در
دیگ و ریخت بر روی پاره از زیت و فلفل و حوایج دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت این است طعامی
که خوش می داشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رغبت می خورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی
الله علیه وسلم خزیره را بفتح خاء معجمه و کسر زای و بای بعد از تحتانیه ساکنه طعامی است که ساخته می شود از آرد
بدیست عصیده لیکن ارقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته بر می شود لحم و ریزه کرده می شود خرد
و ریخته می شود بر روی آن آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است
و بعضی گفته اند شوربایی که صاف کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره بالحاء از نخاله است
و با جای ازین و عتبان گفته که آمد بر من آنحضرت و ابوبکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشتیم
من پیش او را بر خزیره که ساختیم برای ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقط را بفتح همزه
و کسر قاف و به که آنرا بفارسی پینو گویند شیری که بیرون آورده شده است از وی مسکه و بسته گرده است و ترش
شده و سخت گشته انداخته می شود در طعام ها و اشتها و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا
خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین غوره خرما یعنی خرمای نیم پخته یقال ارطب البسر و یقال اول ما یبدو من
النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده و بعد از الف مثلثه
ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندوی آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را
بجیم و ذال معجمه مفتوحتین که جمار آنرا گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی است که از درون درخت

خرما می برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده بمعنی پنیر از ابن عمر رضی الله عنهما آورده
که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرده و برید آنرا رواه ابو داود و در جبن
روی ببعضی فقهاء را سخن است و خورده است آنحضرت تطبیخ را برطب و در روایتی بطیخ واقع شده بتقدیم
طا بر باء در روایتی الطبیخ او البطیخ بالشک و طبیخ لغة است در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب
الحکم و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و دران کتابی ساخته اند
و محدثان بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول نشده است
که چگونه می خورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب گاهی
ازین میخورده گاهی ازان و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع می کرد میان رطب و خربز
واین را احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهاد و می خورد و یا گاهی ازین میخورد و گاهی ازان و خربز بکسر خا
معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی است که ابن ماجه
آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه می کرد مرا برای فربهی من و استعمال می کرد دران نادر آورد مرا
بران حضرت صلی الله علیه وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی
تمر بجای رطب پس فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث
برانند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بود به برودت بطیخ و تعدیل این بآن
بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده انه صلی الله علیه وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب بکسر
حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب اطعمه و ادویه و بعضی
گفته اند که مراد از بطیخ که برطب میخورد بطیخ اخضر است که بارد است نه اصفر که حار است و تعقب
کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر است و جواب داده اند
که بطیخ اصفر را نیز نسبت برطب برودتی است اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد و کمان این مسکین آنست که تعلیل
جمع رطب بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه قوم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع
مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نه داشت و قثا خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورده تا شیرین
گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم انهماک در استلذاذ بود و در خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز
همچنین گفته اند که شعیر بارد یابس است و تمر حار رطب پس ادام ساختن تمر خبز شعیر را برای کسر برودت
شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر بشعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم بحقیقة الحال و میخورد

آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و هنوز این طعام درین دیار متعارف است و در بازارها نیز بفروشند
تمری است بر دهن وی مسکه نهاده و غالب بار طب است که دسومت مسکه عفونت از وی برد و میخورد آنحضرت
نان را با نانخورش هرچه میسر میشد گاهی بگوشت و گاهی بطبیخ و گاهی بتمر و آمده است نهاد تمر را بر بالای پاره
از شعیر و گفت این نانخورش اینست و گاهی بخل و فرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته
اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در ماکل است و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند
آن از آنچه خفیف است مؤونت آن و عزیز نیست وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد دین و
مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است و اما اقتصاد
در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفته که این ثناست بر خل
بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل است مراد از نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده
اند و سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت درآمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود
آیا نانخورشی نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود
آنست که اکل خبز بادام از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای
حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین دو نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق و اگر حاضر میشد
لبن یا لحم اولی می بود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای جبر انکسار قلوب و خوش کردن دلهای
ایشان است نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها و میخورد آنحضرت از فواکه بلد خود در وقت رسیدن
آن و پرهیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگوید و این از اکبر اسباب حفظ صحت است زیراکه پروردگار تعالی
گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوهای که منتفع می شود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد
تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیازی گرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد
که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهة ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیفتر و دورترین
مردم است از صحت و قوت پس هر که بخورد آنرا در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول است از
ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط آنست
که بنهد خوشه را در دهن و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن آنرا
بدست و انداختن آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرصا
آمده بصاد مهمله بدل طا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصل نخورده و امت را از آن نهی هم نکرده و فرموده هر که بخورد

باید که در مسجد نه در آید و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بر این و روایت کرده است ابوداود از عایشه رضی الله عنها

که آخر طعامی که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنرا برای اثبات و تاکید جواز خورده باپخته

بود و اماتت کرده شد بوی آن و کراهت در خام اوست و در آنچه بوی آید و در آن هست که آنحضرت صلی

الله علیه وسلم در ابتدا هجرت در خانه ابوایوب انصاری بود طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن از این

بقول رایحه داری بود خود نمی خورد و بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ از آن و نووی

گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند

که حرام بود بر وی و اصح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم

لا در جواب قول صحابه احرام هی و کسی که قایل است بحرمت می گویند معنی آنست که حرام نیست بر شما والله اعلم

و صاحب مواهب گفته که واجب است در محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه وسلم در ترک ثوم و بصل

و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آنرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت

دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله

و گاهی که نظر بر مهربانی و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت می افتد بحکم ان الله

کما یحب ان یوتی عزائمه ارتکاب آن واقع می شود آن چیزی دیگر است عفا الله و در بعضی روایات آمده

یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله عنه در جائی دور افتاده بودند و گرسنه شدند

بمردی دادند تا آب بر بستان مردی را که خبز و کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خورد

و کراث بعلی رضی الله عنه داد کذا ذکر فی تاریخ المدینه فصل و بود آنحضرت صلی الله علیه

بسه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمایل زیرا که اکل بیک انگشت و دو

متکبران است و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیگرداند و اگر بعد از زمان طویل از اکل بخمسه خالی از شره

و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به پنج انگشت خورده

است میان این حدیث متقدم که در اکل سه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات و لعق از

انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه

استغفار میکند مر لاحس خود را در تعلیل لعق واقع شده که دریافته نمی شود که برکت در کدام جزو

نیست و در لعق که در ادا اصابع در دهان و لیسیدن آنها بزبان یا بباطن شعفت کافی است و در بعضی

لیسانند انگشتان را بعضه اطفال و خادمان را و لعق اصابع داشته اند مکروه است و در

فصل ۱۵۹ اکل آنحضرت عم

شده از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرف
کرده شود از اولاد وی حمق و عافیت داده شود در ایشان و دیلمی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است
از آبای خود از ابن عباس آورده که هر که بخورد از آنچه ساقط شده از مایده برآیند اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده
شود از وی فقر و اتباع درین امور از ابلغ صورت تنبیه است و آنرا مستقذر دارند و اگر بحقیقه نگرند هیچ جای
استقذار نیست اجزای همان طعام است که خورده است مباشر اصابع و لعق قصعه چرا مستقذر گردد خصوصاً
وقتیکه بشنود که فعل آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و بحقیقه هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است بآن
سرور لازم می آید بروی چیزی عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت
آدمی مضمضه میکند و می در آرد اصبع خود را در دهن خود و دلک میکند دندانها را و باطن فم را و هیچکس آنرا استقذار
نمیکند و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نمی خورد متکی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشینند بنده
و میخورم چنانکه میخورند بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث
است در شفا گفته است که مراد باتکا تمکن و تقعد است برای اکل بنحو تربع و مانند آن از ان
جلساتی که اعتماد کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استدعا
میکند کثرت اکل را و استکبار میکند از ان و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت
خواهد برخاست بطریق اقعا و گفته است که نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی
کلام القاضی و مراد باقعا آنست که بچسپاند الیتین خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و بستند با
به پشت خود و اینست که منهی عنه است در نماز و صاحب مواهب می گوید که حکایت کرده است همین معنی را که
تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را بدان در کمال از خطابی که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان است
و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان تفسیر کرده اند اتکا را میل باحد الجانبین و گفته است
خطابی گمان می برند عامه که متکی بمعنی خورنده بر یکجانب خود و نه چنین است بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطائی که در تحت
اوست انتهی و اتکا را بمیل بریکجانب نیز تفسیر کرده اند و ابن جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند
که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضی
احادیث نهی ازین صریحاً نیز آمده است و ابن اثیر در نهایه گفته که کسی که تفسیر کرده است اتکا را میل بر احد
الشقین تاویل کرده است آنرا بر مذهب طب و ابن قیم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند مجری
الطبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعده و می پیچد معده را و مستحکم نمی شود فتح

وی مر غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمی رسد غذا به سوی وی بسهولت و اما اعتماد بر شیئی
پس آن جلوس جایز است که منافی طریقه عبودیت است و ازین جهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آکل کما
یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم نفی اکل متکئا از خصائص حضرت نبوت است صلی الله علیه وسلم و حق آنست
که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر است و الضرورات تبیح المحظورات
و صاحب سفر السعادت گفته که اتکا بر سه نوع است و همه این هیئات را که ذکر کرده شد عد کرده است و صاحب
مواهب گفته که چون ثابت شد کراهیت اتکا را بودن او خلاف اولی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست
که بر دو زانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و نشیند بر پای چپ و ذکر کرده است
ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و تادب و گفته که این
هیئت انفع و افضل هیئات اکل است زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است
خدای تعالی و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه می کرد و افضل
آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت می کند و حاصل می شود سنت و در آخر طعام
حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغهای حمد متعدد ماثور است و بس است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا
و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت
و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بیمین و امر می کرد بدان و فرمود یا غلام
سم الله و کل بیمینک و کل مما یلیک و حمل کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از
جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که می خورد بشمال خود پس فرمود
کل بیمینک گفت آن مرد لا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست بر داشت دست را بجانب دهن خود و بعضی
استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل مما یلیک و خوردن از مما یلی واجب نیست و جواب داده اند که آن
واجب است و تارک آن عاصی و آثم است بعد از علم بنهی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد است تعدی نکند مگر
مما یلی خود را و اگر الوان متعدد است مثل فواکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت می کنند و آن حدیث
ضعیف است کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تتبع می کرد دبا را از حوالی
قصعه و این معارض حدیث اکل مما یلی است جوابش آنکه نهی از آن بر تقدیر است که مصاحب راضی نباشد و از حضرت
کیست که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود والله اعلم و آنحضرت
می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده

کر نزدیک گردانیده شد بانحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب نیاریم ترا که وضو کنی فرمود من مامور نیستم بوضو مگر
وقتیکه بایستم برای نماز مراد اینجا وضوی شرعیست و دران حدیث دست شستن است که وضوی لغوی است
بمعنی نظافت و نمیخورد انحضرت صلی الله علیه وسلم گرم را روایتیست از ابی هریره که نزد آن حضرت
طعامی آوردند در صحیفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدایتعالی نه فرموده است مارا بخوردن آتش
و در حدیث انس آمده است که انحضرت مکروه می داشت داغ کردن را و طعام گرم را و میفرمود بخورید طعام
سرد را که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسما آمده که چون آورده می شد نزد وی
طعام گرم می پوشیدند تا آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از انحضرت که طعام سرد اعظم است
برکت وی و بود مر انحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از خشب مضبب بحدید و گفت انس نوشانیده ام آنحضرت
را باین قدح آب و نبید و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم
قدح آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نزد انس و خوردم در وی آب و راه یافته بود در وی شکستگی پس سلسل
کرد ویرا انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز
و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بوده گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس
خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز داشت او را ازان ابوطلحه و گفت تغیر نده
چیزی را که ساخته است از رسول خدا و از امام ابوعبدالله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدح را ببصره
و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درهم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره و آن از چرم یا برگ بود الان متعارف
در حرمین از برگ خرماست و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ
صحت بعد از غذا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضر است و نماز گذاردن بعد
از اکل آسان می گرداند هضم را **وصل** و اما شرب انحضرت صلی الله علیه وسلم پس بتحقیق دست یافت
آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف چشمه
است که میان وی و مدینه دو روزه راه است اسمی و نشیمیل و استعذاب آب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم
نی و چگونه باشد چنین حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه وسلم و زیاده بران از تطییب آن بمشک
و بکلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب
آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است از بعضی از اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسر که

از اسما آمده

وصل
در شرب آنحضرت

من سرد کرده بخور اب را زیراکه آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آن مرد را چه گویی که آب
بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بران و برداشت دم آب گرم خورد و گفت نخواستم
برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آن مرد صاحب حال است متابعت او را است نباید و گفته اند
مراد از آن مرد سری سقطی است رحمه الله و آورده اند که آنحضرت عسل با آب مزج می کرد و وقت صباح
از ان نوش جان میفرمود و چون ساعتی چند بران میگذشت و جوعی پیدا میشد تناول می کرد چیزی از آنچه
حاضر می بود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه
نیابند بآن مگر فاضل اطبا زیراکه شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و می شوید خمل معده را و جلا می بخشد
لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم می گرداند معده را باعتدال و میگشاید سده ها را و آب سرد رطب
بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه واقع شده
است که آنحضرت دوست می داشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است
یا نقیع تمر و زبیب و نبیذ است و دروی نفع عظیم است در ازدیاد قوت و روش ساختن نقیع و نبیذ
آنست که تمر یا زبیب را کوفته و در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدو روز نگاه دارند
تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا کرد نبیذ است و اگر بافعل بخورند نقیع گویند و اگر یکروز دو روز بایستد
نبیذ و این حلال است و وضو بوی جایز است در مذهب حنفی و اگر بسیار ایستد و تند و تیز گردد و کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست می داشت لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند
از طعام و شراب کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود و زد نا خیر آمنه و بعد از لبن میفرمود و زدنا منه
و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سه چیز اند که اگر یکی بدهد رد نباید کرد لبن و وساده و دهن
و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که عرف متعارف از ان است و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی
آمیخته باب سرد زیراکه شیر نزد دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس میشکست گرمی شیر به
سردی آب و تواند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق تر می آمده باشد و این مسکین را نیز
حال برین منوال است ان شاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود مراد او و در روایتی
آمده که ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب می گردانید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی علیه المعبود
اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار و اگر نه کرع بکنیم یعنی آب از جدول بخوریم

که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب گرده است در مشک کهنه پس رفت در عریش
و بریخت آب در قدح و دوشید بران از گوسفندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را ولیکن
باید دانست که کرع آب از جوی خوردن بدهن است چنانکه چارپایها خورند و شراح حدیث گفته اند که مراد
بکرع اینجا آب بدست خوردن است نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقه کرع مناسب بعلو مقام و رفعت
درجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از بی تکلیفهای آن سرور و شاید که در خوردن
باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت که بر علم حدیث
اطلاع داشت رحمه الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز کرع کرد و آب خورد
در آن وقت بر حقیقه حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل
از ان عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نخورد که مفسد است و تا طعام با نهضام نیارد آب
نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که
آب نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بفراموشی قی کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس
آمده رضی الله عنهما که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیث علی
رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب خوردن را
و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب
قایما مکروه است کراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مر شارع را کردن فعل مکروه
برای بیان جواز که واجب است بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقا محمول است بر ندب و استحباب
پس هر که ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بجهت این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمدا و در
حدیث تخصیص بنسیان برای اشارت است بانکه ترک اولی و افضل عمدا از مومن چون واقع شود
کذا قالوا و مالکیه برانند که لا باس بالشرب قایما و استدلال کرده است بحدیث جبیر بن مطعم که گفت
دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که می خورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر
و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بانکه محدثی
گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قایما مخصوص
آب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی متصرف و متوجه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود

و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بر وجه استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخرهم شرباً نهی
و حمل برین وجه محض احتمالی است که برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بران و صواب
آنست که احادیث شرب قائماً دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعداً و اولی
و افضل شرب قاعداً است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر می شود که نهی از شرب قائماً مبنی بر قواعد طبیه است که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رعایت می کرد و بدان ارشاد می نمود و مقتضای این کلام آنست که اعتیاد بدان
نکند و اگر احیاناً بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضی گفته اند که قول باستقاء موقوف بر ابوهریره است و
حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم و نزد امام احمد
از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آب را گفت مرد
برای چه قی کنم گفت ابوهریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب
خورد با تو کسیکه بدتر از گربه است که شیطان است و بود آنحضرت که می خورد آب را بسه دم و می فرمود که این
شراب سازنده تر و گواراتر و شفابخشنده تر است و قدح را از دهن مبارک جدا می کرد و دم میزد و از دم
زدن در قدح نهی می کرد و چون نزدیک می کرد اناء را بدهن نفس تسمیه میکرد و چون جدا می کرد حمد میفرمود میکرد این
سه بار و آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم بعد از شرب این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذباً فراتاً برحمته و لم یجعله ملحاً اجاجاً بذنوبنا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمکند آب را مکیدنی و در کشید در کشیدنی و از این حدیث معلوم می شود که
بول کوزه بمبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضی می کنند ممنوع است زیرا که مص بلب میباشد و لیکن چه اداشتر
و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص نیست و آنحضرت مکرر عرض می کرد طعام را بر مهمانان خود یکبارگی
نوشانید شخصی را شیر و بار بار میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است
ترا بحق که دیگر جای نمانده است از رواه البخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی از دو
نمیخورد و در آخر موافقت می کرد بایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که برنخیزد
مرد . و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل می گرداند همنشین او را
و شاید که باقی مانده باشد مر او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و مهمانی می برد کسی
در دنبال می افتاد اعلام می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم میزبان را و می گفت این شخص تابع شده است
ما را اگر خواهی برگردد الحدیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان آمده است و جائز است

و مقتضای این حدیث آنست که صاحبخانه را اعلام کند و استجازت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام بخورد بنزد قومی بیرون نمی آمد تا دعای می کرد برای ایشان و می گفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم

وصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هرچه مییافت می پوشید و تنگ نمی گرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس عالی و نه جنس رخیص و تکلف نمی کرد و هرچه موجود و میسر میشد می پوشید و اقتصار می کرد برانچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کسا و ردا و ازار درشت می بود و پشمینه می پوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کسا ملبد پیوند کرده شده که می پوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده می پوشم چنانکه بندگان می پوشند رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اهدا و ارسال می نمودند بقصد استمالت خاطر ایشان می پوشید زود می کشید از بدن شریف و می بخشید و بر مردم قسمت می کرد و نزد انصاف نظر بعلو همت مباهات در ملابس و تزین بدان از خصال اهل شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات فساق محمود نظافت و لطافت ثوبست و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عزوجل نظافت ثوب و رضا بیسیرست و آنحضرت مکروه میداشت جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بر وی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه بد هیئت فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانی است و تکلف و مبالغه در تزیین نیز خوش نمیداشت در سفر السعاده می گوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزیین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقیید و تکلف محمود است در هر حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد ایشان بذاذت هیئت ثیاب بود و احادیث در مدح آن و ترغیب دران نیز ورود یافته و آمده است که البذاذة من الایمان و در باب تجمل و تحسین هیئت و تنظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و خیلا کرد گفتند یا رسول الله مرد دوست میدارد که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست کبر عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله نظیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید

گردید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود بر من جامه دون ایا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است
مرا خدای تعالی از نعمتها و اموال از شتران و گوسفندان و غیر آن فرمود پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی
جامها هم مناسب حال غنا بپوش و شکر نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا
مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دید پریشان و ژولیده مویی را فرمود چیزی
نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را و دید مردی که بروی جامهاست چرکین در یکین فرمود
نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن جامه خود را و آمده است که خدا دوست می دارد که ببیند اثر نعمت
را بر بنده خود پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس
التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی
ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را طاهر و نظیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق
آراسته و جوارح بزیور طاعت و نظافت پیراسته از اینجاست امر بتطهیر بدن از انجاس و احداث و حلق شعور
مکروهه و ختان و تقلیم اظفار و حلق عانه که وارد شده است بدان سنت و آنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیای
سابق و مدار کار درین باب بر نیت است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و رعونت و کبر و فخر دنیا و اظهار
جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس و تفوق بر فقرا و کسوت قلوب ایشان میکند مذموم و مستقبح است چنانچه
در شان منافقان آمده است و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و بآن اشارت است بحدیث ان الله لا ینظر الی
صورکم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله
لا ینظر الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال حال و
تنفیذ امر دین باشد ممدوح و چندین از علما و عباد لباس حسن و جامه نفیس می پوشیدند و نیت ایشان در آن
صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل می نمود و برای جمع و اعیاد نیز جامها جدا میداشت و گفته اند که این نظیر
لباس آلت حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلاء و کبر و فخر در آن است که متضمن اعلاء
کلمة الله و نصر دین و غیظ اعدای دین است و بعضی برای آن لباس نفیس می پوشیدند تا اظهار غنا و ثروت
کنند و فقرا و سایلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون محقر نیز مرود اگر
بجهت بخل و خست یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع دنیا و زینت
آن و کفایت و ایثار بود محمود و اگر از این هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی
المواهب و ظاهر آنست که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمامه اقسام سخن در فضیلت و استحباب

و تزیینت و ثبوت نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک نیست که سیرت
سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و آراسته و پیراسته
میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا بسنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید بانچه نقل
میکند از بعضی مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و فاصل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان
بدنیا را منهمک در زینت ظاهر و مفتخر بمتاع دنیا و مطمئن بدان مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار
حقارت چیزی که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند او را غافلان و استغنا از انچه محتاج
اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از انچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکر گذاری این نعمت
گوارا و دولت هنی و چون گذشت برین حال زمان دراز و راه یافت قساوت بنیان این معنی و درک این تحقیق
و راه یافت غفلت از راه دیگر و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا و منعکس شد امر
گشت انچه طریقه ترک دنیا بود وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه و هر که
میرود از پی ایشان و سلوک میکند بر مذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیئت را و دانستند این را موافقت
سلف نه مخالفت ایشان نظر بمعنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهر بینان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد استاد
ابو الحسن شاذلی که مقتدا و رئیس سلسله شاذلیه است مر کسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بروی
جمال هیئت و تجمل لباس را گفت یا هذا این هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر خدا
را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو میگوید بدهید چیزی مرا از دنیای خود و افعال این
دایر بر حکمت و مبنی بر معنی و مقرون بنیت است اکنون بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان
کنم **وصل** بدانکه نبود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری
بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر و برد آمده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع
بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه تا بند مرفق و آن دو شبر است مقدار بیست و چهار
انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی
نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قومست در هر زمانی اما اعتبار آن درینجا نیز تجویز می توان نمود
و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده می شود در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که
حاجز است میان مسلمین و مشرکین عمامه با قلنسوه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن آنحضرت
بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و فراش و مرکب را نیز نبی صلی الله علیه و سلم اسمائی بود چنانکه

و در تحت عمامه قلنسوه می بود لاطیه یعنی لبست بسر پیوسته نه بلند مثل طاقیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم فرق میان ما و مشرکان عمایم بر قلانس است واین عبارت احتمال دارد یکی آنکه
ما عمایم بر قلانس میپوشیم وایشان نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد
معنی اول است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان مقرر است والله اعلم وچون عمامه می بست سدل می کرد رواه
الترمذی فی الشمایل عن ابن عمر و زیاده کرده مسلم وقد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی بتحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را
میان دو شانه خود واین را عذبه و ذوابه نیز گویند واین راسته عمامه میدارند ونیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تعمم تدویری کرد و می گردانید پیچ دستار را بر سر مبارک و میخلانید یکطرف عمامه را و رها
می کرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر منبر و بروی عمامه
سودا بود که رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه خود واز جابر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکه را
و بود بروی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست واین دلالت دارد که ارخاء ذوابه دایم نبود کذا فی المواهب بلکه
در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و می گویند که در دخول مکه بر سر شان
جنگ در بر داشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان
این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفر بود وجمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد از
در آوردن مغفر از سر عمامه سودا بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند آنحضرت و بروی عمامه سودا بود زیرا که
خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح وابن عربی گفته که این اولی واظهر است در جمع از اول تمام این قصه در غزوه فتح مکه
بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بر بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد پیش رو
دست من و از پس پشت من و آمده است که ملایکه روز بدر و حنین بنصر مومنان آمدند عمامه باین هیئت بسته بودند
و گفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال است که حرام و مکروه
است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب یمین بخلانند
و گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است واین بر تقدیری است که آن سنت موکده است واگر مراد کراهت
تنزیهی دارند مآل آن ترک اولی وافضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تا بند دست و دراز تر از این مانع می کرد واز سرعت حرکت و بطش و کوتاه تر از این نگاه نمیدارد دست
را از حر و برد و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه وسلم معانی و حکم است که واقعست بر طبق عدالت
و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و ردا و ازار وی صلی الله علیه وسلم تا نصف ساقین و نمیگذشت از شتالنگ

و گویا انصاف بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقة نصف که وسط حقیقی است شرط نبود و طبرانی از ابن عمر آورد
که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که مس کند
زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری است هر چیزی که پایان تر از شتالنگ است از ازار در
نار است و این حکم برای مردان است و زنان را جائز است اسبال و تطویل چون ام سلمه رضی الله عنها این
را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود ارخا کنند یک شبر گفت اکنون برهنه می شود پایهای
ایشان فرمود ارخا کنند یک ذراع و زیاده نکنند بران و این است حکم ازار و ذیل قمیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین
کشیدن ذیل مر زنان را جائز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه شامل است قمیص را و ردا و عمامه
را نیز و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسبال در ازار و قمیص و
عمامه است و هر که بکشد از ان چیزی بطریق رعونت و کبر الحدیث و لیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهت کثرت
وجود اسبال در ان و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده و لیکن وجود معنی جر در عمامه خفائی دارد و مراد بان اطالت
عذبه است از حد محدود و تطویل اکمام چنانکه معتاد اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب مواهب
از ابن قیم نقل می کند که گفته است این آستینهای فراخ دراز مانند اخراج و عمائم مثل ابراج که حادث شده است
و پوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس
خیلا است و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست نزد ذی بصیرت که آستینهای دراز که درین زمانها
متعارف شده از روی اسراف و اضاعت مال است که منهی عنه است و لیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی
و گشته است مر هر قومی را شعاری که شناخته می شوند بدان و هرچه از ان بطریق خیلا است شک نیست در تحریم آن و آنچه
بطریق عادت است تحریم نیست دران مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع است در ثوب و نقل کرده است قاضی
عیاض کراهت هرچه زیاده باشد بر عادت و برانچه معتاد است در لباس از طول و سعت انتهی و درینچه اقوال
که از علما نقل کرده شد تصریح است بحرمت و کراهت این طول و سعت و لیکن در ادراج لفظ عادت و معتاد و تعارف
اشارت است بگونه جواز و عذر از ان می کند و از بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده شده است
که میگویند این طریق لباس عرف و شعار ما شده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت می شود
اما سخن دران است که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است والله اعلم و بر هر تقدیر هرچه
واقع شده است از حرمت و کراهت اما اسبال و تطویل ازار و جز آن مقید بقصد خیلا و تکبر و تزین است و اگر نه
بان قصد باشد چنانکه دفع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق

رضی الله عنه عادت ضعف چنین نشسته بود که ازار وی فرو می هشت و در صورت اسبال می نشست
ازان نهی واقع شد بحضرت اظهار کرد که حال ازار من چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو ازانها
نیستی که در شان تو خیلا راه داشته باشد و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است بمعنی ته بند است و اما ازار
که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا پوشیده
یا نه پس بعضی علما جزم کرده اند که پوشیده و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت
آمدم من با او روزی همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود
در اهل سوق وزانی که وزن می کرد دراهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بکش و راجح بکش پس گفت وزان این کلمه
نشنیده ام من هیچ کس گفت ابوهریره وای تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جهید بسوی دست رسول خدا صلی الله علیه وسلم میخواهد که ببوسد آنرا پس
کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این را عاجم بملوک خود می کنند من ملک نیستم بلکه من مردی
از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سراویل را گفت ابوهریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع
سزاوارتر است بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان
گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله خریدی سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم می پوشم در سفر و حضر و شب و روز زیرا که من
مامورم بستر و نمی یابم چیزی را ساترتر از وی روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف
ولیکن خریدن آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هدایه گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن
بود روایت کرده شده است که می پوشید آنحضرت سراویل را و می پوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی و مهم
تعلیم بود محبوبترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قمیص مگرچه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن
پیراهن را دوستر میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و آستین و بود قمیص
او را تکمها و تحقیق علما محدثین و متعارف تمام دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بصدر شریف
و سنت قمیص اینست و آنچه متعارف اهل دیار ما وراء النهر و هندوستان است که دو تکمه کنند بر هر دو طرف گردن
در عرف عرب متعارف زنان است و تکمها مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجاست
حکایت یاد دارم که روزی در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن او بر روش اهل هند بود نشسته
بودم که یکی از علما عرب پیش ما می گردد و می آید و میرود و بجانب آن یار هند نگاه می کند عرض کرده شد که سبب
چه می بیند و چه می جوید گفت این مرد شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت از
معویة بن قرة از پدرش که گفت آمدم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در رهطی از مزینه تا متابعت کنم آنحضرت

را و بود تکمهای پیراهن او کشاده پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوة
را رواه الترمذی سیوطی میگوید که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از زر داشت و توهم
کرده کسیکه نیست نزد وی علم نسبت خلاف آن انتهی و بود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار
ذراع و عرض وی دو ذراع و شبر و از ابن عمر آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بر وی ازار بود
که تقعقع میکرد و آمده است که آنحضرت ارخا می کرد ازار را از پیش و بر میداشت و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که ازار می بست زیر ناف خود و پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی
الله عنه که ازار می بست فوق سره و مروی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد به
ما و نمود ما را عایشه رضی الله عنها ردا و ازار درشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم درین دو جامه و از ابن حنفیة و گفت اسما بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد عایشه که چون فوت کرد از من گرفتم ما می شوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورد و
جبه بر کتفین و پشت افگند پس دستها بشست و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ می پوشید و روایت
کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست می داشت و می پوشید حبره را بکسر حاء مهمله و
فتح موحده نوعی است از برود که در وی حمرة است و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم در شب ماهتاب و بر وی حله حمرا بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود
آنحضرت نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وسلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ چیزی را و در روایتی
چیزی را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ذی لمه را در حله حمرا احسن از رسول خدا
و لمه بکسر لام و تشدید میم موی که در جمه بضم جیم و تشدید میم که المام میکند و فرود می آید تا دوش و تحقیق آن
در بیان حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می پوشید
برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که
استر دارد و احمر آنکه بخطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار مالا یجه می باشد و این از برود یمنیه است
مشهور باین اسم بجهت خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است پس آن
و در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار
است پس مپوش آنرا و از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بر

جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است از برای من اهلیه من فرمود بسوز انرا و اشتباه یافته
بعضی مردم را از حدیث که لبس احمر جایز باشد این خطاست مراد با حمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و همچنین
اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بود بروی دو برد اخضر
و در حدیث عطاء بن ابی یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که طواف می کرد مضطبع
به برد اخضر مراد بردی است که در وی خطهای سبز است اگرچه درینجا حمل بر صرف نیز احتمال دارد اما متعارف
دیار عرب همان معنی است همچنین اصفر هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز بمعنی جامه ابریشمی
فهمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است اختلاف
کرده اند علما در ثیاب معصفر پس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم و گفته
است که باین قایل است امام شافعی و ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصفر افضل
است و در روایتی تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سراها و مکروه داشته است در محافل و اسواق و جمعی گفته
اند که مکروه است کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشیده حله حمرا
و جواب ازان معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در
مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی و جایز است بآن نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی
که یکی از ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهت لون است معصفر باشد یا غیر
معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسله را در معرفت سنن و گفته که نهی کرده است شافعی
مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس
معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ کس را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی ازان مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه
که آنحضرت نهی کرد مرا و نمی گویم نهی کرد شما را و میگوید بیهقی که بتحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند
بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را پس گفت اگر میرسید
شافعی را این احادیث هرآینه قایل میشد بآن بیشتر ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده است از شافعی
که گفت وقتیکه بصحت رسید حدیث برخلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی
تبعیت کرد شافعی سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را بهر حال مزعفر است و امر میکنیم او را که اگر
مزعفر کرده باشد بشوید آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو
منهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رنگ کرده است بصفرت و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای
خود را بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواه الدمیاطی و نزد ابو داود در باین لفظ آمده که رنگ می کرد
بورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ می کرد عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید
بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض نمی شوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله
اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست می داشت جامه سفید را و می پوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب
جامه سفید است باید که بپوشد آنرا زندهای شما و تکفین کنند در آن مردهای خود را گاهی گلیم سیاه نیز می پوشید
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود بروی مرط موی سیاه مرط بکسر
میم و سکون را کسا از خز یا صوف ازار ساخته می شود بوی و در ذکر عمامه شریف گذشت که دخل النبی
صلی الله علیه وسلم مکة یوم الفتح و علیه عمامة سوداء و لبس اسود مستحب است و مذهب حنفی نیز همین است
و جامه پشمینه پوشیده و اما تطلیس که عبارت است از پوشیدن سر بچادر و مانند آن و انداختن طرفین آن
بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب
وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذکر کرد دجال را و فرمود که بیرون
می آیند با وی هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان
طیالسه پس گفت چه عجب مشابه اند ایشان یهود خیبر و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه
بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آن
حضرت بخانه ابوبکر آمده و در نیمروز متقنع از جهة ضرورة اخفا کردن تا نشناسد کسی و را نه آنکه تقنع عادت
آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و جهة ضرورت
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار می کرد
قناع را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث
انس بلفظ کان تکثر القنع پس این حدیث و جز آن رد می کند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن
حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول او که و نه نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا اصلا
نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متقنع در ثوبی پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود پس ایستادم من تا ببینم

که آن مردیست ناگاه عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلا آورده که گفت
دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز می کرد و متقنع بود بر سر خود و ابن سعد از سلیمان بن المغیره آورده
که دیدم حسن را رضی الله عنه که می پوشید طیلسان را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان اندقی را و
آنکه ذکر کرده است ابن قیم از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که
طیلسان از شعار یهود باشد و بتحقیق بر طرف گشته باشد درین ازمنه پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عزالدین
بن عبدالسلام گفته که سنتی که از شعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از اضلال ضرورت است
او کما قال و گفته اند که انکار انس بجهة الوان طیلسان بود که زرد بودند ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه و از کبار
مشایخ و صلحا منقولست که تطلس میکردند و فی بهجة الاسرار و کان الشیخ عبدالقادر یتطلس و غالبا انکار این
قیم از او مبالغه در ان بجهة آنست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب
گرفتار بودند تاب الله علیهم والله اعلم و چون بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم الطیب و الطف ناس پیدا بود
نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و سلم که چرکین نمیگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد
در جامه او شپش و نمی نشست مگس بر جامه و بدن وی صلی الله علیه و سلم کذا جاء فی الحدیث و لیکن مشکل
می شود این بحدیثی که روایت کرده است احمد در مسند و ترمذی در شمایل از عایشه رضی الله عنها در وقتیکه
پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه می بود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفلی ثوبه و یحلب
شاته و یخصف نعله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می جست از جامه شپش را و می دوشید شاة خود را و
میدوخت نعل خود را و گفته اند که شاید که شپش در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد نی آنکه از بدن
لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خس و خاشاک و
بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که درین صورت فلی است یعنی در جامه خود نگاه می کرد و می جست آنرا و
پاک می کرد تا آنکه مردم شپش می جویند و در ذهن این مسکین همین معنی می نشیند و قرار می یابد والله اعلم بحقیقة الحال
علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد که شپش ایذا نمی کرد او را تعظیما و تکریما له صلی الله علیه و سلم و این
عبارت ظاهر نفی ایذا شپش میکند نه وجود آنرا و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود **وصل** و از جمله
لباس شریف آنحضرت خاتم بود که می پوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی
در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بئر اریس اریس بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا

و در حدیث ترمذی آمده است که افتاد در بیر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون
تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه در آخر موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که
هرچند خاتم را دران چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا دران خاتم سری بود که
انتظام کارخانه ملک و ملت بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و فتور
بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم
نیز تفرقها و فتنها بظهور آمد که ابتدا آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت فرو نه نشست
و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پوشید خاتم فضه را که نگین وی حبشی بود و در معنی
حبشی اقوال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه میباشد و کان او [illegible]
و بعضی برآنند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده
دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار [illegible]
فرمود مر او را که بساز خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را بر یک مثقال [illegible] آمد
مردی که بروی خاتم شبه بود بفتح معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس است که آنرا
بهندی زبان پیتل گویند ساخته می شود از وی اصنام تسمیه کرده شد آن از جهة مشابهت بذهب در رنگ پس فرمود
چه شده مرا که می یابم از تو ریح اصنام پس انداخت آن مرد آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون
فا و وی بمعنی شبه است و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیح
[illegible] ت تخاطب و اهبه نفسی فرمود اطلب و لو خاتما من حدید ضعیف است چه اینجا لبس آن خاتم [illegible]
بلکه مراد شیء قلیل حقیر است و در سنن ابو داود باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی [illegible]
وسلم از حدید بود که پیچیده شده بود بروی فضه والله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی
[illegible] مده رضی الله عنها که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده
[illegible] ت صلی الله علیه وسلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس بر آمد آنحضرت صلی [illegible]
منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و بعضی [illegible]
بعد از ان اکثر علما روا انکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب است و بخاری در تاریخ
نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که
را [illegible] یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نمیداری [illegible] بردار آن کی را گفت

بندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از آن و ... داشت انرا واما خاتم ... رضی
آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و بدینیکی سزاوار تر است بزینت و در روایتی آمده
تختم کنید بعقیق پس بدرستی که آن نفی می کند فقر را و در روایت عایشه آمده رضی الله عنها ساخانه مبارک شد بجهت
فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسی که تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده
که ثابت نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده
فرمود صلی الله علیه وسلم تختم بیاقوت اصفر منع می کند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما فص
در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از
فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی چنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی
و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در و
محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه
سطری بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب بود که سطر
فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعض شیوخ که اسم جلاله سطر اعلی بود و
تحت در رسول وسط تصریح نمی یابم من بدان در هیچ حدیثی بلکه روایة اسمعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب و اما تختم اکثر اخبار
و آثار برانند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب می گوید که جایز است تختم در یمین و ...
و اختلاف کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این نص امام احمد است در روایت صالح
از وی که تختم در یسار احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که می پوشید در یسار و همچنین
و شافعی ظاهرا مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده
آنحضرت درین انگشت و اشارت کرد بخنصر از ید یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده
تختم در یسار می کرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مرویست از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند
تختم در یمین را و این قول ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند
بعضی میگویند که شاید که گاهی در یمین می پوشید و گاهی در یسار و بعضی گفته اند تختم در یسار آخر الامرین است
یعنی تختم در یمین منسوخ است و حق آنست که در صحت آنها سخن است ذکره الکلام صاحب المواهب و در
آمده است که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تذکر شی و یاد داشت آن تا فراموش نگردد

دو خاتم یا زیاده کراهة است خصوصاً که از فضه باشد صاحب مواهب می گوید که از عبارت کراهة ظاهر شود
که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بکراهیت و بعضی
مکروه داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی بالمکروه دارند مگر ذی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم
را و در حدیث نیز این چنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهة آن ساخت که خواست مکاتیب
نویسد بملوک و امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشد پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند
و نمی خوانند کتابی را که بخاتم نبود پس ریخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل
کرده است لبس خاتم را مطلقاً و ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاتم ساخت اما نپوشید
و بعضی گویند چند روز پوشید بعد از آن بینداخت والله اعلم و اما لبس خف پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه
و سلم موزه را و مسح کردن بران بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پس وضو کرد و مسح کرد بر آنها
و از مغیره بن شعبه آورده و حیه فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را **وصل** و اما نعل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و نعل چیزی را گویند که بپوشند بان قدم را اگر پوشیده شود بآن شتالنگ موزه است والا
نعل در صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو قبال و قبال زمام نعل و آن دوال است
که میباشد در میان دو انگشت و ترمذی در شمائل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که دو تو بود شراک آنها و
از ابو هریره مرفوعاً آمده که گفت وقتیکه نعل پوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کنید بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال
الحدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهی کرد از مشی در نعل واحد و وجهش آنکه این وضع نامطبوع
است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند و سبب حدوث بعض امراض می کرد و در روایتی از عائشه آمده که پوشیده است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه خود یک نعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند و راه قریب باشد
و در یکجانب یکپای احتمال تلوث باشد پس شاید که در وی پوشید بهمان جانب را و احتمال دارد که برای بیان جواز باشد
خصوصاً درین طور صورتی و در مواهب از ابو داود و ترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت از ایستاده نعل
پوشیدن و بعضی از علمای تمثال نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع و برکت آن بیان کرده
و در مواهب تجربه ها برای دفع وجع بنهادن آن تمثال بر موضع وجع و حصول امان از بغی بغاة و غلبه
و حرز از شیطان مارد و شر حاسد و تیسیر طلق براه ذکر کرده و قصاید در مدح آن و بیان فضائل آن
انشا نموده اند **وصل** و اما فراش آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیحین از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت بود

فراش رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خواب می کرد بران چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود گرفته
روایت کرده است بیهقی از حدیث عایشه که گفت درآمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی
الله علیه وسلم قطیفه دو ته کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس درآمد
بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه درآمد بر
من پس دید فراش ترا پس فرستاد این فراش را فرمود باز گردان ای عایشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان
می گرداند با من خدای تعالی کوههای طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از عجز و فقر و تنگدستی میکنم بلکه
باختیار میکنم بمحبت مولی خود و طلب رضای وی تعالی و احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث
ابن عباس آورده که درآمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده
حصیر در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر ازین
فرمود آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا نیست قصه و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد
در روز گرم تابستان پس قیلوله کرد ساعتی در سایه درختی بستر بر نداشت و گذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده
رضی الله عنهما که گفت درآمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام است و خفته است
بر حصیری که تاثیر کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز بگریه آورد ترا یا عبد الله
گفتم یا رسول الله کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر بخسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله
ایشان را دنیاست و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل و زیاده
ترازین واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز ازارے و حصیر تاثیر
کرده بود در پهلوی وی و در گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدیوار خانه آویخته پس ریخت
هر دو چشم من اشک را گفت چه چیز بگریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چگونه گریه نکنم که کسری
و قیصر در اثمار و انهار بر تخت زر و فرش دیبا و حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود
یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد مر ایشان را دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری که بعض او
بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پوست محشو بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب
داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و ما قومی ایم که در نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت
کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد برای وی فراش می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین
وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت است

و احتباس آن و استدامت بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث
امراض صعبه است مثل وسواس و جنون و صرع و غیر آن و لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی افراط و تکثیر
موجب ضرر بیشتر و شدید تر ترک جماع او را مضر تر بود و قوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اکثر و اوفر
بود از سائر ناس ابن سعد از طاوس و مجاهد روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت
چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم
مرفوعا آمده که یکمرد اهل جنة را داده می شود قوت صد مرد در اکل و شرب و جماع و شهوت و از صفوان
بن سلیم مرفوعا آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم از آن دیگ پس داده شدم قوت چهل مرد را
در جماع و در بعضی احادیث آمده دیگی از هریسه و محدثان حکم بوضع این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و
گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این کسی است که بیشتر است نساء وی و احتمال دارد
که مقید برای تشریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس
خیر این امت است صلی الله علیه و سلم و خواص اصحاب او نیز گفت بنده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام امت باشد
و باتفاق اهل عرف ابتهاج و مباهات و تفاخر و تمادح و تفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر است
و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه و سلم مباشر این کار بود و زیاده از وظیفه نکاح
که احرار را بیع نساست او را مباح شده و از عایشه مروی است که نرفت آنحضرت از عالم حلال نشد
او را از زنان هر چه خواهد و محبوب گردانیده شد بسوی وی نساء فرمود اصبر عن الطعام والشراب
و لا اصبر عنهن و در روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تفضیل داده شده ام من بر مردم
بچهار خصلت سماحت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت مباشرت
نسا از کمال انسانیت خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه که ابو الملة و امام الحنفا است ساره که اجمل
عالمین است زوجه او بود و هاجره سریه او شد و از برای صحبت هاجره هر روز از شام بر براق می آمد از جهت کثرت شغف
و قلت صبر از وی و بود نزد داود علیه السلام نود و نه زن پس دوست شد زن دیگر را تا صد تمام شد و سلیمان
بن داود علیهما السلام طواف می کرد بر نود و نه زن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صد مرد
و بود وی علیه السلام و در بود مر او را سیصد زوجه و هزار سریه کذا فی المواهب و از اینجا توهم نکنند
فضیلت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم زیرا که مر آنحضرت را فضایل است که سایر فضایل
در جنب آن محو و مستور است دیگر عفت آنحضرت از جماع کفایه بود مر او را و سلیمان علیه السلام نبی

ملک بود و داده شد مراورا علمی که داده نشد مر کسی را که بعد اوست و این کثرت نساء مراورا نیز از جملهٔ آن ملک
بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده قوت جماعی که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه وسلم نیز
داخل معجزه است که میگشت بر تمامه نساء خود در یکشب و ایشان یازده بودند و در روایتی نه و توفیق داده شده
است میان این دو روایة که اول نه بودند بعد از آن یازده شدند با کثرت صیام و مواصلت در آن و شدت
جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود و قوت بدان بحکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول
و مشروب در حق آنحضرت نادر بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لون وی و لمعان وجه
که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه شبیه ملائمه و لباسهای ناعم و فراشهای لین حاصل می شود از معجزات
بود و از عالم ظاهر نبود نعم بعضی انبیا علیهم السلام بحکم صلاح وقت و حکم الهی عدم النکاح و تقلیل الازواج نیز بوده اند
اما در انها که بکثرت ایشان در مبالغه دران بودند بنظر نقص نباید نگریست حاش لله عیاذا عن ذلک بلکه
باعتبار وجود این فضیلت و کمال افضل و اکمل باید دانست از دیگران و بعضی از متقشفه زهاد که صفت جهل
و رهبانیت در ایشان ثابته است در حسن اعتقاد و معقولیت این امر در می مانند و آنرا محض از لذات حسیه
دانند و ندانند که درینجا اسرار و فواید و منافع مندرج است که در غیر آن نیست فعل سید انبیا صلوات الله علیه
و علیهم در حسن لطافت و وجود کثرت ازواج در دلیل آن کافی است و فواید و منافع نکاح و جماع بسیار
است عمده آن وجود تناسل و بقا و دوام نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است و قضاء حاجت و
نیل لذت ذوق مباشرت تمتع بنعمت و این نعمه است که در جنت می باشد از جهت عدم تناسل و
احتقان منی و وجود مضار در وی و از منافع آن غض بصر و دفع احتقان منی باستفراغ از آن و حفظ
صحت و دفع مضار که حاصل می گردد از آن چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع در آفت زنا و مرد
و از فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر ایذا و کج خلقی ایشان است و این فایده در باب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اشد و اتم و اکمل عبادت است که متضمن اینچنین اجر جزیل است و در مذهب حنفی مطلق تزوج افضل
از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترغیب کرده است امت را در نکاح و فرموده تزوج کنید زن زاینده
دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت و مباهات می کنم بشما امتها را در قیامت و منقول است از عمر بن
الخطاب رضی الله عنه که گفت که من جماع می کنم زنان را با وجود عدم میل من بایشان امید آنکه بیرون آرد
خدای تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله علیه وسلم امتها را روز قیامت و آنحضرت
ارشاد کرد کسی را که استطاعت ندارد نکاح را بصوم که می شکند قوت باه و ماده آنرا پس ظاهر شد

نکاح اعظم است در اجر و ثواب از صیام زیرا که امر به صیام باز بر تقدیر عدم طول و استطاعت نکاح است
پس مقصود از نکاح تناسل باشد برای تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بی شبهه فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لا رهبانیة فی الاسلام و مراد برهبانیه ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی رهبانیه مشروع گردیدی
در دین ما که خیر ادیان است و یکی از فواید تکثیر ازدواج که مخصوص بذات آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم قصد تبلیغ احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتوانند شد مگر [illegible] بعضی
از ازواج آنحضرت بودند که کشته شده بود پدر و عم و زوج وی چنانکه صفیه بود پدرش حیی بن اخطب دشمن رسول خدا در آن [illegible]
غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت سیرت وی صلی الله علیه وسلم [illegible]
اقتضای کردی میل ایشان را با او قرابت پس در کثرت وجود نساء و کثرت ایشان بیان معجزات [illegible]
کمال بود ظاهراً و باطناً صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه اجمعین تنبیه حدیث حبب الی من دنیاکم
ثلث مشهور بر زبانها اینچنین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و صاحب کشاف [illegible] آورده [illegible]
و بعضی از کتب فقها این چنین واقع شده و درین عبارت اشکال دارد [illegible] است که نساء [illegible] از دنیا نیست [illegible]
تحقیق محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصار آن درین معلوم گردیده که لفظ ثلث نیست پس اشکال
ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق این معنی [illegible]
حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح مشکات کرده شده است فلینظره **وصل** در نوم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نوم آنحضرت بقدر اعتدال بودی نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمی کرد نفس را از قدر
محتاج الیه و از اینجاست که در احادیث واقع شده است که نمی خواست کسیکه ببیند وی را صلی الله علیه وسلم
نائم مگر آنکه میدید در آن و نمی خواست که ببیند در نماز مگر آنکه میدید در آن یعنی در قیام هم بودی در نیام هم
بودی چنانکه عادت شریف وی بود در نوافل عبادات در شب گاهی بخواب رفتی بعد از آن برخاستی و
ذکر کردی باز بخواب رفتی همچنین چند بار بخفتی و برخاستی و درین صورت نیز درست می آید که هر که خواستی در خواب
و هر که خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی در جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست [illegible]
و در صورت تعریس استناده کردی ذراع را و نهادی سر مبارک بر کف دست تا آسان گردد [illegible] در خواب
بود و در سر نوم بجانب یمین گرفته اند که مشهور است در آن اینست که قلب معلق است در جانب یسار
چون در جانب یسار بخسپید دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون
بر شق ایمن بخسپد دل در قلق میباشد و مستغرق نگردد نوم از جهت قلق قلب به معلق بودن [illegible]

و طلب مستقر دمیل وی بدان و کثرت نوم و ثقل وی داخل است در هضم طعام و گوارایی وی
ولیکن نوم بر یمین اعون است بر قیام پس و برخاستن برای نماز پس گویا نی که طالب صحت بدن و آسایش قلب
صنوبری اند چنانکه اطبا نوم بجانب یسر میکنند و انبیا که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا
خواب بجانب یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است درمیان قوم و صاحب مواهب می گوید که درین سخن
چیزی است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب نمی کرد قلب وی خواه نوم بر جانب یمین باشد یا یسر
و این حکم ثابت است مر او را دایما و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسی که خواب کند دل وی پس احسن
تعلیل او بحب تیامن که عادت شریف وی صلی الله علیه وسلم بوده فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شی
الحدیث یا بقصد تعلیم و ارشاد امت که دل ایشان می خسپد انتهی و میتوان گفت شاید که بیداری و هشیاری دل
در صورت خواب بر دست راست اشد و اقوی باشد بجهة قلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون
بر دست چپ واقع شود کمتر و سست تر گردد بجهة مزاحمت طبیعت از جهة مدخلیت حکم طبیعت در نفس شریف
آنحضرت در بعضی اشیاء و در بعضی احیان پس بیداری در هر دو صورت حاصل است و در یک صورت بیشتر
و ظاهر مقصود قوم همین باشد نعم ظاهر عبارت ایشان ناظر و موهم بدان است والله اعلم و حدیث تنام
عینای ولا ینام قلبی اصح است روایة کرده است آنرا بخاری از حدیث عایشة رضی الله عنها که گفت با آن
حضرت ایا بخواب میروی یا رسول الله پیش ازانکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنام عینی و لا ینام
قلبی و صاحب مواهب لدنیه می گوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنست که قلب چون قوی
باشد در وی حیات خواب نمیرد او را وقتیکه خواب کند بدن و بود این حالة مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و مر کسی را
که زنده گردانیده است حق تعالی او را بمحبت خود و اتباع رسول خود روزی کرده است او را نصیبه ازان و نقل
کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف و حقایق بود که گفت
عینی تنام ولیکن قلبی الله لا ینام — وکیف ینام عاشق مستهام ناظرا الی وجه الحب شاخص علی الدوام
انتهی پوشیده نماند که در حصول نصیبه از حیات قلب و عدم منام قلب که صاحب مواهب آنرا لازم و ثمره
و نتیجه حیات داشته است مر بعضی اولیا را بمقدار محبت الهی جل جلاله و متابعت حبیب وی سخن نخواهد بود
اگرچه دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه وسلم و ذکر این عبارت و مقال
بر بعضی گران می آید و اگر باشد هم ترتیب احکام آن از عدم انتقاض وضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از
خصایص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و شنیده شده است که بعضی از جمله صوفیه در قریب این زمان دعوی

پندار دلی میکردند و از خواب برمیخواستند و نماز می کردند بی آنکه وضو کنند و ادعای فقاهت هم درین مسئله
می نمودند که علت مشترک است که مصحح قیاس است و این از جهل است و شرط قیاس عدم اختصاص حکم است
بمنصوص علیه وبالله التوفیق ماند آنکه در حدیث لا ینام قلبی و حدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیلة التعریس
در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب و گرم شد و بیدار کرد آنحضرت را عمر بعضی اشکال آورده که چرا طلوع
آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه قلب ادراک
نمیکند از محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه لذت والم و مانند آن آنچه متعلق است بعین و ادراک
طلوع و غروب کار چشم است و وی خود نایم است اگرچه قلب یقظان بود یکی بیدار باشد و چشم بسته بود
و فجر طلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دو حالتی است حالتی است
که قلب وی نایم نیست و این اغلب است و حالتی است که نایم می گردد دل وی و این نادر است و تعدیه نوم از
صلوة درین حالت بود گفت نووی که صحیح معتمد جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم
نوم قلب حالت دائمی است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین واقعست و بعضی هنوز اشکال
باقی دارند و گویند که اگرچه ادراک طلوع فجر بعین است که قلب ادراک آن نکنند ولیکن می باید که دریابد مرور وقت
طویل را زیراکه از ابتدای طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نمی ماند مگر بر کسیکه مستغرق
نوم است و در فتح الباری گفته که این استبعاد مردود است بآنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی
الله وسلم دران وقت مستغرق بوده باشد بوحی و لازم نمی آید ازین وصف او بنوم چنانکه در اوقات
دیگر در یقظه مستغرق می گشت در حالت لقای وی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع
زیراکه آن اوقعست در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالت صرف یقظه که چشم
نیز بیدار بود سهو واقع می شده باشد درین یقظه که سخن دران است چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه
رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم می کرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیراکه ما
نیافتیم که در چه حال و مقام وی است صلی الله علیه وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی
نه از جهت آفت نوم قلب بود بلکه از تصرف از حالتی بحالتی دیگر بود و مثل آن بلکه بلندتر ازان تا سنت
شود برای ما کذا نقل صاحب المواهب عن القاضی ابوبکر العربی المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند
این ابتلای بجهت تعلق آنحضرت به بر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر رب تعالی و این سخن
نیز ضعیف است زیراکه این توکیل توثق و تاکید و اهتمام بود بامتثال امر الهی. انتهی الکلام

و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا ینام آنست که مخفی نمی ماند بروی حالات
[illegible] مستغرق [illegible] خود حدث را گویا که این قایل تخصیص کرده اقوال
[illegible] حالت [illegible] واین بعید است زیرا که [illegible] آنحضرت تنام عینای ولا ینام قلبی جواب
است از قول عایشه که گفت بخوابی [illegible] یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی واین [illegible] است که تعلق ندارد
با نواقض طهارت بلکه متعلق است با مر وتر پس باید که حمل کرده شود بر تیقظ او بر تعلق قلب و بنا بر عبارت
حدیث صدق حال شریف است [illegible] تعلیه بحالته [illegible] باقی و در بعضی روایات آمده است که فرمود من
می خوابم آنچه می گوید شما را حکایة پس جواب حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم وبالله التوفیق و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نهی می کرد از خواب بر روی افتاده که [illegible] و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت
بر مردی [illegible] که افتاده بود بر روی خود [illegible] زد او را بپای مبارک خود و فرمود برخیز و بنشین که این نوم جهنمیان
و [illegible] گفته که [illegible] نوم بر پشت است و نوم بر روی از روی تمرد گفته که فرعون
میکند [illegible] است از [illegible] نوم [illegible] احیاء العلوم می گوید که خفتن بر چهار وجه است
خفتن بر ظهر [illegible] که نظر می کنند در آسمان و کواکب و فکر می کنند در آیات آن و خفتن بر یمین برای
متعبدان و برخیزندگان برای نماز شب و خفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بهضم طعام و خفتن بر روی
برای [illegible] موت [illegible] کما قال و خواب می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی بر فراش و گاهی بر
نطع و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود فراش وی از چرم که حشو او لیف بود چنانکه گذشت این
[illegible] شریف که [illegible] بجال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مواهب لدنیه
نقل کرده شد [illegible] آداب [illegible] این ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة
و شرح مشکات و غیر آن مذکور است و اینجا کفایت بان کرده شد فقط تمت بالخیر

الحمد لله شد که اول جلد مدارج النبوة

[illegible] ذیقعده سنه ۱۲۶۹

[illegible]